

Gillette®  
ContourPlus®

667

Gillette®  
ContourPlus®



فتادی صدیقی

جلد اول





هو المصوب به مذکورہ جاوہر و نافذ نیت چه یومیہ شئی بعد و م است آنا  
 مانا حادث میشود و در به قبض موهوب ضروری باید و نیز هر گاه در سند سلطان  
 قطع فرزندان مندرج است استحقاق فرزندان همان یومیہ ثابت شد و فرزندان  
 استحقاق شدند فقط زید پس به زید یکی از فرزندان خود که بسطل حق دیگر است نافذ  
 خواهد شد بعد مات زید جمله فرزندان زید علی السویه حق خواهد شد و الله اعلم کتبه محمد عبدی  
 صلوات الله علیہ مستحقه ما قول سادات العلماء الا اعلام فی یتیمہ خیر ما کنه  
 اب و لاجد حجبرین لها و ارید تزویجها و لها عم و ام و متعذر ذلك علی مذهب امامنا  
 شافعی من یكون وینها و ما کیفیة صححة العقد عند سید فاکهام ابی حنیفة  
 ما یجب مراعاة من اذکان و بشرط افید و الجواب مع الله بحیاتکم  
 و المصوب عند ائمتنا الحنفیة الولی النکاح العصبیة بالوسط النفع علی ترتیب الادب و الحجبا  
 ان لم یکن عصبه فالولاية للام ثم الاب ثم لبنت ثم لبنت الابن ثم لبنت لبنت  
 لبنت ابن الابن ثم لبنت بنت البنت و هكذا ثم للجد الفاسد ثم للاخت لابن الاب  
 ثم لولد الام ثم لابی الارحام کما فی الجسر الزائق والد المختار و غیره فی المصوب  
 ما یكون ولاية تزویج تلك الیتیمة الصغیرة للعم و الله اعلم کتبه محمد عبدی  
 صلوات الله علیہ  
 موصوع از والی ملک بطریق وقف در وجه اخراجات خود کما فی اعراض و فقر اصاد و وار و  
 غیره در گاه حضرت شیخ مخدوم عطاء الله حسینی مفوض و مقرر گمر و یدیه و از وقت  
 عطای والی ملک بموجب اسناد سابق موصوع مذکور بشروط خیر مذکور بنام ابی  
 حضرت موصوف انتقالا جار نیست و نیز حسب دستور بزرگان مشایخ  
 مروی که از اولاد شیخ اکبر موصوف از عطای سند سرکاری  
 روبر بلا شرکت غیر سر فرزند شده از قدیم فالقبض و تصرف و از ابتدا تا این  
 مدی از اولاد اکبر یعنی سجاد و حسین برادری خود در مشروط مذکور ترکه ندارد و حسب  
 کم شریعت معمول و مستمر آمده حالاسی به بکر برادر خود در مشروط مذکور

در جلدی از کتاب تفسیر...

در جلدی از کتاب...

حسب ذرائع انشد ترکه می خواهد و چار همیشه باین عمر و بسبب دعوی بگرنیز دعوی ترکه می کنند پس از روی شریعت شریف در شرط و خرج مصارف عود و گل مذکور حکم ذرائع به برادر و همیشه گران چارست یا نه و عبارت سند بدین منط است موضع شایسته بموجب فرمان و اسناد پیشین بشرط خدمت تولیت و سجاده نشینی روضه منوره حضرت شیخ المشایخ مخدوم عطاء الله حسینی واقع در وجه اخراجات عود و گل و عرس و ضامنوره و فقرا این صادر مقرر و جاریست لهذا بدستور سابق از ثانی ۱۳۹۵ فصلی در وجه اخراجات روضه مذکوره بشرط خدمت مذکور بنام فلان بلا سهم دیگری مقرر بحال **مواضع** موضع مذکور برای اخراجات عود و گل حسب سند سرکاریه وقف است نه ملک عمر که در آن دعوی بگرو غیره بابت تقسیم ترکه رسد عمر و فقط از نظر سرکار متولی وقف مقرر شده و در جمله کتب فقه مصریح که اختیار تولیت واقف است هر کسی را که خواهد متولی گرداند درین باب دعوی دیگری رسد قطع نظر ازین در سند فقط بلا سهم دیگری موجود است پس دعوی بگرو همیشه باین در صورت مذکوره نفاذ ندارد و انشاء علم کتبه محمد عبدالحی عقی انشد عنه

**استفسار** چه میفرمایند علمای دین و مفتیان شریعت متین درین باب که شخص منصب دار ملازم سرکار سمسری پرورش علیخان یک دختر مسماة دولارا بیگم و یک پسر سمسری سمر علی و یک داماد زوج دولارا بیگم سمسری محمد علی را گزاشته استفاق نمود سمسری دولارا بیگم برای اجرای اسامی منصب داری مرحوم بنام فرزند آغوشی خود سستی محمد جهانگیر علی صغیرین که از بطن زوجه دیگر شوهر خود است بحسب ضرورت و اتفاق وقت مقرر کنانیده از سرور علی متبنای مرحوم صلح کرد بدین حساب که بحساب فی ربه بی بیخ آنه خود بیخ آنه بسرور علی و دو آنه جهانگیر علی و چار آنه در اول قرضه مرحوم یعنی خسر خود از تنخواه جهانگیر علی می گرفته باشند و اسامی مذکور یعنی آنی به محمد جهانگیر علی از سرکار بحال شد پس صلح مذکور شرعاً درست است یا نه و در سبب صلح هر یک از تنخواه بگیرد یا فقط جهانگیر علی ملازم سرکار بگیرد

تاریخ ۱۳۹۵

هو المصوب بشرط صدق اظهار استفتی شرعاً سرور علی مذکور فتح علی  
 بود و ارث محروم نمی شوند فقط دختر محروم و ارث است اما نوکر عطاء  
 سرکار است نام هر کس که در دفتر سرکار است مشا هره نوکر خواهد یافت  
 دختر اینز درین مداخلت نیست و اگر متروک باشد فقط دختر و ارث خواهد شد  
 متبنی و داماد محروم و صلحی که کرده است غیر صحیح اما جانیگر علی بنظر حق السعی اگر چیزی  
 بوالده علاقی خود از مشا هره منصب داری می داده باشد اختیار است  
 جبر بر او نمی رسد و ادای دین از متروک است لا غیر و نوکر متروک نیست  
 الاول یبدء بت کفینہ و تجھین من غیر تبدیرو تفتیر ثم یقضہ دیونہ  
 من جمیع ما بقی من مالہ فی الرض شریفیہ اذا کان فی الدیوان عطاء مکتوب  
 باسم رجل فانزعه منہ اخر و ادعی انه له فضلہ المدعی علیہ علی درہم  
 او دنانیر حالہ اولی رجل فالصلح باطل ولو صلحہ علی شیء بعینہ فهو باطل کذا  
 فی المعسوط و العطاء الذی جعل الامام العطاء لکذا فی الوجیز الکوثری ۱۲ فتاوی عالمگیری  
 خادم الشریع المنسکب شرح مجمع مقتضی سید محمد الدین احمد الجواب صحیح و الشراعی کتبہ محمد عبدالحی عفا اللہ عنہ  
**استنفا** چه میفرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین اندرین سئله  
 که شخصی سب کرده انی علی الدوام در خواندان او را یعنی تسبیح و تہلیل و تحمید و استغفار و درود  
 شریف مصروف می باشد و بعضی از نوافل مثل سنت عصر و صلوة الا و این بعد مغرب  
 و سنت عثمانی گذرانند و اکثر تحریر بر سمع مولود شریف کرده در مجالس میلاد شریف  
 حاضر می شود و بعضی کسان به تشدد و مانعت نموده میگویند که این همه بدعت است  
 مرکب امورات مبتدع است بحکم الجهاد مع المبتدع افضل من جہاد الکفار قال  
 باوی لازم است و بعد از نماز مفروضه رفع یدین را براس دعا هم منع کرده میگویند  
 که این بدعت است درین باب حسبہ لشریح حکم شرع یا شد بیان فرمایند منیو توجیر  
**هو المصوب** سب کرده انی نے نفسہ امری است شروع بشرطیکہ از ریالی یا  
 و این چنین سب مروج اگر چه در زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ و علی آلہ وسلم نہ بود

در جواب سئله

لیکن در زمان صحابه و تابعین یافته شده است چنانچه علامه سیوطی در بعضی مسائل خود تصریح کرده است پس سبچه گردانی بچه طوبی بدعت خواهد شد و در باب صلوة الاولاد این وغیره نوافل در شریع ترغیب وارد شده است هر کسی را باید که او را خود را در هم چنین عبادات گذارد و مجلس مولود شریف را علمای سلف بدعت حسنه تحریر فرموده اند و همچنین مجالس حاضر شدن بشرطیکه خالی از موانع شرعی باشد امریت مستحسن اکابر محدثین و فقهای این راستحسن شمرده اند و رفع یدین در دعا امریت مستحب ملا علی قاری تحقیق این کما حقہ در شرح مشکوٰۃ و در شرح حصن حصین کرده است الحاصل شخصی که این چنین امور مثل سبچه گردانی و حضور مجالس مولود شریف و رفع یدین در دعا میکند اگر نیت آن خالص است

مثاب خواهد شد و اللہ اعلم کتبه محمد عبدالحی عفا اللہ عنہ  
**مشق** چو میفرمایند علمای دین اندرین مسئله که شوهر بپسندد مفقود شد  
 هنده بعد گذشتن ده سال بخوف از تکاب زنا از زید نکاح کرده گرفت بعد از آن  
 زید آن را طلاق داده هنده بعد انقضای عدت به بکر نکاح ساخت پس این برود  
 نکاح جائز شد ندیانه

هو المصوب اکثر علمای حنفیه مدت مفقود نمود سال می نویسند و بعضی کم زمان  
 پس قبل گذشتن این قدر مدت نکاح هنده جائز نخواهد شد لیکن نزد امام  
 مالک مدت مفقود چهار سال است و عند الضرورت فتوی دادن بر مذہبشان  
 نزد حنفیه هم جائز است در جامع الرموز می آرود قال مالک و اولاد زاعی الی اربعین  
 فینک عمر سه بعدا کافی النظم فلو افتر به فی موضع الضرورة ینبغ ان لا یاس علی  
 ما اظن انتم و صاحب در مختار در منتهی شرح طمق هم همین طرف مائل شده  
 و شامی در رد المحتار هم همین را تأیید داده پس موافق این فتوی هر دو نکاح  
 صحیح است

مشق چو میفرمایند علمای دین اندرین مسئله که درین زمان حفاظ قرآن  
 هنده بعد گذشتن ده سال بخوف از تکاب زنا از زید نکاح کرده گرفت بعد از آن  
 زید آن را طلاق داده هنده بعد انقضای عدت به بکر نکاح ساخت پس این برود  
 نکاح جائز شد ندیانه

قال ابن عابدین  
 فی رد المحتار و عند  
 مالک تقدر زوجة  
 المفقود و عند  
 الوفاة بعد  
 مضي اربع سنين  
 و هو مذموم  
 القدر قال فی الزنا  
 الفتوی فی زماننا  
 علی قول مالک و قال  
 انما یجوز  
 اصحابنا یفتون  
 و بعض  
 انما یجوز  
 اصحابنا یفتون  
 و بعض  
 انما یجوز  
 اصحابنا یفتون  
 و بعض

در ماه مبارک رمضان در یک شب بالکل قرآن شریف را من اول الی آخره بخوانند  
 و درین شب اهتمام فریش و فروکش و چراغ و فانوس می سازند حتی که سجده سیرت  
 می سازند و این قدر در خواندن سرعت میکنند که بجز یک آواز چیزی دیگر نفهم نمی  
 و با وجود این سرعت در قرات خود تفاخر می نمایند این همه از شرع ثابت است یا نه بینا و جبر  
 هو المصوب ختم کردن تمام قرآن در نماز تراویح در یک شب در قرون ثلثه نبود  
 و نه در زمانه فقها جمله فقها همین قدر می نویسند که الحتمه سنة و الاثنان فضیله و الثلثه  
 افضل ختم شبینه که مروج فی زمانناست بر سامعین گران و بار میشود و بعضی ساین  
 بنظر طلب صاحب خانه می آیند و بعضی بنظر آمدن هم نشینان و کسی نیست که لطیف خاطر  
 تمام قرآن در یک شب بگوشش دل سماعت کند الا ماشاء الله و این امر موجب کثرت  
 است فقها و تفریح این امر جای مجامی سازند در اختیار می آرند و الا فضل فی التراویح  
 فی زماننا قد ما لا یثقل علیهم انتم و علامه زاهدی در رساله فضائل رمضان می نویسد  
 افته ابو الفضل الکرمانی انه اذا قرء الفاتحة و آیه و آیتین لایکفره و من لم یکن عالما باهل  
 بانه فهو جاهل انتم و تم چنین است در کجراتی و غیره علاوه برین حفاظ  
 که ختم شبینه میکنند این چنین عجلت می سازند که در حرکات و حروف خطی واقع  
 میشود و بهین سبب آنحضرت صلی الله علیه و علی آله و سلم از ختم قرآن در کم از سه روز  
 منع فرمودند ابوداؤد و از عبد الله بن عمر روایت میکنند قال قال له رسول الله اقرء  
 القرآن فی شهر قال انی اجد قوه قال اقرء فی عشرين قال انی اجد قوه قال اقرء فی  
 خمس عشرة قال انی اجد قوه قال اقرء فی عشر قال انی اجد قوه قال اقرء فی سبعة  
 لا تریدن علو ذلك و در روایت دیگر می آرند عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله  
 یفقه القرآن من قرء فی اقل من ثلاث کسب اربعین روایت صحیح است  
 که ختم عجلت کردن در شرع شریف منهنی عنه است و حالی از کرامت نیست که حال  
 تم شبینه نمی نهد امریست مستحسن لیکن چون فی زماننا موجب کرامت مقتدیان  
 و عجلت در قرات قاریان که هر دو امر موجب کرامت است این فعل اندکی سود عالی است

کرامت نخواهد بود آری اگر شخصی قاری جید بدست آید که ختم شصتین بطوری که  
 در شرح شریف مشروع است قادر باشد یعنی حروف و حرکات را کماحقه دانست  
 و قواعد تجوید ضروری هم لحاظ دارد و سایر معین هم به طیب خاطر بر شنیدن ختم یک شبی  
 مستعد باشند و هرگز در دل شان باری نرسد درین صورت ختم شصتین کرامت  
 موجب ثواب و اگر چه وجود این هم در خیر القرون نه بود لیکن احداث آن از قبیل  
 بدعات حسنه است مثل بنای مدرسه و غیره خواهد بود و امام غزالی از بسیاری  
 از زهاد نقل میسازند که او شان در هر روز یک ختم می ساختند و از امام ابی حنیفه منقول  
 است که ایشان در ماه رمضان هر روز یک ختم و به هر شب یک ختم خارج از تراویح  
 می ساختند لیکن شک نیست که این حضرات در ختم لحاظ امور مذکوره الصدور میداشتند  
 و امری موجب کرامت از ایشان صادر نمی شد کیسکه اقتدای کامل با ایشان نماید باج  
 خواهد شد نعم المقتدی و نعم المقتمدی هذا ما عندی و العلم عند عالم السر الخفی و انجل  
 کتبه محمد عبدالحی عفا الله عنه الجواب صحیح السیاحه فی ما یعلق بقدر التلاوة [محمد نور الحسینی]

سوال  
 کرامت  
 گراهی و اند حکم آن چیست بیواتوجروا  
 هو المصوب اگر کسی این هر دو کتاب را موجب ضلالت بدین وجه داند  
 که در آن هر دو کتاب مسائل شرعی موافق کتاب الله و سنت رسول الله و اجماع  
 و قیاس اند آنکس از احاطه اسلام بیرون خواهد شد لانه اهان الدین و من  
 اهان الدین فقد كفر جمله فقها تصریح این امر میسازند علامه حافظ الدین بزازی در  
 فتاوی خود می آرد اذا الق الفتنی علی الا... و قال عندی و یقال فتوی روی  
 قال این چه شرع است بکفر لانه رد حکم الشرع انقی و همچنین الر موجب ضلالت  
 بدین وجه دانسته که این هر دو کتاب تصنیف در عالم جید هستند چه استوار و استوار  
 به علما هم کفر است علامه ابن حجر مکی میثقی شافعی تحقیق این امر کماحقه در کتاب خود  
 به اعلام بقواطع الاسلام ساخته اند و اگر سبب ضلالت آن هر دو کتاب نقصان

سوال  
 کرامت  
 گراهی و اند حکم آن چیست بیواتوجروا  
 هو المصوب اگر کسی این هر دو کتاب را موجب ضلالت بدین وجه داند  
 که در آن هر دو کتاب مسائل شرعی موافق کتاب الله و سنت رسول الله و اجماع  
 و قیاس اند آنکس از احاطه اسلام بیرون خواهد شد لانه اهان الدین و من  
 اهان الدین فقد كفر جمله فقها تصریح این امر میسازند علامه حافظ الدین بزازی در  
 فتاوی خود می آرد اذا الق الفتنی علی الا... و قال عندی و یقال فتوی روی  
 قال این چه شرع است بکفر لانه رد حکم الشرع انقی و همچنین الر موجب ضلالت  
 بدین وجه دانسته که این هر دو کتاب تصنیف در عالم جید هستند چه استوار و استوار  
 به علما هم کفر است علامه ابن حجر مکی میثقی شافعی تحقیق این امر کماحقه در کتاب خود  
 به اعلام بقواطع الاسلام ساخته اند و اگر سبب ضلالت آن هر دو کتاب نقصان



مصنف آنها و عدم اعتبارشان پندار و سپس حال آن بایست شنید که صاحب کنز نہیں  
 الفقہاء ابوالبرکات عبداللہ بن احمد الملقب بجا فظ الدین نسفی صاحب منار و دوائے  
 وغیرہ است وفات او در سن ۶۰۰ و واقع شد فقہا کہ بعد او آمدند شاخوان او مانند  
 و کنز الدقائق را مستند خود و اسم با سہم پنداشتند علامہ فخر الدین زریعی در  
 شرح خود می نویسد اما بعد فان ما رأیت الخیر للسمی بکنز الدقائق احسن محتصہ  
 فی الفقہ حاویا ما احتاج الیہ من الراجعات مع لطافة حجہ و اختصار نظہ احببت  
 ان یکن لہ شرح متوسطا لہ و اما سفر السعاد فتدیس مصنف آن شیخ مجد الدین ابوطاہر محمد  
 ابن یعقوب شیرازی است وفات او در سن ۶۰۰ و واقع شد فقیہی جلیل شافعی المذہب  
 بر طریقہ اہل حدیث حافظ ابن حجر عسقلانی وغیرہ اور از مجددین ہاتھ نامہ شمرده اند  
 تصانیف او بسیار نافع و ہادی ہستند مگر در بعضی تصانیف ہر مسلک تعصب رفتہ  
 و در سفر السعادت اکثر اقوال خلاف مذاہب مجتہدین تخریر ساختہ و در حاتمہ آن اقتدا  
 باین جوزہ اختیار ساختہ احادیث صحاح را ثابت نشدہ گفتہ شیخ عبدالحق محدث  
 دہلوی در شرح سفر السعادت جا بجا تعرض ساختہ و بر مواضع زلل و مسامحات مطلع کردہ  
 پس عالم متدین را باید کہ حسن را از قبیح ممیز ساختہ عامل شود و جاہل محض متعصب را از  
 مطالعہ آن منع سازد مگر تاہل باید کرد کہ وقوع مسامحات وغیرہ موجب این امر نیستند  
 کہ آن کتاب محکوم بہ ضلال شود چہ خطا از لوازم بشریت است باید دید کہ ابن جوزی در باب  
 حدیث مسلک تعصب گرفتہ احادیث صحیحہ و حسنہ وضعیفہ را کہ در صحاح ستہ موجود اند  
 گفتہ چنانچہ حافظ ابن حجر وغیرہ تصریح آن ساختند و موضوع را از غیر موضوع مہینہ  
 و ہمچنین بعضی حنفیہ و شافعیہ و شافعیہ حنفیہ تعصب کردند باین ہمہ کہ سے از علماء  
 ضلالہ گفتند عالم زمانہ را باید کہ عوام کالانعام بلکہ خواص کالعوام را این طریقہ  
 باز وارد و اگر کسی کنز الدقائق را بدین وجہ موجب ضلالت دانزد کہ آن کتاب فقہ حنفی است  
 و امام ابوحنیفہ قیاس را بر حدیث مقدم می ساختند پس آن شخص مخطلی است نسبت  
 تقدیم قیاس بر حدیث بر طرف امام اعظم افراسی محض است عارف ربانی عبدالوہاب

شعرانی در میزان کبری می نویسد اعلم ان هذا الكلام صدق من الجاهل المتعصب قدما  
 الامام ابو جعفر بسنده المتصل الى ابي حنيفة انه كان يقول كذب على الله وانكر  
 عليهما من يقول اننا تقدم القياس على النص واعتقادنا واعتقاد كل منصف في الامام ابي  
 حنيفة انه لو عاش حتى دوت الاحاديث وبعد رحيل الحقاظ في جمعه من البلاد  
 وظفر بها لترك كل قياس لكن لما كانت ادلة الشرع متفرقة في عصره كقول القياس  
 في مذهبه بالنسبة الى الائمة الاخرى وقد صرح عنه وعن الائمة كلهم اذا حرم  
 الحديث فهو مذهبنا **انت** والله اعلم بالصواب وعنده حسن الثواب  
**سؤال شامی** کسیکه رخص شرعی را مذہب خود کرد و اندک حکم آن صیت مبتدع است  
**پروا تصویب** تمتع رخص شرعیہ اگر بقصد تلمی باشد حرام است بالاجماع  
 آنکه حقیقی برای تلمی اختیار مذہب امام شافعی در شرطی سازد و اگر بقصد تلمی نباشد  
 مضائق ندارد و متبوع مبتدع نخواهد شد مگر ازین چنین امور عوام منع کرده شوند عالم  
 متبوع را مضائق نیست کذا قال بحر العلوم فی شرح مسلم الثبوت و شاه ولی اللہ محدث  
 دہلوی در ازالۃ الخفاء عن خلافة الخلفاء می آرند فی المصابیح قال رسول الله ان  
 الدين طيسر ولن يثبات الدين احد الا غلبه فسددوا وقاربوا والبشروا  
 ذكر البخاري عن عمير قال دركت من اصحاب رسول الله اكثر من سبعين  
 مئارايت قوما اهنون سيرة ولا اقل تشديدا منهم وعن ابراهيم انه قال اذا  
 بلغك في الاسلام امران فخذ اليسرهما وقال الشعبي اذا اختلف عليك  
 في الدين فخذ اليسرهما فان اليسرهما اقربهما الى الحق لان الله تعالى يقول  
 يري الله بكم اليسر ولا يريكم العسر وازين آثار صان مفهوم می شود که تعلق رخص  
 مذہب با ربه بعد از آنکه مخالف نفس قرآن و حدیث مشهوره اجماع سلف و قیاس  
 علی نباشد حسن است خلافاً للمنفقاة المتأخرین بل نسبه لبعضهم الى النفس  
 انتهى كلامه و فی المسلم و شرحه لمولا و ولی الله اللعکونی روح و نخرج  
 او تسبیحاً من حوازی اتباع غیر المقدس الاول كما هو مختار ابن الهمام من انقلبه

كتاب التعليل

بسم الله الرحمن الرحيم

تقدیر میں شرعاً واجب نہیں

مذہب معین لیس بواجب شرعاً جو از اتباع مریض المذاهب الخذوا هو  
 علیہ من المذاهب فلا یمنع منه ما شرعی ذللا لسان ان لیسلك المسلك الاخف  
 علیہ اذا كان له ای للسان الیه ای الی الاخف سبیل ثم بین السبیل بقوله بان  
 لم یکن عمل فیہ ای فی ذلك المحل المختلف فیہ بأخرای بقول الخ مخالف هذا  
 الاخف وكان علیہ الصلوة والسلام یجب ما خفف علیهم وما نقل عن ابن  
 عبد البر انه لا یجوز للعامة تذبیح الرخص جماعاً فلیجب عنده فی التیسیر شرح التجر  
 بالمدح ای بمنح صلیحة النقل عنه ولو سلم فلا نسلم صحة دعوی الاجماع اذ فی  
 تقسیر متذبح الرخص عن الامام احمد وایبان وکیف یتحقق الاجماع وکل  
 بعضهم رواية التفسیر بما اذا اعتد التلمی انتم کلامهما ورتب مرامهما  
 وجمعین وشرح تحریر الاصول مرقوم استعانتهم بالصواب و عنده ام الكتاب  
 سؤال ثالث کسکد انکار مذہب نماید و مذہب گرفتن را بدو اند و اتباع کت

فصل فی التعلیل

حدیث را دعوی کند حکمش چیست مبتدع است یا چه

هو المصوب اصحاب مذہب چه ابو حنیفه و چه شافعی و چه مالک و چه احمد و چه غیر  
 ایشان تمدوین مذہب و استخراج مسائل خلاف شرع نہ ساختند اولاً از بعض متذ  
 بیک استند و سبب اختلاف فیما بین شان وقوع اختلاف در فهم معنی آیات و احادیث  
 نه آنکه احدی را تعبیر راه داده باشد یا آنکه قیاس ابر شرع مقدم کرده باشد  
 حاشا و کلا جمله ائمہ ہدایہ از تقدیم قیاس بقرآن نسبت کنند ہ این امر بطرف یکی  
 از ایشان کاذب و مفتر است و آنچه کہ بعضی متعصبین حنفیہ را اصحاب المراد  
 می نویسند قول ایشان از پایہ اعتبار ساقط است و درینجا لطیفہ کنایہ ای کہ در  
 آن اینکه الف لام کہ داخل بر رای است عمدت و مداوات ان رائے دقیق است  
 پس فی الحقیقت حنفیہ اصحاب المراد ہی ہست یعنی اصحاب المراد دقیق حافظ  
 ابن حجر عسقلانی شافعی در مجمع موسس فی المعجم المفہرس اقرار این امر می سازند کہ آنجا  
 کہ در مذہب حنفی قواعد منبسط ہستند و در مذہب مالکیہ پس حق جل شانہ از زبان

متعصبین و صف حسن منفیہ خارج کنانید لیکن اوشان مطلبش نہ فہمیدند لہذا اصل  
 مذاہب مدونہ مخالف آیات و احادیث و اجماع و قیاس نیتند اصل ہر مسئلہ کی  
 ازین چار است شاہ ولی اللہ دہلوی در انصاف فی بیان سبب الاختلاف می نویسند  
 لامهدد و الفقه لم تکن مسئلۃ من المسائل الیہ تکلم فیہا من قبلہم و التی وقت  
 و زمانہم الا وجدوا فیہا حدیثاً مرصلاً او مرسللاً او موقوفاً صحیحاً  
 او صحیحاً او بصیاً او امرأ من آثار الشیخین او سائر الخلفاء فیسیر اللہ فیہم العمل  
 بالسنة علم هذا الوجه انتھ ہر گاہ این امر مہم شد پس میگویم کہ منکر مذاہب  
 اربعہ وبد وائندہ آنها اگر بدین سبب بد میدانند کہ مذاہب اربعہ موافق شرع نیستند  
 آن شخص کافر خواهد شد لہذا ان الدین و اگر در اعتقاد خود می پندارند کہ مذاہب  
 اربعہ خلاف شرع و مخصوص ہستند پس آن کس مخطی است لہذا ہدناہ انفا بنظر تامل  
 باید فہمید کہ اگر ایمہ مجتہدین تحقیق مسائل و تدوین آنها چنانکہ بہت نمیکردند تمام عالم  
 منظم و گمراہ بودی و کسی با اطلاع بر حکم شرع حاصل نشدی چہ بسیاری از احکام  
 این چنین ہستند کہ از ظاہر منصوص مستنبط نمی شوند پس بد دانستن این مذاہب  
 احسان فراموشی است و اما دعوی اتباع کتب حدیث پس اگر مدعی امتیاز صحیح ازین  
 حسن از ضعیف و ناسخ از منسوخ میسازد و بر طبق محدثین سالفین بر شرح معانی آثار و  
 احادیث و آیات قدرت وارد و سوا می آن بر جملہ فنون ضروریہ متعلقہ کتب حدیث  
 وغیرہ ہمارستہ دارد آن کس قابل مدح است و ظاہر است کہ وجود این چنین کتب زمانہ  
 خیراتہ و وجود نقیضات البتہ در مانہ ثامنہ بسیار کسان موصوف بصفات مذکورہ یافتہ  
 شدند و بعد آن در مانہ ناسعہ علامہ جلال الدین سیوطی خاتمہ الحفاظ شدند و بعد  
 از ان در مانہ ہاشمہ ہم بعینہ علمائے مثل ملا علی قاری و شیخ عبد الحق محدث دہلوی  
 وغیرہ قائم ہندیم شدیم مگر مرتبہ اوشان نرسیدند و بعد از ان تا الی الان  
 یافتہ شد کہ تیسرہ حدیث صحیح از ضعیف کما حقہ نماید فضلاً عن المہارۃ فیہ الا ماشاء اللہ  
 تعالی فی زمانہ محمد شہادتی کس را می شمارند کہ صحاح ستہ را در کس دہد و توضیح

مطالب حدیث عام فہم کر وہ وہی ہوا اللہ وانا لہ راجعون صاحب کشف الظنون از علامہ  
 تاج الدین سبکی نقل میساز و اعلم ان قصاری نظریات زما نانی علم الحدیث النظر  
 المستشرق الاواد فان ترفعت الی مصابیح البغوی طنت انھا تصل الی درجۃ الحدیث  
 وما ذلک الا لجهلہم بالحدیث بل لو حفظہا احد عن ظهر قلب وضم الیہ من المتن  
 مثلیہا لکن محدثین بلجہل فی سہ الحیاط وانا الذی یعدہ اہل الزمان  
 یا لعلانی النہایۃ وینادونہ محدث الحدیث وینجسوا لہ من اشتغل بہما مع  
 الاصحاب کلاب الاثر مع حفظ علوم الحدیث کلاب الصلاح و تقوی النوا  
 مع اللہ لیس فی شئ من رتبۃ الحدیث انما الحدیث من عرف المسانید و العمل  
 و اسماء الرجال و حفظ مع ذلک حملاً مستکثرۃ من المتن  
 و مع الکتب الستہ و مسند احمد و سنن البیہقی و معجم الطبرانی  
 و ضم الی ہذا القدر الفجر من اجزاء الحدیث فہذا اقل درجۃ انتہی  
 مقام غورا است کہ ہر گاہ این حال زمانہ وجود سبکی کہ قبل مائتہ عاشرہ است شدہ  
 حال این زمانہ چہ تحریر شود و محدثین زمانہ ہذا کہ خود را مجید و المذہب میدانند و مذاہب حقہ  
 را باطل می شمارند گمراہ کنندہ بستند زیر کہ مثلاً اگر سند کرامی مسئلہ حنیفیہ یا شافعیہ  
 در صحاح ستہ نیافتند می گویند کہ امام حنیفیہ یا شافعی درین باب بخلاف حدیث کردند  
 و نمی دانند کہ فن حدیث بر صحاح ستہ منحصر نیست کتب احادیث لاتعد ولا تحصى تصنیف شدہ  
 اند فعدم السنن فی الصحاح الستہ لایستلزم عدمہ فی جمیع الکتب اللہ اعلم بالصواب  
 وعندہ ام الکتاب

**سوال رابع** مردی جاہل تقلید بیخ کسی از ائمہ بر خود لازم نہ گیرد بگویند کہ  
 انکہ در اعتقاد خود مقتدا و پیشوا سے خود دانند در زمان خود ہر عالم را کہ شایع  
 یابد بگفتہ او عمل سازد و بدون تقیید مذہب حکم او چہیت  
 ہو المصوب علماء قدیمہ و حدیثیہ در باب لزوم تقیید مذہب معین اختلاف دارند  
 بعضی قائل بوجوب تقلید معین شدہ اند علامہ علی شافعی در شرح جمع الجوامع

می نویسد مجیب علی العامی وغیره صمن لم يبلغ مرتبة الاحتیاط التزام مذهب  
 معین من مذاهبا لم یجتهدین یعتقده ارجح من غیره او صبا و یاله وان  
 كان فی نفس الامر جوحا علی المختار انتم و امام امام کمال الدین بن الهمام و تحسیر  
 الاصول فی طراز من نقل الامام الاجماع علی منغ تقلید العوام لاعیان الصحابة  
 ومن بعد هم الذین وضعوا و ردوا و اوعی علی هذا ما ذکره بعض  
 المتأخرین من منغ تقلید غیر الایمة الاربعة لانضباط مذاهبا  
 و تقلید مسائکهم ولم یدر مثلهم غیر هم الی الآن انتهی \* \* \*  
 و مختار بعض علماء آنت که تقلید مذہب معین ضرورتیست هر کس اختیار است  
 که بر مذہب کسی که خواهد عمل نماید بشرطیکه خالی از استخفاف مذہبی و تعصب باشد و اگر  
 مسلک تعصب با استخفاف یکی از مذاهبا رابعه اختیار کرده باشد واجب التفریر است  
 ذوالمناصب الشیخ ابن الحاجب در مختصر اصول می آرد که لایرجح عن قول المجتهد  
 بعد تقلیده اتفاقا و فی حکم آخر المختار جوازہ لنا القطع لو قوعه ولم یکن  
 فلو التزم مذاهبا معینا کمذہب مالک او الشافعی فثالثها کالاول انتم  
 و متمذایم دین قاضی عضد الملة و الدین در شرح آن می نویسد اذا عمل  
 العامی بقول مجتهد فی حکم مسئلة فلیس له الرجوع عنه الی غیره اتفاقا  
 فاما فی حکم مسئلة اخرى قبل یجوز انه یقلد غیره المختار جوازہ للقطع  
 بوقوعه فی زمان الصحابة و غیره فان الناس فی کل عصر کانوا یتفقون المفتین  
 کیفما اتفقوا و لا یلتزمون سوال مفت معین و قد شاع هذا و تکرر فلو التزم  
 مذہبا معینا وان کان لایزیمه فغنیه ثلثة اقوال و لها یدلیمه و ثانیها الایمان  
 و ثالثها انه کالاول و هو من لم یلتزم فان وقعت واقعة فقلده فیها فلیس له  
 الرجوع عنه و اما فی غیرها فیتبع فیها ما شاء انتم و فی سلسله الثبوت و شرحه  
 طوی لانا ولی الله اللکنوی یجوز تقلید المفضول مع وجوب الافضل فی العلم عند  
 الاکثر و قیل لهم اکثر المنازلة و اختاره ابن الحاجب و تبعهم المصنف و حل

عن احمد انه يحب لنظر في الاثر محرو هو المختار عند الامامية وهل يقلد  
القلد غير من يقلد به او لا في غير ما عمل به او لا المختار نعم لما علم  
بالاستقراء من استفتاهم اى المستفتين في كل عصر من اهل الصحابة

هرة واحدة من المجتهدين وصرحة واحدا من غيره ولو التزم مذهبها  
معينا فهل يلزم الاستمرار عليه فقيل نعم حتى شدد بعض المتكلمين و  
قالوا الحنفية اذا ترك مذهب امامه بغير رد للحق انه تعصب لا دليل عليه  
اصلا وانما هو تشريع من عند نفسه وقيل لا قال في التيسير شرح التحرير هو الاصح

تقليد مذهب معين كواجب

اذ لا واجب الا ما اوجبه الله وبالجملة لا يجب تقليد مذهب معزى بل جازلا انتقال  
لذلك لا بد ان لا يكون ذلك على قصد التلمس وتوهين كبار المجتهدين انتفع ملخصا  
وتمجسين بحر العلوم مولانا عبد العلى در شرح مسلم الثبوت ودر شرح تحريري طرازند و  
بدم وجوب تقليد مذهب معين شرعا را محقق ي سازند و تحقيق درين باب آنست

که عوام از اين چنين مسائل باز داشته شوند خصوصا عوام زمانه ايشايان را بجز  
تقليد مذهب چاره ديگر نيت و اگر ايشايان مجاز در اختيار مذهب غيره مى شوند هر آنست  
درين اقع ي سازند زبان طعن تشنيع بر ائمه كبريا خصوصا عظيم الامام ابو حنيفة وغيره كشاده ميگويند  
که ما را از اين مذاهب كار نيت كتاب الله و سنت رسول الله كافى است و نمى فهمند

که تقليد اين مذاهب عين تقليد نصوص است كلام حضرت جل و علا فاسئلوا  
للهال لذكر ان كسبتوا تعلمون ان شاء الله عادل آنست و پز ظاهركه عالمى كه آن  
جاهل آن را مقتدا و مستند خود مقرر سازد و اگر چه اتقى باشد ائمه سابقين بده جده  
از و افضل خواهند بود پس ترجيح تقليد آن عالم بر تقليد ائمه ترجيح مرمى است

و علامه فخر الدين زلمي در شرح كنز و شيخ الاسلام بدر الدين عيني در تفسير  
مى سازند كه الاحكام بتبدل بتبدل لازمند و شايد آنست و ايت ابو داود از حضرت  
عائشه لود اهلك رسول الله ما احدهن النساء المنعوهن من المساجد كما منعهن النساء  
بواسرائيل و يعين سبب صاحب هدايه و شمس الائمة سحرى بلكه جمله فقهاى حنفيه

وشافعية در مواضع متعدد و بعد تنفیخ مسئل می نویسند لکن هذا امر لا یفتی به الناس  
 برناظر کتب فقه این امر مخفی نخواهد ماند پس اگر چه مختار واضح نزد محققین عدم وجوب  
 اختیار مذہب معین است لیکن مختار برای فتوای عوام فی زماننا همین است که  
 تقلید مذہب معین واجب یا مستحسن گفته شود کما هو عند البعض و هرگز هرگز ایشان  
 برین امر مطلع نگردند البتة عالم ما هر متقی متدین که خالی از تعصب باشد اگر اختیار  
 مختار خود کند اولی و احسن است عارف ربانی عبد الوهاب شعرانی در میزان می نویسند  
 كان سيدك على الخواص اذا سألته انسان عن التقليد بمذاهب معين  
 الآن هل هو واجب ام لا يقول له يجب عليك التقليد بمذاهب  
 مادمت لم تضل الى عين شيوخ الشريعة فهناك لا يجب عليك  
 التقليد بمذاهبك ترى اتصال جميع المذاهب لها السنن  
 وشاه ولي الله محدث دهلوی در حجة الله البالغة می نویسند هذه المذاهب  
 المدونة المحررة قد اجمعت الامة على جواز تقليد هالکة يوم  
 هذا وفي ذلك من الصالح ما لا يخفى لاسيما في هذه الايام التي قصرت  
 الهمم جدا واشربت النفوس لهوى واعجب كل ذي رأى براه و ما ذهاب  
 ابن حزم من ان التقليد حرام فغلط انهم و در عقيدة جبر في احكام  
 التقليد می طراز ندانم ان الاخذ بهذه المذاهب لاربعة فيه مصلحة  
 عظيمة وفي الاعراض عنها فساد عظيمة ونحن نبين لك بوجوه احد  
 ان الامة اجمعت على ان يعتمدوا على السلف في معرفة الشريعة  
 فالتابعون اعتمدوا على الصحابة وتبع التابعين اعتمدوا على التابعين  
 وهكذا اعتمد العلماء في كل طبقة من قبلةم والقبول يدل على حسن  
 ذلك و اذا تعين الاعتماد على اقاويل السلف فلا بد ان تكون اقاويلهم  
 التي يعتمد عليها مروية باسناد صحيح او مدونة في كتب مشهورة و لابد  
 من المذاهب من المذاهب بهذه الصفة الا هذه المذاهب الاربعة



اللایم الامذہب الامامیة والزیدیة وهم اهل البدعة لا یجوز الاعتقاد  
 علی اقاویہهم وثانیها قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم اتبعوا السواد الاعظم لما اذنت  
 الذمہب الحنفیة فی هذه الاربعة كان اتباعها اتباعا للسواد الاعظم انتم  
 ووراثتہم فی بیان سبب الاختلاف می آرند اعلم ان الناس كانوا  
 فی اثنائہ الاولی والثانیة غیر مجتمعین علی التقليد بمذہب معین  
 و بعدا لما قنین ظهر فہم لتمدہب و قل من كان لا یعتمد علی مذہب  
 یجتہد بعینہ و كان هذا هو الواجب فی ذلك الزمان فان قیل کیف  
 یكون شیء واحد واجبا فی زمان و غیر واجب فی زمان مع ان الشرع واحد  
 و ان الواجب الایم علی هو تقليد من یعرف الاحکام الفرعیة عن  
 اهلها بالتصبیح اجمع علی ذلك اهل الحق فاذا كان للواجب طریقتان  
 سجد و وجب تحصیل طریقتی من الطرق من غیر تعیین و اذا كان له  
 ربتی واحد تعیین ذلك الطریق بخصوصہ كما كان السلف لا یکتبون  
 حدیث ثم صار فی یومنا عند اکتاب الحدیث واجبة لان رواية الحدیث  
 لا سبیل لها الا معرفة هذه الکتب و كان السلف لا یشتغلون  
 بالبحر و الصرف واللغة لان لسانهم كانت عربیة ثم صار فی یومنا  
 هذا معرفة واجبة فاذا كان اللسان جاهل فی بلاد الهند و ما وراء النہر  
 و لیس هناك ستاف و لا ما الکی و لا حنیلی و لا کتب هذه المذاهب و وجب  
 علیہ ان یقلد بمذہب ابی حنیفة و یحرم علیہ ان یخرج من مذہبہ لیس لہ  
 ما اذا كان فی الحدیث لانه یتیسر هذا المعرفہ جمیع المذاهب لیس لہ  
 خلاصہ مرام انما مرده جابل کہ تقلید مذہبہ لازم نمیکرد و بر قول عالم متدین  
 بہ اساز اگر ان سبب عالی از قلوب و استخفاف برین طعن بر ائمہ مجتہدین و غیرہ  
 باشد و عالمی کہ مستند دست نیز ہمارے کے کامل و ریاب تحقیق مسائل و اسشتہ  
 باشد و اثر تعصب در ان نباشد و طعن کسیہ از مجتہدین از زبان او صادر نشود

پس درین صورت آن کس مجاز است در باب عدم التزام معین لیکن فی زمانہ نخبین  
عالم متدین بنظر می آید و نه چنین جاہل متدین الا ماشاء اللہ تعالیٰ واللہ اعلم بالصواب  
وہو اعلم بالکتاب

**سوال خامس** مردی عالم غیر مجتہد اگر عمل خود را باین طور گرداند کہ آنچه در کتاب  
اللہ خواہم یافت عمل خواہم کرد و اگر در کتاب اللہ نخواہم یافت در احادیث آنچه خواہم یافت عمل  
خواہم کرد و اگر در آن ہم نیافتیم بر آنچه مجتہدان عمل کرده باشند بر آن عمل خواہم کرد و اگر  
این ہم نباشد آنچه در فقہ حنفی یا شافعی خواہد بود عمل خواہم کرد و ہمین جهت خود را  
حنفی یا شافعی گوید و از رای خود هیچ مسئلہ نگوید و در فہم معنی قرآن و حدیث نیز اعتماد  
بر رای خود نکند آیا بر صواب است یا بر خطا

**ہو المصوب** این مہین عالم بر صواب است بشرطیکہ تہارتہ کامل در  
باشد و تمیز در ناسخ و منسوخ و صحیح و موضوع و با تعلق بہا کردن می تواند و ہمین مسئلہ  
علمای سابقین و فضلاء ماہرین بود عارف ربانی عبد الوہاب شہرانی در میزان شہاد  
سمعت سید علی الخواص بقول اعتقادنا فی جمیع الاکابر من العلماء  
انہم ما سلموا بعضہم لبعض الا لعلمہم بصحة اقوالہم و مستند انہم  
لا یحسن الظن فیہم من غیر ان یطلعوا علی صحیحہا وقد تقدم ان بعض  
اتباع المجتہدین وصلی اللہ علیہم و علیٰ آلہم و سلمی الثریعہ و قال کل مجتہد مصیب  
کابن عبد البر المالکی و الشیخ ابی محمد الحوینی و قد صنف ابو محمد کتابا یسمی  
بالمحیط و لم یتقیہ فیہ مذہب و کذاک الشیخ عبد العزیز آلف کتابا یسمی  
الدر و المنقطۃ فی المسائل المختلطۃ اذ فیہا علی المذاہب الاربعۃ انہم  
حاصل مرام انیکہ شریعت غر و اصول انہا مثل چشمہ ستند و مذاہب متفرق  
مثل انہا متفرقہ پس عالمی کہ مرتبہ علیا نصیب او شدہ و بر اصول مسائل  
مطلع شدہ اور حاجت این امر نماندہ کہ اتباع یکے از ائمہ نماید و کتب فقہ ائمہ  
لا حفظ کند و فاما کسے کہ باین مرتبہ نرسد اور اجزای اتباع مجتہدین فی زمانہ چارہ د

رفعاً للفساد و دفعاً للخصومة و العناد نمی بینی طریقه اهل حدیث و تفسیر را که او شان را  
 بر اصول مسائل ائمه مطلع بودند و صحیح را از سقیم خوب می پنداشتند حاجت این امر می دانستند  
 که نظریه کتب خلائیات نمایند و اگر کدامی مسئله در فقه حنفی یا شافعی یا غیر آن خلاف حدیث صحیح  
 می یافتند بر آن عمل نمی کردند بخلاف علماء ما بعد ایشان که او شان را این چنین  
 مرتبه نصیب نشده معزز اگر کسی را اطلاع بر عین شریعت غرض حاصل شود احتیاج  
 بطرف کتب خلائیات باقی نخواهد ماند و اگر منظر نقصب و اعتقاد این امر که ائمه خلائیات  
 شرع مسائل را استخراج کردند ترک تقلید ائمه می نماید درین صورت آثم خواهد شد  
 فانما لكل امرء ما نفعه و الله يعلم ما ظهر و ما خفى و الله اعلم  
 بالصواب و عنده خیر الثواب حرره هذه الاجوبة الختمتة للاسئلة الخمسة  
 عبده الراجی عفوره القومی محمد عبدالحی عفا الله عنه

ما حکم الله به

**استفتا** چه میفرمایند علماء دین درین معنی که زنی مسماة هنده را مثلاً  
 هفت عدد از ترک پدر رسیده بمنجمله آن چار عدد به برادر خود مستحق عمر و در حین حیات  
 ثبات و نفاذ جوارح همه بالمعا و منه نوشته داده و بر دس خود قابض و متمسک  
 گردانید بعد مدت مرض گشته بقایای سه عدد بمنجمله هفت عدد مذکور را همه  
 باسم خدیجه خواهرزادی و بکر خواهرزاده کرده داده بے قبض و تصرف موهوب  
 لها همین مرض فوت شد درین صورت حکم جواز همه اول و ثانی چیست ؟  
**هو المصوب** همه اول نافذ خواهد شد و همه ثانی بسبب اینکه قبض موهوب  
 لها در آن نشد و لابد فی العبة لامتات الملك من القبض كما فی الهدایة  
 و غیره نافذ خواهد شد و الله اعلم کتبه محمد عبدالحی عفا الله عنه

ما حکم الله به

**استفتا** چه میفرمایند علماء دین و مفتیان شیخ محمد بن محمد بن محمد  
 که نماز گذاردن در مقبره جائز است یا نه بیواتوجروا

**هو المصوب** نماز گذاردن در مقبره شرک خفی است غالی از کراهت نیست  
 كما وجد فی حجة الله البالغة قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم الارض

کما مسجد لا المقبرة اقول للحكمة في النهي عن المقبرة الاحترار عن ان يتخذ قبراً  
 الاحبار والرهبان مساجد بان يسجد لها كالاوثان وهو الشرك الجلي  
 او يتقرب الى الله بالصلوة في تلك المقابر وهو الشرك الخفي انما  
 حرره محمد معان الحق عن عنده - الجواب صحيح حرره محمد امان الحق عن عنده  
 رغبتة المستمل شرح منية المصلحة في آرو والكراهة القول رسول الله سميع مطيع  
 لا تجوز الصلوة فيها ظهر بيت الله والمقبرة الحديث والمراد بعدم الجواز  
 الكراهة في غير ظهر البيت بالاجماع فكذا فيه والله اعلم كتبه ابو الاحياء  
 محمد نعم غفر له العلي الرب الحكيم  
 هو الموفق لتفصيل اجمال مذکور بر سر صغير وکبير مسبين گردد وحق ظاهر شود  
 وعبارت دستخط بالا مجمل نامان را در حدش می اندازد و چونکه عبارت کتب  
 که تحریر می سازم خود مصرح اند لهذا تفصیلاًش در عبارت خود نمی نمایم و محقق  
 دهلوی در اشعث اللغات و مدارج النبوة افاده می فرمایند و از انجمله آنست که  
 پیش از وفات پیغمبر فرمود صلعم بپایند آگاه باشید که پیش از شما جماعته بودند  
 که قبور انبیا و صلحا را مساجد ساختند و در روایتی آمد که فرمود لعن الله الیهود  
 والنصارى اتخذوا قبور انبيائهم مساجداً و در روایتی آنکه فرمود بارخدا یا  
 قبر ما بعد از من بت بگردان سخت باد غضب خدای تعالی بر تومی که گرفتند قبور  
 انبیای خود را مساجد بد رستیکه من از شما نمی از آن می سازم تفصیل کلام  
 اینجا این است که مراد از اتخاذ قبور مساجد سجده کردن است بجانب قبور و  
 این بر دو طریق متصور است یکی آنکه سجده بقبور بزند و مقصود عبادت آن دانند  
 چنانکه بت پرستان می پرستند دوم آنکه مقصود و منظور عبادت مولی دانند  
 و سبب اعتقاد کنند که توجیه قبورشان در نماز و عبادت حق موجب قرب و رضای  
 حق است و موقع عظیم است نزد حق تعالی از جهت اشتغال وی بمبالغه در تعظیم  
 انبیاء و این بر دو طریق نامرئنی و نامشروع است اول خود شرک جلی و کفر

صریح است و ثانی نیز حرام است و ممنوع از جهت اشتغال بر شرک خفی و بر سر  
 تقدیر موجب لعن است و نماز گذاردن بجانب قبر نبی یا مرد صالح بقصد ترک و تعظیم  
 حرام است و هیچکس را از علمادین خلاف نیست اما اگر جنب شان مسجدی بنا کنند  
 یا نماز گذارند تا ببرکت روحانیت شان عبادت قبول سازند و ذکر خدا اکل این حجر  
 و تبرک مشکوٰۃ دیگر اینکه بعضی مردم منع میکنند مطلقاً نظر بر ظاهر حدیث و بعضی میگویند  
 که اگر خاک پاک باشد از ریم و خون و نجاسات که جدا گردند از اسوات جائز باشد و در  
 المختار است و در غنیة المستعملی می آرد که باسن بالصلوة فی المقبرة اذا كان فیها موضع اعدا للصلوة  
 و لیس فیہ قبر و هذا ان الکراهة معللة بالتشبیہ باهل الكتاب هو منتف  
 فی ما کان علی الصفة المذكورة انتهى وقال العلامة الشیخ احمد الحلطائی  
 فی حاشیته علی مراقی الفلاح قوله فی المقبرة بتثلیث الباء لانه تشبیه بالیهود  
 والنصارى قال رسول الله لعنة الله علی الیهود والنصارى اتخذوا قبورهم  
 انبیاءهم مساجد و سوا کانت فوکه او خلفه او تحت ما هو واقف و یستثنى  
 مقابر الانبیاء فلا تکرر الصلوة فیها مطلقاً مذنبوشه کانت او لا بعد ان لا یکن  
 القبر فی جهة القبلة لانهم احياء فی قبرهم الا ترى ان من قد اسمعیل  
 فی الحجر تحت المیزاب وان بین الحجر الاسود و زمزم قبر سبعین نبیاً ان  
 ذلك المسجد افضل ما یجوز للصلوة بخلاف مقابر غیرهم افادته فی شرح مشکوٰۃ  
 و فی زاد الفقیر و تکرر الصلوة فی المقبرة الا ان یکن فیها موضع اعدا  
 للصلوة لا نجاسة فیہ ولا قدر فیہ قال الحلبي لان الكلال هذه معللة بالتشبیہ  
 وهو منقطع و فی القهستانی عن جوائز المضمرات لا تکرر الصلوة فی  
 جهة القبر الا اذا کان بین یدیه بحيث لو صل صلوٰۃ الخاشعین وقع  
 بصره علیه انتهى و فی العالمگیریه ان کانت القبر ما وراء المصلی  
 لا یکرر فانه ان کان بینہ و بین القبر مقدارها لو کان فی الصلوة و یجوز  
 انسان لمر لا یکرر انتهى و الله اعلم بقمة خادوم اولیاء الله الصمد علی محمد و آله

ہو المصوب نماز گزاروں در مقبرہ را چند صورت است یکی اینکه قبور را قبلہ  
 خود گردانند و توجہ بسوی اہل قبور نماید و این شرک جلی است و تم اینکه قبور را کندہ  
 ساختہ مسجدے بر آنہا بنا سازد و در آن نماز گزارد و این حرام است علی القاری  
 در شرح مشکوٰۃ نے نویسد اما حم اتخاذ المسجد علیہا لان فیہا استنفا السنۃ  
 الیہود قالہ ابن مالک و قید علیہا بقید ان اتخاذ المسجد یجذبہا لایسب انتہی  
 سو تم اینکه قبور را اگر چہ قبلہ خود نہ گردانند مگر قبور رو بروی او شوند درین صورت  
 اگر در آنجا کدیمی فاصل نیست نماز مکروہ است والا فلا و یجذب اگر قبور بجانب  
 بساریا یمن باشند زلعی سے آر دو بیکرۃ الصلوٰۃ الی القبور و بین القبور انتہی  
 و در خزائن الروایۃ می نویسد فی مفید المستفید من الحادی سئل ابو یضر عن ذلک  
 فقال ان کان القبر و راء المصلی لاکیرۃ فانہ ان کان بینہ و بین القبور مقدار ما  
 لو مر انسان بین یدیدہ لمر لایکیرۃ فکذا اھمنا و اھل الفاضل موصوع  
 بعبودۃ انتہی چارم اینکه قبور پس پشت مصلی شوند درین صورت نماز مکروہ نیست  
 پنجم اینکه در مقبرہ مسجدے تیار کردہ شود و در آن نماز گزاردہ شود درین صورت  
 نیز ظلم نیست صرح بہ علی القاری فی شرح مشکوٰۃ و اللہ اعلم بالصواب و عندہ  
 ام الكتاب - سحرہ الراجی عفو بہ القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوز اللہ

عن ذنبہ الحلی و اسلفی

۲۶  
**مشق** ما تو لکم اندرین مسئلہ کہ نماز فرض و واجب و سنت فجر بریل گاؤ  
 کہ درین زمان شائع و ذائع گردیدہ در حالت حرکت بلا عذر جائز است یا نہ و اگر ہست پس عذر  
 عدم توقف آن وقت نماز و خوف تلف اسباب و تنہائی از رفتار و عدم رکوب بار  
 دیگر از اعدار شرعیہ است یا نہ و ہنگام تحقیق اینہا نماز بران جائز است یا نہ و استغفار  
 جائی نماز شرط است یا نہ بنوا تو جروا

ہو المصوب ہمہ نماز با دریل در حالت حرکتش بلا عذر جائز است حسب  
 روایات فقہیہ و تصریحات اکابر حنفیہ و شافعیہ و اعدار مذکورہ در سوال بلاشبہہ از

کتاب الصلوٰۃ  
 در بیع اطلاق شرط تحریری

عذر شرعی است موافق تصریحات فقہاء و استقرار محل ادای نماز شرط نیست  
 بیان امر اول اینکه روایات معتدہ ناطق اند بانیکہ نماز بر عجلہ کہ طرفش بردا بہ نہادہ بنا  
 خواہ آن عجلہ سائر بنفسا باشد خواہ بتسیر شخصی و خواہ دابہ آن را بواسطہ رسان  
 شد جائز است بلا عذر در نرفائق مرقوم است و العجلۃ ان لم یکن طرفها علی الدابۃ  
 کما لیسریرانقہ و در مختار الفتاوی سطور است لو مسجد علی العجلۃ ان کانت علی البقر  
 لا یجوز وان کانت علی الارض یجوز انتقہ و در فتح القدر محرراست و علی العجلۃ علی الارض  
 یجوز کما لیسریرا ان کانت علی البقر کالبساط المشدود بین الاشجار  
 انتقہ عینہ در شرح کنز نوشته است و العجلۃ کالدابۃ ان کان طرفها علی  
 الدابۃ سواء کانت سائرة او لا وان لم یکن کما لیسریرانقہ پس ازین روایات ظاہراست  
 کہ نماز بر عجلہ کہ طرف آن بردا بہ بنا شد خواہ آن عجلہ خود بخود سیر کند یا بتحرک شخص  
 یا رکنی در آن نماز جائز است چه شق ثانی مطلق است و بجای خود مصرح است  
 المطلق یجوز علی اطلاقہ و اگر اضافہ بران مطلوب است پس در المختار ملاحظہ رود  
 در ذیل قول صاحب در مختار لو واقعہ سیر نماید کن اقبیدہ فی شرح المنیۃ و لحالہ لغیرہ بینہ  
 اذا کانت العجلۃ علی الارض ولم یکن ثمنہا علی الدابۃ و انما لها حبل مثلا تجرہا الدابۃ  
 یصح الصلوۃ علیہا بلا عذر کہ لانقہ کما لیسریر الموضع علی الارض و مقتضی  
 هذا التعلیل انها لو کانت سائرة فی هذه الحالة لانقہ الصلوۃ علیہا بلا عذر  
 و منہ تامل کن جرها بالحبل و ہی علی الارض لا یخرجها عن کونها  
 علی الارض و یفیدہ عبارة التاثر خانیه عن المحيط و ہی لو صل علی  
 العجلۃ ان کان طرفها علی الدابۃ و ہی تسیر تجوز فی حالة العجلۃ  
 یجوز فی غیرها وان لم یکن طرفها علی الدابۃ تجازت و ہی بمنزلة الصلوۃ  
 علی السریب الخ فقلہ وان لم یکن الخ یفید ما قلنا لانه راجع الی اصل المسئله  
 وقد قیدها بقوله و ہی تسیر ولو کان الجو ان مقید بعدم السیر  
 لقیید بہ ضمنا مل انتقہ و سطلانی در شرح صحیح بخاری تحت حدیث کان

رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس على الراحلة قبالا ووجه توجه الحديث  
 ارشاد فرموده وهي سائرة فلو صليت على هودج عليها وهي واقفة صحت كذا  
 لو كان في سرير جهنم رجال ولو مشوا به انتقم وبيان امر دوم آنکه فقها اعذار  
 مذکوره را از اعذار شرعيه شمرده اند و نظيره موجود است لا يجوز المكتوبة الا بعد  
 ومن الاعذار ان يخاف من نزول الدابة بنفسه على نفسه او دابته من سبع او  
 اصل و كان في طين لا يجيد على الارض مكانا جافا وكانت الدابة  
 جسمها لو نزل لا يمكنه الا معين او كان شيخا كبيرا <sup>سقطوه من جملته</sup> وورثا و <sup>باب صلوة المسافر</sup> قاضي خان  
 مرقوم است ومن الاعذار ان يخاف من نزول الدابة على نفسه او على دابته من  
 سبع او اصلا و كان في طين و ردة لا يجيد على الارض مكانا يابساً لم  
 و صاحب در مختار بارش باران و ذاب زفقار نیز نهجدا اعذار شرعيه شمرده بر آن  
 امر سوم اينکه استقرار محل اداي نماز شرط نيست چه آنفا معلوم گرديد که شامي  
 نماز بر عجله مجروره بحيل جائز داشته و قسطلان نماز بر تحت روان بردوش  
 مردم بلا عذر جائز نوشته پس شرط بودن استقرار را چه معنی و تمهيد ادرکت  
 معتمد بجای خود مخرج است که نماز بر سفينه مر بوطه بشرط مطلقا جائز است خواه  
 آن سفينه مستقر بر زمين باشد يانه كما في البداية و تبين للحقائق  
 و البحر الرائق و غيرهما والله اعلم و علمه انتم حرره خادم علماء الراشدين المفتقر الى  
 رحمة الله الصمد السيد امير احمد عفي عنه

هو الموفق شكك فيت درين که نماز خواه فرض باشد يا غير آن در ريل گاؤ  
 خواه متحرک باشد يا ساکن جائز است و اعذار مذکوره سوال موکد جواز هستند  
 والله اعلم حرره ابواحسنات محمد عبدالحی عفا الله عنه  
 مستفتا چه سفير مايند علماء می دين و مفتيان شرع متين اندرين مسئله که اگر  
 کسیه بحر بيان زر خيله بطور قرضه سودی بدید و برای اخذ ربا و اکیل خود را بدار الحرب  
 شرر سازد و گرفتن زر ربا و از دار الحرب بوسالت وکیل جائز است يانه + + +

قال رحمه الله  
 عدة الراحلة  
 من غير سبع  
 الحكيم في  
 الصلوة على  
 المركب في  
 البحار في  
 جواز فان  
 الصلوة في  
 حائزها  
 لان او  
 لانه  
 لكن  
 القيام  
 الراحلة  
 ۱۲۱۳  
 مصحح  
 ابيات  
 في



هو المصوب در دار الحرب از حربیان ربو اگر فتن جائز است خواه وکیل  
 باشد یا موکل زیرا که نائب مثل منیب است در مختار می نویسد و لابد این حربی  
 و مسلم مستأمن و لو بعد فاسد او فتاد شه لان ماله شه مباح فیخل برضاه  
 مطلقاً بلا عذر خلافاً للثانی والثالثة انتهى و در مختار می آرد قوله لان ماله  
 منه مباح قال فی فتح القدی لا یجفی ان هذا التعلیل انما یقتضی حل مباشره  
 العقداذ كانت الزیاده بیاتها المسلم والربا ص من ذلك اذ یشمل ما اذا  
 كان الدرهمان فی بیع درهم بدرهمین من جهة المسلم والكافر فی  
 السیل لكبیر و شرحه اذا دخل المسلم دار الحرب با مان فلا یاس بان یأخذ  
 منهم ما لهم بطیب انفسهم یا تی وجهه كان لانه انما أخذ المباح علی وجه  
 عری عن العذر والاسین والمستأمن سواء حق لو باعهم درهما بدرهمین  
 او باعهم میته بدوا هم واخذ مالا منهم بطریق العمار و ذلك كله طیب  
 له انتهى ملخصاً والله اعلم و علمه احکم نقه خادم اولیاء الله الصمد علی محمد غفر له الله الاحد  
 هو المصوب اگر مسلم معامله ربو از حربی در دار الاسلام کرده و وکیل خود را  
 برای قبض آن بدار الحرب فرستاده جائز نخواهد شد چه معامله ربو بدار را  
 لا سلام ممنوع است و اگر در دار الحرب کرده است البته جائز خواهد شد در  
 اشباه می آرد الربوا حرام الا فی ست مسائل بین المسلم الحرنی شده و بین  
 مسلمین و باجرا البین الخ والله اعلم حرره ابو الحسنات محمد عبد الحی عفا الله عنه  
 استنفاً چه میفرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین اندرین مسئله  
 که زید فوت کرد و منگوه اشش بموجب حکم آیت کریمه در عدت است در مکانی که  
 وقت وفات زید بود پس بضرورت یا بضرورت منگوه اشش از آن مکان در حاطه  
 بیرونه مکان یا در مکانات اعزّه خود و عزیزان شوهر خود رفتن باید یانه و اگر از مکان  
 سکونت خود حرکت کند جائز است یانه و اگر جائز است پیاده رود یا سوار و شب  
 نذر آیندن در مکان عزیزان خود جائز است یانه و اگر جائز است چند ساعت

این من  
 از کتاب  
 غنیه  
 و مختار  
 العنود  
 الفاسد  
 مستند  
 السیاق  
 جازیه  
 در دار  
 حرب  
 است  
 و کلمات  
 در  
 این  
 کتاب

از مکان خودش علیحدہ ماند امید کہ تفصیل تمام درین مسئلہ ہدایت شود و آنچه از قسم حرکت و سکون و زیبائیش ظاہر سے و سرمہ و حنا و غیرہ ممنوع شرعی باشد تشریحاً نوشتہ شود بینوا توجروا

**ہوالموقوف** معتدہ طلاق یا موت را در جائیکہ عدت واجب است از آنجا بیرون رفتن جائز نیست مگر بضرورت انہدام مکان یا خوف انہدام یا تلف مال یا نہ یافتن کرایہ مکان کہ در آن سکونت دارد و اگر باین ضرورت بیرون رود در اقرب مکان رود و در ضمن مکان کہ در آن اغیار سکونت دارند ہم بیرون نہ آید و ترک زینت نماید یعنی زیور و معصفر و زعفر نہ پوشد و عطر و دغین و سرمہ و حنا استعمال نہ نماید و پوشاک باریک نہ پوشد مگر بضرورت اگر استعمال این اشیا سازد لا باس بہ است بکذا فی الدر المنثور و العالمگیری و البحر الرائق و اللہ اعلم فقہ خادم اولیاء اللہ الصمد علی محمد غفرلہ اللہ الاحد **ہوالمصوب** معتدہ را لازم است کہ از مکان سکونت بیرون نہ رود مگر بضرورت خوف افتادن مکان یا خوف تلف مال یا عدم وجدان کرایہ مکان و در حالی کہ زوج او کہ طلاق دادہ است غائب است یا فکر معاش و مثل آن فاما بغیر ضرورت پس خروج جائز نیست حتی کہ اگر در ضمن مکان سکونت اغیار سکونت کردہ باشند خروج او بطرف ضمن نیز جائز نیست و اعاطہ بیرونے اگر کدامی غیر در آنجا سکونت نہ کند و از متعلقات مکان سکونت باشد خروجش در آن جائز است و الا فلا و لازم است معتدہ را کہ ترک زینت نماید و در مکان عزیزان خود یا عزیزان شوہر خود یا عزیزان بلا ضرورت شرعیہ نہ رود کذا فی النہر الفائق و البتیسین و غیرہما و اللہ اعلم **حیرۃ ابوالحسنات** محمد عبدکے تجا و زائد عن ذنبہ الجلی و الخفیہ استفتا چہ میفرمایند علمای دین اندرین صورت کہ نماز عشا بعد نصف شب گذاردن مکروه تحریمی است یا نہ و اگر مکروه تحریمی است پس واجب الاعدادہ است یا نہ و اگر واجب الاعدادہ است در کدام وقت اعادہ باز دجو الکتب دستخط فرمایند

لا تخش معتدۃ طلاق من ان یطلقہا  
ای در حین عدت و بیرون رفتن  
ان سبباً و لا مانعاً را  
بقولہ تعالی و لا یمن  
تخریجہ من بیوتہا  
ولا یخرجہن الا لان  
یمن یا غیبت یا فاشیۃ  
ان تزنی نفس الخوف و قبل  
نحوی  
فانما انما یخرج  
و معتدۃ العسر  
بعض اللیل  
ان یخرج بہا و بعض  
اللیل لانہ لا  
من اللیل لانہ لا  
لما یخرج الی  
بما الملک العاقب  
و غیرہما  
اللیل خلاف  
المطلق لان الخوف  
بازنہ علیہا  
و حیثاً فلا

هو المصوب نماز عشا بعد نصف شب گذارون مکروه تحریمی است یعنی در  
 شرح ہدایمی نویسد تاخیرہ الی النصف الاخیر مکروه لما فیہ من تقلیل  
 الجماعة و فی القنیۃ الکراہۃ للتحریم انتھی و شربلائی در مراقی الفلاح می آید و تاخیر  
 الی ما بعد النصف مکروه و الکراہۃ تحریمیۃ انتھی و در <sup>در کتاب الصلوۃ</sup> تحریر می نویسد تاخیر  
 لعشاء الی ما زاد علی نصف اللیل والعصر الی وقت اصفرار الشمس والمغرب الی  
 شتباہ النجوم لیکرہ تحریمات انتھی و اما اعادہ آن پس جملہ فقہا قاعدہ کا یہ ہے نویسد  
 الی صلوات ادیت مع کراہۃ التحریم لقاد وجوباً و علامہ خیر الدین رحلی در حواشی  
 عمرائق وابن عابدین در رد المحتار تصریح می سازند کہ وجوب اعادہ خاص بہ بقای وقت <sup>بابت قضاء الفوات</sup> نیست  
 لہی واجبۃ فی الوقت و بعد از آن صحت و بر ظاہر کہ اعادہ عشا تکبیر بعد نصف شب  
 و اگر وہ شدہ است در همان وقت فائدہ نخواہد بخشید چه آن نماز دوبارہ نیز مثل اول  
 روہ تحریمی خواہد شد لهذا مصلی را لازم کہ بعد گذشتن آن وقت یعنی بعد طلوع  
 مع صادق اعادہ آن سازند تا جبر نقصان گردد و اگر اعادہ آن عشا کہ بعد نصف  
 شب گذاشتم است نخواہد ساخت گنہ گار نخواہد شد مگر نہ آنقدر کہ  
 ترک فرض میشود چه فرض بوقت ادا ساختہ است بلکہ آنقدر کہ در ترک  
 واجب مے شود و انشاء اللہ حررہ ابو الحسنات محمد عبدالکافی عفا اللہ عنہ  
**مشق** چہ میفرمایند علمای دین اندرین مسئلہ کہ ہر گاہ اہل اسلام در  
 ملطنت کفار مامون باشند و کفار در امور دین اہل اسلام غلبے نہ اندازند  
 اہل اسلام را قدرت بر جہاد و مقاربت نماند چنانکہ در ہندوستان فی زمانہ ناست  
 آیا جہاد واجب مے شود یا نہ

کتاب النجاشی و در جہاد و صلوات علیہ  
 فاعلم

والمصوب جہاد مقرر شدہ است برای اعلا سے کلمہ اللہ و  
 لام و محو کردن رسوم و قواعد کفر نہ براسے حقارت دین و دولت مہنام ہونستن  
 علیہ فقہا در وجوب جہاد چند شرط ذکر شدہ اند اول اینکه مسلمانان اینقدر  
 شدند کہ از دشمنان و شوکت پیدا اگر دووم اینکه صرفہ ایشان نیز جہاد باشد

سوم اینکه جای بر لیس امن و فاطمت باشد تا از شر کفار نجات و داخل شود  
 و عند الحاجة بکار آید و اگر اهل اسلام را یقین است که غلبه کفار را نوابر شد درین  
 صورت جهاد فرض نیست در جمیع الرموزی که آرد و الجهاد فیه من شرط القدرة  
 علی القتال و السلاح و الزاد و الراحة و غیرها انتی و فی العالم المکدیه و الا ان  
 یرجوا الشوکه و القوة لاهل الاسلام و ان کان لا یرجوا الشوکه و القوة  
 القتال فانه لا یحیل له القتال لما فیه من القاء نفسه فی القتل لکنه انتی و فی الدر  
 المختار شرط لوجوبه القدرة علی السلاح لا امن القدره انتی و فی  
 سرد المختار قوله شرط لوجوبه الزاد و علی القتال و الراحة و الزاد و الراحة  
 كما فی قاصینخان و غیره قهستانی انتی و فی فتح القدر من توابع الجهاد  
 الرباط و هو الاقامه فی مکان یتوقع هجوم العدو فیه یقصد دفع  
 و اختلاف المشائخ فی الذی یتحقق به الرباط فانه لا یتحققه فی مکان  
 مکان ففی النوازل ان یتحقق فی مواضع لا یتحقق و سراع و السلام لان  
 مادونه لو کان سباطاً فکل المسلمون فی بلادهم سباطون و قاص  
 بعضهم اذا غامر العدو و علی عدو و ضم مره یکون ذلک الموضع سباطاً  
 الی اربعین سنه و اذا غامر مر تین سباطاً الی مائت و شریب  
 و اذا غامر ثلاث مرات سباطاً الی یوم النیامه و فی الشاوی الملبر  
 و المختار هو الاول انتی و الله اعلم بالصواب ثم خادم اولیا و الله  
 علی محمد و آله و سلم

هو الموفق بلاریب و تنی که اهل اسلام را قدرت بر قتال و زاد و راحه  
 نباشد جهاد بر ایشان فرض نیست و الله اعلم حرره محمد عبدالحی عفا الله عن  
 استفتای چه میفرمایند علماء دین اندرین سئله که زید بر وقت اختا  
 زوج خود پستان در دهن انداخته و شیر در گلو می آن رفته و این امر تصدق  
 آیا زوجه حرام شد یا نه بینوا توجروا

و جاری  
 و شریب

ہوالمصوب حرام نشد و زناۃ الروایۃ سے آرونی الخانیۃ اذا  
 لرجل تدعی امرأته و شرب لبنها لم یشرک علیہ لہما قلنا انہ لا یضاع بعد

الفصل انتہی واللہ اعلم حررہ محمد عبدالحی عفا اللہ عنہ

انتہی شخصہ بہ فریب خود را بہ لباس اہل سنت و انمودہ سینہ را  
 بہ نکاح خود آوردہ زن چون برواقہ مطلع گشت و رفض مرد برآن ظاہر کردید از  
 صحبت آن نفرت کرد پس زن مالک امر خود ست یانہ

انجو اسپیہ در صورت مرقومہ چون زن بر خلاف انجہ او ظاہر کردہ مطلع شدہ  
 اختیار میدارد و مالک امر خود ہست قال لخصکف فی الدررقلت و افاذ البھنسہ

فہا لوتزوجتہ علی اند حرا و سنہ او قادمہ علی المہل و النفقہ و نسیان  
 بخلافہ او علی اند فلان بن فلان فاذا هو لقیط او ابن سنانا کان لہا النکاح

محقق انتہی واللہ اعلم اجاب بذلک محمد محفوظ اللہ من احفاد القاضی محمد ثار اللہ الہالی تہی

جواب صحیح است زیرا کہ ناکح شخص مذکور کہ بیان مذہب اہل سنت کردہ در

زنی شرط واقع شدہ و ہر گاہ شرط مفقود گردید زن را اختیار ثابت گشت

اذا فات الشرط فات المشروط کما لا یخفی علی ماہر الشریعۃ العزائم

مواہیر این ہر چار کس بر جواب استفتا بودند

محمد عبد الرزاق	سید محمد نذیر حسین	عبدہ محمد قطب الدین خان	محمد لطف اللہ
-----------------	--------------------	-------------------------	---------------

انجواب صحیح کتبہ احقر العبا و محمد عبد الغنی عفا اللہ عنہ

ہوالمصوب عقد نکاح زن مذکور با چنین کس بدو وجه صحیح نمی تواند شدہ کہ

بہر کافر شخصہ مذکور چنانچہ اکثر فقہاء متکلمین قائل کفر افضہ اند مثل صاحب

ایہ و خلاصہ تفسیرہ و ما لک یہ و جامع الرموز و در مختار و در التمام شرح الفقہیہ

نیرہ و اگر وہ ذہن کسے این شک خطور کند کہ در کتب عقائد موجود است کہ لا نکفر

حدامن اهل القبۃ و رائی انابل قبہ اند چگونہ حکم بکفرشان لازم آید

جوابش علامہ خیالی در حاشیہ و مولانا عبد العزیز دہلوی در بعض فتاویٰ

ان المعبره لصحاح كلام الشافعي اولئك هم كفواً الى الابد  
والا فلان كقولنا اليمان كقولنا  
رواها مالى ايها وكان له ما كان صالحة دون  
البر ان المرأة اذا علمت قال من ذل الصلوة  
سنة

نوردوا استاذ الاستاذ ميرزا احسن علي محدث كهنوتي وراجوه بنود وعلامه ابو شكور  
سلي در تهديد داده اند و بمي نويسند كه ايمان شرعاً عبارت است از جميع احكام  
دين و ضروريات شرع بحيثي که جزم حاصل شود و اسلام عبارت است از انقياد  
نه آنکه مجرد تلفظ کلمه و تخمیل معنی آن با اعتقاد بعضی و انکار بعضی زیرا که ايمان عبارت  
است از تصديق مجموع احكام شرع پس عدم ايمان عبارت است به ترک يك  
جزو چون در میان ايمان و کفر واسطه نبيست پس عدم ايمان کفر شود پس اين امور  
در مذهيب رافضيه يا فقه مي شود و اگر بفرض محال کسی را در کفرشان شک وارد شود  
در مبتدع و فاسق بودن شان کسی را شبهه نبيست ميگويم و مجرد عدم صحت  
و لزوم عقد نکاح بتدريج بودن شان است زیرا که بتدريج و فاسق کفر سنيست  
تواند شد كما في الدر المختار فليس فاسق كفوءاً الصالحة و في الطحاوي  
فاله ليس كفوء الفاسق انتهى و در جامع الرموزي آرد لو كان مبتدعاً والمر  
سنية لم يكن كفوءاً لها كما في الانتف انتهى و تقييد ظاهر گر و بیکه بتدريج کفوء کس  
نمی تواند شد بهمین وجه عقد مذکور منعقد نه گر و بید و صحیح نشد و بهمین است تحت  
عند الفقهاء و برین است فتوی کما في الكفاية امرأة لوزوجت نفسها  
من غير كفوء يصح ولكن للاولياء حق الاعتراض و صحیح الحسن عن ابی حنیف  
ان النكاح لا ينقصد و به اخذ كثير من مشائخنا و قال شمس الائمة السرخسي  
هذا اقرب الى الاحتياط فليس كل ولي يحسن المرافعة الى القائم  
ولا كل قاض يعد له انتهى و در فتاوی کافور می آرد امرأة تزوجت  
نفسها بغير اذن وليها فان كان الزوج كفوءاً صح النكاح والا لا يصح هو المخذ  
انتهی و در تعليق الا نوار هشيمه در مختار قوله هي حق الولي اي فله الاعتراض  
غير الكفوء دعماً للعار عنه ولو غير محرم كما بن العم و لكن التصريح بتوقفه  
على القضاء في ظاهر الرواية و تقدم ان روايه عدم النفاذ  
المفقه بها انتهى و في الدر المختار تحت بر الكفاءة لانه

ایها و بعد از آن  
قالوا لا يكون  
الفاسق كفواً لبيعت  
النساجين و اعتبر في اجمع صلحها  
نقال فلا يكون الفاسق كفوءاً  
لصالحه في الخاتمة لا يكون الفاسق كفوءاً الصالحة  
بیت الصالحين فاعبر صلح الكل الظاهر ان الصالح  
منها و من آياتها كالفقهاء  
ان الفاسق كفوء المالك و الحاصل  
الكل و ان يكون المقصر على صلح جهاد  
صلح آية الله نظر اليعاقبة بن ابي  
غير افا لفا سق لا يكون كفوءاً  
لصالحه ببيت صالح بل كيف  
لفا سق ببيت فاسق و في الفاسق  
بیت صالح كما نقله في اليعاقبة  
فليس للمبيح حق الاعتراض  
اذا كانت عاقبة بنده فانه  
تفسر اننا اذا سق فليس المبيح  
تفسر اننا اذا كانت موقوفه  
الا عرض و اما اذا كانت فان كان  
فزوجها العياض فاسق فان كان  
لما ينسحق مع العقد لا خيار لها  
اذا ثبت لان الالباب و ذلك لم  
كيف ما جاز ما اذا كان الزوج سالماً  
و قال من

و في الدر المختار تحت بر الكفاءة لانه  
ان الفاسق كفوء المالك و الحاصل  
الكل و ان يكون المقصر على صلح جهاد  
صلح آية الله نظر اليعاقبة بن ابي  
غير افا لفا سق لا يكون كفوءاً  
لصالحه ببيت صالح بل كيف  
لفا سق ببيت فاسق و في الفاسق  
بیت صالح كما نقله في اليعاقبة  
فليس للمبيح حق الاعتراض  
اذا كانت عاقبة بنده فانه  
تفسر اننا اذا سق فليس المبيح  
تفسر اننا اذا كانت موقوفه

النکاح انتھی و طحاوی سے آر و قوله للزوم النکاح هذا علی ظاهر  
 المذهب وقد افته به انتھی و درر و المختار سے نویسد قوله للزوم النکاح  
 ای علی ظاهر الروایة و بصحة علی سر و آية الحسن المختارة للفتوی انتھی و درر باقی دیگر  
 مینویسد قوله الکفاءة معتبرة قالوا معنا لا معتبرة فی الزوم علی الایلیاء حتی ان  
 عند عدمها جاز للولی الفسخ فتح و هذا بناء علی ظاهر الروایة من ان العقد صحیح  
 وللولی الاعتراض اما علی سر و آية الحسن المختارة للفتوی من انه لا یصح فهو  
 للصحة انتھی و هرگاه که ثابت شد که عقد مذکور صحیح و منعقد گردید حساباً لاذن را  
 اختیارست بهر که خواهد عقد کرده گیرد و اما علم بالصواب و الیه المرجع و المآب  
 نمة خادم اولیاء الله الصمد علی محمد غفر له الله الاحمد

هو المصوب جواب اول مطابق سوال نیست چه سائل سوال دین امر  
 نمی سازد که آیا نکاح سینه از را فسخی جائز شد یا نه بلکه آن مالک امر خودست و  
 مجیب در جواب آن اگر چه حکم مالک شدن زن امر خود را داده مگر عبارت در مختار  
 مطابق آن نه افتاده زیرا که معنی کان لها الخیار اینکه آن زن را اختیار تفریقست  
 که نزد حاکم مرفعه کرده مفارقت سازد و همچنین عبارت در همین معنی مستعمل  
 می شود نه اینکه نکاحش نافذ نیست و جواب دوم شرطست چه قاعده اذ انکاحات  
 الشرطیات المشروطة و معاملاتست نه در نکاح علامه عبد المولی و میاطی  
 تلمیذ طحاوی در تعلیق الانوار سے نویسد قوله کان لها الخیار فیہ ان مانع شرط  
 لا یقتضیه العقد فیہ النکاح و یبطل الشرط لان النکاح مما لا یحل بالشرط  
 الفاسد و ان قلنا ان الزوج غار فالغور لا یوجب الرجوع و ان قلنا ان  
 معاوضته او عقد یرجع نفعه الی العاقد كما ذکره انتھی و در جواب اول جواب  
 سوم نیز مناسب مقام نیست چه اگر چه صاحب ظہیر یہ وغیرہ حکم کفر بسبب سب  
 شیخین وغیرہ داده اند مگر اصح خلاف آنست چنانچه ابوالشکر السلمی و علی قاری  
 وغیرہ تصریح می سازند حق اینست که من انکر جنم و ریات الدین کفر

فرضها بالاول من افاز من جهته ٢٧٦ علوم جوازها عن الياوسون وهو روي عن الامام الحسين روي الحسن

ومن لم ينكر الا پس اطلاق حكم كنف بدون تحقق اين امر كه آن كسر آيا منكم  
 ضروريات دين است بانه مناسب نيست آري وجه دوم صحيح است كه راسته  
 بتبع و فاسق است و فاسق كفور صالحه نيست و تكليف با غير كفور نافذ نيست اما  
 فسق راسته پس در صحيح فقه كه لعنه التارسه و نسخ التمهيد و غير صحيح است  
 و اما عدم كفارت فاسق با صالحه پس در نفايه و بين البحرين و ملتقى الاجر و غير موجود  
 بلكه جمهور فقها روي او بسند الفاسق ليس كفور البتة صالحه و اما عدم نفاذ تكليف از غير  
 كفور پس و بجز رائق و صحيح الا نمره و غيره مرقوم است و الله اعلم بالصواب حرره  
 محمد عبدالحق عفا الله عنه

استفتا چه ميفرمايند علماي دين و مفتيان شيعه متبين اندرين  
 صورت كه تكليف زن با عنين با وجود علم اينكه آن مرد عنين است صحيح است يا نه  
**جواب المصوب** صحيح است و بجز رائق سه آراء استفيدن و غير المسئلة  
 ان تكليف العنين صحيح فان علمت به وقت النكاح فلا خيار لها كما لو تعلم  
 المشتري بعيب المبيع وان لم تعلم به و علمت بعده كان لها المخصومة  
 وان طال الزمان كما في الخافيه اشبه و الله اعلم حرره محمد عبدالحق عفا الله عنه  
**استفتا** چه ميفرمايند علماي دين و بين اندرين مسئلة كه حكم مصرف چرم  
 اضحية مثل حكم زكوة است در تنس بلا و اعطاسه ساوات و غيره يا نه  
**جواب المصوب** بر ظاهر كه تصدق بچرم اضحية تبديل تطوعيات است و  
 صرفه بغير محكم عليه بجزمت صرفه آن بچرم با شتم و غيره نيست اين چنين احكام  
 در خصائص زكوة مستند بلا خسرو و غير الاحكام سه نويستند الا الى بني هاشم  
 فان باشرت التطوعات و الاوقاف لهم ولا ذمى وان جاز غيرهما  
 قور جوهر تفهيمه شرح در تفهيم آرو حيازت الذوا و عادات و الاوقاف اليه روي  
 الى بني هاشم و هو اليهم لانتفاء العلة المذكورة في الزكوة و هي  
 كونها من اوساخ الناس و رفع القيريه و آرو قانوا لا يجوز من هذا لفاية اليهم

قائمينان در هذا حواله اخبار الفتوى  
 في اذليس كان في الحسن  
 والاكل قاض يعبد  
 الباب اول في خصوص  
 امر السلطان كذا  
 من يفتي به في الفقه  
 واليونان و جيت السلطنة  
 فيا نفسيا بغير كفور و ذل  
 الاول قالوا سيء  
 ن تحفظ به فان اكل  
 القاسم يكون غير  
 صحيح الا نمره  
 ابو الاغلاص حسن بن  
 عمار بن علي الوفاي الشيرازي  
 در حاشيه در احكام  
 شرح غرر الاحكام في  
 جاز التطوعات  
 في قوله وان كان  
 الاوقات لم يمت  
 من الازمان عند الخافيه  
 من جاز التطوعات  
 في قوله وان كان  
 الاوقات لم يمت  
 من الازمان عند الخافيه  
 من جاز التطوعات  
 في قوله وان كان  
 الاوقات لم يمت  
 من الازمان عند الخافيه



وانذها من وجزاء العبيد وغلة الوقت ان بنى واشتم اما النافلة فقال في الامانة  
 يكون من صرفه اليهم بالا بجماع وصحة في الكافي يدل نعم الوقت اليه  
 پس از بين تصرفات معلوم شد که صدقه تصرف بر مني باشد صحت کار و در باره  
 و چون است مذکور بود و تصدیق به هم انچه در خبر است است لا بجمع بر نشان  
 سرور انچه خواهد شد و همچنین فقها را که است نقل از جمله بسوسه جمله دیگر  
 در زکوة و صدقه نظر که از واجبات است مني نویسند و در تعلیل آن می آرند که چون  
 حق الهی آن جمله که در آن مال رضا یا امری ثبوت علیه صدقه الفطر است در آن  
 متعلق شد بدین سبب منقول کردن مکروه شد و آنرا در خبر فائز و غیره  
 می آرند که اگر قبل از حولان حول نکره را نقل سازد مکروه خواهد شد لغت  
 العلة المذكورة و چون تصدق بچشم انچه از قبیل تطوعات است لا حرم  
 نقل آن مکروه خواهد شد والله اعلم حمیره محمد عبدالحی عفا الله عنه - الروایات  
 المرقومة صحیحہ - منقہ خادم اولیاء الله الصوری علی محمد غفر له الله الاحمد  
**مفتی** چه میفرمایند علمای دین اندرین صورت که زن و مرد هر یک  
 سریر آرام کردند چون از خواب بیدار شدند نشان منی بر لبه ترافتند و هر یک  
 میگوید که مرا احتلام نشد پس درین صورت غسل بر کدام واجب خواهد شد  
**مواصوب** اگر نشان منی زرد رقیق است بر زن غسل واجب خواهد شد  
 و اگر سفید غلیظ است بر مرد اگر تمیز نشود بر هر دو در تشیح التدریس است  
 لو وجد الزوجان بينهما ماء دون تذکروا لا تميزان ام یظهر غلظته  
 راقته ولا بیاضه و صفرة يجب علیهما الغسل صحیح فی الظهور  
 القید و قبل اذا کان غلیظاً ابيض فعليه او رقیقاً احمر او سفید  
 بصورة نقل الخلاف والذي یظهر تفید الواجب علیهما بما  
 ذکرنا فلا خلاف اذن استحق و الله اعلم حمیره محمد عبدالحی عفا الله عنه  
**مفتی** چه میفرمایند علمای دین درین باب که کس عالم هسته و مال

نقلها قبل  
 تمام الحکم  
 بابا در موطا  
 در فقه شیخ  
 در جیب  
 در باب

در فقه شیخ  
 در جیب  
 در باب

در فقه شیخ  
 در جیب  
 در باب

ہم باشد لیکن از قوم نوزبان است امامتش بر نماز چه حکم دارد و در قوم مسطور  
رواج نکاح ثانی است بعضی میگویند کہ امامت چنین کس مکروه است و چون کسی گوید  
کہ این در زبیران است نہ در شریفان و چون کسی از برادری شان کہ خود را شریف  
میگویند جرأت بر نکاح ثانی کند از مراعات اسلامی کہ در شادی و غمی و غیرہ می باید  
ترک می سازند پس این چنین گفتن و ترک مراعات مذکورہ کردن شرعاً چه حکم  
دارد مع سند صحیح ارشاد شود بنیوا تو جروا

**چهارم** فقہای حنفیہ اتفاق دارند بر اینکہ اہل حق بر اسے امامت اولی  
عالم کہ عامل ہم باشد و از فواہش ظاہرہ مجتنب باشد ہست از ہر قومی و گروہی  
کہ باشد را اعتبار نسب متاخرست از اعتبار علم و ورع و غیرہ پس امامت آن  
عالم بالسنۃ کہ عامل ہمست اگرچہ از قوم نوزبان است افضل و اہل حق است نہ  
مکروه و رواج نکاح ثانی امریست مستحسن نہ امریست شنیع کہ موجب کراہت اقتدا  
باشد و شک نیست کہ نکاح ثانی در شرع مسنونست ہر کہ این را قبیح و اند  
و بسبب این فعل مشرک و ترک مراعات اسلامی کند آثم خواهد شد بلکہ اگر امر شرعی  
را من حیث انہ مطہری مستقیح و اند خون کفرست کما لاتخف علی  
من طالع کتب الفتنہ واللہ اعلم حسره محمد عبداللہ عفا اللہ عنہ

**سوال** می کند مقدمہ اولی اینکہ مستحسن از صفت مامور بہ ہست خواہ لعینہ  
باشد خواہ لغیرہ و استحسان بعد الامر معلوم من شہوان الاکہر حکیم و الحکیم لایاھن بالفتن  
کہ مذکور فی الاصول پس ہر آنچه معمور بہ نیست استحسانش معلوم نیست مقدمہ  
ثانیہ اینکہ در خبرست من احدث فی امرنا ہذا مالین منہ فہو مردود مراد از امر  
دینست و اصول و فروع دینی از اولیہ اربعہ ثابت می شود یعنی کتاب و سنت و اجماع  
و قیاس مجتہد و آنکہ مجتہد مستقل مثلئمہ اربعہ نیست لائق تقلید نیست و قیاس او  
مستبراند و اجماع نیز از تعامل بعضی علمایا اکثر منعقد نمی شود بلکہ اجماع آنست

در نماز و غیرہ کتب معتبرہ در اصول دینی حکما م اہل حق صاحبان نیست  
و قیاس مجتہد و آنکہ مجتہد مستقل مثلئمہ اربعہ نیست لائق تقلید نیست و قیاس او  
مستبراند و اجماع نیز از تعامل بعضی علمایا اکثر منعقد نمی شود بلکہ اجماع آنست

کہ اتفاق جمع مجتہد عصر باشد یا فتوای بعض و سکوت دیگران بعد اطلاق  
 ناسخہ یوم واجماع غیر مجتہدین را در شرع اعتبار سے نیت خصوص در امری کہ  
 محتاج قیاس باشد کما ثبت فی کتب الاصول پس ہر آنچه از اولہ اربعہ  
 ثابت نہ شود بدعت است کما یفہم من کلامہ علیہ السلام فہو رد مقدمہ  
 ثانیہ آنکہ از جزئیت جمیع اجزای فرداً فرداً اجزئیت مجموع لازم نیت چہ حکم  
 افراد فرداً فرداً دیگر است و حکم مجموعی دیگر کما ثبت فی مقامہ مقدمہ  
 رابعہ آنکہ مفتی غیر مجتہد فتویٰ از قول مجتہد می توان داد و جائز نیست کہ  
 کلیات مسائل استخراج کند مقدمہ خامسہ آنکہ قولہ تعالیٰ ویتبع غیر مہیب  
 المؤمنین الآیہ و قولہ تعالیٰ کنتم خیر امۃ الایہ و قولہ تعالیٰ جعلنا کوامۃ و سقا  
 الایہ و قولہ علیہ السلام لا یجتمع امۃ علی الضلالۃ و قولہ علیہ السلام ما سرا الا  
 المؤمنون حسنا فہو عند اللہ حسن و قولہ علیہ السلام من سن سنتہ الحسنۃ الخیر و غیر  
 من الآیات الاحادیث و از لفظ مؤمنین و آمت مجتہدین مراد اند کما یفہم من کتب  
 الاصول و سن بمعنی رواج است و در احداث و رواج فرقی ظاہر است  
 پس تعامل علماء غیر مجتہدین خواہ علماء حرمین شریفین باشند یا بلاد دیگر  
 حجت نباشد مقدمہ ساو سہ آنکہ سکوت عن الحق شان ہلما نیست پس  
 از امر حق ہدایت فرمایند بعد تمہید این مقدمات می گویم۔ چہ سیر فرمایند علماء  
 دین و مفتیان شرع متین اندرین مسئلہ کہ زید مجلس مولود شریف میکند  
 بدین طور کہ چند کسان را جمع میکند و ذکر میلا و حضرت خیر البشر معہ دیگر حالات آن  
 سرور علیہ السلام می کند و سوا سے این جمع کردن مردمان براسے ہمین غلطی  
 دیگر خلاف شرع نیست پس این امر از اولہ اربعہ شرعیہ حسن است یا لیاظ  
 مقدمات مذکورہ بالا بدعت ضالہ است بدینوا بالکتاب والسنتہ اولہ واجماع  
 او قیاس المجتہدین امیدوار است کہ بچو اب سوال عبارت کتاب نقل شود  
 و نشان فصل و باب نیز ترقیم یابد کہ بصحت نقل تردد و نگردد و جواب مسئلہ عام فہم

باشد که مستفتی بفهمد و بولمن العوام

**موالمصوب** اولاً تمهید چند مقدمات میکنم بعد از آن بر اصل می آیم <sup>بمنتهی</sup>

اولی محدث امریست که نه موجود و بخصوصیت دراز منتهی ثلاثه یعنی زمانه آن حضرت صلی الله

علیه و علی آله و سلم و زمانه صحابه و زمانه تابعین که مشهوره با تخیر استند باشد

و نه اصلش از ادله اربعه یعنی کتاب و سنت و اجماع و قیاس یافته شود و علامه

سید شریف در حواشی مشکوٰۃ در شرح حدیث من احدث فی امرنا هذا لیس

منه فهو مردی ثوب المعنیان من احدث فی الاسلام رایا المرید کن

لاه من الکتاب و السنة سند ظاهر او مخفی ملفوظ او مستنبط فهو مرد و

علمیه انتھی و فاضل معین بن صفی در شرح اربعین نووی می نویسد

فان قلت قد اشتهر ان البدعة نوعان حسنة و سيئة فكيف يكون كل بدعة

ضلالة بلا تفسیر قلنا المراد من البدعة فی الحدیث البدعة الشرعية

یعنی ما لیس له دلیل شرعی و کل ما فعله الشارح او امریه و هو لیس ببدعة

شرعیة انتھی و حافظ ابن حجر در بدی ساری مقدمه فتوح الباری و فصل فیما

موضوع است برائے شرح غریب می آرنه قوله من احدث حدثاً ای فعل

مضارع الاصل له فی الشرع انتھی و در فتوح الباری می آرنه قوله محدثانها

یعنی الدال جمع محدثه و المراد بهما احدث و لیس له اصل فی الشرع سعی

فی صرف الشرع بدعة و ما کان له اصل فی الشرع فلیس بدعة و البدعة

فی عرف الشرع مذمومة بخلاف اللغة انتھی و ابن حجر کی در فتح مسبین

شرح اربعین می نویسد المراد من قوله صلی الله علیه و علی آله و سلم

من احدث فی امرنا هذا اصل لیس منه ما ینافیہ او لا یشهد له قواعد

الشرع و الاذیة العامة انتھی و همچنین طائفة قاری در شرح اربعین و ابن مالک

در شرح مصابیح و بیضاوی در شرح مصابیح و غیره نوشته اند پس

سازم شد که هر امری که وجودش در زمانه آن از منتهی ثلاثه باشد یا سندش

از دلیلی از ادله اربعه یافته شود بدعت ضلالت نخواهد شد مقدمه ثانیه  
اینکه گمان نبرے کہ آستخان شرعی صفت آن مامور به است کہ صراحتہ در ویلی  
از ادله اربعه امر با و وارد شدہ باشد بلکہ آستخان صفت ہر مامور بہ است  
خواہ صراحتہ امر با و وارد شدہ باشد یا از قواعد کلیہ شرعیہ سندش یافتہ شدہ باشد  
خواہ واجب باشد یا مندوب کما لا یخفی علی من قامل فی العبادات المسابقتہ  
و آنچه کہ در کتب اصول اختلاف در اطلاق مامور بہ و مندوب مذکور است نزاع  
لفظی است کما حقیقہ ابن الہمام فی التخریر الحاصل ہمچنان کہ اطلاق مامور بہ برواجب  
می شود بر مندوب نیز می شود و ہمچنان کہ آستخان در واجبات ظاہر میگردد و ہمچنان  
در مندوبات پس بر محدثی کہ وجودش بخصوصہ در زمانہ از از منہ مثلثہ  
نباشد لیکن سندش در دلیلی از ادله اربعه یافتہ شود ہم آستخان خواهد شد  
نمی بینی کہ بناے مدارسہ اجملہ فقہا شرقاً و غرباً و محدثین جنوباً و شمالاً  
آستخان مے نویسند حال آنکہ وجودش در زمانہ بنوے نبود مگر اصلش از حدیث  
اذامات ابن آدم فقطح الامن ثلاث صدقہ تجاریۃ و علومینتفع بہا و ولد  
صالحہ بید عولہ رواہ البخاری و مسلم و ابوداؤد و النسائی و الترمذی چون بناے  
می شود لہذا حکم باستخانش دادند و بدعت ضالہ داخل نسا خنذ و مقدسہ  
ثالثہ مفتی را لازم کہ ہر واقعہ کہ در پیش شود اگر حکم آن صریح باشد در کتاب  
یاسنت یا اجماع یا قیاس باید کہ حسب آن فتوے دہد ورنہ آن واقعہ را زیر  
قواعد کلیہ شرعیہ پیش سازد و از جزئیات ہر کلیہ کہ باید حسب آن فتوے  
دہد و ہمین حال علمائے متہدین و فقہائے متحرمین مانند آرتسے بر منہلی کہ خبر  
نقل عبارت کتب و اقوال مجتہدین طاقت استنباط مطلقاً ندارد آن را البتہ  
بجز نقل چارہ دیگر نیست علامہ سعد الدین تقنازانی در حواشی عنصردے  
می نویسد المراد باہل النظر بعض اصحاب المذہب ممن لہم ملکة الاقتدار  
على الاستنباط من الاصول التي تمهد وھا و هو المسمى بالمجتہدین

في المذهب كالغزالي والنووي من اصحاب الشافعي وهو في المذهب  
 بمنزلة المجتهدين المطلق في الشرع واما الذين يفتون بما حفظون  
 او وجدوه في كتب الاصحاب فهم بمنزلة النقلة والرواة انتهى  
 وعلامة عمر حنفي ورجواهر نقيسه من آراء علم ان الفقهاء والعلماء على سبع طبقات  
 الاولى طبقة المجتهدين في الشرع كالائمة الاربعة الثانية طبقة المجتهدين  
 في المذهب كابي يوسف وعحمد والاساتذة من اصحاب ابي حنيفة  
 القادرين على استخراج الاحكام من الادلة على مقتضى القواعد التي  
 مهدوها اساتذتهم فانهم وان خالفوهم في بعض الفروع لكنهم  
 مراقبون لهم في الاصول الثالثة طبقة المجتهدين في المسائل التي  
 لا رواية فيها عن صاحب المذهب كالحصاف والطحاوي والكرخي والحلواني  
 والسرخسي والبزدي وقاصيخان الرابعة طبقة اصحاب التخرير من المقدمين  
 كالبرازي واخزابه فانهم لا يقدرون على الاجتهاد اصلا لكنهم باحاطتهم  
 بالاصول وضبطهم بالمذاهب يخرجون الاقوال الخامسة طبقة اصحاب  
 الترجيح من المقلدين كالقدوري وصاحب الهداية وشانهم  
 تفضيل بعض الروايات على بعض يقولون هذا اولى وهذا اظهر ذرية  
 وهذا اوضح رواية وهذا اوفق بالقياس وهذا ارفق بالناس  
 السادسة طبقة المقلدين القادرين على التمييز على الاقوال  
 واللقوى والضعيف وظاهر المذهب وظاهر الرواية والرواية لنادرة  
 كاصحاب المتون المعتبرة عند المتأخرين كصاحب الكنز واختار  
 والوقاية والمجمع وشان كل منهم ان لا يقل في كتابه الاقوال  
 الضعيفة والمردودة والروايات الضعيفة السابعة طبقة المقلدين  
 الذين لا يقدرون على ما ذكر ولا يعرفون الفت والسامين ولا يميزون  
 الشمال عن اليمين بل يجمعون ما يجدون كحاطب ليل وهذا مذكور

فطبقات الفقهاء مع تطویل کالیسعه هذا المختصر انتهى بعد تمهید این مقدّمات  
 می گویم که نفس ذکر مولد بدعت ضلالت نیست بدو وجه وجه اول ذکر مولد عبارت  
 است از نیکه ذکر آیتیه از آیات قرآنی یا حدیثی بنویسند تلاوت کرده در شرح  
 آن قدری از فضائل بنویسند معجزات احمدیه و برنخیز از احوال ولادت و نسب  
 بنویسند و خوارقی که بوقت ولادت و قبل از آن ظاهر گردیدند و امثال آنها بیان  
 سازد و کذا حقه ابن حجر ایضا فی النعمه الکبری علی العالم بسید  
 ولد آدم و غیره من العلماء الماهرین و وجود این حقیقت در زمانه بنویسند و  
 زمانه اصحاب هم بود اگر چه مستمی باین تسمیه نباشد بر ما هرین فن حدیث مخفی  
 نخواهد بود که صحابه در مجالس و عظم و تعلیم علم ذکر فضائل بنویسند و کیفیات ولادت  
 احمدیه می گردند و در صحاح مرویست که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم حسان  
 ابن ثابت را در مسجد خود بر منبر نشاندند و او نشان مدح بنویسند را که نظم کرده  
 بودند خواندند و آنحضرت او نشان را دعا سے خیر دادند و فرمودند اللهم ایدها  
 روح القدس و برناظر و یوان حسان مخفی نخواهد ماند که در قصائد ایشان  
 معجزات بنویسند و کیفیات ولادت و ذکر نسب شریف و غیره موجود است پس  
 خواندن اینچو اشعار بر سر مجلس عین ذکر مولد است و این قصه خواندن حسان  
 اشعار در مسجد در صحیح بخاری هم موجود است من انشاء الاطلاق فلیجمع الیه و الی  
 غیره پس در حقیقت ذکر مولد که بیان او گذشت و این قصه فرقی معتدیه معلوم  
 نمی شود و دیگر اینکه این قصه مستی مجلس مولد شده پس این امر نیست و اگر  
 اشتلاج این امر شود که اگر چه وجود نفس ذکر مولد و فضائل و غیره ثابت است  
 ذکر مولد جمع کردن مردم و طلب کردن اجاب از خانها ثبوت ترسید و رفع  
 آن باین طرح کرده شود که جمع کردن مردم و طلب اجاب از ایشان برای نشر علم در  
 حدیث ثابت است فقیه ابواللیث در تمیبه الغافلین نے آر وحدثنا ابو القاسم حدثنا  
 یحیی بن محمد بن احمد حدثنا ابو عمران حدثنا عبد الرحمن حدثنا اوس

حدثنا عباس ابن الكثير عن عبد خير عن علي بن ابي طالب قال  
 نزلت اذا جاء نصر الله في مرض رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فما  
 لبث ان خرج يوم الخميس في المتبر وجلس عليه ثم دعا بلالا وقال  
 ناد في المدينة ان اجتمعوا لوصية رسول الله صلى الله عليه وسلم فتاد  
 بلال فاجتمع صغارهم وكبيرهم وتركوا الباب بين يديهم مفتحة حتى خرجت العذارى  
 من خدورها حتى غرض المسجد باهله واليه صلى الله عليه وعلى آله  
 وسلم يقول وسعوا لمن ورائكم وسعوا لمن ورائكم ثم قام فحمد  
 الله واثنى عليه وصلى على الانبياء ثم قال انا محمد بن عبد الله بن  
 عبد المطلب بن هاشم العربي الحرامى المكي لابن عبد المطلب  
 انتم ملخصا علاوة ازين كلام در نفس ذكر مولد است وخصيصات  
 اگر بالفرض ازين اجتماع ثابت نشود عدم جواز نفس ذكر مولد لازم نمى آيد ووجه  
 اينكه سلما كه وجود ذكر مولد در زمانه از ازم نه تلاشه نه بوده پس ميگويم كه در شرع  
 اين قاعده ثابت شده كل فرد من افراد نشر العلم فهو مندوب ابن ماجه از  
 ابى هريره روايت كرده قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
 مما الحق المومنون من حسنة بعد موتهم علم نشره وبتجاری در كتاب از عمر  
 بن عبد العزيز روايت كرده كه وليفتوا العلم وليجلسوا حتى يعلم من لا يعلم  
 فان العلم لا يهلك حتى يكون سرا وعلامة سيوطى در بعض رسائل خود در  
 شرح حديث اذا مات ابن آدم الحديث من نويست حمل العلماء الصدقة  
 الجارية على الوقف والعلم المنقطع من التصنيف والتعليق وانتم  
 و ظاهر است كه در ذكر مولد تحقيقى كه گذشت فرويست از افراد نشر علم پس  
 در اینجا دو مقدمه حاصل شد در اول اينكه ذكر المولد فرد من افراد نشر العلم  
 دوم وكل مندوب من افراد نشر العلم مندوب يمتجه برآمد ذكر المولد مندوب  
 و تجارى از ابى وائل روايت كرده قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم



فی خیس فقال له رجل یا ابا عبد الرحمن لو ددت انک ذکرتنا کل یوم  
 قال اما انه یمعنی من ذلک انی الکره ان املکوا و ان اتخولکوا بالمرعظة كما کان الیوم  
 صل الله علیه وسلم تغوی بنا بها غفارة الساعلینا و هم نسا ز سے کہ ہر گاہ ذکر مولد دراز منہ  
 ثلاثہ نہ بود و نہ در زمان مجتہدین اثرشس یافته شد پس بچہ طور فتوے  
 بجوازشس جائز باشد چہ سابقا ذکر کردہ شد کہ مفتی بطور استنباط باید کہ  
 ضروری است پس اگر تسلیم کنیم کہ ذکر مولد دراز منہ ثلاثہ نہ بود و نہ از مجتہدین  
 حکم او منقول شد لیکن چون در شرع این قاعدہ مہد شدہ است کل فرد  
 من افراد نشر العلم فهو مندوب و ذکر مولد نیز زیر آنتست لا بحکم مندوبیت  
 اودادہ خواهد شد و نیز ہمین مسلک فقہائے بحرین است و اہل افتائے  
 مستنبطین مثل ابوشامہ و حافظ ابن حجر و سیوطی و شامی و امثال انہارفتہ اند و حکم  
 بہ ندب ذکر مولد وادہ اند حالاً مقدّماتی کہ سائل آورده است باید شنید و غوی  
 باید دید اما مقدمہ اولی پس اگر مراد جملہ ہر انچہ مامور بہ نیست استخانش معلوم نیست  
 نیست کہ ہر انچہ مامور بہ بصراحت نیست استخانش معلوم نیست پس غلط است  
 چہ بسیار امور ازین قبیل ہستند کہ مامور بہ بصراحت نیستند مگر فقہائے  
 بحرین از قواعد استنباط انہا کردہ حکم بہ ندب انہا دادند و اگر مراد این است کہ  
 ہر انچہ مامور بہ اصلاً نیست نہ صراحتاً و نہ اندراجاً پس صحیح است لیکن مضرت مقام  
 نیست چہ ذکر مولد بر تقدیر تسلیم عدم وجودش دراز منہ ثلاثہ در قاعدہ  
 مندوج است پس لابد مامور بہ خواهد شد و استخانش ظاہر خواهد شد  
 كما مہدنا لک سابقاً فی المقدمة الثانیة و اما مقدمہ ثانیہ پس اگر مراد  
 مفرقے مدار و چہ مراد باحدث و محمد شاعر بیت کہ سنہ شش از دورہ اربعہ  
 یافتہ نشود و کما مہدنا لک فی المقدمة الاولی و ذکر مولد این چنین نیست  
 و اما مقدمہ ثالثہ پس اگر چہ از جزئیات فرد جزئیات مجموع لازم ہی آید مگر  
 ہر گاہ جزئیات مجموع بسبب اندراجش زیر قاعدہ شرعیہ معلوم شدہ

جائے پون و چرا باقی نماند و اما مقدمہ رابعہ پس غلط محض است کما  
 مہد ذلک فی المقدمة الثالثة تحمل مرام و لمخص مقام انیکہ ذکر مولد فی  
 نفسہ امر لیسیت مندوب خواہ بسبب جو داد و در خیر الا زمانہ یا بسبب اندر حبش  
 زیر سند شریعی و کسے ندیش را منکر شدہ مگر یک طائفہ قایلہ کہ رب النوع آن  
 طائفہ تاج الدین فاکہانے مالکی است و اور اطاعتتے نیست کہ مقابلہ بعلمائے  
 کہ فتوے سے بہ مذہب ذکر مولد دادند کند پس قولش درین باب معتبر نیست آری اگر  
 بحقیقت ذکر مولد کہ سابقاً گذشت تخصیصات غیر مشروعہ و تشریعات غیر مامور  
 منضم شوند حکم مذہب آن باقی نماند لیکن این امر لیسیت دیگر نفس جواز مولد  
 شکر نیست و اللہ اعلم بالصواب و عمدہ حسن الثواب - حررہ الراجع عفورہ  
 القوی ابو الحسنات محمد عبدالکلی تجا و ز اللہ عن ذنبہ الحلہ و الحنفی  
 اصحاب الحیب جزاہ اللہ خیر الجزاء - نمقہ خادم اولیا اللہ الصمد علی محمد غفرلہ اللہ الا حد  
 و حقیقت این فعل زیدیہ و لالت اولہ شرعیہ کہ بالتصریح و التشریح  
 سبیل الہدے و الرشاد فی سیرۃ خیر العباد و مذکور اند مستحسن و مندوبست  
 در سجلات و فتاویٰ شیخ شہاب الدین احمد بن حجر میثقی کے مکتوب است الموالید  
 و الاذکار اللہ تفضل عندنا اکثرها تشتمل علی خیر کصدقة و ذکر الصلوٰۃ والسلام  
 علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و مدحہ علی تنزیل و شروہ  
 و بعضہا لیس فیہا شرک و لا شک ان النوع الثانی سنۃ و یشتملہ الاحادیث  
 الواردة فی الاذکار المنصوصة و العامة کقولہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لا یعتقد  
 قوم ینذرون اللہ تعالیٰ الا حفنہم الملائکة و غشتم الرحمة و ذکرہم اللہ تعالیٰ  
 فیز عندہ رواہ مسلم و راوی ایضا انہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال  
 لقوم جا سوا ینذرون اللہ تعالیٰ و یحمدونہ علی انہم الہم الاسلام اتانی حبیب  
 علیہ السلام فاخبرنی ان اللہ تعالیٰ یباهی بکم الملائکة و فی الحدیثین او غیر  
 دلیل علی فضل الاجتماع علی الخیر و الخیر لہ و ان للجالسین علی خیر کذلک

ياهي الله بهم الملائكة وتنزل عليهم السكينة وتغنناهم الرحمة ويزيدكم  
هم الله تعالى بالثناء عليهم بين الملائكة فإني فضائل أجل من هذه و  
قول السائل وهل الاجتماع جائز جوابه نعم هو جائز إنتمه مختصراً  
نعم الجواب والله عليهم بالصواب

كتبه العبد الأحمق محمد نعيم حفظه الله العبد المذنب

سئل عن رجلين أحدهما يدين بدين ومشتبان شرع متين الدين سئل  
بأن مسجد تمير كرهه كسى أميراً جوابه قد يمست وزير آن وكا كير مستند وبران كان  
بن كسان قايض مستند وكذا مى شاهه بالما كير بر وقت آن وكا كير بر معار وبقده  
لمست پس يا شهادت بالتسامع ودين باسب كافى خواهر شديدانه بينوا الزوجوا  
الجواب هو الموقوف للصواب شهادت بالشهرة بالتسامع بلا وهو كسى  
برامى اثبات وقت كافى مست فى الهندية الشهادة على الوقف بالشهرة  
تجوز وكذا الشهادة بالتسامع فلو انهما شهدا بالتسامع وقالا لشهادة  
التسامع تقبل شهادتهما وان صحها به لان الشاهد سبما يكون سنة  
عشرين سنة وقام بين الوقف مائة سنة فيقن القاضى ان الشاهد يشهد  
بالتسامع فاذن لا فرق بين السكوت ولا فصاح نتمه ونى وقف الدر المختار  
الشهادة بالشهرة لإثبات اصله وان صح جوابه است بالتسامع فى المختار فقط  
للوقف القديمة عن الاستعمال بخلاف غير انتمه ونى شهاداته  
لا يشهد احد مما المرعائنه بالاجماع الا فى النسب والموت والنكاح والدخول  
بزوجته وولاية القاضى واصل الوقف انتهى ونى الهداية اى بالثبوت  
انه تقبل الشهادة بالتسامع فى اسله دون مثل ذلك لان الشهادة  
هو الذى يشتهر نتمه وهذا استحسان والقياس لان التجوز لا للشهادة  
مشتقة من المشاهدة وذلك بالعلم ولم يحصل فصامه كالبيع وجه  
الاستحسان ان هذا لا امور تخص بمعاينة اسبابها خواص من الناس

كتاب التمسك بالدين

ويتعلق بها احكام تبقى على انقضاء القرون فلو لم تقبل فيها الشهادة بالتسامح  
 ادى ذلك الى تعطيل الاحكام وفي الاشياء وحاشيته للمحموى تقبل الشهادة  
 بحسبة بلا دعوى يعنى ويقضى بها في طلاق المرأة وعتق الاممة والوقف  
 انتهى ودر صورت عدم شهادت بالتسامح بنظر عرف فتوى وقف شدن وكا كين مذكوره  
 وادو خواهد شد زیرا كه نصوص واقف مانند نصوص شارع میشوند و هر گاه در صورت  
 عدم نص شارع اعتبار عرف است در صورت عدم نص واقف نیز اعتبار عرف خواهد شد  
 والا يلزم ابطال كثير من الاوقاف القديمة ومتعارف این است كه واقف هر گاه  
 مسجد را وقف می سازد وكا كين وغيره نیز براسه مصالح مسجد وقف می سازد علی الخصوص  
 هر گاه مسجد كلان باشد و تعمیر کرده كس امیر یا نواب باشد در اشباه می گردند نصوص الواقف  
 كنصوص الشارح وفي ما كان نص فيه من الاموال الربوية يعتبر فيه العرف  
 ولا خصوصية للربوا وانما العرف غير معتبر في المنصوص عليه انتهى  
 و هر گاه وقف وكا كين ثابت شد تملك آن بطریق بیع یا هبه یا رهن جائز خواهد شد  
 في الدر المختار فاذا تم ولزم لا يملك ولا يملك ولا يعاسر ولا يرهن انتهى  
 والله اعلم وعلمه اتم كتبه محمد بشير عفا عنه

**هو الموفق للمصواب** اگر شهادت بالمعائنه نباشد شهادت بالتسامح کافی است  
 والذي تقبل فيه الشهادة بحسبة بدون الدعوى اربعة عشر منها الوقف  
 على ما في الاشياء وتقبل فيه الشهادة على الشهادة والشهادة للنساء  
 مع الرجال وبالشهرة لا يثبت اصله وان صرحوا به اى بالسماح على المختار  
 ولو اتوقف على معنيين انتهى من موضع الدر المختار كتبه محمد بشير عفا عنه  
 قد اصاب المحيب بما اجاب حرره العبد المفتقر الى الله محمد عظيم الله عفا عنه  
**هو المصوب** في الواقع جواز شهادت بالشره وشهادت على الشهادت  
 و بالتسامح برای ثبوت اصل وقف بشهادت كتب فقهيه معتبره ثابت است في  
 العالم كبرية تقبل الشهادة على الشهادة في الوقف وكذا الشهادة للنساء مع

الرجال كذا في الظهيرية وكذا الشهادة بالتسامع فلوا نهما شهدا بالتسامع  
وقالوا شهدا بالتسامع تقبل وان صرحا به أنته وهرگاه كه شهادت بالتسامع  
برای ثبوت وقف كافي شد بر تقدیر ثبوت وقف و كاكين مذكوره بانی مسجد یا ورثه  
او یا شخص دیگر را اختیار بیع یا هبه یا رهن و غیره نیست در رد المحتار ذیل  
قول صاحب در مختار لا یملك ولا یملك من نوبه قوله لا یملك ولا یملك  
ای لا یكون مملوكا لصاحبه ولا یملك ای لا یقبل التملیک لغیره  
كالبیع و نحوه لاستحالة تملیک الخارج عن ملكه أنته حرره العبد الخال  
محمد عادل عالمه الله بفضلہ الشامل وجعله من الآمنین یوم الزحف و الزلازل  
هو المصوب و وقف شهادت بالتسامع و شهادت بالشهرة مقبول است  
فی الذخیره تقبل لشهادة علی الشهادة وكذا الشهادة بالتسامع  
من الرجال أنته و فیها ایضا و تقبل الشهادة علی اصل الوقف بالشهرة  
أنته و فی خزانه المفتین لو شهدا بالتسامع و صرحا به تقبل شهادتهما  
أنته و این قسم و كاكين در عرف موقوف میشود بر كے مصالح مسجد و عرف مثل نص است  
فی شرح الاشباة للبیرمی عن المبسوط ان الثابت بالعرف كالثابت بالنص  
أنته و فی الذخیره اذا قال ارضی هذه للسبیل و لم یزد علیه فان كان  
هذا وقفا فی عرفهم وقف أنته كتبه محمد بشیر الدین

هو المصوب بلاریب شهادت بالتسامع بر كے اثبات وقف معتبر است  
و بر تقدیر نقدان شهادت بالعیان این چنین شهادت كافی خواهد شد فی  
جامع المضمات فی النصاب هل یجوز الشهادة علی الشهادة و بان  
المختار انه یجوز فانه لو لم یجز لادی ذلك الی استهلاك الاوقات  
القدیمة و به اخذ الفقیه ابو اللیث حقه لو استولى علی الوقف ظالم و انكر  
الوقف كان كاهل القرایة ان یشهد و الذلک أنته و فی الفتاوی الخیریه  
قد ذكر فی جامع الفصولین رامن العدة یتبع ان یقبل ای لشهادة بالتسامع لو كان

قد یماد وقت مشهور قدیم کلا یوسف واقفه استولی علیہ ظالم فادعی  
 المتولی انه وقف علی کذا مشهوراً او شهیداً کذا لک فالمتنا سرائه بحوزتہ  
 وفق الکفایہ قال الامام فہیر الدین کلابد من بیان الجہتہ بان تبیین ان هذا  
 وقف علی المسجد او المقبرۃ او نحو ذلک حتی لو ان ذلک لک لم تقبل و  
 تاویل قولہم لا تقبل الشہادۃ علی شرط الوقت انہم بعد ما بشہدوا  
 ان هذا وقف علی فلان کالیبلغ لہم ان یشہدوا وابداء من عدلہ کذا  
 وکذا انتہی وہر گاہ شہادت بالتسارع برای اثبات وقف وکالین مذکورۃ الصور  
 کافی شد پس بعد ثبوت وقف آنہا ثبوت مثل بیع و ہبہ وغیرہ جائز نیست شیخ الاسلام  
 بدر الدین عینی در شرح ہدایہ می نویسد انما صح الوقف کالیصح تملیکہ ولا بیعہ  
 لما ذکر فی اول کتاب من قولہ علیہ الصلوٰۃ والسلام لعمر بن عبد  
 بامدہا لا تباع ولا توهب ولا تورث انھی علیہا عمرہ محمد عبدالحی عفا اللہ  
 عنہما ~~منہما~~ ہدیفر مابند علمای دین اندرین مسئلہ کہ زمین دو گداشت یک  
 ود دختر و یک زمین چلہ آن دو دختر یک دختر بر خلاف مذہب مذہب مذہب  
 مذہب امامیہ اختیار کرد پس درین صورت آن دو دختر بموجب الارث خواہد شد  
 ہوا **المصوب** دختر مذکورہ بموجب الارث نمی تواند شد و بعد تقدیم الارث  
 الارث و رفع موانع از ترکہ زمین بزوجہ و از باقی دو حصہ ہدیفر و یک حصہ  
 ہدیفر خواہد رسید و انشاء اللہ کتبہ العبد الفقیر الی فضل العلی الربانی حکیم خادم العالی  
 ابو الاحیاء محمد نعیم سجا و زائد عما جناہ  
 بلا شک دختر مذکورہ بموجب الارث نخواہد شد و ترکہ دید بر جملہ واثان منقسم  
 حصہ محمد عبدالحی عفا اللہ عنہ  
~~منہما~~ ہدیفر مابند علمای دین اندرین صورت کہ مدعی برای  
 دعوی خود دو گواہ آورده و آن ہر دو حسب دعوی مدعی گواہی  
 لیکن ناھن آن ہر دو گواہ را بسبب فسق یا غیر آن انکساب مدعی

و کتاب فی الوصایا  
 در دعوی ہدیفر مابند علمای دین

و کتاب فی الدعوی  
 در دعوی ہدیفر مابند علمای دین

شهادت که در کتب فقہ بسوہ اولہ مقبول نساخہ پس درین صورت ہر مدعی علیہ  
 حلف واجب خواهد شد یا نہ مبنیاً تو بخوا

الجواب در صورت سئلہ اگر دعوی مدعی صحیح است از عدم مقبولیت گواہانش  
 حق است حمل نش ساقط نمی شود زیرا کہ مراد از بی ہر بی ہر بی ہر بی ہر بی ہر بی ہر بی ہر  
 والیمین علی من الکرہ بیہ شہتہ دعوی است نہ کہ بی ہر بی ہر بی ہر بی ہر بی ہر بی ہر  
 نیار و مصدوقہ الیمین علی من الکرہ علی اطلاقہ باقی است و این معنوی الکرہ  
 بدویات ادلیہ است لہذا فقہا جز بیہ اش نیار وہ اند و در جمیع بلاد اسلام  
 از عرب و عجم معمول ہے است و انشا اللہ بالصواب - کتبہ عبدہ محمد سعید اللہ  
 صحیح الجواب گواید عظیم بالصواب - حررہ ابو الایحیا و محمد تقی غفرلہ اللہ علیہما  
 جوالمصوب شک نیست کہ نسبت نامنی در شرح ذکر نہ شد کمرشود ایمان  
 حقوق بہ حقہ اراں و آن یابہ مینہ خواهد شد و یا بہ یمن و ہر گاہ بینہ بیہ شود  
 قبول نشوند اگر استخوان نہ کرده شود حق مدعی بلاویہ ششری باطل ہر شود پس  
 لا بہ بردعا علیہ حلف و اند خواہ شد اگر اختلاف این امر شود کہ قدر و حسد و شتم  
 شود مینویسد اذا صحبت الدعوی سال نقلت المدعی علیہ عنہا فان  
 اعترف قضا بہا فان اکثر سال المدعی البینة وان احضرها قضا  
 بہا وان عجز عن ذلك فطلب یمن خصمه و استعملنا القضا و تعین بیہر  
 فقہای نویسنده پس درین میانہ است مقہوم میشود کہ وجوب حلف بر مدعی علیہ بر آنست  
 است کہ مدعی از احضار بینہ عاجز شود و در صورت متناع فیہ احضار عمینہ  
 یافتہ شد پس بچہ طور استخوان بر مدعی علیہ واجب خواهد شد و قضا  
 یا بد ساخت کہ مراد از عجز از احضار بینہ عجز از احضار بینہ عجز از  
 مطلق بینہ قلا وہ ایکہ فقہا سلامت گویان را از اسباب حج و عدم قبولیت  
 بہ لفظ شرط می آرند و معلوم است اذافات الشرطافات المشروط پس اعضا  
 بینہ بچہ غیر مقبولہ مثل عدم احضار است پس لا بہ حق استخوان باقی خواهد بود

و نظر وقت حکم بان است که الفللام و در حدیث البینه علی المدعی و الیومین علی  
 من انکو بر لفظ بینه و الیومین برای عمدت کما هو الاصل فی موضع علی ما تقر  
 فی علم الاصول پس تقدیر حدیث بدین طور است البینه المثبتة لدعواه علی المدعی  
 فان لم یقم بینه کذا لک فالیومین الشرعی علی من انکو والله اعلم بالصواب  
 حرره محمد عبدالحی عفا الله عنه

**استفتا** چه میفرمایند علمای دین اندرین مسئله که بکر زید را بشرط و اتم بودن  
 سفر ملازم داشت پس زید بجالت چنین سفر نماز قصر کند یا نه و قیاس چنین ملازم  
 بر اصحاب انچه یعنی مردمان صحرائی که جامی وطن و مقر ندارند و همواره بسفر بوده  
 صحرا که رسیدند مقیم شدند میتواند شد یا نه - بنیوا بالکتاب تو جبر و ایوم الحساب  
**هو المصوب** زید در صورت مذکوره قصر کند ما و امیکه بکراقامت نسازد پس اگر  
 بکر بجای نیت اقامت ساخت زید هم به تبعیت او مقیم خواهد شد چرا که زید در صورت  
 مسئوله اجیر است و اجیر را فقها از توابع می شمارند و نیت متبوع را اصل می انکارند  
 چنانچه در بحر رائق و مراقی الفلاح و غیره مصرح است و قیاس چنین ملازم بر  
 مردمان صحرائی نباید ساخت چه مراد از اصحاب عنبیه که برایشان قصر واجب نیست  
 آنان اند که وطن اصلی جز صحرا دیگری ندارند در بحر رائق می آرند ظاهر کلام الباقی  
 ان اهل الانجیة لا یحتاجون الی نية الاقامة فاللفظ لهم کالاصحاب  
 و الاقامة اصل و السفر عارض و هم لا ینوون سفرا و انما ینقلون  
 من ماء الی ماء و من مرعی الی مرعی انتهى بلکه قیاس زید در صورت مسئوله  
 بر ملاح که وطن اصلی میدارد و همیشه در سفر می ماند باید ساخت و زایدی در شرح  
 قدوری می نویسد الملاح مسافر الا عند الحسب انتهى پس همچنانکه بر ملاح قصر  
 واجب است بر زید هم واجب خواهد شد و الله اعلم - حرره محمد عبدالحی عفا الله عنه  
**استفتا** چه میفرمایند علمای دین درین امر که رام چند روکش و غیره  
 اوتاران مذہب اهل بنو و که نزدشان لفظ اوتار یعنی رسول است و افعال و کردار

کتاب الحساب  
 فی قوله انک  
 الاستعمال  
 ای الا نفراد  
 نفس تحت الیوم  
 ما بعد غیره  
 فلا یقصر من کان  
 تابعاً لم یقصر  
 السفر فالواجب  
 مع زید و الیوم  
 مع الاستماع  
 و التمسک  
 استاذ ما  
 منقولاً  
 حرره محمد عبدالحی عفا الله عنه



ایشان بتر بودند و ایشان خود بارانده خدای دانستند و خلقت را هدایت و هدایت  
برایشان لعنت کردن جائزست یا نه

هو المصوب بشرط صدق مستفتی لعنت کردن برایشان جائز نیست

والله اعلم - حرره الراجی عفویر به القوی محمد عبدالحی عفا الله عنه

استفتای چه میفرمایند علمای دین اندرین مسئله که حقیقت سحر چیست آیا  
بامتزاج بعضی اشیاء و ادویه امر عجیبی که پیدا شود سحرست و یا از تاثیرات کلمات  
خبیثه شیطانیه که بدان کلمات استغاثه بخوانند و شیاطین میکنند و امری  
معجب حادث میگردد و میان سحر و طلسم و شعبده فرق چیست و حرام و کفر اینها  
چه چیزست و تمیز میان سحر و معجزه و کرامت چیست امیدوارم که مفصلاً ارشاد شود  
و نیز ارشاد فرموده شود که آیا سحر هر چه باشد موجب حد و شایسته و مرضی بجهت انسان  
میگردد و ضرر رساند و قتل میکند یا نه - لعلکم مهروود باشد

هو المصوب جواب سوال اول سحر را بسیار اقسام اند و اکثر اطاقی آن بر امر  
عجیبی نشود که بسبب تقرب الی اشیاء طین پیدا شود و بعضی در تفسیر قوله تعالی  
یعلمان الناس السحر من نزلنا المراد بالسحر ما یستعان سفه لخصیله  
بالتقرب الی الشیطان مما لا یستقل به الا انسان و ذلک لا یستنب  
الا لمن یناسبه فی الشراسرة و غیث الباطن فان التماسب شرط فی التقسام  
والتعاون انتحی و علامه ابن حجر مکی در زواجر عن اقران الکلیا کرسنه آرزو  
السحر علی اقسام اولها سحر الکد انبیین الذین کانوا فی قدیم الداهیه  
یعبدون الکواکب و یزعمون انها المدبره للعالم و منها یسحر الکفار  
مظهر خیر و شر و هم الذین بعث الیهم ابراهیم علی نبی و مرسله  
و السلام النوع الثانی سحر صحاب الاوصیاء و انفعول من النوع الثالث  
الاستعانة بالاسرار و احکام ضمیمه و القبول بالجن مما انکره بعض  
متاخری الفلاسفة و المعتزله و اما کما بر الفلاسفة فلم یکنروه الا انهم

کتاب العقول و الاشیاء  
ماه رمضان سنه ۱۲۸۰

صومرہا الارواح الارضية الراية التخللات والاخذ بالعيون والحامس  
 الاعمال العجائبة التي يظهر من تركيب آلات على النسب لهندسية مثل  
 صومرہا في يد لا يوتي فاذا مضت ساعة من النهار صوت البوق  
 من غير ان يمس احد وكان صومرہا فرعون من هذا القبيل السادس  
 تطبيق الاستعانة بنفوس الالهة المزيلة للعقل ونفوس السابرة لتطبيق  
 القامب وهو ان يدعى انسان انه يعرف الاسم الاعظم مثلا فاذا كان  
 السامع ضعيف القلب اعتقدا انه حق وحصل في نفسه ان نوع من الرب  
 فويجاء السامع به من ان يفعل ما يشاء **سؤال** و**جواب**  
 انساني انما ياتي بالارواح الشريفة من ان يثيره عنيت شدة استكراه ان تاثير نفس ويكره  
 ونفسه را فاعلم ان النفس لا تستور او در ويكره است و بهر كمي از سحر و طلسم و شعبده  
 قبيل تاثيرات نفوس اندر ترقى بيان اينها اينست كه اگر تاثير نفس در ويكره استعانت  
 ارواح خبيثة وغيره باشد بغير استعانت بتاثيرات كواكب و خواص اعداد وغيره  
 سحر من نامند و تاثيره كه باستعانت امثال اينها باشد ان طلسمات ميگويند  
 و تاثيره كه در قوت متخيل شخص ويكره و دان را شعبده من نامند علامه عبد الرحمن  
 حفرى معتزلى معروف بابن خلدون در مقدمه تاريخ خود مينويسد علوم  
 السحر و الطلسمات علوم بليغية استعدادات تشيد النفوس لبشرية  
 بها على التاثيرات في عالم العناصر ما بغير معين او معين من الامور  
 السماوية الا اولها السحر والثاني الطلسمات وذلك لان النفوس البشرية  
 وان كانت واحدة بالنوع فهي مختلفة بالخواص فنفس الانبياء لهم  
 خاصية تستعمل بها للمعرفة الربانية و نفوس الكهنة لها خاصية الاطلاع  
 على المغيبات بقوى شيطانية و نفوس السحرة على ثلاث مراتب و لها المؤثر  
 باللمر فقط من غير الاله و معين وهذا هو الذي تسميه الفلاسفة السحر و الثاني  
 معين من عناصر الاله و العناصر و خواص الاعداد و سيمون الطلسمات

والثالث تأثير في القوى المتخيلة بعد صاحب هذا التأثير الى صاحب القوة المتخيلة  
فيتصرف فيها بنوع من التصرف ويلقى فيها انواعاً من الخيالات ثم ينزلها الى  
الحسن من الرايين بقوة نفسه المؤثرة فيه فينظر الراون كأنها في الخارج وليس هناك  
شيء ويسمى هذا الشعوذة او الشعبة واختلف العلماء في السحر هل هو حقيقة  
او انما هو تخيل قائلون بالاول نظر والى المرتبتين الاوليين والقائلون  
بانها لا حقيقة له نظر والى الاخرة انتهى ملخصاً وصاحب المصباح اللغوي آرد  
شعوذ الرجل شعوذة ومنهم من قال شعبد شعبة لعب يرى الانسان منها  
ما ليس حقيقة انتهى علامه ابراهيم لقاني وشرح جوهر التوحيد مي آرد الطلسمات نقش اسماء  
خاصة لها تعلق بالافلاك والكواكب على زعم اهل هذا العلم في اجسام تحدث  
لها خاصية تربط بها في مجازي العادات انتهى جواب سوال سوم اتفاق دارند برين كه  
سحر حرام وكبيره است وبعض انه فقه اطلاق كفرهم بران كروه حتى كه تقاضا في در حواشي كشاف  
بران اجماع نقل مكين السحر من اوله النفوس الخبيثة لافعال واقوال تترتب عليها امور  
خارقة للعادة ولا يرى خلاف في كون العمل به كفراً انتهى واصلح نزد ارباب تحقيق است  
كه سحرى كه شتمن باشد برامو كفر موجب كفر است وسحرى كه اين جنين نيست نفساً مؤخر ارباب  
او كفر نيست البته اعتقاد استقلال ان كفر است خود تقاضا في وشرح فقامدى نويسد  
لا كفر في تعلم السحر بل في اعتقاد تترتب الاثر عليه انتهى وعلامه على قارى وشرح فقه  
مى نويسد اتفاق كلهم على ان ما كان من جنس دعوة الكواكب السبعة والسجود  
لها والتقرب اليها بما يناسبها كفر وهو من اعظم ابواب الشرك انتهى واصلح  
كى در زواجرى آرد اخترف الناس في كفر الساحر وليس محل الخلاف في كفر الساحر  
اذ لا نزاع في كفر من اعتقد ان الكواكب مؤثرة في العالم وان الانسان  
يصل بالتصفيه الى ان تصير نفسه مؤثرة في اجساد جسدها وان يعتقد الساحر  
انه بلغ في التصفيه الى ان تصير نفسه بحيث يطعم الجنة فالمقنلة يفرغ ونه دون  
غيرهم واما بقية انواعه فقال جماعة انها كفر مطلقاً واما النوع الثالث وما بعد

فان اعتقد ان فعله مباح قتل الكفرة لان تحليل المحرم كفرة انتهى وعلامة اردو بی در فتاویٰ  
 انوار نیولیندا طلق الممالک وجماعة الكفرة على الساحر ولا شك ان هذا قريب  
 من حيث الاجمال غير انه عند الفتاوى في جزئیات الوقائع يقع غلط عظیم  
 والسبب في ذلك انه اذا قيل للفقيه ما السحر وما حقيقة حتى يقضه عليه بالكفر تبیس  
 جدا وانا به طول عمری ما رأیت من یفرق بین هذه الامور انتهى و ابن ہمام در فتح القدر  
 می طرازند السحر حرام بلا خلاف واعتقاد اباحت کفر وعن اصحابنا ومالك واحد  
 يكفر الساحر بتعليمه وتعليمه ويقتل وعند الشافعي لا يجب قتله ولا يكفر الا  
 اذا اعتقد اباحته ويحجب ان لا يعدل عن مذهبه الشافعي في كفر الساحر اما  
 قتله فيجب اذا عرفت فراولته على السحر لسعيه بالفساد في الارض انتهى  
 باقى ما در حال طلسمات وشعبه پس صاحب در مختار علم طلسمات و علم شعبه مثل علم سحر مذموم و  
 نوشته و ابن خلدون نوشته الشريعة لم تفرق بين السحر والطلسمات وجعلته كله بايا  
 واحدا لان الافعال ايضا اباح لنا الشرع منها ما يهمننا في ديننا او دنيانا فان كان  
 فيه نوع ضرر كالسحر ويلحق به الطلسمات يكون محظورا فجعلت الشريعة بالسحر والطلسمات  
 والشعوذة واحدا انتهى جواب سوال چهارم معجزه عبارت است از امراق عادت  
 که بر دست مدعی نبوت بقاء بنکرین نبوت صادر شود و کسی مثل او کردن نتواند و کرامت عبارت  
 از خارق عادت که بر دست ولی صادر شود بغیر دعوی امری و اما سحر پس صادر شود از نفوس  
 همیشه که مناسبت به نفوس شیطانیه می دارند و مثل او هر کس مناسبت پیدا سازد ممکن الصدور  
 تقاضائی در شرح مقاصد می نویسد المعجزة امراق للعادة مقرون للتحدي مع عدم  
 المعارضة واحترز بقيد المقارنة للتحدي عن کرامات الاولياء وبقيد عدم المعارضة  
 عن السحر والشعوذة انتهى جواب سوال پنجم شکی نیست که سحر امر است مؤثر بر امری که  
 خواهد بود باستقلال ساحر بلکه حسب جریان عادت اللذات من حجر از قرطبی نقل میازد قال العلماء  
 لا ينكر ان يظهر على يد الساحر خرق العادات بما ليس في مقدور البشر من  
 مراغز وزوال عقل وتحويل عضد ولا يكون السحر علة لذلك ولا موجبا له بل يخلق الله

هذه الاشياء عند وجود السحرا انتهى و ملا علی در شرح فقہ کبری نویسد اکثر من یقولون ان السحر قد یؤثر فی موت المسکون و مراضه من غیر و حصول شئی ظاهراً الیه انتهى والله اعلم حرره محمد عبدالحی عفا اللہ عنہ **استفتا** چه میفرمایند علمای دین اندرین مسئلہ کہ مولوی نادر زمان را چار لیسے عبدالرشید و عبدالعزیز و عبدالمجیب و عبدالحمید و دو دختر بودند و عبدالرشید لیسے کلان روبروی والد خود سے لیسے عبدالصمد و رشید احمد و سراج احمد و یک دختر گذاشته فوت کردند بروز سوم شان مولوی نادر زمان یک کاغذ بدین مضمون بمواہیر روسای قصبہ نوشتند کہ بعد من عبدالصمد و رشید احمد و سراج احمد مثل دیگر ورثہ وارث خواہند شد و در عرف ہندی این چنین کاغذ را سجال نامہ میگویند لیکن مولوی صاحب موصوف کہرا جانداد منقولہ یا غیر منقولہ بہ ایشایان ہبہ نکردند بعد چند روز خود مولوی صاحب مرحوم محل ل خود را بعوض دین مہر زوجہ خود کہ مقدم است بر اث بیع کردہ بیع نامہ نوشتہ بمواہیر روسا موثق ساختند و بعد انتقال مولوی صاحب موصوف زوجہ شان حسب بیعیامہ بر حملہ جانداد شان قابض ماند چون ایشان انتقال کردند عبدالصمد و غیرہ اولاد عبدالرشید دعوی شرکات بر اث بیسازند پس آیا این دعوی حسب سجال نامہ صحیح است یا نہ **ہو المصوب** سجال نامہ شرعاً لاشئی محض است وجود و عدم او برابر است ازان رفع حجت اولاد عبدالرشید نمی تواند شد و اللہ اعلم حرره محمد عبدالحی عفا اللہ عنہ **استفتا** چه میفرمایند علمای دین اندرین صورت کہ در مسجد بجا ریائی خفتن جائز است یا ممنوع ہر چہ باشد بموجب حکم شرع ثبت فرمایند **ہو المصوب** جائز است چہ برای آنحضرت صلی اللہ علیہ و علی آلہ وسلم در مسجد برومی <sup>نارہ</sup> غدی و بران در ایام عتکاف آرام میفرمودند کمانی السفر السعاده و آبن ماجہ ازان عمر روایت کردہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ و علی آلہ وسلم کان اذا عتکف طرح لہ فریاد او یوضع لہ سریرہ و سراء استوانۃ التوبۃ و اللہ اعلم حرره محمد عبدالحی عفا اللہ عنہ **استفتا** چه میفرمایند علمای دین اندرین مسئلہ کہ کسی کہ قضاوی رمضان مبارک ادا کند تا آنکہ رمضان دیگر داخل گردد درین صورت قضا و انفا رہر دو لازم خواهد آمد یا فقط قضا بنیوا واجب روا **ہو المصوب** فقط قضا واجب است در ہدایہ می آرود ان اخرہ حتی دخل رمضان

کتاب الوصایہ  
باب رمضان عند الحجی

کتاب الخط و الاصل  
در رمضان عند الحجی

کتاب الوصایہ  
در رمضان عند الحجی

اخر صام الثاني لانه في وقته وقضى الاول بعده ولا فدية عليه لان وجوب القضاء  
 على التراخي حتى كان له ان يتطوع انتهى والله اعلم حرره محمد عبد المحي عفا الله عنه  
 اشتقاقه فيفرا ما يند علماء بن اندرين سلكه شانه از دندان فيل باشاخ گاوشين وغيره  
 مردار كشدن جائزست يانه هو المصوب جائزست در پايه مي آرد لا باس ببيع عظام  
 الميتة و صوفها و قرننها و شعرها و وبرها و الانتفاع بها لا ينها طاهرة لا يحلها الموت لعلم  
 الحيوة و الفيل كالخنزير نجس العين عند محمد و عندهما بمنزلة السباع حتى يباع عظمه و ينتفع به انتهى  
 و شيخ عبد الحق دهبوي در شرح مشکوة و تفسير حديث ياثوبان اشترا لفاطمة قلادة  
 من عصب سوارين من عاج كه در سنن ابوداود و غيره مروى است منولى المروف  
 بين العامة ان العاج سن الفيل و قيل هو عظم ظهر السلحفاة البحرية او عظم دابة  
 بحرية غيرها اسمها الذبل يتخذ منه السوار و المشط و في القاموس العاج الذبل و عظم  
 الفيل و قال التورثي ذكر الخطابى في تفسيره انه الذبل و نقل ذلك عن الاصمعي و العجب العجول  
 اللغة المشهورة المألا يشتهر بلزائل المسار انتهى و در فتح القدير مى نويسد قبل مروى عن رسول الله  
 صلى الله عليه و على آله و سلم انه اشترى لفاطمة سوارين من عاج و ظهر استعمال المنار  
 له من غير نكير و منهم من حكى اجماع العلماء على جواز بيعه و في صحيح البخارى قال  
 الزهري ادركت ناسا من سلف العلم و ميتشون بعظام الميتة من الفيل و نحوه و يدعون  
 فيها و لا يرون به بأسا و قال ابن سيرين و ابواهم لا بأس بتجارة العاج انتهى و الله اعلم  
 حرره محمد عبد المحي عفا الله عنه اشتقاقه فيفرا ما يند علماء بن اندرين سلكه كه خوردن  
 گوشت خرگوش و جبينكه طلال است يانه هو المصوب خوردن گوشت خرگوش طلال است  
 و شرح كنز ينوسد حل الارنب لان النبى صلى الله عليه و على آله و سلم امر اصحابه  
 ان ياكلوه سرا و الاحمر النسائى انتهى و جبينكه كه آنرا اربان كبره ميگويند چنانچه از صوفى  
 و غيره مفهوم ميشود طلال است چه آن نوعيت آنرا انواع سمك السمك بجميع انواعه حلال  
 بالاتفاق و آنكه قائل بغيرش شده اند منشاسى آن نميدن جبينكه را خارج از اقسام سمك  
 و ليس كذلك در حاديه مى آرد و الذى يقال له جينكه حرام عند بعض العلماء لا

در رمضان كند حلال است  
 كتاب الحفظ والايمان

در رمضان كند حلال است  
 كتاب الحفظ والايمان

لا يشبه السمك فانضايها عندنا من صيد البحر انواع السمك وهذا لا يكون من  
 انواع السمك وقال بعضهم حلال لانيسم بالسمك والله اعلم - حرره محمد عبدالحی عفا الله عنه  
 اشفاقاً چه میفرمایند علمای دین اندرین سئلہ کہ شخصے فیما بین اسنان خود منجن میاید  
 و قدری ازان کہ آنرا رکبہ میگوید منجن میشود پس غسل او جائزست یا نہ ہوا الموفق اگر ازالہ  
 رکبہ ممکن باشد ازالہ سازد چه آن مانع غسل است لهذا در کتب فقہ موجودست کہ اگر فیما بین  
 اسنان قدری از طعام باقی ماندہ ازالہ اش ضرورت لیکن بعض نوشته اند کہ للضرورة و الحج  
 غسل جائزست والله اعلم - نفعہ خادم اولیا و اشد الصی علی محمد غفرلہ اللہ الا حدی لم یصوب  
 اگر زیر آن رکبہ آب غسل رسیده غسل جائز خواهد شد ورنہ در مراقی الفلاح منویہ کہ لا بد من  
 نزوال ما یمنع وصول الماء للجسد و عجین انتهى اللہ اعلم حرره محمد عبدالحی عفا الله عنه  
 اشفاقاً چه میفرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین اندرین سئلہ کہ شرع محمد بین  
 اور شاستر ہنود میں ٹونڈیاں دوہی قسم کی قرار پائی ہیں ایک ہ جو زر خرید ہو دوسری وہ  
 جو جدال و قتال کر کے معرکہ جہاد میں ہاتھ آئے سو بی بی ماجرہ و جہ تانہ حضرت ابراہیم  
 کی ان دونوں صورتوں سے بری ہیں کہ ہماری تحقیقات سے یہ بات ثابت ہے خلاصتہ  
 الانبیاء میں یوں لکھا ہے کہ سنان بن علون ایک بادشاہ تمام مصر میں اوسنے جبکہ شہر  
 حسن بی بی سارہ زوجہ اولی حضرت ابراہیم کا سنا تو بی بی صاحبہ یہ مصروفہ کو پیش خود طلب کیا  
 اور دست دراز کیا پس ہاتھ اوس ناپاک کا خشک ہو گیا تب وہ خائف ہوا اور مستہمی آؤ  
 جناب طاہرہ سے دعا کا ہوا آپنے دعا کی ہاتھ اوسکا اچھا ہو گیا تب اوسنے شکرت میں  
 بی بی ماجرہ کو دیا اور کہا نہ اجر تک یعنی یہ تیری اجرت ہے لہذا بسبب نادمی ایام کے یہ لفظ  
 مخفف ہو کر ماجرہ رہ گئی اور بتیان کہ قدیم تفسیر ہے اور اب کتب خانہ نواب مندسور کے  
 موجود ہے اوس میں بی بی لکھا ہے مگر تورات میں لفظ جاریہ لکھا ہے تو اب اگر لفظ جاریہ  
 کیا جاوے تو لغت میں اوسکے معنی چند قرار پائے ہیں کہ ازابار یعنی کشتی و آفتاب و قتر  
 و کنیزک غیاث اللغات اور قاموس میں ہے تو اب خیال کرنا چاہیے کہ جب ایک لفظ کے چند  
 قرار پائے تو پھر جو معنی جہاں چسپان ہوں بولنا چاہیے اور مقام مذکورہ بالا میں بہر صوت

در رمضان سنہ ۱۲۸۵ ہجری  
 در رمضان سنہ ۱۲۸۵ ہجری

مٹی کی ہی سے موزوں ہو سکتے ہیں کیا وجہ کہ جب اتنا بڑا معجزہ اتنے بڑے بادشاہ نے برائی  
 مشاہدہ کیا تو وہ اوسکے عوض میں لوٹدی دیا ہو کسی عقل سلیم قبول نہ کریگی لہذا امیدوار ہوں  
 کہ ثبوت دختر ہونے یا لوٹدی ہونیکا از روی کتاب معتبر روایات معتبرہ اہل اسلام سے تحریر  
 کیجیے۔ تہذیب التوحید۔ العبد نعمان خان کبیل سرکار۔ الجواب وہ درحقیقت کنیز کنہن چنانچہ  
 تفسیر کشاف و معالم و مدارک وغیرہ سے معلوم ہوتا ہے اور کسی تفسیر سے لوٹدی ہونا ثبوت نہیں  
 جو کہ وہ کاذب ہے واللہ لبقول الحق و ہو ہیدی اہل۔ حررہ سیف الدین جعفری ریوڑ سیف الدین  
 ہوا المصوب عبارات مفسرین اور مؤرخین سے اشارہ اور صراحت معلوم ہوتا ہے کہ حضرت ہاجر  
 کنیز کنہن کیونکہ جمہور مفسرین قصہ بادشاہ مصر میں یہ عبارت لکھتے ہیں فوہبھا ہاجر اور علامہ  
 مجیر الدین حنبلی مؤرخ السنن طویل فی تاریخ القدس والحلیس میں لکھتے ہیں لما سارا ابراہیم الی مصر  
 وصرہ سارۃ نسا وحبہا فرعون مصر ہاجر فلما قدم الی الشام واقام بین الرملة والیثاکا  
 سارۃ لا تجبل وھبت ہاجر ابراہیم فواقما فحلت ولدت اسمعیل انتہی پس لفظ فوہبھا اشارہ  
 کا صراحت ہے اس طرف کہ ہاجر کنیز کنہن اولا اوس بادشاہ کی بہرہ سارہ کی ملک میں آئیں  
 او ہونے نے حضرت ابراہیم کو یہ کہہ کر دیا کیونکہ ہر س و ناکس پر ظاہر ہے کہ یہ عرف اور شرع  
 میں عبارت ہے اپنی ایک شو ملوک کو دوسرے کو دی دینے سے پس اگر ہاجر بیٹی ہو تین لفظ یہ کہ  
 اطلاق جائز ہوتا اور مؤرخ حسین دیارنگری تاریخ خمیس میں لکھتے ہیں قال ابن لہیعۃ ہاجر  
 من ارض العرب من قریۃ کانت امام القری من ارض مصر کذا فی سیرۃ ابن ہشام ویقال ان  
 ہاجر کانت قبل السرق بنت طاک من ملوک القبط فاخذہا ایاہا واخلی سبیلہا وقال ہذا  
 لک وکان لا یولد کابراہیم من سارۃ فوہبت سارۃ ہاجر لہ انتہی یہ عبارت صحیح ہے اس باب  
 میں کہ ہاجر کنیز کنہن بادشاہ مصر کی بیٹی نہ تھیں بلکہ قبل کنیزک ہونے کے وہ ایک بادشاہ  
 کی بادشاہان قبطن سے بیٹی تھیں اور زیادہ تر صریح اس سے عبارت ہے کہ اوسی تاریخ خمیس  
 میں ہے دوسرے مقام میں فی معالم التنزیل ولد ابراہیم ثمانیۃ بنین اسمعیل وامہ  
 ہاجر القبطیۃ ام ولد انتہی اور ہر س پر روشن ہے کہ ام ولد اوس لوٹدی کو کہتے ہیں کہ مولے  
 اوس سے سمجھتے کہ اور اوسکے بطن سے جو لڑکا پیدا ہوا اوسکو اپنی طرف منسوب کرے



اور جلال الدین سیوطی حسن المحاضرة فی اخبار مصر والقاهرة میں لکھتے ہیں قال ابن عبد الحکم  
 حدثنا عمر بن صالح اخبرنا مروان القصاص قال صاهرا لی القط من الانبياء ثلثة  
 ابراهيم تسرى هاجر ويوسف تزوج بنت صاحب عين شمس وبنينا صلي الله عليه  
 علي الله وسلم تسرى ماسرية انتهى پس لفظ تسرى صاف دال ہے کہ وہ کینزک تہین اگر کسی کو  
 شک ہووے کہ لونڈی نسبت حرہ کے رذیل اور بے قدر ہوتی ہو پس حضرت اسمعیل بنی  
 جلیل القدر اور بنی آخر الزمان کے اجداد میں ہیں چونکہ لونڈی کے بطن سے پیدا ہووے اونکی  
 ذات میں نقص آگیا پس اوسکو یون دفع کرے کہ اللہ جل شانہ کے نزدیک قدر اور عزت  
 بحسب تقوی کے ہونہ بحسب قیمت اور حریت کے قرآن مجید میں ارشاد ہوتا ہے ان الکفار  
 عند الله اتقا کم اور حضرت باجر اگرچہ کینزک نہیں مگر یہ نسبت حضرت سارہ کے نہایت  
 متقی اور پرہیزگار تہین کما لا یخفی علی من طالع کتب التفسیر والحدیث لیس سبط حکا نقصان ذات  
 اسمعیلی میں نہیں آیا بلکہ کمال عارض ہوا اسی واسطے فقہائے لکھتے ہیں کہ جو شخص حضرت اسمعیل کی  
 عقارت کی نیت سے کہے کہ وہ لونڈی کی اولاد سے ہیں وہ کافر ہوگا ان تذلیل الانبیاء کفر  
 اور اگر بالفرض تسلیم کیا جاوے کہ باجوہ والدہ اسمعیل رذیل تہین پس اس سے ذات اسمعیل میں  
 ہرگز نقصان نہیں آتا غور کرنا چاہیے کہ اصل تمام نبی آدم کی حتی کہ جبرائیل کی ایک قطرہ منی ہو  
 کہ وہ نجس اور خراب ہو پھر اوس سے نقصان ذات آدمی میں نہیں ہوتا ہے اور قبول جمہور میں  
 کے باپ حضرت ابراہیم کے یعنی آذر کافر تھے لیکن اوس سے ذات ابراہیمی میں نقصان  
 نہیں آیا والد علم حرہ محمد عبدالحی عفا اللہ عنہ **شخصاً** چہ سبفا نید علماء ہی دین وفتیان  
 شیعہ متین اندرین مسئلہ کہ مسمی الشمنذ خان وفتح اللہ خان وفضاحت خان براندگان  
 عظیمین خواہر ہر چہ حقیقی بودند واز جانب پدر خود جائداد مشترکہ سید شمس الدین  
 اولاد پسرے نبی دادخان وفتح اللہ خان ثانیادختری مسماہ بنود فضاحت خان ثالثا پسرے  
 احمد اللہ خان و مسماہ عظیمین ابوعاصمہ ختران عقب خود گذشتہ حالاً بقضای الہی احمد اللہ خان  
 ولد فضاحت اللہ خان مرحوم وفات یافت یک زوجہ و دو دختران مسماہ شہزادہ منی نواز  
 گذشتہ القصد زوجہ مذکورہ دست تصرف بر جائداد مشترکہ موروثی شرفا سیکشاوردادہ

در نقصان  
 کما لا یخفی علی من طالع کتب التفسیر والحدیث لیس سبط حکا نقصان ذات  
 اسمعیلی میں نہیں آیا بلکہ کمال عارض ہوا اسی واسطے فقہائے لکھتے ہیں کہ جو شخص حضرت اسمعیل کی

از ترکه موروثی نمیدهد درین صورت از ریاست موروثی بنی دادخان ولد لشمندخان  
 و مسماة بنو صبیبه فتح الله خان و مسماة شهزادی نوازی بنتان احمد الله خان فصاحت خان زوجه محمد علی خان  
 و دختران مسماة عظیمین را چه قدر ترکه جدا گانه میرسد صراحتاً ارقام فرمایند هوالموفق بعد  
 تقدیم ما تقدم علی الارث و رفع موالغه از جائداد پدری و دو حصه بدانشمند خان فتح الله خان  
 و فصاحت خان و یک حصه ب عظیمین رسیده و حصه دانشمند خان به بنی دادخان از حصه  
 فتح الله خان نصف به بنی دادخان و دو حصه بفصاحت خان و یک حصه ب عظیمین <sup>میرسد</sup> فصاحت خان  
 با احمد الله خان و از حصه عظیمین و ثلث ب دختران برابر و باقی مساوی بنی دادخان احمد الله خان و زوجه  
 و از حصه احمد الله خان ثمن بزوجه و دو ثلث بشهزادی و نوازی و ما بقی به بنی دادخان  
 میرسد و الله علیهم حرره محمد نعیم عفی عنه - الجواب صحیح و الله اعلم - حرره محمد عبدالحی عفا الله  
 عنهما <sup>استفتا</sup> چنانچه میفرمایند علمای دین اندرین مسئله که کسی امام بخش را سه دختران بودند  
 بمنحله آنها دختری مسماة نصیرن بعد وفات والده خود و قبل از انتقال والده خود راهی ملک  
 عدم گردید یک پسر مسمی ثابت حسین و یک دختر مسماة قطبن عقب خود گذشت درین  
 حالت از جائداد امام بخش مرحوم اولاد دختر مرحومه و هر دو همیشه گان را چه قدر میرسد  
 هوالموفق بعد تقدیم ما تقدم علی الارث و رفع موالغه از ترکه امام بخش ثمن بزوجه  
 و باقی برابر ب سه دختران رسیده و از حصه نصیرن سدس باور و از باقی دو سهم ثابت  
 و یک سهم قطبن و حصه مادر نصیرن برابر بدو دخترانش میرسد و الله علیهم حرره ابوالاحیاء  
 محمد نعیم عفی عنه - الجواب صحیح و الله اعلم - حرره محمد عبدالحی عفا الله عنهما <sup>استفتا</sup>  
 میفرمایند علمای دین اندرین باب که مسماة هنده زوجه بکر برای آکبشی بر چاهی آمد  
 بقضای آکشی پایش لغزیده در چاه رفت و بمرد اکنون شوهرش از بارگران دین مهر  
 سبکدوشی بخواد صورتش چیست هوالموفق صورتش اینست که سهام شرعیه  
 ورثه هنده از مهرش با ایشان او سازد یا باستقامتی حقوق شرعیه از ایشان بردارد  
 و الله علیهم حرره ابوالاحیاء محمد نعیم عفی عنه - الجواب صحیح و الله اعلم - حرره محمد عبدالحی عفا الله  
 عنهما <sup>استفتا</sup> آنانی که ناره متصل شهر واقع و طول و عرض قریب یکصد و پنجاه دره نمبر است

کتاب الوصایة  
 در رمضان سنه ۱۲۰۲ هجری

کتاب الوصایة  
 در رمضان سنه ۱۲۰۲ هجری

و از پار جانب صد با من مثل غلیظ و غیره در آن تالاب می افتد و هزار بار خوک هر وقت  
 بر چارطرت غوط می خورد علاوه برین در ایام گرمی خشک میگرد و پس درین صورت غسل نمودن  
 در آن تالاب جائزست یانه **هو المصوب** جائز نیست چه اصل این چنین تالاب نجس است  
 و الله اعلم - حرره محمد عبدالحی عفا الله عنه **اش** تقفا شخصی که دائمی سود خورد مسی و باغ  
 و چاه تیار کنایند پس نماز خواندن و آب چاه مذکور نوشیدن و شرب باغ خوردن جائزست  
 یا ممنوع **هو المصوب** مکره است و الله اعلم - حرره محمد عبدالحی عفا الله عنه **اش** تقفا  
 از کفار اسباب از مکر و فساد گرفته و زودیده نصف کسب تیار کنایند بکدامی سمت راهی  
 گردیده و تا ایندم مسجد مذکور افتاده است پس درین وجه تمام و کمال تیار کنایند درست  
 است یانه هر چه باشد تحریر فرماید **هو المصوب** نه و الله اعلم - حرره محمد عبدالحی عفا الله  
**اش** تقفا چه میفرماید علمای دین اندرین صورت که در کوبه غیر نافذه فقط مر و محمد  
 و ایدست زید که شخص ثالث است دروازه جدید در کوبه جاری ساخته در مر و شریک شدن  
 بخوابد و محمد و مانع است پس شرعاً با وجود مانع محمد و حامد بنای دروازه زید درست  
 است یانه **هو المصوب** نه و الله اعلم - کتبه ابو الجیش محمد مدنی عفی عنه السادی  
 صحیح الجواب - محمد حمت الله عفی عنه - و تحقیقت با وجود مانع محمد و حامد بنای دروازه  
 زید را نمیرسد صاحب در مختار می نویسد **اش** تقفا مستطیلة تشعب عنها سکه مثلها يمنع  
 اهل کلاوی عن فتح باب للمراور فی القصوی الغیر النافذة علی الصیغ اذ لاحق لهما فی  
 المراد انتمی مختصراً و الله علیهم مره ابوالاحیاء محمد بن عقیقه - اصحاب من اجاب - نعم  
 خادم اولیاد الله الصمد علی بن عقیقه الله الامد **هو المصوب** در سکه غیر نافذه بغیر  
 در باب سکه تقری فی جائز نیست حتی که اگر کوبه از شرکای آن سکه هم احداث در  
 خواهد بغیر اجازت دیگران جائز نیست در برابر می آرد سکه غیبه نافذه بین عشره لکن منهم  
 عام غیران لاحد هم حاسنی سکه اخری للطریق الهانی هذه السکه غیران حاطها فی هذه السکه  
 قال ابوالقاسم لیس له ذلک و به افتی ابوجعفر و به ماخذ انتمی ملخصاً پس تصرف شخصی که شرک  
 ندارد و نجی جائز خواهد شد و با وجود مانع از باب سکه بنای دروازه جدید نخواهد رسید در

کتاب الصلوة  
در بیان سبب آنست

کتاب الصلوة  
در بیان سبب آنست

کتاب احداث العمارات  
در بیان سبب آنست

منح الغفار ينوب وفي غيرنا نذ لا يتصرف فيه احد مطلقاً اضربهم او لا ابادهم لان  
الطرق التي ليست بنا فذة مملوكة لاهلها والتصرف في الملاك المشترك من الوجوه المذكورة وضعه  
لا يملك الا اذن اهل العلم حرره محمد عبد الحمى عفا الله عنه استفتنا به سيفر ما نيد علمای بن  
اندرين سئله که در زمان خیرت نشان آنحضرت صلی الله علیه وعلی آله وسلم برای بنی هاشم  
خمس الخمس از غنیمت مقرر بود که حالا باقی نمانده پس آیا درین زمان دادن زکوة با ایشان  
جائز است یا نه بینوا توجروا - الجواب دادن زکوة بنی هاشم را بر قول مفتی به و ظاهر المذاهب  
و ظاهر الروایت جائز نیست آری در غیر ظاهر الروایت یعنی روایت نوادر ابو عصمة از امام  
ابوصیفه جوازش نقل کرده و طحاوی قولش را ماخوذ فرموده و در روایتی دیگر از ابو یوسف  
و ابوصیفه جواز دادن با شمی مثل خود را وارد گردیده و لیکن هر دو روایت خلاف ظاهر الروایت  
و ظاهر المذهب است و دلیل مفتی به بودن عدم جوانان آنست که در همه متون فقیهیه عدم  
جواز مذکور است و شک نیست که فتوی بر قول متون می باشد و نیز در معتبرات فقیهیه عدم جواز  
را ظاهر الروایت و جواز را خلاف ظاهر الروایت بل خلاف صواب نوشته اند و اینک و آیات  
معتبره در عیون المذهب جامع مذاهب اربعه می آرود که الی بنی هاشم با اجماع و در  
برهان شرح مواهب الرحمن که جامع مذاهب اربعه است می نگارود که لا تدفع الزکوة و سایر  
الواجبات الی بنی هاشم و هم بنو العباس و الحارث ابنا عبد المطلب و بنو عقیل  
و جعفر و عقیل اولاد ابی طالب فی ظاهر الروایت لقوله صلی الله علیه وعلی آله وسلم  
منن اهل البيت لا تحل لنا الصدقة مرواه البخاری و لقوله ان الصدقة لا یبغی لآل محمد  
انما هی و سایر الناس مرواه مسلم و روی ابو عصمة عن ابی حنیفة انه یجوز فی هذا الزمان  
و انما کان محتجاً فی ذلك الزمان و عنه و عن ابی یوسف بخیران یدفع بعض  
بنی هاشم الی بعض کانتهم و در مدایه مذکور است لا تدفع الی بنی هاشم لقوله علیه الصلوة  
و السلام یا بنی هاشم ان الله حرم علیکم غسالة الناس و در فتح القدر می آرود هذا ظاهر  
الروایت و روی ابو عصمة عن ابی حنیفة انه یجوز فی هذا الزمان و انما کان محتجاً  
فی ذلك الزمان و در شرح ملتقى الأبحر از صاحب در مختار مذکور است عن الامام جواز دفع الهبات

در سوال حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در جواب  
سئال ابی بصیر عن الزکوة

زکاتہ مثله وعنه الجواز فی زماننا مطلقا قال الطحاوی وبه نأخذ واقرة القهستانی  
وغیره الا ان ظاهرا لروایة اطلاق النعی وصاحب بحر الرائق می آرد اطلاق الحکم فی بنی هاشم  
ولم یصرح بزمان ولا بشخص للاشارة الی مراد روایة ابی عصمة عن الامام انه یجوز الی  
بنی هاشم فی زمانه وللإشارة الی مراد الروایة بان الهاشمیة یجوز له ان یدفع زکوة الی مثله لان  
ظاهرا لروایة المنع مطلقا ودر زمره فائق مسطورست روی ابو عصمة جواز اعطائهم الواجبة  
فی زماننا بمنعهم خمس الخمس قال الطحاوی وبه نأخذ الا ان ظاهرا لروایة  
اطلاق المنع وصاحب در مختار میگوید ثم ظاهرا لمذهب طلاق المنع فقول العینی  
والهاشمی یجوز له دفع زکاتہ مثله صوابه لا یجوز <sup>بینهما</sup> وعلامة شامی وشرح قوله الطلاق بالمنع  
میگوید ای فی الا زمان کلها یعنی فی زمان النبی صلی الله علیه وعلى الله  
وسلم وبعده ودر معدن شرح کنز میگوید لا تدفع الزکوة الی بنی هاشم سوا ما کانوا مجاهدين  
او غیرهم سوا ما کان الدافع هاشمیًا او غیره عندنا وقال احمد یحل اخذ الزکوة لهاشمیة  
مجاهدًا لذاتی قتا واهل واسباب اشارت روایت نوادر خانیچه صاحب بحر گفته است  
در منع زکوة بنی هاشم معطلست بیودنش صدقه و اوساخ الناس کما نقلناه من الاحادیث  
الصیحة المعتبرة وحکم معطل مادام العلة زوال نمی نماید قال صاحب الفصولین ان الحکم  
ذاتب بعله فما بقه شیء من احکام العلة یبقی الحکم ببقائه ودر خانیچه علتنش موجود فكذا  
المعلول وازین تقریر مندرج شد آنچه در بعضی از این خطور بوده است که علتنش تقریر خمس خمس بود  
که بسبب ضائع شدن بیت المال مفقود و مرتفع گردید زیرا که علتنش بودن صدقه و درخ است  
که آن حضرت آنرا بر اقارب و اهل بیت خود حرام فرموده اند نه تقریر خمس الخمس و الا اگر از  
حرمت مذکوره قطع نظر کرده شود در زمان حفظ بیت المال مهم کدام وجه ممنوع است  
که اگر چه بسبب تقریر خمس الخمس حاجت اخذ زکوة نبود لیکن حرمت چیزی دیگر است و عدم نما  
چیزی دیگر و اگر گفته آید که درین زمان اگر حکم جواز زکوة نداده آید سادات و راشد حاجت بیند  
خواهند دانند جویشل بیکه نمودیان زکوة درین زمان خال خال شادمان اند خوشحالی همه مستحقان  
زکوة که وظائفشان هم از بیت المال مقرر بود زکوة مردم این زمان نامستور و همدا نمودیان

لک قوله  
الاجواز الزعم  
ان الطلاق یجوز  
بماشم ما لنبی  
از لا یجوز علیهم  
لکم بل یجوز  
و نفا قال  
الخواصی السعیدی  
ان قال الی اهل بیت  
انما یجوز  
انما یجوز

زكوة وغير شان كه قدرت بر تطوعات مي رازد ايشان را مي بايد كه بدون تطوعات و صدقات  
 نافر و محاسن اوقات خدمت سادات نمايند في الدر المنخار جازنت التطوبات و غلبه  
 الاوقاف لهداي لبني هاشم سواء سماهه الوقف او لا على ما هو الحق كما حقه  
 في الفقه و حضرت قاضي سنار الله در المايد مسير مايند بنى هاشم و موالى آنها را نديد كه بدم  
 نفل و اول از صدقه نفل به بنى هاشم بدد كه زكوة بر ايشان حرام است انتهى والله اعلم بالصواب  
 منقده احقر الطالب محمد طهرناشده عما الله عنه ما جناه

محمد لطف اسد	الجواب الصحيح	محمد سعيد الله	محمد نور النبي	ظهور الحق	محمد الكبريتي
والرأي صحيح					

اصاب من اجاب بئذ فاكسار لهور حسن

لا شك في ان ظاهر المذهب هو ما اختاره سائر المتون الفقهية من عدم جواز  
 الفريضة من الصدقة الى بنى هاشم وان كان مخالفا لما افتاع عليه الطحاوي فان قول  
 هر دو دكما افاده اتمجيب مما لا مزيد عليه منقده العبد الاثيم عبد الكبر

محمد غلام الكبرخان  
 عبد الكريم

وز قناوى عالم كبرى مسطوبت لا يدفع الى بنى هاشم وهم ال على و عباس و جعفر  
 و عقيل و آل الحارث كذا في الهداية والله اعلم محمد سير على  
 و عدم جواز و اذن هاشمي را بحسب ظاهر الروايت شك نيست - كتبه احمد حسن عفي عن  
 لا شك انه صلى الله عليه وعلى آله و سلم قال نحن اهل البيت لا نتحل لنا الصدا  
 رواه البخارى و ايضا قال ان الصدقة لا يبيغ لآل محمد و مسلم كتبه ضعف الجاهل  
 هذا الجواب صحيح و المجيب نجح لا شك انه لا تدفع الزكوة الى بنى هاشم  
 كما قال عليه الصلوة والسلام ان هذه الصدقات انصاه  
 او ساخ الناس فانها لا تتحل لآل محمد و كآل محمد رواه مسلمو كتبه

محمد عبدا نقادر - محمد عبدا نقادر

ابن جواب صحيح است بر حش تمام روايات من  
 و ظاهر الروايت لا يمكنه كما ذكر في الجواب ميش و ايت متون ظاهر الروايت و ايتي معتبريت كافي ال

Marfat.com

قالوا في رسالهم المفتحة ان ما اتفق عليه اصحابنا كمان في الروايات الظاهرة لا يفتي بقطعها انهم  
 وتمام حضرات ما مثل مولانا شاه عبدالعزیز و مولانا محمد اسحق صاحب و شاه غلام علی صاحب  
 و شاه ابوسعید صاحب و مولانا رفیع الدین صاحب و غیر ہم ہرگز فتویٰ بجواز زکوٰۃ برای بنی  
 ہاشم نہیں اذ ذر و نہ بالعقل اینجا کسی بران فتویٰ میدہد۔ حرره المسکین محمد قطب الدین دہلوی

فقیر خواجہ قطب الدین احمد

ہو المصوب اکثر احادیثی کہ در باب حرمت صدقہ ہونی ہاشم وارد شدہ اند صاف صاف  
 ولات میکنند بزبانہ حرمتش مفید بزبانہ نیست مسلم روایت کردہ کہ فرمود رسول خدا صلی اللہ  
 علیہ و علی آلہ وسلم ان الصدقة لا یبغی لال محمد انماھی اوساخ الناس و طہرانی  
 روایت کردہ کہ لا یحل لکم اهل البیت من الصدقات شئ انماھی غسالة الایدی  
 وان لکم فی خمس الخمس ما یغنیکم پس ازین عبارات و امثال آنها معلوم میشود کہ حرمت معلل  
 بودنش و رخ و غسل است و این وصف برای صدقہ لازم است و بہر زمان معیت دارد  
 پس حرمت ہم در ہر زمان خواهد ماند و لہذا جملہ ارباب متون و شرح معتبرہ بر سبیل اطلاق  
 رفتند و حرمت را مفید بزبانہ ساختند و طحاوی در شرح معانی الآثار بعد از آنکہ حرمت  
 مدلل بروایات ساختہ میگوید ہذہ کلہا قد جاءت بتحریم الصدقة علی بنی ہاشم  
 ولا یعلم سبب سنہا ولا عارضہا من الاثار و هو قول ابی حنیفۃ و ابی یوسف و  
 اتقی لخصا پس معلوم شد کہ علت حرمت تقرر خمس الخمس نیست تا آنکہ فتویٰ بجواز شرکین  
 زمان دادہ شود و اگر تسلیم کردہ شود کہ تقرر خمس الخمس علت حرمت است چنانکہ از قول مجاہد  
 و کعب کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ و علی آلہ وسلم و اهل بیتہ لا یاکلوا

نعمت سبب سنہا و عارضہا من الاثار و هو قول ابی حنیفۃ و ابی یوسف و اتقی لخصا پس معلوم شد کہ علت حرمت تقرر خمس الخمس نیست تا آنکہ فتویٰ بجواز شرکین  
 زمان دادہ شود و اگر تسلیم کردہ شود کہ تقرر خمس الخمس علت حرمت است چنانکہ از قول مجاہد  
 و کعب کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ و علی آلہ وسلم و اهل بیتہ لا یاکلوا  
 فقیر خواجہ قطب الدین احمد

مينو سيد مروى عن ابى حنيفة ان قال لا باس بالصدقات كلها على بنى هاشم حدثني  
 سليمان عن ابىه عن محمد بن ابى يوسف عنه به وذهب في ذلك عندنا الى ان  
 الصدقات انما كانت حرمت عليهم من اجل ما جعل لهم في الخمس فلما انقطع  
 ذلك عنهم حل لهم ما كان حرم عليهم في هذا فاخذنا نتمى لخصمنا قال اختار نسيب واما  
 كسى از فقهاء معتبرين برين روايت فتوى نذاده وهر فقيهي كه اين روايت را نقل کرده  
 مثل الپاس نذاده و قستاني و بر جندی و در شرح لقاية و شر بنبلالی و در مراقي الفلاح وغيرهم  
 بجز نقل قول طحاوی في هذا ناذ امری دیگر نکرده والله اعلم - حرره محمد عبدالحی عفا الله عنه  
 فی الحقیقت درین زمان و ادون زکوة بنی هاشم را جائز نسیب است فی مسائل لا سکا ن و اما این  
 لا یعطى الهاشمی فلما عن عبد المطلب بن ربیعة بن الحارث قال ان ربیعة بن الحارث  
 قال لعبد المطلب بن ربیعة و الفضل بن عباس ان اتینا رسول الله صلی الله علیه  
 و علی الله و سلم فقولا استعملنا علی الصدقات فاتی علی و نحن علی تلك الحال  
 فقال ان رسول الله لا یستعمل احداً منکم علی الصدقة فقال عبد المطلب  
 فانطلقت انا و الفضل حتی اتینا رسول الله فقال لنا ان هذه الصدقات  
 انما هی اوساخ الناس و قال لا یحل لحد ولا لال محمد رواه النسائي و  
 رواه المسلم و فی روايته طول انتهى و ایضاً و لا یجوز صرف زکوة الی بنی هاشم  
 لما عرو عن ابی هريرة قال اخذ الحسن بن علی تمرّة من تمرّة الصدقة فجعلها  
 فی فیه فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم کفر کفر ارم بها ما علمت انما  
 لا یحل لنا الصدقة رواه الشيخان و فی الباب احادیث كثيرة لا یحدها ان  
 یدعی نواتر معناها فی فیم القدر - رواه ابو عصمة عن الی سر لوة الی بنی هاشم  
 الزمان صرف الزکوة الی بنی هاشم و المسلمان کان هذه الصدقات انما هو  
 شدّة الحاجة فیهم و لا یعطیها الا لاحتل محمداً - بول محمد رواه مسلم و کتبه  
 وهذا کله خطأ و غلط لانه عند عبد التامور - ابن جواب صحیح است بر صحت تمام روایات منور  
 بالصواب و سند ام - اینند کما در فی الجواب پیش و ایت متون و آثار روایت و ایت معتبریت کافی است

قال الطحاوی  
 انما الصدقات  
 لاهل البیت  
 و لا یجوز  
 ان یصرف  
 الی غیرهم  
 و لا یجوز  
 ان یصرف  
 الی غیرهم  
 و لا یجوز  
 ان یصرف  
 الی غیرهم



ابوالاحیاء محمد نعیم - غفر ذنوبہ وستر عیوبہ ہوا الموفق فی الواقع درین زمان بموجب  
نصوص قاطعہ وادان زکوٰۃ سادات و جلد بنی ہاشم را جائز نیست بلذا فی الکتب المعتمدہ لیکن  
اہل اسلام ذی الاقتدار را باید کہ خدمت گذاری سادات و جلد بنی ہاشم بہ تطوعات  
نمایند و اللہ اعلم بالصواب و عنده ام الكتاب حرره عبده الاشم خادم الفہر ار ابو الحیار  
محمد عبد الجلیم عفی عنہ اللہ الکریم - ثالث شہر الشوال المکرم سنۃ ۱۲۱۰ ہجری - اجوبہ بر قولہ  
بالاصح اند و عبارت متون فقہیہ دال بر عدم جواز دادن زکوٰۃ بہ بنی ہاشم است و احادیث  
مصرح ہم ہمین است لہذا دادن زکوٰۃ بہ بنی ہاشم جائز نیست و اللہ اعلم وحکمہ اعلم بقضیہ  
خادم اولیاء اللہ الصمد علی محمد غفر اللہ الاعداء **سنتفا** کیا فرمایند بالغیر لکن ترک  
اس مسئلے میں کہ مثلاً زید کے مکان میں دروازے پر کٹر کینا و قبیل بالمنع مطلقاً و بہ  
زید سے مکان خالد محض علیحدہ ہو بلکہ در میان میں شارع عامہ مادیہ و کثیر من الکتب فقہی  
تیلی کا مکان در میان میں واقع ہے چونکہ ایک دیوار مکان واقعہ حیت کانت النظر والوضع  
طول میں اور نصف گاہ کی بلند عرض میں کم ہے اسوجہ سے کہ ل وغیرہ لکھا فی المضمرات  
سے معلوم ہوتا ہے زید اور سعد پر وہ نبوانے پر ہی راضی المفتی عن سوال المستفتی است  
سے مزاحمت کرتا ہے لہذا روی شرع خالد کو تعرض الضرب بینا انتھی و علامہ ابن عابدین  
ہوا الموفق درین مسئلہ اختلاف ہے بعضی متاخرین خیر الدین لا فرق بین القدام  
شخصے در ملک خود تصرف کنند و ہمسایہ اش بان بعض در صورت مسؤلہ اگر از کشادن زید  
آن چنان شخص از زید **سنتفا** قال فی الدر المختار ات اوی اللہ خالد را حسب اختیار  
رافتی بہ تنسیخ میرسد و زید را باید کہ دیوار پر **سنتفا** ہجرت الی اللہ اعلم - کتبہ محمد عبد الجبار  
**سنتفا** اگر کوئی شوہر اپنی زوجہ سے بدین وجہ ناراض ہو کر یا موجودی زوجہ  
کے اہل برادری کے سامنے قسم کھا کر کہے کہ میں نے زوجہ کو طلاق دیا کہ او سنے شوہر کے  
ساتھ جانے میں انکار کیا بعد ازاں شوہر ۲ برس زندہ رہا لیکن صین حیات اوس نے  
زوجہ مذکورہ سے کچھ واسطہ نہیں کھا اور بعد ازاں مر گیا اب زوجہ مطلقہ کہتی ہے کہ کچھ

قال فی الصحیح  
الالف واللام  
على الشواہد  
باب احداث العاصیۃ  
بشیر

فانما کتاب الطلاق

كه هيا به را ازان ممانت نيرسد اگر چه بان مستضر شود و في فتاوى قاضيخان كل ما ذكرنا في  
 جواب جنس هذه المسائل قول مشايخ بلخ وانه يخالف قول ابو حنيفة من تصدق في ملكه  
 لا يمنع منه وان تصدق بغيره وفي الدر المختار جواب ظاهر الرواية عدم المنع مطلقاً  
 وبه افقت طائفة كالامام ظهير الدين وابن الشحنة ووالده ورجحه في الفتح وفي تفسيره  
 المحتب وبه يفتى واعتمده المصنف ثمه فقال وقد اختلف الاقواء وينبغي ان يقول على  
 ظاهر الرواية انتهى وفي حاشيته لوقت صاحب البناء في علم بيان كونه لا يلي صاحب  
 الساحة منعه بل له ان يبنه ما يسترخيته اليه ان قال والامام ظهير الدين  
 يعطى الهاشمي فلما عن هذه المسائل وافقت طائفة بجواب القياس المراد  
 قال لعبد المطلب بن سبيع اذا كان الضمير بينا وظاهر الرواية خلافة و  
 وعلى الله وسلم فقولا استبان في حفظه ان المنقول عن ائمتنا الخمسة ابو حنيفة  
 فقال ان رسول الله لا والحسن انه لا يمنع من التبريت في ملكه وان  
 فانطلقت انا والفضل حتى ميل اليه واعتمده وافتي به تبعا لوالدي شيخنا اسلم  
 انما هي اوساخ الناس وقال بها ظاهر الرواية واما اعلم كتبه الزر على عن  
 رواه المسلمون في روايته طول الزورين كرايا صاحب خانه را در مكان خود تصرف  
 لما عرو عن ابي هريرة قال اخذنا من الروايت اين است كه ما كس را بهر نوعي كه خواهد تصرف  
 في فيه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ومن است مختار كما رسمت متاخرين واكثر  
 لا تحمل لنا الصدقة سراوا الشاهد بتصوره ومائة اعداد بيت كثيرة كما سبنا  
 يدعى تواتر معناها في فتح القاري مرادى بوعصمة عن ابي هريرة عن ابي بنى هـ  
 الزمان صرف الزكوة الى بنى هـ والسلطان كان ممة الصدقات انما هو  
 شدة الحاجة فيهم ولا يعطى بها الا تحت مجر ولا يزال مجر سواه مسلمو كتبه  
 وهذا كله خطأ وغلط لان هذا كذا في الجوابين واما بيتون واما الرواية واما معنى ما في الرواية  
 بالصواب ووجه سنداهم

كتاب الفقه في الفروع  
 كتاب الفروع في الفقه  
 كتاب الفروع في الفقه  
 كتاب الفروع في الفقه

عبد القادر

ابن جواب صحیح است بر حشتم تمام روایات منقول

يشرف منها على جارية فقد اختلف التصريح وينبغي ان يعول على ظاهر الرواية انتهى  
 وما حب خزانة الفقهى نويسه اذا اسرد الرجل ان يبنى في داره او دكانه تنورا او حماما  
 او مدقا ق القصارين لم يجز قال لصدر الشهيد كان والدي يفتي بانه اذا كان  
 الضرر بينا قال وبه يفتي وهذا جواب المشائخ وجواب ظاهر الرواية  
 لا يمنع انتهى وعلامة خير الدين الرطبي ورفقاؤى خودمى آرد مسئله فتح الكوة فيها  
 قياس واستحسان والاستحسان المنع وعليه الفتوى كما نفيه في  
 التاخرانية وشرح القدر وسرى المسئلة بالمضمرات عن التمهذيب وقال في  
 التاخرانية تبلي مسئله الكوة مالحاصل في جنس هذه المسائل ان القياس ان كل  
 من تصرف في خالص ملكه لا يمنع وان كان يؤدي الى الضرر بالغير لكن ترك  
 القياس في موضع يتعدى ضرر تصرفه الى غيره تصرفا بينا وقيل بالمنع مطلقا وبه  
 اخذ كثير من مشائخنا وعليه الفتوى ومثله في الفصول العمادية وكثير من الكتب انتهى  
 زمشتى شام ملا عابد ورفقاؤى خودمى كويد الفتوى على ان الكوة حيث كانت للنظر والموضع  
 وضع النساء تشد بلا فاصل بين الطريق الفاصل وغيرها كما في المضمرات  
 وغيره انتهى ودر موضع ويكر ازان فتاوى كه معروف به معنى المفتى عن سوال المستفتى است  
 مى آرد ولا فرق بين القديم والحادث حيث كان الضرر بينا انتهى وعلامة ابن عابد  
 در تنقيح فتاوى حامديه في حاشية البحر من القضا للشيخ خير الدين لا فرق بين القديم  
 والحادث حيث كانت العلة الضرر البين انتهى ليس در صورت مسؤله اگر از كشادن نيد  
 ملاقات مكان خود به فالد ضرر بين ميرسد و نظير عورات اومى افتد فالدرا حسب احتيا  
 مشايخ منع ميرسد وزيدرا بايد كه ديوار پرده بنا سازد و الله اعلم كته مجمع  
 استنفا اگر كولى شوهر انبى زوجه سے بدین وجه ناراض ہو كر یا موجودى زوجه  
 کے اہل برادری کے سامنے قسم کھا کر کہے کہ سینے زوجه کو طلاق دیا کہ اوسنے شوهر کے  
 ساتھ جانے میں انکار کیا بعد ازان شوهر ۲ برس زندہ رہا لیکن صین جات اوس نے  
 زوجه مذکورہ سے کچھ واسطہ نہیں کھا اور بعد ازان مر گیا اب زوجه مطلقہ کہتی ہے کہ کچھ

فالتاخرانية  
 كتاب الطلاق

میرے مواجہہ میں طلاق نہیں دیا شرعاً مواجہہ زن و مرد کا تکمیل طلاق کے واسطے ضرور ہے یا طلاق نسیم کیا جائیگا بیوا تو جو ہوا المصوب اس صورت میں طلاق اور مواجہہ زن و مرد کا ضرور نہیں بلکہ علم زن کا ہی اوس وقت ضرور نہیں غناہ میں ہر الزوج ینفرد بالطلاق فرجما لکن عالمتہ واللہ اعلم حررہ محمد عبدالحی عفا اللہ عنہ

استفتا اگر کوئی شوہر اپنی زوجہ سے نزع کرے اور وہ زوجہ ہندہ نے شوہر کے آگے گم آنے سے انکار کیا اور زید شوہر نے قسم کھائی کہ ہم سے اور ہندہ سے واسطہ نہیں ہے اور بہترین سب تک زید اپنی قسم پر تا وفات مضبوط رہا ہندہ سے واسطہ نہ کھا پس ایسا انکار اوس مدت تک اس حتر از بنزک طلاق کی ہو یا نہیں ہوا المصوب طلاق ثابت ہو و اللہ اعلم۔ کتبہ ابو الجیش محمد مدی عفا اللہ عنہ اس لفظ سے طلاق نیت سے ثابت ہے خزائن المفتین میں ہر لوقال لمریوق بدینی و بینک عمل او انا بری من نکاحک او ابعدی عنی و نوبی الطلاق یقع انتمی واللہ اعلم حررہ محمد عبدالحی عفا اللہ عنہ

استفتا زید نے حالت نابالغی میں بتبرغیب چند اطفال ہمسن کے کسی سے بیعت کی اور بعد بلوغ عند الملاقات مرتد کے بسبب معانہ چند امورات خلاف شرع کے و نیز عدم استفاد ہونے ہدایت وغیرہ کے اوسکو اعتقاد ہوا اب وہ دوسرے بزرگ سے بیعت کرنا چاہتا ہے پس یہ بیعت جائز ہے یا نہیں ہوا المصوب اس صورت میں بیعت ثانی جائز ہے اور بیعت اولی مانع نہیں ہے شاہ ولی اللہ محدث رحمہ قونجیل میں تحریر کرتے ہیں ان تکرر البیعة من رسول اللہ صلی اللہ علیہ و علی اللہ وسلم ما تفسر و كذلك عن الصوفیة اما من الشخصین فان کان لظہور خلل فی من با یعہ فلا بأس و كذلك بعد موته او خبیثہ المنقطعا و اما بلا عذر فانہ یشبہ المتلاعب و ینسب بالبرحمة و یصرف قلوب الشیوخ عن تعہدہ واللہ اعلم حررہ محمد عبدالحی عفا اللہ عنہ

استفتا اگر کوئی شخص بندوق و شیر و نیزہ و شمشیر وغیرہ بہ نیت شکار اسم کہ کر جائز پر لگا و اور وہ جائز اتنی جلد اوسکی ضرب سے مر جاوے کہ نوبت زنج کرنے کی نہ پونجے

در ذیقعدہ سنہ ۱۲۸۲ ہجری  
کتاب الطلاق

باب البیعة و الخلافۃ

باب البیعة

تو کھانا ایسے جانور کا درست ہے یا نہیں ہوا المصوب تیرا اور نیزہ وغیرہ کو اگر  
 بنیت شکار کے لگاوے اور اس جانور میں زخم ہو جاوے اگرچہ وہ فی الفور  
 مر جاوے تو جائز ہے ہمایہ میں ہے اذا سمی الرجل عند الرمی اکل ما اصاب اذا  
 جرح السهم فمات لانه ذابح بالرمی لكون السهم الله له في شرط التسمية عند ولا بد  
 من الجرح ليتحقق معنى الزكوة انتهى <sup>۲۶۵۴</sup> اور متقی البحرین ہون وقوع السهم بہ فتعال  
 او غار ولم تقعد عن طلبه ثم وجدته ميتا حل ان لم یکن به جراحة غیر جراحة السهم انتهى  
 اور ندوق سے شکار بقصد صیاد قواعد فقیہ لغیر فوج طلال نہیں فان الاصل ان الموت  
 اذا حصل بالجرح یقین حل ان بالثقل لا یحل کذا فی التبیین اور رد المحتار میں ہے  
 لا ینفخ ان الجرح بالرصاص ما هو بالاحراق والثقل بواسطة اندفاع العنق فالیس  
 له حد فلا یحل وبہا فتی ابن نجیم انتهى واللہ اعلم حرره محمد عبدالحی عفا اللہ عنہ  
 استفتا زید کے پاس زمین اور ایک مکان خرید پانچ سو روپیہ کا اسکے  
 قبضہ میں سالہا سال ہا اور وہ خالد کا قرضدار چالیس روپیہ کا تھا خالد نے عدالت میں  
 نانش کی سرکار نے وہ زمین اور مکان بابت روپیہ خالد کے مع خرچہ عدالت کے  
 نیلام کر ڈالا اور خالد کے نام وہ اسٹہ روپیہ پر چوٹا سرکار نے اوس پر قبضہ مالکانہ ما  
 کا کرادیا لیکن زید جو کہ مالک ہے وہ اس نیلام پر راضی نہیں ہے پس ایسی زمین اور  
 مکان سے بدون رضا مندی زید کے نفع لینا یا قبرستان اور مسجد بنانا از رو  
 شرع جائز ہے یا نہیں ہوا المصوب اس صورت میں نفع لینا خالد کو اس زمین  
 میں جائز نہیں کیونکہ اگرچہ بیع مال قرضدار کی جسوقت کہ قرض ادا کرے حاکم کو بلا اجازت  
 اوسکے جائز ہے علی الاصح فی متقی البحرین والتمار و العابدیہ وغیرہ لیکن ہر  
 نہایت نقصان سے ہونی کہ پانچ سو کی مالیت اسٹہ روپیہ کو کبی اور ولایت عالم فی  
 منی شفقت اور نفع پر ہونہ ضرر و نقصان پرشل ولایت میں کے لہذا یہ بیع جائز ہوگی  
 فتاویٰ خیر بہ میں ہوا بحاصل ان القاضی لضب ناظراً فینبغی له ان ینظر للمدیون کما ینظر  
 للدائن فیبیع ما کان انظر له انتهى واللہ اعلم حرره محمد عبدالحی عفا اللہ عنہ

ایسی تکلیف  
 غرضاً نہ ہو  
 کتاب السید  
 ای صید  
 کتاب السید  
 جمع

استحقاقاً ایک شخص کی دو بیٹیاں تھیں اور وہ شخص قضا کر گیا اور اون لڑکیوں کی والدہ نے پہلے قضا کی لیکن جائداد مکانات وغیرہ جو کہ اس شخص کی تھی اور سیرہ و لون بیٹیاں قابض رہیں چنانچہ اب بڑی بیٹی مگرئی اور چوٹی بہن نے اسکا گور و کفن اپنی جائداد سے کیا اب وہ بڑی بہن کے خاوند سے روپیہ گور و کفن کا طلب کرتی ہے آیا وہ روپیہ بموجب شرع کے پانا چاہیے یا نہیں ہو المصوب اگر بڑی بہن کے خاوند نے چوٹی بہن کے گور و کفن کا حکم نہیں کیا بلکہ چوٹی بہن نے خود خرچ کیا دعویٰ اسکا باطل ہے ردالمختار من سے لو کفنه المحاضر من مالہ لرجع علی الغائب منهم بحضرتہ فلا رجوع لہ ان اتفق بلا اذن القاضی حاوی الزاہدی واستنبط منہ الخیر علی علی انہ لو کفن الزوجہ غیر ذوی وجہ بلا اذنہ و اذن القاضی فہو متبوع انتھی و اسدا علم حررہ محمد عبدالحی عفا اللہ عنہ۔ <sup>۷۷</sup> استحقاقاً زید نے اپنے رز ذاتی سے رہنا و شرار اکثر جائداد واسطے اپنے اور بکرا اور خالد اپنے برادران عطائی کے حاصل کی اور قبالتجات بہن اور بیع کی ہی اپنے اور اپنے بہائی وغیرہ کے نام سے تیار کرائی اب رشتہ زید مذکور کے بکرا اور خالد کو ایشیائی موصوفہ الصدر سے بیدخل اور انکی ملکیت کو اون اشیاء سے زائل کر سکتے ہیں یا نہیں ہو الموقوف اگر جائداد و ایشیاء مذکورہ زید نے کسی کو بیہہ بالقبض نہیں کیا اور یہی ثابت ہو اگر ایشیاء زید کی ہیں بہ ثبوت شرعی تو ورثہ زید کو اختیار ہے و اللہ اعلم۔ فقہ خادم اولیاء اللہ الصدر علی محمد عفر اللہ الاحد الجواب صحیح حررہ محمد عبدالحی عفا اللہ عنہ۔ <sup>۷۸</sup> استحقاقاً تجارت اور بیع اور شرار پوت حیوانات مردار بلا ذبیح کے تر و یا خشک بدون دباغت کے شرعاً جائز ہے یا نہیں ہو المصوب نہیں فتح القدر میں ہو لا یجوز بیع جلود المیتة قبل ان تدبغ لانہا غیر منتفع بہا قال صلی اللہ علیہ و علی آلہ وسلم لا تنفقوا من المیتة باہاب ولا خلاف فی ہذا انتھی واللہ اعلم حررہ محمد عبدالحی عفا اللہ عنہ۔ <sup>۷۹</sup> استحقاقاً کیا فرماتے ہیں علما دین اس مسئلہ میں کہ زید و عمرو و بکر برادران حقیقی شیعہ ہیں زید بموجب شرع شریف کے شرائط طلب مواثبت اور اشہاد کے بجالایا اور بکر سے علم میں نہیں آئی لیکن

باب التکفین والتجهیز  
ورق یقعدہ شمسہ حیری

استحقاقاً زید و عمرو و بکر برادران حقیقی شیعہ حیری  
ورق یقعدہ شمسہ حیری

کتاب الشفوعہ  
ورق یقعدہ شمسہ حیری  
مسلم مولوی عبدالمجید

وقت طلب خصومت کے تیون کی جانب سے بسبب خورد نوش و کار و بار کی جانی کے  
 بالاجمال نسبت ہجرت کے دعویٰ رجوع ہوا تو یہ کل دعویٰ شرعاً قابل مسموع ہو یا نہیں  
 اور بسبب شامل ہونے نام عمرو و ابرو کے دعویٰ زید کا تو باطل ہوگا۔ ہینو اتو جسروا  
 ہو المصوب اس صورت میں دعویٰ بدعت شفعہ میں باطل ہوگا کما لفریم عامۃ لکتب  
 و اشہر علم۔ حررہ محمد عبدالحی عفا اللہ عنہ۔ درحقیقت دعویٰ زید کا مسموع ہوگا اور دعویٰ  
 کل برادران قابل مسموعیت نہیں۔ و اشہر علم۔ حررہ محمد نعیم عفی عنہ  
 ہو الموفق الجواب صحیح نہایت کارائیکہ عالم دعویٰ عمرو و ابرو کا خارج کر گیا اور دعویٰ زید کا  
 شرعاً مسموع ہوگا و اشہر علم۔ کتبہ انور علی عفی عنہ۔ آصاب من اجاب۔ کتبہ ابوالجیش  
 محمد مدنی عفی عنہ المادی۔ صحیح الجواب نمقہ خادم اولیا اللہ الصمد علی محمد غفر اللہ الا احد  
 صحیح الجواب حررہ محمد رحمت اللہ عفی عنہ۔ آصاب من اجاب کتبہ اضعف عبد اللہ  
 محمد فضل اللہ عفی عنہ۔ <sup>۶۹</sup> شفقاً زید و عمرو و ابرو نے طلب خصومت میں شامل ہو  
 دعویٰ حاکم کے پاس رجوع کیا اور قبل انفصال کے زید و عمرو نے اس حق کو ساقط کیا اور طلب  
 خصومت سے بری ہوئے اس صورت میں بکر کے حق میں تو کچھ خلل نہیں ہو المصوب  
 اس صورت میں بکر کے حق میں خلل نہیں عنایہ میں ہے اذا اجتمع الشفاء واسقط بعضهم حقہ  
 تاکا ذلك قبل القضاء فالشفقة للباقيين <sup>۶۷</sup> وكان نهي لمخصا والله اعلم حررہ محمد عبدالحی عفا اللہ عنہ  
 صحیح الجواب ویؤیدہ ما فی الدر المختار فلو تباه فلمن بقى اخذ الكل لرد الالمرا حمة انھی واللہ علیہم  
 حررہ محمد نعیم عفی عنہ۔ <sup>۶۸</sup> ہو الموفق الجواب صحیح فی العالمیہ تہ اذا كان اللد الشفیعاً  
 سلم احدهما الشفقة قبل الاخذ وقبل القضاء كان للأخران یاخذ الكل ویعد الاستیفاء ویعد  
 القضاء یبطل حق كل واحد منهما عما قضی لصاحبه حتى اذا كان اللد شفیعان وقضی  
 بالدارینہما ثم سلم احدهما بما یصیبہ لم یکن للأخران یاخذ الجميع انھی واللہ اعلم  
 کتبہ انور علی عفی عنہ۔ الجواب صحیح نمقہ خادم اولیا اللہ الصمد علی محمد۔ آصاب من  
 اجاب کتبہ اضعف عبد اللہ محمد فضل اللہ عفی عنہ۔ صحیح الجواب حررہ محمد رحمت اللہ۔  
 آصاب من اجاب۔ کتبہ ابوالجیش محمد مدنی عفی عنہ المادی

الحق من الله تعالى  
 انما ارادوا ان يحسدوا  
 من انهم لا يستطيعون  
 من انهم لا يستطيعون  
 من انهم لا يستطيعون  
 من انهم لا يستطيعون  
 من انهم لا يستطيعون  
 من انهم لا يستطيعون  
 من انهم لا يستطيعون  
 من انهم لا يستطيعون  
 من انهم لا يستطيعون

در ذیقعدہ اشہر الہجری المکرّم لہجری عبد اللہ صائب  
 کتاب الشفعة

استفتا کیا فرماتے ہیں علمای دین ان مسائل میں اول یہ کہ شفعہ میں طلب  
 مواثبت اور شہاد نیابت و کالۃ ہو سکتی ہے یا نہیں دوسرے یہ کہ زید اپنے محال بندہ  
 پر نہیں رہتا ہے ہمیشہ باہر رہا کرتا ہے اور اپنی طرف سے ایک وکیل مقرر کیا ہے اور اسکو ماذون  
 مطلق کیا ہے کہ ہر طرح کی طلب خصوصیت اور مواثبت اور طلب حقوق ہماری طرف سے کیا کرے  
 اور کسی امر میں اگرچہ حق شفعہ ہی ہو محتاج اذن جدید کا ہم سے نہ ہے ایسا وکیل ماذون  
 مطلق طلب مواثبت و طلب خصوصیت شفعہ اس موکل کی طرف سے کر سکتا ہے یا نہیں دوسرے  
 یہ کہ ایک عقار میں چند شخص متفق ہو کے بذریعہ ایک درخواست کے دعویٰ شفعہ کل کا  
 حاکم کے پاس رجوع کر سکتے ہیں یا نہیں چوتھے یہ کہ توکیل کے لیے تحریر و کالت نامہ شرط  
 ہے یا نہیں پانچویں یہ کہ عقار واحد میں اپنی طرف سے امالہ اور دوسروں کی طرف سے  
 وکالۃ طلب مواثبت و اشہاد یا طلب خصوصیت شفعہ کر سکتا ہے یا نہیں اور اگر من حیث الوکالۃ  
 طلب اسکی باطل ہوگی تو طلب من حیث الامالہ کا کیا حال ہوگا چھٹے یہ کہ عقار واحد میں طلب  
 مواثبت و اشہاد کسی شخص کی طرف سے ایک وکیل ایک عینہ میں کرے تو یہ طلب  
 صحیح ہے یا نہیں بنیوا تو حروا۔ ہوا المصوب جواب سوال اول ہو سکتی ہے فقاوے  
 عالمگیری میں ہے و یجوز التوکیل لطلب الشفعة کذا فی البدائع انتھی اور  
 خزائنہ المفتین من الشفیع اذا علم بالشراء فی طریق مکة فطلب طلب المواثبت  
 وعجز عن الاشهاد بنفسه یوکل وکیلًا یطلب له الشفعة انتھی اور ہر ایگز  
 مرقوم ہے کل عقد جازان یعقد الانسان بنفسه جازان یوکل بہ غیر انتھی  
 جواب سوال دوم کر سکتا ہے شاہ <sup>۲۰۹۴</sup> من التوکیل اذا کانت وکالۃ عامۃ مطلقۃ  
 طلاق کل شیء الاطلاق الزوجی وعتق العبد ووقف البیت انتھی اور  
 رسالۃ السئلۃ الخاتمۃ فی الوکالۃ العامۃ میں کہتے ہیں التوکیل وکالۃ عامۃ یمکن  
 کل شیء الاطلاق والعتاق والوقف والہبۃ علی المفتی بہ انتھی جواب سوال  
 سوم رجوع کر سکتے ہیں۔ جواب سوال چارم جو کالت نامہ شرط نہیں کہا لیکن عامۃ  
 جواب سوال پنجم وکیل کہ خود ہی شفعہ ہے اگر موکل کی طرف سے طلب شفعہ کر گیا اسکا شفعہ



باطل ہو جاوے گا فتاویٰ عالمگیری میں بسوط سے منقول ہے اذ اوکل رجل الشفیع ان یاخذ  
 الدارہ بالشفعة فاطهر الشفیع ذلك فلیس له ان یاخذها لان طلبه لغیرہ تسلیم  
 عنہ للشفعة فانما یطلب البیع من الموکل ولو طلب البیع لنفسه كان مسأله للشفعة  
 فاذا طلبها لغیرہ كان اولیٰ ان تقبی جواب سوال ششم صحیح ہوگی اگر وہ شخصوں  
 کی طرف سے وکیل ہے واللہ اعلم۔ حررہ محمد عبدالحی عفا اللہ عنہ۔ آصاب المحیب کتبہ  
 ابوالحبش محمد ہدی عفی عنہ الہادی۔ صحیح الجواب حررہ محمد حمت اللہ عفی عنہ  
 ہوالموفق الاجوبۃ نیچوہ و عبارت مندرجہ استفتا ساتھ منقول عنہما کے مطابق ہیں  
 اور تحریر و کالت نامہ اور ایک شخص کا وکیل چند شفیعون کی طرف سے بیوی سے جو کما یفہم  
 من العالمگیریہ والتفاسیر الاحمدیہ واللہ اعلم۔ کتبہ النور علی عفی عنہ۔ آصاب المحیب کتبہ  
 اصغف عباد اللہ محمد فضل اللہ عفی عنہ۔ استفتا زید مال خود بدست بکر جاگز فروخت  
 اقرار کرد کہ ہر گاہ خواہ بشرط عدم استعمال پس بدست بکر مال مذکور بجای فروخت نفع کہ از  
 مامل شد بکر اطلاق است یا نہ ہو المصوب حرام است زیرا کہ مال جاگز از ملک بالغ بیرون  
 نمی آید در تقایم می آرد کلا ینخرج مبیع عن مملکة با یعد مع خیارة کاملقبوض علی سوم  
 الشہ اتقی و ہر گاہ آن ملک از ملک بالغ بیرون نہ آید نفع گرفتن بکر جائز نیست واللہ اعلم  
 حررہ محمد عبدالحی عفا اللہ عنہ استفتا زید بکر مالی داوہ گفت کہ بدین قیمت  
 و ہند و انچہ زیادہ حاصل شود حق لست پس چیزے کہ از قیمت معینہ زائد ہوئے کہ بکر  
 طلال است یا نہ ہو المصوب طلال است واللہ اعلم حررہ محمد عبدالحی عفا اللہ عنہ  
 استفتا کیا فرماتے ہیں علمای دین اس مسئلہ میں کہ زید مال معلوم ہے کہ بکر  
 کی محفل میں آیا اور خاندان اور جملہ حاضرین مجلس نے واسطے تعظیم زید کے قیام کیا  
 کے ہی قیام کیا پس ایسا قیام شرعاً درست ہو یا نہیں اور اگر در کتبہ و کتبہ میں  
 ہو المصوب قیام واسطے تعظیم علما اور رئیس قوم اور سادات کے درست ہے  
 بدیل اسکے کہ روایت کیا بخاری اور مسلم نے ابو سعید خدری سے ان ادا سائزوا علی  
 حکم سعد بن معاذ فارسل لیہ فجاء علی جہاں بلغا من المسیر قال ہوا

در تعظیم اہل بیت  
 کتبہ النور علی عفی عنہ

بکر جاگز فروخت  
 کتبہ النور علی عفی عنہ

اللہ اعلم

الی خیرکم اوسیدکم الحدیث اتی واسئلے امام غزالی اجیار العلوم کے کتاب آداب  
 السماع میں لکھتے ہیں القیام عند الدخول للداخل لم یکن من عادة العرب بل كان  
 الصحابة لا تقومون لرسول الله في بعض الاحوال كما ساروا انا انس ولكن لم يثبت  
 فيه نهي عام ولا نهي به باسأ في البلاد التي حرت العادة فيها بالقيام بالقيام  
 فان المقصود منه الاحتزام والاكرام تطيب القلب وكذلك سائر انواع المساعدا اذا قصد بها  
 تطيب القلب اصطلاحاً عليها جماعة فلا بأس بمساعدا تهدي عليها بل الاحسن للمساعدة  
 الا في ما ورد فيه نهي لا يقبل التاويل انتهى آری قیام سے محبت رکنا اور اس امر کو چاہنا  
 کہ لوگ ہماری تعظیم کے واسطے کھڑے ہو جائیں البتہ مکروہ ہے بدلیل اسکے کہ روایت  
 کیا ابو داؤد اور ترمذی نے حضرت معاذیہ سے قال قال رسول الله صلى الله عليه  
 وعلى آله وسلم من احب ان يمشي له الرجال قياماً فليتبوء مقعده من النار امام  
 نووی رسالہ قیام میں تحریر کرتے ہیں معناه الصريح الظاهر النجود والوعده لشدائد  
 ان يحب قيام الناس وليس فيه تمريض للقيام نهى ولا يكره انتهى اور غنیہ میں شکل الانوار منقول  
 ہے للقيام لغيرة ليس بمكروه لعينه انما المكروه محبة القيام من الذي يقام له فان لم يحب  
 القيام وقام ولا يكره له انتهى اگر کسی شک ہووے کہ ابو داؤد اور ابن ماجہ نے ابو امامہ  
 باہلی سے روایت کی ہے قال خرج علينا رسول الله صلى الله عليه وعلى آله وسلم  
 متكياً على عصا فقمنا اليه فقالوا لا تقوموا كما تقوم الاعاجم يعظم بعضهم بعضا پس  
 اس سے معلوم ہوا کہ قیام تعظیماً ممنوع ہے تو اوسکو بون دفع کرے کہ اس حدیث میں مطلق  
 قیام کی نہیں نہیں ہے بلکہ اس قیام سے کہ عجم کیا کرتے تھے اور انکا قیام بطور التزام  
 کے تھا یعنی وہ لوگ قیام تعظیماً کو امر ضروری جانتے تھے اور محبت رکھتے تھے پس  
 آنحضرت نے ایسے قیام سے منع فرمایا کہ بالتزام و محبت قیام ہونہ مطلق قیام سے  
 کیونکہ بیقی نے ابو ہریرہ سے روایت کی ہے قال کان رسول الله يجلس معنا يحدثنا  
 فاذا قام قمنا حتى نراه قد دخل بعض بيوتنا ولم نجد فيه الا رجلاً قائماً قلوبنا مسنونة  
 ہوتا وقت برخواست قیام کرتے علاوہ یہ ہے کہ قیام عجم کا بنظر تعظیم کے ہوتا تھا

جیسا کہ اون میں سلاطین کے واسطے سجدہ تعظیماً مروج تھا پس آنحضرت نے ایسے قیام تعظیمی سے منع کیا خلاصہ حاشیہ طیبی میں ہے قال لنوروی القیام للقادم من اهل الفضل مستحب وقال الغزالی المنع القیام للتعظیم لا علی سبیل الاکرام انتھی زیادہ برین ائیت کہ قیام خود آنحضرت سے ہی ثابت ہے ابو داؤد اور ترمذی اور نسائی نے حضرت عائشہ سے روایت کی قالت ما رأیت احداً یثبہ سمناً ولا هدیاً برسول الله من فاطمة فی قیامها وعودها وكانت اذا دخلت علیه قام الیهما فقبلها واجلسها فی مجلس الحدیث الی اصل قیام کی محبت رکنا یا اوسکا التزام کرنا جیسا کہ امور ضروریہ کا التزام ہوتا ہے یا بنظر تعظیماً عجمی کے قیام کرنا شرعاً ممنوع ہے لیکن قیام واسطے اکرام آنے والے کے مطلقاً ممنوع نہیں اور اسکی نہی میں کوئی حدیث وارد نہیں بلکہ احادیث اوسکے ثبوت پر دلالت کرتی ہیں و ہذا ہونہ سب العلماء المحققین و مساک الفقہار و المحدثین و اشد علم حسره محمد عبدالحی عفا عنہ القوی۔ **استفتا** ما قولہم اندرین معنی زید و لیسیر دارواز ایک زوجہ بکی را بوجہ ناراضی خود بلا سبب عاق ہو رہی و دیگرے را حملہ الماک خود بخوشید رہیہ ساخت این چنین ہیہ عند الشرع نافذست یا نہ ہو الموقوف اگر ہیہ بالقبض ہو رہیہ جائزست مگر خالی از کراہت نیست و اشد علم منقہ خادم اولیا اللہ الصمد علی محمد غفر اللہ الاحد۔ و حقیقت این چنین ہیہ شرط قبضہ کا ملہ موہوب لہ نافذست حساب و المختار می آرد لو و ہب صحیحہ کل المال للولد جائز و انتھی اللہ علیہم حررہ محمد نعیم کتاب العتہ

غفر لہ العلی الرب الحکیم۔ الجواب صحیح و اشد علم حررہ محمد عبدالحی عنی عنہ۔ صحیح الجواب۔ حررہ محمد عمت اللہ۔ آصاب المحب کتبہ ضعف عباد اللہ محمد فضل اللہ عنہ

**استفتا** در حالت روزہ اگر کسی نے اپنی زوجہ سے مساس کیا اور روزہ انزال ہوا تو روزہ رہا یا گیا یا مکروہ ہوا بیوا تو جروا۔ ہوا لمصوب اس صورت میں روزہ جاتا رہا فقط قضا واجب ہوگی خزانہ لغتین میں ہے اذا قبل المرأ بشهوة او مس بشهوة فامنع علیہ القضاء دون الکفارة انتھی واللہ اعلم حررہ محمد عبدالحی عفا عنہ **استفتا** اگر حالت روزہ میں کسینے جلق کیا تو روزہ جاتا رہا

و این تعظیماً یعنی  
الادمان فی قیام اللہ  
عمل القیام کذا فی الجلال  
ان تعظیماً لہذا

کتاب العتہ

کتاب العتہ

کتاب العتہ

یا مکروه هو الكفاره دنیا چاہیے یا فقط قضا بنوا توجب و اہوا لمصوب بانا  
 فقط قضا واجب ہوگی فتح القدرین سے عامۃ المشائخ علی ان الاستمناہ مفسر  
 وقال فی التجنیس هو المختار انتهى والله اعلم حرره محمد عبدالحی عفی عنہ  
 استفتا ما قولکم ایہا العلماء الکرام حکم اللہ تعالیٰ فی ہذا السؤال کہ قرار داد  
 رویت ہلال رمضان المبارک کہ بسبت و نہم شعبان و پنجین رویت ہلال شوال المکرم بسبت  
 نہم رمضان صرف برتخریر مسلمانان خواہ برتخریر تار برقی جائزست یا نہ و قرار داد  
 رویت ہلال شہوردیکر ہم برین منوال ہر حکم دارد و در صورت حکم جواز رویت شہرین  
 یا دیگر شہور برتخریر اصار و دیار بعد مسافت ہم مشروطست یا نہ بنوا توجروا  
 ہوا الموفق در رویت ہلال تخریر بدون شہود عند القاضی معتبر نخواہد شد بان اگر  
 تخریرات متواترہ و متکاثرہ و اجازات بہر نہجیکہ باشد در شہری شہرت یافته باش  
 کہ در فلان شہر رویت ہلال کردہ این استہمارا فقہا معتبر دارند و فتویٰ میدہند  
 کافی الدر المختار نعم لو استفاض الخبر في البلدة الاخرى لزمه على الصحيح من المذهب انتهى  
 وفي الطحاوی قوله نعم لو استفاض لي كثير الخبر واستتم له بينوا له حد والظاهر انه يقدر  
 حال بل البلاد او نصفها انتهى و در جامع الرموزی آرد و الصحيح من مذهب اصحابنا انہ یلزمہ  
 اذا استفاض الخبر في البلدة الاخرى انتهى و در خبر تار برقی معتبر نیست زیرا کہ از  
 کفارست و یکی از شرائط اشہاد اسلامست و آن یافتہ نمیشود و در جامع الرموزست  
 و الی انہ لیشتد الاسلام والعقل والبلوغ انتهى و در رویت ہلال بعد اصبا  
 اعتبار ندارد اگر اہل مغرب و یدہ بر اہل مشرق بطریق موجب ثابت گردیدہ آنہا را  
 آید کافی الدر المختار فیلزمہ اہل المشرق برویت اہل المغرب باذاتبت عندہ  
 اولئك بطریق موجب انتهى والله اعلم نمقہ خادم اولیاء اللہ الصمد علی مح  
 غفر لہ الامیر

خادم اولیاء اللہ الصمد  
 علی محمد غفر لہ اللہ الاحد

مکتوبہ  
 ان تانی من تکرار  
 الملتزمہ جماعات  
 متعددون  
 منہم  
 ابن تکرار  
 انہما  
 منہم  
 قول القاضی  
 اذا استفاض  
 و تحقیق  
 التخریر  
 انہما  
 انہما

Marfat.com

و اگر از شہری خبری

کہ شب گذشتہ در آنجا رویت شدہ یا بواسطت تار برقی دریافت این امر شدہ تا وقتیکہ  
 شہرت آن نشود و از سحر برات کثیرہ و اخبار عدیدہ معلوم نشود اعتبار آن نباید ساخت  
 و در صورت ثبوت حال رویت بلدہ دیگر باخبار متکثرہ اختلاف دارند فقہا درین کہ آیا  
 این رویت در بلاد دیگر ہم معتبر خواہد شد یا نہ بعضی بر آن اند کہ معتبر نخواہد شد و اعتبار  
 رویت فقط بہ بلدہ رویت خواہد شد و اکثر فقہا فتویٰ بر عدم اختلاف مطالع و اعتبار  
 رویت یک بلدہ بجلدہ بلاد میدہند و نزد محققین نیست کہ بلادیکہ اختلاف مطالع بحسب اعد  
 مقررہ علم ہیات دارند در آنجا اختلاف مطالع معتبر خواہد شد و رویت یک بلدہ بہ بلدہ  
 دیگر معتبر نخواہد شد و بلادیکہ اختلاف مطالع ندارند در آنجا حکم رویت داده خواہد شد  
 در فتاویٰ ما را فانی می آرد الخبیر اذا استفاض و تحقیق فی ما بین اهل البلدین  
 یلزمہم حکم اهل هذه البلدة انتهى و در منہر فائق می آرد یلزم اهل المشرق برویت  
 اهل المغرب فی ظاہر المذہب و علیہ الفتویٰ کذا فی الخلاصۃ و قبل یتبر فلا یلزمہم  
 قال الشارح وهو الاشبه لكن قال فی الفتح الاخذ بظاہر الروایۃ احوط و علی الاول فانما یلزمہم  
 اذا ثبت عندہم رویت اولئك بطریق موجب انتهى <sup>بصیرتہ</sup> و در منہر فائق <sup>بصیرتہ</sup> الفلاح می نویسد  
 اذا ثبت الهلال فی بلدة لزم سائر الناس فی ظاہر المذہب و علیہ الفتویٰ و هو  
 قول اکثر المشائخ فیلزم قضاء یوم علی اهل بلدة صا موا تسعة و عشرين یوماً <sup>و مطلع قطراً</sup>  
 لعموم الخطاب و هو صوم و الرویتہ و قبل یمتثل باختلاف المطالع و باختار صا  
 التجرید و غیرہ کما اذا زالت الشمس عند قوم و غربت عند غیرہم فالظہر علی الاولین  
 لا المغرب لعدم انعقاد السبب فی حقہم انتهى ملخصاً و فتی ابو سعید در شرح مراقی الفلاح  
 می آرد قولہ کما ذہب لیه صاحب التجرید و هو الاشبه لان انفصال الاولین عن  
 شعاع الشمس یمتثل باختلاف الاقطار کما فی دخول الوقت و خروجه و هذا مشتبہ فی  
 علم الاولین و الهیات و قبل یمتثل بہ المطالع مسیة شہر کما فی الجواهر انتهى ملخصاً و در تاتاریخ  
 می آرد اهل بلدة اذا رأوا الهلال هل یلزمہ فی حق کل بلدة اختلاف المشائخ فیہ فبعضہم قائلون  
 یلزمہ فانما المعتبر فی حق اهل بلدة سروتہم و فی الخانیة لا عبرة باختلاف المطالع

فی ظاہر الروایة و فی الظہیریة عن ابن عباس رضی اللہ عنہ انہ کان یعتبر فی حق کل بلد رویة  
 اهلہا و فی القدوسی ان کان بین البلدین تفاوت لا یتخلف بالمطالع لیزمہ و ذکر الشیخ شمس  
 الائمة الحلوانی انہ الصحیح من مذهب اصحابنا انھی و در زبانی شرح کنزست اکثر المشائخ علی  
 انہ لا یعتبر اختلاف المطالع ولا شبهہ ان یعتبر لان کل قوم مخاطبون بما عندہم و انفعلاً  
 الهلال عن شعاع الشمس یتخلف باختلاف الاقطار و الدلیل علی اعتبارہ ما راوی عن کرب  
 ان ام الفضل بعثتہ الی معاویة رضی اللہ تعالی عنہ قال فقدمت الشام و قضیت حاجتہا  
 و استہل شہر رمضان و انا الشام فرأیت الهلال لیلة الجمعة ثم قدمت المدينة فی اخر الشہر  
 الی ابن عباس رضی اللہ عنہ و ذکر الهلال فقال متی رأیتم الهلال فقلت رأیناہ لیلة الجمعة  
 فقال انت رأیتہ قلت نعم و رآہ الناس و صاموا و صام معاویة و من قال لکننا رأیناہ فی  
 لیلة السبت فلا یزال لصوم حتی تکمل ثلاثین یوماً و نراہ فقلت او لا یکتفی برویة معاویة  
 و صیامہ فقال لا ہکذا امر رسول اللہ صلی اللہ علیہ و علی آلہ و سلم قال فی المنتقے  
 سراوہ الجماعة لا البخاری و ابن ماجہ انھی ملخصاً و در جوابہ نفسیہ شرح درہ فیضی آر  
 لا عبرة باختلاف المطالع و علیہ کثیر من المتنون المعتبرة کصاحب لکن قال الشریبی  
 ولا شبهہ ان یعتبر لان کل قوم مخاطبون بما عندہم انھی و در مختارات  
 النوازل می آر و اهل بلدة صاموا تسعة و عشرين یوماً بالرویة و اهل بلدة  
 اخری صاموا ثلاثین یوماً بالرویة فعلى الاولین قضاء یوم اذ السر  
 تختلف المطالع بینہما و اما اذا اختلفت لا یتجب القضاء  
 انھی و اللہ اعلم بالصواب و عندہ ام الکتاب حررہ  
 الراجی عن غور بہ القوسی ابو الحسنات محمد عبدالحی تاج و زائد عن ذنبہ الجلی و الخفی و حفظ عن  
 موجبات الغی -

محمد عبدالحی  
 ابو الحسنات

استفتا چه میفرمایند علمای دین اندرین مسئلہ کہ ریش را از زرخندان  
 شق کردن و از ہر دو طرف بر خدین بالا ننودہ مد و رساختن درست است یا نہ -

کتاب الاظہار فی  
 راجی القوسی

ہو المصوب درست نیست آلود و و نسانی از رو لفع بن ثابت رض رویت  
 میکنند قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وعلى آله وسلم يقول يا ربيع  
 لعل الحيوۃ ستطول بلع بعدی فاخبر الناس ان من عقد لحيته او  
 نقله به و تراوا استنج بر جمع دابة او عظم فان همل برئی منه ابن الاثير  
 در نایه غریب الحدیث در شرح لفظ عقد می آرد قیل كانوا یعقدون بها فی الحرب فامرهم  
 با رسالها كانوا یفعلون ذلك تكبرا و تعجبا انتهى و در مطالب المؤمنین و غیره می آرد در الشیخ  
 محی الدین النووی فی مکروهات اللحية عقدها و تصفیفها طاقه فوق طاقه  
 انتهى والله اعلم حرره محمد عبدالحی عفا عنه القوی - **استفتا** چه میفرمایند  
 علمای دین و مفتیان شرع متین اس سئله من که زید نے اپنے موضع قاسم پور کو  
 جسکی آمدنی سالانہ مبلغ تین سو روپے تھی پاس خالد کے ہزار روپے پیشگی لیکے سو روپے  
 کا پٹہ لکھ دیا اور مبلغ دو سو کو خالد کی رعایت سے بسبب لینے ہزار روپے پیشگی کے  
 اصل آمدنی و نکاسی موضع قاسم پور سے چھوڑ دے اس صورت میں مبلغ دو سو روپے کا  
 پٹہ لینا جائز ہو نہیں۔ **ہوالموافق** زید کو اپنے موضع کا اختیار ہے جسقدر پیر جائے  
 ٹھیکہ دے ان اگر یہ شرط کی ہے کہ بعض ہزار روپے تمہارے لیے دو سو روپے چھوڑ دے  
 بیشک یہ سود ہے اور ربا کا لینا حرام ہے واللہ اعلم۔ منقہ فادم اولیاء اللہ الصمد  
 علی محمد فخر اللہ الاحمد۔ صحیح الجواب واللہ اعلم۔ حرره محمد عبدالحی عفی عنہ۔ **استفتا** کیا  
 فرماتے ہیں علمای دین اس سئله من کہ چرٹ وغیرہ پینا عند الشرع شریف درست ہے  
 یا نہیں اگر کسی صورت میں درست ہو تو مصداق حدیث شریف من تشبه بقوم فهو  
 منهم اسپر صادق آئیگا یا نہیں در صورت صادق آنے اس حدیث کے اگر کسی  
 شرع ہو اسکو سزا شرع میں چاہیے یا نہیں بنیوا بسند الكتاب و توجروا لیوم الحساب  
 ہو المصوب چرٹ پینا مثل حقہ پینے کے مکروہ تحریمی ہو بلاشبک و بلاشک  
 در چرٹ میں بسبب مشابہت نصاری کے زیادہ تر کراہت ہے واللہ اعلم  
 درہ الراعی مغیرہ القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوز اللہ عن ذنبه الجلی والنفی

و کتاب الاموال  
 در خطای ماہیہ و سہ ماہی

کتاب الاموال

استفتا کیا فرماتے ہیں علمای دین ان مسائل میں کہ کھانا اور چٹری اور پیاز  
 خام کا درست ہے یا حرام ہے یا مکروہ ہے اور پینا مرد اور عورت کا پوشاک جالی دار  
 کپڑے کی درست ہے یا نہیں یا خاص مرد کو حرام ہے اور عورت کو درست ہے یا نہیں  
 بالکتاب و توجروا بیوم الحساب ہو الموفق اور چٹری کھانا مکروہ ہے اور پیاز حرام  
 کھانے کی مخالفت حدیث شریف سے ثابت ہے وہ بھی مکروہ ہے اس واسطے کہ وہ من  
 بو آتی ہے بعض کے نزدیک عورت کو باریک کپڑا پینا خواہ جالی ہو خواہ نمل وغیرہ  
 حرام ہے اور گناہ کبیرہ اس واسطے کہ ستر واجب ہے اور بعض کے نزدیک مکروہ ہے  
 مرد اور عورت کے واسطے مافی الزواجر اخرجہ مسلم وغیرہ صنفان من اهل المناء  
 لہما رآہما قوم معہم سباط کا ذناب البقر یضربون بها الناس و نساء کا سیاہ  
 عاریات مسائلات سہیلات سہل سہن کا سنمۃ النجت المائتۃ لا یدخلن الحج  
 ولا یجدن سہلہا وان سہلہا لیوجدن مسیرۃ کذا و کذا انتھی و ابن حبان  
 صحیحہ واللفظہ والحاکم وقال صحیح علی شرط مسلم کیون فی اخر امتی سہلہا  
 یرکیون علی سہلہا کا سنام الرحال یزلون علی ابواب المساجد نساء و نفہم کا  
 عاریات علی سہلہا کا سنمۃ النجت العجان العنوشہ فانہن ملعونات الخ ذکر ہذا فی  
 ظاہرہ لہما فیہ من الوجع الشدید انتھی و فی العالمگیریۃ و اما اذا کان سابقا لا یصلح  
 فان ذلک مکروہ بالاجماع انتھی واللہ اعلم نفعہ فارم اولیاء اللہ الصمد علی مح

فارم اولیاء اللہ الصمد  
 علی محمد غفرلہ اللہ الاصل

غفرلہ اللہ الاصل

فی الواقع اور چٹری کھانا مکروہ ہے اور ابوداؤد نے روایت کی جابر سے ان کا  
 صلعم قال من اکل ثومًا و بصلًا فلیعتزلنا و لیعتزل مسجدنا اس کے کراہت  
 پیاز کھانے کی ثابت ہوئی اور چند روایات حدیث سے ثابت ہے کہ عورت کو باریک  
 کپڑا پینا کہ ستر میں نخل ہو حرام ہے واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوسی ابوالح  
 محمد عبد الحمی تبارک اللہ سبحانہ عن ذنبہ الخفی والجلی وحفظہ عن موجبات النبی محمد





کتاب الحفظ والا با حقه

و تستوفی صدقاتها سواء كانت وصية من جهة نرجوا اولم تكن و تاخذ من غير ضاء الوتر  
 انتهى والله اعلم حرره محمد عبدالحی عفا عنه **اشتهقا** چه میفرمایند علمای دین این  
 است که زید بنابر خواندن نماز مغرب یا عشا امام کردید و عمر و نواله و غیره مقتدی  
 شدند چون زید آغاز کرد اول الحمد شد و آیت الکرسی خواند و باز در رکعت دوم  
 الحمد شد و الم ترکیب خواند یا مثلا در اول رکعت الحمد و انا اعطینا خواند و در ثانی الحمد  
 و قل هو الله خواند پس این آیه های که از سلسله خوانده ازین جهت نماز شد یا نه و باین  
 طور خواندن در نماز جائزست یا نه و در صبح شخصی که وقت نماز اول بود فرض ادا کرد و بعد  
 ازان سنت ادا کرد و پس نماز او جائزست یا بسبب اینکه وقت نماز بسیار بوده و سنت اول  
 ادا کرده فتوری در نماز آمده یا نه **هو المصوب** در صورت اول اگر عذر کرده است نماز  
 مکروه خواهد شد و در صورت ثانی اگر استیفاست در خلاصه می آرد **الجمع** بین سورتین  
 بینهما سورة واحدة فی رکعتین یکره وان كانت السورة طويلة لا یکره كما اذا كانت  
 بینهما سورتان قصیرتان وان قرأ فی رکعة واحدة سورة فی احدى سورته اخرى  
 فوق تلك السورة فهو مکروه کما اذا وقع من غیر قصد انتهى و از ادکرون سنت بعد  
 فرض فجر فتوری در نماز نمی آید و الله اعلم - حرره محمد عبدالحی عفا عنه  
**اشتهقا** چه میفرمایند علمای دین درین مسئله که سود گرفتن از کافر در  
 دار الحرب صحیح و درست است یا نه فی الهدایة لا سرا بوا بین المسلم و الکافر فی  
 دار الحرب و دار الحرب بر کدام شهر الملاق کرده میشود تا در آنجا گرفتن سود از کافر جائز است  
 بینوا فتوجروا **هو المصوب** سود گرفتن در دار الحرب از کفار بقول امام ابوحنیفه  
 و محمد جائزست خلافا لابی یوسف رحم کذا فی الفتح القدير و در الحرب عبارت از داری  
 که در ولایت کفار باشد و در آن حکمی از احکام اسلام جاری نشود و کفار از احکام  
 احکام شرع مانع شوند بلکه احکام کفر را علی سبیل الاستتار جاری سازند و کسی از  
 اهل اسلام بلا اجازت و امان کفار در آنجا اقامت کردن نتواند کذا یفهم من تقریر  
 الامام محمد فی الزیادات والله اعلم حرره الراجی عنور به القوی ابو الحسنات

کتاب الحفظ والا با حقه

والختمين بوصف الجميع لا يخرج عن كونه مسلما عند اهل السنة والجماعة  
المعلوم ان السب دون القتل لعدم استعمال السب والقتل فهو كالموت والقتل  
ثبوت الحديث فيجب ان يقول كما اول حديث من نزل الصلوة متعمدا فقد كفر اي استحل  
للتك اور ووسرى جگہ شرح فقہ اکبرین لکھا ہے کہ جمع کرنا اور نوٹ کا مشکل ہے ایک تو یہ اس قبلہ کا فریق  
چنانچہ سب فقہ اور حکامین کا یہی یہ قول ہے اور ووسری عبارت فرمادی کہ اس سب میں کفر و کفر  
کی بیزاری کو کہ پر جواب لکھا ہے یہ حدیث الا شکل بان نقل کتب و ان سے جرات و ظلم و  
انہما رد کا لہ اس سبب سے ان فاعل اذ صد ار الا حقا انہما ان ال الہیۃ علی الہیۃ  
الظلیغیۃ علی ان فی تکبیر المسلم قد یتربع مفاہد بل یقتضی شیعۃ وقد تصدق الہما  
ابن العمام فی شجر الہدیۃ اللجواب عن ہذا الحکایۃ و فی ہذا لحدیث ان الخلفاء  
من ذکرنا من اهل الہدایۃ ما ثبت عن ابی حنیفۃ و انہما فی ہذا الحکایۃ ان الہما  
من المبتدعۃ کلہما ان ذلک المعتقد فی انہما انہما انہما انہما انہما انہما انہما  
بین لکھا ہے کہ نماز متبادرت کی مکروہ تشریح ہے میندہ ان صاحب ابی حنیفہ اعتقاد  
مخالف المعروف عن الرسول کا معاند قبول فرموا شیعہ و کفار انہما انہما انہما انہما  
المزاجہ الذین یتجملون دما مئا و امر الہا و سب اصحاب الہم و الہم علیہ وسلم  
وینکارن صفاتہ کما و جواز ہریتہ لکونہ من تاویل و شیعہ بدایہ قول شہادۃ تہم  
اور ابی شہادت میں لکھا ہے تغزل من اهل الانواع ای اصحاب بدع لا تکفر جبر قدر و نفس و  
خروج و تشبہ و تعطیل و کل منهم اثنا عشر فرقة فصارت اثین و سبعین الاخطایۃ  
صنف من الہا فضل یرون الشہادۃ لشیعتہم و کل من حلف انہ حق فرہم لا  
بسبب لغنہم بل لنتہۃ الکذب و کثیرا من عبارات میں کہیں کفر ثابت نہیں کیا ہے  
کفر کے باب میں صاحب مختار نے و بطور اولی کرنا انبیاء کو اور نے اولی انہما انہما انہما انہما  
عالم نقل فرمایا ہے اور عبارات اور مقام کی بیہ ہر و کافر بسبب الشیخین و احدہما فی البحر عن الجرح  
منہما الی الشہید من سب الشیخین و طعن فیہما کفر ولا تقبل توبتہ و بہ اخذ الہ بوسے  
و ابواللیث و هو المختار للفتوے انتہی و جزم بہ فی الاشبہاء و مختارک

بسم الله الرحمن الرحيم

مصنف نے آپ ہی اس مسئلے کو رد کیا ہے اس قول سے کہن فی النہر وهذا لا وجود له  
 فی اصل الجوهرة وانما وجد علی هامش بعض النسخة فالحق بالاصل مع انہ لا یقبل  
 لہ بما قبلہ انتہی اصل حال مسئلہ کا یہ ہے کہ جس مابین بحر اور اشباہ تصنیف ہوئی تھی تو مصنف بحر و  
 اشباہ نے لکھا تھا سب المغنیین کفر و لا تقبل توبتہ اس زمانے میں بجائی مصنف کا  
 جس نے نہر الفائق شرح کنز الدقائق تصنیف کی ہے جس کا نام عمر بن نجیم ہے اور چند علمائے شہر مثل  
 شیخ امین الدین عبدالعال وغیرہ جمع ہو کر آئے اور دریافت کیا کہ یہ مسئلہ سب الشغنیین کفر کا  
 کہاں سے لکھا ہے جو ہر سے لکھا ہے جو قدوری کی شرح ہے علماء ان نے جو ہر توبہ  
 طلب کیا تو جواب دیا کہ میرا جو ہر آگ میں جل گیا اور شہرین سے جو ہر منگوا کر ہر چند دیکھا  
 یہ مسئلہ نیا یا کہا کون سی جگہ سے نقل کیا تھا مقام تبلیا تو عبارت جو بحر میں تھی اس کے  
 ملا کر دیکھا تو ہر چند اول اور آخر سے ربط و یاربط لکھا یا مسئلہ کے وہیں خطا ظاہر ہو گئی وقال  
 الحموی فی مشکوٰۃ عن عمر بن نجیم ان اخاہ افتی بذلک فطلب منه  
 النقل فلم یوجد <sup>سراة اور بہر حموی نے اسی عبارت کے آگے لکھا ہے</sup>  
 واقول علی فریضہ <sup>بانی عامۃ نسخ الجوهرة لا وجه له یظہر لما قدمناہ من</sup>  
 قبول توبۃ من <sup>عذنا خلافاً لما لکیة والحنابلہ واذا کان کذاک فلا وجہ للقول</sup>  
 بعدم قبول توبۃ من سب <sup>یعین بالطریق الاول لوثبت لک عن احد من الائمة بما علم بانفس اگر ہم کفر</sup>  
 مان لین جب بھی یہ لازم نہیں آتا ہے کہ اسکی توبہ قبول نہیں اور حکم کرنا سنا تہ کفر کے بہت  
 شکل سے اختیار من لکھا ہے اتفق الائمة علی تفضیل اهل البدع اجمع  
 و تخطئتهم و سب احد من الصحابة <sup>روا المختار صفحہ ۲۵۲</sup> و بغضہ لا یكون کفراً لکن یفضل  
 ذکر فی فتح القدر ان الخوارج الذین یستحلون دماء المسلمین و اموالہ  
 و یکفرون الصحابة حکمہم عند جمہور الفقہاء و اهل الحدیث  
 حکم البغاة خیال کیجئے کہ خوارج جو سب زیادہ بدعتی ہیں چنانچہ در مختار سے مذکور  
 ہوا اونسکے اسطے ہی حکم کفر کا لفرمایا قال ابن المنذر سواہو اعراف کلام المجتہد  
 غیر لقمہ فی کلام اهل المذہب تکفیر کثیر و لکن لیس من کلام الفقہاء الذین یوجبون

بل من غیر ہم ولا عبرة لغير الفقهاء <sup>معتبر</sup> بہت تفصیل سے ردالمحتار جو حاشیہ درمختار  
 ہر مسلمانی ثابت کی ہے جس صاحب کو زیادہ تحقیق منظور ہو دیکھ لیوے طول کے سبب  
 بیان نکلا بلکہ چند باتیں ضروری نقل کر دیں اور ردالمحتار میں لکھا ہے ولو بعلیل حد لعدم  
 قبول شہادۃ تہم بالکفر کما تری نعم استثنوا الخطأ بئہ لانہم یسرون  
 شہادۃ التواؤم لا شباً عہم اولی الخالف وکذا انعم المحدثون علی قبول مرایۃ  
 اهل الهواء فہذا فی من یسبب عامۃ الصحابة ویکفر ہم بناء علی تاویل لہ  
 فاسد فاعلم ان ما ذکرہ فی الخلاصۃ من انہ کا فرق قول ضعیف مخالف للمفتون  
 والشروع بل هو مخالف لاجماع الفقهاء کما سمعته وقد الف العلامة ملا علی قاری  
 رسالۃ فی الرد علی الخلاصۃ ولہذا تعلم قطعاً ان ما عری الی الجوہرۃ من الکفر  
 مع عدم قبول التوبۃ علی فرض وجودہ فی الجوہرۃ باطل الاصل لہ ولا یجوز  
 العمل بہ وقد قرأ انہ اذا کان فی المسئلۃ خلاف ولورواتہ ضعیفۃ فعلی المفتی ان  
 یعمل الی عدم التکفیر فکیف یعمل هنا الی التکفیر لمخالف للاجماع فضلاً عن میلہ  
 الی قتلہ وان تاب وتدمر ایضاً ان المذہب قبول توبۃ سائب الرسول صلی اللہ علیہ وسلم  
 فکیف سائب الشیخین والعجب من صاحب البحر حیث تساہل غایۃ التساهل فی الاقراء بقتلہ  
 مؤلف ردالمحتار حاشیہ درمختار ومصنف درمختار نے کہیں اہل ابوار کو کافر نہیں لکھا بلکہ  
 باب الحیض میں لکھا ہے لا یفتی بتکفیر مسلم کان فی کفرہ خلاف ولو <sup>معتبر</sup> بایۃ ضعیفۃ <sup>معتبر</sup> اور دوسری  
 جگہ لکھا ہے اذا کان فی المسئلۃ وجوہ یوجب الکفر وواحد یمنعہ فعلی المفتی المیل الی ما ینفعہ  
 تعجب ہے صاحب علم سے کہ باوجود ان دلائل قویہ اہل اسلام دلیل ضعیف کو ترجیح دیکر کفر ثابت  
 کرے اور یہاں تک حکم دیوے کہ توبہ بھی اوسکی قبول نہیں بلکہ قتل اسکی توبہ ہی ظاہر ہے کہ گوا  
 سب علماء کے قول کا انکار ہے درمختار میں لکھا ہے منکسر الاجماع کافر اور معتبر <sup>معتبر</sup> <sup>معتبر</sup>  
 میں لکھا ہے من قال للمؤمن یا کافر او شہد بالکفر علی مؤمن فانه یصیر کافر او <sup>معتبر</sup> <sup>معتبر</sup>  
 النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال من شہد علی امتی بالکفر فهو اولی بد اهل الهواء جو تتر  
 فرقی بین اہل بین سوا سبے جو حدیث شریف تفریق است بین وارد ہوئی ہے اور میں <sup>معتبر</sup> <sup>معتبر</sup>

امت حضرت موسیٰ اور حضرت عیسیٰ کا شمار اس میں داخل کر کے نہیں فرمایا تھا اوستے  
 واسطے اور حدیث ہراندہ قال صلی اللہ علیہ وسلم ان بنی اسرائیل تفرقت بعد موسیٰ  
 علی احدی و سبعین فرقة و بعد عیسیٰ علی اثین و سبعین فرقة و ستفرق امتی من بعد  
 ثلاثہ و سبعون فرقة اگر سب فرقے امت محمد صلی اللہ علیہ وسلم کی مع اصناف کفار شمار کر نیکی  
 تو تشریف فرمے کیونکہ ہونگے پس اگر یہ کفار ہی امت دعوت میں پس معلوم ہوا کہ مراد امت  
 سے امت اجابت ہر جنوں نے اسلام قبول کیا تا المآد بالامۃ من بجمعہم  
 دائرة الدعوة من اهل القبلة لانه اضا فہم الی نفسہ و اکثر ما و مر فی  
 الحدیث علی ہذا الاسلوب فالمراد بہ اهل القبلة ولو اسرید بہ امۃ  
 الدعوة فتناول بہ اصناف الکفر فکیف یکون تفریق الامۃ الی ثلاث و سبعین  
 خداوند تعالیٰ غفور الرحیم اور تو اب الرحیم ہی اور سکی رحمت کا منکر ہونا چاہیے تو یہ سبکی  
 قبول ہو اگر یہ پیغمبروں کی جناب میں بے ادبی کی ہوا اور سکی تو یہ ہی قبول ہو چنانچہ ردالمحتار  
 حاشیہ ردالمحتار سے مذکور ہوا صفة الرحمة لا یتغیر وان تغیر احوال الامۃ اور نیک  
 کام بھی برائی کو دور کرتے ہیں بقولہ تعالیٰ ان الحسنات یدہبن السیئات واللہ اعلم  
 بالصواب ۵ الحجیب عبدالحی ابن افضل العلماء والفضل ہوا لانا محمد عبد الرب فاعز مد علینا من حج کاتہ  
**ہو المصوب** واقعی حدیث ستفرق امتی ثلاث و سبعین فرقة میں مراد امت اجابت ہی کہ  
 عبارت اہل اسلام سے ہی نہ امت دعوت علامہ دوانی شرح عقائد عضدیہ میں لکھتے ہیں  
 ای امۃ الاجابتہ و ہر الذین امنوا باللہ صلی اللہ علیہ و علی آلہ وسلم و ہوا الظاہر  
 فان اکثر ما و مراد فی الحدیث علی ہذا الاسلوب اسرید بہ اهل القبلة انتھی اور بت  
 شیخین موجب کفر نہیں ہے ابو الشکور سلمیٰ تمید میں لکھتے ہیں کلام الروافض مختلف فیہ  
 لیون کفرا و بعضہم لا فلو قال ان علیا کان الہا نزل من السماء کفر و لو قال النبوة کانت  
 لعلی و جبرئیل اخطا کفر و منهم من قال ان علیا افضل من رسول اللہ صلی اللہ علیہ  
 وسلم فہذا کفر و اما الذی یکون بدعة و لا یکون کفرا فہو قولہم ان علیا کان  
 افضل من الشیخین و منهم من قال یجب للعن علی من خالف علیا کعایشہ و معاویہ

فان  
 ابن استنقا  
 مولیٰ عبیدی  
 از مقام جاوہرہ  
 لیک بالوہ قریب  
 سلمانی دروازہ  
 ارسال ساختہ یونہ  
 درجہ لکھنؤ

وہذا کلمہ وما شنبہ بدعتہ لیس بکفر لانه صادر عن تاویل انتہی اور مولانا عبدالعلی رح  
 شرح مسلم الثبوت میں لکھتے ہیں الصحیح عند الحنفیہ بان الروافض لیسوا بکفار والواجب  
 ان مدہبہم وقہم فی ما وقعوا رغماً منهم انہم علی الدین المحمدي وكان کان عنہم  
 ہذا باطلا وما کن بواجب اصلہ اللہ علیہ وسلم فی نہم فہو غیر ملتزمین بالکفر والنزاع  
 الکفر کفر دون انہ وہ انتہی لخصاً ہر گاہ روافض کا کافر ہونا ثابت ہو او انکی توبہ قبول ہونے  
 میں شک نہیں رہا اور اگر بالفرض والتقدیر روافض کافر ہوں اس صورت میں ہی اون کی توبہ  
 قبول ہونے کی کوئی وجہ نہیں ہے مقام غور ہے کہ جو شخص مشرک ہو اور اللہ جل شانہ کا شریک بناتا ہو اگر  
 وہ توبہ کرے قبول ہو جاوے کیا روافض مشرک سے بدتر ہو گئے کہ توبہ انکی قبول ہونگی اور صاحب بحر  
 نے جوہرہ سے جو مسئلہ عدم قبول توبہ روافض کا نقل کیا ہے وہ غلط ہے قابل التفات کے نہیں کیونکہ  
 مخالف ہے نصوص قرآنیہ کو قال اللہ تعالیٰ ان اللہ یغفر الذنوب جمیعاً انہ هو الغفور الرحیم واللہ اعلم  
 بالصواب وعندہ ام الكتاب - حررہ الراعی عفور بہ القومی ابو الحسنات محمد عبدالحی الکنوی تجاوز اللہ عن  
 ذنبہ الجلی والخبی وحفظہ عن موجبات النی ابن المرجم مولانا محمد عبدالحلیم اوغلہ اشرفی دار النعیم محمد عبدالحی  
ابو الحسنات  
 فی الواقع حدیث افتراق امت بین ناری سے مراد مسلمین فاسقین ہیں کہ شامت عصیان سے دوزخ میں  
 جاؤ گئے اور روافض کہ حضرات شیخین کی شان میں بی ادبی کرتے ہیں اور اس طرح سب اہل ہوا کافر نہیں  
 ہیں اور توبہ انکی مقبول ہے فی المسامرة ان قول ابی حنیفہ انہ لا یکفر احد منہم وفی شرحہا  
 لکمال ان عدم تکفیرہم هو المنقول عن جمہور المتکلمین والفقہاء وان الشیخ الاشعری قال ان  
 الاسلام یعمہم واللہ علیہم بالصواب ویدۃ الہدایۃ وحسن الثواب حررہ ابو الاحیاء محمد بن محمد غفر اللہ علیہ ۱۲۰۰  
۱۲۰۱  
 استفتا کیا فرماتے ہیں علمای دین بیچ مقدمہ حلت وحرمت ہد کے صاحب کتاب حیوۃ الحیوان  
 وصاحب فتاویٰ برہنہ اسکو حرام اور مکروہ لکھتے ہیں اور صاحب غایۃ الکلام و تمیز الکلام نے ہد کے  
 طلال لکھا ہے پس مذہب امام اعظم میں یہ حلال ہے یا حرام فتویٰ جسیہ ہو اسکا طلال حلال ہے  
 ہوا المصوب ہد مذہب حنفیہ حلال ہے اور کتب معتبرہ میں حرمت ہد کا ذکر نہیں  
 خزائنہ المفتیین میں ہر اکل الخطاف والہد ہد وکل ذمی طوق لا یاس بہ انتہی اور  
 بزانیہ میں ہر اکل الہد ہد لا یاس بہ ولا یاس بالخطاف والقمری وکل ذمی طوق لا یاس بہ انتہی اور

تاریخ الامم والملوک  
 ابن کثیر

مخلب مختلف بہ انتھی اور ظہیر یہ میں ہے اکل الخفاف والصلصل والهدهد کلاباس بہ  
لانہا لیست من الطیور الیٰتی ہی ذوات مخلب نثقی اور قنہ من اوقات ناطفی سے منقول ہی  
کلاباس باکل الهدهد انتھی اور رحمة الائمة فی اختلاف الائمة میں ہی اتفاق الا لثمة الثلاثة  
علی تحريم کل ذی مخلب من الطیور وکذا اما یاکل الجحیف واما غیر ذلک من الطیور  
فکلہ مباح بالاتفاق والمشهور انه لا کراهة فی ما نھی عن قتله کالخفاف والهدهد  
والخفاش والطاوس لا عند الشافعی انتھی پس ان عبارات سے صاف واضح ہوا کہ ہر  
بندہب حنفی حلال ہی بغیر کراہت اور مصنف حیوة الحيوان شافعی ہے اوسنے موافق اپنے مذہب  
تحريم لکھی ہی اور قنوی برہنہ کا مقابلہ کتب معتبرہ کے ساتھ نہیں ہو سکتا ہی جبکہ کتب معتبرہ حلت  
ثابت ہی کراہت کہ قنوی برہنہ میں ہی غیر مقبول ہوگی والشداعلم - حرره محمد عبدالحی عفا عنه  
**مسئلہ** ایک محلہ ویران میں دو مسجدیں تھیں اوسمیں سے ایک مسجد بارش میں بالکل  
منہدم ہو گئی اور ایک مسجد قریب اوسکے باقی ہی اور اہل محلہ وہاں کے اکثر اہل تشیع میں اور وہ محلہ  
ہی بالکل گر گیا ہی اور کوئی صورت آبادی محلہ کی معلوم نہیں ہوتی ہے پس اس صورت میں  
اسباب مسجد منہدمہ کا لیکر دوسری جگہ کسی مسجد کی مرمت میں صرف کیا جائے خواہ دوسرے  
محلہ آباد میں اوسی اسباب سے کوئی مسجد تعمیر کیجاوے جائز ہے یا نہیں - بنیوا توجرو  
**ہو المصوب** بعض فقہاء مثل قاضیخان اپنے قنوی میں اور ملا خسرو درمین اور عنزی  
تنویر الابصار میں ایسی صورت میں لکھتے ہیں کہ جب مسجد خراب ہو جاوے اور اوسکی آبادی کے  
کوئی صورت نہوے اوسکے اسباب کا نقل کرنا دوسری مسجد کی مرمت کو واسطے جائز ہے لیکن  
مفتی یہ پھر ہی کہ جائز نہیں کیونکہ اسباب مسجد منہدمہ کا وقف ہی اور وقف میں کسی طرح کا تصرف جائز  
نہیں آہل اسلام کو لازم ہی کہ بقدر بہت وسعت اوسی مسجد منہدمہ کی تعمیر کر دیں اور اسباب وہ  
اوسی کی مرمت میں شامل کر دیں کہ بندگان خدا جو اوس طرف سے گذر کرین نماز اوسمیں ادا کرے  
بلکہ مسجدوں کی تعمیر سے مسجد منہدمہ کی تعمیر باعث زیادتی ثواب کی ہی بحر الرق میں ہے  
قال محمد اذا خرب المسجد ولبس له ما یعمربہ وقد استغنی الناس عنه فانه یعود  
افضل من الواقع وقال ابو یوسف هو مسجد بدل الی قیام الساعة لا یعود ہیرا تاؤلا

خطاوی میں ہے  
یوکل القریا ولسواہین  
والنرزور واصلصل  
والهدهد اور ویران  
شعراں میں ہے  
من ذلک قول الائمة  
الثلاثة فی المشهور  
عنہم انہ لاکراہت  
فیما عن قنوی  
بہنہ  
مکالمخفاف  
والعجم والبقع  
والبوم والجبج  
والطاوس مع قول  
الشافعی فی راجع  
القولین انہ لاکراہت  
مفتی عفا عنہ



نقله وتقل ماله الى مسجد اخر سواء كانوا يصلون فيه او لا وعليه الفتوى كذا  
 في الحاوي القدسي اور شريلا الى سعادة الساجد بعمارة المساجدين ككتبه بين ان يتيمة  
 الدهر سئل علي بن احمد عن مسجد خرب ومات اهله ومحلة اخر فيه مسجد  
 هل لا هله ان يصرفوا وجه المسجد الخراب الى هذا المسجد قال لا انتهى واذا  
 علمت هذا فما ذكره في الدرر وفتاوى قاضيان من جواز نقل المسجد اذا  
 خرب خلاف ما عليه الفتوى كما هو المذكور في الحاوي وخلاف الصحيح  
 المذكور في خزائن المفتين وقد مشى الشيخ الامام محمد بن سراج الدين الحانفي  
 على القول المفتي به من عدم نقل بناء المسجد اور علامه مختار بن ابراهيم بن  
 تريح كي هو كه اكثر مشايخ حنفية فتوى عدم جواز نقل كا ديتي بين اسد اعلم حرره محمد عبد المحي عفا عنه  
 استفتا به ميفر ما يند علمي دين ومفتيان شرع متين كه اگر حافظي نختين عشره رمضان المبارك  
 بسجدي در سنت تراويح ختم قرآن مجيد كرده در مسجدي ديگر كه هنوز مصليان آنجا ختم نشيده اند ختم  
 ديگر آغاز نمود درين صورت امام احمد از فضيلت ميكند و سنت موكره از ذمه او ساقط شده  
 و برگردن اين مقتديان باقى است كما فى العالم كيريه السنه فى التراويح انما هو الختم مرة  
 والختم مرتين فضيلة پس بجهت اقتداى اعلى بادلنى بقياس عدم جواز اقتداى منقرض  
 ينقل سنت موكره اين مقتديان او انمى شود يا بوجه آنكه در تنقل ومنقرض بتاين ذوات  
 است و در صورت مسئوله توعد ذات وتخالف صفات لهذا برآن قياس كردن قياس مع الفارق  
 مى باشد چه تراويح در همه نيايلى رمضان شريف سنت موكره است چنانكه در فتاوى عالم كيريه تخرج  
 بان واقع شد لو حصل الختم الليلة التاسع عشر والحادى عشرين لا يترك التراويح  
 فى بقية الشهر لانه سنة موكره كما فى الجواهر النيرة و بين حالات امام و غيره  
 هر دو نماز سنت مى خوانند جز آنكه ختم بر امام فضيلت است و بر مقتدى سنت پس بقياس اقتدا  
 قائم بالقاعد باوصاف اولويت قيام بر قعود كما فى فتاوى قاضيان قال بعضهم يصح اقتداء القاعد بالقاعد فى  
 التراويح عند الكل وهو الصحيح سنت موكره اين مقتديان او خواهد شد يانه بينوا و توجب رواه  
 هو الموقوف ختم اين مقتديان او خواهد شد و اسد اعلم بالصواب عنده ام الكتاب كتبه بالاحيار محمد نصير عفى عنه ۱۳۰۸  
 فصل فى ادراك التراويح قاعدا ۱۲

قال فى الدرر لوفى  
 ما حوله و استفتى  
 بقى مسجد الخراب  
 والى يوسف والا  
 الى ملك بانيه الخان جا  
 والى ملك و ارشاد الخان  
 متباين قال الشافعي  
 مسجد الخراب قال  
 فى الحاوي القدسي  
 قال ابو يوسف هو  
 مسجد ابراهيم بن  
 لا يعويص و تراويح  
 ونقل الى مسجد  
 سواكله يصلون فيه  
 اولاد و هو الفتوى  
 خزائن المفتين او  
 ابراهيم الاصح فتوى  
 الجواهر النيرة  
 من مقتديان او  
 من مقتديان او  
 من مقتديان او  
 من مقتديان او  
 من مقتديان او

هو بالصواب فقها اختلاف دارند دین که بعد یک ختم آیا سنت تراویح می ماند یا نه بعضی  
 میگویند که نمی ماند چه مشروعیت تراویح نیست مگر برای ختم پس هر گاه ختم حاصل شد سنت  
 تراویح باقی ماند لیکن مفتی به و مختار محققین آنست که تراویح سنت علمیه است و ختم سنت  
 علمیه تراویح ازین هر دو تابع دیگری نیست پس بعد ختم سنت تراویح باقی خواهد ماند چنانکه بود پس  
 بر قول اول در صورت سوال ختم از زومه مقتدیان ساقط خواهد شد بلکه ایشان اگر در عشره اولی  
 تراویح مع ختم ادا کرده اند و تراویح برای ایشان سنت باقی مانده اقتدای شان با چنین امام که در عشره  
 اولی فراغت حاصل ساخته باشند نخواهد بود و عدم جواز اقتدای القوی بالضعیف در خزانه الروایه  
 می آرد فی السغناقی امام ختم فی التراویحی مره و ختم ثانیاً بغیر هذا القوم لا ینخرج  
 هذا القوم الثانی عن السنیه لان الامام خرج من السنیه فصار له نفل فیدرکون  
 ثواب صلاة النفل ولا یدکون ثواب صلاة التراویح و فی رساله مولانا صدیق  
 الحسام النبائی فی مسائل التراویحی فان قلت ما تقول فی امام ختم فی التراویحی  
 شرع فی الختم ثانیاً هل یجوز الاقتداء لمن لم یسمع الختم ولو اقتدی به هل ینبغی  
 الختم محسوباً قلت كانت هذه المسئلة دائره فی مجلس سائده الیهلی زماناً طویلاً  
 فقال بعضهم لا یجوز لانه بناء القوی علی الضعیف اذ هذا التراویحی للمقتدی سنه  
 موکده ولعمری فی حق الامام سنه موکده بل صار فی حقه تطوعاً و السنه اقوی  
 حالاً منه وقاسوه علی اقتداء المفترض بالمتنفل وقال بعضهم یجوز وقد راوی  
 بعض اهل العلم من کثر الفتاوی سرجل ام قوماً فی التراویحی و ختم فیها شرعاً قوماً  
 اخرین له ثواب لفضیله ولهم ثواب الختم وهذا الکتاب غیر مشهور بین العلماء  
 فلا وثوق به مع انه لا یفهم منه سقوط سنه الختم انتهى و بر قول ثانی اگر چه تراویح از زومه  
 مقتدیان ساقط خواهد شد چه در سنت تراویح امام و مقتدی هر دو برابر اند لیکن در سقوط ختم  
 اختلافی است چه فقها در باب اقتدای ضعف نماز امام را اگر چه بدو یک رکن باشد مانع اقتدای مقتدی  
 چنانچه در تراویحی مذکور است اما اقتداء المسافر بالمقیم فیصح فی الوقت و تیمم  
 لا ینبغی لان مقتداً المفترض بالمتنفل فی حق القعدة لو اقتدی الا لا یبزی  
 فی السنه الرابعه

الحق القعدة  
 فانما ختم تراویحی  
 من حق الامام  
 و مقتدی  
 و مقتدی  
 و مقتدی  
 و مقتدی  
 و مقتدی  
 و مقتدی  
 و مقتدی  
 و مقتدی  
 و مقتدی

اول القراءه لونی الاخرین انھی درین صورت با وجودیکه امام و مقتدی هر دو تحریریه فضل بسته بسبب  
ضعف یک جزو از اجزای نماز امام حکم بفساد و اقداداره شد پس بنا علیه در صورت سوال هم  
حکم بعدم سقوط ختم از مقتدیان داده خواهد شد و همین امر از عبارات سخنانی مفهوم میشود هرگاه  
در باب سقوط ختم و عدم سقوط آن اختلافی واقع شد پس امام را لازم که ختم ثانی را مع تراویح بخورد و نذر کرده  
گیرد و گوید **الله علی ان اختتم القرآن فی صلوة التراويح تا ختم او واجب شود و اقتدای مقتدیان**  
درست شود چنانچه در خزانه الروایت تفصیل آن مذکور است و الله اعلم حرره محمد عبدالحی عفا عنه  
**استحساناً** در تکفیر اهل قبله اختلاف است در ظاهر روایات عدم تکفیر است و مسائل بذاکرتب  
نقضیه در مسائل کتاب امامة الصلوة و باب البعثة و کتاب الشهادات و باب المرتدین مطابق و جمع  
کنند ظاهر روایت عدم تکفیر مستنبط خواهد شد و از منہیات مولانا عبد العزیز صاحب که منه در فرق کفر  
الزامی و کفر التزامی است همین مضمون مفهوم میشود و در بحر الرئیح در کتاب النکاح در باب الحرامات  
محت متن المجوسیه و الوثنیة مسطور است و اما المعتزلة فمقتضی الوجیه حل مناکحتهم لان  
الحق عدم تکفیر اهل القبلة كما قد من انقله عن الائمة فی باب الامامة از نیجا نکاح بن  
رافضیه و خارجیہ درست است اگر چه بهتر نیست زیرا که با وجود عدم تکفیر و فسق آنها اختلاف نیست  
و رافضیه کفوسنی صالح الاعتقاد نیست و کسانیکه قائل بتکفیر و افض و اهل قبله غیر سنیان هستند  
روافض را مرتدی گویند مهذا قائله ایرانی روافض را بحرم راه می دهند حالانکه مرتدین با عبارات  
داخلت نیست و علماء حرین بر عدم تکفیر اهل قبله در رساله تحفة الاخوان فی الکفر و الایمان  
فتوی داده اند چنانچه در هند نکاح رافضیات و صلوة جنازه رافضی هم مروج است  
پس بدلائل مذکوره ثابت شد که فتوی بر تکفیر رافضیان نیست لیکن اگر رافضی با خفای نفس  
و تقیه نکاح از سینه کرد و نکاح با عیال پذیرد واقع و منکوحه سینه بالنسبه بود حالانکه  
می خواهد پس بر بعض تقدیر کفر قاض از ذن رافضیه نکاح درست و از مرتدی است مثل کتابیه  
فاز کتابی حرام و بلحاظ خون اختلاف کفر و نفس فسق درست است یا درست نیست بنویس کتاب توجروایوم الثواب  
هو المصوب درین صورت فسق درست است چه رافضی فاسق است و فاسق کفو صالح  
نیست در درختاوه آر و قلت افاد البیعه انها لو تزوجته علی انه حرا و سنی او قادیما

اول القراءه لونی الاخرین انھی درین صورت با وجودیکه امام و مقتدی هر دو تحریریه فضل بسته بسبب  
ضعف یک جزو از اجزای نماز امام حکم بفساد و اقداداره شد پس بنا علیه در صورت سوال هم  
حکم بعدم سقوط ختم از مقتدیان داده خواهد شد و همین امر از عبارات سخنانی مفهوم میشود هرگاه  
در باب سقوط ختم و عدم سقوط آن اختلافی واقع شد پس امام را لازم که ختم ثانی را مع تراویح بخورد و نذر کرده  
گیرد و گوید **الله علی ان اختتم القرآن فی صلوة التراويح تا ختم او واجب شود و اقتدای مقتدیان**  
درست شود چنانچه در خزانه الروایت تفصیل آن مذکور است و الله اعلم حرره محمد عبدالحی عفا عنه  
**استحساناً** در تکفیر اهل قبله اختلاف است در ظاهر روایات عدم تکفیر است و مسائل بذاکرتب  
نقضیه در مسائل کتاب امامة الصلوة و باب البعثة و کتاب الشهادات و باب المرتدین مطابق و جمع  
کنند ظاهر روایت عدم تکفیر مستنبط خواهد شد و از منہیات مولانا عبد العزیز صاحب که منه در فرق کفر  
الزامی و کفر التزامی است همین مضمون مفهوم میشود و در بحر الرئیح در کتاب النکاح در باب الحرامات  
محت متن المجوسیه و الوثنیة مسطور است و اما المعتزلة فمقتضی الوجیه حل مناکحتهم لان  
الحق عدم تکفیر اهل القبلة كما قد من انقله عن الائمة فی باب الامامة از نیجا نکاح بن  
رافضیه و خارجیہ درست است اگر چه بهتر نیست زیرا که با وجود عدم تکفیر و فسق آنها اختلاف نیست  
و رافضیه کفوسنی صالح الاعتقاد نیست و کسانیکه قائل بتکفیر و افض و اهل قبله غیر سنیان هستند  
روافض را مرتدی گویند مهذا قائله ایرانی روافض را بحرم راه می دهند حالانکه مرتدین با عبارات  
داخلت نیست و علماء حرین بر عدم تکفیر اهل قبله در رساله تحفة الاخوان فی الکفر و الایمان  
فتوی داده اند چنانچه در هند نکاح رافضیات و صلوة جنازه رافضی هم مروج است  
پس بدلائل مذکوره ثابت شد که فتوی بر تکفیر رافضیان نیست لیکن اگر رافضی با خفای نفس  
و تقیه نکاح از سینه کرد و نکاح با عیال پذیرد واقع و منکوحه سینه بالنسبه بود حالانکه  
می خواهد پس بر بعض تقدیر کفر قاض از ذن رافضیه نکاح درست و از مرتدی است مثل کتابیه  
فاز کتابی حرام و بلحاظ خون اختلاف کفر و نفس فسق درست است یا درست نیست بنویس کتاب توجروایوم الثواب  
هو المصوب درین صورت فسق درست است چه رافضی فاسق است و فاسق کفو صالح  
نیست در درختاوه آر و قلت افاد البیعه انها لو تزوجته علی انه حرا و سنی او قادیما

علی المهر و النفقة فبان بخلافنا و علی انه فلان بن فلان فاذا هو لقيط او ابن زنا  
 كان لها الخیار فليحفظ انتقمه والله اعلم - حرره محمد عبد الحميد غفانه  
 استفتى کیا حکم ہے اس صورت میں کہ ایک شخص چھہ مثل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 کے متحقق و موجود عالم میں کہتا ہے یہ صحیح العقیدہ ہی یا فاسد العقیدہ اور وہ شخص مذکور بالا  
 کافر ہے یا فاسق و گنہگار - بنیوا و تو جروا - المكلف الفقیر علی وجہ اللہ عبد محمد المشتہ علی احمد قادری کان لہ الحمد  
 هو المصوب اگر مراد اثبات مماثلت بنوی سے مماثلت جمیع صفات نبویہ میں حتیٰ کہ صفت  
 رسالت میں ہی ہے تو یہ قول کفر ہے کیونکہ قرآن مجید میں خاتم النبیین آنحضرت صلی اللہ  
 علیہ وسلم کی صفت موجود ہی پس دعویٰ کرنا دوسرے بنی کا مخالف نفس قطعی کے ہی علامہ ابو حنیفہ  
 سلمی تمہید میں کہتے ہیں یا علم ان الواجب علی کل عاقل ان یعقد ان محمداً کان رسولاً لله و لان  
 هو رسول الله و كان خاتم الانبياء ولا يجوز بعده ان يكون احد النبيا و مزاد علی النبوة فی  
 زماننا انما يكون كافرًا انتقمی اور اگر مراد مماثلت جمیع صفات کما لیه محمدیہ میں سوای نبوت کے ہو  
 تو یہ قول فسق اور مخالف جملہ اہل سنت کے ہی جمہور علماء شرقاً و غرباً اعتقاد اس امر کا رکھتے ہیں کہ جمیع  
 ذات محمدی جمیع کمالات الظاہریہ و الباطنیہ ہی کوئی مخلوق نہیں ہی تمہید میں ہی شجب الاعتقاد  
 بان محمداً اعلم الخلاق و افضلہم خلافاً للذوالفضل انتقمی اور حدیث صحیح میں ارادہ اناسید الدادم و لا فخر  
 و سکر حدیث میں ارادہ ان اکرمہم الا ولین و الاخرین اور ابو نعیم نے حلیۃ الاولیاء میں روایت کی ہوان آمنة اتاھا ات  
 بعد سنتہ اشہر من حملها و قال یا آمنة قد حملت بخیر العالمین فاذا وضعتہ  
 لہیرہ محمدی اور علامہ ابن حجر مکی نعمت کبریٰ میں کہتے ہیں مروی الحافظ ابو بکر بن عبد  
 بن کتاب المصولہ عن ابن عباس قال لما ولد صلے اللہ علیہ وسلم قال فی اذنه ضوان  
 خازن الجنان ابشہ یا محمد فما بقی لینی علم الا قد اعطیتہ فانما اکثرہم علماً  
 و اشجعہم قلباً اور مثل اسکے بہت احادیث اور اخبار اس امر پر دلالت کرتے ہیں کہ ذات محمدی  
 افضل المخلوقات ہی ایک ہی مخلوق مثل ذات محمدی کے صفات کما لیه میں نہیں ہی چہ جائے  
 کہ چہ مثل اور اگر مراد مماثلت صورت ظاہری ہی پس یہ امر شرعاً مستبعد نہیں ہی ترمذی وغیرہ  
 روایت کی ہی کہ امام حسن اور امام حسین صورت میں شہ تھے ساتھ صورت محمدیہ کو گریہ ام

کتاب العقائد والاصول  
 در رمضان سنہ ۱۲۰۲ ہجری از کا نبور آدم

اثبات طلب ہی بغیر تنقیح کے دعویٰ مماثلت کا صورت محمدیہ کے ساتھ جائز نہیں ہے و اللہ اعلم حررہ اللہ  
 عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی تجا و زادہ عن ذنبہ الجلی و الخفیہ و حفظہ عن موجبات الخی  
 فی الواقع دعویٰ کرنے والا مماثلت حضرت رسالت مآب کا ایسا ہی جیسا کہ لکھا انھی المعظم مولانا محمد عبدالحی صاحب  
 نے و اللہ اعلم۔ منقہ خادم اولیاء اللہ الکریم محمد ابراہیم غفرلہ اللہ الرحیم ابن مولانا علی محمد رحیم و منقرہ  
 واقعی وہ شخص کا فری اگر چہ مثل رسول اللہ کے نبوت میں الآن موجود کتابی و اسے علیہ حررہ محمد رحیم  
 ہو الملکم للصدق و الصواب چونکہ نظیر حضرت ختم المرسلین کا باجماع علمائے اعلام مستنع الوجود ہوا ان  
 اختلاف اگر ہے تو اس قدر ہے کہ متمنع بالذات اکثر علما کا مساکل و ہوا بعض تحقیق کا  
 مختار قول ثانی بہر تقدیر کوئی ذی علم بالفعل متحقق اور موجود ہونے نظیر آن حضرت کا قائل نہیں  
 پس صورت مسئلہ میں جو شخص کتابی کہ چہ مثل رسول اللہ کے عالم میں متحقق و موجود ہیں وہ  
 جاہل و فاسد العقیدہ ہے بلکہ دائرہ اسلام سے باہر ہے کیونکہ اس کے اس کلام سے انکار  
 ختم نبوت جناب خاتم المرسلین کہ منطوق آیت کریمہ و لکن رسا رسول اللہ و خاتم النبیین  
 ہے ظاہر و باہر ہے و اللہ اعلم۔ حررہ العبد الخامل محمد عادل عالمہ اللہ سبحانہ لفضلہ الشامل  
 قائل وجود ہونے اشغال حضرت خاتم المرسلین کا مجنون ہے او سکو یا کلمی نے میں ہیرو یا پارہیے  
 کیونکہ اگر فی الجملہ ہوش اور حواس رکھتا تو جان لیتا کہ قطع نظر بالاصل نقلیہ کے عقلی وہ قائل  
 ہی اتناع نظیر واحد پر قائم ہیں چہ جائے آنکہ چہ چہ مثل موجود کہ **اَنَا لَئِنْ شَاءَ اللَّهُ لَأَجْعَلَنَّ مُحَمَّدًا كَذِبًا**  
 واقعی حضرت خاتم المرسلین کے مثل و نظیر کا موجود اعتقاد کرنا مستلزم **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** ہے اور انہیں قطعاً  
 قرآن مجید کا انکار بلاشبہ کفر ہے علامہ توریشتی نے کتاب الاعتقاد مستشرقین میں لکھا ہے  
 کہ اس مسئلہ کا انکار وہی شخص کرے گا جو ہرگز آنحضرت کی نبوت کا معتقد نہ ہوگا اس لیے کہ  
 آنحضرت کی رسالت سے بطریق تو اتر جو ہو ثابت ہوا بجملہ اسکے یہ بھی ہے کہ اگر اس  
 سب پیغمبروں کے خاتم ہیں کہ اس وقت سے قیامت تک کوئی نبی آپ کے بعد نہ آئے گا اور اس  
 کو جمیع ماجادہ میں صادق جانتا اور آپ کی رسالت کا مستشرق معترف ہوتا تو اسکا ہی انکار کرتا  
 اللہ اسکی ہی تصریح کی ہے کہ جو شخص کہے کہ آنحضرت کے بعد کوئی نبی ہوا ہے یا ہوگا بلکہ وہ شخص جو کہو  
 کہ ظن ہے کہ ہوگا وہ کافر ہے و اللہ اعلم کہ **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** الی اللہ تعالیٰ و اللہ اعلم

هو الموفق والمعین فی الواقع قائل اس قول کا نزدیک ہے لائق کلام علماء کہ نہیں ہے  
 حرره عبده المسکین ابوالخیر محمد معین الدین تاج وزائد عن سیاتہ یوم الدین ۱۰۸  
 استفتا بما توکم بظلمکم فصل فی فرض عشاء وحده نماز وتر بجاعت بعد جماعت تراویح او انما یاتنہا  
 از بعض مسائل فقہیہ جواز جماعت مستفاد و مستنبط میشود و در جامع الرموز از نسیہ و در مختار عدم جواز مرقوم است فقط  
 هو المصوب <sup>ص</sup> و در فتنیہ از عین الائمہ و در تاتارخانیہ از علی بن احمد مرقوم کہ ہر کہ فرض بجاعت  
 او انکر وہ باشد و ترجمہ بجاعت ارادہ سازد و پنجین در غنیہ وغیرہ مذکور است لیکن کہ امی وجہ قوی معتد بہ  
 عدم جواز معلوم نمی شود و حق جواز معلوم سے شود و اسد اعلم - حرره الراجی عفور بلقوی  
 ابو الحسنات محمد عبدالحی تاج وزائد عن ذنبہ الجلی و الخفی و حفظہ عن موجبات الفیہ  
 فی فتنیہ المستملی فی شرح نیتہ المصلی واذ المر یصل الفرض مع الامام فمن عین الائمہ الکاتب  
 انه لا یتبعہ فی التروک ولا فی التراویح وکذا اذا المر یتابعہ فی التراویح لا یتابعہ فی التروک  
 وقال ابو یوسف اذا صلی مع الامام شیئاً من التراویح یصل مع التروک وکذا اذا  
 لم یدرک شیئاً وکذا اذا صلی التراویح مع غیرہ لہ ان یصل الترومعه وهو الصبح  
 ذکرہ ابواللیث اتمی و فی مختصرہ واذ المر یصل لفرض مع الامام قبل لا یتبعہ فی التراویح ولا  
 فی التروک وکذا اذا المر یصل مع التراویح لا یتبعہ فی التروک و الصبح انہ یجوز ان یتبعہ فی ذلک کلہ  
 والله علیہم بالصواب وعند الام الکتاب کتبہ ابو الاحیاء محمد نعیم عفی عنہ و ہمہ العظیم  
 واقع شوال ۱۲۸۸ ہجری در تعلیقات ہدایہ در فصل تراویح این عبارت نوشته بودم  
 سئلت فی الست و الثمانین بعد الالف و المائتین من الهجرة عن صلی التراویح  
 ثمان رکعات اقتداء بما روی ابن جبان ان النبی صلی اللہ علیہ و علی آلہ وسلم  
 انما صلی فی الیالی الثلث فی رمضان بأحدی عشرہ رکعة مع التروک ثلاث رکعات  
 لیكون تأسراً للسنة فاجبت بحواب بما حصلہ ان جمہور اصولیین یعرفون السنة  
 بما واظب علیہ الرسول فحسب فعلی هذا التعریف لیكون السنة هو ذلك القدرا  
 المذكور وما زاد لیكون مستحباً و علیہ مشی ابن المصمّم فی تتم القدیرو و محققوہم  
 یعرفونہا كما واظب علیہ الرسول او خلفاءہ و الیہ یشیر عبارات الفقہاء فی مواضع

در حدیث ابوالخیر تاج وزائد  
 کتاب الصلوٰۃ  
 ص ۱۰۸  
 الفرض مع الائمہ  
 فی التراویح  
 ولا یتبعہ فی التروک  
 وغیرہ

کتاب الصلوٰۃ

شته وهو المستفاد من حديث عليكم بيئته وسنة الخلفاء الراشدين اخرج  
 ابوداؤد وابن ماجه فان كلمة عليكم تدل على اللزوم وكذا عطف سنة الخلفاء  
 على سنتي واليه اشار بعض عيان الدهلي في كتابه انزال الخلفاء عن خلافة الخلفاء  
 كما في فتح القدير انه عليه السلام نذب الى سنة الخلفاء بهذا اللفظ لا مخلو عن شئ  
 فعلى هذا التعريف يكون السنة الموكدة هي عشرين ركعة لثبوت مواطبة الخلفاء  
 الثلاثة عليها وان لم تثبت مواطبة الرسول عليها فنصودي ثمان ركعات  
 يكون تأسراً للسنة الموكدة ووراه في رواية ابن ابي شيبه والبيهقي ان النبي  
 ايضاً صلى عشرين ركعة لكنه حديث ضعيف عند المحدثين وللتفصيل موضع اخر فقط  
 نقل خط مولوي عبد المنان محرره ۲۹ رمضان سنة الهجرى فقير الى السيد السبجان  
 محمد عبد المنان صانه السيد عن المحدثان بخدمت المعنى زمان لوزعوى دوران جناب مولوي محمد عبد الحى صاحب  
 صانه السيد عن شرايعى بعد السلام عليكم ورحمة الله وبركاته التماس ميدارد كه فقير غائبانه اوصاف  
 آن صاحب شنیده اشتياق ملازمت ميدارد واما اين امر موقوف بر تقدير الهى است هر گاه اراده او  
 خواهد شد ملازمت آن صاحب حاصل خواهد شد و عزم انسان چه ميتوان کرد زيرا كه اراده الله  
 بر ارادت خاص غالب است امامى خواهيم كه بذريعه خطوط فيما بين ارتباط و اتحاد جارى و سارى  
 باشد چراكه المخطويف الملاقات قول بزرگان است جنابا ماشيه آن صاحب كه در هدايه در  
 صفوره ۶ در فصل تراويح نوشته اند و بده بسيار خوش شدم اما آنكه تحرير فرموده اند كه مواطبت  
 صحابه را نيز موكده ميگويند چنانچه تحقيق محققين است و نماز تراويح بست ركعت موكده است  
 از خواندن هشت ترك موكده لازم مى آيد دوران شكه دارم و آن شكلى است كه فقير  
 كتب اصول بجز انيكه مواطبت بنى را موكده ميگويند قول كسى محقق در باب موكده است  
 صحابه معلوم نمى شود و از كتب صحاح وغيره مواطبت خلفاء را شنيدن بربست ركعت نيز در بيت  
 نمى شود مر جو كه هر دو شك را در رفع فرمايند اول تحرير فرمايند كه كدام محقق جابجاء كند و كند  
 صحابه رفته است و در كدام كتاب آمده است و ثانياً تحرير فرمايند كه كدام موكده است و در بيت  
 صحابه را شنيدن بربست ركعت تراويح ثابت است عين عنايت آن صاحب خواهد شد

و لقاہ باین نشان تحریر فرمایند لقاہ ہذا اور وہی در محملہ پہانک حبش خان  
نزد مولوے نذیر حسین صاحب رسیدہ۔ بمطالعہ عبد المنان در آید فقط  
نقل جواب خط مولوی صاحب مشفق مہربان عین اعیان مولوی محمد عبد المنان  
سلمکم الکریم المنان از فقیر محمد عبدالحی عفا عنہ القومی السلام علیکم ورحمتہ اللہ وبرکاتہ ہدیہ  
مرسل است قبول باد۔ الطاف نامہ محبت شامہ کہ ہر حرف آن از کلمات لطف و لطافت ہر کلامش  
از حروف کرم و محبت پر بود بود و خود مسرور الوقت و مہتج ساخت تعارفی کہ بحکم الارواح  
مجنونہ فیما تعارف منہا اتلف و ماتنا کر منہا اختلف پیدا شدہ بود بدرجہ احکام رسید لازم  
کہ تا حصول ملاقات جسمانی از تلاقی روحانی ہمیشہ شاد و یاد فرمودہ باشند۔ شکوک کہ بر تعلق  
فقیر بغرض نکاح آنہا تحریر کردند موجب مسرت شد ہر چند کہ نکاح آن ہر دو شک سهل الحصول  
بود اگر خود بجائزہ کتب محققین محنت می فرمودند یا از مولوی نذیر حسین صاحب ام فیضہ استفادہ  
میسر نمودند احتیاج استفسار نمی افتاد مگر این ہم خوب شد کہ بہ فقیر بذریعہ این استفادہ  
ارتباطی پیدا ساختند و بر قول بزرگان (مطلب تصنیف مصنفش نیکو میدانند از و باید پرسید)  
عمل فرمودند جزا کم الد جزا خیراً۔ حسب تحریر ہر دو سوال بر کاغذ علیحدہ نویسانیدہ جواب  
آنہا نوشتہ ملفوف می فرستم از حسن و قبح آن بے تکلف مطلع فرمایند و اگر بگوئید نذیر حسین صاحب  
معائنہ کنانیدہ شود خوب است کہ جناب شان را بر کتب محققین نظر لیست وسیع لغیر کہ ایشان  
پسند خواهند ساخت و السلام خیر الختام فیہ ختم الکلام۔ بنی مت مولوی نذیر حسین صاحب سلام سنون  
مع ضمیمہ شوق مشحون رسانند و مولوی کریم اللہ صاحب نیز تحریر تاریخ پانزوم شوال روز پنجشنبہ ۱۲۰۲ ہجری  
نقل سوال و جواب سوال اول کدام محقق از اہل اصول و فقہا جانب موکدیت  
بر مواظبت صحابہ رفتہ است و در کدام کتاب آمدہ است۔ سوال دوم از کدام  
حدیث مواظبت خلفا در اشدین بر بست رکعت تراویح ثابت است بنیوا توجروا  
ہو المصوب جواب سوال اول انچہ مشہور است در اصول متداولہ مذکور سنہ  
السنة ما و اظہر علیہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم لیکن ارباب نظر دقیق این تعریف  
مخدوش ساختہ لفظ او الخلفاء را زائد کردہ اند و تصریح این امر کردہ اند کہ چنان کہ در



سنت نبوی عتاب خواهد شد و ترک سنت خلفاء راشدین نیز شیخ الاسلام بدرالدین العینی  
در بنایه شرح ہدایہ می نویسد سیرۃ العمرین لاشک فی ان فعلها ثواب و فی ترکها عقاب  
لانا امرنا بالاعتداء بهما لقوله عليه الصلوة والسلام اقتدوا بالذین بعدی ابی بکر  
وعمر فاذا کان الاعتداء بهما ما مورس به یكون واجباً وتارك الواجب یستحق العقاب  
والعتاب انتهى ملخصاً و محقق عصر کمال الدین ابن ہمام در تحریر الاصول می آرد تقسیم الحنفیۃ  
الغزیمیۃ الی فرغ ما قطع بلزومه و واجب ما ظن و سنت الطریقه الدینیۃ صنفه  
علیه الصلوة والسلام و الخلفاء الراشدین او بعضهم انتهى ملقطاً و بحر العلوم  
مولانا عبد العلی در شرح تحریر می نویسد ینبغی ان یزاد اعم من ان یكون طریقه دینیۃ  
مستمرۃ فی الدین منه صلی الله علیه و علی اله و سلم بان بأشرفه اولایان استمر الناس  
علیها بأذنه او بأذن الخلفاء انتهى و علامہ عبد الغزیز بخاری در کشف اصول لزوم  
می طر از ند اما التراویح فی رمضان فانها سنة الصحابة فانه لم یواظب علیہا رسول<sup>ﷺ</sup>  
صلی الله علیه و سلم بل و اظب علیها الصحابة و هذا مما یندب الی تحصیله و یلام  
علی ترکہ و لکنه دون ما و اظب علیہ الرسول صلی الله علیه و علی اله و سلم فان  
سنة النبی اقوی من سنة الصحابة هذا عندنا و اصحابنا لشافعی یقولون السنة  
ما و اظب علیہ النبی علیه السلام فاما النفل الذی و اظب علیہ الصحابة فلیس  
بسنة و هو علی اصلهم مستقیم فانهم لا یرون اقوال الصحابة حجة و عندنا اقوالهم  
حجة نیكون انما لهم سنة لانها طریقه امرنا بأحیائها لقوله تعالی لقد کان لکم  
فی رسول الله اسوة حسنة و لقوله علیه الصلوة والسلام علیکم بسنته  
الخلفاء الراشدین انتهى و امیر کاتب تقانی صاحب غایۃ البیان در تبیین احادیث  
حسامی می نویسد علم ان السنة فی اللغة هی الطریقه حسنة کانت او سیئة  
علیه قوله علیه السلام من سن سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها الی  
یوم القیام و من سن سنة سیئة فعلیه و زرها و زر من عمل بها الی یوم القیامة  
و فی عرف الشرع یزاد بها طریقه الدین اما للرسول او للصحابة حتی یقال سنة الرسول

او سنة الخلفاء الراشدين ولا يختص مطلق السنة بسنة الرسول بخلاف السنة  
 وقال القاضي ابو نريد يحتمل انه لم يبلغه استعمال السلف اطلاق السنة على طريقة  
 العمريين والصحابة بل لانه كان بعد ابي حنيفة بقرن او بقرنين وحكمها ان يطالب  
 المرء باقامتها ويعاقب على تركها لانه لا يخلوا ما ان تكون طريقة للرسول وطريقة  
 للصحابة وكل واحدة من الطريقتين امرنا باحيائها ونهينا عن اهما انتهى  
 وعلامة فصيح الدين وشرح وتايدى آرند السنة الطريقة المسلوكة في الدين بلا وجوب  
 ولا افتراض وفسرها بعضهم بما واظب مع التارك احيانا وذكر في المحيط السنة  
 سنتان سنة النبي صلى الله عليه وسلم وسنة اصحابه سنة الرسول هي الطريقة  
 التي واظب عليها الركعتي الفجر وسنة الصحابة الطريقة التي واظبوا عليها انتهى  
 وطحاوي ورماشيه مراقي الفلاح في آرند السنة عند الحنفية ما فعله النبي صلى الله  
 عليه وسلم واصحابه بعده قال في السراج ما فعله النبي او واحد من اصحابه  
 فان سنة اصحابه امر عليه السلام باتباعها يقوله عليكم بسنتي وسنة الخلفاء  
 الراشدين وقوله اصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديت انتهى ملامه عبد العزيز  
 بخاري صاحب كشف وتحقيق منتخب سامي في آرند ذكر ابو اليسر ما حكم السنة فهو ان  
 كل فعل واظب عليه من رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل الشهد في الصلوات  
 والسنن الرواتب يندب الى التحصيله ويلام على تركه مع حقوق اثم يسير وكل  
 فعل لم يواظب عليه بل ترك في بعض الاحوال كالطهارة لكل صلوة وتكرار  
 الغسل في اعضاء الوضوء والترتيب في الوضوء فانه يندب الى تحصيله ولا  
 يلام على تركه واما التراويح في رمضان فانها سنة الصحابة اذ لم يواظب عليه  
 من رسول الله بل واظب عليه الصحابة وهي مما يندب الى تحصيله ويلام على  
 تركه ولكنها دون ما واظب عليه الرسول فان سنة النبي اقوى من سنة  
 الصحابة قال ابو اليسر وهذا عندنا واصحابنا الشافعي يقولون السنة نقل  
 واظب عليه الرسول فاما النقل الذي واظب عليه الصحابة فليس بسنة و



لمواظبة الخلفاء الراشدين می نویسد فيه تغليب ذلك بردي به كلهم بل عمر وعثمان  
وعلى انتهى وورجای ویکر می نویسد عن ابی یوسف ان امكنه اداءها فی بئته مع  
مراعات سنة القراءة یصلیها فی بئته لقوله علیه السلام بالصلاة فی بیوتکم  
وجوابه ان قیام رمضان مستثنی من ذلك لما تقدم من فعله علیه السلام  
والعذر فی تركه وفعل الخلفاء الراشدين انتهى اما مواظبت تشریحی خلفاء بر بست  
رکعت پس از روایات عدیده ثابت است و همین قدر برای بودن این مقدار است  
موکده و استحقاق ملامت از ترک آن کافی است فرومی البیهقی فی کتاب المعرفة عن السائب  
ابن یزید قال کنا نقوم فی زمان عمر بعشرين رکعة والوتر وروی مالک عن  
یزید بن رومان قال کان الناس تقومون فی رمضان فی زمان عمر بثلاث  
وعشر رکعة وروی البیهقی بسند صحیح انهم كانوا یقیمون علی عهد عمر بعشرين  
رکعة وعلی عهد عثمان وعلی مثله وروی اصحاب السنن عن عبدالرحمن  
قال خرجت مع عمر فی رمضان الی المسجد فاذا الناس وزاع متفرقون  
یصلی الرجل لنفسه ویصلی الرجل فیصلی بصلاته الرهط فقال عمر والله انی  
لا سرائی لو جمعت هؤلاء علی قارئی واحد لکان امثل فجمعهم علی  
ابی بن کعب قال ثم خرجت مع لیلة اخرى والناس یصلون بصلاة قارئهم  
فقال عمر نعمت البدعة هی علامته زر قانی در شرح موطای نویسد قال ابن عبد  
فیه ان عمر کان لا یصلی معهم اما لشغله بأمور الناس واما لانفراد  
بنفسه فی الصلاة انتهى وبعینی در شرح هدایه می آرند فی المعنی عن علی انه  
امر رجلاً ان یصلی لهم فی رمضان بعشرين رکعة والوتر انتهى ازین روایات  
وامثال آنها صاف واضح که بر بست رکعت در زمانه خلفاء ثلثه باذن خلفاء و ترغیب  
و رضای شان مداومت شده و ذک ما روناه پس از نیجا دو مقدمه پیدا شدند  
اول اینکه عشرون رکعة مما واطب علیه الخلفاء ولو تشریحاً و رضاء  
وکل ما واطب علیه الخلفاء فهو سنة موکدة و از ترتیب این هر دو نتیجه بر آید

عشرون سراًکة فی التراويح سنة مؤکدة و بضم تاء ک التسه الموکدة معاتب  
 و ملام برآمد تا سراًکة عشرين سراًکة معاتب و هذا هو الذي ارادنا مما علقناه  
 على الهداية و الله اعلم بالصواب و عند ام الكتاب - حرره الراجي عفوره بالقوى الجيوش  
 محمد عبدالحی تجاوزا من ذنبه الخفي و الجلي و حفظه عن موجات الغي - و من شاء زيادة بالتفصيل  
 فی هذا المبحث فليطالع رسالتی احیاء السنة بتحقیق تعریف السنة  
 استفتا ما قولکم حضرات علمای حنفیہ سے صورت مسئلہ کی پوچھی جاتی ہے کہ اگر کوئی  
 شخص مرد ہندی ناخواندہ قوم افغان دعوی نبوت کا اس پر دی مین کرے کہ میں وکیل پیغمبر  
 آخر الزمان کا ہوں اور واسطے تردید کتب نصاری کے پیغمبر خدا کا بھیجا ہوا آیا ہوں کہ ایک  
 مطبع محمدی قائم کر کے کتب تردیدین نصاری تصنیف کر کے چھپوا دوں تا دین نصاری باطل اور  
 رد ہو جاوے پس اس قول کو زبان مرد ہندی ناخواندہ سے باور کرنا اور اوپر اعتقاد لانا کہ بی شہدہ  
 یہ وکیل مختار فرستادہ بنی آخر الزمان کا ہی یا اوسکی مدد خرچ کرنا بنام مطبع دینار واپی نہیں  
 ہو المصوب اگر وہ شخص اپنی وکالت پر اس امر کو سند گردانتا ہی کہ میں نے آنحضرت کو خواب  
 میں دیکھا ہی پس بعد تحقیق و تفتیش اوسکے خواب کے تصدیق اوسکی ہو سکتی ہے ورنہ  
 قول اوسکا پایہ اعتبار سے ساقط ہے و اللہ اعلم - حرره محمد عبدالکے عفا عنہ  
 استفتا کیا فرماتے ہیں علمای دین و مفتیان شرع متین اس مسئلے میں ایک  
 شخص دعوی کرتا ہی اس بات کا کہ چہ مثل آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے موجود اور  
 متحقق ہیں اور مثل سے یہ غرض رکھتا ہی کہ شریک حضرت رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم  
 کے آپ کے جمیع صفات اور ماہیت میں اور پیش کرتا ہی قول حضرت ابن عباس رضی اللہ عنہ  
 کا کتاب در مشور سے ان الله خلق سبع ارضین فی کل ارض ادم کا کہ  
 و نوح کنو حکم و ابراهیم کا ابراهیم و موسی کمونسکم و عیسیٰ عیسیٰ  
 و بنی کنیتکم آیا یہ قول اوسکا یعنی موجود و متحقق ہونا امثال حضرت خاتم النبیین  
 صلی اللہ علیہ وسلم کا عالم میں یعنی مذکور کے حق سے یا باطل اور یہ عقیدہ صحیح ہے  
 یا خلاف اہل سنت و الجماعت کے اور دلیل میں جو حدیث پیش کرتا ہے

در تفسیر  
 کتاب التفسیر

کتاب العتبات

اور کیا حال ہے اوس سے یہ عقیدہ ثابت ہے یا نہیں۔ نیز اوتھروا  
 ہو المصنوع اور اولاً جاننا چاہیے کہ حدیث مذکور صحیح السند اور معتبر ہے یا با  
 تحقیق ہے اوسکی توثیق کی ہے حافظ جلال الدین شمس الامجدیہ شرح مؤلفین  
 لکھتے ہیں تراوی الحاکم فی مستدرک عن ابن عباس فی قوله تعالی اللہ الذی  
 خلق سبع سموات ومن الارض مثلہن قال سبع اسماؤن ذوال اسمن نبی  
 کنیکم وادم کادکم ونوح کنو حکم و ابراہیم کا براہیم و عیسیٰ کے عیسیٰ  
 وقال صحیح انتھی اور علامہ بدر الدین شہلی حنفی اکام المرجان فی احکام الحجابین کہتے  
 ہیں قال الحاکم حدیثنا احمد بن یحییٰ بن یوسف حدیثنا عبید بن جابر حدیثنا  
 عکیم حدیثنا شریک عن عبد اء عن ابی الفحیح عن ابن عباس قال من الارض  
 مثلہن فان سبع ارضین فی کل امر من بنی کنیکم و ادم کادکم ونوح کنو  
 و ابراہیم کا براہیم و عیسیٰ کے عیسیٰ قال شیخنا الذہبی اسنادہ حسن و کت  
 و حدیثنا قال الحاکم حدیثنا عبد اللہ بن ابراہیم حدیثنا ابراہیم بن ابراہیم  
 حدیثنا ادم حدیثنا شعبہ عن عمرو بن عثمان بن ابراہیم عن ابن عباس انما  
 فی قوله تعالی خلق سبع سموات ومن الارض مثلہن قال فی کل امر من  
 ابراہیم قال شیخنا الذہبی ہذا حدیث علی شرط البخاری والمسلم القوی  
 وثاناً سمجنا چاہیے کہ زمین کے سات طبقات جداگانہ ہونا اور اوس میں مخلوقات الہی کا  
 موجود ہونا چند احادیث سے ثابت ہے اور مذہب محققین کا بھی یہی ہے حافظ ابن جریر  
 فتح الباری شرح صحیح بخاری میں لکھتے ہیں قال الداودی فی قوله تعالی  
 ومن الارض مثلہن دلالت علی ان الارضین بعضہا لحوق بعض ونقل  
 عن بعض المتکلمین ان المثالیۃ فی العدد خاصۃ وان السبع من تجاویز علی  
 ابن التین عن بعضہم ان الارض واحدۃ قال وهو مردد بالقران والسنة  
 قلت ادلہ القول بالتجاوس والا فیصدیرہما فی الخالفة ویدل للقول بظاہر  
 ما سواہ ابن جریر من طریق شعبہ عن عمرو بن عثمان عن ابی الفحیح عن ابن عباس

اني قوله تعالى ومن الارض مثلهن تالي في كل اس من مثل ابراهيم ومحمد وعلما اخر  
 من الخلق هكذا اخرجوه منتمسرا واسناده صحيح واخرجه الحاكم والبيهقي من طريق  
 عطاء عن ابي القاسم مطرا لا يزل سبع من صين في كل اس من ادم كما ذكره  
 ونوح كنعان و ابراهيم و كابر و هير و عيسى كيسي و بنى كنيك قال البيهقي اسناده  
 صحيح الا انه شاذ وقطاهه قرأه تعالى ومن الارض مثلهن يرد على اهل التوبة  
 في قوله ان لا مسانة بين كل اس من وارضه وقد روى احمد و الترمذي من  
 حديث ابن هرة مر فوج ان بين كل سبع شمس اربعة نجوم وان بين كل اس من  
 و اس من خمس اربعة عام واخرجه اسحاق بن راهويه والبخاري حديثا اخر  
 نحو وانتهى فاقصدا اورد في شرحه قوله في تفسيره من بين كل اس من  
 التي تفتت ان الارض سبع السموات ولها سكان من خلقه يعلمهم الله  
 اربعة مليونين و اربعة مائة الف و اربعة مائة الف و اربعة مائة الف  
 و اربع مائة الف في التنزيل عدد من خلقه في كل اس من اربعة مائة  
 الف من مثلهن وقد اختلف فيه قليل اى في العدد ان الكيفية والصحة مختلفة  
 بالمشاهدة والاحبا رفعتين العدد وقيل مثلهن اى في الغلط و ما بينهما وقيل هي  
 سبع الا انه لم يفتق بعضها عن بعض قال الماء وارضه و العجم هو الاول و هو اسبع  
 كالسموات انتهى اور ثعالبى عراس من تحريكه بين روى عن عبد الله بن عمر  
 عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انه قال بين كل اس من الى التي تفتت  
 خمس مائة عام و هي سبع طبقات الارض عن الثانية سبعين الريح ومنها يخرج الريح  
 الخفيفة و في الارض الثالثة خلق وجه ههم كوجوه بنى ادم و افراسهم  
 الكلاب و ايدى ههم كايدي الناس و ارجلهم كارجل الناس و اذانهم كاذنان  
 و اشعارهم كاشعار الغنم كاذنهم كاذنهم الله طرفة عين نفوسهم ايمانهم  
 نهارنا يليلهم و الارض الواحدة فيها حجارة الكبريت التي وعد الله لاهل النار  
 يتعجب بها جهنم قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم والذي نفسي بيده ان

فيها اودية من كبريت لو ارسل الله فيها الجبال لدورسي لصاغت والارض  
 الخامسة فيها عقارب هل النار والسادسة فيها دواوين اهل النار واعمالهم  
 واسمها سجين والسابعة مسكن ابليس وجنوده انتهى ملخصاً اورفاصل محمد بن احمد  
 ابن اياس حنفی بدایع الدهور فی وقایع الدهور میں لکھتے ہیں قال وهب بن منبه لما  
 خلق الله الارض كانت طبقة واحدة ففتقها نصيرها سبعة كما فعل في السموات  
 وجعل بين الطبقة والطبقة مسيرة خمس مائة عام وهو قوله تعالى ففتقها هما  
 وجعلها سبعة فكان اسم الطبقة العليا اديماً والثانية بسيطا والثالثة ثقيلاً والرابعة  
 بطيخاً والخامسة حبيها والسادسة ماسكة والسابعة الثرى وسكان الارض الثانية  
 اسم يقال لهم الشمس وطعامهم من حوصهم وشرابهم من دمهم والطبقة  
 الثالثة سكانها امم وجوههم كوجوه بنى ادم وافواهم كافوا الكلاب  
 وايديهم كايدي بنى ادم واسرجلهم كارجل البقر وعلى ابدانهم شعر كصوت  
 الذنم وهولهم ثياب والطبقة الرابعة سكانها امم يقال لهم الحلهام ليس لهم  
 اعين ولا اقدام بل لهم اجنحة كاجنحة القطا والخامسة بها امم يقال الحشن  
 وهم كمثل البغال ولهم اذنان كل ذنب مخولت مائة ذراع والسادسة  
 بها امم يقال الحشوم وهم سودا لابلان ولهم مخالب كخالب السباع ويقال  
 ان الله تعالى سيطهم على يا جوج وما جوج حين يخرجون فيهلكهم والطبقة  
 السابعة فيها مسكن ابليس وجنوده من المردة والشياطين انتهى ملخصاً وثالثاً  
 معلوم کرنا چاہیے کہ جملہ طبقات باقیہ میں انبیا کا ہونا ثابت ہی چنانچہ حدیث مذکور کہ صحیح ہی  
 روایت کرتی ہے اور قرآن پاک میں ہے ولکل قوم ہاد یعنی ہر قوم کے واسطے ہادی مبعوث  
 ہوا ہے اس سے معلوم ہوتا ہے کہ ہر قوم کے واسطے ایک راہنما مقرر ہوا ہے پس ہر گاہ طبقات  
 باقیہ پرین وجود مخلوقات الہی کا ثابت ہے اور کوئی مخلوق حق تعالیٰ کی مہل نہیں جوڑی  
 لایہ ہے کہ وہاں ہی راہ نما ہونگے اور علامہ جلال الدین محلی کی تفسیر سے بھی یہ بات  
 ثابت ہے کہ حضرت جبرئیل طبقات باقیہ میں وحی لے جاتے تھے چنانچہ تفسیر جلالین میں لکھتے ہیں



اللہ الذی خلق سبع سموات ومن الارض مثلہن یعنی سبع ارضین یُنزل لاکل  
 الوحی بینہن بین السموات والارض یتنزل بہ جبرئیل من السماء السابعة الی  
 الارض السابعة انتھی ہر گاہ یہ تین امر ذہن نشین ہو گئے اب سمجھنا چاہیے کہ لفظ  
 بنی کنبیکم سے اگرچہ ایک ایک بنی خاتم النبیین ہونا طبقات باقیہ میں ثابت لیکن اوسکا  
 مثل ہونا ہمارے خاتم النبیین صلی اللہ علیہ وسلم کے ساتھ ثابت نہیں ہو سکتا اس واسطے  
 کہ کلام عرب میں کاف تشبیہ کے واسطے مستعمل ہی اور تشبیہ میں لازم نہیں ہی کہ مشبہ بہ  
 مثل یا قومی ہو مشبہ سے بلکہ کبھی تشبیہ ناقص کے ساتھ مجرد تفریم کے واسطے ہوتی ہے قرآن پاک  
 میں حق تعالیٰ فرماتا ہے اللہ نور السموات والارض مثل نورہ کہ مشکوٰۃ فیہا مصباح  
 اس آیت میں حق تعالیٰ نے اپنے نور کو تشبیہ دی ہی ساتھ نور مشکوٰۃ کے اذیر ظاہر ہے کہ  
 نور الہی بدرجہ ہا اس نور سے اعلیٰ و احسن ہی چہ نسبت خاک را با عالم پاک پس لفظ بنی کنبیکم  
 سے یہ امر ہرگز نہیں ثابت ہی کہ خاتم الانبیاء طبقات باقیہ کا مثل خاتم الانبیاء اس طبقہ کے  
 ہے بلکہ تشبیہ فقط تعلیم و تفریم کے واسطے ہی اس غرض سے کہ حسب طرح سے ایک خاتم المرسل  
 اس طبقہ میں ہی اس طرح سے ایک ایک خاتم ہر طبقہ میں ہی نہ یہ کہ وہ خاتم مثل اس خاتم  
 کے ہی بلکہ اگر غور کیا جاوے تو اسی حدیث سے معلوم ہوتا ہی کہ وہ خاتم مثل ہمارے  
 خاتم الانبیاء کے نہیں ہی کیونکہ اسی حدیث میں لفظ آدم کا ذکر ہی وارد ہی اس سے معلوم  
 ہوتا ہی کہ مخلوقات طبقات باقیہ کی اولاد ہمارے ہی آدم کی نہیں ہی بلکہ دوسرے آدم کی اور  
 تمام کتب عقائد میں یہ امر صرح ہوتا ہی کہ اولاد آدم این عالم تمام مخلوقات سے ہے کہ ہاں کہ  
 سے ہی افضل ہی اور آہ و لقد کرنا بنی آدم سے یہ امر مفہوم ہوتا ہی کہ ہاں کہ تمام مشرکین  
 اور عطا کا اتفاق ہی اس امر پر کہ مراد آدم سے اس آیت میں ہمارے آدم ہیں ہاں کہ ہاں کہ  
 بلکہ تمام انبیاء کہ قرآن پاک میں اونکا ذکر ہی اول سے مراد انبیاء و اسی طبقہ کے ہی ہاں کہ ہاں کہ  
 کے اور حدیث صحیح میں وارد ہی انا سید ولد آدم و لافخر اور دوسری حدیث میں انا  
 انا اکرم الاولین و الاخرین اب یہاں سے دو مقدمہ مہم ہوتے اول یہ کہ ہمارے خاتم الانبیاء  
 تمام اولاد آدم سے افضل ہیں دوسرے یہ کہ اولاد آدم اس عالم کے تمام مخلوقات سے

او مشتمل ہے یہ کہ ترکیب اور دروزن مستحسنوں کے نتیجہ نکلا ہوا ہے۔ غالباً انبیاء انجمن میں تمام  
 مخلوق کا اس سے تیس چار اکیس فیصد خاتم الانبیاء و طبقات باقیہ کے ساتھ چارویں خاتم الانبیاء کے  
 لیے ثابت ہو گا۔ اگرچہ اس میں سے کہ ثابت ہوں گا تو اس میں اس طرح ہر جیسے اس لیے اس کے  
 انسان اور انسان کے قائل کو اس کا ہی اور انسان اور انسان کے قائل نہیں کہلاتا اور عبادت  
 پر ایمان اور پورے طور پر اس کے درمیان مشمول ہیں اس لیے معلوم ہوتا ہے کہ مخلوق تمام طبقات باقیہ اس  
 جہاز سے اس کے حقیقت سے نہیں ہے اور یہ امر اس لیے ہے کہ ثابت ہو کہ نبی ہر قوم کا اسی قوم کے  
 صنف سے ہوتا ہے اور اگر وہ صنف سے پیدا کرے اور اس کے مشابہت کرے اس لیے اس کے  
 بھی آدمی کی کوئی بھی از قسم ہے اور از قسم ہے بلکہ مشابہت نہیں ہیں ضروری ہے کہ انبیاء و طبقات  
 باقیہ کے باقیہ کے وہ نہیں صنف سے اور ان کے نہیں ہونگے اور ہر قوم کا خاتم الانبیاء ہر قوم  
 کے ہوتے ہیں اس لیے وہ دونوں خاتم ہیں ماثلت کے بنا رہتا ہے اور اس صنف و صنف سے کیونکہ  
 اس سے اس قدر ہیں وہ دونوں ترکیب ہیں کہ ہر قوم کا خاتم الانبیاء اس طبقہ کے ہونے اور طبقات  
 باقیہ کے خاتم اپنے اپنے طبقات کے خاتم ہونے کیلئے جو اس شرکت کے ماثلت کا اطلاق درست  
 نہیں ہے اور اس کے حاصل حدیث مذکور صحیح ہے اور ہونے اس حال میں خاتم انبیاء اور خاتم مخلوق اللہ  
 علی ما یشاء علی ما یشاء کے ساتھ اور اس حدیث سے ہرگز ثابت نہیں ہوتا ہے کہ وہ خاتم  
 خاتم اس سے ثابت ہے تمام امور جس وقت کہ اس زمانہ وجود نہیں ہے تاہم جو زمانہ اس  
 کے ساتھ ہے سو کے خاتم اور اس مدت میں خدا تعالیٰ اور محمد ﷺ اور ہر ارادہ اور صحابہ اور تابعین  
 اور پیغمبر اور حدیث مذکور اگر کسی کے خیالی ہو کر کہہ میں کہ وہ ہونا امثال نبی صلی اللہ علیہ وسلم  
 اور اس کے ساتھ ان کے ساتھ ان کے ساتھ ان کے ساتھ ان کے ساتھ ان کے ساتھ ان کے ساتھ ان کے ساتھ  
 سرسولیتا علی اللہ ولیرہ وسلم بعدا ہذا ان غیر نبیا وسیعہ و علی ما یشاء خاتم ہر قوم کے لئے و ہر  
 قوم کے لئے ہے اور ان کی کوئی کوئی کوئی کوئی کوئی کوئی کوئی کوئی کوئی کوئی کوئی کوئی کوئی کوئی کوئی  
 کوئی  
 کوئی  
 کوئی

لقدرا الجیب حیث اتی بجواب رائق عجیب فی الواقع در تشبیه مشارکت مشبہ و مشبہ بہ و نفس و جہمی ہا  
 نہ در امور دیگر مثلاً در زید کا لاسد مشارکت در شجاعت ست پس از ان مماثلت زید و اسد و روزات  
 و صفات دیگر لازم نمی آید فلکذا فی ما نحن فیہ و اللہ اعلم۔ کتبہ العبد الاثم الاداء محمد سعد الد  
 الجواب صحیح والراہی صاحب و بیج۔ کتبہ محمد لطف ابد۔ واقعی موجود ہونا امثال حضرت  
 خاتم النبیین کا عالم میں بمعنی مذکور کے باطل ہی اور یہ عقیدہ خلاف اہل سنت و جماعت کے ہی  
 اور جو حدیث دلیل میں پیش کرتا ہی بحسب قول حاکم کے صحیح ہی لیکن اس سے یہ عقیدہ  
 ثابت نہیں واللہ علیم۔ حررہ محمد نعیم ۸ حدیث مذکور صحیح و معتبر ہے لیکن اس سے  
 جو عقیدہ مدعی نے استنباط کیا ہو وہ باعث کم علمی و نا انھی ہے اور محض خلاف عقائد  
 اہل سنت کے ہی اسکا جواب جو اخی المعظم مولوی عبدالحی صاحب نے تحریر فرمایا ہے  
 کافی و دانی ہے منقہ خادم اولیا واللہ الکریم محمد ابراہیم ابن مولوی علی محمد مرحوم  
 استفتا چہ میفرماید علمای دین اندرین مسئلہ کہ زید و بکر کہ ہر دو در علم و سن مساوی  
 ہستند در مسجدی برے ادای نماز حاضر شدہ زید بکر را برای امامت میکشند و بکر زید را و یکی  
 بطور امامت نمیکند و اظهار عذر خود با میکنند آخر الامر زید مذکور بکر را گفت کہ نماز خود با مفرد  
 مفردا واکتم بکر مذکور برین سخن راضی شدہ نیت نماز خود بست و از پسین یہ مذکور نیز افتد کہ او نمود پس  
 در صورت مسطور نماز زید و بکر صحیح گردید یا نہ و چنین اقتدا از روی قرآن و حدیث کہست یا نہ بینوا توجروا  
 ہو المصوب تدافع و امامت با وجود قابلیت مکروه است و وقوع این امر از طلاات  
 قیامت ست قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان من اشراط الساعة ان  
 يتدافع اهل المسجد لا یجدون اما ما یصلی بهم ما واکا بودا و غیرہ  
 زید و بکر را تدافع و امامت جائز نیست لیکن اقتدای زید با بکر صحیح است و نماز ہر دو صحیح شد و اللہ اعلم و محمد رسول اللہ  
 استفتا ما تو اہم رحمہم اللہ تعالی اس مسئلہ میں زید بر ملا بیان کرتا ہی کہ نماز و بکر میں بیسی  
 رکعت میں قبل پڑھنے دعا قنوت کے رفع یدین کرنا اور تکبیر کہنا جو مروج ہی سو بدعت سیئہ ہی  
 ایلیے کہ اس مقام خاص میں رفع یدین کرنا اور تکبیر کہنا حدیث شریف سے نہیں ثابت آیا زید کا  
 بیان صحیح و درست ہی یا نہیں در صورت عدم صحت کے صورت مذکورہ میں رفع یدین

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰

تکبیر کہنا سنت موکدہ ہے یا واجب یا استحبابینوا تو جس سے مراد  
ہو المصنوب تکبیر کہنا اور رفع یدین کرنا بوقت قنوت کے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم  
وسلم سے ثابت نہیں اور صاحب ہدایہ نے دلیل رفع یدین میں لکھا ہے بقولہ علیہ الصلوٰۃ  
والسلام ترفع الایدی کلا فی سبع مواطن تکبیر الا فتتاح وتکبیر القنوت و  
تکبیر العیدین والا سابع فی الحج علامہ بدرالدین عینی شرح ہدایہ میں بعد ذکر تخریج اس  
حدیث کے لکھتے ہیں فانظر الی سوا یا تھم هل متحد فیہا ذکر سرفع الیدین عند  
القنوت وانما یوجد ہذا عند اصحابنا فی کتبہم منهم المصنف انتھی کلامہ  
فی باب صفة الصلوٰۃ اور باب الوترین لکھتے ہیں قد ذکرنا فی باب الصلوٰۃ انہ لیس فی  
الحدیث ذکر القنوت فی ما سواہ البخاری والبیہقی والطبرانی وانما ذکر تکبیر  
الافتتاح وقع فی باب صفة الصلوٰۃ من المصنف وهو غریب انتھی اور علامہ عینی نے اس باب  
میں لکھتے ہیں قولہم یوجبون لتکبیر قبل قنوت الوترانی لما حدیثہ حدیثاً مرزوقاً  
عن ان احداً ما یدل علی استمرارہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم ومواظبہ  
علیہ حتی ینتہی القول بوجوبہ منهم ومعہذا العمل بہ واواظب علیہ من غیر تکرار  
لحسن الظن بالامام ابی حنیفہ ولكن لا اعتقد وجوبہ وقول ابی حنیفہ بوجوب  
سرفع الیدین عند تکبیر القنوت لم یثبت فی ذلك عندی اثر صحیح عن تابع جلیل  
فضلاً عن صحابی وفضلاً علی نفل من حدیث صحیح وحالی فیہ کمال فی التکبیر  
اعمل بہ ولا اعتقد وجوبہ کل ذلك لما مر لحسن او ابی معری حنیفہ بل ومع  
علماء مذہبہ انتھی ملخصاً اس سے مفہوم ہوتا ہو کہ رفع یدین اور تکبیر صحابہ اور تابعین  
سے ہی ثابت نہیں حال آنکہ امام محمد کتاب الآثار میں فرماتے ہیں عن ابی حنیفہ عن حماد  
عن ابراہیم الخثعمی ان القنوت فی الوتر واجب فی شہر رمضان وغیرہ قبل الركوع  
واذا سردت ان تقنت فکبر انتھی اور غایۃ البیان میں ہے ہر دو الطحاوی فی شرح  
للآثار مسنداً الی الخثعمی قال ترفع الایدی فی سبعه مواطن فی افتتاح الصلوٰۃ و  
التکبیر للقنوت فی الوتر و فی العیدین وعند استلام الحجر و علی الصفا والمروة و غیرہ

وعند المقامین عند الجمرتین ذکرہ فی باب مرفع الیدین عند مرویة البیت  
 انتھی اور عینی شرح ہایہ میں لکھتے ہیں نقل عن المزنی انه قال مراد ابو حنیفة تکبیرہ  
 فی القنوت لم یثبت فی السنة ولا دل علیہ قیاس وقال ابو نصر الا قطع هذا  
 خطاء منه فان ذلك مروی عن علی وابن عمر البراء بن عازب والقیاس دلیل  
 علیہ ایضا وقال ابن قدامة فی المغنی مروی عن عمر انه کان اذا فرغ من القراءة  
 فی الوتر کبر انتھی اور ابراہیم علی غنیۃ المستمل شرح نیتہ المصلیٰ میں لکھتے ہیں مرفع تکبیر  
 القنوت مروی عن عمر وعلی وابن مسعود وابن عباس وابن عمر والبراء بن  
 عازب ذکرہ الا شرم والبیہقی فی سنة الکبریٰ انتھی التامیل رفع یدین اور تکبیر وقت  
 قنوت اگرچہ نہ نخصرت صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وسلم سے ثابت نہیں مگر ہر گاہ بعض صحابہ اور  
 بعض تابعین سے ثبوت اوسکا بموجب تحریر ابن قدامة اور عینی اور حلبی وغیرہ کہہ ہو اہمیت  
 سیہ کس طرح ہوگی آری ثبوت وجوب تکبیر و رفع کا جیسا کہ علمائے حنفیہ لکھتے ہیں البتہ  
 مشکل ہے کیونکہ کوئی دلیل وجوب کی نہیں ہے غایتہ ما فی الباب یہ ہے کہ اگر نیت اشدک  
 صحابہ اور تابعین کے تکبیر کہے اور رفع یدین کرے مثاب ہوگا اور اگر نہ کرے تو  
 معاتب ہوگا و آمد اعلم بالصواب وعندہ حسن الثواب - حررہ الراجی عفوریہ القوی  
 ابو الحسنات محمد عبد اعلیٰ تاج وزاد عن ذنبہ الجلی والحنفی وحفظہ عن موجبات الغنی  
 استغناء ما قولہم رحمہم اللہ تعالیٰ درین مسئلہ کہ سیاست نزو فقہا چہ معنی میدار و قتل  
 سیاست منحصرست در کلو خفہ کردن مرۃ بعدا خری یا عامست در ہر جنایت بنیہ اتوجروا  
 الجواب والند اعلم بالصواب در رسالہ جامع تفسیرات از بحر الرائق منقولست  
 السياسة فعل ینشأ من الحاکم لمصلحة یراہا وان لم یرد بذلک دلیل جنون  
 سیاست فعلیست کہ ظاہر میشود از حاکم وقت بنا بر مصلحتی کہ می بیند آن را حاکم اگرچہ دلیل جاری  
 بر فعل مذکور وارو نشدہ باشد و ہمدرانست سیاست نوعی از تفسیرست کہ در عقوبات  
 شدیدہ مثل قتل و حبس و متدواخراج بلکہ مستعمل میشود و قتل سیاست منحصر در خنق مرۃ بعدا  
 نیست بل عامست در ہر جنایت بحسب مصلحت سلطان و حاکم وقت اگر کسی در بعض جرائم تکرار

کتاب التفسیر

فمن شرط است مثل خنق و سرقة و لو اطلت و در جامع الرموز مذکورست السياسة لا ینتخص  
 بالزنا بل یجوز فی کل جنایة و الراى فیہ للامام علی ما فی الکافی کقتل مبتدع  
 یتوهم منه انتشار بدعة وان لم یحکم بکفره کما فی التمهید و صاحب  
 در مختار و در مفتی شرح ملتقى میگوید السياسة لا ینتخص بالزنا بل یجوز فی کل جنایة  
 سراى الامام المصلحة فی النفی و القتل کقتل مبتدع یتوهم انتشار بدعة  
 وان لم یحکم بکفره و در مخ الغفار شرح تنویر الابصار سطورت للامام قتل  
 السارق سياسة لسعیه فی الارض بالفساد و در مختار آرو للامام قتل  
 السارق سياسة لسعیه فی الارض بالفساد و هذا ان عاد و هدر ان است  
 لو اعتاد للمواطة قتل الامام سياسة و در قنای سراج المنیر کفاله کما الرائق  
 منقولست یجوز التعزیر بالقتل فی الحکامة ناعلاً عن التمهید بان التعزیر یكون  
 بالقتل و الضرب و الحبس و الازعاج عن الدار و اخذ المال و غیرها و الله  
 یكون سياسة و مرخصت و اباحت و وجوباً و در شرح ملتقى الاجر مذکورست من  
 خنق فی المصر عترة ای صا بعادة قتل به ای سياسة لسعیه بالفساد و  
 کل من کان كذلك یدفع بشره بالقتل و در تمار و امی مالکیری سطورت الخناق  
 و الساحر یقتلان لانها یسعیان فی الارض بالفساد وان تابا لم یقبل ذلك  
 منها وان اخذ اثماً تابا لم یقبل منها و یقتلان و کذا الزندیق المعروف بالداعی  
 و به یفتی کذا فی خزانه المفتین و در دستور القضاة مذکورست من الخلاصة  
 فی کتاب لديات قال رح و لا باحی یقتل ایضاً و لا یقبل توبة کذا الفتنه الشیخ  
 الامام الزاهد الاستاد عین الدین السمرقندی من الفتاوى ناصرى الساء  
 یقتل اذا علم انه ساحر بان اقر بسحره او اقام البینة علیه فانه یجوز  
 من الکفر فی الکراهة الساحرة تقبل یرید به اذا كانت تعتقد ذلك تصیر  
 و انکانت المرندة لا تقبل و صاحب در مختار و در مفتی میگوید قد نفی عمر بن الخطاب  
 من المدينة الی البصرة و هو غلام صبیح الوجها فتتن به النساء و الحسن

له الفتی  
 کثیر النون  
 و لا یقتال  
 بالسکون و هو  
 مصدر فتنه  
 اذا علم طلقة  
 القاتل فاعلم  
 الساء

لا یوجباً لنبی الا انه فعله سیاسة فانه قال ما ذنبی یا امیر المؤمنین قال  
 لا ذنب لك وانما الذنب لی حیث لا اطهر امر لهجرة عنك كما فی الكشف  
 وغیره وقاضی القضاة در رساله تعزیرات افاده فرموده در صورتی که صدور قتل از قاتل نزود  
 حاکم به ثبوت رسد و قضا من بسبب عدم اجتماع شرائط استیفاء آن نزود مرتفع شود حاکم هر نوع زجر  
 و سیاستی که مناسب داند اجرای آن سازد انتهی و الله اعلم بحرره الاثم الاواه محمد سعید الله عفی عنه  
 در حقیقت سیاست نزد فقها فعلیست که حاکم آن را برای استصلاح خلق بعمل آورد  
 انحصار در گلو خفه کردن مرة بعد اخری نمیدارد و والله اعلم - حرره محمد نعیم عفی عنه ۱۲۸۸

المجیب مصیب محمد عالم علی عفی عنه	عالم علی	ظهور الحق	ریاض الدین	محمد حبیب الله
محمد عبد العلی مدرین	عبد الکریم محمد کبر خان	عبد القادر ولایتی	سعد الله	سعد الله

ان هذا الجواب قریب بالحق والحق

الجواب صحیح و قتل سیاست منحصر نیست در گلو خفه کردن مرة بعد اخری بلکه عامست در هر جنایت  
 و مؤید این روایت در مختارست که در شبه قتل مینویسد و الثانی تشبهه وهو ان یقصد  
 ضربه بنیرا ذکرای بما لا یفرق الاجزاء ولو بنجر و خشب کبیرین عند الاطلاق  
 و موجه الاثم و الکفارة و دية مغلطة علی العاقلة سبحة تفسیر ذلک الکلام  
 تشبهه بالخطاء نظر الی الالة الا ان یتکرر منه فلا مام قتله سیاسة اباب  
 محمد نور النبی عفی عنه اصحاب المجیب صاحب بحر الرائق در رساله و لثوب مینویسد قد استنفید  
 للسياسة ما یفعله الحاکم لمصلحة العام من غیر ورود الشریع النقی و علامه ابراهیم  
 خیر الدین در فتاوی خود مینویسد بیسم الاخبار و یكونه شریرا بیدر نه و لیس  
 کان حاضرا و غائبا لان الامور الموحية التعزیر و لو بان قتل الشیخ صفا لله  
 تعالی الذی لم یقصد بها شخص معین لا یختار الی الدعوی المتعاجرة الی حضور  
 المدعی و هذا من حق الله تعالی و هذا من علی و لیسنا نمان بان المتعزیرین بالاجبر  
 و الصواب حیث كانوا مخلصین مقصد نعم بد فخر طلبة المتعدی بالحق

وتغزيرة ولو بالقتل حيث تقر فيه انه لا يرجع الا بالقتل انتهى ملخصاً والله اعلم حرره الراجي  
 عفوره القوي ابو الحسنات محمد عبد المحي تجاوز الله عن ذنبه الجلي والنجفي وحفظه عن موجبات الغي  
 اصحاب من اجاب هكذا في شرح المختار و به يشير كلام الفتح ايضا ان السياسة لا تختص  
 بالزنا وهو ما عزا له الشارح الى النهر <sup>كتاب الحدود ١١٠</sup> وفي القهستاني السياسة لا تختص بالزنا بل  
 تجوز في كل جناية والراي فيها الى الامام على ما في الكافي كقتل متبذع يتوهم  
 منه انتشار بدعته وان لم يحكم بكفره كما في التمهيد وهي مصدر سياسي  
 الوالي الرعية افرهم ونهاهم كما في القاموس فالسياسة استصلاح الخلق  
 بارشاد هو الى الطريق المنجي في الدنيا والاخرة فهي من الانبياء على الخاصة والعمامة  
 في ظاهرها هم وباطنهم ومن السلاطين الملوك على كل منهم في ظاهرها لا غير  
 العلماء ورثة الانبياء على الخاصة في باطنهم لا غير كما في المضمرات  
 وغيرها هكذا في جامع الرموز والله اعلم بالصواب منقده خادم  
 اولياء الله الكريم محمد ابراهيم غفر له الرحيم ابن مولانا مولوك علي محمد منقود  
<sup>١١٥</sup> استفتا في غير ما ينه عن اعيان من يسئله يوم عاشوراء مثل اعيان زينب وغيره دست يانه بنوا توجروا  
 هو الموفق صاحب صواعق محرقة في آرو و اياها ثم اياها ان يشتغل ببيع الناصبة  
 المتعصبين على اهل بيت او الجهال المقابلين للفاسد بالفاسد والبدعة بالبدعة  
 والشرب بالشر من اظهار رغبة الفرح والسرور واتخاذ عيداً واظهار الزينة  
 فيه كالخضاب والاكتمال ولبس جديد الثياب توسيع النفقات وطبخ الاطعمة  
 والحجوب الخارجية عن العادات واعتقادهم ان ذلك من السنة والمعتمد  
 والسنة ترك ذلك كله فانه لم يرد في ذلك شيء يعتمد عليه ولا اثر صحيح يرجع  
 اليه وقد سئل بعض ائمة الحديث والفقهاء عن الكحل والغسل والحناء وطبخ الحبوب  
 ولبس الجديد واظهار السرور يوم عاشوراء فقال لم يرد فيه حديث صحيح عنه  
 صلى الله عليه وسلم ولا عن احد من اصحابه ولا استجبه احد من ائمة المسلمين  
 لاسن الاسابعة ولا من غيرهم ولم يرد في الكتب المعتمدة في ذلك صحيح ولا ضعيف

كتاب الخصال

Marfat.com



وما قيل ان من اكل من يومه لم يرمد ذلك العابد ومن اغتسل لم يهر من ذلك  
 ومن وسع على عياله فيه وسع الله سائر سنة عليها وامثال ذلك فكل ذلك  
 موضوع الاحاديث التوسعة على العيال لكن في سنده من تكلم فيه نصراً فهو لاء  
 لجهلهم يتخذونه موسماً كما ذكر ذلك جميعه بعض الحفاظ وقد صرح الحاكم  
 بان الاحتفال يومه بدعة مع روايته خبر ان من اكل بالاشهد يوم عاشوراء  
 لم ترمد عينيه ابد الكنه قال انه منكر ومن ثرا وسرده ابن الجوزي في الموضوعات  
 من طريق الحاكم وقال بعض الحفاظ ومن غير تلك الطريق ونقل المجد اللغوي  
 عن الحاكم ان سائر الاحاديث في فضيلته غير الصوم كفضل الصلوة فيه ولا نفاق  
 والحضاب والادهان والاحتفال وطمح الجبوب وغير ذلك كل موضوع ومفتر  
 وبذلك صرح ابن القيم ايضا فقال حديث الاحتفال والادهان والتطيب  
 يوم عاشوراء من وضع الكذابين انتم مختصراً والله عليهم بالصواب  
 وعند ام الكتاب - كتبه ابو الاحياء محمد نعيم غفر له الله الرب الحكيم <sup>١٢١٩</sup> محرم  
 في الواقع زينت لباس وغيره وروز عاشوراء بدعتي ست قبيله واماديت كه درين باب بعض  
 ارباب سلوك مے آرنج جمله آنها موضوع اند علامه وقت خود احمد بن تيميه  
 در منهل السنه مي نويسند ما يذكرون في فضائل عاشوراء وما ورد من التوسعة  
 على العيال وفضائل المصافحة والمناء والحضاب والاعتسال ونحو ذلك يذكرون  
 فيها صلوة كل هذا كذب على رسول الله صلى الله عليه وعلى اله وسلم لم يصح  
 في عاشوراء الا فضل صيامه انتهى كلامه وقد جاء في آخر از بهان كتاب مي نويسند  
 قد يروج على كثير ممن ينتسب الى السنة احاديث يظنونها من السنن  
 كذب باتفاق اهل المعرفة كاحاديث المروية في فضائل عاشوراء وفصل الخجل  
 فيه والاعتسال والحضاب والمصافحة ونحو ذلك انتهى وعلامه شمس الدين محمد بن  
 عبد الرحمن السخاوي در مقاصد حسنة حديث كحل را موضوع گفته چنانچه در حرف الميم مي نويسند  
 من اكل بالاشهد يوم عاشوراء لم ترمد عينيه ابد الحاكم والى

حدیث جویدر عن الضحاك عن ابن عباس به مرفوعاً قال لھا كوانہ منكر قلت  
بل موضوع او سادہ ابن الجوزی فی الموضوعات عن هذا الوجه من حدیث  
ابی ہریرة انتهى و حدیث توسع عیال را حسن نوشته میفرمایند من وسع علی عیالہ  
یوم عاشوراء وسعہ اللہ علیہ السنۃ کلھا الطبرانی والبیہقی فی الشعب و فضائل  
الاقوات و ابوالشیم عن ابن مسعود لا ولا ان فقط عن ابی سعید و الثانی فقط  
عن ابی ہریرة و جابر قال لعراقی فی امالیہ حدیث ابی ہریرة لہ طرق صحیحہ فی  
بعضہا ابن ناصرا لحافظ انتهى التامصل ہر وز عاشوراء بجز روزہ کہ از امام و حدیث صحیح منبت  
و استحباب آن ثابت است و وسعت طعام بر عیال واجب است کہ حدیث ابن ہم اصلی  
دارد و امرے دیگر نباید کرد و امام اعلم - حررہ الراجی عفور بہ القوی ابو الحسنات  
محمد عبدالحی تجا وز امام عن ذنب الجلی و الخفی و حفظہ عن موجبات الخفی  
استفتا بقولہم رحمہم اللہ تعالی اس مسئلہ میں کہ رافضی تبرائی یعنی جو رافضی کہ صحابہ  
رضوان اللہ تعالی عنہم کو اور ازواج مطہرات رضی اللہ تعالی عنہما کو سب و شتم کرنا ہے  
اور قسم قسم کے القاب دیتا ہو اس رافضی کے ہاتھ کا ذبیحہ درست اور حلال ہے یا حرام  
یا مکروہ کون مکروہ اور درست اور عدم درست وغیر ذلک کی دلیل کیا ہو بینوا و افتوا بسند کتاب  
توجروا عند اللہ بحسن البآب ۱۰ ہو المصوب اکثر اصحاب فتاوی حنفیہ سب صحابہ اور ازواج مطہرات کو  
موجب کفر و ارتداد کہتے ہیں پس اس تقدیر پر ذبیحہ و افض کا حرام ہی اور محققین حنفیہ اسکو  
موجب کفر نہیں کہتے ہیں بلکہ موجب فسق کما ہو مصرح فی تصہید السلیم و مسائرۃ  
ابن الہمام و فتح القدیر و شرح الفقہ الاکبر علی القاسمی و شرح المسلم لبحر العلوم  
و شرح المسلم لمولانا ولی اللہ اللمکنوی وغیرہ پس اس تقدیر پر ذبیحہ رافضی کا حلال ہی و امام  
حررہ الراجی عفور بہ القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی تجا وز امام عن ذنب الجلی و الخفی ابو الحسنات  
واقعی اس رافضی کے ہاتھ کا ذبیحہ حلال ہے بنا بر قول منقول از جمہور متکلمین و فقہای  
فخیل و امام علیم - حررہ ابو اللاحیا محمد نعیم عفی عنہ صحیح الجواب ہذا فی الکتب - منقہ  
تادم اولیا و امام الکریم محمد ابراہیم غفرلہ اللہ الرحیم ابن مولانا علی محمد مرحوم

استفتانا تو لم رحمہ اللہ تعالیٰ اس مسئلہ میں کہ نماز ہذا مع تذکرہ ثواب و وزن عیدین میں  
 پڑھنا چاہیے یا کسی عید کی تخصیص ہے در صورت تخصیص کے کہ کسی تفصیل کیا ہی ہو اور اگر  
 بسند کتاب تو جزو اعتقاد بحسن المآب اور نماز ہذا مع تذکرہ ثواب بہرہ مستحب است کہ  
 چار رکعت از مصلیٰ جدا شدہ بگذارو و در رکعت اول بعد از فاتحہ سبح اسم و در دوم و آسمان  
 در سوم و الضحیٰ و در چہارم اخلاص بخواند گو یا جمیع کتب الہی قرأت منوہ و جمع تبارک را سیر  
 ساخته و مثل عمل آن روز اہل زمین یا بد و پنجاہ سالہ گناہ او بخشیدہ شو و ذکرہ ابن الجوزی  
 مرفوعاً عن سلمان الفارسی فی کتاب النور و مرادہ الحافظ العیاضی فی عمل  
 الیوم واللیلۃ و طحطاوی از مسعودیہ آورہ ہر کہ در چہار رکعت سورہ ازلہ و الشمس و الضحیٰ  
 و برواہ سورہ اخلاص ستر بار بخواند و اوہ شود با و صواب بمقدار آنکہ روئیدہ است درین سال ۱۱ مفتاح الصلوۃ  
 ہو المصوب حدیثی کہ از مفتاح الصلوۃ نقل شدہ موضوع و باطل است از عبارت و مضمون آن  
 ہر عاقل میداند کہ این چنین کلام آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نحو اینند فرمود قاضی شوکانی و فرماید  
 مجموعہ منویں حدیث من صلی یوم الفطر بعد ما یصل عیدہ اسربع رکعات یرکع فی کل  
 رکعۃ بفاتحۃ الکتاب و سبح اسم و فی الثانیۃ و الشمس و فی الثالثۃ و الضحیٰ و فی الرابعۃ  
 قل هو اللہ احد فکانما قرأ کل کتاب انزلہ اللہ علی انبیائہ الخ و ہو موضوع و صاحب  
 رسالہ فضل لیلۃ شعبان می نوید حدیث من صلی یوم الفطر بعد ما یصل اسربع رکعات  
 و ذکر لہا ثوابا عظیما فی سندہ جماعۃ لا یعرفون بل لا یحل ذکرہ فی الکتب کما قالہ  
 ابن حبان بل ترجی السیوطی فیہ اندہ الذی وضع انتھی ہر گاہ موضوعیت این حدیث  
 ثابت شد پس نماز مذکور بر باد رفت از کتاب آن نباید و اعتقاد سنیت آن نشاید و آنچه در کتب  
 صلح ستہ موجود است این است عن ابن عباس ن رسول اللہ خرج فی یوم عیدہ  
 بہم العید لم یصل قبلہا ولا بعدہا و از روایت ابن ماجہ تجویز دو رکعت ہذا  
 عید بلا تفتید سورۃ معلوم شدہ عن ابی سعید قال کان رسول اللہ لا یصل قبل العید  
 شیئاً فاذا رجع الی منزلہ صلے سرکتین انتھی واللہ اعلم۔ حررہ الراجی عفور بہ القوی  
 ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجبل والحفۃ وحفظہ عن موجبات الفح

محمد عبدالحی  
 ابو الحسنات

اجواب صحیح۔ نطق خادم اولیاء اللہ الکریم محمد پرہم غفرلہ اللہ الرحمہ ابن سہیل صاحب  
 نازہذا و نون عیدون میں مستحب ہے مطابق عبارت مذکورہ مفتاح الصلوٰۃ کے اردن مبارک  
 کثر العباد فی شرح الاوسد کی قال الحجۃ سراجہ رکعت الصلحاء والعباد یصلون فی الصلوة  
 بعد صلوٰۃ العید اسربع رکعات وتلك بالا سناد عندی عن سلمان الفارسی عن  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من صلی اسربع رکعات یوم الفطر ولا یصل بعد ما صلی  
 الامام صلوٰۃ العید یقرأ فی اولی الرکعة سبح اسم ربک الاعلی یعنی بعد الفاتحة  
 فكانما قرأ کل کتاب نزلہ اللہ علی انبیاءہ و فی الرکعة الثانیة والشمس وضحاها  
 فله من الثواب مثل ما طلعت الشمس من مطلعها الی مغربها و فی الرکعة الثالثہ والضحی  
 فله من الثواب کما انما اشبع جمیع الیتامی و اردلہم و ادہنتہم و البسہم ثیاباً نظیفاً  
 و فی الرکعة الرابعہ قل هو اللہ احد غفر اللہ لہ ذنوبہ خمین سنۃ مقبلہ و خمین  
 سنۃ مدبرہ انتہت لیکن صاحب فوائد مجموعہ اسے حدیث کو موضوع کہتے ہیں البتہ روایت  
 ابن ماجہ سے پڑھنا حضرت سرور کائنات صلعم کا دو رکعت کو بعد مراجعت منزل شریف کثرت  
 ہوتا ہے اور قناری عالمگیری میں ہے المستحب ان یصلی اسربع رکعات رجوع الی منزلہ کذا  
 فی الزاد انتھی اور جامع الرموز میں ہے الا ان مشائخنا قالوا یتحب ان یصلی ربعا فی بیتہ کیدا  
 یظن ظان انہ سنۃ کما فی المصنعات انتھی و اللہ اعلم حررہ ابو الاحیاء محمد نعیم عفی عنہ  
 استفتنا ما قولہم رحمہم اللہ تعالیٰ اس مسئلہ میں کہ جناب رسول مقبول علیہ الصلوٰۃ  
 والسلام اور اصحاب و تابعین اور تبع تابعین اور ائمہ اربعہ رضوان اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین بعد نماز عیدین  
 کے دعا مانگتے تھے یا بعد پڑھنے خطبہ عیدین کے کھڑے کھڑے مانگتے تھے یا بیٹھ کر مانگتے تھے اور ہاتھ  
 اوٹھا کے مانگتے تھے یا بدون ہاتھ اوٹھا کے بیٹھ کر مانگتے تھے اور بعض نے کہا کہ ہاتھ  
 ہو المصوب ردایات حدیث سے اسے بقدر معلوم ہوتا ہے کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم  
 نماز عید سے فراغت کر کے خطبہ پڑھتے تھے اور بعد اسکے معاوضت فرماتے تھے اور دعا مانگنا بعد نماز کے  
 یا بعد خطبہ کے آپ سے ثابت نہیں ہے اور اسے بطرح صحابہ کرام اور تابعین غلام سے ثبوت اسکا نظر نہیں آتا اور احقر  
 حررہ الراجی حضور بہ القوی ابو الحسنات محمد عبدالحق تجاویز آمد عن نہ الجلی واسخے ابو الحسنات

مفتاح الصلوٰۃ و  
 کثر العباد سے مستحب  
 نماز مذکورہ کا مفہوم  
 ہوتا ہے کہ کتنے میں  
 میں اسکا لال کیا ہے  
 وہ خود مستحب ہے  
 ذکر ہے اسکا مفہوم  
 صحیح ہے نہ کہ وہ  
 فوائد مجموعہ میں  
 کی صورت مذکورہ  
 میں صلوٰۃ مذکورہ  
 ہونا باطل ہے لکن  
 بہر حال حدیث صحیحہ  
 میں و ان یصل ربعا  
 روایت ابن ماجہ  
 بعد مراجعت کے  
 مذکور ہے کہ وہ  
 صحیح ہے نہ کہ وہ  
 صحیح ہے نہ کہ وہ

فان من جاز من قول بقبول عليه الصلوة والسلام اور صحابه اور تابعين اور تبع تابعين  
 انما الله اراد به رضوان الله تعالى عليهم اجمعين سے دعانا گنا بعد نماز یا خطبہ کے عیدین میں  
 انمذکب کے اب تک نظر نہیں آیا و الله عليم وحكيم۔ حرره ابوالاحیاء محمد نعیم عفی عنہ ۱۲۸۹ھ

بسم الله الرحمن الرحيم

استفتانا تو کم اینا الطار اندرین مسئلہ کہ باہ محرم الحرام ذکر شہادت حسین علیہا السلام  
 و بیان کردن فضائل صبر و محاسن شہدا و ممنوعیت نوم و سینہ زنی و دیگر بدعتہا سے محرم مروجہ  
 و ذکر فضائل اشترایح حسب و ایت شہادتین و اعاوین صحیحہ و و ایت معتبرہ و خصوصاً  
 عاشوراء یا غیر آن دست یاز و بعضی مردمان ذکر شہادت را حرام میدانند و بقول امام غزالی و قول  
 مولوی محمد اسمعیل شہید کہ در صراط المستقیم است تسکین نماید عبارت امام غزالی رح این است بحرم  
 علی الواعظ و غیرہ روایة قتل الحسن والحسين وحكاية ماجرى بين الصحابة من المشاجرة  
 والتخاصم فانه يهيج الى بغض الصحابة والظن فيهم انتهى و عبارت صراط المستقیم این  
 ذکر قصد شہادت بشرح و بسط و عقد مجلس کردن باین قصد کہ مردم بشنوند و تاسفها نمایند  
 و حسرتها فرایم آرند و گریه و زاری کنند ہر چند در نظر ظاہری خللے در ان ظاہر نیشود اما فی الحقیقت  
 اینم مذموم مکروہ است تا آخر این قول کہ پس بالکل مطرودان مردودان بجناب ندمنتہی جواب سوال  
 و تاویل عبارت منقولہ ذی بقلم فرمودہ آید بنوا بالتفصیل و توجروا بالاثواب الجمیل  
 ہوا المصوب ذکر شہادت امام حسین رضی اللہ تعالی عنہ را چند صورت است اول نیک و اعظ  
 و حضار مجلس و عظام تم سازند جا ہا سے خود را پارہ پارہ سازند و بدیگر افعال شہیدہ کہ از  
 خواص غیبیہ اندر تکب شوندرین صورت و حرمت این چنین و عظ و عقد مجلس شکی نیست

علامہ ابن حجر کی رحمة اللہ علیہ در مواعظ محرقہ مینویسند و ایاء شہرا یا ان لیتغل فی یوم  
 بیداء الرافضة من الذب والنياحة والحزن اذ ليس ذلك من اخلاق المؤمنين  
 والا لكان يوم وفاته صلى الله عليه وعلى آله وسلم اولى بدلك واستحرمي أنته  
 قالوا الرجا مختار بن محمود زاهدی از بر بان الدین بخاری نقل میسازند خرق القاص ثیابہ  
 فی مقتل الحسين يوم عاشوراء تا سقا علی المصيبة و امرهم بالقيام والتشيع

فهل يجب على الولاة ان يزجروا فكتب برهان الدين يمتنع من ذلك انتهى وروى ايضاً  
 وانظر ذكر مقتل امام رازاخبار موضوعه واكاذيب متداوله كند ووعظ خود را از امانت این اسلام  
 و التزم تمام بر سلف کرام پرسانه و در حرمت این صورت هم شک نیست و حکم امام غزالی که  
 بحرمت ذکر شهادت صادر شد و بر همین صورت محمول است چنانچه از کلام ابن حجر که در صواعق  
 حوقیه آمده آرنه ظاهر میشود و قال الغزالي وغيره يحرم على الواعظ وغيره سراوية مقتول  
 الحسن والحسين وحكاياته وما جرى مجرى بنى الصحابة من التشاجر والتخاصم  
 فانه يهيج على بعض الصحابة والظعن فيهم والطاعن فيهم مطعون طاعن في  
 نفسه ودينه انتهى كلام الغزالي بلخصاً وما ذكره من حرمة سراوية قتلى الحسن والحسين  
 وما بعدهما لا ينافي ما ذكرته في هذا الكتاب لان هذا البيان الحق الذي يجب  
 اعتقاده من جلالة الصحابة وبراءة توهم من كل نقص بخلاف ما يعظه الوعاظ  
 الجعلة فانهم ياتون بالاخبار الكاذبة الموضوعية ويخونها ولا يبينون المحال  
 والحق الذي يجب اعتقاده فيوتعون العامة في بعض الصحابة وتنقصهم انتهى  
 واما احمد رومي در مجالس البراري آرنه القاص الذي يذكر الناس قصته القتل يوم عاشوراء  
 بمخرق ثيابه وبكشف رأسه وياهمم بالقيام والتشيع تأسفاً على المصيبة يجب على  
 ولاة الدين ان يمنعونهم والمستمعون لا يعدسرون في الاستماع قال الامام الغزالي  
 وغيرهم يحرم على الواعظ وغيره سراوية مقتل حسين وحكاية ما جرى بين الصحابة  
 من التشاجر والتخاصم فانه مهيج على بعض الصحابة والظعن فيهم وهم علامة  
 الدين تليق ائمة الدين عنهم وتلقيناً عنهم فالطاعن فيهم طاعن في نفسه و  
 دينه وقد راوى عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم الله الله في اصحابي لا تتخذهم  
 غرضاً من بعدى من احبهم فحبه احبهم ومن ابغضهم فببغضه ابغضهم ومن  
 اذا هم فقد اذى الله تعالى فعلى هذا يجب على المؤمن تعظيمهم وذكرهم بالخير  
 وكف اللسان عن الطعن فيهم اذ بسبب قتل عثمان رضي الله عنه وقيل حسين جرت فتن كثيرة  
 واكاذيب كثيرة وظهرت اهواء وبدع وصارت الاكاذيب والاهواء لا تزال تزاد انتهى

این عبارت صاف ولایت میکند برینکه عبارت امام غزالی محمول بر حرمت ذکر مقتل که مشتق باشد  
 برا کا ذیب و بیع است نه بر مطلق ذکر و استدلالی که در عبارت غزالی بر حرمت منقول است دلیل  
 است واضح بر آن اکا ذیب نه بر مطلق ذکر شهادت خصوصاً از روایات صحیح تهریح بعض صحابه و  
 طعن بر سلف لازم شده آید آرسته ذکرے که مشتق براخبار و اہمیہ و مہلات متداوله خواهد بود و البتہ بموجب  
 طعن بر سلف خواهد بود پس اگر حرمت در عبارت مذکورہ بر مطلق ذکر شهادت محمول شود لازم می آید  
 عدم انطباق دلیل بروعی دلیل ہذا الاتہافت صورت سوم اینکہ واعظ بشی ذکر شہادت  
 عقد مجلس چنانچہ روا فض میکنند کند و روزی بر آن خاص کند این صورت عالی ذکر است  
 نیست بسبب تشبہ روا فض و لہذا در جامع الرموزی نویندا وارد ذکر مقتل بحسین  
 ینبغی ان یذکار ولا مقتل سائر انصیابہ لئلای تشابہہ الروا فض کما فی العون الفہمی  
 و عبارت مولوی اسمعیل کہ در سوال منقول است بر زمین صورت محمول است چنانچہ لفظ عقد مجلس  
 بران است صورت چهارم اینکہ واعظ ذکر شہادت از اخبار صحیحہ سازد و در بیان خود افراط و تفریط کہ  
 موجب بعض صحابه یا ایات اہل سلام باشد سازد و مجلسی در الزبیر روا فض محفوظ یادار و و از  
 تخصیص یومی و عقد مجلس چنانکہ روا فض میسازند محفوظ باشد و غرض آن مجرد ذکر مصائب استرجاع  
 بران امر است شروع در مجلس ابرار می نویند قد سروی احمد و ابن ماجہ عن فاطمة  
 بنت الحسين عن ابيه الحسين ان النبي صلى الله عليه واله وسلم قال ما من مسلم  
 يصاب بمصيبة فيذكرها وان قدم عهدا فيحدث لها الاسترجاع الا كتب الله  
 له اجرة مثلها يوم اصاب و هذا الحديث رواه الحسين وعنه بنت فاطمة التي  
 شهدت مصرعه وقد ثبت في علم الله تعالى ان المصيبة بالحسين يذكروا مع  
 تقادم العهد فكان من محاسن الاسلام ان تجرى هذه السنة كلما ذكر  
 بان يسترجع لها فيكون للانسان من الاجر الذي كان لمن استرجع يوم اصاب المسلمون  
 بها انتهى هذا ما خطر بالبال والله اعلم بحقيقة الحال - حرره الراجي عفو ربه  
 القوي ابو الحسنات محمد عبدالحق تجاوز الله عن ذنبه الجلي والخبث وحفظه عن موجبات الغي  
 ظلما ما قولكم سادة المسلمين دائمة المحققين ادام الله فيوضاتهم

برسلا مولوی محمد شمس از نظام محمدی  
 کتاب اللانکر

الى يوم الدين في جواب من يذكرون الله عز وجل قياماً وقعوداً يجهران بمشركا اوبان  
الموسيقات وبالطمطممة واظهار ما بين همزة ولام والفت وهد الهاء من الله  
ويقولون هو وهادي ويذكرون بالحكي وهو الحاء بان يقولوا حتى ويرقصون  
في بعض الاحيان بالتواجد والوثبات ويفيرون عن ادراكهم ويصرفون  
ويوقعون على الارض وينشدون الشعر الكلام لمطرب المهيب لا تقس للنشاط  
وغير ذلك مما يتعلق باحوال المرادين من اهل الطريق عموماً وبطريق  
الشاذلية خصوصاً هل هو حرام ام لا تركه مباح او لا او سنة وهل يجوز الاك  
على مثل هؤلاء ام لا ام لهذا اصل في الكتاب السنة وهل يجوز سب مشائخ  
الطريق ام لا وفضيلت قطب الاقطاب غوث الثقلين سيد عبد القادر رضي الدين  
جيلاني قدس سره على قطب الوقت شيخ ابو الحسن شاذلي قدس سره ثابته ام عكسه بلينواتجوا  
هو المصوب ينبغي الا تكار على هؤلاء في اسر كتاب موراحدها الذكر بالجهر  
المفراط فانه منهي عنه لما روي البخاري ومسلم والترمذي وابوداؤد واحمد بن  
شيبه وغيرهم عن ابي موسى الاشعري قال كنا مع رسول الله صلى الله عليه  
وعلى اله وسلم في غزاة فجلنا لا نهبط واديا لا نضعد شرفا الا ارفعنا اصواتنا  
بالتكبير فذنا منا وقال ايها الناس اربعوا على انفسكم فانكم لا تدعون احدا  
انما تدعون سميعاً بصيراً ان الذي تدعونه اقرب اليكم من عتق سراحلة احدكم  
فان قالوا قد ورت في الحديث اذكر الله حتى يقولوا انه مجنون فهذا يدل على جواز الجهر  
قلنا لهم لا كلام في نفس جواز الجهر انما الكلام في الجهر المفراط ومعنى الحديث  
المذكور اكثر والى ذكر الله حتى يقولوا انه مجنون فلا دلالة على الجهر وقد دلت  
الآيات على استحباب السر التوسط بين السر والجهر قال الله تعالى ادعوا ربكم  
تضرعاً وخيفة انه لا يحب المتكبرين وقال الله تعالى واذكروا ربك في نفسك  
تضرعاً وخيفة دون الجهر من القول بالعدا والاصال لا تكن من الغافلين  
وقال الامام الرازي في تفسيره وعلى قوله اذكروا ربك في نفسك اذكره خفية ومراً

الح صنف  
سبيل نون  
بين صنفان  
بجانبه



يعني قوله من الجهر بالمفرد والمراد منه ان يقع الذكر بحيث يكون بين المخافة والجهر  
 انتهى وقال له تعالى ولا تجهر بصوتك ولا تقف بها وابتهج بين ذلك سبيلا  
 وروى البيهقي في كتاب شعب الايمان عن سعد بن مالك مرفوعا خير الذكر خفي وخير  
 الرزق ما يكفي وفي النهاية شرح الهداية المستحب عندنا في اذكار الخفية الا في  
 ما تعلق باعلائه مقصود كما لا فان والتلوية انتهى وصرح كثير من المحنفية منهم  
 صاحب الهداية ان الجهر بالذكر بدعة والا صل فيه الاخفاء والحاصل ان الجهر و  
 ان كان جائزا لكن المفرد منه منهي عنه والسرا فصل من الجهر الغير المفرد ايضا كيف  
 والجهر المفرد يستلزم مفسد منها ايقاظ النيام ومنها شغل قلوب لمصلين وهو  
 يفضي الى سهوهم ومنها ترك الخشوع عما ينبغي الى غير ذلك ومن المفسد التي  
 لا تحصى ان شئت زيادة التفصيل في هذا فارجع الى رسالتى سباحة الفكر في الجهر  
 بالذكر والامر الثاني التصفيق عند الذكر فان هذا كان من عادات الجاهلية فنهى  
 عنه في الاسلام قال ابن القيم في اغاثة اللهفان في مصائد الشيطان قال ابن عباس  
 كانت قريش يطوفون بالبيت عمارة ويصفرون ويصفقون وقال مجاهد كانوا  
 يعارضون النبي صلى الله عليه وسلم في الطواف ويصفقون فالمصفقون والصفارون  
 فيهم مشبه من هؤلاء فلهم قسط من اللوم يحسب شبههم قلنا لم يشرع الله  
 التصفيق للرجال عند الحاجة في الصلوة بل امر بالعدول الى التسيير فكيف اذا  
 فعلوا لا الحاجة وترنوا به انواعا اذا عاين معا صي انتهى وقد صرح كثير من شرح  
 الفقه الاكبر وغيرهم بان التصفيق عند الذكر حرام يفضي الى السوء وذلك لان  
 التصفيق امر من قبيل اللهو واللعب لذلك يتركبه الصبيان والنسوان اكثر  
 الذكر ليس محل للهو فما معنى اجتماعه معه والامر الثالث الرقص عند الذكر  
 ايضا حرام والرابع الغناء والخامس التواجد والوقوف على الارض فانه كل ذلك  
 وان كان باضطرار فهو خارج عن الكلام والا فهو ممنوع انتهى فقد راوى الخطيب  
 البغدادي والطبراني عن عثمان مرسولا لله صلى الله عليه وسلم نهى عن الغناء

عمل دور  
 من الجهر  
 المراد بالجهر  
 البالغ غايته  
 او حين كان  
 منك مانع  
 فتح الدور

ولا استماع الى الغناء وسروى ابن الدنيا وابن قريه عن ابى امامة قال قال رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم ما رفع واحد صوته بغناء الا بعث الله اليه شيطانين يجلسان  
 على منكبيه ويضربان باعقابهما على صدره حتى تمسكها وسروى ابن الدنيا  
 عن يزيد بن الوليد قال اياكم والغناء فانه ينقص الحياء ويزيد في الشهوة وفي  
 كتاب اورد على اخوان المذاهب والبيدع تمسك البطالون من المبتدعة  
 المتشيعين بما حفت الجاريتان في بيت عايشة مع انها صرحت انها لم تكونا  
 مغنيتين كما سروي البخاري عن عايشة قالت دخل ابو بكر وعندك جاريتان تقيان  
 بما تفارقت به لانهما ريوماً بعائش وليستا بمغنيتين فقال من امير الشيطان في  
 بيت رسول الله وذلك يوم عيد فقال رسول الله دعهما يا ابابكر ان لكل قوم عيداً  
 ولقد صرح بذلك شامخ السنة حيث قال استدل جماعة من الصوفية بحديث  
 الباب على اباحت الغناء وكفى في رد ذلك تصريح عايشة بقولها وليستا  
 بمغنيتين فنفت عنهما من طريق المعنى ما اثبت لهما باللفظ لان الغناء يطلق على  
 رفع الصوت ولا يستلزم فاعله مغنياً فاذا اقرر هذا بطل احتجاجهم انهم فان قالوا  
 الاثبات تواجد هم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم تواجد ورفق صحابه كما  
 ذكره المشائخ في كتبهم قلنا لهم القصة في ذلك موضوعه مخترعة لا اصل لها صرح  
 به المحدثون قال علي القاري في تذكرة الموضوعات قال ابن يمينه ما اشتهر ان  
 ابامحمد وردة انشد لسبع سنين لهوى كيدى بين يدي رسول الله وانه تواجد  
 حتى وقت البردة عن كنفه نقاسمها اصحاب لصفة كذب باتفاق اهل العلم  
 وقال السيوطي اخرج الديلمي عن انس قال تفر به ابو بكر عما ربن اسحق وقال  
 رواه ابو طاهر المقدسي من حديث وصاحب لعوارف انه عليه السلام انشد  
 قصيدة البيتان فتواجد وتواجد صحابه وقد سقط مراداه من منكبه فلما  
 فرغوا اوى كل احد الى مكانه فقال عليه الصلوة والسلام ليس بكريم من لم  
 ينتهز عند السماع ثم قسم الرذاع على من خضراء بعامة قطعة هذا حديث

موضوع كان واضعاً عما بين الحق وان يات الامتداد ثقة ههنا انما هو بغير  
 وهذا الحديث مما يقطع بكذب القمى وفي الكشف الحديث عن من يوصف  
 الحديث لما يظن به انما هو بن الحسين بن اسحق بن عيسى بن اسحق بن عيسى بن اسحق بن  
 القمى فيها السعة حب لهوى القمى وذكر كثير من اصحابه في الحنفية المشايخ  
 منهم صاحب له سرقة المشقة وردوا لهذا ووالله اعلم بالصواب  
 الذي يفعله من صفة من انما عاينوا في الكرم من اجابته في روى في نصاب  
 احسنها بكمالها في السهام والشمس في الذخيرة انه ابيرة ومن ابا حري  
 المشايخ تلك الذين صارت حركتها حركتها في القمى وانما ليس له ابي  
 في الشرح من خصته وذكر في العوائد ان لا يليق بمنصب المشايخ الذين يفتنون  
 بهم ولا يشبه اللهو وتولى في شجور السهام فالحجاب انه ان كان السهام  
 سماع قرآن وموعظة يجوز وان كان سماعه في شجور القمى والكلاب في  
 البحث طويل من اراد الاطلاع فليرجع الى انما قلنا ان لا يبين القيمة فانها  
 واد المقسدين وقامع لبدعات المتبدعين واما سبب من المشايخ الطريق فهو  
 وقد جعل رسول الله صلى الله عليه وسلم من علامات الساعة ان يلعن السهم  
 هذه الامة او لها كما اخرج الترمذي ورد عنه انه قال اذكروا محاسن موتاكم  
 وكفوا عن مساواتهم اخرجها عن ابى الحسن ورضي الامام الغزالي في الاحكام  
 وابن حجر البكي في الزواج وغيرهما بانه لا يجوز تحقير احد من الاموات  
 ان كان من الضيق في حياته واذ كان هذا في حق العوام فما بال المشايخ  
 الطريق قدس الله اسرارهم فاما المفاضلة بين القطب الجليلين  
 في الحسن الشاذلي فاعلم واحد منهما فضيلة الا انه من الائمة وغير ان  
 لقطب بلغت حد القوة والتواتر فالمراد من كرامات غيره فمن هذا الوجه  
 افضل والله اعلم بالصواب وعندنا علم الكتاب سورة الراجح عفو القمى  
 ابو الحسنات محمد عبد الحى تجاوز الله عن ذنبه الجلب والحف وحقق من حياته

العبارة المذكورة صحيحة نطقاً خادماً اولياء الله الكريم محمد إبراهيم في جامع  
 الروم وكرة وحرم الغناء فهو من انواع اللعب وكبيرة في جميع الاديان حتى يمنع  
 المشركون عن ذلك كذا في الاختيار وغيره وفي المصنفات من اباح الغناء يكون  
 فاسقاً وفي السير الكبير للشيخ حسبي انه صلى الله عليه وعلى اله وسلم كان يكره رفع  
 الصوت عند قراءة القرآن والوعظ وما فعله الذين يدعون الوحد والمجبة  
 مكروه الاصل له في الدين ويمنع الصوفية مما يعتادونه من رفع الصوت  
 فان ذلك مكروه في الدين عند قراءة القرآن والوعظ فما ظنك عند سماع الغناء  
 وفي الجواهر ان السماع والرقص الذي يفعله المتصوفة في زماننا حرام لا يجوز  
 الجلوس والقصد اليه وهو الغناء سواء ومشائخ من قبلهم فعلوا غير ما  
 فعلوا وفي العوارف سماع الغناء من الكبار والذنوب وما اباحه الانفسار  
 من الفقهاء ومن اباحه لم ياهر باعلانه في المجالس والبقاع الشريفة وقال  
 صلى الله عليه وعلى اله وسلم كان ابليس ول من تغنى وما نقل عنه انه سمع  
 الشعر لا يدل على اباحة الغناء وكان النضير ابادى كثير الولوج بالسماع  
 فعوتب في ذلك فقال هو خير من ان نقعد وتغاب لناس فقال ابو عمر  
 وغيره من اخوته هيات يا ابا القاسم زلة السماع شر من كذا وقال لسركي  
 شرط التواجد في رغبته ان يبلغ الى حد لو ضرب وجهه بالسيف لا يشعر  
 به موجه وما رووا عنه صلى الله عليه وعلى اله وسلم من حديث التواجد  
 فقد تكلم صحاب الحديث في صحته وينجالي سرى انه غير صحيح وفي الحقائق  
 ان مجرد الغناء والاستماع اليه معصية انتهى فخصراً وفي مشكوة المصابيح عن  
 عبد الله بن مسعود مر فوعاً سباً بالمسلم فسوق متفق عليه انتهى ملخصاً  
 وفي البحر الرائق ان العدالة تسقط بسبب مسلم وان لم يكن من السلف كما في  
 النهاية وغيرها انتهى وفي كتاب نشر المحاسن الغالبة في فضل مشائخ الصوفية  
 اصحاب الرفعات العالية مروى في كتاب مناقب الشيخ عبد القادر رح من

و ما يفعل  
 الذين يكرهون  
 الوحد والمجبة  
 لا اصل له  
 في الدين  
 ويمنع الصوفية  
 مما يعتادونه  
 من رفع الصوت  
 فان ذلك  
 مكروه في  
 الدين  
 عند قراءة  
 القرآن  
 والوعظ  
 فما ظنك  
 عند سماع  
 الغناء  
 وفي الجواهر  
 ان السماع  
 والرقص  
 الذي يفعله  
 المتصوفة  
 في زماننا  
 حرام لا يجوز  
 الجلوس  
 والقصد اليه  
 وهو الغناء  
 سواء  
 ومشائخ من  
 قبلهم  
 فعلوا غير  
 ما فعلوا  
 وفي العوارف  
 سماع  
 الغناء  
 من الكبار  
 والذنوب  
 وما اباحه  
 الانفسار  
 من الفقهاء  
 ومن اباحه  
 لم ياهر  
 باعلانه  
 في المجالس  
 والبقاع  
 الشريفة  
 وقال  
 صلى الله  
 عليه  
 وعلى اله  
 وسلم  
 كان  
 ابليس  
 ول من  
 تغنى  
 وما  
 نقل  
 عنه  
 انه  
 سمع  
 الشعر  
 لا يدل  
 على  
 اباحة  
 الغناء  
 وكان  
 النضير  
 ابادى  
 كثير  
 الولوج  
 بالسماع  
 فعوتب  
 في ذلك  
 فقال  
 هو خير  
 من ان  
 نقعد  
 وتغاب  
 لناس  
 فقال  
 ابو عمر  
 وغيره  
 من  
 اخوته  
 هيات  
 يا ابا  
 القاسم  
 زلة  
 السماع  
 شر  
 من  
 كذا  
 وقال  
 لسركي  
 شرط  
 التواجد  
 في  
 رغبته  
 ان  
 يبلغ  
 الى  
 حد  
 لو  
 ضرب  
 وجهه  
 بالسيف  
 لا  
 يشعر  
 به  
 موجه  
 وما  
 رووا  
 عنه  
 صلى  
 الله  
 عليه  
 وعلى  
 اله  
 وسلم  
 من  
 حديث  
 التواجد  
 فقد  
 تكلم  
 صحاب  
 الحديث  
 في  
 صحته  
 وينجالي  
 سرى  
 انه  
 غير  
 صحيح  
 وفي  
 الحقائق  
 ان  
 مجرد  
 الغناء  
 والاستماع  
 اليه  
 معصية  
 انتهى  
 فخصراً  
 وفي  
 مشكوة  
 المصابيح  
 عن  
 عبد  
 الله  
 بن  
 مسعود  
 مر  
 فوعاً  
 سباً  
 بالمسلم  
 فسوق  
 متفق  
 عليه  
 انتهى  
 ملخصاً  
 وفي  
 البحر  
 الرائق  
 ان  
 العدالة  
 تسقط  
 بسبب  
 مسلم  
 وان  
 لم  
 يكن  
 من  
 السلف  
 كما  
 في  
 النهاية  
 وغيرها  
 انتهى  
 وفي  
 كتاب  
 نشر  
 المحاسن  
 الغالبة  
 في  
 فضل  
 مشائخ  
 الصوفية  
 اصحاب  
 الرفعات  
 العالية  
 مروى  
 في  
 كتاب  
 مناقب  
 الشيخ  
 عبد  
 القادر  
 رح من

طرق کثیره بروایات شهیده عن جماعة من المشائخ الاکابر والعلماء  
 الافاضل انه قال فی مجلسه هو علی الکرسی يتکلم الناس قد می هذا علی رقبته  
 کل ولی الله وکان فی مجلسه عامة مشائخ العراق وروی انهم کانوا نحو  
 خمسين وروی نيفا وخمسين ولم یبق احد من الاولیاء فی ذلك الوقت من  
 جمیع آفاق الارض الا حصر رقبته الاسباب باصبعها فان لم یفعل  
 فسلب محاله انتهى ملتقطاً والله علیہ کتبه ابو الاحیاء محمد نعیم

فالتائب التواب

بسم الله الرحمن الرحيم

استغفر الله ما قولم رحمہم الله تعالى درین مسئله کہ سہ کس مسلمانان عقلای بالغین کہ یکی  
 از آنها شمشیر و دو کس چوبدستیهای کلان در دست میداشتند باہم گیر مشورہ کردہ رہزنی  
 وغارتگری کردہ بیرون شہر رفتہ اول شب بر بندونی پارچہ فروش ساکن رامپور کہ  
 از بازار قریمہ آمد حملہ نمودہ در صبح آوار الاسلام ملک رامپور قتل رسانیدند و یک مزدور ہمراہش  
 مجروح ساختہ بستہ پارچہ تجارتش کہ شصت و سہ تمان سہوی داشت بغارت بردند آیا کسان مذکورین  
 قطع الطریق ہستند یا نہ و حاکم وقت قتل کردن آنان بجرم قتل و اخذ مال الطریق حدیرید یا نہ بنیوا تو جرو  
 ہو المسلم للحق و الصواب کسان مذکورین قطع الطریق ہستند و حاکم وقت  
 قتل کردن شان بیاداش جرم قتل و اخذ مال ذمی میرسد زیرا کہ قطع الطریق کسان را  
 گویند کہ بیرون امصار و قرمی دار الاسلام متعرض آہ روندگان بقتل و منہب موال اخافت  
 مسلمانان یا ذمیان در دار الاسلام و برک شان شوکتی و قوتی باشد کہ آن راہ روندگان  
 کہ این کسان متعرض شان شوند تاب مقاومت و مدافعت آنان نباشد بل اگر شخص و ہر  
 با چنین قوت تعرض راہ گیران بنہج مذکور کند نیز قاطع الطریق است و چوبدستی  
 رہزنی حکم شمشیر میدارد صاحب ہدایہ در باب قطع الطریق میگوید اذا است  
 مستنعین او واحد یقدر علی الامتناع فقصد و اقطع الطریق آہ و مراد از  
 امتناع آنست کہ قاطع طریق بقوت شجاعت خود مدافعت غیر از نفس خود تواند کرد  
 صاحب عنایہ میگوید ارادہ بالامتناع ان کون قاطع الطریق بحیث یمكن

ان يدافع تعرض الغير عن نفسه بقوته وشجاعته انتهى ودر بیان شرح موته با حرمین  
 مذکورست خرج ذو منعة وقوة ولو واحد القطع الطريق الخ ودر بحر الرائق مسطورست  
 انما قطع الطريق حقيقة نبالقتل واخذ المال وان يكون بالاحتمالية وان يكون  
 من قوم لهم قوة وشوكة او واحد كذلك انتهى مختصراً ودر فتاوی عالمگیری می آید  
 احکام ان لقطع الطريق الذین لهم احتیاج مخصوصه شرائط احدیها ان يكون  
 لهم شوكة ومنعة بحيث لو لم يكن المارة المتقاومة معهد و قطعوا عليهم الطريق  
 سواء كان بالسلاح او بالحصان الكبير او بالعجل وغيرها والثانية ان يكون خارج  
 المصر بعيداً عنها والثالثة ان يكون ذلك في دار الاسلام انتهى مختصراً فممكنست  
 که برکسان مذکورین حکم ایشان در فوجها جهاد معنی جماعت متنعین خارجین لقطع الطريق  
 بشروط مذکوره صادق است ایشان بر راه روزگاری که قتل و نهب و ال آثار برور شمشیر  
 بر سر پستیهای کرده اند غلبه و قوت داشتند و دست و علم قاطعان طریق به قتل و اخذ مال  
 این است که امام وقت و سلطان زمان را قتل کردن آنها جائزست در فتاوی عالمگیری مذکورست  
 انما قتلوا واخذوا المال ان شاء الامام قطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف شر  
 قتلهم و ارجلهم وان شاء قتلهم من غیر قطع وان شاء صلبهم انتهى و در  
 فتاوی عالمگیری ان قتل قتل عفا اللوی و در فتاوی ایام میگوید ولو باشر الفعل  
 بقتلهم حد و اکلهم و مراد فقها از مرور کنندگان در قول شان لا یلین للمارة المتقاومة  
 و مرور کنندگان اند که قطع الطريق متعرض شان شوند نه همه راه گیران تمام  
 بلکه راه مسدود شود و لهذا صاحب فتح القدر میگوید اذ اخرج جماعة ممنوعین بقولهم  
 عدسین یقهرهم مقابلتهم و معنی قطع الطريق قطع کردن راه روزگان در طریق است  
 نه مسدود کردن راه چپ این معنی شرط نیست و لهذا فقها در تفسیر قطع الطريق میگویند  
 انما قتلوا لان صلابته و المعنی قتل المارة بالطریق و اطلق الطريق  
 على المارة من اطلاق اسمهم الجمل عند الجمال کذا فی الحاشیة  
 الطریق و ذیة و الثامیه هذا والله اعلم بقدر السید الاکرم الا واد محمد عابد

صحیح الجواب محمد ریاض الدین مفتی عبدالستار دیوانی - ہذا الجواب صحیح والیہ صحیح  
 نقیہ العبد الاثم محمد عبدالکریم مدرس رامپور - اصحاب الحبيب محمد حسن الصديقي مدرس  
 بریلی - صحیح الجواب دانشا علم بالاصواب محمد حبیب اللہ مدرس رامپور - ظہور الحق مدرس  
 اکبر علیخان ولد رحم یار خان مدرس - آیت اللہ ولد مفتی سعید اللہ مدرس مدرسہ ذکاء کراچی  
 محمد بشارت اللہ مدرس مدرسہ سید عمر شاہ مدرس مدرسہ الجواب صحیح والیہ صحیح  
 اولاً ثانیاً اولواحد منهم قتلوا او صلبوا مع قطع الايدي ولا رجل او يذ  
 قطعهم بنده فاكثر ظهرا الحسن - صحیح الجواب محمد عالم علی محدث مراد آبادی - لفظ اصحاب  
 الحبيب محمد قطب عالم مدرس مراد آبادی - لفظ اصحاب الحبيب عینی در شرح ہدایہ فی تالیف  
 اذا خرج جماعة من مستنعمين او واحد يقدر على الاقتناع فتصير  
 الطريق الخ المراد بالاقتناع ان يكون بحيث يمكن لهم ان يذنبوا  
 لقوتهم وشجاعتهم تعرفون لغير انتهى ودر کتاب الخراج للامام ابی  
 قال ابو يوسف من اخذ المال فالامام بالخيار ان شاء قتله وله يقطع  
 قطعه ثم صلبه انتهى والله اعلم حرره الراجي نحو ربه القوي ابو احمد  
 شجاع اللہ عن زبیر الجلی والحنفیہ اصحاب من اجاب اعلم ان قطاع الطريق  
 نفسا واخذوا ما لا خیر الا ما م بین ستة احوال نشاء قطع ايديهم ياخذون  
 من خلاف ثم قتل او صلب ونعل الثلثة او قتله ثم وصلبهم او قتلهم  
 صلبهم فقط هكذا فصله الزبیری از در مختار بقول است ودر صورت  
 نفس اخذ مال ازین رہبر نان بوتوع در آمد و پس شرعا قتل است حد قصاص  
 بالاصواب سدید فی الدین رشید بالیقین وپہوی واقفی کسان مذکورین قطع الطريق  
 وحاکم وقت را قتل کردن آنان بکسر م قتل واخذ مال بطریق حد میسر  
 میگوید و معصوم بالعصمة الموبدة وهو مسلم او ذمی حراً و صبی قطع الطريق  
 معصوم ای زاحم المذارة من مسلم او ذمی فی جمیع احوال علی حد قصاص  
 نصاعه دون القوی والا عبار ولا بينهما وهذا خطأ هو رواية عن

Marfat.com

رحمه الله ان من قطع الطريق من زاحم على اقل من سيرا السفر في المصر ليل  
 وعليه الفتوى دفعا لشر المتغلبة المفسدين كما في الاختيار وغيره وقال بعض  
 المتأخرين ان هذا في زمانهم واما في زماننا فتحقق قطع الطريق في القرى  
 والامصار وعن ابى يوسف رح من زاحم في المصر وبين القرى فان كان بالسلا  
 يحد وان كان لغيره فلا الا اذا كان بالليل حدا نتهى مختصرا وصاحب الضاحم  
 عن ابى يوسف ان قصدوا في المصر بالسلاح يجرى عليهم احكام قطع الطريق  
 وان قصدوا بالجر والختب فان كانوا خارج المصر فذلك ايضا وان كان بالنهار  
 لا يجرى عليهم حكم قطع الطريق واستحسن المشايخ هذه الرواية وبه يفتى  
 كذا في التبيين انتهى وشيخ فصيح الدين شرح وقاية مي نكار ووجوه وعصا لهم كسيف  
 القتل لان قطع الطريق يحصل بها على السواء انتهى فصح الجواب والله اعلم بالصواب  
 كتبه الفقير الى فضل العلى الرب الحكيم ابو الاحياء محمد المدعو بالنعيم ع

سفتا چه مي فرمايد علمای دين اندرین سکه که در خانه زید از عورت غیر منکوحه سپر متولد  
 و آن عورت دختر و گریکس را شیر واد آيا نکاح برادر زید با این دختر جايز است یا نه بنویس  
 هو المصوب فقها اختلاف دارند و این که لبن زنا موجب تحریم است یا نه یک  
 قائل بعدم تحریم اند مثل صاحب بحر و شارح منیه و غیره و یک طائفه قائل بتحریم اند مثل  
 صاحب فتح القدير و غیره لیکن ایشان تصریح می سازند که مرصعه از لبن زنا برزانی و  
 و اصول او حرام می شود نیز غیر ایشان چنانچه عبارت فتح این است لبن الزنا كاللحاح  
 فاذا ارضعت به بنتها حرمت علی الزانی و ابائه و ابائهم و ان سفلوا و فی التجنيس  
 الجرجانی و لعم الزانی التزوج بها كالمولودة من الزنا لان لم یثبت نسبها  
 الزنا و التحريم علی اباء الزانی و اولاده للجنسية و لا جزئية بينها و بین  
 و اذا ثبت هذا فی المتولدة من الزنا فكذا فی المرصعة بلبن الزنا انتهى  
 در صورت مسئله بنا بر این روایت نکاح زید و فرزند او با آن مرصعه  
 نیست و اما نکاح برادر زید پس آن دختر درست است و الله اعلم بحرره محمد عبد الجبار

از متوفی در سنه ۱۰۸۰ هجری قمری در شهر کاشان  
 صاحب مقیم مکان مشرفی فی الدین حسین



تقریر مولوی محمد بشیر اسیو

الجواب هو الموفق للصواب درین باب از فقهای حنفیه اقوال مشبیه منقول است  
از کلام بعضی معنوم میشود که این دختر برای نذیر هم که زانی است حلال است چه جای اصول  
و فروع و غیر آن و بعضی نگارند که محل خلاف اصول زانی و فروع اوست و بر زانی با اتفاق  
حرام است و از بیان بعضی معلوم میشود که لبن آن مثل لبن حلال موجب حرمت است و همین  
موافق اصول حنفیه و موافق بالدلیل است و فتوی بر همین باید داد و چه در اصول ثابت شد  
که جایگزین تحریم و اباحت متعارض شوند ترجیح تحریم رومی باشد بنا بر علی بن ابی نوح بر او زید  
باین دختر جائز نیست و ثبوت این بچند وجه است اول اینکه در رد مختار مرقوم است  
محرّم علی المتزوج ذکراً کان او انثی نکاح اصله و فرعہ علی او نزل و بنت اخیہ  
واختہ و بنتها ولو من زنا انتھی و بعد ران است و حرّم الكل مما امرتحریمہ نسبتاً  
و معاہرۃ رضاعاً انتھی در سحر الراق نقلاً عن الفتح مذکور است و دخل فی البنت  
بنتہ من الزنا فتحرّم علیہ بصرایح النص لانہا بنتہ لغة و الخطاب لانا هو باللفظ  
العربیة و المرثیت نقل كالقملوة و نحوه فیعد منقولاً شرعیاً و کذا اختہ من  
الزنا و بنت اخیہ و بنت اختہ او ابنہ منه انتھی و در قاضی خان مسطور است اما المحرمات  
بالنسب ما نقل الله تعالی فی قوله تعالی حرمت علیکم امهاتکم الایة و اکثر نية  
حرام و كذلك المحرمات القربی والبعدی من قبل الاب او الام و کذا البنت و اولاد  
البنت و ان سفلت و بنات الابن كذلك المخلوقة من ماء الزنا حرام عندنا و  
كذلك الاخوات من اى جهة کن و بنات الاخوات و ان سفلن و كذلك بنات  
الاخ و ان سفلن و کذا العمات و الخالات من الوجوه الثلاثة و عمات الاصل  
و خالاتهم و ام العمة حرام و عمة العمة لاب و ام و اب کذا و کذا  
العمة لام لا تقر و اما المحرمات بالرضاعات فما یحرم بالنسب یحرم بالرضاع  
انتھی ازین عبارات ظاہر است که دختر برادر اگر چه از زنا باشد در محرمات نسبیہ داخل است  
و این نیز پیدا است که آنچه از نسب حرام است از رضاع نیز حرام است پس از زواج کل این  
این نتیجہ پیدا شود که دختر رضاعی برادر که از زنا باشد داخل محرمات نسبیہ است

و تهاوی سراج المنیر مرتوم است و آوزنی باصراة فولدت عنه فارضت بهذا اللین  
 عیسیه که لا یجوز لهذا الزانی ان تزوج بهذا الصبیة ولا بنته ولا ابائهم ولا  
 ابائهم و لا اولادهم انتقمی از فرج القدر موجود است و لکن الزنا کالحلال فاذا  
 فرجست بر بنتها حرمت بیعت الزانی و ابائهم و ابائهم و ان سئلوا انتقمی از فرج زنی  
 باصراة فولدت منه و رضعت بهذا اللین عدلیه الا یتجوز لهذا الزانی زنا کاحلال  
 من ابائهم و اولادهم مگر در صورتی که ابائهم و اولادهم و اولادهم و اولادهم  
 من ابائهم و اولادهم فارضت بهذا اللین عدلیه لهذا الزانی ان با تزوج بهذا  
 الصبیة و لا ابائهم و لا ابائهم و اولادهم و اولادهم و اولادهم و اولادهم  
 من ابائهم و اولادهم معلوم میشود که آن رضعیه برای آن زانی حلال نیست  
 و فرج وی و علت عدم حلت بر سر آن زانی نیست مگر آنکه او صغیر و حر و آزاد  
 و شیعیان چنانچه در حلال میباشد و علت عدم برای اصول این است که آن رضعیه  
 از اصول است و علت عدم حلت بر سر فرج این است که آن صغیر و شیعیه بر سر  
 ایشان است پس معلوم میشود که شجره جزو الحیز و جزو بودن پدر گوازی لیس زنا باشد و در صورت  
 رضاعت کافی است در اینجا نیست که در صورت مسئوله دختر مذکوره جزو پدر برادر زید است  
 پس دختر مذکوره بر برادر زید حرام باشد و آن اگر در صورت مرقومه سراج المنیر فرج القدر  
 رضعیه و کفایه بجای صبیة صبی فرض کنیم پس ظاهر است که برای صبی هم اصول و فرج  
 از اولاد پدر است و حرام خواهد شد از الفاسق پس بنت و ابن الزانی نیز بر حرام  
 است و در صورت آن نیست مگر برای اینکه آن دختر برادر زادی رضاعی آن صبی از زنا  
 با برادر زید است و در صورت مسئوله نیز دختر مذکوره بر برادر زید و برادر زادی رضاعی  
 حرام است پس حرام خواهد بود و حنفیه علت حرمت قرابت حقیقه بعضیه است  
 و در کتاب الوضاع و حرمة الفرجه ملاحظه  
 شد این شبیه البعضیه بسبب رضاع قامت مقام حقیقه البعضیه فی  
 کتاب الوضاع و آذ انزل البکر لئلا یفترق

Marfat.com

صبیاً تعلق به التحريم لاطلاق النص ولا نه سبباً للنشوق ثبت به شبه البعضية  
وهم واران است ولما ان السبب هو شبه الجزئية وذلك في اللبن بمعنى الانشاء  
ولا نبات وهو قائم باللبن انتهى ودار بعضيه وشبهه بعضيه ورنجا اين است که یکی جزو  
دیگری باشد والا لایم آید که سواي اصول و فروع دیگر کدامی از محرمات قرآنه و رضاعاً باشد  
بلکه مراد عام است خواه این زن جزو آن مرد باشد یا آن مرد جزو آن زن با آن زن  
جزو اصل قریب مرد باشد چون اخوات یا بنات الاخوة یا جزء صلبی اصل بعید باشد چون  
عمات و خالات و شک نیست که چنانکه لبن حلال موجب شبهه بعضیه است و خصوصیت با اصل  
و فروع ندارد و همچنین لبن حرام نیز شبهه موجب بعضیه است و خصوصیت با فروع و  
اصول زانی ندارد و آن در صورت مسکوله موجود و هرگاه علت ثابت شد پس تقدیم حکم حرمت  
است ضرورت چهارم اصل در باب حرمت رضاعیت زانی نیز حدیث یحرم من الرضاع یحرم  
من النسب است و آن عام است خصوصیت با زانی و اصول و فروع زانی ندارد پس این تخصیص  
بلا دلیل است الا آنچه در تخصیص مرقوم است و لعم الزانی التزوج بها کما لو كانت ولدت  
له من الزنا والحال مثله لانه لو ثبت للنسبها عن الزانی حتى يظهر فيها حکم  
الجزئية والتحریر علی ابی الزانی و اولاده و اولادهم لا اعتباراً بالجزئية و لا  
جزئية بينها و بین العم انتهى پس اولاً معارضت عبارات در مختار و قاضی خان  
و بحر الرائق و ثانیاً محل نظر است بدین وجه که اگر مراد این است که در میان دختر و عم زانی بدین  
طور که یکی جزو دیگری باشد جزئیت نیست پس مسلم است لیکن در میان اولاد زانی و آن دختر  
هم جزئیت کذا ینفقود است پس باید که آن دختر بر برادر زانی نیز حرام باشد و به خلاف  
تصریح صاحب التبعیض و اگر مراد این است که فرمی از جزئیت که برای حرمت کافی است  
یافته نشود پس غیر مسلم است چه آن دختر جزو پدر عم زانی است و آن برادر است  
چنانچه در لبن حلال آنچه در فتح القدر مرقوم است ذکر الوبری ان الحرمة تثبت من  
جهة الام خاصة ما لم یثبت النسب فحینئذ تثبت من النسب و کذا ذکر  
الاسیجیابی و صاحب الینابیع و هو اوجه لان الحرمة عن الزنا للبعثیه

وذلك في الولد نفسه لانه مخلوق من مائه دون اللبن اذ ليس اللبن كما  
من منتهى لانه فرع التغذي وهو لا يقع الا بما يدخل من اعلى المعدة لان  
اسفل البدن كالحقنة فلا انبات فلا حرمة بخلاف ثابت النسب لان النص  
اثبت الحرمة منه واذا ترجح عدم حرمة الرضاع بلبن الزنا على الزاني فعدها  
على من ليس اللبن فيه اولى انتهى پس ولا معارضت عبارات منقولة ثانياً ازين  
عبارت معلوم ميشود كه حرمت رضاعت باين لبن غير معطل ميدارند و حال آنكه نزوحقيه  
تشبه بعضيه چنانچه بالا مذکور شد و آن در غير ثابت النسب نيز موجود پس تقديره حكم بسو  
غير ثابت النسب نيز ضروريست ثانياً آنچه گفته كه در لبن جزئيت نيست از نيچانه بودن حقيقه  
جزئيت مسلمست ليكن علت آن براي حرمت رضاعت غير مسلم بلكه علت حرمت رضاعت  
شبه بعضيه است كه اتيين آنفا و آن در لبن موجودست و آنچه گفته كه لبن كائن از معني نسبت  
پس منافي شبه بعضيه نيست چه مني سبب نزول شيرست و آن بر ايه اثبات شبه  
كافيست چنانچه از هدايه مستفاد ميشود در كتاب رضاع هدايه مرقومست و لانه سببه  
لنزول اللبن منها فيضاً ف اليه في موضع الحرمة احتياطاً انتهى والله اعلم و عليه انه  
هو المصالح للمحق والصواب وعند ام الكتاب فقهاء حقيقه درين مسلكه برود و  
مختلف اند يك طائفه بر آنند كه مرصعه از لبن زنا بر زاني و اصول و فروع او حرامست  
چنانچه صاحب خزانه القوامي مي نويسد لوزني بامرأة فولدت منها فارضعت به  
اللبن صبية لا يجوز لهذا الزاني ان يتزوج لهذا الصبية ولا لابنه ولا لابيات  
واحداه انتهى و در خلاصه مي نويسد لوزني بامرأة فولدت منها فارضعت به  
اللبن صبية لا يجوز لهذا الزاني ولا لاحد من آبائه واحداه ان يتزوج به  
الصبيته انتهى و در ظهيريه مي آرد و رجل زني بامرأة فولدت منه فارضعت به  
اللبن صبيته لا يجوز لهذا الزاني ولا لاحد من آبائه و اولاده نكاح هذا  
الصبيته على ما عرف من اصول اصحابنا انتهى و در عنايه مي نگارند و ليس حله  
حتى لو زني بامرأة فولدت منه فارضعت بهذا اللبن

كتاب الرضاع ۱۲

صببية لا يحل للزاني هذا ان يتزوج بهذه الصبية ولا آباءه ولا ابناؤه  
 ولا ابناؤه اولاده لوجود البعضية بين هؤلاء وبين الزاني انتهى ملخصاً  
 ودر مجمع الانهر شرح ملتقى الابحار ميگويد لبن الزنا كالحلال حتى لو زنا باهراً فارضعت  
 به بنتاً حرمت على الزاني وآبائه وابنائهم وابناؤهم وان سفلوا انتهى  
 ودر بزازی می آرومنانی باهراًة فولدت فارضعت بهذا اللبن صببية تحرم على  
 الزاني وكذا لو حبلت من اخر وارضعت ولداً لا بلبن الزاني حرم على الزاني نكاحها  
 انتهى ودر خزانه المفتين می نویسد رجل اتى باهراًة فولدت منه فارضعت بهذا  
 اللبن صببيةة لا يجوز لهذا الزاني ولا احد من آباءه واولاده هذه الصبيةة  
 انتهى ودر حندی در شرح نقایه می نویسد تفيد الابوة بناء على الغالب المراد حرمة  
 الرضعية على رجل يكون لبن الرضعية منه سواء كان بالنكاح او السفاح  
 حتى لو زنا باهراًة فولدت فارضعت صببيةة لا يجوز لهذا الزاني ولا احد  
 من آباءه واولاده ان يتزوج بهذه انتهى وطائفه دیگر بر آنند که رضعية مذکوره  
 نه بزانی حرامست و نه بر اصول و فروع او و همين است مفتی به نزد محققين چنانچه  
 الياس زاده در شرح نقایه می نویسد ذکر الزوج اشاره الى انه لو زني باهراًة فولدت  
 فارضعت بهذا اللبن صببيةة فاراد الزاني ان يتزوج بهذه الصبيةة يجوز  
 انتهى و قمتانی در جامع الرموز می نویسد فيه اشعار بان لو زني باهراًة فولدت  
 فارضعت صببيةة جازله ان يتزوجها كما في شرح الطحاوي لكن في الخلاصة  
 انها تحرم فلعل فيه روايتين انتهى ودر بحر الرائق می نویسد المعتمد في المذهب  
 ان لبن الفحل الزاني لا يتعلق به التحريم انتهى ودر رد المحتار می آرو و الحاصل  
 كما قال في البحران المعتمد في المذهب ان لبن الزاني لا يتعلق به التحريم انتهى  
 المعارج والخانية ان المعتمد بثبوت قلت و ذكر في شرح المنية انه لا يعدل  
 عن الدراية اذا وافقتها رواية وقد علمت ان الوجه مع رواية عدم التحريم  
 انتهى ودر فتح القدير است ذكر الوبري ان الحرمة ثبتت من جهة الام خارجه

فالم يثبت النسب فخر يثبت من الاب وكذا ذكر الا سيدي جاني وصاحب الدنيا ببع  
وهوا وجهه لان المحرمه من الزاني للبعضية وذلك في الولد نفسه لانه مخلوق  
من ماء دون اللبن اذ ليس اللبن كائنا من منيه لانه فراغ التغذية بخلاف  
الولد والتغذي لا يقع الا بما يدخل من اعالي المعدة لا من اسفل البدن  
كالحقنة فلا انبات فلا حرمة بخلاف ثابت النسب لان النفس وهو حديثا  
يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب ثابت المحرمه انتهى <sup>۲۷۶۵</sup> ودر در مختار مي آرد  
الوطع بشبهه كالاحلال قيل وكذا الزنا والا وجهه لا فتح انتهى <sup>باب الرضاع ۱۲</sup> ودر التلوق الاول  
على الدر المختار ينوي سد قوله والا وجهه لا اي درايه لا روايه بشرط بل ليه انتهى  
و در نه الفائق مي آرد قيد بالزوج لانه لو زني بامرأة فولدت منه وارضعت  
صبية جاز لا اصول الزاني وفروعه التزوج بها كذا اختاره الوبري وعليه  
جرمي الا سيدي جاني وصاحب الدنيا ببع وعيلة في المحيط كالاحلال وجزم به  
قاضي خان والا اول اوجه انتهى هرگاه اين امر محقق شد پس ميگويم كه نكاح برادر زاني  
بارضيعه مذکور جائز است باتفاق فقها اما نزوطا لفقهاء ثمانية پس جواز ظاهريست چه هرگاه  
رضيعه مذكوره برزاني و اصول و فروع حلال شد بر برادر زاني بطريق اولى جائز  
خواهد شد و اما نزوطا لفقهاء اولي پس ابن بهام در فتح القدير آورده في التجنيس من  
علامة الناطقة عن الشيخ ابى عبد الله الجرجاني انه كان يقول في الدرر لا يجوز  
للزاني ان يتزوج بالصبيبة المرضعة ولا ابائه واجداده ولا احد من  
اولاده ولعمد الزاني التزوج بها كما يجوز بالصبيبة التي ولدت من الزاني  
لانه لم يثبت نسبها من الزاني حتى يظهر فيها حكم القرابة والتحریم على ابائه  
واجداده لا اعتبار الجزئية والبعضية بينهما وبين العم انتهى و بر ظاهريست  
كه در برادر و عم فرقی نيست هرگاه نزوطا لفقهاء اولي رضيعه مذكوره بر عم زاني حلال شد  
در حلقش بر برادر چه شك ماند وصاحب تحرير حلقش بر عم زاني و خال زانے  
اتفاق نقل کرده عبارتش اين است ظاهرا كلامهم ان هذه الصبيبة لا تحرم

وذكر في مختار  
باب الرضاع  
و در نه الفائق  
باب الرضاع  
و در مختار  
باب الرضاع  
و در نه الفائق  
باب الرضاع  
و در مختار  
باب الرضاع

علی عم الزانی وخاله اتفاقاً لانه لم یثبت نسبها من الزانی حتی یظهر فیها  
 حکم القرابة او التحريم علی اولاده عند لقائین به لا اعتباراً بالجزئية  
 والبعضیة ولا جزئية بينها وبين عم الزانی والمحال ولو اثبت هذا فی  
 حق المتولد من الزنا فذلك فی حق المراضعة لبن الزنا انتهى ویمجین است  
 در خبر فائق و اگر برین تقریر کفایت نشود ووصاف جزئیت طلب شود پس عبارت رد الحکم  
 که در تحت قول صاحب در المختار و حرماً کل ما هر تحریمه نسباً و مصداقاً  
 و رضاعاً واقع است <sup>فصل فی المهرات ۱۲</sup> ملاحظه شود و آن این است مقتضی قوله و الکل رضاعاً  
 مع قوله سابقاً ولو من زنا حرمة فرع المهرنیة و اصلها رضاعاً و فی  
 الفهستائی عن شرح الطحاوی عدم الحرمة ثم قال لکن فی النظر و غیره ان  
 یحرم کل من الزانی و المهرنیة علی اصل الآخر و فرع رضاعاً و مقتضی تفسیر  
 بالفراع و الاصل انه لا خلاف فی عدم الحرمة علی غیرهما من الحواشی  
 کالآخ و العمرا نتهی هذا جوابی و علی الله جل جلاله اعتمادی فی کل ما نطق  
 به لسانی او رأه فوادی عالا بتحریر مسامحات مجیب مواقع و تقریر دفع نزاعات  
 متنازع و جرح کلامش بصورت شرح قولاً بقول میسازم قوله و بعضی من نگارنده محمل  
 خلاف الخ اقول این تقریر را صاحب بجز ذکر کرده است لیکن صاحب در المختار تعاقب  
 آن کرده باین عبارت حاصل کلام صاحب فتح القدر حاصله ان فی حرمة الرضعیة  
 بلبن الزنا علی الزانی و کذا علی اصوله و فرعاً و ابنتین كما صرح به  
 الفهستائی ایضاً و ان الاوجه سر و ابنة عدم الحرمة و ان ما فی الخلاصة  
 نهالوا رضعت لا بلبن الزانی تحرم علی الزانی مرد و ذکر لان المستطوع  
 لکن المشهورة ان الرضیعة بلبن غیر الزوج لا تحرم علی الزوج و ما فی  
 لفتاوی اذ اختلف ما فی المشأهیر من الشرح لا یقبل هذا تقریر کلام  
 نفی و قد وقع فی فهمه خبط کثیر منه ما ادعاه فی البحر من ان محل الخلاف  
 حول الزانی و فرعه و انها لا تحل للزانی اتفاقاً انتهى پس معلوم شد که

درین قول فقہار فقط دو قول است که سابقاً مذکور کرده ام و قول ثالث از کلام ایشان  
غیر ثابت قوله و از بیان بعض معلوم میشود که لیس زنا الخ اقول بن قول قول همان طائفه است  
که رضیعه لیس زنا را بر زانی و اصول و فروع حرام می گویند و با وجود این تصریح می سازند  
که بر برد زانی و عم و خال او حلال است کما مرفصلاً قوله و افاق بالذلیل اقول سابقاً از تعیین  
منقول است که افاق بالذرایه عدم حرمت است و از فتح و غیره گذشته که عدم حرمت او جبه است  
قوله و فتوی بر همین باید داد اقول هر گاه فتوی محققین حنفیه مثل صاحب فتح و صاحب بحر  
و صاحب بنو و غیره بر قول عدم حرمت موجود است جائی باید و شاید باقی نمانده در رد و المنا  
مے آر و فی قضاء الفوائت من البحر من انه اذا اختلف التصحیح و الفتوی فالعمل  
بما وافق المتون اولی و کذا الوکان احد هما فی الشرح و الاخر فی الفتاوی  
لما صرحوا به من ان ما فی المتون مقدم علی ما فی الشرح و ما فی الشرح  
مقدم علی ما فی الفتاوی لکن هذا عند التصحیح بتصحیح کل من القولین  
التصحیح اصلاً ما لو ذكرت مسأله فی المتون ولم یصرحوا بتصحیحها بل صرحوا  
بتصحیح خلافها فقد افاد العلامة قاسم بترجیح الثاني لانه تصحیح صریحاً نهی  
و یرطاً هرست که لیس زنا کا لکلال اگر چه در بعض متون و در بعض فتاوی مذکور است  
لیکن شرح محققین قول عدم حرمت را مفتی به گفته اند و از باب متون بر حرمت فتوی  
ننوشتند بلکه فقط کفایت بر ذکر لیس زنا کا لکلال ساختند پس لاجرم فتاوی شریح  
معتبر خواهد شد و موافق او فتوی داده خواهد شد نه بر لیس زنا کا لکلال که معرے از  
فتوی است قوله چه در اصول ثابت شد الخ اقول در تعارض مساوات متعارضین  
شرط است و در مانحن فیه دلیل عدم حرمت قوی دارد چنانچه از عبارات سابقه واضح  
است و دلیل حرمت ضعیف دارد و کما سنبین عنقریب فاین تعارض و این ترجیح التو  
قوله بنار علی هذا الخاح بر آوردید باین دختر جائز نیست اقول بن حکم عدم جواز بنا  
مذرب حنفیه که مستغنی از دلائل است محض غلط است چه جمله فقہا اتفاق دارند که بر برد  
و عم و خال او رضیعه از لیس زنا حلال است و آنانکه حکم تحریم میدهند آنرا محضوه



بزانی و فروع و اصول می سازند کما من البحر و المختار مصرحاً و اگر حکم عدم جواز قطع نظر از  
 تصریحات فقهاء حنفیه است پس در آن گفتگو نیست چه سائل حکم طهت و حرمت را بدین حنفی متفسر  
 نه بجز عقل مع قطع النظر عن النقل قوله اول انکله در مختار مرقوم است الخ اقول صاحب مختار  
 در زیادت کلمه لوعن زنا تبعیت منح الغفار کرده و صاحب منح الغفار آن را از عبارت بحر  
 که مجیب نقل کرده است اخذ کرده و صاحب بحر از فتح القدر نقل کرده و این جمله عبارات در  
 فصل المحرمات واقع شده و خود صاحب فتح و صاحب بحر کتاب الرضاع و لیده زنا را بر عم  
 زانی و خال زانی حلال نوشتند و همین قول را او چه گفته اند پس معلوم شد که عبارات فصل  
 محرمات موافق مشهور واقع شده اند و معتمد بهمان است که در بحث رضاع واقع شده است  
 فان المسئلة اذا كانت مصرحة في موضع بغير علامة فتوى و كان خلافها  
 مصرحاً بها في موضع اخر بعلامة الفتوى كان الاعتماد على هذا اذا كان  
 لا يخفى على من طالع رسم الفتوى و آنچه در فتاوی قاضینان منقول شده معلوم بعد است  
 فتوی نیست و الاعتبار لما في الشرح كما في الفتاوى لا سيما اذا كان ما في  
 الشرح معلماً بالفتوى صرحوا به في مواضع قوله ازین عبارات ظاهر است الخ  
 اقول رمی اگر چه ازین عبارات حرمت و ختر برادر از زنا ظاهر لیکن فتاوی محققین شرح  
 بر خلاف آنست و ستر این مسئله این است که در باب حرمت بسبب قرابت بعضیه معتبر است  
 حقیقه و چون ولیده زنا جز زانی است حقیقه لا جرم بران حرام خواهد شد اما چون  
 بعضیه شرعاً غیر معتبر است لهذا نفقه ولیده زنا بر زانی واجب نیست و نه میراث  
 از زانی خواهد یافت و باجملة احکام بعضیه بران شرعاً جاری نیست پس این بعضیه در حق  
 برادر زانی و عم و خال او منبج شبه بعضیه شده و آن در باب قرابت موجب حرمت  
 نیست قوله و این نیز پیدا است که آنچه از نسب حرمت از رضاع حرام است الخ اقول  
 اگر مراد کلیه است پس غلط است چه فقها نسب یک صورت را از حدیث میحرم من  
 الرضاع ما يحرم من النسب مستثنی ساخته اند کما یظهر من مطلقاً لعه شرح الوقایع  
 والدرا المختار و غیرهما و اگر مراد جزئیه است پس در شکل اول نتیجه نیست قوله و این نیز

اقول کسی را انکار این امر نیست که کدامی فقیه بطرف حرمت رضیعه از لبن زنا برزانی  
 و اصول و فروع او زفته تا نقل این عبارات که دال بر حرمت است نافع شود بلکه مقصود  
 این است که اگر چه یک طائفة فقها بطرف حرمت رفته لیکن مفتی به نزد ارباب نظر  
 و تدقیق حلت است و نیز حلت رضیعه مذکوره بر برادرزانی و عم و خال و متفق علیهاست  
 کما مر سابقاً مفصلاً قوله پس معلوم شد که شبه جزاء الخیر الخ اقول زردالمختار و بحر و غیره  
 حلت رضیعه مذکوره بر برادرزانی و عم او منقول است و فتویٰ بمنقول باید دادند با  
 معقول سائل که سوال از حلت و حرمت ساخته غرض او اینست که نزد حنفیه حلت است  
 یا حرمت نه اینکه در اینجا مفتی هر چه خواهد بنویسد پس چون و چرا چه سود خواهد بخشید آری  
 اگر جزئیه مسئله مسئله یافته نمی شود البته استنباط عقلی را مجال بود این عابدین در  
 کتاب الطهارت در ردالمحتار می نویسند البحت فی المنقول غیر مقبول نقی  
 علاوه ازین فی نفسه این تقریر هم منظور است زیرا که لبن زنا را و نطفه زنا را  
 اعتباری نیست پس در عم و خال و دیگر حواشی شبهة البعضیه درین مقام منجر به شبه  
 الشبهیه می شود و در هدایه و غیره مصرح است الاعتبار للشبهه لا للنائل منها  
 پس این شبهة الشبهیه موجب حرمت بر حواشی نمی تواند شد قوله علاوه آن الخ اقول  
 این علاوه محض فلفط است چه هرگاه در صورت مذکوره بجای صبیبه صبی فرض کرده شد  
 حرمت بنت ابن الزانی بر او اگر مراد از ابن الزانی همان ابن است که از لبن مزین  
 تولد شده است بدین وجه است که این مزین برادر رضاعی آن رضیع است  
 و نسبتاً از جانب ام ثابت است پس بنت ابن الزانی دختر برادر رضیعه رضاعی  
 شده و اولاد برادر رضاعی بر برادر رضاعی اگر چه رضاع هر دو از لبن زنا باشد  
 بسبب آنکه آن هر دو جزو مادرند حرام است نه اینکه آن دختر برادرزادی است آن  
 صبی خواهد بود کما ذکره صاحب علاوة و در ما نحن فیه دختر رضاعی از لبن زنا  
 برادر حقیقی است و کم من فرق بینها و اگر مراد از ابن الزانی ابن او از نکاح است  
 پس حرمت دخترش بر بر رضیع مذکوره و عدم حرمتش از ما نحن فیه خارج است پس

قیاس مانحن فیہ برین صورت مفروضہ مستقیم نیست قولہ سوم نزد حنفیہ الخ اقول فی الواقع در باب  
نسب حقیقہ بعضیہ معتبر است و در رضاع شبہ بعضیہ لیکن چون در لبن حرام شبہ بعضیہ منجر بہ  
شبہ شبہ می شود اعتبارش نخواہد شد قولہ چارم اصل در باب حرمت رضاعتہ زنا الخ اقول  
حدیث یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب عام مخصوص ببعض است کما صرح بہ الفقہاء  
والمدونون و تخصیص عام مخصوص بقیاس جائز است کما ہو مصرح فی التلویح وغیرہ من کتب  
الاصول قولہ پس ولا معارض است الخ اقول ہر گاہ در عبارات فقہاء تعارض واقع شود مفتی را  
لازم کہ بر فتویٰ محققین عمل سازد و چون بر تقریر صاحب تبحرین عمل نماید فقہاء فتویٰ و اندر  
تعارض عبارات مثل صاحب در مختار کہ ہرگز ماثلت با صاحب تبحرین ندارند چہ ضرر نواہد  
رسانید قولہ محل نظر است بدین وجه الخ اقول چون در رضاع شبہ بعضیہ معتبر است و در لبن حرام  
شبہ منقلب شبہ شبہ می شود اعتبار آن نشاید و امثال فقہاء عظام حکم عدلت بر اصول  
زانی ہم و فروع ہم داده اند و آنانکہ قائل تحریم اند احتیاط باعتبار شاکلت صورتی ساختہ اند  
و ہو المقصود فی الحواشی پس قول مجیب آن برائے حرمت لبن کافی است چنانچہ در لبن حلال  
غیر مسلم است قولہ پس ولا معارض است عبارات منقولہ الخ اقول تعارض مفتی بہ وغیر مفتی بلز  
عجائب روزگار است قولہ ازین عبارات معلوم میشود الخ فی صاحب فتح ہم حرمت رضاعت  
را مغلل شبہ بعضیہ می داند لیکن اعتبار شبہ شبہ منی سازد قولہ ثالثا الخ اقول جوابہ عرضت  
انفا هذا ما خطر فی خاطرہ من لا یزاد علی المجیب علی اللہ التوکل فی کل  
ما اسکلم والیہ ان یقط وانا الراجی عفورا بہ القوی ابوالحسنات محمد صالح  
تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والحفی وحفظہ عن موجبات الغی حورقہ فی ثلاث  
جلسات اخرها فی لیلة السبت الخامس عشر من المحرم من سنة تسع  
الالف والمائتین من ہجرة سید الثقلین علیہ وعلى اللہ حمد و ثناء من رب العالمین  
فتاویٰ کیا قول ہو علامہ کا اس مسئلہ میں کہ ایک شخص چار پانچ برس اس سے زائد ہو  
ہیں کہ مفقود ہے اور اسکی عورت جوان ہو اور خواہش مرہ کی اوسکو ہے اور نان و نفقے سے  
محتاج ہے اور اندیشہ اسکا ہے کہ زنا میں مبتلا ہو جاوے تو ایسی صورت میں امام مالک کے

اسکا وہ مولوی عبد الرحمن صاحب دہلی  
بناوہ مولوی صاحب

مسلک پر اوسکو عمل کر لینا چاہیے کہ جو مروی ہے حضرت عمر سے یا کہ جو فرمایا ہے حضرت رسول  
 مقبول صلی اللہ علیہ وسلم نے اور مروی ہے حضرت علی سے بلکہ یہ بھی مرقوم ہے کہ جو  
 کیا حضرت عمر نے طرف قول حضرت علی کے اور مذہب اکثر صحابہ کا بھی ہے جیسا کہ  
 نور الہدایہ ترجمہ شرح وقایہ کتاب المفقود میں ہے مفصلاً بعبارت کتاب تحریر فرمائی  
 ہو المصوب اس مسئلے میں صحابہ رضی اللہ عنہم و تابعین مختلف ہیں حضرت عمر و یک عمر  
 صحابہ اس طرف گئے ہیں کہ زوجہ مفقود کی چار برس انتظار کرے بعد ازاں نکاح کر لے اور  
 مہجوروں نے اسپر اجماع صحابہ نقل کیا ہے امام مالک موطا میں روایت کرتے ہیں ان حصہ میں  
 الخطاب قال ایما امرأة فقدت زوجها فلم تدركه این هو فانها تنتظر اربع سنين  
 ثم تعد اربعة اشهر عشر ثم تحلل للزنا واجد اور محمد بن عبد الباقی زرقانی شرح موطا  
 میں کہتے ہیں مروی عن عائشة عن عثمان و علی قیل و اجمع الصحابة عليه ولم يعلم لهم  
 مخالف في عمرهم وعليه جماعة من التابعين انتهى اور بعض صحابہ مثل ابن  
 و علی بنا پر یک روایت کر اس طرف گئے ہیں کہ زوجہ مفقود تا دم ظهور موت شوہر انتظار کرے  
 تو یہی مذہب شعبی و ثعلبی کا ہے جیسا کہ فتح القدر میں ہوا لہذا اصل ان المسئلة مختلفہ فی  
 ما بین الصحابة فذهب عمر الى ما تقدم و ذهب علي انها امرأته حتى ياتيها البيان  
 و مروی عبد الرزاق عن ابن جريح قال بلغنا ان ابن مسعود وافق عليها على ان  
 تعلم المفقود تنتظر ابدأ و اخرج ابن ابی شيبه عن ابی قلابه و جابر بن سعيد و  
 المشيبه و النخعي كلهم قالوا ليس لها ان تزوج حتى يستبين موته انتهى اور ایک  
 حدیث مرفوعہ ان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم سے اس باب میں موافق رہے علی مرتضیٰ کے داروم  
 لیکن اس حدیث کی سند میں ضعف ہے چنانچہ زبیر بن عقیل نے اس حدیث پر اپنے میں لکھتے ہیں  
 اخرج الامام قطنی فی سننه عن سوار بن مصعب حدثنا محمد بن بشر جليل عن  
 المغيرة بن شعبه قال قال رسول الله امرأة المفقود امرأته حتى ياتيها البياض  
 و وحيث تعلق في نسخته اخرى حتى ياتيها الخبز و هو حديث ضعيف قال ابن حبان  
 في كتابه المجلد سألت ابی عن حدیث سوار بن مصعب عن محمد بن المغيرة

فی امرأة المذقود فقال لی هذا حدیث منکر و محمد متروک الحدیث یروى  
 عن المغيرة منا کیرا باطیل و ذکره عبد الحق فی احکامه من جهة الدار قطنی و اعلم  
 محمد بن شریک و قال انه متروک و قال ابن القطان فی کتابه سوار بن معجب  
 مشہر فی المتروکین انتمی اور اعطرح بدر الدین عینی نے بنایہ مخرج ہدایہ میں تحریر کیا ہے  
 ہر گاہ یہ امر محمد ہوا اب جاننا چاہیے کہ چونکہ حدیث مرفوعہ اس مسئلے میں بطریق ضعیف وارد  
 ہے اور صحابہ خود مختلف ہیں لہذا ائمہ مجتہدین فی ما بینہم اس مسئلے میں مختلف ہو گئے ہیں  
 ائمہ حنفیہ نے علی کو بعض حدیث مرفوعہ مرجح کیا اور ائمہ مالکیہ نے اسے حضرت عمر و عثمان وغیرہ  
 و مختار کیا لیکن بوقت ضرورت ائمہ حنفیہ تصریح کرتے ہیں کہ فتویٰ قول مالک پر جو موافق ایک  
 جماعت صحابہ کے ہی درست ہے اور جب خون و قوع حرام کا ہو تو عمل کرنا مسلک مالکیہ پر جائز  
 ہے جامع الرموز میں ہے قال مالک و الا و زاعی الی اسر بے سنین فینکم عرسہ بعد ہا کما  
 فی التظم فشفوا انتھ بہ فی موضع الضرورة ینبغی ان لا یاس بہ علی ما اظن انتھی اور  
 و المختار ما شفی و مختار میں ہی ذکر ابن وہبان فی منظومہ انہ او ا فتی بقول مالک  
 فی موضع الضرورة یجوز و اعترضہ شارحہا ابن الشیمتہ بانہ لا حاجۃ للحنفی الی  
 ذلک و قال الشارح فی الدر المنقحہ ہذا لیس با و لی بقول لقہستانی لو ا فتی بہ فی موضع  
 الضرورة لا یاس بہ علی ما اظن انتھی ملخصاً و اللہ اعلم حررہ محمد عبد الحی تجا و اسد بن نبی الخ و الخفی  
 استفسار کیا فرماتے ہیں علماء دین و مفتیان شرع متبیین اس مسئلے میں کہ زید کہتا ہے کہ  
 حدیث ان اللہ خلق سبع ارضین فی کل ارض ادم کاد مکم و نوح کمنو حکم و  
 ابراہیم کا براہیمکم و عیسیٰ کعیسکم و بنی کنسکم کفر ہے اور جو اسکے اعتقاد ہے  
 وہ کافر ہے اور جو اسکے ناقل ہیں وہ کافر ہیں اور عمر کہتا ہے کہ یہ حدیث صحیح ہے  
 اعتقاد رکھے وہ مسلم صحیح الاعتقاد ہے اور جو اسکے ناقل ہیں وہ کافر ہیں وہ کافر ہیں  
 ان دونوں قولوں میں سے کونسا قول صحیح ہو اور کون غلط اور زید کہتا ہے کہ کافر ہے بیوا و جروا  
 ہوا لہو فوق زید جوٹا ہے اور فاسد الاعتقاد اور عمر و سچا ہے اور صحیح العقیدہ اور اعتقاد  
 زید کا کفر صحیح ہے اور جہالت قبیح کیونکہ حدیث مذکور کتب معتبرہ اور زہر معتبرہ میں موجود ہے

مختار ما شفی

اور اسکے امہدین مثل ترجمان القرآن حضرت ابن عباس اور ابوالفضلی اور شعبہ امیر المؤمنین  
 نے الحدیث اور عطاء بن السائب اور عطاء بن یسار اور عمرو بن مرہ و محمد بن مشنی اور عمرو بن  
 علی اور محمد بن جعفر اور عبید بن غنم اور علی بن حکیم و شریک اور حاکم اور بیہقی و جلال الدین  
 سیوطی کہ مسند مخالفین کے ہیں اور محمد بن جریر طبری کہ بڑے معتدنی الفین کے ہیں اور  
 ابن ابی حاتم کہ بڑے محدث ہیں اور عبید بن حمید اور ابن الفریس اور ابن حجر عسقلانی صاحب  
 فتح الباری و بیہقی قائل ہیں آخرج الحاکم فی المستدرک من طریق عبید بن غنم النخعی  
 عن علی بن حکیم عن شریک عن عطاء بن السائب عن ابی الفصح عن ابن عباس  
 قال فی کل ارض بنی کنبیکم و ادم کا دم مکرم و نوح کنوحکم و عیسیٰ کعیسیٰ و قل صحیح  
 الاسناد و قال ابن جریر حدثناعمر بن علی و محمد بن مثنیٰ قال حدثناعمر بن  
 جعفر حدثناشعبہ عن عمر بن مرث عن ابی الفصح عن ابن عباس انہ قال فی کل  
 ارض ادم کا دم مکرم و نوح کنوحکم و ابراہیم کا براہیمکم و عیسیٰ کعیسیٰ و بنی کنبیکم  
 اور ابن حجر عسقلانی فتح الباری شرح صحیح البخاری میں لکھتے ہیں ویدل للقول لظاهر ما  
 رواہ ابن جریر من طریق شعبہ عن عمر بن مرث عن ابی الفصح عن ابن عباس عن  
 فی هذه الآية و من الارض مثلہن قال فی کل ارض مثل ابراہیم و نحوها علی  
 الارض من المخلوق هكذا اخرجہ مختصراً و اسنادہ صحیح و اخرجہ الحاکم و البیہقی من  
 طریق عطاء بن السائب عن ابی الفصح مطولاً و اولہ ای سبع ارضین فی کل  
 ارض ادم کا دم مکرم و نوح کنوحکم و ابراہیم کا براہیمکم و عیسیٰ کعیسیٰ و بنی  
 کنبیکم قال البیہقی اسنادہ صحیح الا انہ شاذ انھی اور تدریب الراوی شرح  
 تقریباً تراوی میں مرقوم ہے و لہذا نزل اتجب من تعظیم الحاکم لہ حتی رايت البیہقی  
 قال اسنادہ صحیح و لکنہ شاذ بہرہ اور تفسیر و رشتور میں مسطور ہے و اخرج عبید بن حمید  
 و ابن الفریس و ابن جریر عن ابن عباس فی قوله و من الارض مثلہن قال لو حدثنکم  
 بتفسیرها لکفرتم و کفرکم تکذبکم بما و اخرج ابن جریر و ابن ابی حاتم و الحاکم  
 و علی بن ابی شیبہ و البیہقی فی شعب الايمان فی الاسماء و الصفات من طریق ابی الفصح

عن ابن عباس في قوله من الارض مثلهن قال سبع ارضيات في كل ارض منهن كنبيكم  
 وادم كادمكم ونوح كنوحكم و ابراهيم كابراهيمكم وعيسى كعيساكم قال البيهقي  
 اسناده صحيح لكنه شاذ بمره الا اعلم لابي الفتح عليه متابعا انتهى اورايسى ہی ہے  
 تفسیر منطری اور کمالین وغیرہ میں اور موافق قاعدہ محدثین کے یہ حدیث مرفوع ہے  
 حکما میں معاذ اللہ حضرت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم تک نوبت پونہتی ہے مسلمانوں کو  
 چاہیے کہ ایسے مرتد کے پاس نہ بیٹھیں اور اوس سے کلام ہی نہ کریں اور اوس کے پیچھے  
 نماز ہی نہ پڑھیں واللہ اعلم بالصواب والیہ الا یا ب فی کل باب۔ نقشہ الخامل الجانی  
 السید امیر احمد النقوی السہسولانی عالمہ اللہ بالنور الششانی والترجم الصدائے

عبد محمد یوسف	سید محمد نذیر حسین	محمد سعید علی	محمد حسین	حسینا اللہ حسین
---------------	--------------------	---------------	-----------	-----------------

خادم العالی

سید شرف حسین	محمد عبد العالی	محمد عبد العزیز	شہاب الدین	عبد الغفور	محمد عبد الغفار
--------------	-----------------	-----------------	------------	------------	-----------------

استفتا کیا فرماتے ہیں علمائے دین اس باب میں کہ زید سے پہلے جمع ایک عالم کے جسکی  
 تصدیق ایک مفتی مسلمین نے بھی کی تھی دربارہ قول ابن عباس رضی اللہ تعالیٰ عنہ جو وہ مشور  
 وغیرہ میں ہے ان اللہ خلق سبع ارضین فی کل ارض ادم کادمکم ونوح کنوحکم  
 و ابراهيم كابراهيمكم وموسا كموساكم وعيسى كعيساكم و بنی محمد بنیكم کے یہ  
 عبارت تحریر کی کہ میرا یہ عقیدہ ہے کہ حدیث مذکورہ صحیح اور مقبول ہے اور زمین کے طبقات  
 جدا جدا ہیں اور ہر طبقے میں مخلوق الہی ہے اور حدیث مذکورہ سے ہر طبقے میں انبیاء کا ہونا معلوم  
 ہوتا ہے لیکن اگرچہ ایک ایک خاتم کا ہونا طبقات باقیہ میں ثابت ہوتا ہے مگر اوسکا  
 ہونا ہمارے خاتم النبیین صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم کے ثابت نہیں اور یہ سب عقیدہ ہے  
 کہ وہ خاتم مائل آنحضرت صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم کے ہوں اسی لیے کہ اولاد آدم جسکا ذکر  
 ولقد کو منابنی ادم میں ہے اور سب مخلوقات سے افضل ہو وہ اسی طبقے کی آدم کی  
 اولاد ہی بالاجماع اور ہمارے حضرت صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم سب اولاد آدم سے افضل ہیں

بابت سبب التعلق بکتاب  
 حضرت مولانا محمد رفیع صاحب دہلوی صاحب  
 جامعہ اسلامیہ لاہور کے

تو بلاشبہ آپ تمام مخلوقات سے افضل ہوئے پس دوسرے طبقات کے خاتم جو مخلوقات میں داخل  
 ہیں آپ کے مماثل کی سطح نہیں ہو سکتے انتہی اور باوجود اس تحریر کے زید یہ کہتا ہے کہ اگر شرع ہی  
 کے خلاف ثابت ہوگا تو میں اوسى کو مان لوں گا میرا اصرار اس تحریر پر نہیں پس علماء سے  
 شرع سے استفسار چیرہ ہو کہ الفاظ حدیث ان معنوں کو محتمل ہیں یا نہیں اور زید بوجہ اس  
 تحریر کے کافر یا فاسق یا خارج اہل سنت و جماعت سے ہوگا یا نہیں بنو تو جسہ و  
 ہو المصوب محضی نہیں کہ حدیث مذکور محققین محدثین کے نزدیک معتد ہے حاکم نے  
 اوس کے حق میں صحیح الاسناد کہا اور زہبی نے حسن الاسناد کا حکم دیا اور اس حدیث کے ثبوت  
 میں کوئی علت قائم معتد نہیں ہے اور زمین کے طبقات کا جداگانہ ہونا بہت احادیث سے  
 ثابت ہے اور اس حدیث کے ذکر سے ہونا انبیاء کا طبقات باقیہ میں ثابت ہے اور اس سے معلوم ہوا ہے  
 کہ جب طرح سلسلہ نبوت اس طبقہ میں واسطہ ہدایت سکان کے تیار ہوا اوسى طرح سے ہر طبقہ میں  
 سلسلہ نبوت کا واسطہ ہدایت وہاں کے سکان کے تیار ہوا اور چونکہ بالائل عقلیہ و نقلیہ لانا ہی  
 سلسلے کے باطل ہو لہذا ہر طبقے میں ایک مبدی سلسلہ ہوگا کہ وہ ہمارے آدم کے ساتھ مشابہ کیا  
 گیا اور ایک آخر سلسلہ ہوگا کہ وہ ہمارے خاتم کے ساتھ تشبیہ دیا گیا پس بنا علیہ اور آخر انبیاء  
 طبقات تختانیہ پر اطلاق خواتم کا درست ہے اب یہاں تین احتمال ہیں ایک یہ کہ خواتم طبقات  
 تختانیہ بعد حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے ہوئے ہوں دوسرے یہ کہ مقدم ہوئے ہوں  
 تیسرے یہ کہ ہم عصر ہوں احتمال اول بحديث لا بنی بعدی وغیرہ باطل ہے اور بر تقدیر احتمال  
 ثانی آنحضرت صلی اللہ علیہ و علی آلہ وسلم خاتم انبیاء ہر طبقات ہونگے اور بر تقدیر ثالث دو احتمال  
 ہیں ایک یہ کہ نبوت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی مخصوص ساتھ اسی طبقے کے ہوا اور آگے  
 تا قیامت بہ نسبت انبیاء اسی طبقے کے ہوا اور ہر طبقہ تختانیہ میں وہاں کے خاتم کی رسالت ہو  
 اور ہر ایک اونہیں کا صاحب شرع جدید و خاتم انبیاء اپنے طبقات کا ہو دوسرے یہ کہ خواتم  
 طبقات تختانیہ تنبیع غیر نبوت محمدیہ ہوں اور کوئی اوٹمن کا صاحب شرع جدید ہوا اور دعوت  
 ہمارے حضرت کی عام اور ختم آپ کا بہ نسبت جملہ انبیاء جملہ طبقات کے حقیقی ہو اور ختم ہر ایک  
 خواتم باقیہ کا بہ نسبت اپنے اپنے سلسلے کے اصناف ہو احتمال اول بہ نسبت عموم نصوص



بہشت بنویسے کہ جس سے صاف آنحضرت کا مبعوث ہونا تمام عالم پر معلوم ہوتا ہے۔ ہاں ہاں ہاں  
 اور علمائے اہل سنت ہی اس امر کی تصریح کرتے ہیں کہ آنحضرت کے عصر میں کوئی نبی ہوا نہیں  
 جدید نہیں ہو سکتا اور نبوت آپ کی عام ہے اور جو نبی آپ کے ہم عصر ہو گا وہ تو ہی شریعت نبویہ  
 کا ہو گا چنانچہ نقی الدین سبکی سے جلال الدین سیوطی رسالۃ الاعلام بحکم جلالہ علیہ السلام میں  
 نقل کرتے ہیں قال السبکی فی تفسیرہ ما من نبی الا اخذ اللہ علیہ الميثاق ان لا  
 یبعث محمد فی زمانہ لیومنن بہ ولینصرہ ولیوصی امتہ بذک و فیہ من النبوی  
 وتظیم قدرہ مما لا یخفی و فیہ مع ذلک انہ علی تقدیر مجیبہ فی زمانہ لیکون  
 رسالہ الیہم ویكون نبوتہ ورسالۃ عامۃ لجمیع الخلق من زمن ادم الی یوم  
 القيامة ویكون الانبیاء و اممہم کلہم من امتہ فالنبی علیہ السلام و سلم نبی  
 الانبیاء ولوا تفق بعثتہ فی زمان ادم ونوح و ابراہیم و موسی و عیسی و حبیب  
 علیہم و علی اممہم الا یمان بہ و نصرۃ و لهذا یاتی عیسی فی اخر الزمان  
 علی شریعتہ ولویبعث النبی علیہ الصلوٰۃ والسلام فی زمان موسی و ابراہیم ثم یبعث  
 و ادم کانوا مستمرین علی بنوتہم و رسالتہم الی اممہم و النبی علیہ السلام و سلم  
 نبی علیہم و رسول الی جمیعہم انتہی اور بحال علوم مولانا عبد العزیز علیہ السلام  
 میں لکھتے ہیں مقتضی ختم رسالت و وجہ استیجابی آنکہ بعد ہی رسول نبی شہداء و کرام  
 شرع و می عام باشد و ہر سیکہ موجود باشد وقت نزول شرع و می اتہام شرع ہوتی ہے  
 و فرمن ست و سرش انیکہ ہمہ رسل در اند شرع ستمندہ از خاتم الرسالت انہ سیکہ شرع  
 او عام باشد پس و گیری صاحب شرع نباشد انتہی خلاصہ کلام یہ ہے کہ حدیث میں  
 صحیح و معتبر ہے اور اس سے طبقات تھانہ میں وجود انبیاء ثابت ہے اور ان کے  
 بطلان تا ہی سلسلے کے ہر ایک طبقہ میں ایک آخر انبیاء بہ نسبت اول انبیاء  
 ہے لیکن مطابق عقائد اہل سنت یہ امر ہے کہ دعوت ہمارے حضرت کی عام ہے تمام مخلوق  
 کو شامل ہے پس اس امر کا اعتقاد کرنا چاہیے کہ خاتم طبقات باقیہ بعد عصر نبویہ نہیں ہوی  
 یا قبل ہوی یا محصور بر تقدیر اتحاد عصر تبع شریعت محمدیہ ہونگے اور ختم ان کا بہ نسبت

اپنے طبقے کے اصنافی ہوگا اور ختم ہمارے حضرت کا عام ہوگا اور تفصیل ان سب امور کی  
 مینے کہا حقہ اپنے دور سالوں میں ایک مسملی بالآیات البیات علی وجود الانبیاء فی الطبقات  
 دوسرے سے مسیعی بہ واقعہ الوسراس فی اثر ابن عباس کے ہے ہر گاہ یہ امر مہم ہو چکا پس  
 سمجھنا چاہیے کہ زید کو جسے عبارت جو سوال میں مرقوم ہے لکھی ہے ہر گاہ مماثلت سے  
 انکار ہے اور صحت حدیث و ثبوت تعدد خواتم طبقات تحتانیہ کا قائل ہے مخالف اہل سنت  
 کے نہیں ہے نہ کا ذمہ فاسق بلکہ متبع سنت مگر ان نبوت محمدیہ کو ساتھ اسی طبقے کے خاص  
 کرتا ہوا اور ہر ایک خاتم کو صاحب شرع جدید سمجھتا ہو تو البتہ قابل مواخذہ کے ہی کیونکہ یہ  
 اختلاف نصوص و اختلاف کلمات علماء کے معلوم ہوتا ہے اور اگر مجرد تعدد خواتم کا قائل  
 اور ختم ہمارے رسول کو حقیقی بہ نسبت جملہ انبیاء رجبہ طبقات کے سمجھتا ہے اور ختم ہر ایک  
 خواتم باقیہ کو اصنافی کہتا ہے تو اسپر کچھ مواخذہ نہیں ہے و اللہ اعلم۔ حررہ الحاج  
 عفور بہ القومی ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخطی حفظہ عن جماعت  
 واقفی زید بوجہ اس تحریر کے کا فر یا فاسق ہوگا۔ واللہ اعلم بالصواب  
 وعندہ ام الكتاب۔ کتبہ ابو الایحیاء محمد نعیم غفرلہ علیہ الرب الحکیم  
 ۱۲۶۱ھ شفا چہ میفرماید علماء دین اندرین مسئلہ کہ واعظے میگوید کہ از آیہ  
 واستغفر لادنباک والمؤمنین والمؤمنات اذن شفاعت کبریٰ برای آنحضرت  
 صلی اللہ علیہ وعلیٰ آلہ وسلم ماحصل شدہ است ومنکر اذن شفاعت در دنیا کافرست و نیز برای  
 اثبات اذن در دنیا حدیث شریفہ کہ در مشکوٰۃ در باب سجدہ شکر از سعد بن وقاص مرویست  
 کہ آن حضرت فرمود امت خود را شفاعت کنم حق سبحانہ ثلث امت مرا بہ بخشد و ہمین طو  
 بعد ہر دعا و سجود و دعا ہی بخشایش تمام امت کے کنم پس آیا ازین آیت و حدیث اذن  
 شفاعت در دنیا ثابت است یا نہ و ہر کہ گوید کہ اذن در دنیا نیست بلکہ در دنیا وعدہ  
 صادق شدہ است و در آخرت مطابق آن وعدہ اذن خواہ شد آنکس مصیب  
 است یا مخطی و ہر کہ گوید در بین وارد دنیا اذن شدہ آنکس مخطیست یا مصیب یا ہوا تو  
 ہوا لمصوبہ از احادیث کثیرہ و روایات عدیدہ این مرثابت پیشو کہ از

در بیان این مطلب در کتاب التوحید ص ۱۶۸

در بیان این مطلب در کتاب التوحید ص ۱۶۸

شفاعت کبریٰ بر آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بروز قیامت شدنی است و در دنیا اذن نشده  
 البتہ و عدہ تفویض عمدہ شفاعت گردیدہ و ہمین است مشرب فقہا و محققین و مذہب مجتہدین  
 و مفسرین ابن حجر مکی در کتاب الزواجر عن اعتراف الکبائر می آرند مروی الطبرانی بسند حسن فرمود  
 یدخل من اهل هذه القبلة النار من لا یحصى عددهم الا الله بما عفو الله واجزوا  
 علی معصیة و خالفوا اطاعته فی وذن لی فی الشفاعة فاشی علی الله ساجداً فیقال  
 لی اسرف سراسک سل یعط اشفع تشفع و بعد از آن حدیث طویل کہ مشتمل بر احوال رسول  
 اہل محشر با نبیاء است بروایت احمد و ابو یعلیٰ و بزار و ابن حبان آورده فیقول عیسیٰ  
 ذلك عندی ولكن انطلقوا الی سید ولد ادم فلیشفکم الی سراسکم فینطلقون  
 فیقول الله تعالیٰ یا محمد اسرف سراسک و قل واشفع بایه فینطلق جبرائیل به فیخسر  
 ساجداً رجعة ثم یقول الله تعالیٰ یا محمد اسرف سراسک و قل یسمع و اشفع تشفع  
 و سیوطی و ربیدور سافره فی احوال الآخرة بروایت احمد و بخاری و مسلم ذکر کرده فیاتون  
 عیسیٰ فیقول لست بذلک ایتموا محمداً غفر الله ما تقدم من ذنبه و ما تأخرو  
 فیاتون فی قوم حتی استاذن ساری مختصراً و بروایت احمد و ابو یعلیٰ آورده فیاتون  
 فیقولون یا محمد اشفع لنا الی سراسک فاقول بها حتی یاذن الله مختصراً و بروایت  
 مسلم و عالم آورده فیاتون محمداً صلے الله علیه وسلم فیقوم فیوذن له و بروایت  
 طبرانی و ابن مبارک و ابن جریر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه آورده فیاتون عیسیٰ  
 فیقول او لکم علی العربی الا یخیر فیاتون فی اذن الله لی ان اقول الله و بروایت ابو یعلیٰ  
 ذکر کرده اسجد سجدة یرضی بها عنها ثم امدح مدح یرضی بها عن شریوذن  
 لی بالكلام و عبد الوہاب شعرائی در کتاب الیواقیت و الجواهر فی بیان عقائد الکبیر  
 قال الشیخ محی الدین بن عربی انما اخبرنا صلے الله علیه و آله و سلم باننا انما  
 و اول مشفع شفاعة علينا لتستریه من التعب انما صل بالذهاب الی بیتی بعد نبی  
 فی ذلك الیوم و کل منهم یقول نفسی نفسی فاراد اعلمنا مقامه نصیر بمكاننا  
 مستریحین حتی تأتي نوبته صلے الله علیه و آله و سلم و انما قال فی اخر الحدیث

ولا فخر ای کا افتخار بکونی سید ولد آدم من الانبیاء فمن دونهم وانما قصدت  
 بذلك مراحتکم من التعب يوم القيامة بحکم الوعد السابق لی من الله عز وجل  
 ان اکون اول شافع واول مشفع انتهى اور مخی اسنتہ بغوی تفسیر معالم التنزیل میں آیہ  
 قل لله الشفاعة جميعا کی تفسیر میں کہتے ہیں قال مجاہد لا یشفع احد الا باذن اور  
 نووی شرح صحیح مسلم میں کہتے ہیں قوله صلى الله عليه وآله وسلم فاستأذن علي سألني  
 فيؤذن لي قال القاضي عياض معناه فيؤذن لي في الشفاعة الموعودة بها اور  
 علا جلال دوالی شرح عقائد عضدیه میں کہتے ہیں والشفاعة لرفع العذاب ورافع  
 الدرجات حتى لمن اذن له الرحمن من الانبياء والمؤمنين بعضهم لبعض  
 اور امام فخر الدین رازمی تفسیر کبیر میں کہتے ہیں ام اتخذوا من دون الله شفعا  
 ان في يوم القيامة لا يملك احد شيئا فلا يقدر احد على الشفاعة الا باذن الله  
 فيكون الشفيع في الحقيقة هو الله الذي ياذن في تلك الشفاعة ويخبر من يست ورسا  
 کتب تفسیر و عقائد وغیرہ اما آیہ واستغفر لذنبك الخ پس در باب استغفار درین وار وینا  
 واروستہ در باب شفاعت در آخرت چنانچہ بغوی زیر ہی آیہ می نویسند اھربا الاستغفار مع  
 انه مغفوله لیستن امته انتهى وحدیث مذکور در سوال دلالت بر اذن شفاعت در دنیا  
 نمیکند بلکہ محتمل ہر دو امرت و مفوض مذکورہ صاف دلالت بر اذن بروز قیامت میکنند  
 و مسئلہ ہذا چنان نیست کہ احد المتخاصمین کافر و فاسق شود و درین باب احتیاطی باید و اللہ اعلم  
 حررہ الراجی عفور بہ القوی ابوالحسنات محمد عبدالمحی تجا وز اللہ عن ذنبہ الجلی و الخفی  
 شفعا چه میفرمائید علما می شافعہ رحمکم اللہ تعالی درین مسئلہ کہ بعض  
 موم این دیار خریدن شراب بہ نیت سرکہ ماخضن جائز میدانند و میگویند کہ بسبب  
 نیت کہ نزدشان شرط است حرمت و نجاست خمر مرتفع می گردد پس قول ایشان  
 صحیح است یا نہ بینوا بدلائل کتب الشافعیہ تو جبر و ایوم القیامۃ عن اللہ القوی البری  
 البواب خریدن خمر اصلار و انیت اگرچہ بہ نیت سرکہ کردن باشد زیرا کہ از سند عبارت  
 کتب فقہ شافعیہ صلاحتی نذارد کہ خمر حرام و پلید است کذا فی المنع وغیرہ و ہرچہ نجس است

این  
 صحیح است

خریدنش اصلاً جائز نیست لعدم وجود الشرط للمبیع پس معتبر از شروط بیع نزد امامان  
 رحمه الله است که بیع نجس بعین نباشد بلکه بالشغل پاک باشد یا مکان پاک باشد  
 داشته باشد و اگر پاک نباشد یا بغیر از غسل مکان طهارت ندارد و نیز جائز نیست بیع نجس  
 در فتح العین و طهارة او امکان طهارة بفصل فلا یصح بیع نجس و جلد میتة و ان  
 امکن طهراً هما یخلل او دباغ انتهی لهذا صحیح نیست بیع سگ معلوم و خنزیر و هم جائز  
 نیست بیع خمر قال فی احیاء علوم الدین فیعتبر فیہ ستة شروط الاول ان لا یكون  
 نجساً فی عینه فلا یصح بیع کلب و خنزیر و لا یجوز بیع الخمر انتهی و فی المنهاج و بیع  
 شروط طهارة عینه فلا یصح بیع کلب و خنزیر و خمر المتنجس الذی لا یمکن تطهیر  
 کالنخل واللبن انتهی و فی الزیاد و یشتد فی الصمیم ان یکون طاهر الانتهی فی الاوار  
 وله شروط الاول ان یکون طاهراً و یطهر بال غسل فلا یصح بیع کلب و خنزیر  
 و فروعهما و المیتة کالعاجر و جلد ما قبل الذبائح و السرخین و الخمر انتهی  
 و خمری که بے معا لحتی سرکه شود پاک است و خمر آن هم پاک در مشقه هم مسطور است و آنچه  
 نجس العین است مثل سگ و خون و مرور با بیع وجه پاک نشود مگر خمر خود بخود بغیر معا لجه  
 سرکه گردد یا پوست مروری که بد با غت کنند انتهی ایضا در معنی مرقوم است بدانکه خمر را  
 بے معا لحتی سرکه کردند مثل آنکه نمک یا سرکه یا تابان گرم یا شیر و غیر ذلک و سرکه اندازند  
 آن سرکه شود این سرکه بلید و حرام است و پاکی آن ممکن نیست و فی المنهاج و لا یطهر  
 نجس العین الا خمر تخلت و کذا ان نقلت من شمسی لى ظل و عکس فی الامیران  
 تخلت یطهر شئ فلا انتهی و فی الاوار لا یطهر من نجس العین الا الخمر بالتخلل و  
 جلد المیتة بالدباغ انتهی بلکه بر بیع و مشتری از احادیث صحیحین  
 ثابت و عن ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله ﷺ الله علیه و الله  
 وسلم لعن الله الخمر و شاربها و ساقیها و بائعها و مبتاعها و عاصرها و الخمر  
 و عن انس رضی الله عنه قال لعن رسول الله ﷺ فی الخمر عشرة عاصرها و مقصرها  
 و شاربها و حاصلها و الحمولة الیه و ساقیها و بائعها و اکل ثمنها و المشتري لها

والمشتري له شهاة الترمذی وابن ماجه کذا فی مشکوٰۃ الشریف والله اعلم بالصواب  
حرره الخادم العالم الربانی فقیر شاہ رحمۃ اللہ القاری النقیبندے۔

الجواب لمقوم صحیح۔ **سکسہ** **سید رضا** ہذا الجواب صحیح لاشک فیہ **میر تصدق حسین**  
الجواب صحیح کتبہ خادم علامے دین متین محمد شہاب الدین قاورے عفا عنہ  
وعن اسلافہ۔ **عبداللہ** **شہناز الدین** الجواب صحیح غلام قاورے عفا عنہ۔ من اجابا صاحب

کتبہ خادم شریع **مصطفیٰ سید مرتضیٰ** **سید مرتضیٰ** ۱۲۵۱

ہو المصوب بذبہ شافعیہ سرکہ ساختن خمر حرام ست واز سرکہ نجاست آن مرتفع  
منی شود البتہ اگر خود بخود سرکہ شود پاک میشود و بیع اشیا و نجسہ حرام ست امام محی الدین  
نومی در شرح صحیح مسلم می نویسد ممن قال بتحریم تخلیلها وانها لا تطہر بہ  
الشافعی و احمد و مالک فی **الکلب** الروایتین عنہ وجوزہ الا و زاعی واللیث و ابو حنیفہ  
و مالک فی روایۃ و اما اذا انقلبت بنفسها خلا تطہر عند جمیعہم الا ما حکے عن

سحنون الممالکے انہ قال لا تطہر انتھی ملقطاً و نیز مینویسد فی روایۃ ان الذی  
حرم شربها حرام بیعها و فیہ بتحریم بیع الخمر و هو مجمع علیہ والعاۃ فیہ عند  
الشافعی و موافقیہ کونہا نجسۃ و لیس فیہا منفعة مقصودۃ انتھی و محمد خطیب  
شربنی شافعی در انواع شرح مختصر الی شجاع می نویسد لا یصح بیع عین نجسہ سوا  
ا مکن تطہیرها بالاستحالة کجلد المیتة ام لا کالسرخین و الکلب و لومعد  
والخمر الخبر الصحیحین انہ صلی اللہ علیہ وسلم نہی عن ثمن الکلب و قال ان اللہ  
حرم بیع الخمر و المیتة و الخنزیر انتھی و اللہ اعلم۔ حرره الراجی عفوره القوی ابو الحسن  
محمد عبدالکافی الحنفی الکنوی تجا و زاد عن ذنبہ الجمل و الحنفی **ابو اسحاق**

الجواب صحیح نمقہ خادم اولیا ر اللہ الکریم محمد ابراہیم غفرلہ اللہ الرحیم ابن مولانا  
علی محمد حوم **محمد** **محمد** شیخ جلال الدین محلی در شرح منہاج الفقہ آرو و للم  
شروط خمسة احدها طہارة عینہ فلا یصح بیع الکلب و الخمر و غیرہما من  
العین لانه صلی اللہ علیہ وسلم نہی عن ثمن الکلب و قال ان اللہ حرم بیع الخمر

والخنزير وما هما الشيطان والمعنى في المذكورات نجاسة عينها فالحنزيرها  
 ما في نجس العين انتهى وبعين حكم عدم جواز بيع خمر مست پیش شیوخ یا عماد اسلام  
 حضرات حنفیه اعلام بواهم الله تعالى دار السلام وکثر مقتفی آثارهم الی یوم  
 القیام والحمد للعلی وعلیه حکم حرره خادم الکتاب الکریم والحديث النبوی ابوالاحیاء  
 محمد نعیم النظمی الحنفی القادری الکنوی غفر له العلی الرب الحکیم وجله من رثته خیرة النعمیة  
**استفتا** علما دین و مفتیان شریع متین و دین مسائل چه میفرمایند که  
 در شریع شریف بیع پوست حیوان مردار غیر مدبوغ و خریدن شراب به نیت سرکه  
 کردن درست است یا نه و استعمال و انتفاع از استخوان مرده و موی و پر و غیره جائز است یا نه  
 و هر پوست حیوان که از ذباحت پاک میگردد و از ذبح نیز ظاهر میشود یا نه و زکاة چه معنی دارد و حیوان که در راه  
**الجواب** حامداً و مسلماً بیع پوست مردار قبل از ذباحتش جائز نیست  
 كما قال فی العینة ولم یجز ایضاً بیع جلد الميتة قبل الذبیح لما روی انه  
 علیه الصلوة والسلام نهی عن الانتفاع بجلد الميتة و عصبیتها سواء ابوداود  
 و غیره و بعد از ای بعد الذبیح باع لانه طهر بالذبیح انتهى و فی شرح التوایف  
 ولا یبیع جلد الميتة قبل الذبیح انتهى و فی الهدایة قال ولا یبیع جلد الميتة  
 قبل ان یدبغ لانه غیر منتفع به قال علیه الصلوة والسلام لانه قد روی  
 الميتة باهاب وهو اسم لغير المدبوغ علی ما مر فی کتاب الصلوة انتهى  
 و ایضاً فیها ولا باس بیعها و الانتفاع بها بعد الذبیح لانها طهرت بالذبیح  
 انتهى یعنی فروختن پوست مردار پیش از ذباحت آن جائز نیست زیرا که انتفاع بان  
 روا نیست که در حدیث شریف آمده است که انتفاع بگیرد از پوست مردار که بپزد و بخورد  
 است و اباب پوست غیر مدبوغ را گویند چنانچه در کتاب الصلوة ذکر آن گذشت و در کتاب  
 پوست مردار و انتفاع بان بعد از ذباحت آن رواست زیرا که آن بعد از ذباحت پاک  
 میگردد و انتهی ترجمه هدایه و خریدن و فروختن مال غیر متقوم است یعنی بیعیست مثل  
 خمر و خنزیر و مثل آن باطل است لمان فی ذم الاختار و بطل بیع مال غیر متقوم  
 باب البیع الفاسد ۱۲

نقد التفتیح  
 علی ما ذکره  
 فی التوایف  
 و ابوالاحیاء  
 محمد نعیم  
 النظمی  
 الحنفی  
 القادری  
 الکنوی  
 غفر له  
 العلی  
 الرب  
 الحکیم  
 وجله  
 من  
 رثته  
 خیرة  
 النعمیة

ع  
تور  
تبدیل  
بمع  
سنة  
الموت  
عند  
الاعمال

من غیر مباح الا تنفع به ابن کمال فلیحفظ کلمه وخنزیر انتهی و  
الهدایة واما بیع الحمر و الخنزیران کان قوبل بالذین کالذین هم والذین انهم  
فی البیع باطل وان کان بعین فالبیع فاسد حتی یملاک ما یقابله وان کان  
لا یملاک عین الحمر و الخنزیر انتهی و فی العینی بیع الباطل وهو غیر مشروع  
اصلا کبیع الحمر و الخنزیر و المیتة و الدم انتهی قال فی العالمگیریة لا یجوز بیع  
الحمر و الحمر و الخنزیر و المیتة کذا فی التهذیب انتهی و فی شرح الوقایة بطل بیع  
ممال غیر متقوم کالحمر و الخنزیر بالثمن انتهی و ایضا فیه البیع فی الحمر باطل  
حتى لا یملاک عین الحمر انتهی الحاصل انچه در شریعت ما یقتضی غیر متقومست فروختن  
آن باطلست مثل خون و مردار و غیره و نیز باطلست خریدن آن و در شرح وقایه  
مستورست بطل بیع مالیس بمال کالدم و المیتة و الحمر و البیع به انتهی

و در التقی الا بخر مرقومست بیع مالیس بمال و البیع به باطل انتهی باید دانست که  
باب البیع الفاسد  
انما بیع الثمن المذموم  
ای جمله ثمننا ۱۲ مجمع  
بیع کجسته فروختن و خریدنست و در شرح عبارات از سباده کمال بالست تبراضی کذا فی الهدایة  
عصب مرده و استخوان و شاخ و پر و موئی و پشم و سم و منقار و آنچه حیاه در آن حلول کند  
پاکست و انتفاع بدان جائزست هر گاه کسی که بر آن پیه نبود و قال فی غنیة المستعمل  
و عصب المیتة و عظمها و قرننها و ریشها و شعرها و ظفرها و ظلفها و کذا حاذرها  
و غلبها و کل ما لا تحل الحیوة منها طاهر اذا لم یکن علیه دسوة انتهی  
هر حیوانی که به بسم الله فرج کرده شود جلد و گوشت و پیه و جمیع اجزای او پاک شود مگر خنزیر  
اعمست از نیکه گوشت آن حیوان میخورده باشد چنانچه قال فی غنیة المستعمل  
کل حیوان اذا ذبح بالتسمیة طهر جلداه و لحمه و شحمه و جمیع اجزائه سوا  
الخنزیر و لادمی سوا کان ماکول للحمر او غیر ماکول للحمر انتهی و فی الهدایة  
وما یطهر جلداه بالذباغ یطهر بالذکاة لانه یعمل عمل الذباغ فی ازالة الرطوبة  
النجسة فکذا یتطهر لحمه بالذکاة وان لم یکن ماکولا انتهی و فی الدر المختار  
ای انهاب طهر بد باغ طهر بد ذکاة انتهی ذکاة بذبل معجمه یعنی ذبح شرعیست



ال في الطحاوی الذکاة بالذال اللمحة الذبح انتهى وفي الدر المختار يشترط بطهارة  
 جلدہ كون الذکاة شرعية انتهى والله اعلم بالصواب - ثمرة خادم العلماء الرباني  
 فقير شاه رحمت الله القادري النقشبندی - (هو حجة الاسلام) (شاه ۹۹ ودری) الجواب المرقوم صحيح سيد علي رضا  
 ثانی المذهب سيد علي رضا كاشغري اصحاب من اجاب كتبه سيد علي رضا  
 الجواب صحيح كتبه خادم علماء دين متين محمد شهاب الدين قادري عفا عنه و  
 من اسلافه (هو حجة الاسلام) (شاه ۹۹ ودری) هذا الجواب صحيح لا شك فيه سيد صادق حسين  
 الجواب صحيح بلا ارياب والله اعلم بالصواب - كتبه غلام قادر عفا عنه في الواقع مع  
 دست مراد قبل و باغت جائز نیست قاضی القضاة بدر الدين محمود عینی در بنایه شرح ہدایہ  
 و نویسد لا يجوز بيع جلد و المیتة قبل الدباغ و لا تملیکها ذکرہ فی المحيط و شہرہ  
 طحاوی انتهى و همچنین فرید و فروخت خمر ہم جائز نیست و در مجتبی شرح مختصر قدوری  
 و نویسد اما بیع الخمر و الخنزیران کان بالدين كالدراهم و الدنانیر فالبيع  
 اطل و اتفقت الروایات علی ان ثمن الخمر و المیتة غیر مملوكة و ان قبول بعین  
 البیع فاسد حتی یملك ما یقابله و ان کان لا یملك عین الخمر و الخنزیر الخمر  
 استعمال اجزاء مراد کہ در ان حیاة حلول نسا زود دست است و در شرح و قایم می نویسد  
 شعر المیتة و عظمها و عصبها و حافرہا و قرنہا و شعر الانسان و عظمہ  
 لاهر انتهى و ہر پوست کہ از دباغت پاک میشود از زوج شرعی نیز پاک میگردد و در شرح قایم  
 و نویسد و ما طهر جلدہ بالدباغ یطهر بالذکاة و ما لا فلا ای ما لا یطهر  
 الدباغ لا یطهر بالذکاة والمراد بالذکاة ان یدبح المسلم او الکتاب من  
 غیر ان یتراہ التسمیة عامداً انتهى والله اعلم - حرره الراجی عفوہ التوسل  
 الحسنا محمد عبدالحی الکنوی الحنفی تجا وز الله عن زید الجلی الخ (هو حجة الاسلام)  
 یاب صحیح ثمرة خادم اولیاء الله الکریم محمد البریم غفر له الله الکریم ابن سوکوت علی محمد حرم  
 جامع الرموز می رود لا يجوز و یبطل بیع جلد المیتة قبل دباغ انتهى و نیز می کار و در  
 کفای اشعار بجواز اجزاء غیرها کما لشعر و غیره و لو میتة و فی العتق بالذکاة

علاجل من الفصل الثامن عشر وذكره...  
 الفوائد ذكره...  
 باب يزار...  
 ۱۵۶

لما في المحيط انتهى واز غيرهما ودين عبارت غير آدمي وخنزير اراده مي سازد و هم مي طاعت  
 و بطل مع مال غير منقوم بکسر لو او اي غير منتفع به شرعاً کالخنزير فيما بين  
 المسلمين و مسلم و کافر بالثمن وفيه اشارة الى ان بيعها بالعرض غير باطل انتهى  
 مختصرا و از غير باطل فاسدا قصد ميدارد و نیز مي آرد و اي حيوان طهر جمله بالدبر  
 ذلك الحيوان جمله بالذکاة و الذکاة الشرعية الذي يهر من الاهل من التسمية انتهى  
 ملخصاً و الله اعلم بالصواب و عنده ام الكتاب - حرره ابو الاحياد محمد نعيم غفر له العلي الرب الحكيم  
**۱۲۹** **تشماتا** ما توکم رحمکم الله تعالى آنچه بجاري عادت بر اے حاجت  
 باع يا مشتري بيع کالوفاکت و جریان عفت میان ايشان بيع گردد آن بيع  
 جائز و مفيد انتفاع خواهد شد يا بلفظ بيع رهين خواهد گشت بينوا توجروا  
**۱۳۰** **الاجور** در صورت مسئوله بيع جائز و مفيد انتفاع خواهد شد و با وصف  
 جریان عقد بلفظ بيع رهين نخواهد گردید کما في الهداية فقط

وقيل ان بلفظ البيع لم يكن بهنا ۱۲۹ و مختار  
**۱۳۱** **تشماتا** چه ميغير ما يند علمای دين و مفتيان تشريع متين و دين مسلكه در ترجيح  
 قواعد حرکت ارضي مسلكه هيات فیتا غور سے کہ مستلزم نفی سموات ست جسمانيت کثيفه  
 غير قائل به تماثل اجسام کثيفه و کير و خود مثل مسائل هيات حرکت فکلي شرعاً مخدوری لازم  
 مي آيد يانه در صورتیکه مرجح نظام فیتا غور سے منکر وجود آسمانها على الاطلاق نباشد بلکه  
 قائل بوجود اينها باشد مگر جسمانيت لطيفه مثل هو بلکه از ان هم لطيف تر اور اهم انديشه  
 تخالف احکام شرع ميرسد يانه و نیز قائل باين قول اگر مثل حکما سي فرنگ بگويد که بوا و پيا  
 حکمت کامله يزدانی چنان شمس منمى نماید که جميع اجرام سماويه مثل کره ارضيه مسکن مخلوقه  
 ذی روح باشند درين صورت هم خيلى فتور در عقائدش راه خواهد يافت يانه بينوا توجروا  
**همو المصوب** دين باب نه هيات فیتا غور سے را اعتبار ست و نه هيات بطلوم سے  
 بلکه اعطاء درين باب بران بايد کرد که از قرآن مجيد و احاديث رسول الله صلى الله عليه و آله  
 و صحابه به ثبوت برسد قال الله تعالى يا ايها الناس عبدوا ربكم الذي خلقكم و الذي  
 من قبلكم لعلكم تتقون الذي جعل لكم الارض فراشا و السماء بناء و قال الله تعالى

في البرية في الباب السابع في البيع الثاني عشر ذكره  
 في قوله خمسة احوال و كتب عليها الثمن فلهذا  
 كونه و هو في حقيقته بيع انما هو بيع في البيع الثاني عشر ذكره  
 في قوله خمسة احوال و كتب عليها الثمن فلهذا  
 كونه و هو في حقيقته بيع انما هو بيع في البيع الثاني عشر ذكره  
 في قوله خمسة احوال و كتب عليها الثمن فلهذا  
 كونه و هو في حقيقته بيع انما هو بيع في البيع الثاني عشر ذكره  
 في قوله خمسة احوال و كتب عليها الثمن فلهذا  
 كونه و هو في حقيقته بيع انما هو بيع في البيع الثاني عشر ذكره

من قبلكم لعلكم تتقون الذي جعل لكم الارض فراشا و السماء بناء و قال الله تعالى

هو الذي خلق لكم ما في الارض جميعاً ثم استوى الى السماء فسوئهن سبع سموات  
وقال الله تعالى الذي خلق سبع سموات ومن الارض مثلهن وقال الله تعالى  
كل في فلك يسبحون وقال الله تعالى تلتزىلا ممن خلق الارض والسموات العلى الرحمن  
على العرش استوى وقال الله تعالى الشمس والقمر بحسبان والنجم والشجر يسجدان  
والسمااء سفعها ووضع الميزان وقال الله تعالى والسماء ذات الرجوع والارض ذات  
الصدع انه لقول فعيل وقال الله تعالى والله المثل الاعلى في السموات والارض وقال الله  
تعالى الحمد لله فاطر السموات والارض وقال الله تعالى الحمد لله الذي خلق السموات والارض  
وجعل الظلمات والنور وقال الله تعالى قال المر اقل لكم اني اعلم غيب السموات والارض  
وقال الله تعالى فقضا هن سبع سموات في يومين واوحى في كل سماء امرها وقال الله  
تعالى ان ساكن الله الذي خلق السموات والارض في ستة ايام وقال الله تعالى المر  
تدوا كيف خلق الله سبع سموات طباقاً وجمعين يسارى ازايات قرآنيه والاشياء قطعها بغير  
اسماها ويودن انها هفت مى كند پس انكار وجود آسمان انكار قرآن است واخرجه البيهقي عن  
عبد الله بن عمرو بن العاص رضى الله عنه انه نظر الى السماء فقال تبارك ما اشد بياضها  
والثانية اشد بياضها منها ثم كذلك حتى بلغ سبع السموات وخلق فوق السابعة الماء  
وجعل فوق الماء العرش واخرجه اسحق بن راهويه في مسنده وابن المنذر وابن ابى  
حاتم والطبراني في الاوسط عن الربيع بن انس قال سماء الدنيا موج مكفوف والدائم  
صمره بيضاء والثالثة حديد والرابعة نحاس والخامسة فضة والسادسة  
والسابعة يا قوته حمراء وما فوق ذلك صحارى من نور ولا يعلم ما فوق ذلك الا الله  
ابن ابى حاتم وابو الشيخ وابن مردويه عن ابن عباس قال قال رسول الله  
ما هذه السماء قال هذا موج مكفوف عنكم ازين اعاديشه وانظروا انها كبرياى كتب  
حديث مخفى ليست ثابت است كه اجرام سموات لطيف يستند مثل هوا بله كثلثه ونظمته وانظروا  
محول بلطانت آنها موجب انكار اخبار است واما بودن اجرام سماويه مسكن مخلوقات مثل الارض  
پس امرى است كه در شرع اثرى ازان نيست واثبات آنها بجز وعقل ممكن نيست انچه در شرع ثابت است

باین قدرت که سموات مسکن ملائکه اند آخرا بن جبر و ابن المنذر و البیهقی عن ابن عباس  
 قال خلق فی کل خلق من الملائکة و الخلق الذی فیها من البحار و جبال المبرود و کلام  
 الحاصل در امثال این مباحث هر آنچه از قرآن و احادیث ثابت گردد بران اعتقاد باید کرد  
 و آنچه حکامی فیشا غورثین یا حکامی بطلمیوسین از عقول خود با میگویند و شرع کذب آن است  
 اعتماد بر آن نشاید بلکه جزم باید کرد که قرآن و حدیث برای روشنان در هیچ مباحث مخترع نشان  
 نازل شده پس اختیار مردود و متروک را که را و کلام الهی و نبوی است از نشان اول اسلام نیست امد علم  
 حرره الراجی عفوره بالقومی ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوز الله عن ذنبه الجلی و الخفیة ابو الحسنات  
 و اقی در نفی سموات و جسمانیت کثیفه آنها شرعاً محذوری لازم می آید و بودن جمیع سموات مسکن  
 حیوانات از شرع شریف ظهور نمی نماید و الله اعلم - حرره ابوالاحیاء محمد نعیم غفر له العلی الرب الحکیم  
**استفسار** ما تو لکم بد ظلمک خالق کون و مکان در عالم امکان اشجار و نبات را بموجب منطوق  
 لازم الوثوق فالتق الحب و النوی بواسطه جوب و بذور که قبل آن هیچ شجر و نبات خلق نشده  
 باشد خلق نموده است و یا اشجار و نبات را بواسطه بذر بمصداق آیه و هو الذی انزل  
 من السماء ماء فاخرجنا به نبات کل شئی فاخرجنا منه خضرا انخرج منه حبتا  
 متراکبا مثل خلقت حضرت آدم علیه السلام اول خلق فرموده بعد از ان بذور را  
 در نباتات نامیه برای البقاعی نوع مثل نطفه در بنی آدم آفریده امید که از تقدیم و تاخیر  
 خلقت هر دو بدلائل عقلیه و نقلیه هر دو آگهی بخشند بنوا توحسروا  
**هو المصوب** از ظاهرا حدیث واضح میشود که حق جل جلاله ابتدا بخلق اشجار  
 و نبات فرموده است آخرا احمد و البخاری فی التاریخ و مسلم و النسائی و البیهقی  
 و غیرهم عن ابی هریره رضی قال اخذ رسول الله صلی الله علیه و علی اله و سلم  
 بیدای فقال خلق الله التراب یوم السبت و خلق فیها الجبال یوم الاحد و خلق  
 الشجر یوم الاثنین و خلق المکروه یوم الثلثاء و خلق النور یوم الاربعاء و بقیة  
 الدواب یوم الخمیس و خلق آدم یوم الجمعة بعد العصر و آخرا البزار و الطبرانی  
 و ابن مردویه و البیهقی عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه

تأثیر العقول

ان الله احاط حائط الجنة لبنة من ذهب ولبنة من فضة ثم شرق فيها الا انهار ثم  
غرس فيها الا شجار فلما نظرت اليها الملائكة قالت طوبى لمن اذل الملوكة والله اعلم  
وعلمه اتم واحكم حرره الراجي عفوره القوي ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوزا ثم من  
زینہ الجلی والحفی محمد عبدالحی ابو الحسنات صح الجواب والله اعلم - حرره ابوالاحیاء محمد نعیم عفی عنہ ۱۲۹۱  
استفتا زید از مدعیان علم کہ در مدرسہ اسلامیہ نوکر بود بہ علتی برخاست شد چون  
از روزگارش نہ بود در مسجدی از مساجد استقامت نموده چند طلبہ را جمع کردہ تعلیم مینمود  
تا ان خود و بعضی طلبہ از آنجا حاصل نموده گزارہ خود میکرد و بعد از چند روز آمد رفت در مسجد  
دیگرے کہ رونق دار و بسیار آباد بود نموده خواست کہ اگر درین مسجد وعظ و نصیحت مکرمان نمود آید  
و جمعہ خواندہ شود البتہ برآمد کار من خواهد شد با بعضی نمازیان مسجد را بلکہ دوستی پیدا نموده از  
امان قدیم برلے خواندن دوسہ جمعہ اجازت یافت چنانچہ امان قدیم سبب کم علمی خود اجازت  
دادہ امام نماز جمعہ مے کردند و خود ہم نماز جمعہ پس او ادا می نمودند چون زید را آمد رفت مسجد  
مذکور دست داد طالبان کہ ہمراہ زید بودند و از امان و پارچہ لاچار بودند در مسجد مذکور آمدہ  
می نشستند و صدقات مسجد بوقت موجودگی و ناموجودگی امان قدیم میگرفتند و مردمان محکمہ ہم  
زید را خدمت نموده امان قدیم را معطل گذاشتند ازین شک در دل امان مذکور پیدا شدہ  
اندیشیدند کہ زید ضرور زیادہ رسوخ با اہل محکمہ پیدا کردہ امامت مسجد خواهد گرفت و مایان را  
از مسجد بدر خواهد کرد از خون عزل امامت خود زید را از امامت کردن و نماز جمعہ گزاردن منع  
کردند و گفتند کہ اگر شمار شوق جمعہ خواندن دست دروگیر مسجد کہ الحال جمعہ میشد و پس امام جمعہ رفتہ  
او ابلکنید ماہرگز زید را امام شدن نخواہیم داد ہر چند معاونان زید خواستند کہ زید را جمعہ گزاردن  
و ہید او شان منظور نگردہ جواب صاف دادند زید این را ہتک خود تصور پدید آورد  
قدیم شد معاونان زید بسبب برانگیخت زید ہم از امان قدیم برگشتہ ہر چند در جدول متعدد  
گشتند و گفتند کہ اگر شمار زید را امام شدن نہ ہید ما شمار از مسجد بدر خواہیم کرد چون جانبازان  
امان قدیم ہم بودند معاونان زید را گفتند کہ اگر شمار نماز پس ما مثل قدیم خواندن دست نہا  
والاشاہ ہم ہمراہ زید ہر جا کہ خواہید نماز بخوانید ما اورا ہرگز امامت کردن نخواہیم داد چون امامت

منازل الملوك

زید با سان و جبه میر نشد جانب داران زید تدبیری اندیشیده دو کس در تمانه رفته ریپٹ داوند  
 کہ در فلان مسجد ہمراہ زید نماز جمعہ می خواندیم اما امامان قدیم زید را امام شدن ننیدہند و زید  
 ازین سبب مایان را از نماز خواندن پس امامان قدیم منع کرده است میخواستیم کہ فردا روز جمعہ در  
 مسجد مذکور رفته زید را امام بنائیم اگر امامان قدیم منع خواهند کرد جنگ و جدل در میان خواهد  
 شد و نوبت بکشت و خون خواهد رسید تمانہ دار در جواب گفت کہ چون او شان امامان قدیم و  
 بانیان و متولیان مسجد مذکور اند بدون رضای او شان امام دیگر مقرر نموده نماز خواندن بجز  
 بنای فساد از شما نیست شمارا اگر زید را امام نموده نماز خواندنت باید کہ زید در مسجد کہ الحال  
 می ماند رفته نماز خوانید ہمراہ بیان زید گفتند کہ ما ہرگز متنع نخواہیم شد بلکہ ضرور رفته او شان پس  
 کردہ زید را پیش خواہیم نمود خواہ فساد شود یا خون پولیس چون داشت کہ کار از حد گذشتہ  
 ریپٹ درج نموده خود پیش حاکم وقت رفته اطلاع داد حاکم وقت از بلوا اندیشیدہ حکم داد کہ  
 چند کسان از ملازمین پولیس ہمراہ گرفته نزد مسجد مذکور حاضر باشند تا ہر شخصے کہ مباد فساد  
 از جانبین شود گرفتار کردہ جالان عدالت کیند تمانہ دار مذکور چون حکم چنین یافت جانبین  
 طلب داشتہ اطلاع حکم داد زید از حکم مخوف بود و از ارادہ خود باز ماند و با ہم معاونان خود  
 مشورت نموده تلقین نموده کہ نماز از پس او شان گذارید و متصل مسجد مذکور مسجدے دیگر تیار کنیم  
 و مردمان را ترغیب خواندن نماز در مسجد نو ہم تا آن مسجد قدیم خود بخود ویران خواہد شد چون  
 جانب داران زید را ہم از امامان قدیم رنجشے پیدا شدہ است برگفتہ زید عمل نموده چند کسان  
 کہ در تعداد وہ دوازده کس باشند از امامان قدیم برگشتہ ترک اقداپس شان کردہ اند و  
 با وجود بودن جماعت علحدہ می نشینند چون جماعت او اشود علحدہ یا مجتمعه می خوانند و  
 در پی ویرانی مسجد مذکور شدہ با وجودیکہ در آن محلہ سوامی این مسجد قدیم چار عدد مساجد دیگر  
 ہم وجود اندیک مسجدی متصل مسجد مذکور بغاصلہ رود گز شرعی تیار کردن میخواستند و بطور چندہ  
 گزالی نموده چیزی قلیل جمع آوردہ ایجاد مسجد بناودہ اند و از وعید الکی ترسیدہ مخالف  
 آیات صریحہ عمل می نمایند علایان وقت از تیار می مسجد مانع شدہ گفتند کہ اینچنین مسجد کہ از غیظ و  
 و غصہ ضدیت مسجد دیگر تیار کردہ شود حکم مسجد مزار دارد و تیار کردن او نا جائز است اگر

لغرض تیار کردن است دورتر تیار باید کرد و ورنه هیچ ضرورتی نیست که دیگر مساجد هم درین محال موجود  
 ندید از روی غیظ و غصه و انتقام عدم امامت خود چند وجوه نامعقول از خود تراشید و از  
 حادمان خود میگوید که جائز است و حکم مزار ثابت نیست اول آنکه حکم آیت مزار خاص است نه عام  
 دوم آنکه مزار را با بنیان منافقان بود و شما مسلمان سوم آنکه چونکه امامان قدیم از امامت  
 مع و نماز گزاردن پس زید منع کردند مسجد قدیم مسجد نماند پس در جنب او مسجد تیار کردند مزار  
 باشد و قصد تغلب شامیان بر امیر المؤمنین عثمان رضی و منع کردن او شان از نماز و قصه منع  
 شدن رسول خدا از بیت الحرام یا دینی آورد چارم آنکه هدم و احراق مسجد مزار از روی بیادون  
 مان در آن مسجد بودند از روی ضرریت پس از روی ضدیت از حکم و لا یحجر منکم شنائان  
 فوم ان صد و کمر عن المسجد الحرام ان تعبدوا و انتر سیده برای انتقام خود و کمر  
 ترا با کردن مسجد قدیم می نماید لهذا بنیست شریف عرض داشته که هر چه بموجب حکم شریعت  
 بت باشد زیب قلم فرمایند که آیا این مسجد که برای ضدیت و عداوت و ضرر مسجد قدیم تیار شوند  
 حکم مزار دارد یا نه و با بنیان او را ثواب حاصل شود یا عقاب و حکم آیت مسجد مزار عام است یا  
 خاص و دلائل مبنیه زید معتبرند یا نه جواب مفصل ارقام فرمایند که مسلمانان منتظر جواب  
 حضرت هستند و رفع فساد منحصر بر جواب - و جواب هم برین کافزار قام فرمایند بر کاغذ و تالیف  
 هو المصوب بلا شبهه این مسجد که محض بغرض نفسانیت و عداوت و ضرر مسجد قدیم  
 تیار میشود حکم مزار دارد و چنین بنا موجب ثواب نیست بلکه باعث نکال میشود و تفسیر  
 شان و مدارک زیر آیت مزار می نویسد قبیل کل مسجد بنی مباحا هاء اوریاء و سمعة  
 و لغرض سوی ابتغاء وجه الله او بنال غیر طیب فهو لاق بحق بمسجد الضمیر انتم  
 نیز و رکشان می آرد و عن عطاء لما فتح الله الامصار علی ید عمر بن الخطاب  
 بنو المساجد وان لا یخذوا فی المدینة مسجد بن یضار احد هم اصحاب  
 صاحب تفسیر احمدی می نویسد فالعجب من المشائخین المتعصبین فی زماننا یدعون  
 کل ناحیه مسجد اطلباً للاسم و الرسم و استتلاء لسانهم و اقتداء بآبائهم و  
 یتیموا ما فی هذه الاية و القصة من شناعة حالهم و سوء انفعالهم حتی

و آنچه بانی مسجد مذکور عذر با پیش میکند قابل التفات نیست عذراول بدین وجه کہ مخصوص حکم مزارعہ  
 بلا دلیل است کسے از علمای سابقین چه فقہا و چه مفسرین و چه محدثین قائل بخصوص نشدہ بلکہ ہر کس  
 و ناکس قائل عمومست و بجزو احتمال بلا دلیل قول بخصوص مرد و دست و عذر دوم بدین وجه کہ اگر  
 بانیان مسجد مزارعہ کہ در حق شان کلام اللہ نازل شدہ منافق بودند مگر باقتضای العبرۃ لعمر  
 اللفظ لا لخصوص السبب کہ در تمام کتب موجودست این حکم عامست و عذر سوم بدین وجه کہ  
 منع کردن شخصیہ از اقامت جماعات در مسجدی انتفاء حکم مسجد منی شود و عذر چارم بدین وجه کہ  
 فقہ مسجد مزارعہ بسیاری از محدثین روایت کرده اند مثل ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی  
 و ابن مردودہ و بیہقی و غیر ہم چنانچہ روایات شان در تفسیر و در منشور تصنیف جلال الدین سیوطی  
 موجودست و در گرامی روایت این امر نیست کہ ہدم و احراق مسجد مزارعہ برائے نہادین بیان  
 بلکہ از جملہ روایات معلوم میشود کہ احراق و غیرہ برای رفع مزار شدہ بود و اللہ اعلم

حررہ الراجی عفور بہ القوی ابوالحسنات محمد عبدالحی تجاؤز المدین بنہ الحلی و الخفیہ [مصحف  
 واقفی این مسجد حکم مزار دارو و بانیان اورا ثواب حاصل نشود و حکم آیت عامست  
 و دلائل زید غیر معتبر و اللہ اعلم - حررہ ابوالاحیاء محمد نعیم عفی عنہ ۱۲۹۳ھ

اگر دہو بی مسلمان ہو تو او سکے گھر کا پکا ہوا کھانا کھانا شرعاً درست ہے یا نہیں  
 اور جس طرف آب یا آب کو دہو بی مسلمان چودے تو اس طرف اور پانی سے وضو  
 یا اوس پانی کو پینا شرعاً درست ہے یا نہیں سبحانک لا علم لنا الا ما علمنا انک انت العلی  
 الجواب دہو بی مسلمان کے گھر کا پکا ہوا کھانا کھانے میں بشرطیکہ وہ کھانا بدست طاہر  
 طاہر میں پکا یا گیا ہو کوئی وجہ ناجوازی اور مخالفت کی از روئے قواعد شرعیہ کے معلوم نہیں  
 ہوتی ہے مگر چونکہ دہویوں کے یہاں پارچہائے شستنے ہر قسم کے آتے ہیں کہ اوس میں کثرتاً  
 نجسہ ملبوسہ عائض و نفسا ہی رہتے ہیں اور عورتیں دہویوں کی پارچہائے نجسہ ملبوسہ بقا  
 کو شب و روز چھوٹی رہتی ہیں اور شست و شو میں اوسکی مصروف رہتی ہیں اور انہیں ہاتھ  
 کھانا بھی پکاتی ہیں گو خیال نجاست پارچہ کافی الجملہ اون سہوں کو بھی رہتا ہے اسوجہ سے  
 ہاتھ دہو کر کھانا پکاتی ہونگی اور ظروف طعام کو چھوٹی ہونگی مگر ہر وقت شست و شو ہاتا

کتاب الطہارۃ



انرا لفظ تطہیر اونہوں سے محال عادی ہے اسوجہ سے اس دیار کے مسلمان وہو ہون کے گھر کے  
 اطراف کھانی و پانی کی طہارت کا عموماً وثوق نہیں ہو سکتا ہی بلکہ غالب اور ظاہر عدم طہارت  
 ہے مگر چونکہ اصل اشیاء میں طہارت ہی اور شک مثبت حکم نہیں ہو سکتا ہے اور الیقین لازماً  
 بالشک اصل مقرر شرعی ہے بدین وجہ وہو بی مسلمان کے گھر کے پکے ہوئے کھانے کو قطعاً ممنوع  
 و ناجائز ہی نہیں کہہ سکتے ہیں غایت یہ کہ وقوع شک سے حکم کراہیت کا دیا جائیگا اور عموماً  
 وہو ہون کے گھر کا پکا ہوا کھانا مکروہ ٹھہرے گا جیسا کہ انکیان مخلصہ کی جوڑے کو فقہانے مکروہ  
 لکھا ہے بوجہ شک تلویث منقار اوسکی کے تیس حاصل کلام یہ ٹھہرا کہ اگر بالیقین معلوم ہو کہ  
 کھانا وہو بی مسلمان کے گھر سے با احتیاط پک کر آیا ہے یعنی طرف بختنی طعام اور باہتہ وہو بی یا  
 وہو بن پزندہ طعام کا ظاہر ہوتا تو وہ کھانا کھانا بلا کراہیت جائز ہو گا اور اگر بالیقین حال  
 تلویث ظروف طعام و پزندہ طعام کا بہ نجاسات و قاذورات معلوم ہو تو وہ کھانا کھانا قطعاً  
 منع و حرام ہو گا اور اگر فقط شک عدم احتیاط کا بقرائن حالیہ ہو تو وہ کھانا مکروہ ہو گا بشرط  
 اوس سے اولے ہے فرمایا رسول اللہ صلعم نے من اتقی الشبهات استبرأ دینہ و عرضہ  
 من وقع فی الشبهات وقع فی الحرام ایسا ہی لکھا ہے صاحب نصاب الاعتساب نے  
 بخصوص حکم کھانے اور پینے کے ظروف مشرکین میں عبارت اونکی یہ ہے بیکرہ الاکل والشرب  
 فی اوانی المشرکین قبل الغسل لان الغالب والظاہر من اوانیہم انیساۃ وانہم  
 یستحبون الخمر ویأکلون ویطعمون فی قد رهم و فی قصاعہم و اوانیہم فکر  
 الاکل فیہا قبل الغسل اعتباراً للظاہر کما لکرہ التوضی بسورۃ الدجا جہ کلاہا لا  
 تتوقی من النجاسۃ غالباً لان الاصل فی الاشیاء الطہارۃ وتشکلنا فی النجاستہ  
 فلم یشب النجاسۃ بالشک ہذا الذلم یعلم بنجاسۃ الاوانی فاذا علم بانہ  
 لا یجوز ان یشرب فیہا قبل الغسل ولو اکل وشرب کان اکلاً و شارباً حراماً  
 ہذا حاصل ما ذکر فی الذخیرۃ انتھے اور وہو بی مسلمان اگر ظرف آب یا آب کو چوکے  
 اور بوقت چونے کے ہاتھ اوس وہو بی کا وہ عضو جس سے اوسنی پانی یا طرف پانی کو  
 چھو دیا ہے ملوث بہ نجاست حقیقی تھا جو باعث نجاس شے لموس ہو تو وہ طرف آب

نجس نہوگا بلکہ طاہر رہے گا وضو اس سے بلا تکلف جائز ہے اور پینا پانی کا بھی درست ہے گو دوسرے اعضا اسکے بلوث بہ نجاست ہوں نیز اور دلیل اس مسئلے کی وہ ہے جو احادیث صحیحہ قولیہ و فعلیہ بخصوص جواز اختلاط جنب و عائض و نفسا و طہارت اشیا یلموسہ و ہنون کے صحاح میں موجود ہیں کہ ہر چند زن عائض کا موضع خروج دم نجس رہتا ہے اور جنب بھی بہ نجاست حکمی نجس ہوتا ہے مگر با این ہمہ عائض و جنب و نفسا کی چوٹی چیز نجس نہیں ہوتی اور جو ٹاٹا اون سہون کا حرام اور مکروہ نہیں ہوتا ہے قال الامام النووی فی شرح صحیح المسلم فی باب الاضطجاع مع الحائض قال العلماء لا یکرہ منہ الحائض ولا قبلتها ولا الاستمتاع بہا فیما فوق السرة ولا تحت الركبة ولا لیکرہ وضع یدھا فی شیء من المائعات ولا لیکرہ غسلھا راس زوجہ او خیرہ من محارمھا و ترحیلہ ولا لیکرہ طبعھا و عجنھا و غیر ذلک من المائعات و سوادھا و عرقھا طاہران و کل هذا متفق علیہ وقد نقل الامام ابو محمد بن جریر فی کتابہ فی مذاہب العلماء اجماع المسلمین علی ہذا کہ و دلالتہ من السنۃ ظاہرۃ مشہورۃ انتھی وقال ایضاً فی باب اللیل علی ان المسلم لا یجس فاذا ثبت طہارۃ الادمی مسلماً کان او کافر ففرقہ و لذہ و درہ ظاہرات سواء کان محدثاً او جنباً او حائضاً او نفساء و هذا کلمہ باجماع المسلمین کما قدمتہ فی باب الحیض انتھی مختصراً ہذا ما فہمنا بمطالفتہ الکتاب و اللہ تعالیٰ اعلم بالحق والصدق والصواب - حررہ العبد المقتدر الی رحمۃ الخالق العرش **قادر بخشین** صانہ اللہ عن الطرد والبطش - صحیح الجواب و اللہ اعلم - حررہ ابوالاحیاء محمد نعیم عفی عنہ ۱۲۹۲ھ + الجواب صحیح والرأی نجس واللہ اعلم - حررہ الراجح عفورہ القوی ابوالحسنات محمد عبدالحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی **محمد عبدالحی ابوالحسنات**

بسم اللہ الرحمن الرحیم ما قولکم حکم اللہ تعالیٰ آیات بیعت عورتوں اجنبیہ کی مرد کو یا تمہاری ہاتھ ملا کر یا ہاتھ میں کپڑا پیٹ کر یا کتار کپڑے کا پکڑ کر یا ہاتھ کو پانی پانی ہری ہوئی میں ڈبو کر یا عورت کو مرد کی طرف سے بیعت یعنی جائز ہے یا نہ

صحیح الجواب و اللہ اعلم

اور وہ حدیثیں کہ تفسیر کبیر اور روح البیان اور احمدی میں مشعر جو ازان سہا مور کی ہیں صحیح  
 اور قابل استدلال مجوز ہیں یا نہ اور وہ حدیثیں یہ ہیں وَاخْتَلَفُوا فِي كَيْفِيَةِ مَبَايَعَةِ  
 النِّسَاءِ فَقَالُوا كَانِ يَبَايِعُهُنَّ وَبَيْنَ يَدَيْهِنَّ وَابْدِ يَهُنَّ ثَوْبٌ وَقِيلَ كَانِ يَشْرَطُ  
 عَلَيْهِنَّ الْبَيْعَةَ وَعَمْرٌ رَضِيَ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ لِكُلِّبِ وَقِيلَ بِالْكَلامِ وَقِيلَ دَعَا بِقَدْحٍ  
 مِنْ مَاءٍ فَغَمَسَ يَدَيْهَ فِيهِ وَمَا مَسَّتْ يَدَا رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَدَا امْرَأَةٍ قَطًّا تَفْسِيرُ  
 كَبِيرِ رَوَى أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَبَايِعُهُنَّ وَبَيْنَ يَدَيْهِنَّ وَابْدِ يَهُنَّ ثَوْبٌ تَطْهَرِي يَأْخُذُ  
 بِطَرَفِ مَنْهٍ وَيَأْخُذُ بِطَرَفِ الْآخَرِ وَرَوَى أَنَّهُ جَلَسَ عَلَى الصَّفَاءِ وَصَعِدَ عَمْرٌ اسْفَلَ مِنْهُ  
 فَجَعَلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَشْرَطُ عَلَيْهِنَّ الْبَيْعَةَ وَعَمْرٌ رَضِيَ عَنِ النَّبِيِّ رَوَى الْبَيَانُ أَنَّهُ عَلَيْهِ  
 السَّلَامُ إِذْ نَأَمِيَّةٌ اخْتَرَتْ خَدِيجَةَ بَيْعَةَ النِّسَاءِ أَحْمَدِي وَحَسِينِي وَأَمَّا الْخِلَافَةُ مَعَ  
 الْقَلَنْسُوَّةِ فَصَنَ الْمَشَائِيخِينَ وَقِيلَ مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَوْ رُحْمَةُ أَوْ رُطُوبِي أَوْ رُشَارُ  
 أَوْ شَجْرَةَ خِلَافَتِ كَا دِينَارِ وَاسِي يَانِينِ أَوْ رَجْمِ مَرْنَةَ كِي أَوْ نَهْنِينَ جِيزُونَ كُوَيْنَا كِي  
 أَوْ شَجْرَةَ كُوَيْبَرِينَ رَكْمِ وَفَنَ كَرْنَا جَانِزِي سِي يَامْمُونِ بِنُوَابِ التَّفْصِيلِ لِقَوْلِهِمْ وَأَمَّا الْخِلَافَةُ  
 الْجَوَابُ بِتَوْفِيقِ الْمَلِكِ لَوْ بَابُ جَوَابِ أَمْرٍ أُولِ كَا يَهِي كِي اجْنَبِي عَوْرَتِ كُوْمَرِ  
 سِي هَاتَمِ مَلَا كَرِ خَوَاهِ هَاتَمِ مِينَ كِي طِرَ الْبَيْتِ كَرِ يَابِدُونَ لَيْطِي كِي طِرَ كِي يَا كِنَارِ كِي طِرَ كَا  
 جُو هَاتَمِ مِينَ مَرُوكِي هُو كِي طِرَ كَرِ يَابَانِي كِي پِيَالِي مِينَ جَسْمِينَ مَرُونِي هَاتَمِ وَالا هُو وَال كَرِ  
 بَيْعَتِ كَرْنَا جَانِزِينَ هِي جُو طَرِيقَةِ عَوْرَتُونَ كِي بَيْعَتِ مِينَ اَعَاوِيثِ صَحِيحِي سِي ثَابِتِ هِي  
 وَهِي هِي كِي مَرُوكِي بَيْعَتِ لَيْنِي وَالْا عَوْرَتُونَ كِي سَائِنِي بِجَابِ اَوْ سَكُو جَسْمِ بَيْعَتِ لَيْنَا نَسْطُورِ  
 سِي وَكِر كَرِ كِي عَوْرَتُونَ سِي اَوْ سِي اَقْرَارِ لَيْكِي كِي كِي مَعْنِي بَيْعَتِ لِي مَتْسِي اَسِي مَعْنِي مَلَا  
 كِي بَابِ بَيْعَتِ النِّسَاءِ مِينَ رَوَايَتِ هِي حَضْرَتِ عَائِشَةَ صَدِيقَةَ رَضِيَ عَنْهَا قَالَ كَرْنَا  
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَبَايِعُ النِّسَاءَ بِالْكَلامِ بِهَذَا الْاِيَةِ لَا يَشْرُكُنَ بِاللَّهِ شَيْئًا قَالَتْ وَمَا  
 مَسَّتْ يَدَا رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَدَا امْرَأَةٍ قَطًّا اِمْرَأَةٌ يَمْلِكُنَهَا اَوْ رَابِ  
 اَوْ اَجَابَكُمْ الْمُؤْمِنَاتُ مَا جَرَاتِ مِينَ هِي رَوَايَتِ هِي حَضْرَتِ عَائِشَةَ رَضِيَ عَنْهَا كِي قَالَتْ  
 فَصَنَ اَتْرَ بَهْدِ الشَّرَاءِ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ قَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ بَايَعْتِ

کلاماً ولا والله ما مست يدها امرأة قط في المبايعة ما يبايعهن الا بقوله  
 قد بايعتك على ذلك اور صحیح مسلم میں روایت ہے حضرت عائشہ صدیقہ رضی اللہ  
 عنہا سے کہ قالت کان رسول الله صلعم اذا اقررن بذلك من قولهن  
 قال لهن رسول الله صلعم انطلقن فقد بايعتك ولا والله ما مست يد  
 رسول الله صلعم يدا امرأة قط غير ان يبايعهن بالكلام اور نسائي اور بطريق  
 نے بطريق محمد بن المنكدر روایت کیا ہے کہ ان امیمة بنت رقیقہ اغبرہ انہا دخلت  
 في نسوة تبایع فقلت یا رسول الله اُبسط يدك تصافحك فقال اني لا اصافح  
 النساء ولكن ساخذ عليكن فاخذ علينا اور بطريقی نے مجھ کبیر میں اسماء بنت یزید سے  
 روایت کیا ہے کہ قالت انا من النسوة اللاتي اخذ عليهن رسول الله صلعم  
 وكنت جارية باكره جريه على مسألة فقلت یا رسول الله ابسط يدك حتى  
 اصافحك فقال اني لا اصافح النساء ولكن اخذ عليهن ما اخذ الله عليهن  
 اور اسحق بن راہویہ نے بسند حسن اسماء بنت یزید سے مرفوعاً روایت کیا ہے کہ شریبا  
 ان حضرت صلعم نے انی لا اصافح النساء احادیث عائشہ رضی عنہا میں خصم بایعت النساء  
 کا مبايعة بالقول اور بالكلام میں دلیل ہے نفی پر اور ن سب طریقوں کے جنکا عدم جواز  
 سمجھنے بیان کیا۔ اور حدیث امیمة بنت رقیقہ اور حدیث اسماء بنت یزید میں دلیل ہے  
 نفی ہر مبايعة کی ساتھ مصافحے کے۔ فتح الباری میں مرقوم ہے قولہ قد بايعتك كلاماً  
 ای يقول وذلك كلاماً فقط لا مصافحة باليد كما جرت العادة بمصافحة الرجال  
 عند المبايعة اور ارشاد الساری میں مسطور ہے قد بايعتك كلاماً ای بالكلام  
 لا باليد كما كان يبايع الرجال بالمصافحة باليد بن اور شرح مسلم نووی میں  
 مرقوم ہے قولہا ما مست يد رسول الله صلعم يدا امرأة قط غير ان يبايعهن  
 بالكلام في ان بيعة النساء بالكلام من غير اخذ كف اور مرقاة شرح مشکوٰۃ میں  
 مسطور ہے الحاصل انہا تو یہ ان مبايعة صلعم مع النساء كانت بالكلام لا باليد  
 اليد اني يبايعن۔ باقی اہم عطیہ کی روایت میں تمتد يدها من خارج البيت

ومددنا یدینا من داخل لبيت - اور قبضت منا امرأة یدها جواراً یا ہوا اول  
 حدیث عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا اور حدیث اسما اور کے روئے کے لیے کافی ہیں  
 فتح الباری میں مرقوم ہے قولہ ولا والله فیہ القسور لتأکید الخبر وكان عائشہ رضی اللہ عنہا اشارت  
 بذلك الى الرد على ما جاء عن امر عطيية ووم یہی کہ ممکن ہے ام عطیہ کے قول میں  
 مدالایدی من وراء الحجاب کنا یہ ہو مباہت کے واقع ہونے سے بدون مصافحہ کہ  
 اور قبض الید کنا یہ ہوتا آخر عن القبول سے فتح الباری میں مرقوم ہے ویکن الجواب  
 عن الاول بان مدالایدی من وراء الحجاب اشارت الی وقوع المباہت وان لم تقم  
 مصافحہ وعن الثانی بان المراد بقبض الید التاخر عن القبول اور امرشہ السیدہ  
 بین مسطویہ واجب بان مدالید لا یستلزم المصافحہ فلعلہ اشارت الی وقوع  
 المباہت وکن اقوله فی الباب الاخر قبضت امرأة منایداً ما لا دلالة فیہا یضاً  
 علی المصافحہ ینحتمل ان یکون المراد بقبض الید التاخر عن القبول اور خیر حواری ہیں  
 مرقوم ہے ان قبض یدها لا یدل علی ان المباہت تكون بالید لانها لعلها  
 ظنت اولاً ذلك فسطت یدها او کنت به عن التاخر بالقبول فلا منافیاً بینہ  
 و بین ما سبق قال الشراح المراد من القبض التاخر عن القبول جمیعاً بینہما  
 اور جواب امر ووم کا یہ ہے کہ روایت مصافحہ کرنے حضرت عمر رضی اللہ عنہ کی عورتوں سے وقت  
 بیعت کے جو تفسیر کبیر میں کلبی سے منقول ہے دو وجہ سے قابل اعتبار نہیں ہے  
 اول کلبی کا حال ہے کہ قال الثوری اتقوا الکلبیہ وقال البخاری ترکہ یعنی واہب  
 مہدی وقال یعلی ترکہ وقال یزید بن زریع حدثنا الکلبیہ وكان سباً شیئاً  
 وقال الاعمش اتق هذه السبائیة فانی ادراکت الناس وانما یسمونہ  
 الکنابین وقال ابن جبان کان الکلبی سباً شیئاً وقال الثبوذکی سمعت  
 یقول سمعت الکلبی یقول انا سبائی وقال احمد بن محمد بن حنبل  
 ایحل انتظر فی تفسیر الکلبی قال لا وروی عن ابن عباس عن ابن مہین  
 قال الکلبی لیس بشقة وقال الجوزجانی وغیرہ کذاب وقال الدارقطنی متروک

وقال بن حبان وضوح الكذب في الدين كذا في ميزان الذهي وروم ووسري  
 طريق سے جو روایت ہے قطع نظر اس سے کہ اوسمیں مصافحہ کرنا حضرت عمر رضی اللہ عنہ کا عورتوں سے  
 مصحف نہیں اوسمیں ایک راوی اسمعیل بن عبد الرحمن ہے سوا اسکا حال یہ ہے قال  
 ابن معین فی حدیثہ ضعف وقال ابو حاتم کلامہ لا یحجہ بہ وقال الفلاس عن ابن  
 مہدی ضعیف وقال الجوزجانی عن معتمر عن لیث قال کان بالکوفة کذابان  
 مات احدهما اسمعیل السدی والکلبی کذا فی المیزان اور غمیس یہ کہ روایت میں  
 ایک راوی ابن اسحاق ہے جسکا حال یہ ہے قال النسائی وغیرہ لیس بحجة وقال  
 ابوداؤد قدری معتزلی وقال سلیمان التیمی کذاب وقال مالک انظر دالہ  
 دجال من دجالہ وقال یحیی القطان اشہدان محمد بن اسحق کذاب وقال  
 یعقوب بن ابی شیبہ سألت یحیی بن معین کیف ابن اسحق فقال لیس بذالک قال  
 هشام بن عمرو لیس بحجة کذا فی المیزان للذہبی والتهذیب للمزی اور دوسرا  
 یونس بن بکر ہے جسکا حال یہ ہے قال ابوداؤد لیس بحجة وقال النسائی لیس بالقوی  
 وقال ابن المدینی قد کتبت عنه ولیس حدث عنه وقال محمد بن عثمان بن ابی شیبہ  
 قال لی یحیی العمانی لا استحل الروایة عنه کذا فی المیزان والتهذیب ورتبہ راوی  
 جبار بن المفلس جسکا حال یہ ہے قال البخاری حدیثہ مضطرب وروی ابو معین  
 الحسین بن الحسن عن یحیی بن معین کذاب وقال بن نمیر یوضع له الحدیث فیہ  
 ولا یدری کذا فی المیزان اور چوتھا راوی عبد اللہ بن حکم ہے جسکا حال یہ ہے کہ  
 قال احمد لیس بشیء وکذا قال ابن معین وابن المدینی وغیرہما وقال بن معین  
 مرارة لیس بثقة وکذا قال النسائی وقال الجوزجانی کذاب کذا فی المیزان باقی روایت  
 ثور بن قظیر ہے ایک راوی یحیی بن سلام ہے جسکا حال یہ ہے کہ ضعف الدارقطنی وقال  
 ابن عدی یکتب حدیثہ مع ضعفہ وروی عنہ حدیثا وقال هذا منکر جدا کذا فی  
 المیزان اور دوسرا راوی قیس بن حازم ہے جسکا حال یہ ہے کہ قال علی بن عبد اللہ  
 عن یحیی بن سعید منکر الحدیث وقال یعقوب بن ابی شیبہ تکلم فیہ اصحابنا

فضیلت من حمل علیہ وقال له من اکر کذا فی المیزان وغیرہ اور روایت اذن دینے  
 کی ایسی بنت رقیقہ کو کتب حدیث میں بیٹے نہیں پائی ہے اور جو بروایت امیر نسائی و طبری  
 نے ذکر کیا ہے اوس میں اسکا کچھ ذکر نہیں ہے جیسا کہ اوپر معلوم ہو چکا۔ اور جو اباموسوم  
 کا یہ ہے کہ خرقہ اور ٹوپی اور دستار اور شجرہ خلافت وقت بیعت کے ریا بدعت ہو جسے  
 کوئی دلیل قائم نہیں بلکہ رافع اوس سنت کی ہے جو آنحضرت صلعم سے وقت بیعت کے  
 ثابت ہو کہ بیعت لینا آپکا بدون دینے ان سب چیزوں کے تھا اور قطع نظر اسکے کہ علما  
 شریعت نے ایسی بدعت کو مذموم فرمایا ہے ائمہ صرفیہ بھی اسکے قائل نہیں امام غزالی  
 بحام العوام میں لکھتے ہیں الدلیل علی اثبات الاصل الاول من کون البدعة  
 مذمومة اتفاق الامم قاطبة علی ذم البدعة و زجر المبتدع و تغیر من  
 یعرف بالبدعة و هذا مفہوم علی الضرورة من الشرع و ذلك غیر اقم  
 فی مثل الظن و ذم رسول الله صلعم المبتدعة علم بالتواتر بجموع اخبار تفید  
 العلم القطعی بجملة وان کان الاحتمال یطرق الی احادها اور شیخ احمد برسی  
 مغربی قواعد الطریقہ میں لکھتے ہیں اعتقاد المرید بما لیس فیہ قرابة بدعة و  
 کذا احداث حکم لو تقدم وکل ذلك ضلال الا ان یرجع الی اصل استنبط  
 منه فیرجع کلہ الیہ اور یہ جو بعض دعویٰ بیان کرتے ہیں کہ آنحضرت صلعم نے وقت  
 بیعت کے بعض صحابہ کو خرقہ عنایت فرمایا ہے اور حضرت علی کریم اشرف جہ سے حسن بصری نے ذکر  
 خرقہ پینا یا ہی بالکل باطل ہے اور حضرت حسن بصری کی تو ملاقات اور کلام ہی میں حضرت  
 علی کریم اشرف جہ سے محدثین کو کلام ہے خرقہ کا کیا ذکر ہے بخوارن میں مرقوم ہے  
 لا خفاء فی ان لیس الخرقہ علی الہیأ تالیہ یعتد ہا الشیوخ فی ہذا الزمان  
 لم یکن فی زمان رسول الله صلعم اور مختصر ہجرت الامم میں مرقوم ہے قال ابو یوسف  
 رحمہ اللہ تعالیٰ قلت ان سند الخرقہ لم یصح وانکر علی ذلك وانما قلت ذلك  
 بعد مراجعتہ علماء الحدیث اور شرح برزنج میں مرقوم ہے وما اشتهر علی السنۃ  
 الناس من لبس الخرقہ و کون الحسن البصری لبسہا من علی کریم الله وجهہ

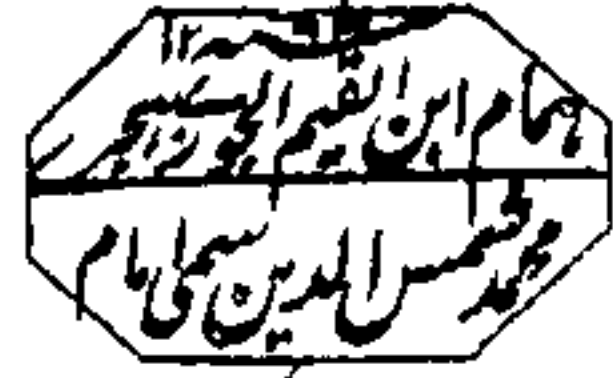
ليس يعجز وانما هو بدعة من استحسان بعض الشيوخ اور بهی اسی شرح برزخ  
 بین مسطور ہے وما اشتهر من لبس الخرقه والعمامة والقلنسوة والملتوب ليس  
 في الاحاديث الصالح ولا الحسان ولا المرهيل وانما هو موضوع اور سخاوی نے  
 مقاصد حسنه میں لکھا ہے حدیث لبس الخرقه وكون الحسن البصرى لبسها من  
 على كرم الله وجهه قال ابن دحية وابن الصلاح انه باطل وكذا قال شيخنا اور بهی  
 مقاصد حسنه میں لکھا ہے ولم يتفرد شيخنا بهذا بل سيقه جماعة حتى ممن لبسها  
 والبسها كالدنيا طي والذهبي والهيكل ربي وابي حيان والعلاني ومغلطاني والعرقي  
 وابن الملقن والانباري والبرهاني الحلبي وابن ناصر الدين وتكلم عليها في جزء  
 مفرد وكذا افرادها غير ممن توفى من اصحابنا ووضحت ذلك كله مع طرفتي  
 لها في جزء مفرد اور جواہر مكلّمہ میں لکھا ہے قال شيخنا ليس في شيء من طرقها  
 ما يثبت ولم يرد في غير صحيح ولا حسن ولا ضعيف ان النبي صلعم لبس الخرقه  
 على الصورة المتعارفة بين الصوفية لاحد من اصحابه ولا احداً من  
 اصحابه ان يفعل ذلك وكل ما يرد من ذلك صريحاً فباطل اور بهی جواہر مكلّمہ  
 میں لکھا ہے ثم ان من الكذب لمفتري قول من قال ان علياً لبس الخرقه للحسن  
 البصرى فان النمة الحديث لم يثبتوا للحسن سماعاً من علي فضلاً عن  
 ان يلبسه الخرقه اور ايساهي لکھا ہے زر قاني مالكي نے مختصر المقاصد میں اور ابن  
 ببيع مشافعي نے مختصر معنوع میں اور شوکالي نے فوائد المجموعة في الاحاديث الموضوعه  
 میں اور سيوطي نے در منشره میں لکھا ہے لبس الخرقه المشهور بين الصوفية بالاسناد  
 الى الحسن البصرى انه لبسها من علي بن ابي طالب قال ابن دحية باطل  
 قلت وكذا قال ابن الصلاح اور بدر الدين زركشي نے تنقيح میں ايساهي لکھا ہے  
 مسلم نے مقدمه صحيح میں لکھا ہے ما حدثنا الحسن عن بدرى مشافعيه اور ابن  
 حبان نے كتاب الفقات میں حسن کے ترجمہ میں لکھا ہے ما سنا نه بدرى اقطا  
 عثمان وعثمان لم يشهدا بدرى اور ترمذی نے اپنی جامع میں لکھا ہے

لا طعن تاريخي كبري في  
 كبر بين من صديقه لبس  
 ائمة الصوفية وكون  
 الحسن البصرى لبسها من  
 على قال ابن دحية وابن  
 الصلاح انه باطل وكذا  
 قال شيخنا ان اليبس في  
 شيء من طرقها يثبت  
 ولم يرد في غير صحيح  
 ولا ضعيف ان النبي صلعم  
 لبس الخرقه على الصورة  
 المتعارفة بين الصوفية  
 لاحد من اصحابه ولا احد  
 من اصحابه ان يفعل  
 ذلك وكل ما يرد من  
 ذلك صريحاً فباطل  
 ذنب صريحاً فباطل قال  
 ثم ان من الكذب لمفتري  
 قول من قال ان علي  
 لبس الخرقه للحسن  
 البصرى فان النمة الحديث  
 لم يثبتوا للحسن سماعاً  
 من علي فضلاً عن  
 ان يلبسه الخرقه



لا تعرف للحسن سماعاً من علي بن ابي طالب اور ايضاح شرح حاوی صغیر علامہ نانزی بن  
 جواب تانسی جمال الدین ابن ظہرہ کلی کا متعلق سوال بعض فضلا منقول ہوا وہمیں مرقوم ہے  
 اما طریقہ کلمہ الحسن البصری عن علی رضی اللہ عنہ فعلماًء الحرمین ینکرون  
 ما عنہ منہ <sup>بعض</sup> رایتہ عنہ لعدم اتصالہ بہ وان کان ممکناً اور ابن تیمیہ رحمہ نے  
 نہاج السنۃ میں لکھا ہے یقولون ان الحسن صحب علیاً وهذا باطل باتفاق اهل  
 لعرفۃ فانہم متفقون علی ان الحسن لم یجتمع بعلی رضی اللہ عنہما اخذ عن اصحاب  
 علی رضی اللہ عنہما عن الاحنف بن قیس بن عباد وغیرہما عن علی رضی اللہ عنہما اور جواب امر چہارم کا  
 ہے کہ اگر وہ خرقة ایسا ہے کہ کفن مشروع میں شمار ہو سکتا ہے تو پتلا کفن اور سکو کر دینا جائز  
 ہے جیسے آن حضرت صلعم نے اپنا تمہ حضرت زینب یا حضرت ام کلثوم علی اختلاف الروایات میں  
 لے کفن میں کرا یا ہے والا بدعت ہے صحیحین میں روایت ہے ام عطیہ رحمہ سے کہ قالت دخل  
 علینا النبی صلعم ونحن نغسل ابنتہ فقال اغسلنہا ثلاثاً وخمساً واكثر من  
 ثلاث بماء وسندس واجعلن فی الآخرة کافوراً او شیئاً من کافور فاذا نرغتن  
 ناذننی فلما فرغن اذناہ فالتقۃ الیناحقۃ فقال اشعرنہا۔ نوومی نے شرح مسلم  
 میں لکھا ہے ففیہ تبرک باثار الصالحین ولباسہم اور شیخ عبدالحق نے  
 لمعات شرح مشکوٰۃ میں لکھا ہے وهذا الحدیث اصل فی التبرک باثار الصالحین  
 ولباسہم كما یفعلہ بعض مریدی المشائخ من لبس اقمصہم فی القبر واللہ  
 اعلم اور قبر میں شجرہ رکنا بدعت ہے جسپر کوئی دلیل شرعی قائم نہیں بلکہ نہ کہنا  
 کسی چیز کا اندر قبر کے سوائے کفن کے ساتھ میت کے سنت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم  
 سے ثابت ہے یہ بدعت اوسکی رافع ہے اور وہ جو آیا ہے کہ اوپر سے  
 لا سلمے ان یجعل فی قبرہ جردتان سو قطع نظر اسکے کہ کفن ہر صحابی کا دین میں  
 تھے اس میں یعنی علی کے ہے لہذا روایت مستحکم میں بجا کے ہے علی ہی عینی  
 نے شرح صحیح بخاری میں لکھا ہے قولہ فی قبرہ سر وایتہ الا کثیرین وفی روایتہ  
 المستملے علی قبرہ ۱۲ واللہ اعلم وعلیہ التمس فقط

احاد من جاہ اصحاب اصاب  
واللہ اعلم بالصواب



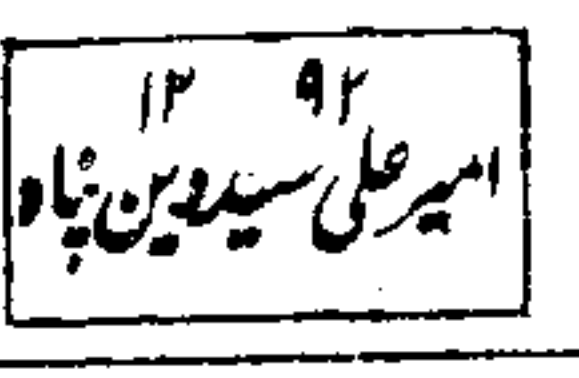
ہذا الجواب مطابق للکتاب و سنت  
وہو للجبیب فی الدارین الجنة



طلع الحق حق الطلوع  
وسط الصدق حق السطوع



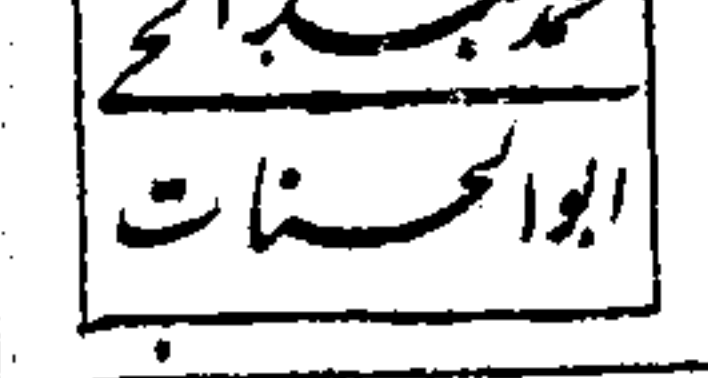
کف بالجواب حجة علی المجوزین  
والحمد للرب العالمین



صح الجواب واللہ اعلم  
بالصواب - حرره الراجح

عفور بہ اہلہا ابو الحسنات  
محمد عبید اللہ

ذنبہ اسجلے والحق



کتاب العظيمة

استفتنا بسم اللہ الرحمن الرحیم ما قولہم رحمہم اللہ تعالیٰ اس مسئلہ میں کہ جناب سر  
صلی اللہ علیہ وسلم اور صحابہ اور تابعین اور تبع تابعین اور ائمہ اربعہ رضوان اللہ تعالیٰ  
اجمعین سے مصافحہ کرنا وقت رخصت کے مسافر سے ہو خواہ غیر مسافر سے ثابت ہی یا نہیں  
در صورت ثبوت کے سنت موکدہ ہے یا کیا ہی حکم اسکا بینوا وافتوا بسند الکتاب حجروا عند اللہ  
ہو المصوب مصافحہ بوقت ملاقات کے سنت ہی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم  
اور صحابہ وقت ملاقات کے مصافحہ کرتے تھے اور اوپر ترغیب فرماتے تھے ابی داؤد نے  
ابو ذر سے روایت کی ما لقیۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قط الا صافحۃ او  
طحاوی نے شرح معانی الآثار میں شعبے سے روایت کی ہے ان اصحاب رسول اللہ  
صلی اللہ علیہ وسلم كانوا اذا التقوا تصافحوا واذا قد سوا من سفر تقانقوا اور  
ترمذی نے براہ بن عازب سے روایت کی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
اللہ وسلم اذا التقوا المسلمان فصافحوا وحمد اللہ واستغفرا لهما اور سیوط  
احمد اور طبرانی اور بزار وغیرہ نے روایت کی ہے ان احادیث سے معلوم ہوا کہ بوقت ملاقات  
مصافحہ سنت ہی قانا بوقت رخصت کے پس کسی حدیث صحیح سے ثابت نہیں کہ آن حضرت  
یا صحابہ بوقت رخصت کے ہی مصافحہ کرتے تھے اور ملا علی قاری شرح مشکوٰۃ میں لکھتے  
ہیں محل المصافحۃ المشروعة اول الملاقات انتھی اس سے معلوم ہوتا ہے کہ بوقت

رخصت کے سنت نہیں و اللہ اعلم۔ حررہ الراجی عفور بہ القومی ابو الحسنات محمد عبدالحی  
تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والحنفی ۵ محمد عبدالحی صحابہ کرام رضوان اللہ علیہم الیوم القیام  
سے مصافحہ کرنا وقت رخصت کے مسافر سے ہو خواہ غیر مسافر سے کتاب شریعت الاسلام میں  
ذکور ہے وتصدہ ہکذا وکان اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا تلاقوا  
تفانقوا واذ افتراقوا تصافحوا وحمدوا اللہ واستغفروا واعند ذلک وان التفتوا و  
افتراقوا فی الیوم صراہاً انتھی البتہ جناب رسول مقبول علیہ الصلوٰۃ والسلام اور تابعین اور  
تابع تابعین اور ائمہ اربعہ رضوان اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین سے اب تک کسی کتاب میں نظر نہیں آیا  
اور صحابہ کرام سے بھی اب تک و کتاب میں دیکھا نہیں گیا اور در صورت ثبوت سنت موکدہ میں  
ہے واللہ اعلم بالصواب۔ حررہ ابو الاحیاء محمد نعیم عفی عنہ <sup>۱۲</sup> صحابہ کرام علیہم السلام ان الحق عفی عنہ ۵  
استفتا کیا فرماتے ہیں علمای دین ان سب مسائل میں قرآنی میں جمعہ واجب ہی نہیں  
اگر واجب نہیں ہی تو اسکا کیا جواب ہے کہ آیہ کریمہ اذ انودی للصلوٰۃ من یوم الجمعة  
ناسعوالی ذکر اللہ مطلق ہے اور حجۃ الوداع میں عرفات میں نظر پڑھنا آن حضرت کا اگرچہ  
حدیث احاد سے ثابت ہی مگر زیادت علی الکتاب بحدیث احاد حنفیوں کے نزدیک درست نہیں  
۱۲ شہر وینین بعد نماز جمعہ کے چار رکعت نماز نظر کی پڑھنا اور نیت یہ کرنا کہ نیت کرتا ہو نہیں چاہت  
نماز اس یاخیر نظر کی جسکا وقت پایا اور ادا کیا کیسا ہے شک میں دونوں نماز میں فاسد ہوتی ہیں  
یا نہیں اور اگر فاسد ہوتی ہیں تو اسکا کیا جواب ہے کہ حجۃ الوداع میں حضرت علی رضی اللہ عنہ سے  
تشریف لائے تو آنحضرت نے پوچھا کہ کیف اهللت تب حضرت علی رضی اللہ عنہ نے جواب دیا اهللت  
کا ہلال النبی صلی اللہ علیہ وسلم حال آنکہ یہاں ہی شک موجود ہی کیونکہ حضرت علی رضی اللہ عنہ سے  
نہ تھا کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے تمتع کیا ہی یا قرآن یا افراد علی بعد شروع ہوئے  
فجر کے ادا کرنا سنت فجر کا زاویہ کسی میں یا ایسے مکان میں جو خارج کسی کے ہو درست ہی یا نہیں  
اور اس باب میں کوئی حدیث قابل احتجاج کے ہے یا نہیں اور حجاج بن نصیر اور عباد بن  
یثیر کہ جن دونوں پر مدار حنفیت کا اس مسئلہ خاص میں ہی فی الواقع ضعیف ہیں یا نہیں  
یعنی شرح صحیح بخاری میں تحت میں باب اذا قیمت الصلوٰۃ فلا صلوٰۃ الا المکتوبۃ

کتاب الصلوٰۃ  
باب جمعہ واجب

کے ہے واستدل من اجاز ذلك بقوله تعالى ولا تبطلوا اعمالكم وبما رواه  
 البيهقي من طريق حجاج بن نصير عن عباد بن كثير عن ليث عن عطاء عن ابي هريرة  
 ان رسول الله عليه السلام قال اذا اقيمت الصلوة فلا صلوة الا المكتوبة الا  
 سارعتي الفجر قال البيهقي هذه الزيادة لا اصل لها وحجاج وعباد ضعيفان قالت  
 قال يعقوب بن شعبة سألت ابن معين عن حجاج بن نصير الفيساطي عن ابى بصير  
 فقال صدوق وذكره ابن حبان في الثقات وعباد بن كثير كان من الصالحين  
 وعن ابن مسعود انه دخل المسجد وقد اقيمت صلوة الصبح فركع سارعتي الفجر الى  
 اسطوانة بمحضرة حذيفة وابي موسى قال ابن بطلال وروى مثله عن عمر بن  
 الخطاب وابي الدرداء و ابن عباس رضي عن ابن عمر انه اتى المسجد لصلوة الصبح  
 فوجد الامام يصلي فدخل بيت حفصة فصلى سارعتين ثم دخل في صلوة الامام  
 انتهى بعد اول نماز فجر کے سنت فجر کا ادا کرنا قبل طلوع شمس کے درست ہی یا نہیں  
 اور کوئی حدیث اس باب میں واروہی یا نہیں ۵ اگر کوئی شخص چار رکعت نماز کی نیت کرے  
 اور بعد دو رکعت غلطی سے سلام پھیر کر کلام کرے تو اس حالت میں بعد پانچ آیتوں کو دعوت  
 پڑھنا واجب ہی یا چار رکعت اگر چار رکعت پڑھنا واجب ہی تو حدیث ذوالیہدین کی ناسخ  
 کون حدیث ہو آہ کریمہ قومو اللہ قانتین کی شان نزول یہ ہے کہ لوگ نماز میں عمداً کلام کرتے  
 تھے اوسپر یہ آیت نازل ہوئی پس آیت سے نسخ حدیث ذوالیہدین ثابت نہیں ہوتی  
 ۶ جو جنازہ نظر مصلیوں سے غائب ہو اوسپر نماز پڑھنا جائز ہے یا نہیں اور اگر نہیں جائز  
 ہے تو جنازہ نجاشی پر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے پڑھنے کا جو حدیث صحیح سے ثابت ہی  
 کیا جواب ہی ۷ محرم اگر حالت احرام میں مر جاوے تو تکفین اوسکی مثل عامہ اموات کے چاہیے  
 یا بطور خاص اگر مثل عامہ اموات کے چاہیے تو اس حدیث کا کیا جواب ہے کہ ایک شخص حالت  
 احرام میں اونٹ سے گرا اور گردن ٹوٹ کر مر گیا اوسپر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمایا اغسلوہ بہ  
 دسدرا و کفنوہ فی ثوبہ ولا تمحوا و اراسہ فانہ یبعث یوم القیامۃ محل انھی بینوا و توڑ  
 ہوا المصوب جواب سوال اول حنفیہ کے نزدیک جمع قرئین واجب نہیں

اور شافعیہ اور حنابلہ قائل و جوب کے ہیں بسند حدیث بخاری وغیرہ کے کہ عمر نبویؐ میں جو اٹا  
 میں کہ ایک قریہ تھا جمعہ قائم کیا گیا اور حنفیہ اسکو معرکتے ہیں اور اپنا استناد ساتھ قول  
 علی مرتضیٰ رحمہ کے لاجمعة الا فی مصر کہ بسند صحیح مروی ہے کرتے ہیں اسوجہ سے کہ قول صحابی  
 مالک ایدسراک بالرائی میں حکم مرفوع میں ہے اور بدون اطلاع حضرت رسول اللہ کے ایسا امور کو  
 بیان کرنا ممکن نہیں ہو عینی بنا یہ شرح ہدایہ میں لکھتے ہیں انما قال لا تجوز فی القریہ نفیاً  
 لقول الشافعی فانہ لا یشرط المصر بل یجوز ہا فی کل موضع اقامۃ سکنہ اربعون  
 رجلاً واحراراً وہ قال احمد واحتجوا بحديث ابن عباس نہ قال اول جمعة سمعت  
 بعد جمعة فی مسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم بجوانا من البحرین رواه البخاری  
 و فی لفظ ابی داؤد بجوانا تدریة من قرى البحرین ولنا ما ذکرہ المصنف من الحدیث  
 واما جوانا فقد قال الجوهری ہی اسم لحصن فی البحرین و فی المبسوط ہی مدینة  
 والمدینة تسمی قریة كما قال الله تعالى من هذه القرية الظالم أهلها انتهى اور  
 ابن حجر عسقلانی درایہ نے تخریج احادیث المدایہ میں لکھتے ہیں حدیث لاجمعة ولا تشریق  
 ولا نظر ولا اضحی الا فی مصر جامع لمرآجده مرفوعاً وروی عبدالرزاق عن علی  
 موقوفاً لا تشریق ولا جمعة الا فی مصر جامع واسناد صحیح ورواہ ابن ابی شیبہ  
 مثله وزاد ولا نظر ولا اضحی وزاد فی اخره او مدینة عظيمة واسناد لا ضعیف  
 افتحی اور عینی شرح ہدایہ میں بعد نقل اس حدیث کے کہتے ہیں قد ذکر الامام خواہر زادہ  
 فی المبسوط ان ابایوسف ذکرہ فی الاطلاع مسنداً مرفوعاً الی النبی صلی اللہ علیہ  
 وسلم و ابویوسف امام الحدیث حجة فلولم یثبت عندہ کونہ مرفوعاً لاما  
 قال مسند مرفوع ولئن سلمنا انه موقوف فهو موقوف صحیح وهو صحیح  
 السماع لانه لا یدسراک بالعقل انتهى اور آیہ فاسعوا الی ذکر اللہ کا ترجمہ ہے  
 میں غیر مسلم ہے اجماعاً ورنہ جواز جمعہ صحرا میں لازم آویگا اور اسکا کوئی قائل نہیں ہوا  
 پس اجماعاً یہ آیت مخصوص ساتھ بعض اراکین کے ہو اور تحفہ میں ساتھ حدیث علی مرتضیٰ رحمہ کے  
 النسب ہی ابن ہمام فتح القدر میں لکھتے ہیں والقاطع للشغبان قوله تعالى فاسعوا

لفظ قال ابن  
عبدالغنی نے کہا ہے  
لا بعد ان یصلی  
المسبحین یسبحون  
انما تامة المكتوبة  
وہاں ہے حکم ہوا  
تلاوت پر مسلم و صحابہ  
اسکن و ابن  
تہمت سے ماہی  
بان ان کا کہہ رہے  
ارسلے اور علیہ  
و سلم قال  
انما تامة المكتوبة  
فلا صلوۃ الا  
المسکونہ پر اور  
شہد و ابن  
عمر سے اسناد  
سن قیل  
یا رسول اللہ  
والا تامة المكتوبة  
وہاں ہے حکم ہوا  
تلاوت پر مسلم و صحابہ  
اسکن و ابن  
تہمت سے ماہی

الی ذکر اللہ لیس علی اطلاقہ اتفاقاً بین الامۃ اذ لا یجوز ان یجوزا قامتها فی البراری اجماعاً  
ولا فی کل قریۃ عند الشافعی بل یشرط ان لا یظن اهلها حیناً حیناً ولا شتاء  
فکان خصوصاً لمکان مراد فیہا اجماعاً فقد مر القریۃ الخاصة وقد رنا المصرد  
هو اولی الحدیث علی وهو لو عور من بفعل غیرہ کان علی رخصاً مقدماً علیہ فکیف  
ولم یتحقق معارضۃ ما ذکرنا ایاہ ولہذا المرینقل عن الصحابة انہم لما فتحوا البلاد  
اشتغلوا بنصب المنابر والجمع الا فی الامصار دون القرى ولو کان لنقل ولو  
احاداً التقی پس ما نحن فیہ من منفیہ فی تخصیص اطلاق قرآن ساتھ خبر عادی کے نہیں کی بلکہ تعین  
ایک مہم کی کی جواب سوال و وہم چونکہ تعدد جمعہ میں ایک بلکہ میں اختلافی واقع ہوا  
اسوچے سے متاخرین نے احتیاطاً چار رکعت پڑھنے کا حکم دیا ہے نہ بوجہ شک کے کیونکہ  
صحت جمعہ میں ہر آیات معتبرہ شبہہ نہیں بلکہ محض بنظر احتیاط رداحت  
میں ہے قال فی شرح المنیۃ الاولیٰ هو الاحتیاط لان الخلاف  
جواز التعدد وعدہ قوی و کون الصحیح الجواز للفتویٰ لا یمنع شرعیۃ  
للتقویٰ التقی لخصا والله اعلم بالصواب جواب سوال سوم جواز اور اسنت فجر میں بعد اقامت کر کوئی حدیث  
صحیح نظر سے نہیں گذری بلکہ اسکے خلاف احادیث صحیحہ موجود ہیں موطا امام مالک میں ہے  
عن ابی سلمۃ بن عبد الرحمن بن عوف قال سمع قوم الاقامة فقاموا یصلون فخرج  
صلیہم النبی صلعم فقال اصلا تان معاً اصلا تان معاً و ذلک فی صلوۃ الصبح  
الروکتین اللتین قبل الصبح اور صحیحین میں ہے عبد اللہ بن مالک بن بحیث سے مراد النبی  
صلی اللہ علیہ وسلم برجل وقد اقيمت الصلوۃ یصلیٰ رکعتین فلما انصرف  
لا ت باہ الناس فقال لہ رسول اللہ صلعم اصبحوا ربعا اصبحوا ربعا اور سنن ابوداؤد  
وغیرہ میں عبد اللہ بن مسعود سے مروی ہے ان رجلاً جاء ورسول اللہ فی صلوۃ  
الصبح فركع ركعتين فدخل الناس ثم دخل مع النبي صلى الله عليه وسلم فلما قمت  
رسول الله صلوۃ قال يا فلان اجعلت صلاتك التي صليت معنا والتي صليت  
وحدك اور حدیث اذا قمت الصلوۃ فلا صلوۃ الا المكتوبة الا رکعتی الفجر

بوجہ مختلف فیہ ہونے حجاج بن نصیر و عباد کے معارضہ ساتھ اخبار صحیحہ کے نہیں کر سکتے۔  
 البتہ چند صحابہ رضے مروی ہے کہ وہ بعد اقامت کے سنت فجر اوکریا کرتے تھے طحاوی شرح  
 معانی الآثار میں باسانید متعدد روایت کرتے ہیں دعی سعید بن العاص یا موسیٰ  
 وحذیفہ و ابن مسعود قبل ان یصلی العداۃ فلما خرجوا من عندہا قیمت الصلوۃ  
 فجلس عبد اللہ بن مسعود الی اسطوانة من المسجد یصلی رکعتین ثم دخل  
 المسجد ودخل فی الصلوۃ وعن ابی محمد قال دخلت مع ابن عمر و ابن عباس  
 اولاً ما یصلی فا ما ابن عمر فقد دخل فی الصیف و اما ابن عباس فیصلی رکعتین  
 ثم دخل مع الامام فلما سلم الامام تعد ابن عمر فلما طلعت الشمس سارکہ  
 رکعتین وعن ابی الدرداء انه کان یدخل المسجد والناس صفوف فی صلوۃ  
 الفجر فیصلی رکعتین فی ناحیۃ المسجد ثم یدخل مع القوم انھی جواب سوال چہام  
 حنفیہ باسناد او ان عادیث کے کہ نبی صلوۃ قبل الطلوع و قبل الغروب میں وارد ہیں  
 او سنت فجر کو بعد نماز فجر قبل طلوع کے مکروہ کہتے ہیں لیکن سنن ابو داؤد میں نہیں  
 مروی ہے مروی ہے سے ساری رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سرجا ہیصلی بعد  
 صلوۃ الصبح رکعتین فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انما رکعتان فقال الرجل انی لراکن  
 صلیت رکعتین اللتین قبلہما فصلیتهما فسکت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم جواب سوال  
 یہ صحیح ظاہر استدلال حنفیہ کا ساتھ آیہ وقوموا اللہ قانتین و حدیث ابو داؤد وغیرہ ان  
 عداہا الصلوۃ لا یصلی فیہا شیء من کلام الناس ہی اور حدیث ذوالبدین مفید  
 سن مروی ہے کہ مصلی اگر بلان اسکے کہ نماز تمام کر چکا کلام کرے وہ کلام مفید نہیں ہے  
 یہ اسل مرخص میں کوئی حدیث ناسخ نظر سے نہیں گزری جواب سوال  
 بر صلوۃ نجاشی کی مجوز صلوۃ علی الغائب ہی لیکن حنفیہ اوسکا جواب دو طرح سے ہے  
 ہا یہ کہ وہ مختصات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سے ہے دوسرے یہ کہ وہ جنازہ آنحضرت  
 صلی اللہ علیہ وسلم کے مقابل کرویا گیا اور حجاب مرتفع کرویا گیا تھا امام محمد میں کہیں  
 میں لینی صلی اللہ علیہ وسلم فی ہذا الغیرۃ الایری انہ صلی علیہا علی الخ

ابن ماجہ نے کلام علیہ وسلم کے ساتھ ان کے صحابہ سے روایت کی ہے کہ وہ بعد اقامت کے سنت فجر اوکریا کرتے تھے۔  
 سنن ابی داؤد میں بھی ہے کہ وہ بعد اقامت کے سنت فجر اوکریا کرتے تھے۔  
 سنن ابی یوسف میں بھی ہے کہ وہ بعد اقامت کے سنت فجر اوکریا کرتے تھے۔  
 سنن ابی نعیم میں بھی ہے کہ وہ بعد اقامت کے سنت فجر اوکریا کرتے تھے۔  
 سنن ابی حاتم میں بھی ہے کہ وہ بعد اقامت کے سنت فجر اوکریا کرتے تھے۔  
 سنن ابی کبیر میں بھی ہے کہ وہ بعد اقامت کے سنت فجر اوکریا کرتے تھے۔  
 سنن ابی حنیفہ میں بھی ہے کہ وہ بعد اقامت کے سنت فجر اوکریا کرتے تھے۔  
 سنن ابی سلمہ میں بھی ہے کہ وہ بعد اقامت کے سنت فجر اوکریا کرتے تھے۔  
 سنن ابی شیبہ میں بھی ہے کہ وہ بعد اقامت کے سنت فجر اوکریا کرتے تھے۔  
 سنن ابی نعیم میں بھی ہے کہ وہ بعد اقامت کے سنت فجر اوکریا کرتے تھے۔  
 سنن ابی حاتم میں بھی ہے کہ وہ بعد اقامت کے سنت فجر اوکریا کرتے تھے۔  
 سنن ابی کبیر میں بھی ہے کہ وہ بعد اقامت کے سنت فجر اوکریا کرتے تھے۔  
 سنن ابی حنیفہ میں بھی ہے کہ وہ بعد اقامت کے سنت فجر اوکریا کرتے تھے۔  
 سنن ابی سلمہ میں بھی ہے کہ وہ بعد اقامت کے سنت فجر اوکریا کرتے تھے۔  
 سنن ابی شیبہ میں بھی ہے کہ وہ بعد اقامت کے سنت فجر اوکریا کرتے تھے۔

وقدمات بالجہشۃ فصلوۃ رسول اللہ بركة و طهوراً فلیست کفیر ہا ص  
 الصلوۃ انتھی اور زرتانی شرح موطا میں لکھتے ہیں فیہ الصلوۃ علی النائب و  
 قال الشافعی واحمد و اکثر السلف وقال الحنفیۃ و المالکیۃ لانشریح و نس  
 ابن عبد البر الی اکثر العلماء وانهم قالوا ذلک خصوصیۃ لہ صلے اللہ  
 وسلم و دلائل الخصوصیۃ واضحۃ لانه و اللہ اعلم احضار روحہ او نشا  
 جنازتہ و لابن حبان عن عمران بن حصین فقاہوا و صفوا خلفہ و ہ  
 یظنون الا ان جنازتہ بین یدینہ انتھی جواب سوال ہفتم ظاہر اس حدیث  
 اسل مرید ال ہے کہ محرم کی تکفین مثل عامہ اموات کے نہیں ہے اور حنفیہ اسکو  
 پر محمول کرتے ہیں اور بحدیث اذا مات ابن آدم انقطع عملہ الا من تلا  
 وغیرہ استناد کرتے ہیں واللہ اعلم بالصواب حررہ الراجی عفورہ بالقول

محمد عبدالحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والحنفی محمد عبدالحی  
ابو الحسنات

استفتا کیا فرماتے ہیں علمائے شریعت محمدیہ صلعم اس صورت میں کہ قوم  
 یا ڈوم یا چار یا دو سادہ جو عہد و کافر مردار خوار ہوتے ہیں اور اکثر چیزیں  
 مثل چوہا اور بلا اور ضب یعنی گوہ اور کیکڑا وغیرہ کو کھایا کرتے ہیں اور کبھ  
 چیزیں از قسم حلال پکی ہوئی کھانا یا اونکے ہاتھ کا پانی کنوئین یا دریا سے نکال  
 پینا کہ جسمیں کوئی شبہہ تلویث اشیار حرام یا نجاست وغیرہ کا نہو شرعاً ممنوع  
 جائز اور اونکے ہاتھ سے چیزیں مثل روٹی اور گوشت یا خشک اور وال پکوانا یا  
 اون لوگوں کے ہاتھ کی چوٹی ہوئی مسلمانوں کو کھانا روکنا یا نہیں  
 ہو المصوب جب تک کوئی نجاست ظاہری یقیناً اعضا سے ظاہر  
 نہو اسکے ہاتھ سے کھانا پکوانا یا پانی نکوانا یہ سب درست ہے بوجہ اسکے کہ  
 کافر کی صرف اعتقاد ہی ہے نہ نجاست ظاہری جیسا کہ بجز ان میں ہولما ان  
 صلے اللہ علیہ وسلم بعض مشرکین فی المسجد و ممکنہ من المیت فی  
 ما فی الصیحین صلعم ان المراد بقولہ تعالیٰ انما المشرکون نجس ال

لکھنے  
 نصب الراية لا حارث  
 العمادية للزبيدي والاصحاح  
 عن اجوبة اصحاب النبي  
 صلعم عليه وآله وسلم  
 رفع له سكرية فزاد في  
 الصلوة عليه حيث رآه  
 الامام ولا يراه الامام  
 قال الشيخ انقى الدين  
 ولا يكتفى فيه بغير الاضاح  
 افرقت ورد ما يدل  
 على ذلك في نوع  
 من الصحاح في النوع  
 الخامس من  
 حديث عمران بن حصين  
 ان النبي صلى الله  
 عليه وآله وسلم رآه  
 قال ان افكركم النجاست  
 نوسه فقوموا صلوا عليه  
 فقام رسول الله صلى الله  
 عليه وآله وسلم فخطبكم  
 قال ان جنازته بين يدي  
 امر



في اعتقادهم آو ربی اوسمین ہے سورالادی طاہرہ کا فرق بین الجنب  
 الطاہر والمخاض والنفساء والصغیر والكبیر والمسلم والكافر والذکر والانثی  
 یعنی ان الكل طاہر وطہور من غیر کوانتہ انتہی واللہ اعلم۔ حررہ الراجی  
 عفوریہ القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفیہ <sup>محمد عبدالحی</sup>  
 واقعی رواہوگا جب تک تیقن نجاست نہیں ہوگا کتاب تباوی حاویہ میں مذکور ہے  
 ولا طعمۃ التی تتخذہا اهل الشرك وتوہم فیہا اصابة النجاسة کل ذلک محکوم  
 بطہارتہ حتی تیقن بنجاستہا انتہی فخصراً واللہ اعلم حررہ ابو الاحیاء محمد المدعو بالنعیم عنہ  
 استفتا بسم اللہ الرحمن الرحیم۔ تحمذہ ونصلی علی رسولہ الکریم۔ اما بعد کیا فرماتے ہیں  
 علمائے فحول ومفتیان ذوی العقول اس مسئلہ میں کہ ایک شخص حنفی المذہب تقلید شخصی کو  
 واجب نہیں جانتا بلکہ جائز کہتا ہے اور نماز میں شرائط اور ارکان و سنن موافق حنفیوں  
 کے بجا لاتا ہے اور آمین بالجہر کہنے والے کو بھی فعل مسنون کا عامل کہتا ہے نماز چھپے ایسے شخص کے  
 بلا کراہت جائز ہے یا نہیں اور جو شخص مذکور کی اقتدا کرنا جائز کہے اور کا کیا حکم ہے سن  
 و نماز میں آمین پکار کے کہنے والے کو مسجد سے نکلا و نیا کیسا ہے ابطوا الجواب ولکم الثواب  
 الجواب سحزہ ونستعینہ ونصلی علیہ عقیدہ جو از تقلید شخصی موافق ہے محققین حنفیوں  
 کے جیسا کہ فرمایا علامہ عبد العلی بجز العلوم حنفی نے شرح مسلم الثبوت میں لایا بجا استمار  
 و بعد لا نقال وهذا هو الحق الذی ینبغی ان یؤمن ویعتقد بہ اور کا علامہ  
 ابن الہمام حنفی نے تحریر میں لوائ التزم مذہباً معیناً کابی حنیفة سرہ والشافی  
 فقیل بلزسہ وقیل لا وهو لا صح اور کا علامہ شربلالی حنفی نے عقد الفرید میں  
 لیس علی الا التزام مذہب معین آوری مختار ہے علامہ محمد عبد العظیم حنفی نے  
 مکہ و شاہ ولی اللہ صاحب و شاہ عبد الغفرین صاحب و امیر حاج و سید بادشاہ و قاضی  
 ابو عاصم اور بہت سے مشائخ کبار کا حنفیوں کے جبکہ عقیدہ اوسکا موافق ہوا محققین  
 احسان سلف و خلف کے اور مذہب حنفی رکھتا ہے اور نماز میں رعایت کرتا ہے شرائط  
 و ارکان و سنن حنفیوں ان کی پس نماز چھپے ایسے شخص کے بلا خلاف احدی جائز ہے

کتاب التقلید از ارادہ

رسالة الایتمدار فی الاقتدار للملا علی قاری بین ہے ذہب عامۃ مشائخنا الی الجواز  
 اذا كان یحتمل فی موضع الخلاف والا فلا والمعنی انه یجوز فی المراسی بلا کراهة  
 وفی غیرہ معها ثم المواضع المتہمة للمراعاة ان یتوضأ من الفصل الحجامة  
 والقیء والرغاف وذلك لا ینما هو سنة عندہ مکروہ عندنا کرفہ الیدین فی  
 الانتقالات وجہر البسملۃ واخفاؤها فهذا وامثاله لا یمکن الخروج عن  
 عہدۃ الخلاف فکلہم یتبع مذہبہ ولا یمنع مشربہ انتھی فی حاشیۃ  
 الاشیاء الخیر الوصلۃ الذی یمیل لیه خاطرہی القبول بعدم الکراهة اذا لم  
 یتحقق عنہ مفسد کذا فی الشامی ص ۱۰۸ مطبوع مصر اور قول سدیدین ہے  
 یجوز صلوة المسلمین بعضهم خلف بعض کما کان الصحابة سراض والتابعون  
 ومن بعدہم من الاثمة الاربعۃ <sup>باب الامامة ۱۲</sup> یرضو یصلی بعضهم خلف بعض مع تنازعہم فی  
 ہذا المسائل المذكورة وغیرہا ولم یقل احد من السلف انه لا یصلی  
 بعضهم خلف بعض ومن انکر ذلک فهو مبتدع ضال مخالف للکتاب والسنة  
 واجماع سلف الامۃ وانمتہا وقد کان فی الصحابة والتابعین ومن بعدہم  
 من یقرء البسملۃ ومنہم من لا یقرءہا ومنہم من یجہر بہا ومنہم من  
 یجہر بہا پھر کئی سطرون کے بعد کہا ومع ہذا فان بعضهم یصلی خلف بعض  
 مثل ما کان ابو حنیفۃ واصحابہ والشافعی وغیرہم یصلون خلف اثمة  
 المدینۃ من الممالکیۃ وغیرہم وان كانوا لا یقرءون البسملۃ لاسرا ولا  
 جہرا وکلذا فی حجة اللہ البالغة اور قول عدم جواز اقتدار محض ضلالت وکراہی  
 ہے فقہ اکبر لابی شیخہ رحمہم فی الصلوة خلف کل بروفاجر من المؤمنین  
 خیار ذلک اسکے تحت میں ملا علی قاری فرماتے ہیں فمن ترک الجمعة والجماعة خلف  
 الامام الفاجر فهو مبتدع عند اکثر العلماء الصحیح انه یصلیہا ولا یبیدہا  
 اور پیرنتقی سے نقل کیا سئل ابو حنیفۃ رحمہ عن مذہبہ هل السنة والجماعة  
 فقال کذا وکذا وان یصلی خلف کل بروفاجر وشرح عقائد میں ہے یجوز الصلوة

۴  
 ۵  
 ۶  
 ۷  
 ۸  
 ۹  
 ۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰

خلف کل بر وفاجر لقوله صلعم صلوا الخ ولان علماء الامة كانوا يصلون خلف  
 الفسقة واهل الاهواء والبدع من غير تكبير اور كما عاشيه بين اوسك خلاف  
 للشيعة فانهم قد اشترطوا العصمة في الامة الصغرى كما في الكبرى والخوارج  
 ايضاً فان الكافر عندهم فاجزيس ثابت هو ان الامام اعظم اور تمامي اهل سنت والجماعت  
 کا یہی عقیدہ ہے کہ نانتیچے ہر مومن کے جائز ہے اور جو شخص جمعہ و جماعت ترک کرے بسبب  
 فاجر ہونے امام کے وہ مبتدع اور ضال ہے اور عقیدہ شیعہ اور خارجی کا رکھتا ہو اور یہ  
 اختلاف شیعہ اور خارجی کا امام کے بد ہونے کی تقدیر پر ہے اور جبکہ نیک جیسا کہ سوال  
 سے ظاہر ہوتا ہے تو اس میں کسی اہل قبلہ کا اختلاف نہیں پس قائل عدم جواز صلوة کا  
 پیچھے شخص رسول عنہ کے محض ضال و مضل ہے لغوذا بالله من هذه العقيدة الفاسدة  
**جواب سوال دوم** مومن کو مسجد سے روکنا خصوصاً فعل مشروع کے سبب سے  
 بڑا گناہ ہے فرمایا اللہ تعالیٰ نے وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَ كَتَمًا  
 فِيهَا أُمَّةً وَسَطًا فِي خُرَابِهَا أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ  
 فِي الدُّنْيَا خِزْيًا وَلَهُمْ فِي الآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ الحجیہ الراجی الی رحمۃ ربہ الرحمہ بوجہ ان  
 صحابہ براہیم غفرلہ ولو الدیہ واقعی نماز پیچھے ایسے شخص کے بلا کر اہت جائز ہے اور جو شخص  
 مذکور کی اقتدا کو ناجائز رکھے وہ مخطی ہے اور آمین پکار کر کہنے والے کو صرف بوجہ اس عمل کے  
 مسجد سے نکلنا اور دست نہیں ہے واللہ اعلم حررہ ابو الاحیاء محمد نعیم غفرلہ علی الرب الحکیم  
 یہ جواب صحیح ہی فی الواقع جو حنفی تقلید شخصی کو واجب نہ جانتا ہو اور ارکان وغیرہ موافق حنفی  
 کے کرتا ہو اور آمین بالجہ کو ہی مسنون سمجھتا ہو اسکے پیچھے نماز بلا کر اہت جائز ہے اور  
 حکم کرنا عدم جواز امامت اس شخص کا ضلالت ہے۔ واللہ اعلم۔ حررہ الراست  
 عبد القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی تبار واللہ عن ذنبہ الجلی والخفی  
 مستحقاً هو اللہ اکبر چه میفرماید علماء دین محققین دین مسئلہ کہ خواندن نموت  
 در نوازل در صلوة جہرہ یا صرف در نماز فجر چنانکہ در بحر الرائق و در مختار و اشباہ و نظائر  
 ناقلاً عن فتح القدر وغیرہ نوشتہ معمول بہ است یا نسخ و از صحابہ کرام بعد از جناب

الحجیہ الراجی الی رحمۃ ربہ الرحمہ بوجہ ان صحابہ براہیم غفرلہ ولو الدیہ واقعی نماز پیچھے ایسے شخص کے بلا کر اہت جائز ہے اور جو شخص مذکور کی اقتدا کو ناجائز رکھے وہ مخطی ہے اور آمین پکار کر کہنے والے کو صرف بوجہ اس عمل کے مسجد سے نکلنا اور دست نہیں ہے واللہ اعلم حررہ ابو الاحیاء محمد نعیم غفرلہ علی الرب الحکیم

صلی الله علیه وسلم منقول است یا نہ و اگر کسی در حادثہ سلطان روم خواند مصیب است یا غلطی بینوا تو جبروا  
 ہو المصوب نزد حنفیہ قنوت در فجر و غیرہ سوای و تردد غیر نوازل نسخ است تا ما بوقت نزل  
 نوازل و واقع پس نزد حنفیہ ہم در فجر مشتمل است و از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و صحابہ کرام بعد  
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم قنوت بوقت نزل نوازل منقول است و حادثہ سلطان روم حادثہ  
 ایست عظیمہ خواندن قنوت و دعا برای فتح سلطان اسلام و تہذیب اہل کفر و ضلالت و زمانہ  
 فجر برای اسلام متناکد و مستحب است بلکہ از درجہ سنیت مستحط نیست بدرالدین عینی حنفی  
 و رحمۃ القاری بشرح صحیح البخاری می نویسد ساری الطبرانی فی الاوسط من حدیث  
 ابراہیم بن علقمہ و لا سود عن عبد الله بن مسعود قال ما قنت سرا رسول الله  
 صلی الله علیه وسلم فی شیء من صلواتہ الا فی الوتر و انہ کان اذا حارب قنت  
 فی الصلوات کلہن و لا قنت ابو بکر و لا عمر و لا عثمان حتی ما تقوا و لا قنت علی  
 حتی حارب اهل الشام فكان یقنت فی الصلوات کلہن و کان معاویہ یدعو  
 علیہ ایضاً و قال شیخنا زین الدین العراقی ان ابن مسعود لم یدرک محاربة  
 اهل الشام و لا موت عثمان فانه مات فی زمن عثمان قلت یحتمل ان یکون  
 قوله و لا عثمان الخ من کلام ابراہیم او علقمہ او لا سود انتهى و علامہ مرتضی  
 حسینی زبیدی مصری حنفی در کتاب خود عقود الجواهر المنیفة فی اولہ مذہب الامام ابی حنیفہ  
 می نویسد اخرج عبد الوزاق فی مصنفه عن ابی جعفر الرازی عن الربیع عن  
 انس لم یزل سرا رسول الله صلی الله علیه وسلم یقنت فی الفجر حتی فارق الدنیا و  
 کذا عند الطبرانی و صحیح الحاكم فی الاربعین و الدارقطی و یعارضه ما عند الطبرانی  
 ایضاً من سر و ایتہ غالب بن فرقد الطحان کنت عند انس بن مالک شہرین فلم  
 یقنت فی صلاۃ النداءة و الجواب ان المراد بالحديث الاول انه کان یقنت فیہ  
 عند النوازل و اختصاصہ بالنوازل قد ثبت بحديث انس نفسه عند الخطیب  
 فی کتاب لقنوت و اسنادہ صحیح قالہ صاحب التتقیہ بلفظ کان لا یقنت الا ان  
 یذکر و لقوم او علی قوم و حدیث ابی ہریرة عند ابن حبان بلفظ لا یقنت

في صلوة الصبر الا ان يدعوا لقوم او على قوم واستأذنه <sup>صحيح</sup> قاله الحافظ  
 فيكون حديثه انما لم تقدم منسوخ بصري حديثه وعليه يحمل قول من قال  
 من الصحابة به فلا يكون بالنسبة الى النازلة منسوخا بل مستمر او به قال  
 جماعة من اهل الحديث اذ ليس في الحديث ما يعارضه الا حديث ابن مسعود  
 المتقدم فان فيه لم يقنت قبله ولا بعدة وقول الطحاوي والتراب دليل للنسخ  
 ظاهر ان المراد به نسخ القنوت مطلقا اي سواء كان في النوازل او غيرها وهو  
 مشكل لما ثبت عن ابى بكر انه قنت عند محاربة مسيلة وكذلك عمر وكذا علي  
 ومعاوية عند محاربتهمما والذي يوجد من مجموع الاخيار انه صلى الله عليه  
 وسلم كان لا يقنت الا في النوازل ومن ثمة يجب جمع من العلماء الى عدم  
 نسخه فيها بل هو مستمر مشروع وجعلوا خصوص ما روى من قنوته في الفجر عند  
 النوازل تاسيما له وهو الذي رواه انه لم يقنت في الفجر حتى فارق الدنيا  
 فقالوا ان الجوز لم يتردد القنوت في الفجر بعد النوازل حتى فارق الدنيا وجعلوا  
 الترك المروى عن ابن مسعود محققا ان رواه عنه ابو عبد الله القوم بعينهم لا ترك  
 القنوت قال في المصنف في النوازل والعلما وى انما لم يقنت عند ناس الفجر دون وقوع  
 بلية فان واصلت القنوت في غير ذلك من غير ان يروى في شهر المدينة  
 منذ هنا وعليه الجمهور وروى انما يقنت عند نوازل الا في حال الفجر والى  
 الترك في الفجر انما هو في غير نوازل في شرحه في شرحه في شرحه في شرحه في شرحه  
 نازلة قنت الا امام في صلوة الفجر وبه قال الاكثرين واحمد وروى في النوازل  
 عندنا في صلوة الفجر من غير بلية فان وقعت بلية او قنته فلا بأس به  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم <sup>نسخه</sup> واين بهام سنن في النوازل  
 قد روى عن اسديق انه قنت عند محاربة الصحابة تسمية الكذاب عند  
 محاربة اهل الكتاب وكذلك عمر وكذا علي في محاربة معاوية ومعاوية في  
 محاربة وهذا ينشئ لنا ان القنوت للنازلة مستمر لم ينسخ وبه قال جماعة من

اهل الحديث وحملوا عليه حديث ابن جعفر عن انس ما زال رسول الله يقنت في الفجر  
 حتى فارق الدنيا اى عند النوازل وما ذكرنا من اخبار الخلفاء يفيد تقدره لفعلهم  
 ذلك بعد النبي عليه الصلوة والسلام انتهى واما ابراهيم بن عيسى ورفيقه المستملى شرح  
 نية المصلي في آراء القنوت لو كان سنة راتبه لفعله عليه السلام كل صبحه بجمه و  
 يؤمن من خلفه كما قال الشافعي اويسر به بحيث يقطع القراءة بالحكمة ويلبث ملياً  
 كما قال مالك الى ان توفاه الله لم يتحقق فيه هذا الاختلاف بل كان سبيله ان ينقل  
 كمنقل جهرا لقراءة ومخافتها وجمع ما ورد من قنوته وقنوت الخلفاء انما هو قنوت  
 النوازل فانه محل الاجتهاد فان حديث انس انه عليه السلام لم ينزل يقنت حتى  
 فارق الدنيا ونحوه مما عن الصحابة يثبت انه مرادى عن ابن بكرة انه قنت عند  
 محاربة مسلمة وكذلك قنت عمر وعلي ومعاوية وحديث ابن حنيفة انه عليه  
 السلام قنت شهرا لم يقنت قبله ولا بعد لا ينفية فوجب كون بقاء القنوت  
 في النوازل مجتهدانية وذلك انه لم يؤثر عنه عليه الصلوة والسلام انه قال  
 لا قنوت في نازلة بعد هذا بل مجرد العدم بعد ما يفصح به الاجتهاد بان يظن  
 ان ذلك انما هو لم يفرق شرعيته ونسخه نظراً الى سبب تركه وهو انه لما نزل  
 قوله تعالى ليس لك من الامر شئ اوانه لعدم وقوع نازلته تستدعي القنوت  
 بعد ما تكون شرعية مستمرة وهو محتمل قنوت من الصحابة وهو مذموم  
 ومذهب الجمهور واما القنوت في الصلوات كلها عند النوازل فلم يقل بها  
 الا الشافعي <sup>١٧٤٠</sup> وابن عابدين شامي ورواهما بعد نقل قدري از عبارات مذكورة  
 غنية بغيره هو صريح في ان قنوت النازلة عندنا مختص بصلوة الفجر دون غيرها  
 من الصلوة بالحكمة او السرية وهل القنوت ههنا قبل الركوع ام بعد لمرادة  
 والذي يظهر لي انه يقنت بعد الركوع لا قبله بدليل ان ما استدل به الشافعي  
 على قنوت الفجر ونية التصريح بالقنوت بعد الركوع حملة على ناسخ  
 قنوت النازلة شرها بيت الشعر بنال في صراحي القلاحة صرح بان بعد

واستظهر المحوى انه قبله ولا ظهر ما قلناه والله اعلم انتم ملخصاً حرره الرابع  
 عفوره القوي ابو الحسنات محمد عبدالحی تاج وزاد عن ذنبه الجلی وانحفي فقط محمد عبدالحی  
ابو الحسنات  
 استفسرنا کما فرماتے ہیں علمائے دین کہ ثبوت ایمان والیرین کی حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کا  
 یا نہیں اور جو کوئی ان دونوں کی طرف تحریر آیا تقریراً نسبت کفر کرے اوسکا کیا حکم ہے  
 هو المصوب اس مسئلہ میں علماء کا اختلاف واقع ہے بعض ایمان بعد الاحیاء کے قائل  
 ہو رہے ہیں اور بعض حدیث احیاء کو موضوع کہتے ہیں اور عدم ایمان کے قائل ہیں اور بعض  
 ہونے اور ان کے ارباب فطرت سے نجات کے قائل ہیں علامہ جلال الدین سیوطی نے اس باب  
 میں سات رسالے تحریر کیے ہیں اور بشد و مد نجات ثابت کرتے ہیں اور ملا علی قاری نے  
 ابراہیم حلبی اور ان کے بعض رسائل کی روکھ چکے لیکن چونکہ اس باب میں دلائل متعارض  
 ہیں اسوجہ سے سکوت اسلم ہے اور یہ کہنا کہ والیرین رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے  
 کافر ہیں یا فی النار ہیں بڑی بے ادبی اور موجب اذیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ہے  
 جموی شرح اشباہ بین نکتے میں اعدیان السلف اختلفوا فی ابوی رسول اللہ  
 صلی اللہ علیہ وسلم مثل ما قال علی اکبر ام لا فذهب الی الاول جماعة منهم  
 صاحب التیسیر وذهب الی الثانی جماعة ونفر من الجمع الی اول قالوا انما تمنا  
 من النار وسئل القاضی ابو بکر ابن العربی احد الاثمة المالکیة عن رجل قال  
 ان ابا النبی فی النار فاجاب بانه ملعون لان الله تعالى قال ان الذين يؤذون  
 الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والاخرة ولا اذی اعظم من ان يقال عن  
 ابیه انه فی النار وقال السمری فی الروض لا نبت لیس لنا نحن ان نقول ذلك  
 فی ابویه لقوله جعل الله علیه وسلم لا تؤذوا الاحیاء بسبب الاموات والله  
 يقول ان الذين يؤذون الله ورسوله الاية وامرنا ان نمسك اللسان  
 ذکرا صحابہ رضی اللہ عنہم ذہبی یرجع الی العیب فیہم فلان تمسکها عن ابویه  
 الحق واخری بجملة هذه المسئلة لیست من الاعمال فلاحظ للقلب  
 منها واما اللسان فحق الامساك بما یتبادر منه القصان انتم ملخصاً محرراً

در علم النجاة  
 کتاب النجاة  
 در علم النجاة





ورم على قول محمد لتغير احوال الناس في قصد الاضرار انتهى وبه فله ان افتاتهم  
 بلاف ظاهر الرواية لتغير الزمان ونظائر كثيرة وقصد الاضرار في زماننا كثير  
 ان والاشد علم حرره الراجي عفوره القومى بوالحسنات محمد عبدالحى تبحا وزادته عن ذنبه الجلى والخفى  
 اتى شفعه اوسكا باطل هو مطابق فتواى متاخرين قبحرين كى فى كمال الدراية فى شرح النقاية  
 اخيره شهرامن غير عذر مرضى او حبس يبطل عند محمد وهو قول من فرقه اختيلا  
 اى وبه اى بقول محمد يفتى اليوم لقصد اهل الزمان الى الاضرار بغيرهم  
 مختصرا فى شهر البرجندى لمختصر الوقاية وبه اى بقول محمد يفتى  
 فى مبسوط الامام خواهر زاده والمحيط والروضه والتممة وفتاوى قاضيان  
 فلامته انتهى والله اعلم حرره ابو انا حيا محمد نعيم غفر له العلى الرب الحكيم  
 صفتا بسم الله الرحمن الرحيم چه قول است مره لاهى دين متين رار حكم الله  
 راز و عدم جواز تيمم بغير دست برو ساد و بساط و نده و بانات وغيره از قسم  
 به كه غبار بران رند بر دست محسوس ميگردد مگر بوقت ضرب رند به هوا چيزى كه پنداشته  
 و بدون غبار بر اشيا مذكوره بقدر ما يجوز به التيمم بغير اليد عليها چلو شناخته  
 و در بينوا بالتفصيل والا سناد توجرد من رب العباد فى يوم التثاوه  
 لمصوب هرگاه بوقت ضرب دست برو ساد و غيره در هوا غبار محسوس شده  
 ن غبار ضربات تيمم و مسح وجه و كفين ادا کرده شده تيمم جائز خواهد شد خواه  
 بر دست محسوس باشد يا نباشد و خواه بران و ساد و غيره بدون ضرب يا شناهد  
 در يا نباشد عيني در شرح كنزى نويسد همچون التيمم ايضا بالنقع بان نقع ثوبيا  
 عيدا طاهرا ثم تيمم بغياره جائز است و در خزانه المفتين مى آرد و لو نقض  
 او ثوبه او الاشياء الطاهرة فتيمم بغيارها با جاز و مورد است ان يفتى  
 و لبداهه غير تقع غبارده فرقى ديده فى الهواء قريبا منه فوقه القبار  
 بده و تيمم ولو ضرب بده على اللبد و الثوب و ارتفع غبارده فرقى ديده  
 مر جاز انتهى و در رواه الموحدين است قال الرولى الظاهر بالتفصيل ان استبان  
 باب التيمم

و من جمع الاثر  
 و من يفتى بقول  
 محمد و غيره روايه  
 عن ابي يوسف  
 ان اى الشافعى  
 ان اخره اى  
 كذا كذا كذا  
 الطاهر  
 الشافعى  
 الفتوى  
 ان اذا اخذ  
 سقطت الشفقه  
 تغير احوال الناس  
 فى قصد الاضرار  
 التيمم و غيره  
 ان ازل و الفتوى  
 على قول  
 حاكم

ثالثاً بقارحاز ولا فلا یجوز الشرط خصوصاً فی ثیاب ذوی الاشغال انتم  
 و همچنین ست در بسیاری از کتب فقہ و اشتراک محسوس شدن غبار بر وسادہ و غیرہ بدین  
 ضربہاید و غیرہ یا محسوس شدنش بر ہر دو دست از عبارت کتب معتدہ بدرجہ ثبوت فرسیدہ  
 و اللہ اعلم - حررہ الراجی عفور بالقوی ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوز اللہ عن نبی الجلی و الخلفہ  
 صحیح الجواب نمقہ خادم اولیاء اللہ الکریم محمد ابراہیم غفرلہ اللہ الرحیم - [مخبر بہیم  
 سنیاً کیا فرماتے ہیں علما و دین اس مسئلہ میں کہ ایک شخص قوم چار سے ہے اور  
 تک وہ اپنے آبا اور اجداد کے دین پر ہی لیکن باللہ ہے اسنے اپنی لڑکی کی شادی کی اور  
 سین تمام رسومات مثلاً شرا بخواری و باجا و نالج و آتشبازی و پوجا اپنے دیوتاؤں کا  
 و غیر ہم بڑی دہوم و ہام سے کیا چنانچہ صرف شراب و ہزار روپیہ کی آئی تھی تو س علی ہذا  
 سب سامان ہیا کیا اور چند اہل ایمان کی ہی دعوت کی اور مسلمانوں نے انکار کیا تب و سو  
 ایک مولوی صاحب کی کہہ نذر کی مولوی صاحب نے اپنا پیٹ بہر کر کہدیا کہ اسکی دعوت  
 درست ہی انکے حساب رشاوانکے ساتھ چند مسلمانوں نے اور ہی دعوت قبول کی اور اسکی  
 جا کر کہانا کھایا با وجودیکہ اشیای مذکورہ موجود تھی اب عوام الناس میں بڑا فساد برپا ہے  
 بعض کہتے ہیں کہ ایسی دعوت یعنی درست ہی ورنہ فلا نے مولوی صاحب کیوں یعنی بعض کہتے  
 ہیں کہ نام درست ہی کہو کہ ایک تو وہ چار ہی دوسرے وہاں پوجا و رقص و سہ و شراب شہ  
 و غیرہ موجود تھا لہذا آپکی خدمت میں گذارش یہ ہے کہ بعد جب قدر جلد ہو سکے موافق کتب معتدہ  
 و ذیہ کہ آپ رقم فرمائیے کہ مولوی صاحب مذکور کا کہنا صحیح یا ناحق اگر حق تھا تو اسکے  
 حقانیت کی دلیل اگر ناحق تھا تو انہر کیا لازم ہے اور چار کی دعوت قبول کرنی مسلمانوں  
 درست ہی یا نہیں اور جو شخص اسکی اس قسم کی مجلس میں جاوے اور کھاوے  
 اور اسکی مجلس کو زینت دے وہ فاسق ہوتا ہے یا نہیں بیٹو تو جہ  
 ہر الملحہ ہے ایسی مجلس دعوت میں کہ وہاں نالج و باجا و شرا بخواری و پوجا وغیرہ  
 نہاں محرمہ و انوار شرک موجود ہوں اور ان امور کا ہونا پہلے سے معلوم ہووے  
 ملان کہ جاتا اور فرکت کرنا نہیں درست ہی بلکہ ایسے امور میں برضا و رغبت شرکت کرنا

از کلہ و در سہ ہوا  
 کتب معتدہ

فسق ہو اور اگر ان امور کا ہونا پہلے سے نہیں معلوم تھا بلکہ بعد جانے کے صاحب دعوت کے مکان پر معلوم ہوا پس اگر محرمات اوسی مقام پر ہوں جہاں کہا تا کملا یا جاتا ہوں وہاں سے واپس آنا لازم ہو اور شریک ہونا اور اوس مجلس میں دعوت کہا تا نہیں درست ہو اور اگر اوس مقام پر نہ ہوں بلکہ دوسرے درجہ میں ہوں اوس صورت میں اگر یہ شخص جسکی دعوت کی گئی ہو مقتدی مثلاً عالم یا مفتی ہے اوسکو دعوت کہا تا نہیں درست ہو اور اگر مقتدی نہیں ہو تو اوسکو شریک ہونا درست ہے مگر بشرط قدرت منکرات سے منع کرنا لازم ہو ورنہ مختار میں ہو دعوی الی ولیمۃ وشمہ لعب او غناہ قعد واکمل لوالمنکر فی المنزل فلوس علی المائدہ لا یبغی ان ینعقد بل ینخرج مخرجاً فان قدر علی المنع فعل ولا صبر ان لم یکن ممن یقتدی بہ فان کان مقتدی ولو یقدر علی المنع خرج ولم یقعد لان فیہ شین الدین وان علواً ولا باللعب الا یحضر اصلاً سواء کان ممن یقتدی بہ او لا لان حق الدعوة انما یلزمہ بعد المحضو کا قبلہ انتھی علیہما والله اعلم

الراجی عفور بہ القوسی ابو الحسنات محمد عبدالحی شہا و زائدہ عن ذنبہ النجلی والخفیہ

صح الجواب نقہ خادم اولیاء اللہ الکریم محمد ابراہیم غفرلہ اللہ الرحیم

استفتاؤں میں فرمایا کہ عیسیٰ دین انڈین مسئلہ کہ جماعت نساء منقروات شرعیہ پانچواں است یا نہ نماز احادیث ہو یہ و اخبار صحابہ رضہ مشروعیت آن ثابت سست پانچ و بر تقدیر مشروعیت آن طریقہ قیام امام چہیت آیا کرنے کہ امام باشد جماعت سے دور ہو

مقدم باشد یا بوسط و پنج مشہوریت کہ جماعت نساء کہ سست کہہ سکتی ہیں اسکی حدیث نقل کرتے ہیں

الجواب در باب کراہت تحریر جماعت النساء و حد ہوں

لیکن اتفاق فقہامی حنفیہ کہ عموماً در متون یافتہ ہو

و دلیلے باشد واللہ اعلم بالجواب لیکر در احادیث سے ہی یہی ثابت ہو

احادیث صلوة النساء در حد ہوں

ظاہرست کہ ظلمت

لان الحدیث من الابل والبقر والغنم لا یجزی بل لا یجوز

لیکن اتفاق  
در احادیث  
احادیث نساء  
مما در اخبار

الراجی عفور بہ القوسی ابو الحسنات محمد عبدالحی شہا و زائدہ عن ذنبہ النجلی والخفیہ

مقدم باشد یا بوسط

استفتاؤں

جائزست یا نه و از احادیث نبویہ و اخبار صحابہ مشروعیت آن ثابتست یا نه و بر تقدیر ثبوت  
مشروعیت آن طریقہ قیام امام صبیبت یعنی زنی که امام باشد مثل امام رجال از جمله  
مقتدیات مقدم باشد یا بوسط آنها قیام سازد و آنچه مشهورست که جماعت نسا و کثرت  
بکراهت تحریم نزد امام رح آیاسند معتدبه کراهت یافته شده است یا نه بینوا توجیر و  
**الجواب و الله الموفق للصواب** نفس جواز جماعت نسا و منفردات و مشروعیت آن  
از احادیث و اخبار ثابت بوده است و طریقش ہمینکه زن امام وسط مقتدیات قیام سازد  
لا غیر قال فی فتح القدر نقل عن المستدرک فی حق عائشة رضی الله عنہا انہا  
كانت تؤذن وتقيم وتؤم النساء فتقوم وسطهن وعن كتاب الانوار لمحکم  
اخبرنا ابو حنیفہ مرہ عن حماد بن ابی سلیمان عن ابی ابراہیم النخعی ان عائ  
رضی الله تعالی عنہا كانت تؤم النساء فی شهر رمضان فتقوم وسطها  
ابی داؤد فی بعض طرق حدیث ام ورقة بنت عبد الله بن الحارث بن ع  
الانصارية كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يزورها وجعل لها  
وامرها ان ايم اهل دارها وعن ابن عباس رضی الله تعالی عنہما قال  
المرأة والنساء تقوم وسطهن انتهى ملخصاً وسند کراهت تحریمی نزد حنفیہ اینست  
که قیام زن امام وسط مقتدیات که جزا و طریق جماعت ایشان به ثبوت نرسیده محال  
باینکه آنچه در طریقے کہ بر آن ثابتست بمواظبت آن حضرت صلی الله علیه وسلم و اہل  
حقانیت کی دلیل اگر تاحق تھا و حنفیہ مجہول بر ابتدای اسلام و نسخست و حالاً جماعت  
درست ہی باشند اور جو شخص او را و مخالفت و جو مذکورہ جائز بکراهت تحریمی  
اور او سلم مجلس کو زینت و سکون و کثرت جماعت النساء ای و کثرت جماعت النساء و  
من المصعب ایسی مجلس و عورت میں کہ وہ ہو قیام امام وسط الصنف فیہ  
انما ان محرمہ و انوار شرک موجود ہوں اور ان امور کا  
مسلان کہ عاتا اور فرکت کرنا نہیں درست ہی بلکہ ایسے امور میں  
علی قولہ فان

تقف الامام و سطهن كالعراة لان عايشة رضی اللہ عنہا فعلت كذلك وحمل نعلها  
 الجماعة على ابتداء الاسلام انتهى وقد بحث في العناية هنا بان المذهب عندنا ان  
 انتفاء صفة الوجوب يستلزم انتفاء صفة الجواز كما عرفت ولا فرق بين الوجوب  
 والسنية في ذلك لوجود الموجب فيها كوجوده فيه وهو واضح للمراوليين في  
 علم آخر وقرناة في التقرير فاذا نسخت السنية نسخ الجواز والاستدلال بالمنسوخ  
 غير صحيح ثم اجاب بان الجواز الباقي جواز مع الكراهة والذي كان في ضمن السنية  
 نسخ معها والاستدلال به لبيان انها كانت ونسخت وانما جوزت في زماننا  
 بمقتضى الجواز الذي كان من اجتماع شرائطه ورفع موانعه مع ما يوجب كراهته  
 من اركان محرم انتهى آرى جماعت نساء مفروات ورنماز جنازه بلا كراهت جائزست كما  
 بسط في البحر والفتح فقط

حیدر علی خان عفا اللہ عنہما  
 محمد عبد القادر بن  
 ۱۲۹۲

احمد احمدی  
 علامہ الدین  
 ۱۲۹۲

محمد محمدی  
 ۱۲۹۲

العبد محمد امداد حسین

القادر احمدی  
 محمد الدین محمد

محمد محمدی  
 ارشاد حسین

الجواب صحیح

الجواب صحیح

از روی وضع خانہ پور در ۱۲۹۲ ہجری باہر بیع القاسم

۱۲۹۲  
 مفتی بسم اللہ الرحمن الرحیم کیا فرماتے ہیں علامی دین و مفتیان شرع متین اس  
 مسئلہ میں کہ بکری چہہ مینے کی اگر تو اتا اور فرہ ہو قربانی اوسکی درست ہی یا نہیں جیسا کہ ذنب  
 اور بیڑ درست ہو اور اس مسئلہ میں کہ ایک شخص بیان کرتا ہے کہ جس لڑکے کی طرف سے  
 حقیقہ نہوا ہو اگر وہ لڑکا مر جاوے تو اوسکے مان باپ مستحق شفاعت کے نہون گے  
 یعنی وہ لڑکا اپنے مان باپ کے شفاعت نکرے گا اور سند میں اسکی حدیث نقل کرتے ہیں  
 الغلام مرا تهن بعقبة الہی پس حدیث شریف کا خلاصہ مطلب کیا ہے مینوا تو جروا  
 ہو المصوب بکری چہہ مینے کی نہیں درست ہی اور ذنبہ چہہ مینے کا اگر فرہ و تو اتا  
 درست ہی یہی مذہب حنفیہ کا بلکہ جمہور علماء کا ہو اور احادیث سے ہی یہی ثابت ہے  
 شرح ۱۰۰۰ ایہین ہی و بجزی من ذلك كذا لثني فصاعد الا الضان فان الجذع منه  
 بجزی والتقيد بالضان لان الجذع من الابل والبقر والغنم لا يجزى بل لا يجرى

منها الا التثنية انتهي اور مع النفا شرح تنوير الابصار میں ہے و صحیح الجذع من الضان و صحیح  
 التثنية فصاعدا من الثلاثة اسی من الشاة اعم من ان يكون ضانا او مغرا و من  
 البقر و من الابل و الجذع شاة لها ستة اشهر و الضان ما يكون له ستة انتهي  
 اس سے صاف واضح ہے کہ بکری اور بھیڑ اور ایشی گائے اور اونٹ چہہ مینے کا نہیں درست ہے  
 فقط و نبہ چہہ مینے کا درست ہے اور ایسے ہی اور کتب فقہ میں بھی موجود ہے اور شرح مسند امام غلام  
 میں ہے صحیح مسلم عن جابر لا تذبحوا الا مسنة الا ان يعسر عليكم فقد يجوز اجذعة  
 من الضان و بہ قال الجوهري يجوز الجذع من الضان لا من غيرها انتهي اور حدیث  
 الغلام مراد تین بعقیتہ کے معنی محدثین کے نزدیک یہی ہیں کہ وہ لڑکا جس کا عقیقہ نہوا ہو  
 اور والدین کی شفاعت کرنے سے محروم رہے گا شمس الدین محمد بن عبد الرحمن السخاوی اپنی کتاب  
 اریح الاکباد فی نقد الاولاد میں لکھتے ہیں ذکر البیہقی عن سلیمان بن شریل حدیثنا صحیح  
 ابن حنبلہ قال قلت لاطاع الخراسانی ما معنی مراد تین بعقیتہ فقال شرم شفاعت والدہ  
 و کذا قال الامام احمد انہ مراد تین عن الشفاعت لوالدہ و استحسنت الخطابی حید  
 قال تکلم الناس فی هذا و اجود ما قيل فيه ما ذهب اليه احمد ان هذا في الشفاعة  
 يريد ان اذا المریق عنہ فمات طفلا لم يشفع والد به انتهي و الله اعلم بحرن  
 لراجی عفور بہ القومی ابو الحسنات محمد عبد الحمی سخاوی زائد عن ذنبہ الجلی و الخلفہ  
 واقتمی بکری چہہ مینے کی اگرچہ فریب ہو قرآنی او سنی درست نہیں فی جامع الرموز و انما  
 قال من الضان لانه لا يجوز من المعز و غيرها بلا خلاف كما فی المبسوط و نحو انتهي  
 اور حدیث شریفہ کا خلاصہ نزدیک جناب امام ہمام شیخ اکمل مولانا احمد بن حنبل کی یہ ہے  
 کہ وہ لڑکا شفاعت نہ کرے گا فی مفاتیح الجنان و مصابیح الجنان و عن سمراتہ رضی اللہ  
 عنہا قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الغلام مراد تین بعقیتہ قيل معناه  
 محبوب من سلامة عن الآفات بعقیتہ او انه كالتثنية المرهون لا يتم الاستماع به دور  
 ان يقال بالعقیتہ و قيل معناه ان شفاعتہ لا بویہ معلق لعقیتہ لا يشفع لوالده  
 ان لم یبق عنہ انتهي و فی کاشف حقائق السنن: للمحدثیة شرح مشکوٰۃ المصابیح

وقال صاحب النهاية معنى قوله مرهنة بمقيته ان العقيقة لا تامة له لا بد منها  
 فتشبهه في لزومها له وعدم انفكاكها منه بالرهن في يد المراتق قد تكلم الناس  
 فيه واجودها ما قاله احمد بن حنبل معناه انه اذا مات طفلاً ولم يعق عنه لم  
 يشفع في والديه وروى عن قتادة انه يحرم شفاعتهم اقول ولا سيبان الا ما  
 احمد بن حنبل ما ذهب الي هذا القول لا بعد ما تلقى من الصحابي والتابعين عليه تراهم من كل  
 افكار يجبان يتلف كلامه بالقبول ويحسن الفطن به انتحى فحصره والله عليهم بالصواب عند  
 ام الكتاب - حرره العبد الفقير الى العلى الرب الحكيم ابو الاحياء محمد نعيم عفي عنه <sup>۱۲۹۵</sup>  
<sup>۱۲۵</sup> **سؤال** چه میفرماید علمای دین و مفتیان شرح متین درین مسائل مندرجه سوالات  
 مفصله ذیل **سؤال اول** صوت زن در نماز سترت یا نیست و زن را در نماز بر سین دست  
 بستن سنت است یا زیر سین و زیر ناف هم وزن راقعه اولی و عیسه غیره مثل مرد سنت است  
 یا تورک و زن را در سجده تجمانی اعضا مثل مرد سنت است یا بالعکس و اگر زن در رقعده هر دو  
 جلسته مثل مرد کرد تورک نکرد و در سجده تجمانی اعضا مثل مرد کرد پس ترک سنت کرد یا نمازها  
 شد و زنان جمع شده کسی زن را اگر امام کنند پس او ایمن اقتدا نمایند پس کدام هیأت  
 جماعت کنند یعنی امام متوسط و داخل صف اول باشد یا مندم مثل جماعت مردان و ایمن  
 جماعت هائزست یا مکروه **سؤال ثانی** کسے صحابه زنان را جمع کرده بنفسها امام شده  
 جماعت نماز خوانده است یا نه اگر خوانده است قراة تائین بکبیرات انتقال تسبیح تمجید و  
 تسلیم بالجهر کرده یا باخفا و کسی حدیث مرید در صحاح و غیره مثل بر کیفیات مذکوره مفصلاً  
 مروی است یا نه اگر هست چه طور است و سندش چیست و در کدام کتاب است و اقوال چه میفرماید  
 و محدثین محققین درین مسئله کدام پنج منقول است **سؤال ثالث** حدیث مر اسیل  
 ابی داؤد و المذکور فی بحر الرائق و شرح المنهاج لابن الجوزی العسقلانی المحذوف و المسند  
 علیه السلام مر علی امرأتین تصلیان فقال اذا سجدتما فضا یسبحن الله  
 الی الارض فان المرأة لیست فی ذلك کالرجل انتهى سند این حدیث مرویست  
 یا نه و اگر مرویست کدام طریق مروی است و سندی که در مر اسیل ابی داؤد است

ازین کتاب به روایتی است که در این کتاب است

تعدیل و توثیق روایة آن حدیث چه طور است و کدام کدام محدثین بعدالت شان مقرر هستند  
 و این حدیث مخصوص عموم حدیث صلوا کما سرا یتمونی اصله شدن میتواند یا نه  
 و حدیث برسل صحیح مخصوص عموم حدیث موصول مرفوع صحیح میتواند شد یا نه و اگر میتواند  
 شد پس این مذهب مختار کدام کدام علماء مجتهدین و محدثین است و حدیث برسل اگر بطریق  
 روایة مجهول بعدالت مروی باشد و بطریق آخرین موصولاً مروی باشد لیکن در آن برود  
 یک راوی متروک الحدیث باشد پس آن حدیث برسل حکماً موصول شد یا نه و اگر حکماً موصول  
 شد پس مخصوص عموم حدیث صحیح مرفوع موصول شدن میتواند یا نه و همش صیبت و قائلش  
 کیست اگر کسی در حالت رکوع پس بام نیت کرده در نماز داخل شد و رکوع کرد پس رکعت  
 خود را یافت یا نه و اگر یافت پس اگر رکعت را در شمار نیاورد و گفت که بوجه بخواندن  
 من سورة فاکتمة را رکعت قابل شمار نماند و همون فرضیت آن رکعت بر من باقی ماند  
 و ادانش پس قول شخص موافق جمهور صحیح است یا نه

**هو المصوب** در بودن صوت زن ستر اختلاف فقها و واقع است صاحب محیط در بحث  
 اذان و صاحب کافی و قاضیان تصریح صدوت المرأة عورة کرده عدم جواز اذان  
 زن را معنی کردند و صاحب بحر و شباه و صاحب نرد در مختار ترجیح اینکه آواز زن ستر نیست  
 کرده اند و در نو ازل ابواللیث است نغمة المرأة عورة صاحب فتح القدری نویسد  
 و علی هذا فلو قيل بانها اذا جهرت بالقراءة في الصلوة فسدت صلاة كان  
 متبجها و حق درین باب آنست که مطلق آواز او ستر نیست البته رفع صوت مع تطیط  
 و غیره سترست شربلالی در مراقی الفلاح شرح نور الایضاح می نویسد تقدم فی الاذان  
 ان صوتها عورة و لیس المراد به مجرد كلامها بل ما يحصل من تلبينه و تطیط  
 و لا یعمل له سماعها و ابوالعباس قرطبی در کتاب السماع نوشته لایظن من کلام  
 فظنته عورة انا اذا قلنا صوت المرأة عورة انا نزيد بذلك كلامها لان  
 ذلك لیس بصحیح انا نجیز الکلام مع الا جانب و مجاورتھن عند الحاجة الی ذلك  
 و لا نجیز لهن رفع صوتھن و لا تطیطھا و لا تقطیعھا لما فی ذلك من استماله

فانما صوتها  
 عورة لیس بصحیح



الرجال اليهن وفتح يدي الشهوات ومن هذا المرعزان تؤذن المرأة وجماعت  
 زنان نزد اکثر حنفیه مکرده است لیکن دلیل معتد به بر کراهت یافتن نیشود و اوله که نقوسا  
 بر کراهت قائم کرده اند مخدوش اند چنانکه از معانی فتح القدير و بنایه شرح هدایه للعینه و غیر  
 میشود از آثار و اخبار مشروعیات جماعت نسائیه متقدمات ثابت میشود و در ساری ابی داؤد  
 و حدیث طویل مروی است و کانت ای ام و رقة قد قرأت القرآن فاستاذنت  
 النبي صلى الله عليه وسلم ان تتخذ في دارها صوذاً فاذن لها و امرها ان تؤم  
 اهل دارها و در کتاب الآثار لمحمد بن الحسن است اخبرنا ابو حنیفة ناسخاً عن ابراهيم  
 عن عایشة انها كانت تؤم النساء في شهر رمضان فتقوم وسطهن و ابن جرير  
 عسقلانی در تخریج احادیث شرح رافعی می نویسد اخبرنا ابن شیبة ثم الحاکم من طریق  
 ابن ابی لیلی عن عطاء عن عایشة انها كانت تؤم النساء فتقوم معهن في  
 الصف و آخره الشافعی و ابن ابی شیبة و عبدالرزاق عن ام سلمة انها امت  
 النساء فقامت وسطهن و درستدک حاکم مروی است ان عائشة کانت تؤذن  
 و تقیم و تؤم النساء فتقوم وسطهن ذکر العینه فی البناية ازین روایات معلوم  
 شده که زنی که امام باشد در جماعت زنان در وسط صف قیام سازد و تقدم مثل رجال  
 برای آن مشروع نیست و این هم معلوم شد که زن امام را جبراً بقراءة و جبراً کلمات و غیره  
 باید چه بدون آن صورت اقتدا نمی بندد و آواز زن اگر چه بر ذمیه بعضی سترست لیکن  
 آن در حق رجال نه در حق زنان و تحقیق این مبحث کما یشیخه در رساله خود توفیق النبیل از شیخ  
 جماعت النساء کرده ام من شاء فلیرجع الیه و زن را در نماز دست بردارند  
 سنون است چه این بر دو امر برای زن باعث سترست تا آنچه قائم است  
 نوزاکرام بما ثبت فی وضع الیدین تحت السرّة او فوقها عن الشافعی و الامام ابی لیلی  
 لما ثبت ان النبي صلى الله عليه وسلم ثبت عنده الامران وضع الیدین على  
 الصدر و تحت السرّة و كذا عن الصحابة و التابعین و اجمعوا على وضعهما  
 و الاصل في اعمال النبي صلى الله عليه وسلم التبعيد و التعليم و الموافقة بين

الرجال والنساء الا في ما استثنيت وسروى ابوداؤد في مسنده عن يزيد بن  
ابى حبيب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم على امرأتين تصليان فقال انما سجدتما فضا  
بعض الله الى بعض فان المرأة ليست في ذلك كالرجل قال البيهقي هو احسن  
من موصولين في هذا الباب واستنبط المجتهدون منه ان امرأتهما  
لكونه استرلهن مع اختيار علما لنا في حق الرجل الوضع تحت السرور  
الوضع على الصدر لانه استرلها لنتك وحافظ بن حجر وخرج احمد بن حنبل  
سروى ابوداؤد في المراسيل عن يزيد بن ابى حبيب انه صلى الله عليه وسلم  
صلى الله عليه وسلم على امرأتين تصليان فقال ان سجدتما فضا بعض اللحم الى الارض فان  
المرأة في ذلك ليست كالرجل ورواه البيهقي من طريقين موصولين لكن في  
كل منهما متروك واين حديث اگرچه مرسل است لیکن بوجہ اعتقاد طریقین موصولین  
اگر بدان هر دو متروک واقع است قوی حاصل شده و بجز مرسل مقبول و مخصوص حدیث  
موصول می تواند شد شمس الدین سخاوی در فتح المغیث بشرح الفیه الحدیثیة روایت  
المرسل بالمسند یعتقد و یصیر دلیلاً آخری فیرجع بهما الخبر عند معارضته  
خبراً لیس له الا طریق مسند و ربما یكون المسند حسناً فیرتفع المرسل به  
لکن هذا انما یتاتی اذا کان المسند بمفرده صالحة للحجة اما اذا کان مما  
یفتقر الى اعتضاد فلا اذ کل منهما اعتضد بالآخر و صار بحجة قال شیخ  
وح فیکون اعتضاده بهذا المسند كاعتضاده بمرسل آخر لا اشتراكهما  
عدم الصلاحية للحجة وکن قد اجیب بان القوة انما حصلت من حیة الاجز  
انما بانضمام احدهما الى الآخر قوی الظن بان له اصلاً و وزن بلور قده تورک  
مسئولین است و اگر مثل رجال توده کرده نازش صحیح خواهد شد در مسند خصمکی سے آ  
ابو حنیفة عن زافع عن ابن عمر انه سئل کیف کان النساء یصلین علیہ  
رسول الله قال کن یتربعن ثم امرهن ان یحتقرن طلاء علی قاری و یشرشن  
یئوسنہ هو بالحاء المهملة و الفاء و الزاء الموحدة ای یضمن اعضائهن

یتورکن و در صحیح بخاریست که ام الدرداء تجلس فی صلاتها جلوسه الرجل و كانت  
 فقیهه و یخبره شرح ہدایہ می نویسد انکانت امرأۃ تجلس علی الیتھا لیسر لہ لان  
 مراعاة الستر لها اولی و كانت ام الدرداء تجلس جلوسه الرجل و هو قول النخعی  
 و مالک و كانت حنفیہ و نسأ ابن عمر تجلس متربعات لان ذلك استر لهن  
 و مد رک امام در رکوع مد رک رکعت ست بوجه نحو اندن فاتحہ رکعتش غیر معتد بہ نخواہد شد نزد  
 جمهور العلماء من الصحابة و التابعین و من بعدهم و تحقیقش مع بسط دلائل در رسالہ خود  
 امام الکلام فیما يتعلق بالقرآۃ خلف الامام کردہ ام من اراد الاطلاع فلیرج الیہ و اللہ  
 اعلم حرره الراحمی عفوره بہ القومی ابو الحسنات محمد عبدالحی سبحانہ عن ذنبہ الجلی و الخلفۃ  
 المستفیضۃ کیا فرماتے ہیں علمای دین و مفتیان شرع متین اندرین مسئلہ کہ باہم زیادہ عمر و  
 نزع اس بات کی ہے کہ زید نسبت عمر کے مدعی اس امر کا ہے کہ تو نے مجھے وعدہ کیا تھا کہ میں  
 جب مال کھنڈ سار مستاجر خرید کرونگا تو میں تجھ کو شریک کرونگا اور عمر و اس سے منکر ہے  
 عمر و نے خود مستقل بلا شرکت احدی باو لے زر خود مال کھنڈ سار مستاجر سے خرید کیا اور بیعتا  
 جانہ مستاجر سے تمام عمر و مشتری کے مستقل رہا اور کسی طرح تعلق زید مال مشتری عمر و میں شرعی  
 یا حقیقہ ہی یا نہیں و بفرض قول زید نفس وعدہ موجب تحقق شرکت و مستلزم وجوب مال  
 ذمہ عمر و شرعی ہے یا نہیں یا شرعاً عمر و مذکور مالک مستقل کل مال مشتری اپنے کا ہو فقط  
 جو المصوب اگر فی الواقع عمر و نے وعدہ اشتراک کا کیا تھا تو اس کے وفا کرنے سے وہ گنہگار  
 ہوا جو سے عاصیہ اشباہ میں کہتے ہیں فی اللہ و العزیز من کتاب العاریۃ ما یفید  
 خلف الوعد مکر وہ انتہی ایضاً اور اشباہ میں ہو الخلف فی الوعد حوام کذانی اضمحیۃ  
 الذخیرۃ انتہی لیکن مجرد وعدہ عمر و پر لازم نہیں ہے اور زید کو استحقاق شرعی اس مال کا جسکو  
 عمر و نے بلا استقلال خرید کیا نہیں ہے فتاویٰ بزازیہ کی کتاب الکراہیۃ میں ہے کہ لا یستحق  
 شیئاً لعدم العقد انتہی اور بھی اوس میں کتاب الکفالۃ میں ہے لو قال الذی صدقہ فلان  
 علی فلان ادفعہ او اسلمہ الیہ لا یكون کفالة ما عویقل لفظا یدل علی اللزوم  
 کفنت او کفلت او علی او الی انتہی اور اشباہ میں ہے کہ لا یلزم الوعد الا اذا کان  
 کتاب العزیز الا باجہ ۱۱

کتاب العزیز الا باجہ ۱۱  
 نقل فی الاجار  
 عینہ علیہ السلام  
 ابی داؤد  
 والترغی فیہ  
 انوار و علی  
 افادہ میں ذمہ  
 ان فیہ فایف  
 خلافت عیسیٰ  
 مطلق صحیح  
 فی العاریۃ علی الارواح  
 ریح من الوفا  
 و علیہ السلام

معلقاً و فی بیع الوفاء انتقمہ واللہ اعلم حرہ الراجی عفورہ بالقوی ابوالحسنات محمد عبدالحق

تجاوز ائمہ من ذنبہ الجلی وانحیثہ محمد عبدالحق ابوالحسنات

استفتا سوال اول جو شخص حدیث رفع سباً پہ کی روایت میں جیسے یہ حدیث

صحیح مسلم میں مروی ہے یہ شبہہ کرے کہ یہ راوی مسلم و عاقل تھے یا نہیں حالانکہ علمای دین پر

یہ امر ظاہر ہے کہ انہیں سے اصحاب قرون ثلاثہ و اکابر ائمہ ہدی ہیں جنہیں سے اکثر کے

اوصاف بالخصوص یا بالعموم احادیث سے ثابت ہیں اور اس شخص کو اونکی بزرگی کتب

رجال وغیرہ سے دکھائی بھی گئی پس بسبب اس شبہہ کے اوپر کیا حکم ہوگا سوال دوم

جو راوی کتب رجال میں منجملہ الفاظ ثقتہ ثبت صدوق کے ایک یاد و یاتین لفظ کے ساتھ

وصف کیا جاوے اس وصف سے اس راوی میں وہ شرائط اربعہ راوی کے جو اصول فقہ

میں بیان کی گئے ہیں یعنی عقل و سلام و ضبط و عدالت تا وقتیکہ کچھ جرح مثل صدوق سے

احفظ صدوقی اتم اور مانند اسکے اوس میں نکلی گئی ہو ثابت ہو جائیگی یا نہیں ہو جائیگی

اور یہ تردد رہیگا کہ یہ راوی مسلم تھا یا نہیں عاقل تھا یا نہیں ضابط تھا یا نہیں عادل

تھا یا نہیں سوال سوم اگر کوئی کہے کہ تقریب میں جرح و تعدیل رجال مذکور ہے صرف

اوس پر اعتبار مجکو نہیں آتا کوئی اور بھی صاحب تقریب کے سوا اسکے قول کی تصدیق کرے

جب قابل راخذ ہوگا یہ کہنا اوسکا بجا ہے یا جہالت اور گمراہی کی بات ہے سوال چہارم

صحیح مسلم کے باب صفت الجلوس فی العبلوۃ و کیفیۃ وضع الیدین علی الفخذین

ابن اسیر شاد میں حد ثنا عبد بن حمید قال نایوش بن محمد قال نا حصاد

ابن سلمۃ عن ایوب عن نافع عن ابن عمر ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

کان اذا قعد فی التشہد الحدیث ابن عمر سے راوی نافع مولے ابن عمر میں جسکی

نسبت تقریب میں مسطور ہے ثقتہ ثبت فقیہ مشہور من الثالثہ یا اور کوئی نافع اور اسی سنا

میں آتا ہے جو ایوب سے راوی ہیں اونکی نسبت تقریب میں مسطور ہے تفسیر حفظہ باخرہ

پس قبیل تفسیر حفظہ حاد کے یہ روایت صحیح مسلم میں اخذ کی گئی ہے جیسا کہ نووی نے مقدمہ

شرح صحیح مسلم میں لکھا ہے و اعلم ان ما کان من ہذا القبیل محتاج بہ فی الیصحیحین

ابوالحسنات محمد عبدالحق  
 استفتا سوال اول جو شخص حدیث رفع سباً پہ کی روایت میں جیسے یہ حدیث صحیح مسلم میں مروی ہے یہ شبہہ کرے کہ یہ راوی مسلم و عاقل تھے یا نہیں حالانکہ علمای دین پر یہ امر ظاہر ہے کہ انہیں سے اصحاب قرون ثلاثہ و اکابر ائمہ ہدی ہیں جنہیں سے اکثر کے اوصاف بالخصوص یا بالعموم احادیث سے ثابت ہیں اور اس شخص کو اونکی بزرگی کتب رجال وغیرہ سے دکھائی بھی گئی پس بسبب اس شبہہ کے اوپر کیا حکم ہوگا سوال دوم جو راوی کتب رجال میں منجملہ الفاظ ثقتہ ثبت صدوق کے ایک یاد و یاتین لفظ کے ساتھ وصف کیا جاوے اس وصف سے اس راوی میں وہ شرائط اربعہ راوی کے جو اصول فقہ میں بیان کی گئے ہیں یعنی عقل و سلام و ضبط و عدالت تا وقتیکہ کچھ جرح مثل صدوق سے احفظ صدوقی اتم اور مانند اسکے اوس میں نکلی گئی ہو ثابت ہو جائیگی یا نہیں ہو جائیگی اور یہ تردد رہیگا کہ یہ راوی مسلم تھا یا نہیں عاقل تھا یا نہیں ضابط تھا یا نہیں عادل تھا یا نہیں سوال سوم اگر کوئی کہے کہ تقریب میں جرح و تعدیل رجال مذکور ہے صرف اوس پر اعتبار مجکو نہیں آتا کوئی اور بھی صاحب تقریب کے سوا اسکے قول کی تصدیق کرے جب قابل راخذ ہوگا یہ کہنا اوسکا بجا ہے یا جہالت اور گمراہی کی بات ہے سوال چہارم صحیح مسلم کے باب صفت الجلوس فی العبلوۃ و کیفیۃ وضع الیدین علی الفخذین ابن اسیر شاد میں حد ثنا عبد بن حمید قال نایوش بن محمد قال نا حصاد ابن سلمۃ عن ایوب عن نافع عن ابن عمر ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا قعد فی التشہد الحدیث ابن عمر سے راوی نافع مولے ابن عمر میں جسکی نسبت تقریب میں مسطور ہے ثقتہ ثبت فقیہ مشہور من الثالثہ یا اور کوئی نافع اور اسی سنا میں آتا ہے جو ایوب سے راوی ہیں اونکی نسبت تقریب میں مسطور ہے تفسیر حفظہ باخرہ پس قبیل تفسیر حفظہ حاد کے یہ روایت صحیح مسلم میں اخذ کی گئی ہے جیسا کہ نووی نے مقدمہ شرح صحیح مسلم میں لکھا ہے و اعلم ان ما کان من ہذا القبیل محتاج بہ فی الیصحیحین

فهو مما علمه اخذ قبل الاختلاف يا بخلاف اس کے بعد تغیر حفظ حاد کے سوال میں رقم  
 رفع سبابہ کی حدیث جو باسانید متعذرہ صحیح مسلم میں مروی ہے اس کے سبب راوی تقریباً  
 میں مذکور ہیں یا نہیں سوال ششم زید کہتا ہے کہ تشہد میں رفع سبابہ جو حدیث شریف  
 میں آیا ہے میں جیسا کہ ذکر کیا کہ یہ معلوم ہو جائے کہ آنحضرتؐ پر کیا تھا فرض یا سنت یا  
 یا مباح پس یہ کہنا اسکا درست ہے یا نہیں برہالت و گمراہی ہے سوال ششم زید  
 کہتا ہے کہ حدیث جبکہ متواتر یا مشہور ہو تو اس پر عمل کرونگا اور اگر خبر واحد ہی تو اس پر عمل کرنا  
 واجب نہیں حالانکہ اصول فقہ میں مرقوم ہی خبر واحد کی نسبت وانہ یوجب العمل  
 دون العلم والیقین پس موافق اصول حنفیہ کے یہ کہنا اسکا صحیح اور حدیث کو بوجہ  
 خبر واحد ہونے کے غیر معمول بہ ٹھہرانا جائز ہے یا نہیں اور اگر نہیں ہے تو زید پر لوہا اس  
 قول و عقیدہ کے کیا حکم دیا جائیگا سوال ششم متعلقہ مصنفہ مرقاة شرح مشکوٰۃ میں  
 مصنفہ بعد الصلوٰۃ کو بدعت مذمومہ اور رد المحتار حاشیہ رد المحتار میں بحوالہ تبیین الحرام نقلاً  
 عن التلخیص مکروہ وسنتہ روا فضل و مجموعہ ماوراء النہر میں بحوالہ کافی مکروہ سنت روایں  
 و رفتاوی ابراہیم شاہی میں مکروہ وسنت روا فضل و محیط میں مصنفہ بعد صلوٰۃ الجعۃ  
 و غیرین کو مکروہ وسنت روا فضل و رد المحتار میں بدعت و مردود اور وظائف البنی  
 میں بدعت ممنوعہ اور ترجمہ مشکوٰۃ شیخ عبدالحق رحمہ میں بدعت لکھا ہے یا نہیں بینہ توجروا  
 ہو المصوب جواب سوال اول ایسا شخص جو روایت صحیح مسلم میں شبہہ کرے کہ مسلم و  
 عاقل ہی یا نہیں وہ شخص یا تو محض جاہل ہی فنون حدیث و اسما و رجال سے مطلقاً واقفیت  
 نہیں رکھتا ہی یا معاند اور گمراہ ہو اگر حدیث نے اس امر پر اتفاق کیا ہے کہ اصح الکتاب  
 حد کتاب اللہ صحیح بخاری پر صحیح مسلم ہے اور اس امر پر کہ روایت صحیح بخاری سے  
 درستی شرط قبول ہیں بجز چند روایت بخاری و مسلم کے کہ اوپر وارفتنی و غیرہ نے  
 شرح کی ہے لیکن اکثر ان جرحوں کا دفع شرح حدیث نے خصوصاً حافظ ابن حجر عسقلانی  
 نے مقدمہ فتح الباری میں کر دیا ہے ملا اکرم بن عبد الرحمن سندھی حنفی اسما و رجال النظر بشرح  
 شرح نکتہ الفکر میں لکھتے ہیں ویلحق بهذا التقاضل ما اتفق الشیخان علی تحویب

بالنسبة الى ما انفرد به احدهما وما انفرد به البخاري بالنسبة الى ما انفرد به مسلم  
 فالاول من المرتبة العليا والثاني مما يليها والثالثة مما يليها لا تفارق العلماء  
 بعدهما على بلفظ كذا بينهما بالقبول وانتقلت بعضهم في اليهما انتهي اوربى بعد  
 چند سطور کے کتبے میں وروايتهما قد حصل الاتفاق على القول بتعد يلهم بطريق  
 النزوم فان العلماء لما تلقوا كذا بينهما بالقبول لزم القول بتعديل رجاليهما  
 فهم مقدمون على غيرهم في رواياتهم وهذا اصل لا يخرج عنه الا بدليل انتهي  
 اور سيوطي تدريبات الراوي شرح تقريب لنواوي بين كتبے میں قال ابن دقيق العيد في  
 الافتراح يعرف ثقة الراوي بالتنصيص عليه من روايته او تخريج احد الشيوخين  
 له في الصحيح وان تكلم في بعض من خرج له فلا يلتفت اليه او تخريج من اشترط الصحة  
 انتهي اور ملا علي قاري مكي حنفى شرح شجرة الفكر من كتبے میں روايتهما قد حصل الاتفاق  
 على القول بكونهم عدولا وضابطا وغيرهما من اوصاف الصحة غالباً بطريق النزوم  
 فهم اى البخاري ومسلم وصاحب شرطيهما او حالهما مقدمون على غيرهم في  
 رواياتهم انتهي اور ايسا ہی شرح الفية الحديث للعراقى وللنواوي وللانصارى میں اور  
 مقدمه ابن صلاح میں اور خلاصه طیبی اور مختصر ابن جماعة میں الى غير ذلك من كتب الاصول  
 مذکور ہے **جواب سوال دوم** یہ الفاظ عمدہ ترین مراتب تعدیل سے ہیں اور بعد  
 ورود ان الفاظ کے کسی راوی کے حق میں شبہ اسلام یا عقل یا ضبط یا عدالت میں کرنا  
 کسی قائل کا کام نہیں ہو ستا وہی فتح المغیث بشرح الفیة الحدیث میں کہتے ہیں قال  
 الذہبی ان قولہم ثبت وحجة وامام وثقة و متقن من عبارات التعداد التي  
 لا نزاع فيها انتهي اور مقدمه ابن صلاح اور مختصر ابن جماعة وغيرہ میں ہے ام  
 الفاظ التعداد فعلی مراتب الاولی قال ابن ابی حاتم اذا قال للواحد انه ثقة او  
 متقن فهو ممن یحجج بحديثه قلت وكذا اذا قيل ثبت او حجة وكذا اذا قيل في الحد  
 انه حافظ او ضابط انتهي **جواب سوال سوم** کہنا اور سکا فضالت و حماقت  
 اولاً تو اسوجہ سے کہ جلالت قدر مصنف تقرب حافظ ابن حجر عسقلانی کے کہ کتب تو اسبج

بقات کے معانی سے معلوم ہوتی ہے اس امر کو مقتضی ہے کہ اولیٰ بقول باب جرح و تعدیل میں خواہ مخواہ  
 معتبر ہو گا ثانیاً اسوجہ سے کہ جو تعدیل و جرح تقریب میں مذکور ہے وہ صرف قول مصنف تقریب کا  
 نہیں ہے بلکہ قول ایک جماعت ائمہ حدیث کا ہے اسوجہ سے اولاً ابو الحجاج مزنی و مشقی نے جو باب  
 رجال میں دستگاہ تمام کہتے تھے صحاح ستہ کے رجال کے واسطے تہذیب الکمال تالیف کی اور  
 وہیں اقوال محدثین متقدمین سے جرح و تعدیل نقل کی بعد اسکے حافظ ابن حجر نے اسکی  
 تلخیص کر کے مع زیادات کثیرہ کے تہذیب التہذیب تصنیف کی پھر اسکی تلخیص تقریب میں کی  
 پس جو جرح و تعدیل تقریب میں مذکور ہے وہ وہی ہے کہ تہذیب التہذیب و تہذیب میں بنظر  
 اقوال محدثین مذکور ہے پس کوئی جرح و تعدیل تقریب میں ایسی نہیں ہے کہ جسکی تصدیق بقول  
 محدثین سابقین نہ ہو جیسا کہ ماہرین پر ظاہر ہے ومن لم يجعل الله له نوراً فما له  
 من نور چہا آپ سوال چہا رہم فی الواقع یہ روایت قبل اختلاف کے ہی نہ ہو اختلاف کے  
 جیسا کہ نووی کی عبارت سے واضح ہوا اور فتح المغیث میں ہی ما یقع فی الصحیحین او احدهما  
 من التخریج لہن وصف بالاختلاف فانما عرف علی الجملة ان ذلك مما ثبت عند  
 الخیر انہ من قدیم حدیثہ انتہی چہا آپ سوال شہم رفع سبابہ کی جو احادیث  
 صحیح مسلم میں ہیں ان کے سب روایہ کا حال تقریب میں مذکور ہے جیسا ناظر تقریب وغیرہ پر  
 ظاہر ہے اور احادیث رفع سبابہ کی سوائے صحیح مسلم کے اور کتب حدیث میں ہی بطرق متعددہ  
 مروی ہیں مثل سنن ابوداؤد و سنن نسائی و سنن دارمی و جامع ترمذی و سنن بیہقی و مسند  
 احمد و موطا مالک و موطا محمد و مصنف عبدالرزاق و مسند ابویعلیٰ و مصنف ابن ابی شیبہ و معجم طبرانی  
 و سنن سعید بن منصور وغیرہ چنانچہ طاعلی قاری حنفی نے اپنے رسالہ ترمذی میں عبارتاً التحسین  
 الاشارة میں بعد ذکر ان سب روایات کے تحریر کیا ہے و بالجملة فهو مذکور فی  
 السنن و غیرہا مما کاد ان یکون متواتراً بل یعم ان یقال انہ متواتر منہ کیف  
 يجوز لمؤمن بالله ورسوله ان يعدل عن العمل بما روی فی التلیل فی معجز النعم  
 الجلیل مع ان ذلك مما خول صدر من التلیل انتہی اور بعد اسکے بتفصیل تمام سنت شریعت  
 کو ثابت کیا ہے اور قول عدم رفع کو مردود کر دیا ہے چہا آپ سوال شہم رفع سبابہ

یہ دونوں قول زید کے مخالف اصول حنفیہ کے ہیں تمام کتب اصول از مشہرات تا مطولات اس امر کی تحقیق سے بالامالی ہیں بلکہ خلاف المثلثہ ابو حنیفہ و محمد زابو یوسف کے بھی ہے کیونکہ امام ابو یوسف نے امالی میں سنت اشارہ کی تصریح کی ہے اور امام محمد سے شرط میں بھی اسکو ذکر کیا ہے اور اسکو امام ابو حنیفہ کی طرف منسوب کیا ہے جو آپ سوال میں لکھنے والا ہے ان کتب میں صاف ہے بعد الصبح و بعد العصر کو بدعت و مکروہ و ممنوع و غیرہ لکھا ہے اور ایسا ہی اور کتب مفتحنین میں بھی موجود ہے و اشد اعلم - حررہ الراجی عفو ربہ اللہ علی ابوالحسنات محمد عبدالحی تجا و زائنتہ

عن ذنبہ الجلی و اسکے

محمد عبدالحی  
ابوالحسنات

اسکا کیا فرماتے ہیں علمای دین و مفتیان شرع متین اس مسئلہ میں کہ مثلاً زید نے کس قدر روپیہ حسبہ شد ایک مسلمان کی دوکان میں جمع کر دیا اس عرض سے کہ اوس کا روپا تجارت کا ہو اور اوسکی اصل یا منافع سے صرف مدرسہ اسلامیہ کا جو فلان مسجد جامع میں ہے عمل میں آیا کرے اور ایک وصیت نامہ بھی اس مضمون کا لکھ کر چند اشخاص سلام کو جنکے مشورہ ہمت مسجد مذکور مع چند مساجد دیگر کی انجام ہوتے تھے اور منجملہ اوں اشخاص کے زید خود بھی تھا واسطے انصاف اس وصیت کے وصی مقرر کیا اور یہ اشخاص ممبران کمیٹی مساجد مذکور کہلاتے تھے بعدہ ممبران کمیٹی نے بصوابدید کثرت راسی کے اوس مدرسہ سے مدرس عربی کو مع طلبہ اوس مسجد سے اوتھا کر دوسری مسجد میں لیکے جسکے ہمت متعلق ممبران کمیٹی مذکور کے نہ تھے بلکہ وہ اہتمام میں صرف خالد کے تھے جو اس کمیٹی کا افسر تھا مگر نام اوس جیز مدرسہ کا جو مسجد آخر الذکر میں دیکھا گیا وہی مدرسہ اسلامیہ واقع مسجد اول لڈکر قائم رہنے دیا اور ایک مدرس حافظ قرآن مع طلبہ مسجد اول لڈکر میں رہی دیا اور چندہ جو نام سے مدرسہ اسلامیہ واقع مسجد اول لڈکر کے وصول ہوتا تھا اوس سے تنخواہ دونوں مدرسوں کی دیجاتی تھی بعدہ زید فوت ہوا اور عمر و بچا سے اوسکے ممبران کمیٹی کا بمشورہ منجملہ ممبران کمیٹی باقی ماندہ کے مقرر ہوا بعدہ بکر منجملہ ممبران کمیٹی کے ایک شخص شرکت مجلس شدہ مساجد مذکور سے اور مدرس مذکور مدافعت مسجد مذکور یعنی مدافعت مسجد اول لڈکر سے باتفاق جمہ بقیہ ممبران کمیٹی ممنوع کیے گئے مگر خالد افسر کمیٹی نے مسجد آخر الذکر میں اوسکو قائم رہنے دیا اور فرماست نہیں کیا اوس وقت مسجد اول لڈکر میں دوسرا مدرس عربی مقرر ہوا اور چندہ جو واسطے مدرسہ کے مسلمانوں سے وصول ہوتا تھا منفرق ہو گیا کچھ مسلمان

اسکا کیا فرماتے ہیں علمای دین و مفتیان شرع متین اس مسئلہ میں کہ مثلاً زید نے کس قدر روپیہ حسبہ شد ایک مسلمان کی دوکان میں جمع کر دیا اس عرض سے کہ اوس کا روپا تجارت کا ہو اور اوسکی اصل یا منافع سے صرف مدرسہ اسلامیہ کا جو فلان مسجد جامع میں ہے عمل میں آیا کرے اور ایک وصیت نامہ بھی اس مضمون کا لکھ کر چند اشخاص سلام کو جنکے مشورہ ہمت مسجد مذکور مع چند مساجد دیگر کی انجام ہوتے تھے اور منجملہ اوں اشخاص کے زید خود بھی تھا واسطے انصاف اس وصیت کے وصی مقرر کیا اور یہ اشخاص ممبران کمیٹی مساجد مذکور کہلاتے تھے بعدہ ممبران کمیٹی نے بصوابدید کثرت راسی کے اوس مدرسہ سے مدرس عربی کو مع طلبہ اوس مسجد سے اوتھا کر دوسری مسجد میں لیکے جسکے ہمت متعلق ممبران کمیٹی مذکور کے نہ تھے بلکہ وہ اہتمام میں صرف خالد کے تھے جو اس کمیٹی کا افسر تھا مگر نام اوس جیز مدرسہ کا جو مسجد آخر الذکر میں دیکھا گیا وہی مدرسہ اسلامیہ واقع مسجد اول لڈکر قائم رہنے دیا اور ایک مدرس حافظ قرآن مع طلبہ مسجد اول لڈکر میں رہی دیا اور چندہ جو نام سے مدرسہ اسلامیہ واقع مسجد اول لڈکر کے وصول ہوتا تھا اوس سے تنخواہ دونوں مدرسوں کی دیجاتی تھی بعدہ زید فوت ہوا اور عمر و بچا سے اوسکے ممبران کمیٹی کا بمشورہ منجملہ ممبران کمیٹی باقی ماندہ کے مقرر ہوا بعدہ بکر منجملہ ممبران کمیٹی کے ایک شخص شرکت مجلس شدہ مساجد مذکور سے اور مدرس مذکور مدافعت مسجد مذکور یعنی مدافعت مسجد اول لڈکر سے باتفاق جمہ بقیہ ممبران کمیٹی ممنوع کیے گئے مگر خالد افسر کمیٹی نے مسجد آخر الذکر میں اوسکو قائم رہنے دیا اور فرماست نہیں کیا اوس وقت مسجد اول لڈکر میں دوسرا مدرس عربی مقرر ہوا اور چندہ جو واسطے مدرسہ کے مسلمانوں سے وصول ہوتا تھا منفرق ہو گیا کچھ مسلمان



مدرسہ جدید واقع مسجد اول الذکر میں دینے لگے اور کچھ مسلمان مسجد آخر الذکر میں اور اہتمام دونوں  
 مدارس کا علیحدہ ہو گیا مدرسہ مسجد اول الذکر باہتمام عمر کے رہا اور مدرسہ آخر الذکر باہتمام عمر کے  
 لیکن مدرس حافظ قرآن کی تنخواہ کسی مصلحت سے مسجد آخر الذکر کے چندہ سے بدستور ملتی تھی بعد  
 مدرس حافظ قرآن متعینہ مسجد اول الذکر بہ ترک نوکری رخصت ہوا اور بجائے اپنے دوسرے  
 حافظ کو مقرر کرنا چاہا لیکن عمر و ہمت مدرسہ مسجد اول الذکر نے بنا منظوری اسکے دوسرا حافظ  
 مقرر کیا الابر نے اسی حافظ کو جسکو حافظ معزول نے مقرر کرنا چاہا تھا مسجد آخر الذکر میں مقرر  
 کر دیا اور مدرسہ حفظ قرآن وہاں ہی جاری کیا اور تنخواہ مدرس حافظ قرآن متعینہ مسجد  
 اول الذکر کو جو چندہ مسجد آخر الذکر سے ملتی تھی موقوف کر دی اب دونوں مسجدوں کے مدارس  
 کے چندے اور مصارف بالکل علیحدہ ہو گئے ایک کی آمدنی اور مصارف سے دوسرے مدرسے  
 اور مسجد سے تعلق نہیں ہی پس پانچ سو روپیہ جو زید نے واسطے مصارف مدرسہ مسجد جامع  
 یعنی مسجد اول الذکر کو دوکان مذکورہ میں جمع کیا تھا کس مدرسے کے مصارف میں خرچ ہونا شرعی  
 واجب ہی آیا ممبران کمیٹی کو صرف کرنا اس روپیہ کا مدرسہ اسلامیہ مسجد جامع میں داخل ہی  
 یا مدرسہ واقع مسجد آخر الذکر میں و اگر اس روپیہ سے کوئی جائداد تعمیر ہوئی ہو تو اسکی آمدنی  
 مدرسہ میں شرفاً صرف ہونا چاہیے اور کس مدرسہ میں صرف ہونے سے تمیز و وصیت ہوئی ہے  
 اور کس مدرسہ میں صرف ہونا خلاف تمیز و وصیت ہے اور اس خلاف تمیز و وصیت ممبران کمیٹی  
 جو وصیاء شرعیین گناہگار ہوں گے یا نہیں بیٹوا بالکتاب و توجروا بالصواب  
 جو المصوب چوتھ شرط واقف کی لازم العمل ہے اور صورت سوال میں واقف نے تفسیر  
 مدرسہ اسلامیہ ساتھ واقع مسجد جامع کے کی ہے بنا علیہ اس روپیہ کا صرف ہونا مدرسہ  
 مسجد جامع میں چاہیے نہ مسجد اخیر کے مدرسہ میں بجز التوق شرح کنز الدقائق میں جو ان قلت اذا  
 كان له دراس في جامع ولازم بان يكون عمدا عليه في مدرسته هل يستحق  
 للمعلوم في المدرسته قلت لا الا اذا باشر في المكان المعين بكتابتها  
 لقوله في شرح المنظومه افعال شرط الواقف في ذلك كله بشرط ان يتبع  
 مره الراجح عفو به القوي ابو الحسنات محمد عبد الحميد تجاوزا عن ذنبه الجلي والخفي

محمد عبد الحميد  
 ابو الحسنات

در عثمان صلوات الله عليه  
در عثمان صلوات الله عليه  
در عثمان صلوات الله عليه  
در عثمان صلوات الله عليه  
در عثمان صلوات الله عليه

استفتا چه میفرمایند علما می دین و مفتیان شرح متین درین مسائل اول آنکه تیار  
امام در محراب بلوری که در کتب فقهیه مذکور است سنت است یا مستحب یا مباح زیرا که در اکثر کتب  
مقبوله بلفظ لا باس گفته اند و در تاتارخانیه به نقل شامی سنت فرموده دوم آنکه احدی از  
مخاریب در مسجد واحد جائز است یا نه در تاتارخانیه و جامع الرموز و صلوة مستحبه و در مختار  
و فالگیری و غیره خبری آورده اند که نصب مخاریب از صحابه و تابعین رضی الله عنهم  
شده و در جذب القلوب و سفر السعادت آورده که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
مخاریب نبودند و در فتح القدر و کبیری باین لفظ آورده فانه یبني فی المساجد  
المخاریب من لدن رسول الله صلی الله علیه و سلم ولولم تبین کان السنة ان  
یتقدم فی محاذات ذلك المكان و در المختار فی ذیل قوله فوق بیت آه آورده است  
موضع اعد للسنن و النوافل بان یتخذ له محراب و ینظف و یطیب كما ان  
صلی الله علیه و سلم فهذا مندوب و در غریب آورده و بداهة اللب علی  
علیه و سلم صحابه لیتخذوا فی منازلهم محاریب لصلواتهم ازین  
میگردد که در عصر آن حضرت نیز مخاریب بوده اند پس بعد از تحقیق مزید و تفسیر  
بلنج بروایات کتب ظاهرا بروایت مع اوله شرح آنها بینوا و تجروا فاف  
هو المصوب تجارات فقها در باب مخاریب مختلف اند بعضی از آنها دال بر آن اند که در  
آنها در عصر نبوی بوده و بعضی بر آن دال اند که بنامی مخاریب محدث است و آنچه از معانی  
کتاب حدیث واضح می شود این است که حدیث مخاریب بطوریکه مروج اند در عهد نبوی  
بلکه اصل آن از نصاری است و آن حضرت صلی الله علیه و سلم اذان منع فرموده و حدیث  
آنها در عهد تابعین گشته و از جمعی از صحابه بران اخبار رفته علامه جلال الدین سیوطی در  
در مشور زیر آیه کریمه فنادته الملائكة و هو قائم یصلی فی المخاریب می نویسد اند  
الطبرانی و البیهقی فی سننه عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه و سلم قال  
هذه المذابیح یعنی المخاریب و اخرج ابن ابی شیبة فی المصنف عن موسی  
قال قال رسول الله لا تزال امة یخیر ما لم یتخذوا فی مساجد هم مذ



واوہام عوام این خیال خام استحکام یافت کہ امریست معروف کہ اہل حریم آن را پسند کرده اند  
انتہی و چون ثابت شد کہ تعدد مجاریب بلکہ نفسا عداث آن در عصر نبوی و عصر صحابہ نبودہ لاجرم  
قیام در ان سنت نخواہد بود ہمین جهت اکثر فقہا آن را بلفظ لا باس کہ اشارت بہ ترک اولی می سازد  
ترقیم فرمودہ اند البتہ امتیاز امام و تقدمش بر سایر صفوں و تباشیر بمجازات وسط صفوں سنت  
است کہ ان احادیث مرفوعہ و غیرہ ثابت است و اللہ اعلم بالصواب و عندہ ام الکتاب حررہ الرجا

عقود بہ القوی ابو الحسنات محمد عبدالمحی محاورا شمد عن ذنبہ الجلی و اسخفہ محمد عبدالمحی ابو الحسنات

سوال اول

سجدہ سورہ صاد کا شافیہ کے نزدیک واجب ہی یا نہیں اور حالت نماز میں دن کے نزدیک سجدہ  
صاد کا درست ہی یا نہیں سوال دوم تراویح میں امام اگر شافعی ہو اور مقتدی حنفی ہو اور سیر  
سورہ صاد کا سجدہ واجب ہوگا یا نہیں اور اگر مقتدی پر واجب ہوگا تو او سکر حالت نماز یا خارج  
نماز او اگر سکتا ہے یا نہیں اور اگر ادا نہیں کر سکتا تو او سکے ذمہ پر باقی رہتا ہی یا ساقط ہو جاتا  
اور حالت اقتدا میں اگر ضمن رکوع و سجود صلوٰۃ میں نیت کرے تو او اہو سکتا ہی یا نہیں سوال  
سوم تراویح میں اگر امام شافعی ہو بلحاظ اسکے مقتدیوں سے جو حنفی ہیں سجدہ صاد کا اچھی طرح سے ادا  
ہو جاوے ایک ترویجہ کا امام حنفی ہو کے رکوع سجدہ صاد کے پڑم کے سجدہ کو سے اور شافعی او سکی اقتدا  
کرے تو جائز ہے یا نہیں در بعد امام سے تراویح میں کچھ خلل ہوتا ہے یا نہیں اور ایک ترویجہ میں  
حنفی کے امام ہونے سے تخفیر و استخفاف شافیہ لازم آتا ہے یا نہیں بینوا تو حسب رواہ  
ہوالمصوب جواب سوال اول سجدہ سورہ صاد کا شافیہ کے نزدیک واجب  
نہیں بلکہ خارج نماز مستحب ہے اور حالت نماز میں حرام ہے بلکہ مفسد صلوٰۃ ہی اگر سجدہ کرنے والا  
عقد سجدہ کرے اور حکم حرمت سے واقف ہو علامہ قسطلانی شافعی ارشاد ساری شری  
صحیح البخاری میں لکھتے ہیں یستحب المسجود فی غیر الصلوٰۃ و یحرم فیہا فان  
فیہا عمادا عالماتہ بترمیمها بطلت صلاۃہ بخلاف ما اذا سجد عاسہوا و

لعدر انتہی جواب سوال دوم وجوب سجدہ تلاوت کے تین سبب ہیں ایک تلاوت  
آیہ سجدہ دوسرے سماع آیت سجدہ تیسرے اقتدار اگرچہ سماع نہ ہو جیسا کہ غنیہ است

قال اللہ و من فی  
المنان رسن عبادات اللہ و  
فی فی الحج الالحاق فی  
مستحب فی الصلوٰۃ و غیرہ  
الاصح انہ  
اولن کے نزدیک واجب  
صیبا کہ مقتدیوں میں  
لابن محمد المسکی  
ابن ابی اللہ اللہ اللہ اللہ  
و لایہ فی  
و لایہ فی  
الافغان  
سئل عن  
میں سجدہ  
ابن الاصحیح  
الاشیاء  
ما اقول  
المنطل  
عقود بہ  
انتہی و چون

شرح نیتہ المصلیٰ میں ہے بحجب علی التالی وعلی السامع وعلی المؤمن تلامذہ امامہ وان لم  
 یسمعها لوجوب متابعتہ علیہ لنتحی اور وجوب سجدہ میں بوجہ سماع کے مذہب سماع  
 معتبر ہے نہ مذہب تالی جیسا کہ بحر رائق میں ہے فی التجنیس لالتالی والسامع ینظر اکل واحد  
 منها الی اعتقاد نفسه کالسجدۃ الثانیۃ فی سورۃ الحج لیس بموضع السجدۃ  
 عندنا وعند الشافعی هو موضع السجدۃ لان السامع لیس بتابع للتالی تحقیقاً  
 حتی یلزمہ العمل برایہ لانه لا شراکۃ بینہما انتحی بناء علیہ جب مقتدی حنفی سے آہست  
 سجدہ صادقی امام شافعی سے سنی سجدہ او سپر واجب ہو گیا نہ امام پر جیسا کہ سجدہ ثانیہ میں  
 حج کے امر بالعکس ہے لیکن اس واجب کو مقتدی کے ارکض کی کوئی صورت نہیں ہے نہ نماز  
 میں اور نہ خارج نماز لیکن نماز میں پس اس وجہ سے کہ مخالفت لازم آتی ہے اور مقتدی کو شابت  
 امام کی ضرور ہے آسوجہ سے جب امام حنفی اور وہ باوجود وجوب سجدہ کے او سپر اور اسکے  
 مقتدی پر کسی وجہ سے سجدہ نہ کرے مقتدی کو بھی لازم ہے کہ سجدہ نہ کرے پس جب امام شافعی کہ سپر  
 سجدہ واجب نہیں ہوا سجدہ نہ کرے مقتدی حالت اقتدا میں بدرجہ اولیٰ سجدہ نہیں کر سکتا  
 نیتہ المستملیٰ میں ہے لعلم یسجد الامام لا یسجد وان سمعہا لانه مامور بالتابعۃ  
 وعدم المخالفة انتحی اور بھی اوسمیں ہے فی نظم الزند ونسی خمسۃ امثیلہ اذا لم  
 یفعلہا الامام لا یفعلہا القوم القنوت و تکبیر العیدین والقدۃ الاولیٰ وسجود التلاوۃ فی  
 سجود السہوا انتحی اور بھی اوسمیں ہے الاصل فیہ وجوب متابعت الامام فی الواجبات  
 فعلاً وکذا ترکاً انکانت فعلیۃ او قولیۃ یلزم من فعلہا المخالفة فی الفعل انتحی  
 ور لیکن خارج نماز کے پس اس وجہ سے کہ جو سجدہ تلاوت صلاتیہ ہو وہ خارج نماز کے نہیں  
 ہو سکتا بحر رائق میں ہے ولم یفرض الصلاۃ خارجہا لان السجدۃ المتلوۃ فی الصلوۃ انتحی  
 ان غیرہا فلم یجز ادائها خارج الصلوۃ لان الکامل لا یتادی بالناقص انتحی  
 رد در مختار میں ذکر واجبات صلوۃ میں مذکور ہے ومتابعۃ الامام یعنی فی المجتہد فیہ  
 فی المقطوع بنسخہا وبعدہ سنیۃ القنوت فجاء انتحی اور پر ظاہر ہے کہ سجدہ  
 سورہ صادقا مجتہد فیہ جیسا کہ عبارت ردالمحتار المراد بالمجتہد فیہ ما کان مبیناً

علی دلیل معتبر شرعاً بحیث یسوغ للجہت ہذا بسبب مخالفت خیر النبی سے  
 واقع ہے پس اس میں بھی متابعت امام شافعی کی ضرورت ہے یہاں کہ ہرگز نہیں جہنم  
 متابعت امام شافعی کی ضرورت ہے حواشی <sup>میں</sup> امام شافعی کی متابعت میں ہے قرابت سے امام  
 اندھکیب علیہ السلام متابعت شافعی کی ضرورت <sup>میں</sup> امام شافعی کی متابعت میں ہے قرابت سے امام  
 خارج الصلوٰۃ الفتحی ہرگز <sup>میں</sup> امام شافعی کی متابعت میں ہے قرابت سے امام  
 اور نہ نماز میں اور نہ متابعت امام <sup>میں</sup> امام شافعی کی متابعت میں ہے قرابت سے امام  
 اور ہونا اسکا فرض میں نہ کہوں <sup>میں</sup> امام شافعی کی متابعت میں ہے قرابت سے امام  
 ساتھ نیت کے اور سجود میں <sup>میں</sup> امام شافعی کی متابعت میں ہے قرابت سے امام  
 بشرطیکہ رکوع اور سجود <sup>میں</sup> امام شافعی کی متابعت میں ہے قرابت سے امام  
 میں آیت علی الاطلاق <sup>میں</sup> امام شافعی کی متابعت میں ہے قرابت سے امام  
 نوا <sup>میں</sup> امام شافعی کی متابعت میں ہے قرابت سے امام  
 نہ تطلق القراءۃ <sup>میں</sup> امام شافعی کی متابعت میں ہے قرابت سے امام  
 ومن المشا <sup>میں</sup> امام شافعی کی متابعت میں ہے قرابت سے امام  
 بشیء <sup>میں</sup> امام شافعی کی متابعت میں ہے قرابت سے امام  
 ان التلک <sup>میں</sup> امام شافعی کی متابعت میں ہے قرابت سے امام  
 خارجہ <sup>میں</sup> امام شافعی کی متابعت میں ہے قرابت سے امام  
 عنہا <sup>میں</sup> امام شافعی کی متابعت میں ہے قرابت سے امام  
 بین <sup>میں</sup> امام شافعی کی متابعت میں ہے قرابت سے امام  
 صلاۃ <sup>میں</sup> امام شافعی کی متابعت میں ہے قرابت سے امام  
 بلذنیۃ <sup>میں</sup> امام شافعی کی متابعت میں ہے قرابت سے امام  
 یعنی <sup>میں</sup> امام شافعی کی متابعت میں ہے قرابت سے امام  
 ذیہ <sup>میں</sup> امام شافعی کی متابعت میں ہے قرابت سے امام  
 انتم <sup>میں</sup> امام شافعی کی متابعت میں ہے قرابت سے امام  
 باب سجود التلاۃ ۱۲

امام شافعی کی متابعت میں ہے قرابت سے امام  
 امام شافعی کی متابعت میں ہے قرابت سے امام  
 امام شافعی کی متابعت میں ہے قرابت سے امام  
 امام شافعی کی متابعت میں ہے قرابت سے امام  
 امام شافعی کی متابعت میں ہے قرابت سے امام  
 امام شافعی کی متابعت میں ہے قرابت سے امام  
 امام شافعی کی متابعت میں ہے قرابت سے امام  
 امام شافعی کی متابعت میں ہے قرابت سے امام  
 امام شافعی کی متابعت میں ہے قرابت سے امام  
 امام شافعی کی متابعت میں ہے قرابت سے امام



ان دونوں عبارتوں سے معلوم ہوا کہ اگر بقدر ترویج سجدہ صاود کے اگر امام حنفی کیا جاوے  
 تو بہتر ہے کہ تراویح اور امین خلل نہوگا اور سجدہ بھی حنفیوں سے ادا ہو جاوے گا  
 اور شافعی کی نماز و اقتدار میں بھی کچھ فتور نہوگا اور یہ خیال کرنا کہ اس میں تحقیر  
 و استخفاف شافعیہ ہے قبیل و ساوس سے ہے واللہ اعلم۔ حررہ الراجی عفور القوی  
 ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی واسفہ محمد عبدالحی  
ابو الحسنات  
 بسم اللہ الرحمن الرحیم محمد و فضل علی محمد وآلہ وصحبہ الکریم۔ آما بعد بحالی خدمت فیض رحمت نکتہ  
 ران کلام آئی یا بندہ موزات اعمادیت مصطفوی امام العلماء قدوة الفضلا مولانا اولیانا  
 مولوی حافظ محمد عبدالحی صاحب قبلہ ادام اللہ تعالیٰ فیوضا تکم۔ بعد التماس آداب تسلیم  
 واضح راسی شریف ہووے کہ عنایت نامہ و طامع فتویٰ حسب خواہش مسکینان  
 ۲۹۔ شعبان روز پنجشنبہ وصول مسرت شمول ہو کر جمیع احناف کو عموماً و خصوصاً آنکھوں کو  
 نور دلوں کو سرور بخشا جزاکم اللہ۔ غرض یکم ماہ رمضان شریف بروز جمعہ بعد نماز جمعہ  
 اکثر علماء دین شہر اور اکثر شافعیہ مسجد امیر الامرا میں جمع ہو کر فتویٰ جناب کو پڑھ کر سناے  
 سے سب لوگوں نے قبول کیا اور رفع نساد مطلق ہو گیا حنفیہ اور شافعیہ میں جو مناقشہ  
 درباب اولے سجدہ صاود حنفیہ امام کو پھر کر کے یک ترویج کے ضمن میں سجدہ صاود ادا  
 کرنے پر کچھ قباحت اور تحقیر امام شافعی کی ثابت نہیں کر کے کل شافعیہ اور حنفیہ سے  
 رفع شک ہو گیا چنانچہ سورہ صاود پر حنفی امام ہو کر اولے سجدہ کر دیا بائیس سال کا  
 قضیہ جناب عالی کی تحریر سے مطلق دفع ہو جانے سے جمیع ساکنین ترچناپلی دست  
 شکر یہ ادا کر کے حق تعالیٰ سے متاجات کرتے ہیں کہ یا اللہ یا کریم مولانا سے موصوف  
 کو خلعت مجددین محمدی کا جلد عنایت فرما آمین ثم آمین۔ مولانا ایمان کے دو تین  
 شافعی مذہب والی مسئلہ مرقومہ الصدر میں ازراہ تعصب مذہبی فتویٰ مرسلہ میں خواص  
 کر کے دیکھ کر بولتے ہیں کہ جناب عالی نے حنفی مذہب ہونے سے مضبوطی احناف کی  
 کردی مگر لا علم شافعیہ کو درغلانستے ہیں امید کہ ترچناپلی سے کوئی شخص فتویٰ مرسلہ طلب  
 کرے تو فقیر حقیر کی طرف رجوع کرادیوں۔ مردم خانہ فقیر مع فرزند صغیر پیر و دو دار فانی



و متوجہ ملک جاودانی ہو جانے سے جواب کے لکینے سے مقصود یا معاف فرماتا دعویٰ مغفرت، فرماتا  
 زیادہ آرزوی قدام بینی چہ نگار و شاہ محمد فضل اللہ عفی عنہ۔ ۱۸ سوال روز شنبہ ۱۳۹۳ ہجری  
 ۱۵۱۰۰ صفتا کیا فرماتے ہیں علمای دین و مفتیان شرع متین بہ نسبت اس مسئلہ کے  
 یہ جو عوام کہتے ہیں کہ لفظ ولا الضالین کے حرف ضاد کو اگر بصورت ظا یا ذال یا زاپڑا  
 تو مفسد نماز ہے اور اگر بصورت دال پڑھا تو مفسد صلوٰۃ نہیں ہے اور دلیل اس دعویٰ پر  
 بچند وجوہ ذیل لاتے ہیں اول ضاد ظا کا مشتبہ الصوت و قریب المخرج نہیں ہے اور نہ  
 متحد المخرج ہے اور یہی حال ذال و زاکا ہی ہے بلکہ اگر اشتباہ الصوت یا قریب المخرج  
 یا اتحاد مخرج ہے تو ضاد و ذال میں البتہ ہے اس واسطے کہ اگر ضاد و ظا میں اشتباہ الصوت  
 فی الواقع ہوتا تو از روئے عمومیت عبارت فتاویٰ قاضی خان و انجان کلا یسکن الفصل  
 بین الحرفین کلا بمشقة کالضاد مع الظاء الخ ضرورتاً کہ جہاں کہیں صرف ضاد  
 ہو اگر اس کے بدلے ظا پڑھ لیا جاوے تو مفسد صلوٰۃ نہو حالانکہ یہ حکم مطلقاً درست نہیں  
 آتا ہی کیونکہ اسی فتاویٰ میں موجود ہے و کذا الوقف غیر المغضوب بالظاء او  
 بالذال تفسد صلاتہ پس عمومیت اس قاعدہ کی باطل ہوئی و یوم ذخیرہ کہ کتب  
 معتبرہ اور متداولہ بین الناس ہے اوسمیں لکھا ہی کہ اگر دو حرف ایسے ہوں کہ در میان ان  
 دو وزن حرفون کے نہ اتحاد مخرج ہو اور نہ قرب اوسکا مگر یہ کہ بیچ ابدال ایک کو بجائے  
 دوسرے کے بلوی عام ہو جیسے لانا زامی محض کا بجای ذال معجمہ کے یا ظامی معجمہ کو بجائے  
 ضاد معجمہ کے پس اس صورت میں نزدیک بعض مشایخ کے نماز فاسد نہوگی انتہی ترجمتہ لکھا  
 فی المنیۃ اور فتاویٰ قاضیخان میں اسکے برخلاف لکھا ہے کیونکہ مذہب ابدال ظامی معجمہ  
 بجای ضاد معجمہ و بالعکس اوسکے منسوب با کثر فقہا کیا ہو اور قول فساد صلوٰۃ کو اس صورت  
 میں منسوب بہ بعض کیا ہے جیسا کہ ملاحظہ عبارت مرقوم الصدر و انجان کلا یسکن الفصل  
 ہوتا ہی اور صاحب در مختار نے بھی اس قول میں موا فقہت قاضیخان کی ہی چنانچہ  
 عبارت در مختار یہ ہے کالضاد مع الظاء فاكثرهم على انه لم تفسد ما پس یا  
 ان دون عبارت یعنی قاضیخان و ذخیرہ میں تطبیق دیجاوے یا کوئی قول ان

از مقام راکہ بریں کوئی محمد ظفر خان مدرسہ مولوی عبد الرحمن بن مستی مرزا علیان صاحب اور در مختار

در لون سینه غلط قرار و یا جادو که در نه اجناس التفتیضین لازم آید که آورده و در وایام  
 زمین تواریش واقع بود که اور اصولی که مسئله بود اذ اتعار ضاقتا قضا سیرم به نظر  
 لوگ اس عبارت قوامی تا ضیقان سینه استلال کریمه پیر اس با تیر که ضاقتا سیرم  
 وال سکر پیر بنا مفید معلوم بود و ذال است پیر بنا مفید از اتعار و تیر که سیرم  
 و کذا الحوض الظالمین یا الظالمین بالذال لا تضد صلاته و اوصی الظالمین بالظالمین  
 تضد صلاته الا اس عبارت ضاقتا سیرم استلال کریمه پیر اس با تیر که ضاقتا سیرم  
 و لا الظالمین زمین که کشان در سیرم استلال کریمه پیر اس با تیر که ضاقتا سیرم  
 و لا الظالمین زمین بیان کیا پیر اس استلال کریمه پیر اس با تیر که ضاقتا سیرم  
 سیرم و قسیم کل است قضا سیرم و تیر که سیرم و تیر که سیرم و تیر که سیرم  
 اسکی کیا پیر اس که پیر اس قلم تا سیرم و تیر که سیرم و تیر که سیرم  
 و لا قلم تا سیرم و تیر که سیرم و تیر که سیرم و تیر که سیرم  
 سیرم و تیر که سیرم و تیر که سیرم و تیر که سیرم و تیر که سیرم  
 لا ما یشتی قیسین یا تیر که سیرم و تیر که سیرم و تیر که سیرم  
 و کذا سیرم و تیر که سیرم و تیر که سیرم و تیر که سیرم  
 فتوی اکثر اشغال سیرم و تیر که سیرم و تیر که سیرم و تیر که سیرم  
 تا عتی خالق اور طوطاوی و بزاز و فتاوی حبه سیرم و تیر که سیرم  
 و تیر که سیرم و تیر که سیرم و تیر که سیرم و تیر که سیرم  
 پس فعل سیرم و تیر که سیرم و تیر که سیرم و تیر که سیرم  
 که حوز سیرم و تیر که سیرم و تیر که سیرم و تیر که سیرم  
 چون سیرم و تیر که سیرم و تیر که سیرم و تیر که سیرم  
 در سیرم و تیر که سیرم و تیر که سیرم و تیر که سیرم  
 و تیر که سیرم و تیر که سیرم و تیر که سیرم و تیر که سیرم  
 و تیر که سیرم و تیر که سیرم و تیر که سیرم و تیر که سیرم

در لون سینه غلط قرار و یا جادو که در نه اجناس التفتیضین لازم آید که آورده و در وایام  
 زمین تواریش واقع بود که اور اصولی که مسئله بود اذ اتعار ضاقتا قضا سیرم به نظر  
 لوگ اس عبارت قوامی تا ضیقان سینه استلال کریمه پیر اس با تیر که ضاقتا سیرم  
 وال سکر پیر بنا مفید معلوم بود و ذال است پیر بنا مفید از اتعار و تیر که سیرم  
 و کذا الحوض الظالمین یا الظالمین بالذال لا تضد صلاته و اوصی الظالمین بالظالمین  
 تضد صلاته الا اس عبارت ضاقتا سیرم استلال کریمه پیر اس با تیر که ضاقتا سیرم  
 و لا الظالمین زمین که کشان در سیرم استلال کریمه پیر اس با تیر که ضاقتا سیرم  
 و لا الظالمین زمین بیان کیا پیر اس استلال کریمه پیر اس با تیر که ضاقتا سیرم  
 سیرم و قسیم کل است قضا سیرم و تیر که سیرم و تیر که سیرم و تیر که سیرم  
 اسکی کیا پیر اس که پیر اس قلم تا سیرم و تیر که سیرم و تیر که سیرم  
 و لا قلم تا سیرم و تیر که سیرم و تیر که سیرم و تیر که سیرم  
 سیرم و تیر که سیرم و تیر که سیرم و تیر که سیرم و تیر که سیرم  
 لا ما یشتی قیسین یا تیر که سیرم و تیر که سیرم و تیر که سیرم  
 و کذا سیرم و تیر که سیرم و تیر که سیرم و تیر که سیرم  
 فتوی اکثر اشغال سیرم و تیر که سیرم و تیر که سیرم و تیر که سیرم  
 تا عتی خالق اور طوطاوی و بزاز و فتاوی حبه سیرم و تیر که سیرم  
 و تیر که سیرم و تیر که سیرم و تیر که سیرم و تیر که سیرم  
 پس فعل سیرم و تیر که سیرم و تیر که سیرم و تیر که سیرم  
 که حوز سیرم و تیر که سیرم و تیر که سیرم و تیر که سیرم  
 چون سیرم و تیر که سیرم و تیر که سیرم و تیر که سیرم  
 در سیرم و تیر که سیرم و تیر که سیرم و تیر که سیرم  
 و تیر که سیرم و تیر که سیرم و تیر که سیرم و تیر که سیرم  
 و تیر که سیرم و تیر که سیرم و تیر که سیرم و تیر که سیرم

حرف کے ساتھ اختلاف متقدمین و متاخرین میں واقع ہے متقدمین کی رائے یہ ہے کہ اگر ایسی  
تغیر ہو جس سے بوجہ فساد معنی کے کفر لازم آتا ہے تو نماز فاسد ہو جائیگی اور اگر ایسی تغیر نہ ہو  
پس اگر بعد تغیر کے ایسی لفظ پڑے ہی کہ مثل اوسکا کہیں کلام اللہ میں موجود نہ ہو اور معنی  
اوس لفظ کا اصل لفظ قرآن کے معنی سے بعید ہو جیسے عذاب کی جگہ عتاب پڑھنا تو ہی نماز  
فاسد ہو جائیگی اور ایسی اگر اوس لفظ کے کہ بعد تغیر کے پیدا ہوئی ہے کچھ معنی نہوں جیسے  
سرائر کی جگہ سرائل پڑھنا اور اگر مثل اوسکا قرآن میں موجود ہو اور معنی اوس کے بعید نہ ہوں  
لیکن متغیر بہ تغیر فاحش نہوں تو ہی نماز فاسد ہوگی امام ابو حنیفہ و مجر کے نزدیک نہ ابو یوسف  
کے نزدیک اور اگر مثل اوسکا قرآن میں نہوں لیکن معنی متغیر نہوں جیسے تو امین کی جگہ پر  
قیامین پڑھنا اس صورت میں ابو یوسف کے نزدیک نماز فاسد ہوگی نہ نزدیک ابو حنیفہ و محمد  
کے اور یہ تفصیل قدما کے نزدیک ہر صورت تغیر میں ہی خواہ بوجہ اعراب کے ہو یا بوجہ  
ابدال حرف کے یا غیر ذلک اور متاخرین کی رائے یہ ہے کہ اگر تغیر بوجہ خطا فی الاعراب کے ہو  
نماز نہ فاسد ہوگی تغیر معنی ہو یا نہ ہو اور اگر خطا تبدیل حرف ہو پس اگر دو حرف میں بغیر  
مشقت فصل و امتیاز ممکن ہی تو نماز فاسد ہوگی باتفاق المتاخرین جیسے صالحات کی  
جگہ طالحات اور اگر اون دو حرف میں بمشقت امتیاز ہوتی ہو جیسے ظالی معجمہ مکان  
ضاد معجمہ اور صاد حملہ مکان سین حملہ اور ط مکان ت پس نزدیک اکثر متاخرین کے نماز  
فاسد نہوگی لعموم الہلوی اور بعض متاخرین کے نزدیک اگر دو حرف قریب المخرج میں تو  
فساد نہوگا اور اگر نہیں تو فاسد ہوگا غنیۃ المستعملی شرح نیتہ المصلیٰ میں ہر ان الخطا  
فی القرآن اما ان یکون فی الاعرابی الحركات، والسکون ویدخل فیہ تخفیف  
المشدد ووقصر لعمدہ وعلسہا او فی الحرف موضع حرف مکان اخرا واما ان  
الاماکان من تبدیل الجمل مفصولا بوقف تام ولا لم یکن التفریق  
الاصل فیہ انہ ان لم یکن مثله فی القرآن والمعنی بعید من معنی القرآن  
تغیر فاحشاً قویاً بحیث لا مناسبتہ بین المعنیین اصلاً تفسد کما اذا قرأ  
هذا الغبار مکان هذا الغراب وكذا الذل لم یکن مثله فی القرآن ولا معنی له کما

اذا قرأ يوم تبلى السرائل مكان السرائر وان كان مثله في القرآن ومعنى اللفظ الذي قرأه  
 بعيد من معنى اللفظ المراد ولم يكن تغيراً فاحشاً تفسداً ايضاً عند ابى حنيفة ومحمداً  
 وهو الاحوط وقال بعض المشائخ لا تفسد لعموم البلوى وهو قول ابى يوسف  
 وان لم يكن مثله في القرآن ولكن لم يتغير المعنى نحو قيا بين مكان قوا بين فالخلاف  
 على العكس فالمعتبر في عدم الفساد عند تغير المعنى كثيراً وجود المثل في القرآن  
 عند الموافقة في المعنى عند هاتين قواعد المتقدمين واما المتأخرين  
 كمحمد بن مقاتل ومحمد بن سلام واسماعيل الزاهد وابى بكر بن تلميذ البلخي  
 والهندواني والحلواني فاتفقوا على ان الخطاء ان كان في الاعراب لا يفسد  
 مطلقاً وان كان مصاعاً فانه كغيره لان اكثر الناس لا يميزون بين وجوه الاعراب  
 وان كان الخطاء بابدال حروف بحروف فان امكن الفصل بين الحرفين بلا كلفة كالصا  
 مكان الطاء فاتفقوا على انه مفسد وان لم يكن الا بمشقة كالطاء مكان الصاد  
 والصاد مكان السين والطاء مع التاء فكثرهم على عدم الفساد لعموم البلوى  
 وعن ابن مقاتل يعتبر قريب المخرج وعدم انتحطه لمخفاً اورقناوى بزازيهين  
 ان تغير المعنى وليس مثله في القرآن فسد ولا عبرة لقرب المخرج والنص العبرة  
 لا اتفاق المعنى عند هما ولو وجود المثل في القرآن عند ذلك اصل فيه انه ان  
 امكن الفصل بين الحرفين بلا كلفة كالصا مع الطاء بان قرء الطالحات  
 مكان الصالحات فسد عند الكل وان لم يكن الا بمشقة كالطاء مع الصاد  
 والصاد مع السين والطاء مع التاء فالاكثر على انه لا يفسد لعموم البلوى  
 واطلق البعض الفساد ان تغير المعنى وقال لقاضي ابوالحسن وابوعاصم ان تعمد  
 فسد وان جرى على لسانه لو كان لا يعرف التمييز لا يفسد وهو اعدل الاقوال  
 وهو المختار انتهى <sup>اورر والمختار من</sup> قال في الثانية والخلاصة اصل فيما اذا  
 ذكر حرفاً مكان حرف وغير المعنى ان امكن الفصل بينهما بلا مشقة تفسد وان كان  
 لا يمكن الا بمشقة كالطاء مع الصاد والمجهتين والصاد مع السين المهملتين

والطاء مع التاء قال أكثرهم لا تفسد و فی الخزانة الاكمل قال القاضي ابو عاصم  
ان تعد ذلك تفسد وان جرى على لسانه او لا يعرف التمييز لا تفسد وهو المختار  
حلیة انتهى اورخزانة الروایات میں ہے فی التہذیب لوقوع الضاد مکان الطاء  
او علی العکس تفسد عند ابی حذیفہ و محمد و عند عامۃ المشائخ کا بی مطیع  
و محمد بن سلمۃ لان للعجم بلوی عاماً و فی الغیاثیۃ ان قرء اللہ السمی مکان  
الصمد او السیف مکان الصیف او السالحین مکان الصالحین او قرأ غیر المغضوب  
بالطاء و الضالین بالطاء او بالذال قال بعضهم لا تفسد لانہ بلوی عام فان  
العوام لا یميزون ولا یعرفون مخارج الحرف منهم ابو القاسم و محمد بن  
سلمۃ و کثیر من المشائخ فتوابہ و بعضهم قالوا ان تغیر المعنی تفسد صلواتہ  
منہم ابو مطیع و قال القاضي الامام ابو الحسن و القاضي الامام ابو عاصم ان تعد  
فی ذلك تفسد وان جرى على لسانه او لا يعرف التمييز لا تفسد و هذا العدل  
الاقاویل و هو المختار و فی الذخیرۃ ان الحرفین اذا كانا من مخرج واحد او كان  
بینہما قُرب المخرج واحد ہما یبدل بالآخر کان ذکر ہذا الحرف کذا ذکر ہذا الحرف  
فلا یوجب فساد الصلوۃ و کذا اذا المرکیب بین الحرفین اتحاد المخرج و لا قریبہ الا  
ان ینہ بلوی العامۃ نحو ان یاتی بالذال مکان الضاد و ان یاتی بالراء المحض مکان  
الذال و الطاء مکان الضاد لا تفسد عند بعض المشائخ انتهى اورخزانة المفتیین میں  
نقلاً عن الخلاصۃ مرقوم ہے ان ذکر ہذا مکان حرف و غیر المعنی فان امکان الفصل بین  
الحرفین کالطاء مکان الضاد تفسد صلواتہ وان کان لا یمکن الفصل بین الحرفین  
الا بمشقة کالطاء مع الضاد و الطاء مع التاء و الضاد مع السین و الا اکثر علماء  
لا یفسد انتهى ان عبارات سے یہ معلوم ہوا کہ مفتی بہ اور اکثر مشائخ کا قول یہ ہے کہ  
و عدم فساد حصول تباہین الحرفین بمشقت و بلا مشقت ہی اور بعض کے نزدیک برقیہ تفسیر  
معنی کے صورت مشقت میں اتہ موجب فساد ہی اور عدم اتہ عفو ہے اور بعض کے نزدیک ہتبار  
قرب مخرج و بعد مخرج کا ہے اگر تغیر قریب المخرج کے ساتھ ہوں نماز نہ فاسد ہوگی ورنہ ہوگی

اور بعض کے نزدیک اگر باہمی عام ہونا نہ فاسد ہوگی اگرچہ قرب مخرج و اتحاد مخرج نہ ہو اور  
 معنی ہی متغیر ہو یہ سب اقوال متاخرین کے ہیں ہر گاہ یہ امر مہم نہ ہو پس سمجھنا چاہیے کہ  
 غیر المعضوب علیہم ولا الضالین میں بنا بر قول متقدمین کے فتاویٰ قاضیخان میں مرقوم ہی  
 لوقوع غیر المعضوب بالظاء او بالذال تفسد صلاتہ و لوقوع الضالین بالظاء او بالذال  
 لا تفسد و لوقوع الدالین بالذال تفسد انتھی اور غنیۃ المستمل میں ہی غیر المعضوب بالظاء  
 والذال المعجمتین تفسد اذ لیس لهما معنی و اما الضالین بالظاء المعجمۃ او الدال  
 المهملة لا تفسد لوجود لفظہما فی القرآن و قرب المعنی لصلۃ تقدیر و لا الظالین ہی  
 استہمین فی الظلال والدالین اسی القائلین ہل ندکم علی سراج الا یہ و لوقوع بالذال  
 المعجمۃ تفسد بعد معنایہ لانه اسم فاعل من ذال الخلة اذا وضع عندھا علی الجریۃ  
 لظلمہ و لیس من الذلۃ اذ لم يستعمل الوصف منها علی فاعل بل فعل انتھی اور بنا بر مذہب  
 اکثر مشائخ کے ظ اور ذال ساتھ پڑھنے سے ناز نہ فاسد ہوگی بوجہ تعدد امتیاز در میان ض معجمہ اور  
 ظ معجمہ اور ذال معجمہ کے بخلاف دال مہملہ کے کہ اسمین اور ضاد معجمہ میں امتیاز بشتقت نہیں ہو  
 اور ایسا ہی بنا بر مذہب مختار کے در صورت عدم تعدد کے جیسا کہ عبارت خزائن الروایۃ  
 وغیرہ سے واضح ہی پس لازم ہے کہ ض معجمہ اپنے مخرج سے کہ ممتاز ہے مخارج تمام حروف سے  
 اخراج کیا جاوے اور بقصد اولے ضاد معجمہ کے اگر ظ اور معجمہ یا ذال معجمہ اور ہوگا تو ناز نہ مذہب مختار  
 صحیح رہیگی اور اگر دال مہملہ اور ہوگی ناز نہ فاسد ہوگی ہذا هو خلاصۃ المحکم فی هذا الباب  
 واللہ اعلم بالصواب **جواب سوال اول** جو شخص کہتا ہے کہ حرف ضاد کو اگر  
 بصورت ظ اور باز اور پڑھا تو مفسد ہے اور بصورت دال مفسد نہیں ہو اور سکا قول موافق  
 مختار اکثر مشائخ کے ہی کیونکہ او کو نزدیک ظ اور ناز نہ سے ناز نہیں فاسد ہوتی ہو اور نہ  
 موافق متقدمین کے کیونکہ او کی راہی پر ہی ظ اور ولا الضالین میں مفسد نہیں ہے جیسا کہ  
 عبارت قاضیخان وغیرہ سے ظاہر ہے بلکہ موافق عبارت قاضی خان کے ذال معجمہ بھی  
 ولا الضالین میں مفسد نہیں اور دال مہملہ مفسد اور عبارت فنیہ کے عکس پر دال ہے  
 اور دلیل اس شخص کی بھی قابل التفات نہیں کیونکہ تمام کتب فقیہہ وغیرہ میں مذکور ہے

انما واورظا رشتتبه الصوت و متعسر الاقنیا زین اور بر بنا و اس قاعدہ متاخرین کے حروف  
 ما و جہان ہو او کے بدلے اگر ظا رپڑہ لیا جاوے نماز نہ فاسد ہوگی اور عیادت قاضیخان کی  
 لوقوع غیر لمغضوب بالظاء او الذال تفسد متفرع طریقہ قدام پر بلحاظ تغیر معنی و عدم  
 برہے نہ طریقہ مختار پر جیسا کہ صاحب غنیہ بعد ذکر فروع مذکورہ قیامی قاضیخان کے کہتے ہیں  
 اذا ما ذکرہ قاضیخان من ابدال هذا الحرف الثلاثة بعضها من بعض و کله مخرب  
 بلے قواعد المتقدمین انتھے جواب سوال و وہ جو قاعدہ قیامی قاضیخان وغیرہ  
 من منسوب بطرف اکثر مشائخ ہے او سمین اعتبار فضل مشقت و بلا مشقت و تفسیر تیار و عدم تفسیر  
 نیاز کیا گیا ہی اور جو قاعدہ وغیرہ من منسوب بہ بعض مشائخ ہے او سمین قطع نظر اسکے اعتبار بلوی  
 امہ کا کیا گیا ہی پس دونوں قاعدے جداگانہ ہیں اسوجہ سے صاحب غنیہ شرح فیہ نے اولاً قاعدہ  
 مذکورہ قیامی قاضیخان کو بطرف اکثر منسوب کر کے بمقام قاعدہ وغیرہ تحریر کیا ہذا قاعدہ  
 خوی لبعض المتأخرین اعتبروا فيه البلوی العامة انتھے جواب سوال سوم عبارت  
 کورہ قاضیخان میں ولا انظالمین نسخ مطبوعہ میں زلت ناسخ ہے اسوجہ سے کہ اس نسخہ کے  
 نے بعد ذکر المغضوب کے لکھا ہی پس ظاہر یہ ہے کہ یہ اس ضالمین کا ذکر ہے جو اس کے ساتھ  
 متصل ہی اور وہ نہیں ہی مگر ساتھ ضامہ مجیمہ کے اور بھی اسوجہ سے کہ اگر ضالمین ظار معجمہ سے ہو  
 نو لفظ بالظا کے او سکے کلام میں لغو ہوئی جاتی ہے اور ہی اسوجہ سے کہ اور کتب فقہیہ میں  
 مسئلہ ولا الضالمین کا مذکور ہے پس یہ عبارت ولا الضالمین بالصا والمعجمہ میں متفرع او پر  
 قول مشائخ متقدمین کے ہی اور جو طحاوی و بزاز یہ وغیرہ میں مذکور ہے کہ ذال مجہمہ اور  
 لما و معجمہ ولا الضالمین میں مفسد نہیں ہی وہ متفرع ہے مذہب مختار متاخرین پر فلا تعارض  
 ما تساقط عبارت طحاوی یہی فی البزازیہ قال غیرا لمغضوب بالظاء او الذال  
 الذال او الظاء قبل لا تفسد لعموم البلوی فان العوام لا یعملون بالظاء او الذال  
 لیتروا من المشائخ فتوا بہ انتھے اس عبارت میں کہ میں ذال و ظا و کلا دون جیسا کہ سوال  
 نے ذکر کیا ہے شاید اسنے معجمہ کو مہملہ سمجھا اور یہی مسئلہ اور کتب میں بھی اسبطور سے مذکور ہے  
 من وال مہملہ کا نشان نہیں ہی بلکہ ذال معجمہ اور ظا معجمہ پر جواز کا ذکر ہے اور یہی سبب

قوله  
 الذال او الظاء قبل لا تفسد لعموم البلوی فان العوام لا یعملون بالظاء او الذال لیتروا من المشائخ فتوا بہ انتھے اس عبارت میں کہ میں ذال و ظا و کلا دون جیسا کہ سوال نے ذکر کیا ہے شاید اسنے معجمہ کو مہملہ سمجھا اور یہی مسئلہ اور کتب میں بھی اسبطور سے مذکور ہے من وال مہملہ کا نشان نہیں ہی بلکہ ذال معجمہ اور ظا معجمہ پر جواز کا ذکر ہے اور یہی سبب

بہار فقہی کے فقہاء و علماء کے فتاویٰ و مسائل کا مجموعہ ہے۔

بہار فقہی کے فقہاء و علماء کے فتاویٰ و مسائل کا مجموعہ ہے۔

متاخرین دال مہلہ کے ساتھ جواز ممکن بھی نہیں کیونکہ ضنا و مجرمہ اور دال مہلہ میں قصداً امتیاز جواز ہے نہیں ہوا البتہ برطبق مذہب متقدمین دال مہلہ میں جواز غنیہ میں مذکور ہے جیسا عبارت سابقہ سے واضح ہے لیکن ظاہر یہ ہے کہ صاحب غنیہ سے اس مقام پر عبارت فتاویٰ غنیہ کے سمجھنے میں غلطی واقع ہو گئی ذال مجرمہ کو مہلہ اور مہلہ کو مجرمہ سمجھنے سے حکم صاحب غنیہ کا عکس حکم قاضیخان ہو گیا ہے جو اب سوال چہارم قرار عرب و عجم کا ولا الضالین کو دال مہلہ سے بڑھنا غلط محض ہے کیونکہ جسکو امتیاز مخرج ضنا اور دال میں نہیں اور دونوں میں امتیاز پر قدرت نہیں وہ قاری نہیں اور علمای عرب اور عجم بھی جو فن قرأت سے واقف ہیں اور مسائل فقہیہ پر مطلع ہیں وہ دال مہلہ نہیں پڑھتے ہیں اور جو ایسے نہیں وہ حکم عوام میں ہیں اور ان کو اعتبار نہیں والہذا علم بالصواب وعندہ ام الكتاب - حررہ الراجی عفور بہ القوی ابو الحسنات

محمد عبدالحی تبار و زائد عن ذنبہ الجلی والحقنی ۵ محمد عبدالحی ابو الحسنات

۱۔ کیا فرماتے ہیں علمائے دین و مفتیان شرع متین ان صورتوں میں کسی بیدین بت پرست نے اپنے کسی تہوار یا تقریب شادی یا غمی میں کسی مسلمان دیندار پر ہیزہ یا مسلمان بے نماز ناکار شراب خوار بدعتی کی دعوت کے اور ان مسلمانوں نے اوسکی دعوت قبول کی اور کوئی چیز مثل کھانے کے کھائے و یا کھانے کا سامان یا نقد روپیہ لیا اور وہ اپنے ہاتھ سے کھایا اور کھایا تو اس طرح کا ہندو کا کھانا اور دعوت لینا درست ہے یا نہیں فقہاء ۲۔ اگر اس طرح کا کھانا ہندو کا درست ہو تو فہا ورنہ اون کھانے والوں کی کیا سزا ہے فقہاء ۳۔ مسلمان بدعت شیعہ و سود خوار و رشوت خوار و شراب خوار کے گھر مسلمان دیندار کو کھانا نہ لکری کرنا درست ہے یا نہیں باوجودیکہ اوسکے گھر کہتی ہی ہوتی ہو اور مال حلال ہی ہو فقہاء ۴۔ ایک شخص کبھی نماز پڑھتا ہو اور کبھی غفلت سے نہیں پڑھتا ہے اور ایک شخص مفہم ہمیشہ پڑھتا ہو اور مسئلہ دانی اور قرأت اور عمر میں برابر پس ان دونوں میں کسکی امامت جائز اور کون کسکے پیچھے نماز پڑھ سکتا ہے ۵۔ ایک شخص معذور جنب کہ غسل کرنے سے عاجز احتمال بیماری بڑھنے کا ہو اور وضو کرنے میں کچھ مزہر ہی نہیں پس وہ شخص وضو کرنا نماز اور کرے یا تیمم کرے فقط ۶۔ ایک شخص نے اپنی زوجہ اور رطل کے کوسولے ظلم کے کبھی شفق



خوہرانہ اور پدرانہ سے نہیں دیکھا اور نہ پرورش کیا اس لیے وہ زوج اور لڑکا اوس سے دور ہو گیا  
 رباب کی طرح پرورش پا کر ہوشیار ہوا چونکہ شوہر و پدر واجب الطاعتہ ہیں اور یہ دونوں بسبب  
 ماہری اوسکی اطاعت سے محروم رہے پس اسمیں گناہگار کون ہے اور کون کس کے واسطے  
 چھایا جائیگا باوجودیکہ زوج اور لڑکا اپنی خواہش سے اطاعت سے محروم نہیں ہے فقط  
 - ایک شخص بارہ اپنے لڑکے کو نماز کے لیے تاکید کرتا ہے لیکن وہ نہیں سنتا ہوسکتا ہے لڑکے کو  
 سبب شرع دور کرنا چاہیے یا بسبب محبت کے رکنا چاہیے اور بسبب پیار کے رکھے ہی تو وہ شخص  
 اپنے لڑکے بے نازی کے لیے ماخوذ ہوگا یا نہیں ہے۔ - ایفون اور گانجا اور مدک کھانا پینا حرام ہے  
 نہیں مع تاڑی فقط۔ - عصبہ بنفسہ اور عصبہ بالغیب میں کسکو ترجیح ہے امثال۔

م۔ بنت۔ اخت۔ ابن اللغ۔ زوجہ۔ ام بنت۔ اخت۔ ابن اللغ۔ زوجہ۔ ام بنت۔ اخت۔ ابن اللغ۔ زوجہ۔  
**ہوالمصوب جواب سوال اول** ہندو کے تہوار کے دن بدیہ یا دعوت لینا  
 مسلمان کو نہیں درست ہے جیسا کہ فتاویٰ ذخیرہ میں لاینبغی للمؤمن ان یقبل ہدیۃ  
 لکافر فی یوم عیدہم ولو قبل لایرسل الیہم شیئاً انتھ اور خزائن الروایات میں ہے  
 الفصول والتاریخانیۃ من المحيط ما یاتی الجوس فی یوم نیروزہم من الاطعمۃ  
 فی الاکابر والسادات من کانت بینہ و بینہم معرفۃ و ذعاب و محیی فقد قبل  
 من اخذ ذلک علی وجہ الموافقۃ یضراہ ذلک بدینہ انتھ باقی تقریب شادی اور  
 غمی میں اگر ہندو دعوت کرے تو اوسکا قبول کرنا درست ہے بعض فقہاء کے نزدیک بعض کے  
 نزدیک مکروہ ہے جیسا کہ خزائن الروایات میں ہے فی مفید المستفید من الوقایع  
 اباس بالذہاب الی ضیافۃ اهل الذمۃ ہکذا ذکر محمد لکن المذکور  
 ان التوازل یخالف ہذا فان ذکرہ فیہ الاحبابۃ انتھ اور برکت  
 اول ضیافت وہ مشروط ساتھ اس امر کے ہے کہ مجلس دعوت غنا  
 شہرستی دشرا بخوارمی و اطوار کفر و شرک و محرمات سے خالی ہو اور اگر اس  
 مجلس میں ایسے امور ہوں تو جاننا نہیں درست ہے جیسا کہ در مختار میں ہے  
 عمی الی ولیمۃ و شہ لعب او غناء قعد و اکل لو المنکر فی المنزل فلو علی المائدۃ

لا ینبغی ان یقعد بل ینخرج فان قدر علی المنع فغل ولا صبر وان علم اولاً بالذ  
لا یحضر اصلاً سواء کان ممن یقتدی به او لا انتھی **ملخصاً جواب سوال**

جس شخص نے دعوت ہندو کے توار کی قبول کی یا ضیانت تقریب میں باوجود وجود  
منکرات شرعیہ کے گیا او سپر تو بہ واستغفار لازم ہے **جواب سوال سوم** اگر  
حلال غالب ہے تو اس کے بیان کھانا کھانا اور نوکری کرنا درست ہو اور اگر حرام غالب  
تو نہیں درست ہے جب تک یہ نہ معلوم ہو کہ یہ کھانا یا یہ تنخواہ مال حلال سے ہے

اشباہ میں ہے اذکان غالب لمہدی بحلالاً فلا یاس بقبول ہدیۃ واکل مالہ ما  
تحت القاعدۃ الثانیۃ اذا جمیع الحلال والحرام غالباً <sup>بہ صحت</sup>  
یتبین اند من حرام وانکان غالب مالہ الحرام لا یقبلہا ولا یاکل الا اذا قال اند حلال و

او استقرضہ انتھی **جواب سوال چہارم** جو شخص ہمیشہ نماز پڑھتا ہو وہی قابل  
ہو تویر الالبصار اور درمختار میں ہے <sup>مستحباً</sup> الا بالحق بالامامۃ لاعلم باحکام الصلوۃ مثلاً  
تلاوۃ و تجوید القراءۃ مثلاً و مع ای اکثر انقاء للمشبهات والتقوی انتقام

انتھی **ملخصاً جواب سوال پنجم** ہر گاہ و منوسے او سکو عجز نہیں پاتے کہ تیمم  
کرے اور وضو کر کے نماز ادا کرے مارا احتک تیمم عجز ہے اصل سے جیسا کہ کتب فقہ میں ہے

واولیس فلیس **جواب سوال ششم** ایسی صورت میں کہ نافرمانی کی ابتداء نہ  
پسرونہ کی جانب سے ہو وہ ماخوذ نہ ہونگے **جواب سوال ہفتم** اگر ایسے  
باقضائے محبت پر ہی رکھیگا تو بعد اسکے کہ وہ بقدر طاقت خود نصیحت کرتا جاتا ہے

منوگا **جواب سوال ہشتم** سب چیزیں کہ مسکر بہن حرام ہیں آحادیت صحیحہ  
کل مسکر حرام اور بی وار و ہوا اسکا کثیرہ فقلیلہ حرام اور فتاویٰ بزاز یہ میں ہو قال محمد

کثیرہ فقلیلہ حرام وهو نجس ایضاً قالوا ویقول محمد ناخذت <sup>نواہ احمد بن ماجہ والدارقطنی رحمہما</sup> **جواب سوال**  
ان صورتوں میں عصبہ بالغیر بوجہ قرب کے مقدم ہے اور عصبہ بنفسہ محبوب ہوتا وہی  
میں اور العصبۃ مع غیرہا اذکانت اقرب الی المیت من العصبۃ بنفسہا کا  
العصبۃ مع غیرہ اولی بیانہ اذا هلك الرجل وترك بنتاً واختاً لاب و  
ابن اخ لاج فنصف المیراث للبت والنصف للاخت ولا شیئ لابن الاخ



بشفاست است چه در دنیا و چه در آخرت از روی قرآن مجید و حدیث ثابت است یا نه بنیوا تو حروا  
 هو المصوب آن کسیکه در شفیق بودن آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شک ندارد یا معاند  
 و طردست یا زندق و منکر از آیات کثیره مثل واستغفر لذنوبک وللمؤمنین والمؤمنات  
 وآیہ عیسے ان یبغضک سربک مقاماً محموداً وآیہ ولصوف یعطیک سربک فترفع  
 وغیر ذلک را با حدیث مشهوره که در صحاح سننه وغیره ماثور اند ثبوت شفاعت محمدیہ بوجه  
 احسن شده است و در مذکور بودن آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم برای شفاعت روایات  
 صحیحہ دار و شده انما بن حجر کی در زواجر عن اقران انکما ترمی آردا خرج البیہق و صحیح  
 سرائیت ما تلقی امتی بعدی واسفک بعضهم بم بعض فسألته ان یولینہ فیہم شفاعتہ  
 ففعل لخصاً واحداً بسند صحیح انہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لقد اعطیت اللیلۃ خمساً ما  
 اعطیتہن احد قبلی الی ان قال وللقامسة هی ما قبل لی صل فان کل نبی قد سأل فاخرت  
 مسئلتی الی یوم القیامۃ فیہی لکم ولمن شهد ان لا اله الا الله والظیرانی باسانید  
 جیدہ الا اخبرکم بما خبرنی سربی انفا قلنا بلی یا رسول الله قال خیر لی بین ان  
 یدخل تلغی امتی فی الجنة بغير حساب ولا عذاب و بین الشفاعۃ قلنا یا رسول الله  
 ما اخترت قال الشفاعۃ انتم تلخینہما ازین روایات ثابت شد کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم  
 حق جلشاند اذن شفاعت واره و وعدہ مقام محمود و فرموده و پر ظاہر کہ در وعدہ الہی و اذن  
 الہی خلف و کذب محال است و آیہ من ذالذی یشفع عندہ الا باذنہ وغیرہ موافق بین  
 احادیث اند چه ازین آیات ہمین قدر مستفاد است کہ صورت شفاعت احدی بدون اذن  
 الہی نمی تواند شد نہ براییکه اذن همان روز خواهد شد از ما قبل نشده است و اللہ اعلم حروا  
 الراجی عفور بہ القومی ابوالحسنات محمد عبدالحی شجاوز اللہ عن ذنبہ الجمل و الخفہ <sup>محمد عبدالحی</sup>  
 استفتا کیا فرماتے ہیں علمای دین اس مسئلہ میں نسبت طعام ہنود کے تر و خشک میں  
 کچھ فرق ہے یا نہیں لیکن تر مثل خشک و خشک مثل نان و حلوا وغیرہ کے بنیوا تو جسہ  
 ہو المصوب کچھ فرق نہیں لصاب الاحساب میں ہی ما بتلینا بہ من شراء السمین  
 والخل واللبن والجبن وسائر المادعات من الہنود علی احتمال تلوث او انہم

و کتب الکامل و التفسیر  
 و کتب التواتر و کتب الترمذی و کتب التیہامی و کتب التیہامی و کتب التیہامی و کتب التیہامی

فان نسائهم لا يتوقين من السرقين فخذوا الحثيثا ان لربنا عندهم ان يستدوثوا  
عليهم ان يجتنبوا من السرقين والمدينة فان شق عليهم يا امرئهم ان يا فتوا  
او انهم مسلما يغسلهما او يغسلوا ايديهم بمراتين من المسلم ولا ياكل باحة  
فتوى والتحرز تقوى وكان الا باس بطعام الجور كله الا الذي يجهت الله والله اعلم  
حرره الراجي عفوره القوي ابو الحسنات محمد عبد المحي تجاوز الله عن رب العباد

منهم من ياكل باحة

**س**تفتا كيا فرماتے ہیں علامہ دین اس مسئلہ میں چوں ہنود کہ بطعام پختہ  
ہنود جو کہ با حیات پکایا گیا ہے مسلمان کو کھانا ناجائز ہے یا نہیں بجز اس کے کہ  
العبارۃ فی الفتاویٰ الغرابیۃ لا یکرہ للمسلمین ان یغزی الکافرین و یسیر  
مرضاہم و یاکل طعامہم و فی المسلمیۃ لا باس بطعام الجور کلہ الا الذی یجهت فقط  
هو المصوب جائز ہے جیسا کہ خزائنہ الروایات میں ہے متفرقات حدیث اور القضاۃ  
عن الینا بیع لا باس بعیارۃ اهل الذمہ و حضور جانا نرہم و اکل طعامہم و

منہم من یاکل باحہ

المعاملہ معہم و فی المصنعات لا یکرہ بالمسلمین ان یغزیہم و یسیر مرضاہم و یاکل  
من طعامہم انتہی و اللہ اعلم حرره الراجی عفوره القوی ابو الحسنات محمد عبد المحي تجاوز الله عن رب العباد  
**س**تفتا كيا فرماتے ہیں علامہ دین اس مسئلہ میں کہ مثلاً ایک حافظ نے ایک مسجد  
میں بچہ دس روز کے ختم تراویح ساتھ ایک قوم کے پڑھا بعد ازاں حافظ موصوف زیدوسری  
مسجد میں ساتھ دوسری قوم یعنی مقتدی کے ختم تراویح پڑھا تو آیا تراویح سنت بختم  
مذکورہ واسطے او ان قوموں کے ادا ہوگی یا نہیں : جواب یا نہیں یا نہیں : نیز تو جروا  
هو المصوب ادا ہوگی خزائنہ الروایات میں ہے قد روي بعض اهل العلم عن كذا

الفتاویٰ سراج ائمہ قوما فی التراویح و ختم فیہا ثم اتم قوما غیر ذلک و اللہ اعلم  
و اللہ اعلم حرره الراجی عفوره القوی ابو الحسنات محمد عبد المحي تجاوز الله عن رب العباد  
**س**تفتا كيا فرماتے ہیں علامہ دین اس مسئلہ میں کہ بعض کہتے ہیں کہ وہا با علی اللہ علیہ وسلم  
نے کہ جو کوئی تم سے احترام کرے تم ہی اس سے احترام کرو آیا یہ احترام صرف اکل و شرب میں ہے  
یا ہر امور میں موافقت و مشاورت و غیر میں فقط نہیں تو ہر دو

منہم من یاکل باحہ

ہوا المصوب جملہ امور موافقت اور محبت میں کفار سے احترازی ہو۔ واللہ اعلم۔  
 حررہ الراجی عفور بہ القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والحق  
 استفتا کیا فرماتے ہیں علمای دین اس مسئلہ میں کہ نفل نماز بعد دو رکعت سنت  
 نماز نھر و مغرب و عشا کی اکثر عوام پڑھتے ہیں آیا اصل اسکی سنت و اجماع و قیاس سے  
 ثابت ہی یا نہیں و پڑھنا اسکا موجب ثواب ہی یا سزا سزا بدعت قابل عذاب ہی بنیوا تو جروا  
 ہوا المصوب آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سے بعد وتر کے دو رکعت نفل بیٹھ کے پڑھنا  
 ثابت ہی جیسا کہ صحیح مسلم میں مروی ہے سأل عایشة عن صلوة رسول اللہ صلی اللہ  
 علیہ وسلم فقالت کان یصلی ثلث عشر رکعات ثم یصلی ثمان رکعات ثم یوتر ثم  
 یصلی رکعتین وهو جالس فاذا اراد ان یرکع قام فکرم ثم یصلی رکعتین بین السجود  
 والاقامة من صلوة الصبح تو وہی شرح صحیح مسلم میں کہتے ہیں الصواب ان ہاتین الکفا  
 فعلہما رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بعد الوتر جالس البیان جواز الصلوة بعد  
 و بیان جواز النفل جالساً ولم یواظب علی ذلك بل فعلہ مرۃ او مرتین او مرار  
 قليلة لفقہ اور بعد دو رکعت سنت نھر و مغرب و عشا کے دو رکعت نفل پڑھنا آنحضرت صلی  
 علیہ وسلم کا ایسا نظر سے نہیں گذرا لیکن جو شخص بقصد ثواب بدون اعتقاد سنیت پڑھے  
 وہ ثواب پائیگا کیونکہ حدیث میں وارد ہے الصلوة خیر موضوع فمن شاء فلیقلل  
 شاء فلیکثر البتہ ان اوقات میں نفل دو رکعت کرے جو کہ پڑھنا چاہیے نہ بیٹھ کے  
 کہ اکثر عوام کی عادت ہے اسوجہ سے کہ صحیح مسلم و مطار الک و غیرہ کتب معتبرہ میں  
 ہے صلوة الرجل قاعد افضل صلواتہ قائماً واللہ اعلم۔ حررہ الراجی  
 ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والحق  
 استفتا کیا فرماتے ہیں علمای دین و مفتیان شرع متین اس مسئلہ میں کہ اکثر  
 میں دیکھا جاتا ہے کہ جو ٹھا آدمی کا مسلم ہو یا کافر پاک ہے آیا اس قیاس پر اگر کوئی  
 حقہ یا نذر و مسلمان کا سہوا یا قصداً جو ٹھا کر دے اور پھر مسلمان و س چیز کو سہوا یا  
 دھوکہ یا بدون اسکی اپنے استعمال میں لاوے تو کچھ ضرر اسلام میں ہی یا نہیں بنیوا تو جب

هو المصوب في الراق جو ٹا کافر کا اور تو کہ اوسکا پاک ہی پس حقہ جو ٹا اوسکا پینا یا جوڑ  
 برتن میں اوسکے کھانا کھانا یا بغیر ہونے کے درست ہی جب تک کہ کسی نجاست کا اختلاط معلوم  
 ہو یا ان اگر کافر نے شراب پی اور فی الفور کسی چیز کے ساتھ اوسکا توک مل گیا یا حقہ اوسکے  
 منہ میں فی الفور دیا گیا ایسی صورت میں حکم نجاست کا دیا جاوے گا کہ الذائق اور اسکی  
 شرح بحرائق میں ہی سورہ الآدمی والفرس وما یوکل لحمہ طاہر اما الآدمی فلان لہ اربعۃ  
 متولد من لحمہ طاہر ولا فرق بین الجنب والطاہر والمخاض والنفساء والصرغ والکبیر  
 والمسلم والکافر والذکر والانثی کذا ذکرہ الزلیع یعنی ان کل طاہر طہور من غیر کفر  
 وقی الخلاصۃ والتجنیس رجل شرب الخمر ان تردد فی فیہ من البزاق بحیث لو کان  
 الخمر علی ثوب ظهر ہا ذلک البزاق لا ینجس والکراہۃ انما ہوی الشرب من ساعت  
 فان سورۃ نجس لانجاسة لحمہ بل لنجاسة فمہ ولو کنت قد راہ فی غسل فمہ بحدیث شریف  
 لا ینجس انتھی ملخصاً جرہہ الراجی عفور بہ القوی ابوالستیا محمد عبد الحمی تجاؤز الثمن ذنبہ الخلی العفی  
 استفتا نیکو آگامان علم دین و خوب تر داندگان شرع متین چہ زبان میزند و چہ سخن  
 می سخنند این شے کہ سگ کہ پلید تراعی نجس البین است پرورش چہ مایہ علم تر داند  
 برمی افزاند و فروغین موبالیش بخانہ فرشتگان رحمت رانگ راہ می شود یا نی بنوا تو جردا  
 هو المصوب پروردن سگ گر برای شکار کنا بندن یا برے حفاظت زرع یا جانورن  
 یا پاسبانی بوقت ضرورت باشد درست است و بدون این مورد بغیر ضرورت پرورش نا جائز  
 و باعث حرمان ثواب اعمال صالحہ است در موطا امام محمد است اخبارنا مالك اخبارنا یزید بن  
 خصیفۃ ان السائب بن یزید اخبارنا انہ سمع سفيان بن ابی زهير يحدثنا اناسا معہ  
 رہو عند بابنا قال سمعت رسول الله ﷺ یقول من یقول من اقتن  
 لا یغنی بہ زینیر الا و لا ضرعا القدر من عسلہ کل یوم یرا الخصال غیر  
 کبره اقتنا بانہ یہ فہ منفعۃ فاما کل بالذرع او الصرع او الصیدا او الخوس فلا یس  
 خبرنا مالک من عبد بن ماک بن ميسرة عن ابراهيم الخنج قال سئل عن رسول الله  
 اهل البيت یقال فی الکلب یخذونہ قال محمد فہذا الخمر من اخبارنا مالك اخبارنا

این حدیث صحیح است  
 در کتاب صحیح بخاری  
 جلد ۱۲ ص ۱۰۰  
 و در کتاب صحیح مسلم  
 جلد ۲ ص ۱۰۰  
 و در کتاب سنن ابوداؤد  
 جلد ۱ ص ۱۰۰  
 و در کتاب سنن ترمذی  
 جلد ۱ ص ۱۰۰  
 و در کتاب سنن ابویوسف  
 جلد ۱ ص ۱۰۰  
 و در کتاب سنن ابویحییٰ  
 جلد ۱ ص ۱۰۰

عبد الله بن دينار عن ابن عمر قال من اقتنى كلباً الا كلباً ما سببه او خادياً نقص  
من عمله كل يوم قيراطان انتهى فليخصاً ودراما ديت صحیحہ واروست کہ پوروردن رنگ  
و بونش و در مکان سد راه نزول ملائکہ رحمت میگرد و وسیله بی در رساله خود الحاکم فی  
اخبار الملائک می آرد و اخرج ابن ماجه عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه  
وسلم ان الصلوات لا تدخل بیتاً فیہ کلب ولا صور و آخرها احمد و مسلم و ابوداؤد  
و الترمذی عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تصح الصلاة  
ساعة فیها کلب ولا جرس و آخرها ابوداؤد و النسائی و الحاکم عن علی قال قال  
رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تدخل الملائکة بیتاً فیہ صورة ولا کلب ولا جنب  
انفع و الله اعلم حده الراجی عفوره القوی بوجہات محمد عبیدی تجاوزت عن ذنبه الجلی و الخفی  
استفتا اهل اسلام کو ہندو اور یہود و نصاری سے اور مجوس سے سو لینا جائز ہے یا نہیں  
زید کی دختر صالحہ کو ہندو نے جوہر برادر مامون زوزید نے دو وہ پاپا یا خالدہ دختر ہندو  
زید کو عقد کرنا جائز ہے یا نہیں اور خالدہ ہمیشہ رضاعی صالحہ ہے یا نہیں زید پر حرام ہے  
ہوالمصوب جواب اول وای الحرب بین اہل اسلام کو کفار سے ہنود ہون یا یہود  
نصاری امام ابو حنیفہ رحم کے نزدیک سو لینا جائز ہے جیسا کہ ہدایہ وغیرہ میں ہے کہ جواب  
الاسلام والکافر فی دار الحرب لیکن بلاد ہند جو قبضہ نصاری میں ہیں دار الحرب نہیں  
انہیں کافر سے سو لینا نہیں جائز ہے جواب دوم خالدہ ہمیشہ رضاعی صالحہ ہو  
لیکن نہ وہ زید پر حرام ہے نہ اوس کے برادر پر جیسا کہ در مختار وغیرہ میں ہے صرح  
وقس علیہ یعنی فی الحال اخت ابنہ و بنتہ و الله اعلم حرره الراجی عفوره الخفی  
ابو الحسنات محمد عبد کے تجاوزت عن ذنبه الجلی و الخفی  
استفتا سوال ما بقول العلماء فی هذا المسئلة فی کتاب  
قائبة لا یقضی سنة الفجر الا اذا فانت هم الفجر فیقضى المسئلة انما فی قبل ان  
و اذا فانت وحده فلا یقضی قبل طلوع الشمس الا جماعاً کما عتاد  
بعد الصبح ولا صل فیہ قوله علیه السلام لا صلوة بعد الصبح یعنی تطلعه

کتاب الطہارۃ  
کتاب النکاح  
کتاب الطہارۃ  
کتاب النکاح  
کتاب الطہارۃ  
کتاب النکاح



ولا صلوة بعد العصر حتى تغرب الشمس رواه ابو داؤد لكن يعارضه ما روي قيس  
 بن عمير بن ابي راسول الله <sup>صلى الله عليه وسلم</sup> سرجاء <sup>يصله</sup> بعد صلوة العصر <sup>سكتين</sup> فقال صلوة <sup>الاجرة</sup>  
 سكتين فقال الرجل اني لما كنت صلويت الركعتين اللتين قبلهما فصليتهما الان  
 فسكت رسول الله <sup>صلى الله عليه وسلم</sup> رواه ابو داؤد فما وجد التوفيق ودفعت الغارض - بلبنوا <sup>توروا</sup>  
 يوم المصوب لا شك في صحة الاحاديث التي وردت بالمنع عن الصلوة بعد  
 طلوع الفجر حتى تطلع الشمس وبعد العصر حتى تغرب من التطوعات على ما في الصحيحين  
 وغيرها وكذا الاشبهه في كون الجزاء <sup>بشر الدال</sup> على جواز اداء سنة الفجر بعد صلوة  
 الفجر قبل طلوع الشمس <sup>مهمف جمعه</sup> كسائمه <sup>نمين</sup> بين <sup>في</sup> الاصول ان النحر المباح و  
 الحرم اذا تعارضت بين وبالا يسع <sup>كبر</sup> مساجد اهله <sup>مضمون</sup> والتقارير حكموا <sup>ضال</sup> الله  
 عملا باحاطة <sup>هم</sup> والامراد <sup>باهله</sup> هم الذين يجب عليهم الجمعة وعناية شرح الهداية  
 به ذكر المت عشرة الاف رجل وعناية ايضا ان كل موضع له امير وقاض ينفذ الاحكام و  
 عيم الحدود وهو اختيار الكرخي كذا في الهداية شرعا <sup>ظاهرا</sup> المراد <sup>بالكبر</sup> المساجد  
 المسجد الجامع لكن في الخزانة احسن ما قيل في الباب نهم اذا كانوا بحال لو اجتمعوا  
 في الكبر مساجد هم لا يسعهم <sup>حتما</sup> حتى اجوا الى بناء المسجد الجامع فهذا صريح في  
 ان المراد <sup>بالكبر</sup> المساجد غير المسجد الجامع وقد صرح في فتاوى الزاهد من ان المراد  
 الكبر المساجد الكبر المساجد للصلوة الخمس وقال بعضهم هو ان يعيدش كل محترف  
 بموفته من سنة الى سنة من غير ان يحتاج الى حرفة اخرى وقال بعضهم هو ان  
 يكون بحال لو قصد هم عدو <sup>ويمكنهم</sup> دفعه وقال بعضهم هو ان يولد فيه كل يوم  
 يموت فيه انسان وقال بعضهم هو ان لا يعرف عدا اهله الا بكلفة ومشقة  
 نهي <sup>منحصر</sup> او تنوير الابصار او رور مختار <sup>من</sup> هو هو <sup>لا يسع</sup> الكبر مساجد <sup>لا</sup>  
 مكلفين بها وعليه فتوى اكثر الفقهاء <sup>مجتبة</sup> انتهي <sup>روا</sup> المختار <sup>بين</sup> قوله  
 مكلفين بها احتريزه عن اصحاب الاعذار مثل النساء والصبيان والمسافرين <sup>ط</sup>  
 عن القهستاني قوله وعليه فتوى اكثر الفقهاء وقال ابو شجاع هذا احسن ما قيل  
 به وفي الولوالجية وهو صحيح <sup>بجرا</sup> وعليه <sup>مشي</sup> في الوقاية و متن المختار و شرح

في قوله تعالى انما ارسلنا رسلنا بالحق والبيان والبيان والبيان  
 في قوله تعالى انما ارسلنا رسلنا بالحق والبيان والبيان  
 في قوله تعالى انما ارسلنا رسلنا بالحق والبيان والبيان



صحیح مصر کی کیا ہے اگر یہ ہو کہ اوس جگہ کے رہنے والوں سے اکبر مساجد بہر جاوے تو رہنے  
والوں میں بعض لوگ ایسے ہیں کہ اونپر جمعہ واجب نہیں مثل صبی اور مرآة اور اعمیٰ اور کافر وغیرہ کے  
ان لوگوں کا اعتبار ہوگا یا نہیں مینو بالتفصیل بحوالہ الکتاب توجیر وامن اللیل نعم الثواب  
ہو المصوب مصر کی تعریف میں فقہا کا اختلاف واقع ہو اور مختار اکثر فقہا اور  
مفتی بہ نزدیک جمہور متاخرین کے تعریف مصر میں ہی ہو کہ اوس جگہ کے رہنے والوں کو  
اکبر مساجد اوس جگہ کے کافی نہو اور مرآة ان لوگوں سے وہ لوگ ہیں جنپر جمعہ فرض ہے  
ورصبی اور کافر وغیرہ جو مکلف جمعہ کے ساتھ نہیں ہیں خارج از بحث ہیں بر جندی شرح  
عقرو قایہ میں لکھتے ہیں وما لا یسع اکبر مساجد اہلہ مصر و هذا التفسیر مروی  
عن ابی یوسف صح والمراد باہلہ ہم الذین یجب علیہم الجمعة وعنه ایضاً کل موضع  
یہ یسکن عشرة الاف رجل وعنه ایضاً ان کل موضع له امیر وقاض ینفذ الاحکام و  
قیم الحدود و هو اختیار الکفرخی لکذا فی الہدایۃ شرانظا ہران المراد بالکبر المساجد  
اسجد الجامع لکن فی الخزانۃ ان احسن ما قبل فی الباب نہم اذا کانوا بحال لو اجتمعوا  
بالکبر مساجد ہم لا یسعہم حتیٰ حاجوا الی بناء المسجد الجامع فہذا صریح فی  
نہ المراد بالکبر المساجد غیر المسجد الجامع وقد صرح فی فتاویٰ الزاہدی من ان المراد  
کبر المساجد اکبر المساجد للصلوۃ الخمس وقال بعضهم ہوان یعیش کل محترف  
بحرفۃ من سنۃ الی سنۃ من غیر ان یحتاج الی حرفۃ اخری وقال بعضهم ہوان  
لون بحال لو قصد ہم عدو یمکنہم دفعہ وقال بعضهم ہوان یولد فیہ کل یوم  
یسوت فیہ انسان وقال بعضهم ہوان لا یمرف عددا ہلہ الا بکلۃ ومشقتہ  
تھی ملخصاً اور تنویر الابصار اور مختار میں ہو ہو ما لا یسع اکبر مساجد لا اہلہ  
کلفین بہا وعلیہ فتویٰ اکثر الفقہاء مجتہد التھ روات مختار میں ہے قولہ  
کلفین بہا احتزبہ عن اصحاب الاعذار مثل النساء والصبیان والمسافرین  
من القہستانی قولہ وعلیہ فتویٰ اکثر الفقہاء وقال ابو شجاع ہذا احسن ما قبل  
یہ فی الولو الیجیۃ وهو صحیح بحر وعلیہ مشہ فی الوقایۃ و متن المختار و شرحہ

وقد مر في متن الدرر على القول الآخر وظاهراً ترجيحاً وإيداً صدر الشريعة بقول  
 لظهور التواني في احكام الشرع سيما في اقامة الحد و في الامصار انتهى اور سحر ان  
 من في المجتبه عن ابى يوسف انه اذا اجتمعوا في الكبر مساجد هم للصلاة  
 الخمس لم يسعهم وعليه الفتوى لاكثر الفقهاء وقال ابو شيعة هذا احسن  
 ما قيل انتهى والله اعلم - حرره الراجي غفور به القوسى ابو الحسنات محمد عبد الحى

تجا وزا الله عن زينة الجبلى والحنفى محمد عبد الحى  
ابو الحسنات

**استفتا** کیا فرماتے ہیں علمائے دین اور مفتیان شرع متین اس مسئلہ میں کہ زید  
 اپنی زوجہ کو حکم اولے نماز پنجگانہ کرتا ہے زوجہ کہی نماز پڑھتی ہے اور کہی قصداً قضا کرتی ہے اس  
 سے زید منکوحہ مذکور سے ناراض رہتا ہے اس صورت میں شرع شریف کیا حکم کرتی ہے آیا زید اس سے  
 بے محرابی ترک کرے یا تنبیہا اس سے ماری یا طلاق دیوے بنیو تفصیل بحوالہ الکتاب نوخر و ابن الجوزی  
 ہو المصونہ پکاروہ عورت نصیحت زبانی نہیں مانتی ہے اس سے یہ نیت تنبیہ و رزق کے  
 ترک کرے اور تنبیہا او سکوا مانا بھی درست ہے مگر نہ اس طرح پر کہ او سکوا نہ تکلیف ہو اور طلاق  
 دیدینا بھی درست ہے مگر ضروری نہیں اور اگر وہ عورت کسی طرح سے نہ مانے او سکوا نہی زہ  
 میں باقی رکھنا ممنوع نہیں ہے کیونکہ ذمہ شوہر کا بوجہ نصیحت کے پاک ہو گیا عدم قبول نصیحت  
 کا وبال اس عورت پر ہوگا اشباہ میں ہے للزوج ان يضرب زوجته على تركها الز  
 بعد طلبها وعلى عدم اجابتها الى فراشه وهى ظاهرة من الحيض والنفا  
 ر على خروجها من منزله بغير حق وعلى ترك الصلوة في رواية انتهى حم  
 حواشى اشباہ میں کہتے ہیں قوله وعلى ترك الصلوة في رواية مشى عليه  
 الكثر تبعاً للكثيرين وفي النهاية بتعالماً في الحاكم انه لا يجوز له لان المنه  
 لا تقوم اليه بل اليها انتهى اور خزانه الروايت میں ہے في الخانية له ان يفة  
 على اربعة مناتها ترك الزينة اذا اراد الزوج الزينة والثانية ترك الغسل  
 الحيض والنفس والجنابة والثالثة ترك الصلوة والرابعة الخروج من منزله  
 اذ نه بعد ايقاع المهر في القينة له امرأة ناسقة لا تنزج بالزجر لا يجب عليه تط

ابو الحسنات

وفي الخانية رجل له امرأة لا تصلى كان له ان يطلق انتحى والله اعلم حرره الراجي عفو  
 رب القوم ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز الله عن ذنبه الحلی والخفی ط  
 ابو الحسنات  
 اس وقت ازید ساٹھ برس کی عمر میں ایک زوجہ اور تین بیٹے اور دو بیٹیاں چھوڑ کے  
 شتو داغ ہو گیا اب تقسیم ترکہ میں کب تک انتظار ہونا چاہیے اور مذہب سے کراؤ کے وارث  
 کے درمیان میں اسکے ترکہ کا نفع کیونکر متصور ہوگا اور اسکے انتظام کی کیا صورت ہوگی فقط  
 ہوا المصوب اسکے تقسیم ترکہ میں بیس سال اور انتظار چاہیے تا نوے برس  
 اور کئی نمبر کے پورے ہو جائیں بعد اسکے بیورثہ او سو وقت موجود ہوں گے او پر وہ  
 ترکہ تقسیم ہوگا اور اتنی مدت تک مال اسکے ذکیل و رائیں کے قبضہ میں  
 رہیگا اگر وہ کسیکو ذکیل دیا میں کر گیا ہو ورنہ حاکم کسی محافظ کو مقرر کرے گا اور  
 وراثت اسکے مال سے نفع نہیں اٹھا سکتے ہیں در مختار میں ہے فی معروضات  
 المفتی ابی السعود اندلیس لا میں بیت المال نزعہ من ید من بیدہ ممن  
 امنہ علیہ قبل ذہابہ انتھی اور تنویر الابصار میں ہر لا یقسم مالہ ونصب لقا من  
 من یاخذ حقہ ویحفظ مالہ ویقوم علیہ عند الحاجة الی موت اقوانہ فی بلدہ  
 علی المذہب انتھی ملخصاً اور رد المحتار میں ہے قولہ علی المذہب قبل یقتد تبیین  
 سنة من حین ولادته واختاره فی الکنز وهو لا رفق ہدایہ وعلیہ الفتوی خیرة  
 انتھی والله اعلم حرره الراجی عفو رب القوم ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز الله عن ذنبه الحلی والخفی ط  
 استفتا نیل یعنی وسمہ سیاہ کاموی ریش سفید میں خضاب لگانا حرام محض ہے  
 اور ترکیب اسکا صرف خاطر ہی یا ترکیب گناہ بینوا تو جروا  
 ہوا المصوب خضاب برنگ سیاہ خالص ممنوع وگناہ کبیرہ ہے ابن حجر کی نے  
 زواجہ میں اسکو کبائر میں شمار کیا ہی اسوجہ سے کہ حدیث میں وارد ہو لیکن فی  
 الزمان قوم یخضبون بالسواد کحوصل الحمام لا یجدون ما یخضبونہ  
 سواہ ابوداؤد والنسائی یعنی آخر الزمان میں ایسے لوگ ہونگے کہ سیاہ خضاب کریں گے  
 مانند رنگ دانہ وان کبوتیان کے وہ لوگ نہ پاویں گے بومی جنت کو اور طہران نے

در مختار میں ہے فی معروضات المفتی ابی السعود اندلیس لا میں بیت المال نزعہ من ید من بیدہ ممن امنہ علیہ قبل ذہابہ انتھی اور تنویر الابصار میں ہر لا یقسم مالہ ونصب لقا من من یاخذ حقہ ویحفظ مالہ ویقوم علیہ عند الحاجة الی موت اقوانہ فی بلدہ علی المذہب انتھی ملخصاً اور رد المحتار میں ہے قولہ علی المذہب قبل یقتد تبیین سنة من حین ولادته واختاره فی الکنز وهو لا رفق ہدایہ وعلیہ الفتوی خیرة انتھی والله اعلم حرره الراجی عفو رب القوم ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز الله عن ذنبه الحلی والخفی ط

در مختار میں ہے فی معروضات المفتی ابی السعود اندلیس لا میں بیت المال نزعہ من ید من بیدہ ممن امنہ علیہ قبل ذہابہ انتھی اور تنویر الابصار میں ہر لا یقسم مالہ ونصب لقا من من یاخذ حقہ ویحفظ مالہ ویقوم علیہ عند الحاجة الی موت اقوانہ فی بلدہ علی المذہب انتھی ملخصاً اور رد المحتار میں ہے قولہ علی المذہب قبل یقتد تبیین سنة من حین ولادته واختاره فی الکنز وهو لا رفق ہدایہ وعلیہ الفتوی خیرة انتھی والله اعلم حرره الراجی عفو رب القوم ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز الله عن ذنبه الحلی والخفی ط

روایت کیا ہے من خصب بالسواد سود الله وجهه يوم القيامة یعنی  
 جو شخص سیاہ خضاب کرے گا بروز قیامت حق تعالیٰ او کو سیہ رو کرے گا اور ملا علی قاری  
 شرح شمائل ترمذی میں لکھتے ہیں ذهب اکثر العلماء الى كراهة الخضاب بالسواد  
 وحج الثوري الى انها كراهة تحريم وان من العلماء من رخص فيه للجهاد  
 يرخص فيه لغيره انتحہ پس ہر گ نیل سے اگر سیاہ خضاب ہووے وہ ممنوع ہی مثل اسکے  
 کہ پہلے بالون کو ہندی سے رنگین کرے اوسکے بعد استعمال نیل کا کرے اس صورت میں  
 رنگ سیاہ ہوتا ہے اور اگر رنگ خالص سیاہ ہووے مثلاً نیل کے ساتھ ہندی وغیرہ  
 شریک کی جاوے جس سے رنگ مائل بسرخی ہو تو درست ہی جیسا کہ امام محمد مروا  
 میں لکھتے ہیں لا نوى بالخضاب بالوسمة والحناء والصفرة باسأ انتحہ والله اعلم  
 حررہ الراجی عفور بہ القوی ابوالحسنات محمد عبدالحی تجاوزنا اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی طہ  
 ۱۶۹

استفتا سائڈ کا کہا نا درست ہی یا نہیں یعنی جب وہ کسی شخص خاص  
 ملک نہیں ہی تو بنام خدا زچ کر کے کہا نا جائز ہو گا یا نہیں بینوا تو جروا  
 جو المصوب نہیں جائز ہو گا جب تک مالک اوسکا اجازت نہ دیوے اسوجہ سے  
 کہ چوڑو دینا کسی جائز کا بغیر اجازت اوس شخص کے جو پاوے ملک مالک سے اوسکو نہیں  
 نکالتا ہے جیسا کہ روا المتحارین ہے المختار فی الصيد انکلا یملک اذا لم یجہ وکذا  
 فی الدابتاذا سیدبها کما بسطہ الشربلالی انتحہ اور مختار میں ہے ان کان  
 مسللا فهو مال الخیر فلا یجوز تناوله الا باذن صاحبه ذیلے انتحہ۔ والله اعلم  
 حررہ الراجی عفور بہ القوی ابوالحسنات محمد عبدالحی تجاوزنا اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی طہ  
 ۱۷۰  
 استفتا بکر اور زادہ ہندہ اور زید خواہر زادہ ہندہ ہے اور ہندہ لا ولد  
 اور زید کو اوسنے فرزند ہی میں لیکر پرورش کیا ہے اسوجہ سے ہندہ نے کل جائدا  
 اپنی زید کو ہیہ کر دی تو اس ہیہ کرنے سے ہندہ مواخذہ دار عند اللہ وعند الرسول ہوگی یا نہیں  
 ہو المصوب اس ہیہ سے ہندہ گنہ گار ہوگی کتب فقہ و حدیث میں تصریح اس امر کی ہے  
 کہ اگر بعض والاد کو ہیہ میں فضیلت دی بغیر وجہ شرعی کے تو گناہ لازم ہوتا ہے جیسا کہ

کتاب الخضر و فلا باء  
 کتاب الہبہ  
 باب الخضر و فلا باء  
 باب الخضر و فلا باء  
 باب الخضر و فلا باء

سراج منیر میں ہر لوہا عطفے بعض ولدہ شنیادون البعض لزیادۃ سرشدہ کہ ایساں بہ  
 ولوکانا سواء۔ يجوز فی القضاء ولكن هو انتم کما فی المختار انتمہ چہ جائیکہ شخص  
 کو کل مال ہبہ کرے جو وارث شرعی نہیں ہو کہ اوس سے حرمان وارث لازم آوے واللہ اعلم  
 حررہ الراجی عفور بہ القوسی ابو الحسنات محمد عبدالحی تھما و زائد عن ذنبہ الحلی والغنی  
 استفتا مالک کنا چربی شیر کا دواؤ جائز ہی یا نہیں اور بغیر دہوئے ہوئے اسکے نماز درست ہی نہیں ہے  
 ہو المصوب چربی شیر کی حرام اور نجس ہے اور تداوی بالمحرم میں اختلاف فقہا کا ہے بعض مطلقاً  
 ممنوع کہتے ہیں اور بعض بشرط ضرورت اسطرچہ کہ باخبار طبیب ہا ذق مسلم یہ معلوم ہو کہ اوس  
 مرض کی کوئی اور دوا نہیں ہے اور سمین شفا منقون ہے جائز کہتے ہیں جیسا کہ در مختار  
 میں ہے اختلاف فی التداوی بالمحرم فظاہراً لمدھب المنع کما فی رضاع البحر  
 لکن نقل المصنف عن الحاوی قبل ترخص اذا علم فیہ الشفاء ولم یعلم  
 دواء اخر کما رخص لخم العطشان وعلیہ الفتوی النعمی و بر تقدیر استعمال  
 بغیر دہوئے ہوئی کوئی نماز نہیں جائز ہے۔ واللہ اعلم۔ حررہ محمد عبدالحی عفا اللہ عنہ  
 استفتا کیا فرماتے ہیں علمائے دین اس مسئلہ میں کہ رویت ہلال ایک ملک کی  
 دوسرے ملک میں معتبر ہے یا نہیں اور اگر معتبر ہے تو وہ دو وزن ملک کتنے بعد پر واقع  
 ہوں در اختلاف مطالع کا کتنے مسافت زمین میں معتبر ہے کتب معتبرہ و حدیث صحیحہ سے  
 مع عبارت و نام کتاب تحریر فرمائیے بینوا تو جسد و انفظ  
 ہو المصوب حنفیہ کا اس باب میں اختلاف ہے بعض کی رلے یہ ہے کہ اختلاف مطالع کا  
 مطلقاً اعتبار نہیں ہے جتنے کہ اہل مشرق پر رویت ہلال مغرب جب خبر وہاں کی بطور شرعی  
 پہنچ جاوے روزہ واجب ہے اور بعض کی یہ رلے ہے کہ بس قدر مسافت میں بحسب  
 مسافت علم ہیأت اختلاف مطالع ہوتا ہے اور ایک شہر میں رویت ہو سکے تو وہاں سے  
 نہیں اور بقدر میں اختلاف مطالع معتبر ہے اور اس سے کم میں نہیں رویت ہونے سے اختلاف  
 مطالع کا بمقدار ایک مہینہ کی راہ ہی پس جب ایک شہر میں مثلاً لکنؤ یا اسکے اطراف میں چاند  
 رمضان کا دیکھا گیا پس جو شہر اوس سے ایک مہینہ کی یا زائد اس سے مسافت رکھتا ہے

کتاب الخطر والاحادیث  
 ماہ ذی الحجہ ۱۳۸۵ھ  
 مولانا محمد عظیم الداعی  
 مدرسہ اسلامیہ  
 لاہور

کتاب المسائل  
 ماہ ذی الحجہ ۱۳۸۵ھ  
 مولانا محمد عظیم الداعی  
 مدرسہ اسلامیہ  
 لاہور

وہاں کے لوگوں پر یہ حکم لازم نہوگا اور جو شہر اس سے کم مسافت رکھتا ہے وہاں کو لوگوں پر  
 یہ حکم لازم ہوگا اور یہی مذہب محدثین حنفیہ کا ہے اور موافق حدیث ابن عباس کے جو صحیح مسلم  
 اور جامع ترمذی وغیرہ میں مروی ہے تا تاہم غانیہ میں ہے اہل بلدہ اذا پای الهلال  
 هل یلزمہ فی حق کل بلدہ اختلاف المشائخ فیہ فی بعض قالوا لا یلزمہ و فی الیمنیۃ  
 لا عبرۃ باختلاف المطالع فی ظاہر السواویۃ و فی القدر و فی النکان بین البغدیین  
 تفاوت لا ینتقل بہ المطالع یلزمہ و ذکر شمس الائمة الخلوانی انہ الصحیح من مذہب  
 اصحابنا انہ آوڑ طحاوی ماسیۃ مرآۃ الفلاح میں کہتے ہیں ینتقل باختلاف المطالع  
 واختارہ صاحب التجرید وهو لا یشبہ لان انفصال الهلال من شعاع الشمس  
 ینتقل باختلاف الاقطار و هذا مثبت فی علم الاقلاق والھیات و اقل ما ینتقل  
 بہ المطالع مسیرۃ شہر کما فی بحر الجواہر انہ آوڑ زلیعی شرح کنزین کہتے ہیں  
 اکثر المشائخ علی انہ لا یتبراختلاف المطالع ولا یشبہ انہ یتبرک ان کل قوم مخالفا  
 بحا عند ہم و انفصال الهلال عن شعاع الشمس ینتقل باختلاف الاقطار والذیر  
 علی اعتبارہ فاروی عن کریبان ام الفضل بعثہ الی معاویۃ قال قد مت الشام  
 و قضیت حاجتها و استہل شہر رمضان و اتینا الشام فرأینا الهلال لیلة الجمعة  
 ثم قدمت المدینۃ فی آخر الشهر الی ابن عباس و ذکر الهلال فقال متی ساء یتم الهلال  
 فقلت لیلة الجمعة فقال انت ساء یتہ قلت فعروا آة الناس و صاموا و صام معاویۃ  
 فقال لکنہما ساءینا لیلة السبت فلا نزال نضوم حتی نكمل ثلاثین او نراہ فقلت  
 اولاً نکتفی ہر وہیۃ معاویۃ و صیامہ قال لا ہکذا امرنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ و  
 سلم قال فی المنتقى رواہ الجماعة الا البخاری و ابن ماجہ انہ آوڑ مخارات النوازل  
 ہر اہل بلدہ صاموا تسعة و عشرين یوماً بالرویت و اہل بلدہ آخری صاموا ثلاثین  
 بالرویت فعلى الاولین قضاء یوم اذا المر ینتقل المطالع بینہما و اما اذا اختلف لا یجب القضاء  
 انہ آوڑ جو عوام میں مشہور ہے لکل اہل بلدہ رویتہم اس سے یہ مراد نہیں ہے کہ  
 مطلقاً ایک جگہ کی رویت دوسرے مقام پر معتبر نہو ورنہ لازم آوے گا کہ اگر ایک شہر میں



رویت ہو اور دوسرے شہر کہ اوس سے صرف دو ایک منزل یا دو چار کوس دور ہو اور وہ  
 نہ تو وہ رویت اوں لوگوں کے حق میں معتبر نہو اور یہ امر کوئی عاقل کہ جسکو کتب حدیث کے  
 ساتھ مہارت اور فن ہیأت کے ساتھ مناسبت ہی تجویز نکوسے گا بل لایقول بہ الا جاہل غیبی  
 ادغوی بلکہ مراد اوس سے یہی ہے کہ جن دو بلاد میں اختلاف مطالع ہوتا ہے اور یہ ممکن ہے کہ ایک  
 جگہ ہلال دیکھا جاوے اور دوسری جگہ نہیں ایسے دو بلد و زمین ایک جگہ کا حکم دوسری جگہ  
 لازم نہوگا اور اگر ایسا نہو جیسے دونوں شہروں میں مسافت ایک مہینہ سے کم ہو تو ضرور حکم  
 ایک جگہ کا دوسری جگہ پر لازم ہوگا اور ایک روزہ تھا کرنا پڑے گا واللہ اعلم حررہ الراجی  
 عفور بہ القوی ابوالحسنات محمد عبداللہ تجا وز اللہ عن ذنبہ الجلی والسفنی  
<sup>۱۶۳۰</sup> **سنتاً** کیا فرماتے ہیں علمائے دین و مفتیان شرع متین اس مسئلہ میں کہ ایک قصبہ  
 میں نماز جمعہ کی ایک مسجد میں بجماعت کثیر ہوتی تھی اور اوں نمازیوں میں بعض بعض شخص  
 آئین بالجہر و رفع یدین کرنے والے تھے اور برسوں سے اسکا جگہ اتنا اتفاقاً ایک جاہل نے  
 عین نماز میں آئین بالجہر کرنے والیکو بار اتواں صورت میں اوس مسجد میں اذن عام پڑھنا  
 اور حال یہ کہ امام نے کسیکو منع نہیں کیا کہ تم بیان نماز نہ پڑھو اور سبب رپیٹ کو عالم آئین بالجہر نے  
 یہ فرماتے ہیں کہ اس مسجد میں نماز جمعہ کی نہیں ہوتی اور اوس رپیٹ کو سبب عدم اذن عام قرار دینا  
 ہیں تو اس صورت میں کیا حکم ہے آیا نماز جمعہ کی اوس مسجد میں ہوتی ہے یا نہیں مینواتوجروا  
 ہوا مصوب آئین بالجہر کئے والے کو کہ جسنے ایک فعل موافق عادت صحیحہ اور مطابق  
 ایک جماعت ائمہ مجتہدین و محدثین کے کیا مازنا حرام ہے ماریوالا قابل مواخذہ کی ہو لیکن صرف اذن عام  
 اذن عام میں تخلل نہیں ہوتا اگر مسجد میں آنے سے جمعہ کے روز نمازیوں کو ممانعت نہ کیجاوے  
 حررہ الراجی عفور بہ القوی ابوالحسنات محمد عبداللہ تجا وز اللہ عن ذنبہ الجلی والسفنی  
<sup>۱۶۳۰</sup> **سنتاً** کیا فرماتے ہیں علمائے دین اس مسئلہ میں کہ ایک قصبہ میں پندرہ خانوں کے  
 بالجہر کئے ہیں ورنہ کئے والے کو بہلا بڑا کہتے ہیں بلکہ بعض بعض جاہل آئین بالجہر کئے والے  
 کئے والے کو کافر بھی کہتے ہیں بسبب ان کلمات ناشائستہ کے ایک جاہل نے آئین بالجہر و رفع یدین  
 والے کو مارا اور قبل مارنے کے بہت فساد مارتا بعد مارنے کے کل فساد دفع ہو گیا تو اس

محمد عبداللہ  
 ابوالحسنات

صورت میں وہ مارنے والا گنہگار ہوگا یا نہیں بیٹو اتوجروا

ہو المصوب بڑا گنا آئین بالجہر نہ کہنے والے کو اور مارنا آئین بالجہر کہنے والے کو یہ دونوں شرعاً گنہگار ہوئے و دونوں پر توبہ لازم ہے فان اختلاف الاثمة رحمة وليس على متبع احد هم كانهما من كان نقمة والله اعلم - حرره الراجی عفوری القوی

ابو الحسنات محمد عبدالحی شجاع وزائد عن ذنبہ الجلی والخفی محمد عبدالحی ابو الحسنات

استفتا چہ میفرماید علامی دین و مفتیان شرع متین اندرین مسئلہ کہ در بازار نرخ گندم نے خروار عنقہ مربع ست تنخصے از سوئی صاحب الجلوب یک خروار بہلت شش ماہ مقابل قیمت صد میفرشد یعنی از دایۃ تا جیل در شش پنج روپیہ اضافہ میکنند ہنگام حلول ایل جملہ صدہ خواہد کرد آیا این از زیادتمن جائز است یا نہ ولو اخذ التمسک للجواز بقول صاحب الہدایۃ والکفایۃ والنہایۃ والشامی والطحاوی ویزاد فی الثمن لاجل الاجل بعد ام لا قال فی معاشیۃ الجلبیہ يجوز ان یقدر الثمن فی المبیع بالموجہ اکثر مما فی المعجل بحیث تقابل کثرۃ الموجہل بتجیل القلیل لکنہ ینحالف ما فی صلح الہدایۃ ان الاعتیاض عن الاجل حرام فکذا الاجل وهذا لان حرمة الوہو النساء لیست بالمشبیہ مبادلۃ المال بالمال بحقیقتہ نا لان یکون حراما اولے - بیٹو اتوجروا ہو المصوب زیادتی ثمن برای جمل بلاشبہ درست است و ثبوت آن از عبارات ہدایۃ فی کتاب المراجہ الاتری اندہ یزاد فی الثمن لاجل الاجل بوجہ احسن میگردد و ہجوع عبارت در کتب عدیدہ موجود است تصحیح الدین ہر وی در شرح وقایہ می نویسند در کتاب المراجہ فی النسبۃ یزاد الثمن لاجل الاجل لکنہ و در نہر فائق شرح کثر الدقائق می آرد الاتری اندہ یزاد فی الثمن لاجلہ انتمہ و در بحر رائق شرح کثر الدقائق می نویسند لان للاجل مشبہا بالمبیع الاتری اندہ یزاد فی الثمن لاجل الاجل لکنہ و بعد چند سطور می نویسند لاجل فی نفسه لیس بحال ولا یقابله شیء من الثمن حقیقتہ اذ المریشترط زیادۃ الثمن بمقابلتہ قصداً و یزاد فی الثمن لاجلہ اذا ذکر لاجل بمقابلۃ زیادۃ الثمن قصداً انتمہ ازین عبارت صاف جواز امر مسؤل عنہ معلوم شدہ محققین است و بسیاری از کتب فقہیہ و امامت صارت صلح ہایہ لو کانت لہ الف مؤجلۃ فصالحہ علی خمس فائزہ حالہ لا یجوز

از کتاب مقام فاقم یور محنتیہ لور ہیری صلح شکا پور ہا ہ ذبحی عطا ہجری

بينة القدم اولی وذا العلاء فی شرح الملتقى ان بينة القدم اولی فی البناء  
 نتج مختصراً اور ترجیح نہیں رکھتے ہیں نزدیک برہان بخاری اور برہان صاحب محیط  
 کے جیسا کہ صاحب قینۃ المنیۃ للتمیم الغنیۃ نے نقل کیا ہے اور یہی حاوی زاہدی میں  
 ہی منقول ہے فی العقود ونقلہ فی الحاوی الزاہدی بالمحرک مع لفظ بقولہ  
 فالبينة بينة من يدعى نه محدثا لانها ثبتت ولا ية البعض نتیجے اور قول  
 اخیر کو صاحب عقود نے ترجیح دی ہے اور کہا ہے وبہ نظر ترجیح مافی الغنیۃ والحای  
 علی مافی البزازیۃ والمخلصۃ نتیجے والیہ علم بالصواب وعندہ ام الكتاب کتبہ  
 ابو الاحیاء محمد نعیم غفرلہ العلی الرب الحکیم <sup>۳۶</sup> ص ۱۲۱ فی الواقع صورت مذکورہ میں گواہان  
 عمر کہ مدعی حدوت ہی گواہان زید پر ترجیح رکھتے ہیں بحسب قول من حج نقباء محققین وموافق  
 قواعد اصولیین اللہ اعلم حررہ الراجی عفورہ بالقوی ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوز اللحد عن نیا الحی والحق  
 مفتی کیا فرماتے ہیں علماؤ دین ومفتیان شرع متین اس مسئلہ میں کہ ایک  
 شہر میں لوگوں نے ۲۹ ذیقعدہ کو چاند بقر عید کا دیکھنا شروع کیا اور مطلع ہی صاف  
 تھا اس شہر والوں کو نہ دکھائی دیا اور اس شہر میں دوسرے دوسرے دوشخص آئے  
 اور نہایت ثقہ اور پر سیر گزار تھے اون دونوں نے شہادت دیا ایک مفتی کے پاس یہ بیان  
 کیا کہ مجھے اپنی آنکھوں سے چاند دیکھا ہے تاریخ ۲۹ ذیقعدہ کو فلان شہر میں بعد اوسے  
 شہادت کے ایک کا یہ بیان ہو کہ مجھے فلان شہر میں ایک مکان دو محلے پر نماز پڑھی  
 اور وہاں قریب سو دو سو آدمیوں سے نمازی جمع ہونے میں سبوں نے چاند دیکھا  
 اور دوسرے کا یہ بیان ہو کہ ہم ایک میدان میں ساتھ کئی ہزار ہیوں اپنی کوریل سے  
 اتر کے چلے جاتے تھے عین مغرب کے وقت ہم سبوں نے اپنی آنکھوں سے بالافانہ  
 بعد اس شہادت کے ایک دوسرے قصبہ سے خط لکھا آیا اوحین ہی لکھا تھا کہ یہاں  
 چاند ۲۹ ذیقعدہ کو بہت لوگوں نے دیکھا ہے فلان روز بحساب ۲۹ کے نماز ہو گئی  
 اور علاوہ اسکے چند جگہوں سے اور یہی خبر آئی بنا ز علیہ مفتی مذکور نے گواہی شخاص  
 مذکورہ کی قبول کی کیونکہ کثرت قرائن سے مفتی مذکور کو یقین کامل ہوا کہ بیشک

درعیہ ۱۲۹۰ ہجری قمریہ میں لکھی گئی اور اس کے بعد اس کو تصحیح فرمایا گیا اور اس کو تصحیح فرمایا گیا اور اس کو تصحیح فرمایا گیا

بتاریخ ۲۹۔ چاند دیکھا گیا یہاں کے لوگوں کا تصور ہے کہ توجہ نہ دیکھا بقتضاسے عبارت  
فتاویٰ قاضی خان کے جو یہ لکھا ہے عن ابی حنیفۃ فی نوادیر الشہادۃ علی ہلال  
الافتح الشہادۃ علی ہلال لرمضان لما تعلق بہا امر حینی وھو ظہور وقت  
الچہ گواہی کو قبول کر کے فتویٰ نماز بقرعید کا بحساب ۲۹ کے دیا اور نماز بھی بڑھی گئی  
اور بعد نماز کے بذریعہ تار برقی کے جہاں شاہد نے چاند دیکھا تھا خبر یہی طلب کی گئی یعنی  
باہر ہوا کہ واقعی وہاں چاند اسکے ساتھیوں نے دیکھا تھا پس صورت ہذا میں بعض متصحب  
جو یہ کہتے ہیں کہ نماز ان سبکی نہیں ہوئی اور مفتی حنفی المذہب نہیں ہے اب حاصل سوال  
کا یہ ہے کہ نماز صورت مذکورہ میں درست ہوئی یا نہیں اور مفتی حنفی المذہب رہا یا  
مذہب حنفی سے خارج ہوا بنیوا توجروا لہ

ہوا المصوب نماز صورت مذکورہ میں درست ہوئی اور مفتی مذہب حنفی سے خارج نہیں ہو  
واشد اعلم حررہ الراجی عفورہ بالقوی ابوالحسنات محمد عبدلہ شیخا وزامہ عن ذنبہ الجلی  
استفتا کیا فرماتے ہیں علمائے شریعت غرا وفضلائی طریقت حقہ اس مسئلہ میں  
واقف نے کہ خود ہی متولی ہے اسطور پر وقف کیا کہ جو جائداد موجود ہے وہ مینے وقف  
کے اور جو جائداد آئندہ زمانہ تولیت میں پیدا کرونگا وہ بھی وقف کی سوال یہ ہے  
کہ نسبت جائداد آئندہ کے وقف حال درست ہوگا یا نہیں فقط بنیوا توجروا  
ہوا المصوب بہ نسبت جائداد آئندہ کے وقف حال نہ درست ہوگا شرائط وقف سے  
ملوک ہونا موقوف کا بوقت وقف ہی واذا لیس فلیس تجر الوقت میں ہے من شرائط الملك  
وقت الوقف انتھ اور ہی اوسمیں ہی فی الخانیة لوقال اذا ملکک ہذا کالارض فی صد  
موقوفہ کلا یجوز لانه تعلیق والوقف لا یقبل التعلیق انتھ۔ حررہ الراجی عفورہ

القوی ابوالحسنات محمد عبدلہ شیخا وزامہ عن ذنبہ الجلی والحقہ  
استفتا کیا فرماتے ہیں علمائے دین و مفتیان شریعت میں اس مسئلہ میں  
وقف شیعہ جائز ہے یا نہیں خواہ حصہ وقف کا دوسرے شرکوں سے علیحدہ ہو خواہ  
موقوفہ درمیان موقوف علیہم کے منقسم اور معین ہو فقط بنیوا بالکتاب توجروا من اللہ

وکتب الوقف  
انکال بنیو بر سر اللہ انکال بنیو بر سر اللہ

الوقف

ہوالمصوب وقف مشاع مشترک محتمل القسمة بقول مفتی بہ نہیں جائز ہے بحوالہ الرئی شرح  
الحاصل ان وقف المشاع مسجداً ومقبوۃ غیر جائز مطلقاً اتفاقاً و فی غیرہما ان  
کان مملاً یحتمل القسمة جازاً اتفاقاً والخلاف فیما یحتملہا فلا یجوز وقف لوالمشاع  
عند محمد ویجوز عند ابی یوسف وصرح فی الخازنۃ من الجارۃ بان الذوی سے  
علی قول محمد فی وقف المشاع وکذا فی البزازیة والوالجیة و فی شرح المجمع لابن طلاع

بالقاصی  
ملا

و فی التجنیس بدیفتہ وبقعه فی غایت البیان انتہی و اشہر علم حررہ الراجی عفور بہ  
القوسی ابوالحسنات محمد عبدالحی تاج وزائدہ عن ذنبہ الجلی والنجفی محمد عبدالحی ۱۲۸۹  
ابوالحسنات

استفتا کیا فرماتے ہیں علمای شریع شریف وفضلا سی دین لطیف اس مسئلہ  
میں کہ اگر واقف نے اس طور سے وقف کیا کہ کسی حاکم وقت کو اختیار نہوگا کہ اپنی رائے  
سے کسی دوسرے کو متولی مقرر کرے یا متولیان مقرر کر دے میرے کی نسبت معزولی ہوگی  
وہیشی کرے یا نسبت اون کے کوئی جرم خیانت کا لگا دے تو سوال یہ ہے کہ آیا  
اس وجہ سے دست اندازی حاکم یا قاضی ممنوع ہوگی اس بات پر لحاظ رکھتے  
ہو توف علیہ اور متولی ایک ہی ہو فقط بنیوا بالدلیل تو جسروا عند اللہ الجلیل  
ہوالمصوب ایسی شرط کی صورت میں دست اندازی قاضی و حاکم ممنوع ہوگی اور  
تفسیر اور تبدیل کسی حاکم کو جائز نہوگی مگر جبکہ متولی کی خیانت بطور صحیح ثابت ہو تو  
حاکم شرع کو تبدیل کا اختیار ہوگا اور شرط وقف کا اعتبار نہ کیا جاوے گا بحوالہ الرئی شرح  
کنز الدقائق میں ہے وکلیۃ القاضی توخر عن المشروط لہ ووصیتہ لہ اور یہی  
اوسمیں ہے یعزل القاضی المتولی لو کان خائناً نظراً للوقف وکلیۃ القاضی

لو اذ ان لا یعزلہ القاضی والسلطان لانه شرط مخالف بجملة الشرع القوی  
حررہ الراجی عفور بہ القوسی ابوالحسنات محمد عبدالحی تاج وزائدہ عن ذنبہ الجلی والنجفی محمد عبدالحی ۱۲۸۹  
ابوالحسنات  
استفتا کیا فرماتے ہیں علمای دین وفتویٰ اور شرح ستین اس مسئلہ میں کہ زید  
نے اپنی جائداد غیر منقولہ کو عمر و پر وقف کیا اور اوسکو متولی مقرر کیا اور یہ شرط کے کہ  
عمر و جسکو چاہے موقوف علیہ اور متولی بعد اپنے مقرر کرے تو آیا اسل اختیار عطا کر دے

واقف سے عمر دوسرے کو موقوف علیہ اور متولی کر سکتا ہے یا نہیں اور بعض لوگ یہ کہتے ہیں کہ موقوف علیہ مالک نہیں ہے اور سوا سے مالک کے دوسرے شخص موقوف علیہ مقرر نہیں کر سکتا ہے گو مالک نے اسکو اختیار دیا ہو فقط بنو ابی ہریرا ہو المصوب شرائط سے ملوک ہونا موقوف کا واسطے واقف کے ہو اور شے موقوف ملک موقوف علیہ میں داخل نہیں ہوتی ہے جیسا کہ قنوی عالمگیری میں ہے و اذا خرج عن ملك الواقف لا يدخل في ملك الموقوف عليه كذا في الكافي وهو المختار كما في فتح القدير انتهى بناءً عليه موقوف علیہ کو اختیار وقف موقوف کا نائباً حاصل نہیں ہو سکتا اور متولی کرنے کا اسکو اختیار ہے <sup>۲۳</sup> و المختار میں ہے معنی العموم كما نفع الوسائل انه ولا واقامه مقام نفسه وجعل له ان يسند له ويوصى به الى من شاء ففي هذه الصورة يجوز التفويض منه في حال الحياة وفي حالة المرض المتصل بالصوت انتهى اور مختار میں ہے اراد المتولى اقامة غيره ما في حياته وصحته ان كان التفويض له بالشروط عموماً ولا فان فوض في عهده لا يصح وان في مرض موته يصح انتهى ملخصاً والله اعلم - حرره الرابح عفور بالله الشومى ابو الحسنات محمد عبدالحى تاج وزائد عن ذم الجلى والخصى <sup>۱۹۹</sup> **فقہاً** کیا فرماتے ہیں علمای دین و مفتیان شرع متین بیچ اس مسئلہ کے وقف بیع بیع الوفاء من جانب مشتری درست ہے یا نہیں کیونکہ اس میں لزوم دوام نہیں ہے جو وقف کے لیے ضرور ہے کیونکہ بائع زرضن مثل زر رہن کے دیگر جائیداد سے واپس کر سکتا ہے اور ثانیاً جائیداد بیع الوفاء مشتری کی ملوک نہیں ہے مگر بعض لوگ کہتے ہیں بیع الوفاء بحکم بیع ہے اس وجہ سے وقف جائز ہے فقط بنو ابی القاسم الحساب ہو المصوب بیع بالوفاء کے باب میں فقہاء کا اختلاف واقع ہے بعض بیع فاسد اور بعض رہن تجویز کرتے ہیں اور صاحب بحر نے اس میں آٹھ قول نقل کیے ہیں اور قول ششم کے باب میں لکھا ہے الثامن القول لجامع لبعض المحققين انه فاسد في بعض الاحكام حتى ملك كل منهما انفسه وصح في حق بعض الاحكام كذا

باب بیع الوفاء

بیع الوفاء بحکم بیع

الانزال والمنافع ودهن في حق البعض حتى لم يملك المشتري ببعه من  
 آخر ولا رهنه انتحى اور بعد اسکے تحریر کرتے ہیں بیغے ان کا بعدل فی الا فتاء عن  
 القول الجامع انتحى بناءً عليه وقف ببيع ببيع الوفا کا نہ درست ہوگا وانشاء علم - حرره الراحمي عفو  
 ربه القوي ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوزنا عن ذنبه الجلی والتخفی <sup>محمد عبدالحی</sup> <sup>ابو الحسنات</sup>  
 انتحى زید نے نکاح ہندہ کے ساتھ کیا اور اس کے باپ عمر سے اور کیا کہ ہندہ کو عمر کو گھر  
 سے اور کہیں نہ لیاؤنگا پس اس شرط کا ایفاء واجب یا نہیں اور بصورت عدل عند اللہ ماخذ ہوگا یا نہیں  
 ہوالمصوب اس شرط کا ایفاء قضا واجب نہیں اسکو اپنی زوجہ کے اپنے گھر لے جانے کا  
 اختیار ہے لیکن فیما بینہ وبين انشاء ایفاء وعدہ لازم ہے اور خلف وعدہ باعث لزوم  
 اثم ہے حدیث صحیح میں وارد ہے آية المناق ثلاث اذا حدث كذب واذا وعد  
 اخلف الخ اور اشباہ میں ہے الخلف في الوعد حرام كذا في اضية الذخيرة انتحى  
 وانشاء علم - حرره الراحمي عفور بالقوي ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوزنا عن ذنبه الجلی والتخفی  
 انتحى کیا فرماتے ہیں علمای دین و مفتیان شرع متین اس مسئلہ میں کہ خضاب  
 کرنا مسنون ہے تو کس چیز کا اور کس حدیث سے ثابت ہے جس چیز کا مسنون ہو اسکے  
 سوا دوسری چیز کا خضاب جیسے وسمہ نیل کا یا دوسرا نسخہ ہو تو کیا حکم ہے اگر ممانعت ہو  
 تو کس حدیث سے اور جو جائز ہے تو کس حال میں یعنی روزگار پیشہ کو یا ہر شخص کو اور اگر  
 ممانعت ہو تو کس طرح سے اور اسکی خلاف روی میں کس طرح کا عذاب ہوگا یا کس نعمت سے  
 محروم ہوگا صاف صاف بیان فرمائیے اور اسکا جواز اور حرمت متفق علیہ یا مختلف فیہ ہو تو  
 ویسار قام فرمائیے بیوا تو جروا  
 ہوالمصوب خضاب کرنا سرخ یا زرد یا اور کسی کا سولے سیاہی خالص کے مستحکم  
 اور خضاب نکرنا اور سفیدی قائم رکھنا بھی جائز ہے اور سیاہ خضاب ممنوع ہے  
 فتاویٰ قاضیان میں ہے الخضاب بالحناء حسن انتحى اور صحیح مسلم میں آنحضرت صلی اللہ  
 علیہ وسلم سے مروی ہے غیث والشیب واجتنبوا السواد یعنی تعیر کرو سپیدی کو اور  
 اجتناب کرو سیاہی سے اور سنن ابی داؤد میں آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سے مروی ہے

کتا ب الاقرار  
 کتاب التواضع  
 کتاب التواضع

کتا ب الاقرار  
 کتاب التواضع  
 کتاب التواضع

لیکون فی آخر الزمان قوم یخضبون بالسواد کخواد صل الحمام لا یجدون راجحة  
 الجنة یعنی آخر زمانہ میں ایسے لوگ ہوں گے کہ خضاب سیاہ کرینگے مثل رنگ کبوتر کے  
 سینہ کے وہ لوگ نپا ونگے بومی جنت کو اور عجم طبرانی میں آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سے  
 مروی ہے من خضب بالسواد سقود الله وجهه یوم القیمة انتھے یعنی جو شخص  
 سیاہ خضاب کرے قیامت کے روز وہ رو سیاہ محشور ہوگا اور شیخ و بلوی شیخ  
 مشکوٰۃ میں لکھتے ہیں خضاب بخنا باتفاق جائزست و مختار در سواد حرمت ست انتھی  
 اور خضاب و سمنہ یعنی نیل کا اگر بغیر اشتراک مہندی وغیرہ کے ہو کہ جس سے سیاہی ظاہر  
 حاصل نہیں ہوتی ہے بلکہ سیاہی بائل بہ سبزی ہو تو وہ درست ہو جیسا کہ امام محمد  
 موطا میں لکھتے ہیں لانری بالخضاب بالوسمة والحناء والصفرة باسنا وان  
 ترکہ ابيض فلا باس بذلك کل حسن انتھے اور اگر بشرکت مہندی ہو یا اور کوئی چیز  
 جس سے رنگ بالکل سیاہ ہو تو وہ حرام ہے واللہ اعلم۔ حررہ الراجی عفورہ بالقوی

ابو الحسنات محمد عبدالحی تاج وز اللہ عن ذنبہ الجلی والحقہ محمد عبدالحی  
ابو الحسنات

استفتا بسم اللہ الرحمن الرحیم سوال علمای متقدمین و مفتیان شرع متین  
 مسائل ذیل میں کیا فرماتے ہیں سنت جماعت کو اپنے لڑکے یا لڑکی کا عقد اہل تشیع  
 کے ساتھ کرنا جائز ہے یا نہیں بصورت نہیں جائز ہونے کے اگر عقد ہو جاوے تو نسبت  
 عقد کے کیا رائے ہے مذہب اہل تشیع و سنت جماعت میں بارکان نماز و کلمہ و طریقہ میں  
 اتفاق نہیں ہے تو ایسی حالتیں از رو مسائل خورد و نوش بہ شمول اہل تشیع جائز ہے یا نہیں فقط عرض ہے  
 کہ ایسے مقام پر جو ایسے سرفراز فرمایاں اضعف العباد بندہ امیر حسن منصرم پانڈی ہنسوا علاوہ مسیون اور پو ضلع سان  
 ہوا المصوب بعض فرق شیعہ کے کافر ہیں اونسے مناکحت و مواکلت و مجالست نہیں جائز  
 ہے مثل دن کے چوکتے ہیں کہ علی خدا تھے یا جبرئیل نے خطا کی یا علی آنحضرت صلی اللہ  
 علیہ وسلم سے افضل تھے اور ایسی ہی جو حضرت عایشہ کو نہمت زنا کی کرتے ہیں اور بعض  
 فرق فاسق ہیں جیسے سابقین اونسے مناکحت وغیرہ درست ہے مع الکراہیہ روایت  
 میں ہو الرافضی ان کان یعتقد الالوہیۃ فی علی او ان جبرئیل اخطأ و غلط

انہیں صلح آکر مکان تصف صاحب باہ جامادی ثانیہ ۱۲۸۱ ہجری سید فضل حسین صاحب استفتا علی اصول و مسائل و جوابات



فی الوحي او كان ينكر صفة الصديق فهو كما فرمن لفتة القواطع المعلومة في الدين بخلاف  
 ما اذا كان يفضل عليا او يسب الصحابة فانه مبتدع لا كذا انتھه مطلقا والله اعلم حرره المرحوم  
 عفوره القوي ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوز الله عن ذنبه الجلی والخفی فقط محمد عبدالحی  
ابو الحسنات

**سوال** ۱۹۳۳ ما قولكم بحکم اللہ تعالیٰ ان ذرین مسئلہ کہ مادر زید در عمر ہفت  
 سالگی زید کہ شیر پستانش بوجہ نفی زما نرضاعت بالکل خشک گشتہ بہ ہندہ در آن حالت کہ  
 از کنار مادر خویش جدا گشتہ فغان می بر آورد سر پستان خودش بر لے تسلی و گمانیت ہندہ  
 در دہلش داد و مادر زید بازغان و یقین بلکہ بگفت میگوید کہ امتصاص لبن ہرگز واقع  
 نشدہ است پس درین صورت رضاعت مادر زید ہندہ ثابت میشود یا نہ بنیوا تو جبروا  
 ابواب درین صورت رضاعت مادر زید ہندہ ثابت میشود در اشباہ والنظائر سے آرد  
 لو ادخلت المرأة حلمة ثديها في نم مرضيعة و وقع الشك في وصول اللبن الى جوفها  
 لم تحرم لان في المانع شكك في الولوجية وفي القنية امرأة كانه كانت تعطى ثديها  
 صبية و اشتهد ذلك فيما بينهم ثم تقول لم يكن في ثدي لبن حين القعتها ثدي  
 ولا يعلم ذلك الا من جهتها جاز لا ينهان يتزوج بهذا الصبية انتھه والله اعلم  
 حرره الراجي عفوره القوي ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوز الله عن ذنبه الجلی والخفی محمد عبدالحی  
ابو الحسنات

**سوال** ۱۹۳۴ ما حدیثی و مصلیا و مسلما سوال کیا فرماتے ہیں علمای دین اس مسئلہ میں  
 کہ ایک شخص نام ہوتا ہے اور بعد سلام کے یہ دعا جو حاصل اپنے نفس کے واسطے ہی پڑھتا ہے  
 سب انت ولین فی الدنیا و الاخرۃ و الحقنہ بالصالحین اور سب شہر لی صد سہری و سب  
 امرای اور مقتدی سب اسکے پیچھے آمین آمین کہتے ہیں پس ایسی صورت میں کہ وہ سب کا  
 امام ہے یا فعل اسکا جو حاصل اپنے لیے کرتا ہے برا ہے یا بہلا اور وہ خائن ہے  
 امانت دار اور لا یوم عبد قوما الحدیث کے تحت میں داخل ہو سکتا ہے  
**سوال** ۱۹۳۵ دیگر دو شخص نام ہوتا ہے اور وہ بعد سلام کے اسی دعا کو بلفظ جمع تلفظ  
 کرتا ہے یعنی یون پڑھتا ہے سبنا انت ولینا فی الدنیا و الاخرۃ و الحقنا بالصالحین  
 سب انتھہ لانا صد سنا و بسر لانا امور نا اور سب مقتدی آمین کہتے ہیں پس

فباہر العوضات  
 ماہ ربیع اولیٰ  
 بیوٹہ جیسے از  
 حیدرآباد دکن  
 سید محمد عبدالدین  
 صاحب بیچ الدین  
 صاحب زنا نقاہ  
 شاہ فانی  
 عقب کہ مسجد

کتب الصلوٰۃ  
 نظام جامع  
 کیا حدیث و مسند  
 سلطان حسین  
 اور دیگر دو سہری  
 سبقت

محمد اسحاق  
 حیدرآباد بیچ اولیٰ  
 حیدرآباد دکن  
 سید محمد عبدالدین

ایسی صورت میں امام دوسرا قابل ملامت کے ہے یا قابل معج کے اور خائن ہی یا لائت  
 اور ایسے امام کو اصلاح دینی والا قرآن کا کہین کے یا کیا

سوال دیگر حدیث لایوم عید قوما جو ترمذی میں بروایت ثوبان منقول ہے وہ حدیث  
 ممنوع ہے یا کہ احسن ہے اور اس حدیث کا محل یہ دعا جو بعد تسلیم کے مانگتے ہیں  
 ہو سکتا ہے یا نہیں اور حدیث ثوبان کی ساتھ ان حدیثوں کے جنہیں آنحضرت صلی اللہ  
 علیہ وسلم سے بوقت امامت اندر نماز بلفظ مفرد دعا منقول ہے متعارض اور مخالف ہوتی ہے  
 یا نہیں اگر ہوتی ہے تو اسکی تطبیق اسطرح ایک شخص نقل کرتا ہے کہ حدیث ثوبان میں جو  
 مانعت تخصیص کی ہے وہ خارج صلوٰۃ بعد تسلیم مراد ہے کیونکہ سب اس امام کو اپنی طرف  
 سے نائب واسطے طلب خیر کے کرتے ہیں اور آپ خود دعا نہیں مانگتے بلکہ فقط آمین آمین کہتے  
 ہیں اور وہ اس صورت خاص میں خیانت کر کے خاص اپنے لیے بہلائی چاہتا ہے تو بیشک  
 خائن ٹھیرا اور اندر نماز کے تو ہر کوئی خواہ مقتدی ہو خواہ امام دعا مانگتا ہی تو پس ما  
 دن سب کا دعا مانگنے میں نائب نہ ٹھیرا خائن کہو لگا یہ تقریر صحیح ہے یا غلط بیوا تو جروا نقد  
 ہو المصوب چونکہ اکثر ادعیہ صلوٰۃ جو آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم سے منقول ہیں بلفظ  
 افراد وارد ہیں اور حدیث ثوبان عدم جواز باکراہت پر وال ہی بحالت امامت مسوجہ سے  
 صلا کی راہیں اس باب میں مختلف ہو گئیں بعض نے حدیث ثوبان کو موضوع کہا اور مطلق  
 افراد کو جائز کہا لیکن یہ قول محض غلط ہے حدیث مذکور جامع ترمذی وغیرہ میں موجود ہے  
 اور اس کے وضع پر کوئی دلیل قوی نہیں ہے اور مجرد تعارض سے باوجود امکان جمع کے  
 کسی حدیث کو موضوع کہنا نہیں درست ہے اور بعض نے مطلقاً ادعیہ صلوٰۃ میں افراد کو ممنوع  
 لکھا اور بعض محدثین نے یہ تحریر کیا کہ مراد حدیث ثوبان سے وہ دعا ہے جو بلفظ جمع وارد  
 اور جو دعا بلفظ افراد وارد ہے وہ اس سے خارج ہے اور اکثر محدثین کی یہ رائے ہے کہ  
 تخصیص ممنوع اس دعا میں ہے جسکے ساتھ امام متفرد ہو اور مقتدی آمین کہتا ہو  
 دعای قنوت صبح اور سوائے اسکے اور ادعیہ میں کہ امام مقتدی دو وزن کو جائز ہیں تخصیص  
 منع نہیں ہے فاضل بینی بوجہ المماثل میں لکھتے ہیں جمیع الادعیہ المریدۃ عن رسول اللہ

صلوات الله عليه وسلم مرويت بلفظ التوحيد قال الشيخ مشائخنا المجد الشيرازي فان  
 قيل ورد مر فوعا لا يوم عبد قوما فيخصه بدعوة دونهم فان فعل ذلك فقد خانهم  
 ثم نقل عن ابن خزيمة ان هذه الحديث موضوع وقال بعض العلماء ان ثبت  
 هذه الحديث فيكون المراد دعاء ورد بلفظ جمع قلت وظهر لي والله اعلم ان كل  
 دعاء يدعو به الامام والمأموم يكون بلفظ الا فراد وكل دعاء يدعو من فيه المأموم  
 للدعاء اماه يكون بلفظ الجمع فان افرد وقع في النهي وهذه اولى مما ذكره القاضى لان  
 الحديث الذي نقل عن ابن خزيمة وضعه خرج ابو داؤد والترمذي انتهى كلامه اور  
 شرح الدين بن الملقن شرح سنن ابن ماجه بين كتيبه بين اما التخصيص بالدعاء فمقتضاه  
 كلام النووي في الاذكار اطرا اذ في سائر اذعية الصلوة وبه صرح غزالي في الاحياء  
 ونقله ابن المنذر في الاشراف عن الشافعي والصواب ان ما امر الامام والمأموم  
 بقوله يقول الامام بصيغة الافراد وما امر الامام بقوله كالقنوت ياتي به بلفظ  
 الجمع انتهى اور ابن القيم زاد المعاد بين كتيبه بين المحفوظ في ادعيته صلوات الله عليه وسلم  
 كلها بلفظ الافراد كقوله رب اغفر لي وارحمني ومنها قوله في دعاء الاستفتاح اللهم  
 اغسلني من خطايا اللهم باعد بيني وبين خطايا وروى الامام احمد واهل  
 السنن من حديث الثوبان مر فوعا لا يوم عبد قوما فيخص نفسه بدعوة  
 قال ابن خزيمة في صحيحه وقد ذكر حديث اللهم باعد بيني في هذه دليل على  
 سرد الحديث الموضوع لا يوم عبد قوما الحديث وسمعت شيخ الاسلام ابن تيمية  
 يقول هذه الحديث عندي في الدعاء الذي يدعو به الامام لنفسه والمأموم  
 كدعاء القنوت وغيرها انتهى اور شمس الدين جزري مؤلف حصن حصين مفتاح حصين  
 بين كتيبه بين هو من المنهيات لحديث ثوبان والمعنى ان امامهم في الدعاء كالمؤمن  
 وغيرها لا يخص فانه اذا دعا هم يومنون ويخص نفسه بالدعاء كالمؤمن  
 فهو خيانة لهم واما اذا دعا في السجود لنفسه مثلا او بين السجودتين والشهد  
 وهو امام فليس بخيانة لان كل واحد من المأمومين ينبغي ان يدعو لنفسه

کتاب الخطیہ والکتاب  
 و تصنیف سیدنا حضرت مولانا محمد امجد علی صاحب دکن مدرسہ مولانا محمد امجد علی صاحب دکن مدرسہ مولانا محمد امجد علی صاحب دکن مدرسہ

پس بنا علی ہذہ الجمع الذی اختارہ اکثرہم بعد نماز کے جب امام دعا مانگے اور مقتدی آمین  
 آمین کہیں دسکو تخصیص نہ چاہیے بلکہ تعمیم جیسا کہ شیخ و طوسی نے تصریح کیا ہے اگر ان دعا کے  
 امام بعد سلام میسند و مقتدی بان تائین می نماید ثابت شود چنانکہ ذکر کر دیم آن نیز محمل بین  
 حدیث تو اند بود یعنی درین محل نیز دعا بلفظ افراد مناسب نیست و از دریافت نہ انتہی کلام شیخ  
 فی شرح السفر السعادت اور جو امام سر بنانت ولینا فی الدنیا و الاخرۃ پڑھتا ہو وہ بدنی والا  
 قرآن کا نہیں ٹھہرے گا اسوجہ سے کہ ادھیہ قرآنیہ جب بطور دعا کے تلاوت کیجاوین قرآنیہ  
 سے خارج ہو جاتی ہیں جیسا کہ ہشباہ والتطائیر میں کتاب الصلوۃ میں ہی القرآن یتخرج  
 عن القرآنیۃ بقصد التناء انھے پس تبدیل او نہیں تبدیل قرآن نہوگی اور حدیث ثوبان  
 کو خاص دعا بعد الصلوۃ پر محمول کرنا نہیں صحیح ہے اسوجہ سے کہ یہ طریقہ جو فی زمانہ مروج  
 ہے کہ امام بعد سلام کے ساتھ رفع یدین کے دعا مانگتا ہے اور مقتدی آمین کہتے ہیں آنحضرت  
 صلی اللہ علیہ وسلم کے زمانے میں نہ تھا جیسا کہ ابن القیم نے زاد المعاد میں تصریح کی ہے بلکہ اولی  
 یہی ہے کہ حدیث ثوبان عام بھی جاوے اوس دعا میں جس میں امام متفرد ہو اور مقتدی آمین  
 ہو اور یہ صورت ہی افراد عام میں داخل کیاوے واللہ اعلم بالصواب وعنده ام الكتاب فقط  
 حرره الراجی عنور بہ القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والحفی ۱۲  
 ۱۹۵  
 استفتا بسم اللہ الرحمن الرحیم سوال کیا حکم ہے اس مسئلہ میں کہ ایک شخص ذمی علم  
 ہے جسکو فی الجملہ تمیز کتاب و سنت کے ہے اور کتب فقہ میں مثل علمای اس زمانہ کے نظر  
 و قدرت رکھتا ہے وہ شخص ایک عارضہ سخت میں بیمار ہے اور علاج بقدر امکان بہت کیا  
 ہی مگر اطباء وہاں کے دوا اوس عارضہ کی ایسی مجربا و ر قومی العمل نہیں دے سکتی ہیں جس سے  
 صحت ہو مگر اوسکے واسطے بعض جانور حشرات ارض سے تجویز کرتے ہیں کہ وہ کسب تقریباً  
 کتب طبیہ اور تجربہ اطباء اس زمانے کے بہت مجرب ہیں پس بنظر اختلاف فقہا بمسئلہ  
 تدوی بالحرام و بہ نظر عبارت مرقات الصعود شرح سنن ابی داؤد کے اور بنظر اختیار  
 صاحب ہدایہ کے جو تجنیس میں لکھا ہے وہ شخص ذمی مذکور کو حالت موجودہ مصرعہ صدر  
 اکلاً استعمال کر سکتا ہے یا نہیں حکم اس مسئلہ کا بلا حلف در المختار و حاشیہ شامی

وہا پر شرح ہدایہ وغیرہ و ملاحظہ صحیح و مخصوص حدیث عربین باوہ استعمال برل شریکے رہند  
 کتابچہ رقم فرمایا ہمارے عبارت مرقات الصعود کی یہ ہے قولہ ولا تدوا واطعموا قال  
 البیهقی فی سنتہ هذا الحدیث و حدیث اللہ عن الدواء الخبیث ان صحاحہم لان  
 علی اللہ عن التداوی بالاسکرو و عن التداوی بكل حرام فی غیر حال الضرورة  
 لیكون جمعاً بینہما و بین الحدیث العربین فقط

ہو المصوب ہر چیز کہ اس باب میں فقہا کا بڑا اختلاف واقع ہے اور فتویٰ ہی  
 مختلف ہے ایک جماعت فقہا کی مطلقاً عدم جواز تداوی کی فتویٰ دیتی ہے اور ایک  
 جماعت بضرورت تداوی بالمحرم جائز کہتی ہے لیکن بظاہر اگر کوئی شخص موافق فتوے  
 لڈا جم غیر عدا عبارت بعض محدثین عند الضرورت استعمال اشیاے محرمہ کا کرے گا مواخذ  
 ہے نوگ انشاء اللہ تعالیٰ عینی عمدۃ القاری شرح صحیح البخاری میں لکھتے ہیں اجابوا عن حدیث

العبیدین بانہ قد کان للضرورة فلیس فیہ دلیل علی انہ مباح فی غیر حال الضرورة لانہ  
 نہ اشیاء ائمت فی الضرورة و لہم تجوز فی غیرہا کما فی لبس المحرم و کما نہ حرام الخ  
 و قد ايجز لیسہ فی الحرب او للعلیة اولشدة البریاض المرید غیرہ و لہ امثل کثیر

الشرع و قال ابن حزم صحیح یقیناً ان ہر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انما امر مسلمین  
 علی سبیل التداوی من السقم الذی کان اصابہم و التداوی من منزلة ضروریہ  
 و قد قال اللہ لا ما اضطررتم تم الیہ فما اضطررنا لہ فہو نعمتہم من اللہ و انما

الشرع و اللہ اعلم حررہ الراعی عفورہ القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی شاہ زہرا و زہرا علیہ السلام  
 استفساراً سجدہ و نعلی کیا فرماتے ہیں عمای دین و دنیا میں شرعیہ امور

کہ اسوای اور نتائج شہادت امام حسین و غیرہما میں سزا مان کرنا اور ان کے لئے اور اور  
 و ایہ خطی انقاد مجلس تعزیت کرنا سوجب ثواب ہی یا باعث کتاب اللہ قول مفتی بد اور نوحد اور  
 مرثیہ رخوانی کہ جسپر وعید نائل ہوئی ہے اسکی یہی حقیقت ہے کہ موافقہ کے مصداق و تکالیف

بیان کیا دین یا کچھ اور بیستہند دین بالکتاب  
 ہو المصوب نفس ذکر محاسن موتی و تشریح آن ممنوع نیست بلکہ گریستن باواز بلند

Handwritten marginal notes on the left side of the page.

و بعد آواز بلند کردن با بیان مصائب و مناقب ممنوع و داخل نوحه است در کشف الغمہ  
 عمالزم للموتی علی الاحیاء شیخ الاسلام محمدی مینویسند گریستن به نوحه بلند که آن را در احادیث  
 آواز شیطان خوانده خصوص که با ذکر مناقب مرده جمع کنند چنانکه عادت جاہلیت است در قنیه  
 گفته مذکور در کتب آنست که حرام است مطلقاً اما اصل ثنا و ذکر محاسن مرده برو چه ند به جائز است  
 بلا کراهت و همچنین اصل گریستن که ناشی از رقت قلب باشد بجزع و اضطراب لا باس به است  
 بلکه آنرا در احادیث رحمت خوانده و از آن حضرت در وقایع متعدده وقوع یافته انتمی و نفس  
 بیان وقایع شہادت و گریستن بر آن بشرطیکہ از نوحه و متعلقات آن معرا باشد و از عقد مجلس  
 که موجب تشبہ و وافض است تبرور است و خصوص عقد مجلس بر آن خالی از تشبہ و کراهت  
 نیست در جامع الرموز می نویسد اذ اذ ذکر مقتل الحسين ینبغی ان یذکرا و لا یقتل  
 سائر الصیابة لئلا یشابه الروافض کما فی العون و در مرآط المستقیم می آرد ذکر تسمیہ  
 شہادت بقدر مجلس با این قصد که مردم بشنوند و تا سفها نمایند و گریه و زاری کنند هر چند در نظر  
 ظاہر ظلی در آن ظاہر نیشور اما فی الحقیقت آنم مذموم و مکروه است در مجالس الابار در تسمیہ  
 قدر وی احمد و ابن ماجه عن فاطمة بنت الحسين عن ابيه ان النبي صلى الله  
 عليه وسلم قال ما من مسلم یصاب بالمصیبة فیذکرها وان قدم عهدا فیحدث  
 لها الاسترجاع الا کتب له اجر مثلها یوم اصاب و هذا الحدیث رواه الحسين  
 و عنه ابنته التي شهدت مصرعه وقد ثبت فی علم الله ان مصیبة الحسين  
 یذکر مع تقادم العهد فكان من سنة الاسلام ان یجری هذا السنة  
 کلما ذکر تلك المصیبة بان یسترجع لها فیكون للانسان من الاجر الذی  
 کان لمن استرجع یوم اصاب لمسلمون لها فتحی - و اسد اعلم - حرره الراجز  
 عفور به القوی ابوالحسنات محمد عبدالکلی تجا و زائد عن ذنب الجلی و الخفی <sup>ط</sup> محمد عبدالکلی  
 ابوالحسنات <sup>۱۹۷</sup> **سقا** کیا فرماتے ہیں علمائے سنت و جماعت اس مسئلہ میں کہ ہندہ سنیہ اپنے  
 عقد زید شیعہ کے ساتھ کیا اور صیغہ عقد بطریق اہل تشیع کے جاری ہوا بعد چند دن کہ یعنی  
 بعد موصلت و مباشرت ہندہ اپنے شوہر سے رخصت لیکے اپنی ماں کے مکان میں گئی اور

کتبہ و تصانیف  
 ابوالحسنات محمد عبدالکلی

ان پٹھوں ہی اور خوالین ہر معجل ہے اور زید کو خوف اور سکتے خراب ہو جانے کا ہے اس  
 بابت میں زید موافق اپنے مذہب کے اور سکو قبل اور کرنے ہر معجل کے لاسکتا ہے جیسا کہ  
 حب شرائع الاسلام کہتے ہیں ولہا ان تمنع من تسلیم نفسہا حتی تقبض مہرہا  
 راء کان الزوج موسراً ومعسراً وهل لها ذلك بعد الدخول قبل نغم و قبل لا  
 هو الا تشبه لان الاستمتاع حتى لزيم بالعقد اور موافق ہدایہ کے کہ کتب معتبرہ اہل سنت  
 ماعت سے ہے اختلاف ثابت ہوتا ہے جیسا کہ لکھا ہے وللصراة ان تمنع نفسہا حتی  
 فذ المہر وتمنع ان ینخرجہا ولو کان المہر کلہ مؤجلاً لیس لہا ان تمنع نفسہا  
 سقاطہا حقہا بالتاجیل كما فی البیہ وفيہ خلاف ابی یوسف مرح وان دخل بها  
 نالک عند ابی حنیفہ مرح وقالا لیس لہا ان تمنع نفسہا اور زید نے رجوع بعد الت  
 ہے پس اس صورت میں حاکم عدالت کو کیا تصدیق کرنا چاہیے آیا موافق مذہب شیعہ کے  
 نہ عقد اسی طریق پر جاری ہو اور شوہر ہندہ ہی شیعہ ہے ہندہ کو قبل اور کرنے ہر معجل کے  
 ہی یا موافق مذہب سنت و جماعت کے کیا کرے مفصل جواب اردو میں تحریر فرمایا بیوا توجروا فقط  
 والمصوب اس صورت میں شوہر ہندہ ہندہ کو قبل اور کرنے ہر معجل کے لاسکتا ہے موافق قول  
 احب بمراتق کے اذا وطیها او خلا بها برضاها فیہ خلاف قال ابو حنیفہ لہا ان  
 منع نفسہا وخالفا لونی شرح البجامع الصغیر للبرہ وی کان ابو القاسم الصفار  
 المنع بقول ابی یوسف و محمد و فی السفر بقول ابی حنیفہ ثم قال وهذا  
 من فی الفتیاء یعنی الدخول لا يمنع نفسہا ولو امتنعت لانفقہا لہا ولا یساثر  
 ولہا الا تمنع منه لطلب المہر ولہا النفقة کذا فی غایۃ البیان النجاشی  
 ردہ الراجی عفور بہ القومی ابوالحسنات محمد عبدالحی تجا وزا شد عن زین العابدی  
 شفاً چہ میفرماید علای دین درین صورت کہ یک شخص جماعت خور اور دعوت  
 بہ و او مردمان بد دعوت خطبہ جمع شدند و در مجلس خطبہ ایجاب و قبول فرمایا ہر الفاظ  
 م و پذیر نغم نیز جاری شد پس باین ایجاب و قبول کہ بالفاظ مذکورہ در مجلس  
 جاری شدہ است موافق مذہب امام ابی حنیفہ رحمت اللہ علیہ کیجا ثابت شد

ان پٹھوں ہی اور خوالین ہر معجل ہے اور زید کو خوف اور سکتے خراب ہو جانے کا ہے اس  
 بابت میں زید موافق اپنے مذہب کے اور سکو قبل اور کرنے ہر معجل کے لاسکتا ہے جیسا کہ  
 حب شرائع الاسلام کہتے ہیں ولہا ان تمنع من تسلیم نفسہا حتی تقبض مہرہا  
 راء کان الزوج موسراً ومعسراً وهل لها ذلك بعد الدخول قبل نغم و قبل لا  
 هو الا تشبه لان الاستمتاع حتى لزيم بالعقد اور موافق ہدایہ کے کہ کتب معتبرہ اہل سنت  
 ماعت سے ہے اختلاف ثابت ہوتا ہے جیسا کہ لکھا ہے وللصراة ان تمنع نفسہا حتی  
 فذ المہر وتمنع ان ینخرجہا ولو کان المہر کلہ مؤجلاً لیس لہا ان تمنع نفسہا  
 سقاطہا حقہا بالتاجیل كما فی البیہ وفيہ خلاف ابی یوسف مرح وان دخل بها  
 نالک عند ابی حنیفہ مرح وقالا لیس لہا ان تمنع نفسہا اور زید نے رجوع بعد الت  
 ہے پس اس صورت میں حاکم عدالت کو کیا تصدیق کرنا چاہیے آیا موافق مذہب شیعہ کے  
 نہ عقد اسی طریق پر جاری ہو اور شوہر ہندہ ہی شیعہ ہے ہندہ کو قبل اور کرنے ہر معجل کے  
 ہی یا موافق مذہب سنت و جماعت کے کیا کرے مفصل جواب اردو میں تحریر فرمایا بیوا توجروا فقط  
 والمصوب اس صورت میں شوہر ہندہ ہندہ کو قبل اور کرنے ہر معجل کے لاسکتا ہے موافق قول  
 احب بمراتق کے اذا وطیها او خلا بها برضاها فیہ خلاف قال ابو حنیفہ لہا ان  
 منع نفسہا وخالفا لونی شرح البجامع الصغیر للبرہ وی کان ابو القاسم الصفار  
 المنع بقول ابی یوسف و محمد و فی السفر بقول ابی حنیفہ ثم قال وهذا  
 من فی الفتیاء یعنی الدخول لا يمنع نفسہا ولو امتنعت لانفقہا لہا ولا یساثر  
 ولہا الا تمنع منه لطلب المہر ولہا النفقة کذا فی غایۃ البیان النجاشی  
 ردہ الراجی عفور بہ القومی ابوالحسنات محمد عبدالحی تجا وزا شد عن زین العابدی  
 شفاً چہ میفرماید علای دین درین صورت کہ یک شخص جماعت خور اور دعوت  
 بہ و او مردمان بد دعوت خطبہ جمع شدند و در مجلس خطبہ ایجاب و قبول فرمایا ہر الفاظ  
 م و پذیر نغم نیز جاری شد پس باین ایجاب و قبول کہ بالفاظ مذکورہ در مجلس  
 جاری شدہ است موافق مذہب امام ابی حنیفہ رحمت اللہ علیہ کیجا ثابت شد

یا نہ و دختر مخلوبہ منکوحہ کا طلب شد یا نہ بینوا تو جبراً اجبر کم اللہ

ہو المصوب درین مسئلہ اختلاف فقہاء واقع است نزد بعضی از لفظ وادوم و پذیرفتہ

نکاح منعقد میشود و نزد بعضی نہ ما وادی کہ لفظ دیگر مثلاً بزنی وادوم وغیرہ ملحق نشود پس

مقتضای احتیاط آنست کہ نکاح بالفائز صحیحہ کردہ شود در خزائن الروایات مے آرہ

فی الغیاثیۃ سئل مخم الدین النسفی عن قال لرجل دختر خویش فلانہ بمن وادی گفت

وادم ری گفت پذیرفتہ او قال لا ہرأۃ خوشیستن بمن وادی او وہ فقال وادم فقال ہو

پذیرفتہ هل ینعقد النکاح فیہ اختلاف المشائخ عند بعض لا ینعقد حتی یقول بزنی

وادم وعند بعض یکون نکاحاً بدون ذکر ذلک و هو لا صحیح لان لفظ الاعطاء

عن التملیک والنکاح بلفظ التملیک جائز عندنا انتہی ودر جامع مضمرات

مختصر قدوسی می آرہ فی النسفیۃ سئل عن قال لا ہرأۃ بحضور الشہود و

بمن وادی فقالت وادم هل ینعقد النکاح فقال نعم لان الناس یتارقوا التزوی

بہذا اللفظ وان لم یتلفظوا بلفظ النکاح لان النکاح ینعقد عندنا بلفظ التملیک

خلاف المشائخ انتہی ودر مجمع النوائیل می نویسد عن مخم الدین النسفی عن قول

دختر خوشیستن مراد وادی او بمن وہ لا بدان یقول بزنی وہ ویقول الاخر بزنی

وادم فاصاب دون ذلک لا ینعقد النکاح عند بعضهم وعند بعضهم ینعقد

فلا بد من ہذا الزیادۃ لتصیر المسئلۃ متفقاً علیہا انتہی واللہ اعلم حرر

الراجحی عفور بہ القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوز اللہ عن ذنبہ لجلہ وانکح

استفتا کیا فرماتے ہیں علمای دین اس باب میں کہ تعریف مرض الموت کے

فقہاء کے نزدیک کیا ہے اور اگر زید نے مرض الموت میں بموجودگی چند پسران کے ایک

پسر کو کل جائداد ہبہ کر دی و قبضہ ہی کرادیا پس یہ ہبہ جائز ہے یا نہیں اور اگر ہبہ

ثلث مال میں جائز ہوگی تو ہبہ ہبہ حکم وصیت میں ہوگی یا نہیں بینوا تو جبراً

ہو المصوب مرض الموت کی تعریف نزدیک فقہاء کے مختلف ہی بعض کے نزدیک

مرض الموت وہ مرض ہے جس میں مریض حوائج ضروریہ کی واسطے آمد و رفت نہ کر سکے او

از باب التملیک و النکاح بلفظ التملیک



فنون نے صاحب فراش ہونا معتبر کیا ہے اور مختار و مفتی بہ یہ ہے کہ جس مرض میں ظن  
 لب موت کا ہو وہ مرض الموت ہی صاحب فراش ہو یا نہ وقتاً و سبباً بنائے میں ہے  
 مریض الذی یكون تصرفه من الثلث من یكون خافراً لا یطیق القيام  
 حاجته ویجوز له الصلوة قاعداً ویخاف علیه الموت ولو طال المرض  
 صار بحال لا یخاف علیه الموت كالفالج او صار مرضاً او یأس الشق  
 ۱ یكون له حکم المریض الا اذا تغير حاله عن ذلك ومات من ذلك التغير  
 بما فعل فی حال التغير فمن الثلث قال الفضل ان لا ینخرج الی حوائج نفسه  
 علیه اعتماد فی التجرد وقال الفقیہ کونہ صاحب فراش لا یتبر بل  
 عبرة للغلبة لو كانت من هذا الموت فهو مرض الموت وان  
 یر من البیت وبه اخذ الصدق والشہید انتھم اور جامع الرموز میں ہے  
 لو اذا اظننا المریض وصار صاحب فراش وعجز بین القيام بمصالحه  
 اذداد کل یوم فهو مرض الموت فالمسلوک الذی طال مرضه ولم یظن  
 موت کا صحیح وقال الفضل المریض ان لا ینخرج الی حوائج نفسه وعلیه  
 اعتماد کما فی الخلاصہ والمختار انه ان کان الغالب منه الموت وان  
 ۲ یکن صاحب فراش کما فی ہبۃ الذخیرۃ انتھم اور مرض الموت میں یہ  
 با حکم وصیت میں ہی زائد از ثلث نافذ نہیں ہو سکتی ہے منی کی شرح مختصر و قایم  
 ہے واعتاقہ ای المریض مرض الموت وصمایا تہ ہبۃ وضممانہ  
 ۳ ہبۃ ای کالوصیۃ فی انھا تعتبر من الثلث ویقرب بہا معاد حوائج  
 وصایا اور فصول عمادیہ میں ہے اما المریض یعتبر احکامہ فی وصیۃ  
 صدقۃ و ہبۃ وعتقہ و محایا تہ فی بیعہ و اجارۃ او کتابۃ او عتق  
 ، مال من الثلث ولا یجوز الا من الثلث انتھم اور وصیت کا حکم  
 ۴ یت کو مرض الموت میں اور ایسے ہی سبب کرنا کہ حکم وصیت میں ہی مطلقاً ناجائز  
 اگرچہ کم از ثلث ہو مگر با جازت بقیہ ورنہ تنقیح الفتاوی سے حکم یہ ہے

ووهب شيئاً لو ارثته لا يجوز لانها وصية انتمه اور خزانه المفتين مير  
 لواوصى لواحد من الورثة فانه لا يجوز الا باجازة ساثر الورثة وهم  
 بالغون انتمه اور جامع الرموزين ہے ولا تصير الوصية في كثير من ايام  
 الثلث ولا يعبر شيئاً لو ارثتم الا باجازة ورثة الموصى الوصية بالكثر  
 الثلث للاجنبة او بشئ للوارث فانها تصير لا سقاطهم حقهم انتمه والله اعلم  
 الراجح عفوريه القوي ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوز الله عن بنه الجلی والخفیة <sup>محمد عبد</sup>  
<sup>الوحي</sup>  
 استفتنا کیا فرماتے ہیں علمائے دین اس مسئلہ میں کہ ایک مسجد قدیم کی دیوار  
 نچتے اور محراب موجود ہے اور آبادی محلہ مسلمانوں کی واقع ہے اب دیوار میں  
 خراب شہید کر کے قریب و سیکے بقا صلہ پانچ سات درعہ مسجد جدید تیار کرنا اور ایند  
 چونہ مسجد قدیم کا مسجد جدید میں لگانا جائز ہے یا نہیں اور مسجد قدیم کی زمین میں نہر  
 جائز ہے یا نہیں اور جو مسجد قدیم منہدم کی گئی اور اسکی اراضی کے واسطے کیا حکم ہے بیٹوان  
 ہوا المصوب جو مسجد منہدم ہو جاوے اور اسکی تعمیر و ترمیم نہو سکے اور  
 دوسری مسجد کے یا کسی اور وجہ سے اس مسجد سے استغنا ہی حاصل ہو جاوے  
 صورت میں اسباباوس مسجد کا دوسری مسجد میں نقل کرنا بہ مذہب صحیح و رواد  
 نہیں درست ہے ہیا کہ رساک سعاوۃ الما جدید بعمارة المساجد میں فاعئل ربنا  
 شربلا لی تحریر کرتے ہیں لا يجوز نقل وقفات المدرسة ولا تغیر  
 واقفها وکذا لک المسجد علی المیثقة بہ من المذہب وایضاً ذلک بما قالہ  
 الشیخ سزین فی البحر الرائق قال محمد اذا خرب المسجد ولس له ما یعمربو  
 استغنی الناس لبناء مسجد آخر والخیر اب القریة اولم تحرب لکن خربت بنقل  
 واستغنیوا عنه فانه یعود الی مالک الواقف وقال بو یوسف هو مسجد  
 قیام الساعة لا یعود میراتا ولا یجوز نقله ونقل مالہ الی مسجد آخر سو  
 یصلون فیہ او لا یصلون وعلیہ الفتوی کذا فی الحاوی القدسی رقی  
 واکثر المشائخ علی قول ابی یوسف ودرج فی فتح القدیر قول ابی یوسف

کتاب الوقف  
 ماہ جاری تاہینہ  
 حکم جامع  
 حکم جامع  
 حکم جامع

چہ جائیکہ مسجد قدیم کی دیواریں وغیرہ قائم ہیں اور آبادی میں واقع ہے ایسی مسجد کو منہدم کرنا اور اسکا اسباب دوسری مسجد میں نقل کرنا کسی طرح سے نہیں درست ہوگا بلکہ منہدم کرنے والا اور اسکا داخل و عید شدہ کلام اللہ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا ہوگا اور اسطر سے مسجد قدیم کی زمین کو نہ بنانا نہیں جائز ہے تمام کتب فقہ میں مصرح ہے کہ لا يجوز تغیر شرط الواقف ہر گاہ اس زمین کو واقف نے مسجد بنایا یا بقیام قیامت اسکا حکم مسجد کا رہے گا اور اسطر سے اس میں تصرف جائز نہ ہوگا واللہ اعلم بحرہ

الراجی عفوریہ القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی سجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والحقی ۷ محمد عبدالحی ابو الحسنات

**مسئلہ** کیا فرماتے ہیں علماء دین اس مسئلہ میں کہ ایک موضع تخمیناً سو گھر کا ہے اس موضع میں زیادہ ہنود ہیں مسلمان کم مدت سے ایک مسلمان نے مسجد تیار کی او میں نماز پنجگانہ اور جمعہ چارمی تھا اب ایک دوسرے شخص نے ایک مسجد دوسری بغاصلہ پچاس دست بلا ضرورت تیار کی اس صورت میں حق کون سی ہے اور کیا جائے بنیوا تو جر وادہ ہو المصوب نماز و نوون میں جائز ہے لیکن افضل مسجد قدیم ہے در مختار میں ہر افضل المساجد مکة ثم المدینة ثم القدس ثم قبائیم الا قدم ثم الا اعظم ثم الا قریب انتھ اور شرح فیہ میں ہے ذکر فی الخمانیة و مدنیة المفتی وغیر ہما ان لا قدم افضل فان استویا فی القدم فالاقرب انتھ واللہ اعلم بحرہ محمد عبدالحی عفا عنہ

**مسئلہ** ہی اول چہ میرا پند علما می دین و مفتیان بشرح متین کہ زید عقیدہ دارو کہ خلفائے جناب سرور کائنات علیہ الف الف تحیات فضائل بسیار وارند لکن حضرت علی کرم اللہ وجہہ فضیلت لحمک لحمی و دماک دمی این طور وارند کہ بر فضائل دیگر خلفائے ثلاثہ اولی فضیلت وارد و بہین وجہ حضرت علی را بر ثلاثہ اولی فضیلت در زعم خود و بعض دیگر میگویند کہ اگرچہ ثلاثہ محدود اولی را فضائل دیگر ہستند مگر کدامی فضیلت را بر فضائل دیگر نیست پس ازین فضیلت جزئیہ فضیلت کلیہ لازم آمد حضرت علی را بر دیگر با بنیوا و توجردا ہو المصوب اہل سنت کہ بفضیلت حضرت صدیق رضو قابل اند مراد شان فضیلت من حیث کثرة الثواب مست نہ مطلقاً پس اعتقاد وجود بعض فضائل در حضرت مرتضیٰ

کتاب الصلوٰۃ  
باب النوافل  
کتاب النوافل  
باب النوافل  
کتاب النوافل  
باب النوافل  
کتاب النوافل  
باب النوافل  
کتاب النوافل  
باب النوافل

اختصاص شان بان منافی عقیده اهل سنت نخواهد بود و این فضیلت جزئیة مرتضی  
 قاض افندیست صدیقیه نخواهد شد جلال الدین دوانی در حواشی جدید شرح تجرید  
 می نویسد انما اختلفوا فی الافضلیة من حیث الثواب كما هو الشائع فی  
 کتب العقائد اذ لا ینکر احد من اهل السنة سراجان علی بن ابی طالب کثیر من  
 الفضائل علی غیره انتحی و یحیی بن یساک و شرح عقائد عندیه و غیره والله اعلم حمده الراجی  
 مغفور الیه القوی ابوالحسنات محمد عبدالکلی تجاوز الله عن ذنبه الجلی و الخفی عبدالمجید عبدالکلی ابوالحسنات

### استفتای دیگر

<p>کج بازید که جزا است نه فرمود امام          بسته بنگ تناول کن سرخوش بجزا          که ز جوشیده بخورتا نه بود بر تو حرام          او هم از بهر تو تجویز کند و طی عن سلام          که مسلمانان بر این چار امام است تمام</p>	<p>شافعی گفت که شطرنج مباح است مدام          حنبلی گفت که گرز آنکه بغم دریا بے          بوحیثه بر آنان گوید در باب شراب          گوئی پیروی مفتی چارم مالک          بنگ و می سیخورد کون میکن دیباز قمار</p>
--	---

هو المصوب این اشعار مشتعل اند بر افتراء بر ائمه اربعه و متضمن اند بر اقوال مرووده  
 بیانش آنکه نزد شافعیه اگر چه شطرنج فی نفسه حرام نیست لیکن خالی از کراهت نیست بدو  
 بر آن گناه صغیره است و اگر مشتعل بر اخذ مال و قمار باشد حرام است پس مطلقاً نسبت حلت  
 شطرنج خصوصاً بوقت که مشتعل بر قمار باشد بطرف شان بهمانست علامه کمال الدین موسی  
 رمیزی شافعی در حیوة الحیوان در بحث عقرب می نویسد لعب الشطرنج مکروه و کراهه  
 تنزیه و قیل حرام و قیل مباح و لا اول اصح و اما اذا تضمن الیه اشتغال عن صلوة  
 او غیرها فالتحريم اذ ذلک لیس للشطرنج نفسه وهو مکروه اذ الم یواظب علیه  
 فان و اظب علیه فانه یصیر صغیراً كما ذکوره الغزالی فی کتاب التوبة من الاجاء  
 انتحی ملخصاً و ابن حجر مکی در ستمی شافعی در زواج عن اقتران الکبائر می گویند فی قنا و سن  
 النووی الشطرنج حرام عند اکثر العلماء و کذا عندنا ان فوت به صلوة اولعب  
 به علی عوض فان انتفع ذلک کره عند الشافعی و حرم عند غیره انتحی و نسبت

علت بنگ بطرف امام احمد نیز درست نیست بنگ که بعضی آن را شمشیر و ورق القشبی میگویند  
 در زمانه ائمه اربعه نه بوده بعد مرور زمانه کثیر شائع شده و فقها و مذاهب اربعه بالاتفاق فتوی  
 بحر متشن داوند در زواج جرمی نویسد و حکم الفرائی و ابن تیمیة لاجماع علی تحریم الخمشیه  
 قال ومن استعملها فقد كفر وانما لعريتكم فيها الا حتمت الاربعه لانها لم تكن في  
 زمنهم وانما ظهرت في اخر المائتة السادسة واول المائتة السابعة حين ظهرت  
 دولة التتار انتهي و علت شراب جوشیده اگر چه در بعض کتب حنفیه واقع شده مگر آن قول  
 مروودست و انتساب آن بسوی امام اعظم افتراء است و در منح الفقار شرح تنویر الابصار  
 می نویسد الطبخ لا یوثق فیها لانه للمنع من ثبوت الحرمة لرفعها بعد ثبوتها الا  
 انه لا یحد فیہ عالم یسکر منه علی ما قاله الولا ان الحد فی التمه خاصه لما ذکرنا فلا  
 یعدی الی المطبوخ ذکره فی تبیین الکنز من غیر ذکر خلاف و هذا هو الظاهر  
 الذی یجب ان یعول علیه و به یظهر لك ضعف ما فی القنیة من قوله خمرة طنجت  
 وزالت مرارتها حلت لنتی و یخین است و در المختار و غیره و در رد المحتار است لعل  
 هذا الفرع متفرع علی ما قد منا كما عن بعض المعتزلة من ان الحرام من الخمر  
 هو المسکر بیدل علیه انه فی القنیة نقله عن القاضي عبد الجبار احد مشائخ المعتزلة  
 نتی و نسبت علت لواطت بطرف امام مالک بنان است و رحمة الامة فی اختلاف الائمة  
 می نویسد انفق الائمة الاربعه علی تحريم اللواطه و انه من الفواحش  
 لعظام و هل یوجب الحد قال الثلاثة یوجب الحد و قال ابو حنیفة یغنی فی  
 ول مرة فان تکر منه قتل انتھی و الله اعلم حرره الراجی عفوره القومی ابو الحسنات  
 محمد بداسکی تجا و زالله عن ذنبه الجلی الخفی  
محمد عبدالکلی  
ابو الحسنات  
 مستفسا چه میفرمایند علمای دین کثر هم الله تعالی در صورت مسؤل که یک شخص  
 اعت خود را دعوت خطبه داد و مردمان جماعت بدعوت خطبه جمع شدند و در مجلس خطبه  
 بیان ولی و عزت صغیره و ولی پسر صغیر اکیاب و قبول بالفاظ و اوم و پذیرفتن جاری شد  
 بعد از بالغ شدن پسر و الدین دخترانه و طلاق گرفتند و اکنون پدر پسر با مخطوبه پیغمبر

اینها در کتب معتزله است  
 در رد المحتار است لعل  
 اینها در کتب معتزله است

نکاح کردن می خواهد و میگوید که نکاح پس برین نشده است پس باین ایجاب و قبول که بالذکر  
 مذکوره در مجلس خطبه جاری شده است دختر مخطوبه منکوحه پس شد پانته و بعد ازین  
 بر پدر فاطم نکاح دختر مخطوبه جائز است پانته بنوا تو جبر و اجبر کم الله فی الدار  
 هو المصوب در انعقاد نکاح بلفظ و اوم و پذیر تم اختلاف مشایخ حنفیه است بعضی حکم  
 انعقاد میسازند و بعضی نه و در کتب معتبره قول اول را اصح گفته اند در خزانه الروایات  
 می نویسد فی الغیاثیه سئل مجتم الدین النسفی عن قال لرجل دختر خویش فلانة بمن ابون  
 گفتند اوم می گفت پذیر تم او قال لامرأة ثور شیتین را بمن و اوم او قال وه فقال  
 و اوم فقال پذیر تم هل یعتقد النکاح فیہ اختلاف المشائخ عند بعض لا یعتقد  
 یقول بزنی و اوم و عند بعض بکون نکاحا بدون ذکر ذلک وهو الاصح انتھ  
 پس بنا بر این روایت اصح در صورت سوال نکاح صغیر و صغیره منعقد شده و پدر عند  
 بکدامی طرح جائز نیست که آن مخطوبه و منکوحه پس را بنکاح خود آورد چه زوجه الابن  
 محرمات است خواه نوبت صحبت آمده باشد پانته بنص قوله تعالی وحلائل بناتکم الذین من اولاد  
 در در مختاری نویسد و زوجه اصیله و فرعه و لو بعیدا دخل بها و الا انتھ و الله اعلم  
 الراجح عفور به القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی تاجا و زان الله عن ذنبه ابی الحلی و  
**استفتا** مفندی چیست پر هون اورا ام شیخے نماز پڑھانا ہو درست ہونا  
 جواب اسکا احادیث یا آثار صحابہ سے ارشاد ہو  
 هو المصوب درست ہو حافظ ابن حجر مخلص الجبیه بتخریج احادیث شرح الرا  
 الکبیرین لکھے ہیں سروی الشافعی عن ابراہیم بن محمد حدثنی صالح مو  
 التوامتہ اند مرا آئی ابا هريرة یصلی فوق ظہرہ ای المسجد بصلوۃ الامام  
 المسجی و رواہ البیهقی من حدیث القعبی عن ابن ابی ذئب عن صالح و تراہ  
 مذکور و ذکرہ البخاری تعلیقاً انتھ و الله اعلم حرره ابر الحسنات محمد عبدالحی  
**استفتا** در تسلیم صلوة در زیادت و پرکاتہ اختلاف واقع شدہ بعضی قائل  
 و بعضی قائل استحسان شدہ اند چنانکہ در در مختاری می نویسد و جعلہ النووی

کتاب اصابہ مطبوعہ  
 کتابت و تصنیف حضرت مولانا محمد  
 باقر عثمانی صاحب دارالعلوم دیوبند  
 ان تصدیق فرماتے ہیں کہ اس کا جواب  
 کتابت و تصنیف حضرت مولانا محمد  
 باقر عثمانی صاحب دارالعلوم دیوبند

Marfat.com

وساده الحلبی و فی الحاوی انہ حسن انتہی درین باب کلام امر مختار است فقط  
 ہو المصوب مختار حسن ابن زیارت است و حکم ابتداء غیر معتبر است در رد المختاری لیس  
 قوله سادہ الحلبی یعنی المحقق ابن امیر حاجز فی الحلیۃ شرح المنیۃ حیث قال بعد نقلہ قول  
 النووی انہ بدعتہ وانصد لکنہ متعقب فی ہذا بانہا جاءت فی سنن ابی داؤد  
 من حدیث وائل بن حجر باسناد صحیح و فی صحیح ابن حبان من حدیث عبد اللہ بن  
 مسعود ثم قال اللهم الا ان یجاب بشذوذها وان یخرجہا کما مشی علیہ  
 النووی فی الاذکار و فیہ تامل انتہی ملخصاً و ما یفہم ان حجر بن عیینہ الجبیری لیس و یتم  
 فی صحیح ابن حبان من حدیث ابن مسعود زیادۃ و برکاتہ وہی عند ابن ماجہ و ابی داؤد  
 ایضاً من حدیث وائل بن حجر من قول ابن الصلاح حیث یقول ان ہذا زیادۃ لیس  
 فی نسخ من کتب الحدیث الا فی روایت وائل بن حجر و اللہ اعلم حررہ ابو الحسنات محمد بن محمد بن عفا عنہ  
**سنت** متفقاً عورت بیوہ کا نکاح کسی حالت میں یا مدت میں ہو سکتا ہے یا نہیں اور  
 کیسے اگر ایسا نکاح کر لیا تو نکاح اور منکر کیسے گناہگار ہونے اور اس سے توبہ کس طرح  
 کیجاوے اور ایسی محفل میں شریک ہونا اور نکاح پڑھنا گناہ ہے یا نہیں فقط  
 ہو المصوب حالت عدت میں کس طرح سے نکاح نہیں درست ہے اور بیض قرآنی  
 اسکی حرمت ثابت ہو قال اللہ تعالیٰ ولا تغزوا عقدۃ النکاح حتی یبلغ الکتاب  
 ایبلہ اور مرتکب اس فعل کا مرتکب گناہ کبیرہ کا ہے اور یہ توبہ لازم ہے  
 جس طرح سے اور کہا کرے توبہ ہوتی ہے اور ایسی محفل میں شریک ہونا اور نکاح  
 پڑھنا باوجود علم اس امر کے حرام ہے واللہ اعلم حررہ ابو الحسنات محمد بن محمد بن عفا عنہ  
**سنت** متفقاً سوال اول کیا زمانے میں علم اس مسئلہ میں کہ زید نے بکر سے  
 ایک لونڈی خریدی یا بین طور کہ عمر و نامی ایک اپنے دوست کو روپیہ دیا  
 اور اس مبلغ کا ایجاب و قبول کرے اپنے نام سے اور روپیہ ادا کرے مگر مصود اس  
 خریداری سے تمتع زید کا ہو چنانچہ بکر نے بعت کہا اور عمرو نے اشتربت کہا اور بیع  
 تمام ہوئی اور زمرٹن باو سکا عمرو نے بکر کو ادا کر دیا اب یہ لونڈی زید کی ملک ہوگی

کتاب النکاح  
 ابو الحسنات محمد بن محمد بن عفا عنہ  
 حررہ ابو الحسنات محمد بن محمد بن عفا عنہ

یا عمر کی اور زید پر حلال ہونے کے واسطے عمر کی جانب سے تجدید تملیک نسبت زید کے ضروری ہے یا نہیں خصوصاً ایسی صورت میں کہ جب عمر کو اصرار ہو کہ بیٹے اپنے روپیہ سے خرید کیا اور خود اپنے واسطے لیا اب اگر زید ثابت کر دے کہ خریداری زید کے روپیہ سے ہوئی تو اسکو دعویٰ عمر پر اپنے روپیہ پانے کا ہوگا یا لونڈی کے ملک کا ہوگا اور بعد ادائیگی زرثرمن اگر خالد دعویٰ دار ہو کہ وہ لونڈی ملک میری تھی بکر کی ملک ہی نہیں تھی چنانچہ بشہادت عدول اسکا دعویٰ ثابت ہوا اور قاضی نے ملک عمر سے اسکو خارج کر دیا تو عمر اور اسکا زرثرمن بکر سے واپس پانے کا مستحق ہے یا نہیں اور معاملات میں نیت اور مقصود عائدین کو باوجود ایجاب و قبول صریحی کچھ دخل ہے یا نہیں بینوا توجرو فقط

**سوال** دو عم اگر اسی طور سے زید کوئی عقار نام عمر کے خرید کرے یعنی ایجاب بیع عمر و اپنے نام قبول کرے بقصد تمتع زید اور زرثرمن زید سے لیکر ادا کرے اور اسوجہ سے زید اپنے کو مشتری عقار سمجھے باوجود اسکے کہ ایجاب و قبول میں ذکر زید کا سیطرہ درمیان میں نہیں آیا اور عمر کو انکار یہی زید کے تمتع مقصود ہونے سے ہے اور وہ عقار بوجہ دعویٰ ذاری خالد بشہادت عدول ملک عمر سے نکل جاوے تو عمر و اصل بالغ پر دعویٰ واپسی زرثرمن کر سکتا ہے یا نہیں اور احکام مشتری ہونے کے قضا و شرعاً عمر سے متعین ہون گے یا زید سے بینوا توجرو

**جواب** سوال اول اس صورت میں عمر و لونڈی کے خریدنے کے واسطے زید کی طرف سے وکیل ہوا پس اگر توکیل جاریہ مینہ کی تھی اور عمر و زید کو خرید کیا تو وہ جاریہ ملک زید کی ہوگی اور عمر کو اپنے واسطے اسکا خرید کرنا درست نہیں اور زید پر وہ جاریہ حلال ہوگی حاجت تجدید تملیک کی نہیں آئے اگر عمر نے بخواہہ زید کے اوسے جاریہ کو خرید کیا اور تصریح کر دی کہ میں اپنے واسطے خرید کرتا ہوں نہ زید کے واسطے اس صورت میں البتہ وہ جاریہ عمر کی ہوگی اور سوا سے اسکے اور کسی صورت میں وہ جاریہ عمر کی نہیں ہو سکتی ہدایہ میں ہے لو وکلاہ لشرافیٰ عینہ فلیس لہ ان یشتریہ لنفسہ انتھے اور کفایہ میں ہے سواۃ نوی عنہ العقد



شراء لنفسه او صرح بالشراء لنفسه بان قال شهدا واني قد اشتريته  
 نفسه وهذا اذا كان الموكل غائباً فان كان حاضراً وصرح الوكيل بالشراء  
 نفسه يصير مشترياً لنفسه كذا في التسمية انتهى تنقيح الفتاوى الحامدية  
 كيل لشراء شيء بعينه اذا اشتراه لنفسه بمثل الذي مر به حال غيبة  
 موكل يكون مشترياً للموكل ولا يملك الشراء لنفسه ما لم يخرج عن  
 وكالة وهو يملك اخراج نفسه عن الوكالة عند حضرة الموكل لا عند  
 غيبته كذا في الحاشية انتهى پس جب زيد ثابت کروے گا کہ یہ خریداری اوسکے  
 پیسے ہوئی تو اوسکو دعویٰ عمر سے لونڈی کا ہوگا اور در صورت استحقاق عمر کو  
 سے واپسی زر من کی ضرور ہوگی جیسا کہ در مختار میں ہے وثبتت رجوع المشتري  
 له بانعه بالثمن اذا كان الاستحقاق بالبينة لما سيحج عنها متعديتة  
 تھے اور اگر توکیل جاریہ غیر معینہ کی شراہ کی تھی پس اگر عمر نے زید کے روپے سے  
 یہ کیا یا بوقت خرید نیت زید کے واسطے لینے کی تو وہ جاریہ زید کی ہوگی نہیں  
 وکی جیسا ہدایہ میں ہے ان وکل لشراء عنه لغير عينه فاشترى عبداً فهو  
 كيل الا ان يقول نويت الشراء للموكل او يشتريه بمال للموكل انتهى  
**اب سوال دوم** اس صورت میں وہ شراہ عمر کی زید کے واسطے  
 ہی جاریگی نتائج الافکار میں ہے ان نکاذ باى الوكيل والموكل فى النية  
 لكم التنفيذ بالاجماع انتهى اور حقوق عقد راجع طرف عمر کی ہوگی تنویر الابصار میں ہے  
 نوق عقد لا بد من اضافته الى الوكيل كبيع يتعلق به انتهى اور عمر واصل بانع  
 عوائے واپسی زر من کر سکتا ہے والله اعلم۔ حرره الراجی عفوره بالقوس  
 احسانات محمد عبدالحی تجا وزا لله عن ذنبه الجلی والخفیة  
**مشققات** ما قول لعلماء رجا کم الله عنا جزا رحمتا در ان کس کہ عمداً وسهواً وبغلاً  
 علماء وارت الابيار راوشنام به مثل بین چود و لچا اعازنا الله از رومی تفاخر و کبر  
 و بد و بان صاحبان سند نشین تفاخر و زور و حق آنکس حکم مست بینوا تو جبردا

باز خریداری ہوگی اگر عمر نے زید کے روپے سے یہ کیا یا بوقت خرید نیت زید کے واسطے لینے کی تو وہ جاریہ زید کی ہوگی نہیں

هو المصوب اگر مقصود آن و شنام دهند استخفاف علم و تحقیق علم از من حیث العلم است  
 فقهار علم بکفرش میدهند ورنه در فاسق و فاجر بودن آنکس مستحق عقوبت الهی و مستوجب عذاب  
 ربیومی و اخروی شدن آن شبهه نیست سب و شتم و طعن بر مسلم کائنات من کان موجب فتنی  
 به جای که سب و شتم علما صاحب قنای و می بزازیه می نویسد لا استخفاف بالعلماء لكونها  
 علماء استخفاف بالعلم والعلم صفة لله شیخة و فضلًا علی خیار عباد الله لولا  
 اخلاقه علی شریکها ته عن رساله فاستخفافه بهذا یعلم انما فی من یهو  
 انتم و نیزینو پسند قال بقیه تسمیدک اولعلوی علویک یکفران قصد  
 الاستخفاف بالدين انتم و نور الدین علی سہووی در رساله خروج اہل العقیدین فی فضل  
 الشریفین کے آرند قد ترجم الامام النووی فی مقدمہ شرحہ للمہذب للشیخ  
 الاکید والوعید لشدید لمن یوذی او ینقص لفقہاء و الحث علی کراہ  
 و تعظیم حرما تہم تم اورد قوله تعالی و من یعظم شعائر الله فانها من تقو  
 القلوب و قوله تعالی و من یعظم حرما ت الله فهو خیر الہ عند ربہ و قوله  
 و الذین یؤذون المؤمنین و المؤمنات بغير ما اکتسبوا فقد اخطوا بہت  
 و انما قسینا قلت وجہ الدلالة فی آیتین الاولین ظاہر لان علماء ال  
 من اعظم شعائر الله اذا المراد من شعائر الله اعلام دینہ و ہم من ا  
 حرما تہ و اما وجہ الدلالة من الآیة الثالثة فهو ان هذا الوعد اذا ثبت  
 ذلك بالنسبة الی عامۃ المؤمنین فمالک بنخابتہم و عن ابی امامۃ بن  
 ثلاثة لا یتخفونہم الا المنافع ذوالشیبة فی الاسلام و ذوالعلم و امام مسند  
 الطبرانی فی الکبیر و عن عبد الله بن عمر و قال قال رسول الله صلی الله  
 لیس منا من لم یوقر کبیرنا و لم یرحم صغیرنا و من لم یعرف لعالمنا حقا  
 الترمذی و عن ابی بکرۃ رضی سمعت رسول الله صلی الله علیہ وسلم یقول  
 عالما او متعلما او مستمعا او محبا لا تکن خامسة فکاک قال عطاء قال  
 مسند روایة خامسة لم یکن عنہ و الخامسة ان یغض العلم لاهلہ روا

اور داؤد ظاہری کو مطلق گمراہ کہنا یا اس مسئلہ میں خاص کر کے جو داؤد  
ظاہری نے سربا بشکم اللاتی فی حجوسا کہ میں کہا ہے کہ اگر ربیبہ گو دین ہو  
تو حرام ہے والا نہیں اس کہنے کے سبب داؤد ظاہری کو گمراہ کہنا جائز ہے یا نہیں اور  
داؤد ظاہری کے کہنے کے موافق اگر کہیں عقیدہ رکھا تو کیا وہ بھی داؤد ظاہری کے شریک  
گمراہ ہو یا نہیں اور اس عبارت سے تفسیر آیات الاحکام کا کیا مطلب اور مراد ہے یہاں  
کی حرمت میں دو قیدیں ذکر کی ہیں ایک اللاتی فی حجور کہ دوسرے من نسا نکا لہ اللاتی  
دخلتم بہن پہلے قید اتفاق ہے اور حضرت علیؓ سے مروی ہے اور داؤد نے کہا ہے کہ جو ربیبہ  
اوسکی گو دین نہ تو وہ حرام نہیں اور دوسرے ربیبہ سے متعلق ہے الخ بیوا توجبوا  
ہو المصوب قید اللاتی فی حجور کم کی بجز صحیح و مختار جمہور اتفاق ہے اور داؤد کے  
نزدیک موافق روایت علی رضی اللہ عنہ کے اتفاق نہیں ہے جیسا کہ فتح القدر میں ہے سواء  
کانت فی حجرہ او حجر غیرہ وهو مذہب الجمہور و شرعہ علیہ و رجحان مسعودی  
و قول الجمہور انتھی اور اگرچہ صحیح اس باب میں قول جمہور ہے مگر داؤد ظاہری کو اسکے خلاف  
سے گمراہ کہنا نہیں جائز ہے کیونکہ اختلاف مسائل فرعیہ باعث تفسیق و تضلیل کا نہیں ہے  
تذکرۃ الحفاظ میں ہے قال یحییٰ بن سعید الانصاری اهل العلم اهل توسعه و ما یخرج  
المفتون ینتلفون فیحلل هذا و یحرم هذا فلا یبیب هذا علی هذا ولا هذا علی هذا  
انتھی اور شرح بقاصد میں ہے المحققون من الماتریدیۃ ولا شاعرہ لا ینسب احدهما  
الآخالی البدعة و الضلالة خلافاً للمبطلین المتعصبین حتیٰ بما جعلوا اختلاف  
فی الفروع ایضاً بدعة و ضلالة انتھی اور کسی مجتہد کو اور ایسا ہی داؤد ظاہری کو کسی  
مسئلہ میں کہ اوہنوں نے خلاف ائمہ اربعہ یا جمہور کے کیا ہو اگر وہ مسکد ہو  
غیر مقبول و باطل ہو مگر گمراہ کہنا نہیں درست ہے واللہ اعلم۔ حررہ مولانا  
ربیع القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوز اللہ عنہ و ربیبہ الجلی و الخفی  
استفتا زید از بکر سوال کرو کہ موطوہ خسر سوامی ام الزوجہ حرام است یا حلال  
بکر جواب دادہ کہ نقہائے محققین درین مختلف اند بعض حرام ہے گو پسند و بعض حلال

و محدثین مطلقاً حرام میگویند این جواب صحیح است یا نه اگر موطوءه خسر سوائے ام نسبی زوجہ  
وام رضاعی حرام است پس ماخذش چیست چه مراد از اہات نثار و کلام اللہ سوائے  
ام نسبی و رضاعی دیگری مراد نیست بینواتوجرواۃ **ہو المصوب** کتب معتبرہ حنفیہ ذکر  
حرمت موطوءہ خسر سے سوائے ام نسبی و رضاعی زوجہ کے خالی ہیں اور کوئی وجہ شرعی  
اوسکی حرمت کی نہیں معلوم ہوتی ہے واللہ اعلم۔ حررہ ابوالحسنات محمد عبدالحی عفا عنہ  
**۲۲۰** مقتضاً ما توکم در حالت وقوع سہو بمقتدی آیا ادا و صلوة برو بسبب  
تعدر جائز لازم است یا آنکہ بسبب متابعت امام سہواز و مرفوع است بینواتوجروا  
**ہو المصوب** در نہر فائق بحسب مقتضای قواعد مقررہ حکم اعادہ وادہ سے نویسد  
ثم مقتضی کلامہم اندہ یحید ہا لثبوت الکراہۃ مع تعدر الجائز انکھ لیکن شد  
کہ درین باب مستندست ولالت بر عفو و رفع سہو و کفایت صلوة امام سے ساز و علی متقی و  
منج العمال سے آرد ان الامام لکف من و راء فان سہی الامام فعلیہ سجد تا الیس  
و علی من و راء ان یسجد و امعہ فان سہی احد ممن خلفہ فلیس علیہ ان  
یسجد و الامام یکفیہ اھق عن عھل نھ یعنی سرا و اہ البیھقی فی السنن من عھد  
عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم واللہ اعلم حررہ ابوالحسنات محمد عبدالحی عفا عنہ  
**۲۲۱** مقتضاً چه میفرمایند علمای دین درین مسئلہ کہ درین ملک ہندوستان کہ در  
قبضہ نصاری اند نماز جمعہ واجب است یا نہ و اگر جمعہ گزار و بعدہ اسبج رکعات آخر الظہ  
احتیاطاً گزار و یا نہ و اگر گزار و منفراً گزار و یا بجاعت کہ سنت موکدہ است بینواتوجرو  
**ہو المصوب** مخفی نماند کہ بلا دہند کہ در قبضہ نصاری اند دارالاسلام ہستند و شروط  
بودن دارالاسلام دار الحرب دران موجود نیستند چه اگر چه در آہنا احکام کفرہ جاری  
لیکن معہذا احکام اسلام ہم خصوصاً اصول و ارکان اسلام جاری اند و کفرہ در بعض امور  
رجوع بطرف علمای اسلام سے سازند و رقعاتی بزازیہ سے آرد قال السید امام البلاد  
التی فی ایدی الکفرۃ الیوم لاشک انہا بلاد اسلام بعد ان لم یظہر وافیہا  
احکام الکفرۃ بل القضاۃ مسلمون و انا البلاد الیہ علیہا و ان من جہنم مسلہ

کتب الصلوۃ  
نامہ شعبان حلقہ ابوی مرسلہ ترمذییم خیم ہما جہان نظام لمان اذرون کوہر و رازہ

کتب الصلوۃ  
از ملک سندھ موضع قاسم پور مختار کاری کوہری قلعہ شکار پور مدرسہ  
مولوی محمد عبد القادر صاحب بابہ شعبان سال ۱۲۹۱ ہجری

فيجوز به اقامة الجمعة والاعياد واخذ الخراج وتقليد القضاة وتزويج الايام  
 والارامل واليتيماء كقار فيجوز فيها ايضا اقامة الجمعة والاعياد والقاضي ترض  
 المسلمين وقد تقر بان بقاء شئ من العلة يبق الحكم وقد حكمنا بلا خلاف بان  
 هذه الديار قبل استيلاء التتار كان من ديار الاسلام وبعد استيلائهم اعلان  
 الاذان والجمعة والجماعات والحكم بمقتضى الشرع والفتوى والتدريس شائع  
 بلانك من ملوكهم فالحكم بانها من دار الحرب لاجهة له الى الدراسة والاداية  
 واعلان بيع الخمر واخذ الضرائب والاكوس والحكم من النقص برسوم التناج  
 كاعلان بنى قريظة بطلب لطاغوت ومع ذلك كانت بلدة اسلام بلاريب  
 وذكر الحلواني انها يصير دار الحرب باجراء احكام الكفر وان لا يحكم فيها بحكم  
 من احكام الاسلام وان يتصل بدار الحرب وان لا يبق فيها مسلم ولا ذمى منها  
 بالا فان الاول فاذا وجدت الشروط كلها صارت دار حرب وعند تعارض  
 الادلة والشروط يبق ما كان ويتزجر جانب الاسلام احتياطاً انتهى ملخصاً وقاضي  
 محمد علي تها نومي در رساله احكام الاراضى من نويسد الحق ان ما في ايدي الكفار من  
 بلاد المسلمين فهو دار الاسلام بلا شك لانها غير متصلة ببلادهم ولا لهم  
 لو يظهر وان فيها احكامهم انتهى ودر خزانه المفتين من آرو دار الاسلام لا تصير دار  
 حرب الا باجراء احكام الشرك فيها وان يكون متصلاً بدار الحرب لا يكون بينها  
 وبين دار الحرب مصراً اخر للمسلمين وان لا يبق فيها مسلم ولا ذمى بالامان  
 الاول فما لم توجد هذه الشروط الثلاثة لا تصير دار حرب ومعنى قولنا ان  
 لا يبق فيها مسلم او ذمى اصنافاً بالامان الاول ان لا يبق فيها مسلم او ذمى  
 آمن على نفسه الا بالامان المشركين وقالوا اذا اجروا فيها احكام الشرك  
 تصير دار الحرب سواء كانت متصلة بدار الحرب او لم تكن ببق مسلم او ذمى  
 بالا فان الاول او لم يبق ودار الاسلام لا تصير دار الحرب اذا بقى شئ من  
 احكام الاسلام وان زال غلبة اهل الاسلام ودار الحرب يصير دار الاسلام

باجراء احكام الاسلام فيها وان بقى فيها كما فواصله ولم يكن متصلة بدار الاسلام  
 كذا في شرح سيرة الاصل وفي سيرة الاصل لابن اليسران دار الاسلام لا يعتبر ارب حرب  
 ما لم تبطل به جميع ما صارت به دار الاسلام لان الحكم اذا ثبت لعلة فما  
 بقى ثبته من العلة يبقى الحكم ببقائه وفي المنثور دار الاسلام انما صارت دار  
 اسلام باجراء احكام الاسلام فما بقى علة من علائق الاسلام يتبرح بجانب  
 الاسلام انتهى وعتابى وشرح زيادات مى طراز ودار الاسلام انما تعتبر دار الحرب  
 بثلاث شرائط احدها اجراء احكام الكفر على سبيل الاستتار والثاني ان  
 تكون متاخمة بدار الحرب لا يتخلل بينهما بلدة من بلاد المسلمين  
 والثالث ان لا يبقى فيها مسلما وذمى امنا بالامان الاول فشرط هذه الشروط  
 ليكون علما على تمام القهر والاستيلاء ودار الاسلام يحاط لا ثباته  
 والاحتياط في اثباته لها ان يكتب باحدى هذه الشروط لغير وردة دار الحرب  
 دار الاسلام والاحتياط في ابقائه لها ان تشرط هذه الشروط الثلاثة لصيرورة  
 دار الاسلام دار حرب وعندهما يصير دار الاسلام دار حرب باجراء احكام  
 الكفر فيها انتهى وطحاوى در حواشى ورفتمارى گوید قوله باجراء احكام الشرك على  
 على سبيل الاستتار وان لا يحكم فيها بحكم اهل الاسلام عندية وظاهرا  
 لو اجريت احكام المسلمين واحكام اهل الشرك لا تكون دار حرب انتهى آزين عبارات  
 واضح است که بلاد هند که هنوز در ان احكام اسلام جارى اند و در باب اقامت جمع و جهات  
 و اذان و غيره شعائر اسلام از کفار مانع نيست و در الحرب نيستند هر گاه اين  
 امر محمد شش پيش معلوم بايد کرد که فرضيت جمع مثل فرضيت صلوات فمسئله از نصوص  
 ثابت است مقيد بوقت و در وقت نيست در بلاد هند هم فرضيت الان  
 کما کان اما آنچه که بذهن عوام ميرسد که در کتب حنفيه از شرائط اولاد اسک جمع  
 سلطان مذکور است و آن درين بلاد و مغفور پس بدفوع است باين چه در جامع الزموني  
 سے نرسيد و السلطان اى الخليفة اى الوالى الذى فوqe وال عادلا کان

و جائزاً و الاطلاق مشعر بان لا اسلام ليس بشرط وهذا اذامكن استيفاءه و الا  
 السلطان ليس بشرط حتى لو اجتمعوا على مراحل و صلوا جائز كما في الجلال في الفتا  
 و در و المختار مينو سيد في معراج الدراية عن المبسوط البلاد التي في ايدي الكفار  
 لا دلا اسلام لا بلاد الحرب لانهم لم يظهر و فيها حكم الكفر بل القضاة و الولاة  
 سلمون يطيعونهم عن ضرورة او بدونها و كل مصر فيه و ال من جهتهم يجوز  
 اقامة الجمع و الجماعات و الحد و تقليد القضاة فلو كان الولاة كفاراً يجوز  
 لمسلمين اقامة الجمعة و يعيد القاضى قاضياً بقراضى المسلمين انتم مخلصاً و يقدر  
 لمحااجة و در حجة الله البالغة مرقوم است و ان الامراء احق باقامت الصلوة اى صلوة  
 لجمعة و هو قول على اربع الى الامام و ليس وجود الاسلام شرطاً انتم و مشاه  
 محمد افضل آله ابادى در رساله الاحوط يرمى نويسند چون بيشتر آيد كه اگر والى مصر بمير و خليفه  
 يست يا صاحب شرط يا قاضى با مردمان نماز گذار و جائز است و اگر كيه از ايشان نباشد مردمان  
 با مردى جمع شوند و آن مرد با ايشان نماز گذار و جائز باشد و نیز گذشت كه احتياج سلطان  
 براى اقامت جمع بجهت آنست كه راها مختلف اند و از آنجا معلوم ميشود كه اگر اتفاق راها باشد  
 نماز شود چنانكه در سائر صلوة پس از اين احكام معلوم ميشود كه سلطان برك وضع اختلاف  
 در كار ميشود و هر گاه ملاحظه اختلاف در ميان نباشد باين طور كه اجتماع آراء باشد  
 يكى متوجه اقامت آن شود و وضع اختلاف ناپيد جمع جائز شود انتهى و اما ادار پار كحت  
 به نيت آخر ظهر بعد اولى نماز جمع پس بنى براعتياط است نه بر اشتباه در صحت جمع و هر چند  
 كه بعضى فقها حكم عدم اولى آن داده اند ليكن صحيح آنست كه اداسى آن احتياطاً مستحسن است  
 ليكن بدون جماعت چه جماعت ظهر در آن روز ممنوع عنه است و اين ظهر محض احتياطى است  
 همان بدمجه اولى جماعت مكره خواهد شد و تفصيل اين مسله بالا مزيد عليه در رساله الاحوط  
 في الجمع بين الظهر و الجمعة موجود است و در مختار بعد ذكر اختلاف در تعدد جمع و جمع چهار  
 تعدد نوشته و على المرجوح فالجمعة لمن سبق تحريمه و تفسد بالمعية و الاشتباه  
 فيصلى بعدها آخر ظهر و كل ذلك خلاف المذهب فلا يعول عليه كما حرر في البحر انتم

در رد المحتار می نویسد تفریعاً علی المرجوح یفید انه علی الواجب من جواز  
التعدّد لا یصلیها بناء علی ما قد مرّ عن البحرانی افتی بذلك من رآخوف  
اعتقاد عدم فرضیة الجمعة اقول وفيه نظر بل هو الاحتیاط بمعنی الخیر  
عن العهدة بیقین لان جواز التعدّد ان كان اسهجا واقوی دلیل  
لكن فيه شبهة قوية انتم والله اعلم حرره الراجی عفوره القومی ابو الحسنات

محمد عبدالکافی  
ابو الحسنات

محمد عبدالکافی تجاوزا عن ذنبه لجله وانحرفه  
استفتا کیا فرماتے ہیں اسمین علمای دین یعنی زید نے نہ کسی مفتی کا فتو  
دیکھا آنکھ سے نہ عبارت اوسکی دیکھی نہ سنی اور الزام لگا دیا کہ پانی کسی عورت مسلمان  
جو ٹاپینے کو ناجائز اور مکروہ لکھا ہے اور اوسپر لعن و طعن اور وہابی اور برابریان کہنا کیسا  
ہو **المصوب** زید اس حالت میں گنہگار ہوا تو بہ نصوص اوسکو لازم ہے

بغیر اطلاع حقیقت الامر الزام لگا دینا اور افرار کرنا کہاڑے سے ہے اور لعن و ط  
کرنا اور وہابی و بے ایمان کہنا ہر مسلمان کے حق میں کبیرہ ہے چہ جائیکہ کسی  
کے حق میں تمام نصوص قرآنیہ و احادیث ایسے امور کی ممانعت ہو لانا مالہن اللہ  
حرره الراجی عفوره القومی ابو الحسنات محمد عبدالکافی تجاوزا عن ذنبه لجله وانحرفه

استفتا کیا فرماتے ہیں علمائے دین اس معاملہ میں کہ زید نے ایک عورت  
قوم پاسن کو کلمہ و استغفار پڑھا کر مسلمان کیا کسی مسلمان نے کوئی اعتراض و سکا  
اسلام لانے اور زید کے مسلمان کرنے پر کسی طرح سے کسی طرح نہیں کیا تھا خود بخود  
زید نے اپنی پیالے میں پانی منگا کر مسماة کو دیا کہ نصف اسپن سے پے لیا بقو  
چھوڑ دے مسماة نے نصف پیا باقی چھوڑ دیا اوس پانی کو زید نے پیا اور عمر و کو  
اسی طرح سے حاضرین جماعت نے تھوڑا تھوڑا تبرک پیا جس قدر کم ہوتا تھا زید پانی  
ملاتا تھا بعدہ جلسہ برخواست ہوا صرف یہ بات نہیں معلوم ہوئی کہ آیا یہی قاء  
ہے اور اسی طرح مسلمان ہوتا ہے کوئی آدمی کسی ملت و قوم کا ہو یا اسی قوم کے  
واسطے یہ فاصل قاعدہ ہے حسب شرع شریف کے یا اگر اس قاعدہ کا برتاؤ نہ ہو

ماہ شعبان ۱۳۱۱ ہجری ذی قعدہ ۱۳۱۱ ہجری  
کتاب التہذیب و التعمیر  
کتاب التہذیب و التعمیر  
کتاب التہذیب و التعمیر



مسلمان ہونے میں شک ہوتا یا نہیں یا اگر بلا اعتراض کسی مسلمان کے اور بدون  
ایکے شک لائے ہوئے اسکے مسلمان ہونے اور زید کے مسلمان کرنے پر اگر بلا سبب  
ور بلا وجہ ایسا فعل عمل کیا گیا تو یہ فعل داخل جہالت و حماقت و لغویت کے ہو اور زید سے  
مرز و ہوا ہے یا نہیں جسکا کوئی نتیجہ نہیں تھا بجا لیکہ وہ کلمہ پڑھ کر استغفار کر کے پاک  
ظاہرہ بروی شرع شریف ہوئی تو کیا عذر اور کیا شک اسکے اسلام لانے پر زید کو  
دوسرے مسلمانوں کو تھا بلکہ شک لانے والا کافر تھا۔ ازان بعد زید نے معاً بلا تو  
ماعتے اپنے مکان میں جا کر دریافت کیا کہ ایک عورت مسلمان ہوئی فلان ملت کی تھی  
وہ مکان میں رہے اور روٹی پکاوے۔ نامنتور ہوا۔ تو اس سے کوئی علت غائی  
پیدا ہوتی ہے یا نہیں۔ اگر پیدا ہوئی تو اس پانی پینے اور پلانے سے صاف  
صاف مافی الضمیر زید ثابت اور معلوم ہوا کہ یہ فعل اسوجہ سے عمل کیا گیا کہ حاضرین  
غیبہ جب سب اسکا جوٹاپی لینگے تو بجالت موجودگی مکان زید کے کوئی صاحبان  
غیبہ میں معترض و سکی قوم پر نہیں ہون گے اور کراہت نہیں کرینگے دوسرے وہ  
عورت بدستور اپنے پیشہ حرامکاری میں مقیم سرے قصبہ ہوئی پہلے لوگ اسکی توبیت  
اور بدلت ہونے سے پرہیز کرتے تھے اب مسلمان ہونے سے اور زید کے پانی پنی اور  
پنہ مسلمانوں کے پانی پلانی سے قطعاً و مطلقاً نفرت نہیں بجا لیکہ زید کا تقویٰ ایسا تھا  
کہ کسی کا لوٹا خود واسطے وضو کے نہیں لیتا تھاجتے کہ نماز جمعہ میں خطبہ ختم ہو گیا اور رکعت  
اول ختم ہو گئی اور لوٹا خاص زید کا خالی نہ تھا مروت مانع تھی لے نہ سکا جب لوٹا حاصل ملا تب  
وضو ہوا اور شرکت نماز میں ہوئی کسیکے طرف کو پاک نہیں سمجھ کے کمال کراہت سے زید پانی پیتا کہ  
تو زید سے دفعۃً ایسا فعل اگر وقوع میں آیا تو بہ تعلق غرض و جاہلیت و لغویت و حماقت ہوا  
ہوالمصوب کسیکے مسلمان کرنے میں یہ ضرورت نہیں کہ اسکا جوٹا پانی پیا جائے  
ور پلایا جاوے اور یہ فعل بلا وجہ موجود و بلا ضرورت شرعی داخل لغویت ہی علی الخصوص  
جیکہ بعض کتب فقہ میں مثل در مختار وغیرہ کے مرقوم ہے کہ جوٹا اجنبی عورت کا مرد اجنبی کو  
اور مرد اجنبی کا عورت اجنبیہ کو اگر چہ پاک ہی لیکن مکروہ ہی اور روا المتحار میں یہ مرقوم ہی

کہ گراہت اور سوت ہر کہ جب مقصود استلذاذ ہو عبادت و مختار ہو ہر نغمہ مگر  
سورہ اللزجیل کے عکسہ للاستلذاذ واستعمال ربق الغیر وهو لا يجوز  
انکھ اور یہ المختار میں مرقوم ہے قال الرملى و يجب تفییدہ لا بغیر الزوج  
والمخارم انکھ اور یہی اوسمیں ہر والذی ینظر ان العلة الاستلذاذ فقط  
یفہم انہ حیث لا استلذاذ ولا کراہتہ لاسیما اذا کان یعافہ انکھ پس بر  
عبارت در مختار یہ نفل زید یعنی اجنبیہ کا جوٹا پینا اور پلانا مکروہ ہوا اور بر بنا  
تکریر صاحب ر و المختار حاشیہ در مختار اگر استلذاذ حاصل ہوا تو مکروہ ہوا اور  
بر تقدیر عدم استلذاذ اگرچہ مکروہ نہیں ہوا لیکن اجتناب اوس سے بہتر ہے

وانتم اعلم <sup>۲۲۲</sup> ر رہ الراجی عفور بہ القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والحفی <sup>محمد عبدالحی</sup>  
ابو الحسنات

**سوال** کیا فرماتے ہیں علمای دین کہ زید کے پاس ایک مسماۃ تود  
ہندو سے آئی اور بیان کیا کہ میں مسلمان ہوں یعنی مسلمان کے ساتھ گھر سے  
کو ترک کر کے رہتی ہوں مجھے دین محمدی میں آنا منظور ہے اچھی طرح سے مجھے کلمہ پڑھا  
زید نے محض انکار کر کے جواب دیا کہ بخوف سرکار ہم ایسا نہیں کریں گے مسماۃ نے زید سے  
کہا کہ میں ایک سال سے پاس مسلمان کے ہوں جسکو زید جانتا تھا اگر دعویٰ ہے  
خاوند کو تو وہ زیور کا مدعی ہے عدالت میں نہ میرا کیونکہ میں اوسکے کام کی کب ہوں  
دوسری ملت میں آگئی ہوں مگر زید نے جواب ہی دیا ہرگز کلمہ نہ پڑھایا اور  
جب وہ پاس مسلمان کے ہو اور اوسکی خاوند کو دعویٰ عورت کا نہیں بلکہ زید  
کا ہے اور اسکا علم ہے تو جواب دینا اوسکو باقاعدہ کلمہ نہ پڑھانا کیسا ہو

**سوال** <sup>۲۲۳</sup> ایسی صورتیں کلمہ نہ پڑھانا اور مسلمان نکرنا حرام ہے و اللہ اعلم  
الراجی عفور بہ القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والحفی <sup>محمد عبدالحی</sup>  
ابو الحسنات

قرض لیکر سووی ایک روپیہ ہوا سی پر صاف تمسک لکھ دیا چند سال تک تبدیل  
تمسک کرتا رہا بعدہ عزم بیت اللہ شریف کیا زید نے بکر سے درخواست جج جانے

کتاب التعلیقات

کتاب التعلیقات

مذکور ہے فی العنابیة خروء الفاراة بحس ومن المتأخرین من خض فی الدهن و فی الطعام  
ان کان قلیل لا یفسدہ مالہ یوجد ہر ایچہ او طبعہ انتھہ و اللہ اعلم حررہ الراجی عفوری  
القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی و انتھہ علی محمد عبدالحی  
ابو الحسنات

**سوال** کیا فرماتے ہیں علمائے دین اس مسئلہ میں کہ قطعہ ہر حصہ  
مشترک کہ اوسمیں حصہ و ملکیت ہنوو و مسلمانان کی ہے اور اوس اراضی مشترک میں  
کہ وہ تا ہنوز تقسیم نہیں ہے کوئی شخص مسجد خواہ معبد گاہ اپنا ہنود سے بلا اجازت  
مسلمانان کے زبردستی زمین لیکر بنوالے تو ایسی مسجد بنائی ہوئی میں نماز پڑھنا عند الشرع  
شریف درست ہے بلا کراہت یا بکراہت یا نہیں بینوا بالکتاب تو جروا بالصواب  
ہوالمصوب شرائط وقف سے یہ ہو کہ شے موقوف بوقت وقف ملک واقف  
ہو وے جیسا کہ بحرائق وغیرہ میں ہے من شرائط ملک الواقف عند الوقف  
انتھہ پس وہ مسجد جو زمین مشترک میں بلا اذن شرکاء بنائی گئی وہ شرعاً مسجد  
نہوگی اور اوسمیں نماز پڑھنے سے ثواب نماز مسجد کا نہ ملے گا بلکہ ایسے مقام پر نماز  
پڑھنا چاہیے صدر شہید کتاب الوقفات میں کہتے ہیں مسجد بنی علی سواہ  
المسجد لا ینفع ان یصل فیہا لان السور حق العامة فلا یجوز خالصاً للہ و صلا  
کمالو بنی المسجد علی ارض الغصب انتھہ و اللہ اعلم حررہ الراجی عفوری القوی  
ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی و انتھہ علی محمد عبدالحی  
ابو الحسنات

**سوال** زید نے بحالت صحت ذات و ثبات عقل کے ایک زمیندار  
لکھا اور عمر و اپنے بیٹے کو وصی مقرر کر کے قابض و دخل اپنے رہبر و کمال ملا کر اپنے  
پر کرا دیا بعد اسکے زید مرگیا اوسوقت مسماة ہندہ بنت زید نے بہ نسبت زید کے  
قبضہ و دخل عمر و کا بحال رکھا اور عمر و مذکور قریب بیس سال کے تھے کہ زید نے  
مطابق وصیت نامہ کے عمل درآمد کرتا رہا اب عمر و مر گیا اور اپنے بیٹے کو اصل وصی  
کی دختر ہندہ کو اور ہندہ کی بیٹوں کو یعنی موصی کے پورا سون کو اور ہندہ کے بیٹوں  
اور تین لڑکیاں نابالغہ اور مسماة صالحہ ایک بیٹی بالغہ اور مسماة صالحہ ایک بیٹی نابالغہ

محمد عبدالحی  
 ابو الحسنات  
 القوی  
 ابو الحسنات  
 محمد عبدالحی  
 ابو الحسنات

بعدہ سے بکر کہ سعید و صالح ہے اور بہ نسبت جملہ ورثہ کے لائق اہتمام امور وقف وغیرہ  
 ہے بذریعہ وصیت نامہ مذکور کے قابض اہلاک ہو اور ساتھ امانت اور دیانت کو تعمیل  
 امور مندرجہ وصیت نامہ کرتا ہے۔ سوال اول بموجب وصیت نامہ کے وصی بہ نسبت  
 چار آنہ کے اشخاص مذکورہ میں سے کون شخص ہوگا۔ سوال دوسرا اور جو شخص وصی  
 ہوگا بہ نسبت چار آنہ کے وہی شخص وصی و منتظم بہ نسبت بارہ آنہ کے ہی ہوگا۔  
 سوال تیسرا اور مالی کہ وہی شخص وصی ہو تو ورثہ کے موصی کو اختیار انتزاع قبضہ کا  
 اس شخص سے نسبت چار آنہ کے یا بارہ آنہ کے بقیہ کے حاصل ہے۔ بینوا تو جروا  
**ہو المصوب** چونکہ دفعہ ۳۳ میں موصی نے تصریح کر دی کہ امر انتظام وقف ہماری  
 اولاد میں رہے گا اسوجہ سے موصی کے نواسوں کو کچھ مداخلت نہیں ہو سکتی ہی کیونکہ  
 لفظ اولاد سے اولاد بنت بقول مفتی بہ خارج ہیں تنقیح الفتاویٰ الحامدیہ کے صفحہ ۵۶  
 جلد اول چا پٹر قوم ہے قال الطرسوسی ما حاصلہ ان فی دخول اولاد البنات  
 فی لفظ الاولاد اختلاف الروایۃ فقہی روایۃ الخصاص وھلال یدخلون وقف  
 ظاہر الروایۃ لا یدخلون وعلیہ الفتویٰ و ذکر العلامة البیرونی نہ اختلافہ  
 هل یدخل ولد البنت فی قوله علی ولدی وولد ولدی قال فی المحیط لا یدخلون  
 فی ظاہر الروایۃ وعلیہ الفتویٰ لانہم ینسبون الی الاب دون الام و اعتماد  
 فی التجنیس و کذا اعتماد المتأخرون منہم الشیخ قاسم الخنفی وقال ہوالذ  
 یقتی بہ انتھے ملخصاً اور جو ورثہ بالغ نہیں وہ ہی تادم بلوغ و لیاقت قابل وصیت  
 و ولایت نہیں جیسا کہ بحر الرائق میں ہے فی الاسعاف لو اوصی الی صبی تبطل فی  
 القیاس مطلقاً و فی الاستحسان ہی باطلہ مادام صغیر انتھے باقی رہے اور  
 ورثہ اونہیں سے جو سعید صالح و لائق انجام امور وقف کے ہو وہ بحسب نص موصی امور  
 وقف میں ہایت چار آنہ کے وصی و منتظم ہوگا اور اگر چند ورثہ سعادت و رشیدی  
 برابر ہوں تو جو عالم ہوگا اور امور وقف کا اہتمام اچھی طرح سے ساتھ دیانت  
 دیانت کے کر سکتا ہوگا وہ منتظم قرار دیا جاوے گا تنقیح الفتاویٰ الحامدیہ صفحہ ۸۲ میں

این متن صحیح ہے  
 کے لئے

لو احد هما اورع والاخر اعلم بامور الوقت فهو اولي اذا امن من خيانتها  
ولو استويا سرشدا او كان احد هما عالما فانه يقدم انتھے اور جو سعید صالح  
الائق انجام حسب نص موصی متهم امور وقت کا ہوگا وہی شخص بابت بارہ آنہ کے  
بھی وصی قرار دیا جاوے گا فتاویٰ قاضیخان کے صفحہ ۲۱۴ جلد چہارم چاہے کلکتہ  
میں ہے لوقال الواقف انت وصی فی امر الوقت خاصة قال ابو حنیفة هو وصی فی  
الاشیاء کلھا انتھے اور بھی اوسکے صفحہ ۳۲۶ میں ہے اذا وصی الی سرجل فی نوع کان  
وصیاً فی الانواع کلھا انتھے اور بجزائق کی کتاب الوقت میں ہے لوجعلہ وصیاً فی  
امر الوقت فقط کان وصیاً فی الاشیاء کلھا عند ابی حنیفة و محمد انتھے اور جامع  
کے صفحہ ۳۰۰ چاہے مصطفائی کتاب الوصایا میں ہے اطلاقہ مشعر بانہ لوجعل سرجلا  
وصیاً فی نوع صار وصیاً فی الانواع کلھا کما فی الذخیرة وغیرہ انتھے اور مجتبیٰ شرح مختصر قدور  
اور منہ الغفار شرح تنویر الابصار میں ہے لو خص له الوصیة فی مال له فهو وصی عند  
ابی حنیفة فی کلہ انتھے اور فتاویٰ سراجیہ اور مجمع البرکات میں ہے الوصی فی نوع یكون  
وصیاً فی الانواع کلھا انتھے اور عبارت دفعہ وصیت نامہ کی اور نہ بیلام سے حق و غل  
سبھی عمر و خواہ اونکے جو قائم مقام ہوں فتور نہ اوسے گا اگر نفس صریح اسل مر پر ہے کہ بابت  
بارہ آنہ کے وصایت بعد عمر و کے اونکے قائم مقام کی طرف منتقل ہوگی اور در نہ موصی کو  
یا حاکم کو اختیار نہیں ہے کہ بدون ثبوت خیانت کے انتزاع قبضہ وصی سے مقدار چار آنہ  
یا بارہ آنہ کو کریں جامع الرموز صفحہ ۱۳۹ میں ہے ویبقی وجوب العین عن الخیانة یقدا  
على القیام بها انتھے اور شرح مختصر وقایہ للشیخین میں ہے ویبقی وصی العین یقدا على  
التصرف ولیس للقائض ان ینخرجه عن الوصایة انتھے اور ہدایہ کے باب الوصیہ میں ہے  
لو کان قائماً على التصرف امیداً ذیہ لیس للقاضی ان ینخرجه و اگر ادا شدے اور نہ  
او بعضہم الوصی الی القاضی فانه لا یبطله ان یعزلہ حتی یتبدل و له منه خیانتہ انتھے واللہ اعلم  
ترجمہ الراجی عمور بہ القوسی ابو الحسنات محمد عبدالحی تاج وز اللہ عن ذنبہ الی و الخفی محمد عبدالحی  
استفتا سوال کیا کرتے ہیں ملای دین و مفتیان شرع ستین اس کے مسئلہ میں

الراجی  
محمد عبدالحی

کہ مثلاً زید نے اپنی املاک سے ٹوٹہ اور موسیٰ بہا کا وصی اور منتظم اپنے پسر سے بکر کر کے املاک مذکورہ پر قابض و وخیل کر لیا اور یہ شرط کی کہ بعد سے بکر کے ہمیشہ ہر زمانہ میں ایک شخص ہماری اولاد میں سے کہ سعید و لائق ہو وصی و منتظم املاک مذکورہ بنا ہو کرے گا شرعاً یہ شرط جائز اور واجب التعمیل ہر زمانہ میں ہے یا نہیں۔ بنو اتوج  
 جو الملحہ و سبب بہ شرط جائز اور واجب التعمیل ہر زمانہ میں ہر قادی عالمگیر پر ہے  
 فی قادی محمد بن الفضل مسئلہ عن شرطہ فی اصل الوقف الولاية لنفس  
 ذکا و ولادہ قال يجوز ان يجمع النسخة او يبيح او يبيح ان يلبس  
 فلان بعد موتي ثم بعد ذلك فلان ثم بعد ذلك فلان فهذا الشرط جائز  
 انما في محيط السراييس النسخة اور قادی قاضی خان میں ہر لو شرط الواقف فی الوقف  
 ان يكون الولاية له ولا ولادہ فی تولية القيم وعزلہ ولا استبدال بالوقف و  
 من انواع الولاية واخرجہ عن يدنا الی المتولى جاز ذلك ذكره فی السير  
 اور اشباہ میں ہے شرط الواقف كمن الشارح يجب تباعه انسخة اور طحاوی  
 و مختار میں کہتے ہیں شرط الواقف معتبرة كالنصوص فی راعی كالنصوص  
 والشرایع حرره الراجی عفور بن القاسم ابو الحسنات محمد عبد الحی تجا وزائد عن زید الحلی والخفی محمد عبد  
**استفسار** سوال ایک عورت نے زنا اور رقص کے ذریعہ سے روپیہ پیدا  
 اور میں سے خیرات کر کے اگر امید وار ثواب کی ہو تو کافر ہو جاوے گی یا مسلمان رہے گی  
 یا ایسی عورت کے ہاتھ کوئی چیز بیکراو سکے روپیہ میں سے قیمت لینا حلال ہے یا حرام  
 کوئی ڈاکٹر یا طبیب عورت مذکورہ کا علاج کرے تو حق العلاج اوسکے روپیہ میں سے لے  
 درست ہے یا نہیں۔ عورت مذکورہ کو اپنے گھر میں کرایہ پر رکھ کر اوسکے روپیہ میں سے کرایہ  
 لینا کیا ہو۔ وہ عورت اگر مذکورہ روپیہ مذکورے کو اوسکی نذر لینا حلال ہے یا حرام  
 جو روپیہ اوسنے زنا کے ذریعہ سے پیدا کیا اور جو نواج گاکے ان دونوں میں کچھ فر  
 ہے یا حرامت میں برابر ہے اوسکے واسطے اور نذر لینے والے کے واسطے۔ وہ عورت  
 اگر دعوت کرے یا کچھ تحفہ بھیجے تو اوسکو قبول کرنا درست ہے یا نہیں۔ عورت مذکورہ

مال حلال بالکل نہیں فقط زنا اور رقص کی اجرت کا روپیہ ہی اگر وہ غیر مستحکم نا چاہے تو  
 کیونکر کرے گا اگر وہ عورت قرض لیکر خیرات کرے اور پھر اپنے روپیہ سے قرض لے کر جسے  
 تو ثواب خیرات کا پائیگی یا نہیں بلکہ اگر قرض لیکر وہ عورت مستحکم لیکر لے لے تو وہ مذکورہ  
 کرنا جائز ہی یا نہیں بلکہ زنا اور رقص کے صلے میں اوسکی ایک روپے تک تو وہ سفر ہو اوسکی سو ہی  
 اور روپیہ وہ اپنی خوشی سے دیتا ہی جسکی وہ نوکر ہے یہ دونوں نہیں حرمت میں برابر ہیں نہیں  
 ہو المصوب زنا اور رقص اور غنا کے ذریعہ سے جو مال پیدا ہو وہ نہیں مستحکم اور حرام ہے  
 اور اس باب میں زنا اور نالچ گانا سب برابر ہیں اور ایسی ہی چیزیں جو کسی شخصیت کے  
 جو حاصل ہو سکے وہ غیبی ہے ان دونوں میں تمیز نہیں ہے بلکہ اگر کسی نے بھلائی سے بھلائی  
 شرط کے ابتداء تبریح کیا وہ غیبی نہیں ہو اور مال غیبی کا حکم یہ ہے کہ مال واجب کی بنا  
 اصل مالک کو اگر معلوم ہو واجب ہو اور اگر معلوم نہ ہو تو غیبی مال کا واجب ہی نہیں  
 نہ بہ نیت طلب ثواب کے بلکہ بہ نیت فراغ ذمہ سے اگر ایسے مال کے تصدق میں  
 نیت طلب ثواب کی کجا و گی پس اگر حرمت اس مال کی معلوم ہے عیب اگر مال غیبی ہے  
 تو وہ شخص کافر ہو جائیگا اور اگر قطعی نہیں ہے تو مال غیبی سے نہیں ثابت ہی تو  
 وہ کافر ہوگا جیسے مال زنا اور رقص کہ اسکی حرمت رائل ظنیہ سے ثابت ہو مگر اس نیت  
 سے وہ شخص قابل مواخذہ ہوگا اور صدقہ اوسکا مقبول ہوگا فان الله طیب کا یقبل  
 الا الطیب روا البخاری ما شئہ در مختار کے باب الاجارة الفاسدة میں ہے فی المتفقہ امر  
 نائمة او صاحبة طبل او ذمہ نسبت مال اوردتہ علی اربابہ ان علیوا والا  
 تصدق بہ وان من غیر بشرط فهو لھا قال الامام الاستاذ الطیب والمعرف  
 کا بشرط انما تصدق قلت وهذا صما تعیین الاخذ برنی زماننا علمہم انہم  
 الا باجر البنتہ صحیحاً فی الفتنی اور در مختار کے باب الاجارة الفاسدة میں ہے  
 الاجارة اعسب التیس وهو تزویج علی الاثر والاعمال اعطت مثل الضنا  
 والنوح والملاحی ولو اخذ بلا شرط یباح الفتنی اور ہی زمین کتاب الزکوۃ میں ہے  
 فی شرح الوهبانیة عن البرازیة انما یکفر اذا تصدق بالحل من القطع الفتنی

کہ روایت میں ہے کہ اگر تصدق بالحرام القطع ای مع سراجاء الثواب الناشئ عن  
 حلالہ اور ثواب شریعی کے رسالہ حفظ الاصفہین عن اعتقاد ان الحرام لا یجوز الی ذمتین  
 ہرگز نہیں بقصد ہر ای بالتصدق من المال الخبیث تحصیل الثواب بل تصرف  
 انہ سے اور ایسی صورت کے پاس مال حرام ہے اگر اور مال طلال ہی اسکے پاس ہو اور وہ  
 یہ ہے کہ حرام ہے نہ کہ اسکی نذر قبول کرنا اور اسکی دعوت کہانا اور اسکا صدقہ اور  
 اسے لینا اور اسے ہرگز کراہے مکان یا اجرت علاج وغیرہ لینا درست ہے بشرطیکہ یہ نہ معلوم ہو  
 کہ یہ برا ہو یا اچھے عین مال حرام سے ہے اور اگر یہ معلوم ہو یا یہ کہ مال حرام غالب ہو  
 تو کچھ نہیں درست ہے اور اشباہ والنظائر میں ہوا ذاکان غالب مال المہدی حلالاً فلا  
 یأس بقبول ہدیۃ واکل مالہ ما لم یتبین انه من حرام وان کان غالب مالہ  
 الحرام لا یقبلہا ولا یأکلہ اذا قال انه حلال ورنہ او استقرضہ انتھے اور  
 حفظ الاصفہین میں ہے فان قلت کیف ساع للفقیر تناول ما فیہ حیث قلت  
 عدم علمہ بحقیقۃ الحال وان علم بہ فهو کغیرہ لا یحل لہ انتھے اور خزائن الروایات  
 میں ہے فی ملقط الناصر ہی اکل الربا او کاسب حرام اهدی الیہ او اضافہ وغالب  
 مالہ حرام لا یقبل ولا یأکل ما لم یمیز ان ذلک المال حلال ورنہ او استقرض  
 وان کان غالب مالہ حلالاً لا یأس بقبول ہدیۃ ولا یأکل منه انتھے اس سے  
 یہ بھی معلوم ہو گیا کہ اگر وہ شخص کہ کل مال اسکا حرام ہو وہ اگر خیرات کرنا چاہے  
 تو قرض لینے کیسے اور اپنے مال خبیث سے اس قرض کو ادا کرے اور قرض لینے کیسے جو وہ دیکھا  
 ہو اسکا ثواب اسکو ملے گا اور نذر و تحفہ وغیرہ اس سے لینا ہی درست ہوگا حفظ الاصفہین  
 میں ہے فی الملاححۃ قال فی شرح جبل الخصاص لشمس الاثمۃ ان الشیخ ابوالقاسم  
 کان ممن ریاضتہ حیث انزلہ المظان وکان یستقرض جمیع حوائجہ ووقفہ  
 دینہ بہا یا خذ ید من الجائزۃ انتھے واللہ اعلم حرہ الراعی عفورہ بقوسہ

ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الخلیفۃ والحفی

بسم اللہ الرحمن الرحیم کیا فرماتے ہیں علماء دین اور مجتہدین

کہ روایت میں ہے کہ اگر تصدق بالحرام القطع ای مع سراجاء الثواب الناشئ عن حلالہ اور ثواب شریعی کے رسالہ حفظ الاصفہین عن اعتقاد ان الحرام لا یجوز الی ذمتین ہرگز نہیں بقصد ہر ای بالتصدق من المال الخبیث تحصیل الثواب بل تصرف انہ سے اور ایسی صورت کے پاس مال حرام ہے اگر اور مال طلال ہی اسکے پاس ہو اور وہ یہ ہے کہ حرام ہے نہ کہ اسکی نذر قبول کرنا اور اسکی دعوت کہانا اور اسکا صدقہ اور اسے لینا اور اسے ہرگز کراہے مکان یا اجرت علاج وغیرہ لینا درست ہے بشرطیکہ یہ نہ معلوم ہو کہ یہ برا ہو یا اچھے عین مال حرام سے ہے اور اگر یہ معلوم ہو یا یہ کہ مال حرام غالب ہو تو کچھ نہیں درست ہے اور اشباہ والنظائر میں ہوا ذاکان غالب مال المہدی حلالاً فلا یأس بقبول ہدیۃ واکل مالہ ما لم یتبین انه من حرام وان کان غالب مالہ الحرام لا یقبلہا ولا یأکلہ اذا قال انه حلال ورنہ او استقرضہ انتھے اور حفظ الاصفہین میں ہے فان قلت کیف ساع للفقیر تناول ما فیہ حیث قلت عدم علمہ بحقیقۃ الحال وان علم بہ فهو کغیرہ لا یحل لہ انتھے اور خزائن الروایات میں ہے فی ملقط الناصر ہی اکل الربا او کاسب حرام اهدی الیہ او اضافہ وغالب مالہ حرام لا یقبل ولا یأکل ما لم یمیز ان ذلک المال حلال ورنہ او استقرض وان کان غالب مالہ حلالاً لا یأس بقبول ہدیۃ ولا یأکل منه انتھے اس سے یہ بھی معلوم ہو گیا کہ اگر وہ شخص کہ کل مال اسکا حرام ہو وہ اگر خیرات کرنا چاہے تو قرض لینے کیسے اور اپنے مال خبیث سے اس قرض کو ادا کرے اور قرض لینے کیسے جو وہ دیکھا ہو اسکا ثواب اسکو ملے گا اور نذر و تحفہ وغیرہ اس سے لینا ہی درست ہوگا حفظ الاصفہین میں ہے فی الملاححۃ قال فی شرح جبل الخصاص لشمس الاثمۃ ان الشیخ ابوالقاسم کان ممن ریاضتہ حیث انزلہ المظان وکان یستقرض جمیع حوائجہ ووقفہ دینہ بہا یا خذ ید من الجائزۃ انتھے واللہ اعلم حرہ الراعی عفورہ بقوسہ



مبارک کی زیارت کی نسبت اور نیز اس محفل زیارت میں شرکت کی بابت جو نیز اسناد  
 صحیح کے آنحضرت صلعم کی طرف منسوب کیجاتی ہے حالانکہ اس مجلس زیارت میں  
 بعض منہیات شرعیہ اور بدعات کاسیہ کا ارتکاب بھی کیا جاتا ہے یعنی شب زیارت  
 کو کثرت سے چراغان روشن کیے جاتے ہیں نوبت و شہنائی نوبت بہ نوبت بجائی  
 جاتی ہے آتش بازی بھی چوٹی ہے راگ بھی مع مزامیر وغیرہ ہوتا ہے غرض کہ جملہ  
 رسومات شادھی اس محفل زیارت میں ادا ہوتے ہیں اور اسباب عیش و طرب  
 مہیا کیے جاتے ہیں صبح روز زیارت کو مالیدہ پر آنحضرت کی روح پر فتوح پر فاتحہ مہم  
 کرنا بھی واجبات سے خیال کیا جاتا ہے اور نیز ارشاد ہو کہ شیفتگان موسی مبارک اکثر  
 نقد و جنس بطور نذر و نیاز کے موسی مبارک پر چڑھاتے ہیں اور سکا لینا کیسا ہے اور  
 سکو لینا چاہیے اور کسی قدر راضی وغیرہ بطور اعانت عرس موسی مبارک کے سلاطین  
 اہل اسلام کے عہد سے معاف چلی آئی ہے اور سپر خاندان موسی مبارک کا منقہ ہونا  
 اور اوسمیں سے اپنا اور اپنے اہل و عیال کا نفقہ چلانا شرعاً کیسا ہے۔ ہینوا تو جو روانہ  
 چو آپ جاننا چاہیے ہر مسلمان کو کہ جن چیزوں کو ذات باہرکات حضرت رسول  
 سیدنا و مولانا حضرت محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سے کسی قسم کا علاقہ ہی خواہ وہ  
 موسی مبارک ہو خواہ جبہ مبارک ہو خواہ نعلین پاک ہوں خواہ اور کوئی چیز ہو کہ  
 جسکو آنحضرت نے مس فرمایا ہو یا اور کسی طرح آنحضرت سے اوسکو علاقہ پیدا ہوا ہو  
 تمام چیزوں کی تعظیم کرنا اور اوسنے برکت حاصل کرنا نشان کمال ایمانی اور ولایت  
 محبت نبوی ہے اور جلد آثار محمدی پر جان نثار کرنا ایک عمدہ علامت و امتیاز ہے  
 سے ہوا اس باب میں کسی عاشق جناب نبوی کو کلام اور کسی اہل ایمان کو کلام  
 ی مجال نہیں ہے اور اسمیں شبہ نہیں ہو سکتا کہ ایسے ہزار و ہزار کی تعداد میں  
 ولسے برکت حاصل کرنا واصل تعظیم و تکریم جناب محمدی کی ہرگز نہیں ہو سکتی  
 ورسوت اسکا اکثر عادت صحیحہ اور آثار بکرام سے ہوتا ہے چنانچہ ہر مسلمان کی  
 خلیفہ اور برکت حاصل کرنے کی نسبت عثمان بن عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنہما

ارسلنا اهل الی ام سلمة بقدر من ماء وكان اذا اصاب الانسان عين او  
 شئ بعث اليها مخضبة فاخرجت من شعر رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 وكانت تمسكه في جمل من فضة فمخضبه فشراب منه قال فاطلت في  
 الجمل فرايت شعرات حمراء سراواة البخاري ترجمه عثمان بن عبد الله بن موسى  
 فرماتے ہیں کہ بیجا مجھ کو میرے گرو والوں نے حضرت ام سلمہ کے پاس ایک پیالہ پانی کا لیکر  
 اور عادت کیا کہ جب کسی آدمی کو نظر لگتی یا اور کچھ بیماری ہوتی تو وہ حضرت  
 ام سلمہ کے پاس پانی کا پیالہ بیجا کرتا پس ام سلمہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کا موی مبارک لکھتیں  
 اور وہ اوسکو ایک چاندی کی ڈبیہ میں رکھا کرتی تھیں پس اسی موی مبارک کو  
 اسی پانی میں ڈال کر ہلا دیا کرتی تھیں اور وہ اوسکو پی لیا کرتا تھا پس میں نے جہانک کر  
 ڈبیہ میں دیکھا تو اوس میں چند بال تھے سرخ رنگ کے روایت کیا اسکو بخاری نے  
 اور جیہ مبارک کی تعظیم اور اوس سے برکت حاصل کرنے کی نسبت حضرت اسماء  
 ابی بکر ہمشیرہ خاتون حضرت عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا سے روایت ہوا تھا اخرجت جبة  
 طيالة كسرة انية لها ائنة حياجر ورجيها مكفوفين بالديباجر وقالت  
 هذه جبة رسول الله صلى الله عليه وسلم كانت عند عائشة فلما قبضت  
 قبضتها وكان النبي صلى الله عليه وآله وسلم يلبسها فممن اغسلها الرضة نسيته  
 يها رواه مسلم ترجمه حضرت اسماء بنت ابی بکر سے روایت ہو کہ اونوں نے نکالا  
 ایک جبہ طیلسان کا کسروانی کہ اوس میں گویا پیریشی سنجاف تھی اور دونوں جاگڑے  
 اور سبکے ریشمی سنجاف تھے اور کہا کہ یہ جیہ ہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کا حضرت عائشہ کے پاس  
 رکھا تھا پس جب عائشہ نے انھیں انھیں کہا تو یہ جیہ میں سے لیا اوسکو حضرت پہنا کرتے  
 تھے اور ابابہم اوسکو دیکھ کر رضیوں کو پلاتے ہیں کہ اوسکی برکت سے شفا حاصل کرتے  
 روایت کی اسکو مسلم نے اور اس سے بڑھ کر یہ ثابت ہوا کہ خود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم  
 نے اپنے دست مبارک سے اپنے آثار مبارک کو تہر کا اور دن کو عطا فرمایا ہے اور  
 بہترین تبرک اوسکا استعمال کر لیا ہی چنانچہ بابہ جیہ الوداع میں حضرت انس سے مروی

لان النبي صلى الله عليه وسلم اتى منى فأتى بالحجرة فأتاها شعراى منزلة بعنه وشعره شكه  
 ردعا بالمحلاق وناول المحلق شقها الايمن فحلقه شرودعا ابا طلحة الانصاري فاعطاه  
 اياه ثم ناول الشق الايسر فقال احلق فحلقه فاعطاه ابا طلحة فقال اقسه بين الناس  
 رواه الشيخان ترجمه حضرت انس سے مروی ہے کہ آنحضرت ﷺ آئے منابین پس حجر کی  
 بگڑا کر رمی کی پیرا پنے اپنے قیامگاہ پر مراجعت فرما کر قربانی کی پیر مجام کو بلا کر چاہا  
 بین سر مبارک اور سکی طرف کی اوستے حلق کیا پیر ابو طلحہ انصاری کو بلا کر وہ موسی مبارک  
 دیکھے پیر حلاق کو دوسری شق یسار کی وہی اور فرمایا کہ حلق کر چنانچہ اوستے حلق کیا تو فرمایا  
 ابو طلحہ کو دیکر کہ یہ سیکو بانٹ دے اور ایسی مروی ہے حضرت ام عطیہ سے حضرت زینب  
 بنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے غسل اور تکفین کے قصہ میں ایذا قالت فالقی حقوة  
 فقال اشعرها اياه ترجمه حضرت ام عطیہ فرماتی ہیں کہ حضرت نے اپنا تہ بند ہماری طرف  
 پھینکا اور فرمایا کہ اس کپڑے کو سب کپڑوں سے پہلے پھینا کر کفن دو یعنی اوسکو بدن سے  
 ستمل رکھو اور یہ حدیث دلیل ہی برکت حاصل کرنے میں صلحہ کے آثار سے چنانچہ  
 صاحب لمعات نے اسکے تحت میں افادہ فرمایا ہے وهذا الحدیث اصل فی البرکة  
 باثار الصالحین ولباسهم الخ۔ ترجمه صاحب لمعات نے افادہ فرمایا ہے کہ یہ حدیث  
 اصل ہے بیچ حاصل کرنے برکت کے ساتھ آثار صلحہ اور لباس رکھے کے اور اسبی طرح  
 جن چیزوں کو آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے مس فرمایا اور سکی برکت ثابت ہے چنانچہ  
 حضرت کبشہ روایت فرماتی ہیں قالت دخل علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 فشرب من ماء فی قرینة معلقة قائما فممت الی فیہا فقطعتها۔ ترجمه حضرت  
 کبشہ روایت فرماتی ہیں کہ آنحضرت ہمارے گہر آئے اور ایک مشکیزہ لٹکاتا تھا  
 منہ سے منہ لگا کر اپنے پانی پیاس پیو اوس مشکیزہ کے دبانے کو تراش دیکھا اور وہاں  
 عیاض رحمۃ اللہ علیہ نے شفا میں افادہ فرمایا ہے ومن اعظامہ اعظام جمیع  
 اسبابہ واکرام مشاہدہ وامکنہ من مکة والمدینة ومعابدة ولما لبسه  
 علیہ الصلوة والسلام وایضا قال کانت فی قلنسوة خالد بن الولید شعرا

من شعرا صلى الله عليه وسلم فسقطت قلنسوته في بعض حروب فشد عليها ما  
 انكر عليه اصحابه لكثرة من قتل فيها فقال لمرافعيها بسبب القلنسوة بل لما تمنى  
 من شعرا النبي صلى الله عليه وسلم لثلا اسلب بركتها وتقع في ايدي المشركين  
 ترجمہ۔ اور قاضی عیاض نے کہا کہ منجملہ تعظیم آن حضرت کے تعظیم ہے آپ کے تمام اسباب کی اور  
 بزرگی آپ کے تشریف لانے کے مقامات اور مکانات کی مکہ میں ہوں یا مدینہ میں اور آپ کے  
 عبادت کرنے کے مقامات اور جن چیزوں کو آپ نے ہاتھ لگایا رحمت ہو جو اللہ کی آپ پر اور  
 در نیز کہا عیاض نے کہ حضرت خالد کی ٹوپی میں چند موے مبارک آنحضرت کے تھے پھر  
 گر گئی ٹوپی اونکی ایک لڑائی میں پس دوڑے اوس ٹوپی کیواسطے کہ اوس موقع پر اون  
 ساتھیوں نے ناپسند کیا اوس جگہ کے قتل و قتال کے اندیشہ سے تو حضرت خالد نے فرمایا  
 کچھ اوس ٹوپی کے لیے نہیں گہرا پاتا بلکہ اسلئے کہ اوس میں آنحضرت کے موی مبارک  
 مچھو اندیشہ ہوا کہ مبادا وہ مشرکین کے ہاتھ لگے اور میں اوسکی برکت سے محروم ہو جاؤں  
 وَاَيْضًا قَالَ الْقَاضِي وَحَدَّثَنَا عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ السَّلْمِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ فَضْلَوَيْهِ الزَّاهِدِ  
 وَكَانَ مِنَ الْغَزَاةِ الرَّمَالَةِ أَنَّهُ قَالَ مَا مَسَّتِ الْقَوْسَ بِيَدِي إِلَّا عَلِيٌّ طَهَّرَهَا مَا  
 بَلَغَنِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَخَذَ الْقَوْسَ بِيَدِهِ الْخِزْمَةَ أَوْ رَيْنَزَ كَمَا قَالُوا  
 کہ مروی ہے عبد الرحمن سلمی سے وہ روایت کرتے ہیں احمد بن فضلو یہ زاہد سے اور وہ منجہ  
 تازیوں تیر انداز کے تھے اونہوں نے کہا کہ جب سے میں نے یہ سنا کہ میری کمان کو آنحضرت نے  
 نے دست مبارک سے چھوا اوسوقت سے میں نے اوسکو کبھی بچے و صنوبر نہیں چھوا وَاَيْضًا قَالُوا  
 سَأَى ابْنُ عَمْرٍو أَنَّ ضَعَايِدَهُ عَلَى مَقْعَدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْمَنَابِرِ  
 وَضَعَهَا عَلَى جَبْهَتِهِ الْخِزْمَةَ أَوْ رَيْنَزَ كَمَا قَالُوا قَالَ قَاضِي عِيَاضُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو لَوْ  
 لِي دَيْكٌ كَمَا كَانَ جِهَانَ أُنْخَرْتُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْهُ بِرَيْبُطَةٍ تَحْتِي أَوْ سِجِّجَةٍ كَمَا كَرِهْتُ  
 پیرس فرماتے تھے۔ پس ان تمام احادیث و روایات سے اہل ایمان کی نظر میں بخوبی  
 ثابت ہوتا ہے کہ چہ آثار و مشاہد نبوی سے برکت حاصل کرنا اور اونکی تعظیم کرنا  
 نمایاں ہے اور اس قسم کی برکت اور تعظیم کا ثبوت خود آنحضرت و صحابہ کرام کے

بارک سے ظاہر ہوتا ہے لیکن مسلمان کو چاہیے کہ وہ اس بات پر نظر کرے کہ جس طرح ان  
ادبیت سے آثار نبوی کی برکت و تعظیم کا ثبوت ہوتا ہے اسی طرح تعظیم و برکت حاصل کرنے کا  
ریقہ بھی انہیں احادیث سے ثابت ہوتا ہے پس جس طرح وہ شخص جو منکر برکت  
نار نبوی صحیحہ ہو بدین اور گنہگار ہے اسی طرح وہ شخص جو خلاف طرق و روایہ حدیث کے  
ذاتی خاص طریقہ تعظیم کا اپنی طرف سے اختراع کرے وہ مبتدع اور مخالف سنت ہے  
باوچھا اسکے کہ مخالفت سنت میں دونوں برابر ہیں اور یہ اس صورت میں ہے  
جبکہ اس طریقہ مختصرہ میں کوئی امر خاص صریح منہیات شرعیہ اور محرمات یقیناً  
سے شامل نہ ہو اور اگر اس طریقہ مختصرہ میں کوئی امر محرمات شرعیہ سے ہی شامل کیا جا  
وے ایسی حالت میں دو نقصان ہوں گے ایک تو طریق خاص کا احداث اور دوسرے  
محرمات شرعیہ کا ارتکاب اور ان دونوں باتوں کا حکم یہ ہے کہ انکار تکبیر غیر مستعمل  
فاسق اور مستحل کا ہے دوسرے اس بات پر نظر کہنی چاہیے کہ جو تعظیم اور برکت آنحضرت  
کے آثار کے واسطے ثابت ہو وہ آنحضرت ہی کے آثار کے ساتھ مخصوص ہے اور دوسرے کے  
آثار کے ساتھ وہ معاملہ کرنا جو آنحضرت کے آثار کے ساتھ مخصوص ہے حرام ہے پس  
ضرور ہوا کہ جب کسی خاص جبہ اور خاص لباس اور خاص مو کی نسبت یہ دعویٰ سے  
کیا جاوے کہ یہ آنحضرت کے آثار ہیں تو اول اس بات کا یقین حاصل کیا جاوے کہ  
یہ آثار فی الواقع آنحضرت کے آثار ہیں یا دوسرے شخص کے ہیں جنکو آنحضرت کی  
طرف کسی طمع سے منسوب کر دیا ہے تاکہ اس یقین سے غیر کے آثار کے ساتھ آنحضرت  
کے آثار کا سا پر تاؤ لازم نہ آوے اور اس قسم کے یقین کا حصول ایسے امور کی  
نسبت بغیر اس طریقہ کے مستعد رہے جسکو ہمارے محدثین رحمہم اللہ علیہم نے  
حدیث میں اختیار کیا ہے کیونکہ اثبات آثار نبوی ہی حدیث عن رسول اللہ ہے اور حدیث  
عن رسول اللہ میں ہی طریقہ مسلوک ہے اور یہ بات ظاہر ہے کہ جب ان آثار کا ثبوت  
ایسے طریقہ روایت پر موقوف ہو تو اسکی صحت و عدم صحت ہی صحت اسناد اور عدم  
صحت اسناد پر موقوف ہوگی اور جس صورت میں اسکی واسطے سند ضعیف ہی میر ہو تو

صرف چند جا ہون کے محض نامے کیا وسکو ثابت کر سکتے ہیں پس علامہ کلام یہ ہوا کہ  
بلاشبہ تفسیر آثاریہ سے علامات ایمانی میں سے ہی جسکا ثبوت احادیث صحیحہ سے  
ہوتا ہے لیکن وہ تفسیر اور تبرک منہ سے انہیں طرق میں جو احادیث سے ثابت ہیں  
اور یہ تفسیر فرع ہے اسباب کی کہ ان آثار و تبرکات کا انتساب آنحضرت کی ذات پاک  
کی طرف صحیح ہوا اور صحت انتساب موقوف ہی صحت روایت پر پس جو آثار بصحت روایت  
ثابت ہیں بلاشبہ انکی تفسیر صحابہ کرام کے طریقہ کے بموجب کرنی چاہیے اور اوست  
برکت حاصل کرنے میں کوئی شبہ نہیں اور جو بصحت روایت ثابت نہیں ہیں اور  
ساتھ بلا تحقیق وہ مواظہ کرنا جو آنحضرت کے آثار ثابتہ کے ساتھ کرنا چاہیے ایسا  
جیسا کہ بلا سند کے کلام کو حدیث کہنا اور اوپر عمل کرنا جسکی نسبت سخت وعید وارد  
قال ابن عباس قال مر رسول الله صلى الله عليه وسلم اتقوا الحديث  
الذي ما علمتم فمن كذب على متعمدا فليتبوا مقعده من النار  
الترمذی ترجمہ حضرت عبداللہ بن عباس سے مروی ہے کہ آنحضرت نے فرمایا  
تم میری طرف کسی بات کے منسوب کرنے سے خوف خدا کرو اور بغیر تحقیق کے مجھے کوئی  
روایت مت کہو کیونکہ جو مجھ پر جھوٹ باندھے جان بوجہ کہ وہ اپنا ٹکڑا جہنم میں کہ  
پس واجب ہے ہر مسلمان پر یہ بات کہ جب تک اوسکو اسباب کا علم نہ ہو کہ جس امر کا  
نسبت آنحضرت کی طرف کیجاتی ہے وہ نسبت صحیح ہے یا نہیں اوسوقت تک اوسکا  
روایت نہ کرے اور جب روایت جائز نہیں تو عمل بطریق اولی جائز نہ ہوگا البتہ ایسی  
صورت میں احتیاط کا مقتضا یہ ہے کہ جب کوئی شے آنحضرت کی طرف دعویٰ  
ساتھ منسوب کیا جائے تو قبل تحقیق کے جیسے انکا اقرار جائز نہیں ہوا نکار پر ہم  
اصرار نہ کریں بلکہ سکتا کرے چنانچہ ایسی صورت میں حدیث نبوی سے ہی توقف  
ثابت ہوتا ہے صحابہ مرفوعہ نے اس حدیث کے تحت میں قال رسول الله صلى  
عليه وسلم لا تصدقوا اهل الكتاب ولا تكذبوا هم واولاؤنا بالله وہ  
انزل الينا الخ رواه البخاری ترجمہ مت تصدیق کرو تم اہل کتاب کی اور نہ تکذیب

کرواؤنگی اور کہو تم کہ ایمان لائے ہم اللہ پر اور اس چیز پر جو اوسکے ہمپر اوناری  
 روایت کیا اوسکو بخاری نے لکھا ہے لا تصدقوا اهل الكتاب ای فیما لہ یتبین لکم  
 صدقہ لاحتمال ان یکون کذبا و هو الظاہر من احوالہم قوله ولا تکذبوا  
 ای فیما حدتوا من التوراة ولا انجیل ولہ یتبین لکم کذبہ لاحتمال ان یکون  
 صدقا وان کان نادرا لان الکذب قد یتصدق و فیہ اشارۃ الی المتوقف  
 فیما استشكل من الامور والعلوم الخ غرض کہ ایسے مواقع پر ہی توقف کا  
 طریقہ اسلام ہے ترجمہ نہ تصدیق کرو اہل کتاب کی یعنی اوس بات میں جسکی تکوین  
 تصدیق نہیں ہوئی واسطے احتمال اس بات کے کہ شاید وہ جوٹ ہو واسطے کہ انکا ظاہر  
 حال جوٹ ہی کو متفق ہی ہو اور نہ تکذیب کروانگی اون باتوں میں جو توراہ اور انجیل  
 سے روایت کرتے ہیں جب تک انکی تکذیب ظاہر نہ ہو جاوے اسلئے کہ شاید سچے ہوں گو  
 سچ اونسے نادر ہے اسواسطے کہ کبھی جوٹا ہی سچ بول دیتا ہی اور ہمیں اشارہ ہی اس بات کا  
 کہ جو امور مشتبہ ہوں عقاد می اور عملی معاملات میں سے تو انہیں توقف چاہیے الخ  
 پس یہ جب نام امور مرکز خاطر ہو چکے تو اب سائل کو دیکھنا چاہیے کہ جو لوگ موسیٰ مبارک  
 آنحضرت کی زیارت طریقہ مذکورہ سوال کے بموجب کرانے ہیں بدعات اور منجزات کے  
 پابند ہیں دیکھو روایت مذکورہ بالا کے بموجب موسیٰ مبارک کا بانی مریض کے واسطے حضرت  
 ام سلمہ سے طلب کیا تو اونہوں نے ڈھول تاشے نہیں بکواسلئے پنج آیت اور قرآن خوانی  
 نہیں کرائی ترتیب مجلس و تعیین وقت اور تاریخ نہیں کیا غرض کہ کسی قسم کے تعینات خاصہ  
 سے اوسکو مقید نہیں فرمایا بلکہ اوسکی برکت کو ہر حالت میں قابل استفادہ تصور فرمایا  
 بخلاف اس صورت کے جسکو سائل نے بیان کیا ہے جس میں تعیین ماہ و ایام و تاریخ لازم  
 ضروری اور موثر فی ازویاد الثواب خیال کیا ہو جسکی سنت نبویہ میں کچھ ہی اصل نہیں  
 ہے اور تداعی اور انعقاد محافل خاصہ کو لابد خیال کیا ہے اور اوس میں نوبت و تقارہ و علم  
 مزامیر مہیا کیے جاتے ہیں جو سراسر افعال شیطانی سے ہیں مالیدہ موسیٰ مبارک ہی بطور  
 تذکرہ لکھا گیا جاتا ہے اور بطور تبرک کے تقسیم حالانکہ اس سے انتفاع

حرام تعلقی رہے نہ زمین گاتے ہیں حالانکہ ایسے راگ بالاتفاق حرام ہیں پس برکت حاصل  
کرنا جو قیامۃ الامر مستحب ثابت ہوگی باعث ہوتی ہے ایسے محرمات شرعیہ کے ارتکاب کی  
ہیں مستحب اجتناب واجب ہے اور ظاہر ہے کہ جس امر مستحب کے ارتکاب سے ترک واجب  
نازوم آوے اس مستحب کا ترک واجب ہی نہیں اس صورت میں ہرگز شریعت غزلے محمدیہ  
اس بات کی اجازت نہیں دیتی کہ ایسے بدعیات کے ساتھ اس امر مستحب کا ارتکاب صحیح  
ہو اور نفس مستحب پاسکا بھی اس صورت میں مسلم ہے جبکہ یہ بخوبی ثابت ہو جاوے کہ  
نے الواقع یہ موسیٰ مبارک آنحضرت ہی کا ہے اور اگر یہ امر یا یہ ثبوت کو نہ پوسنے  
تو ایسے جلسہ میں بقصد تبرک حاضر ہونا بھی جائز نہیں ہے اور جو لوگ نذر ماننے ہیں  
موسیٰ مبارک کی اور اسپر چڑھاوا چڑھاتے ہیں وہ حرام ہے کیونکہ نذر عبارت ہی  
اور عبارت النذر اللہ حرام ہے اور ظاہر ہے کہ یہ نذر نذر اللہ ہے پس یہ حرام ہے  
لکھا ہے صاحب بحر الرائق نے والنذر للمخلوق لا يجوز لانه عبادة والعبادة لا يكون  
لمخلوق یعنی نذر مخلوق کی ناجائز ہے اسلئے کہ وہ عبادت ہی اور عبارت کسی مخلوق  
کے لیے نہیں ہوتی اور بسطح یہ فعل حرام ہی اسبسطح اس قسم کے چڑھاوے کا  
لینا اور اوسکا کھانا اور اپنی صرف میں لانا ہی حرام ہے اور ایسی نذر منعقد نہیں ہوتی  
اور ذمہ پر اوسکا ادا واجب نہیں ہوتا چنانچہ اسی بحر الرائق میں ہے الاجماع علی  
حرمة النذر للمخلوق ولا ینعقد ولا یشغل لذمة بہ وانہ حرام بل سمعت ولا یجوز  
لخادم المشیئة انذراہ ولا اکلہ ولا التصرف فیہ بوجہ من الوجوہ الخ ترجمہ ہے  
اس بات پر اجماع ہے کہ نذر مخلوق کی حرام ہے اور وہ نذر منعقد ہی نہیں ہوتی اور  
ذمہ پر اوسکا وجوب نہیں ہوتا اور مجاوروں کو اوسکا لینا اور کھانا اور کسی قسم کا نہ  
کرنا جائز نہیں ہے اور جو اوقات موسیٰ مبارک کے خدام کے واسطے مقرر ہیں اگر وہ  
اوقات اس غرض سے مقرر کیے گئے ہیں کہ وہ تمام بدعات و شرکیات جو سوال میں  
مذکور ہیں اس وقت کے ذریعہ سے راجح کیے جاویں اور ایسے بدعات میں ان اوقات  
سے صرف کیا جاوے تو فی نفسہ یہ وقف ہی باطل ہے اور انکا وقف گنہگار ہی کیونکہ



منجملہ شرائط صحت و وقت کے ایک یہ شرط ہو کہ وہ کام جس کے لیے وقت کیا ہی گیا اور وقت اور عبادت معلوم فی الدین ہو اور ظاہر ہے کہ یہ امور غور و فکر سے لے کر عبادت نہیں ہیں چنانچہ عالمگیر یہ ہے و منها ان من شرائط صحتہ ان یکون قربة فی ذلک وعند القصد الخ ترجمہ اور منجملہ شرائط کے ایک یہ شرط ہے کہ وہ امر نے لغو سے قریب ہو اور وقت صرف کے الخ اور اگر اس سے صرف یہ نیت کی ہے کہ جو فقرا و مساکین یہاں حاضر ہوں اور پھر صرف کیا جاوے اور جو شخص اس کی متولی ہوں وہ بھی بقدر حاجت اس میں سے لیا کریں تو وقف صحیح ہے اور بقدر حاجت خود لینا اور باقی فقرا پر صرف کرنا حلال ہے و اللہ اعلم

کتبہ العبد الذلیل محمد اسمعیل — **محمد اسمعیل** اجاب و من اجاب **محمد اسمعیل**

فی الواقع برکت لینا ایسی چیزوں سے جو آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی طرف بانسباص صحیح بطریق صحیح منسوب ہیں جائز و مستحسن ہے لیکن ایسی مجلس میں جانا جسکو مسائل سے ذکر کیا بوجہ اشتغال ان کے بدعات مستقبوہ اور افعال محرمہ پر شریک ہونا نہیں جائز ہے اور نہ اسے آثار سے جبکا انتساب بطریق صحیح ثابت نہیں ہے برکت لینا جائز ہے اور جو اشیاء عوام کا لانا عام موسیٰ مبارک پر چڑھاتے ہیں اونکا لینا بوجہ مستند و معتبر لے کر نہیں جائز ہے و اللہ درالمحبیب حیث الی تفصیل رائق و ہوفیہ مصیب و اللہ اعلم نیرہ الراجی

عفورہ القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی و اللہ اعلم **ابو الحسنات**

**سوال** کیا فرماتے ہیں علمای دین اس مسئلہ میں کہ گاڑی بان واسطے پونچا دینے لٹونکے گاڑی سے ایک مقام معین کو کرنا کہ کب اور لٹو کرنا اور

بار سے بذریعہ کشتی عبور ہو کر آئے گاڑی والوں نے کہا کہ ان لٹو کرنا کہ کب اور

میں سے اسی جگہ یعنی ہماری گاڑیوں کے متصل کہوں وہ ہم اپنے گاڑیوں کے

لین گے اونسے کہا گیا کہ یہ جگہ اندیشہ کی ہے اس لئے کہ وہ جگہ سے لٹو کرنا کہ کب اور

بجای امن انکو کو لین گے وہاں سے تم بہر لینا گاڑی والوں سے کہہ لیا کہ کب اور

اسی جگہ ہے اور تم اس جگہ لٹو کرنا کہ کب اور لٹو کرنا کہ کب اور

دیونگے چنانچہ لٹھائے مذکور اسی جگہ کہ ل کر گاڑی بان لٹو کرنا کہ کب اور

ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی و اللہ اعلم

اور ہونے سے اس روز گاڑی بان نہیں بہرین اسی شب میں دو لٹھے اور میں سے برکت  
 اور بعد تلاش بسیار کے ایک لٹھ ملا اور دوسرا نہیں ملا اس صورت میں گم شدہ لٹھے کی  
 قیمت کا تاوان اور اسکی تلاش کا صرف اور ملی ہوئی لٹھے کی تلاش کا صرف گاڑی بانان  
 مذکور سے وصول کرنا درست ہی یا نہیں اور در صورت جواز وصول تاوان کے کیا قیمت  
 لیجاوگی۔ دوسرے یہ کہ عورتوں کو اس قسم کا زپور نقرئی پہنا جو خود بچنے والا ہو مگر ایک  
 دوسرے سے لگ کر نیچے پیسہ کرے چہرے مہول اس دیوار کے تین تین عدد پیر نہیں پہنتے  
 ہیں اور وہ بروقت رفتار لگ کر نیچے ہیں یا گونگر اس قسم کے کہ جبکہ اندر بجائے والا  
 وانہ ہو مگر وہ بھی آپس میں لگ کر نیچے ہوں جائز و درست ہے یا نہیں بیوا تو جبر و انق  
 لچو اب صورت مسئلہ میں گاڑی بان سے تاوان لینا اگرچہ جائز نہیں ہی بقول  
 امام اعظم رحمہ کے اسوا سے کہ گاڑی بان اجیر مشترک ہی اور اجیر مشترک پر در صورت  
 ہلاک ہونے کافی یہ کہ بغیر اسکے عمل کے ضمان نہیں اگرچہ ضمان کی شرط او سپر کی  
 اسوا سے کہ جو مال اسکے سپرد کیا وہ امانت ہو اور ضمان کی شرط امانت میں باطل  
 مثل ہونے کے اسی قول پر فتویٰ ہے ایسا ہی عامہ کتب معتبرہ میں درسی کا جزم کیا  
 اصحاب متون نے پس یہی مذہب ٹھہرا بخلاف روایت اشباہ کے کما فی الدر المنثور  
 ولا یضمن ما هلك في بيده وان شرط عليه الضمان لان شرط الضمان في الاما  
 باطل كالصريح وبه يفتمه كما في مائة المتبررات وبه جزم اصحاب المتون فكا  
 هو المذاهب خلاف لما في الاشباہ انتم في العالم کبریٰ وحکم الاجیر المشت  
 ان ما هلك في بيده من غير صنعه فلا ضمان عليه في قول أبي حنيفة من وعوا  
 شافعي والحسن وانه قياس سواء هلك باعرا يمكن التمسك عنه كالسرقة والنه  
 او باعرا لا يمكن التمسك عنه كالخرق الغالب والغارة الغالبة لنته لیکن اس زا  
 میں صاحبین کے قول پر فتویٰ ہے یعنی ضمان لینا جائز ہے کما فی العالم کبریٰ وبقو  
 یفتمه اليوم لتغير احوال الناس وبه يحصل صيانة اموالهم كذا في التبیین انتم اس صورت میں گام  
 سے تاوان لٹھ گم شدہ کا بقدر اسکے قیمت اس کی جہان ہو اور تلاش گم شدہ اور پانہ کا وصول کرنا

لیکن بجز وصول کرنے میں روایتیں مختلف ہیں ترجیح عدم جبر کو ہے کما فی العالمگیریہ  
 وبعضہم افتوا بالصلح عملاً بالقولین والشیخ الامام ظہیر الدین المرغینانی  
 یفتی بقول ابی حنیفہ رحمہ قال صاحب لعدۃ نقلت لہ یوماً من قال منہم  
 یفتی بالصلح هل یجبر المحض لو امتنع قال کنت افتی بالصلح فی الابتداء فحجتہ  
 لہذا انتھے جو اب دوسرے سوال کا یہ ہے کہ عورتوں کو ایسا زیور پہنا جو حرکت پا کر  
 خود آواز کرے یا ایک دوسرے سے لگ کر بکے جسکی آواز سے اظہار مخفی زینت کا ہو  
 اور جانا جاوے کہ عورت فلاں زیور والی ہے منع ہے اسواسطے کہ علم آواز زیور  
 عورت میل و خواہش کا ہوتا ہے مردوں کو کما فی البیضاوی ولا یضرب من یجلھن  
 لیعلم ما یخفین من زینتھن لیتقعق خلجی لھا فیعلم انھا ذات خلخال فان  
 ذلک یورث میلًا فی الرجال وهو بلغ من الخفی عن اظہار الزینۃ وادل  
 علی المنع من رفع الصوت انتھے اور یہ معلوم ہے کہ جس مرد پر غلبہ شہوت  
 عورتوں کا ہوتا ہے جب اون کے زیور کی آواز سنتا ہے ہو جاتا ہے یہ سبب یا اون  
 خواہش کا اون کے دیکھنے میں کما فی التفسیر الکبیر اما قولہ تعالیٰ ولا یضرب من یجلھن  
 یعلم ما یخفین من زینتھن فقال ابن عباس وقادة کانت المرأة تصر بانہا  
 وتضرب برجلها لیسع قعقة خلخالها ومعلوم ان الرجل الذی یغلب  
 علیہ شہوة النساء اذا سمع صوت الخلل یصیر ذلک داعیۃ لہ شائدۃ  
 فی مشاہدتھن وقد علی تعالیٰ ذلک بان قال لیعلم ما یخفین من زینتھن  
 من الخلی وغیر انتھے اور حدیثوں سے ایسا ظاہر ہے کہ لڑکیوں کو یہی ایسا زیور پہنا  
 منع ہے کما فی المشکوۃ وعن ابن الزبیر ان مولاة لہم ذهب بائنة الزینۃ  
 عمر بن الخطاب و فی رجلها اجراس فقطعها عمر وقال سمعت  
 علی بن ابی طالب یقول مع کل حرس شیطان سواہ ابیہا وودع من ہا  
 مولاة عبد الرحمن بن حیان الانصاری کانت عند عائشۃ اذا دخلت  
 علیہا بجماریۃ وعلیہا جلاجل یصوتن فقالت لا تدخلتھا علیہ الا ان

تقطعن جلاجلها سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا تعد  
 الملكة بيتا فيه جرس سراوا ابو داود ائتمه والله اعلم بالصواب بمقتضى شجاعت عظمى  
 کی الواقع ایسا زیور پہننا کہ آواز دیتا ہی نہیں جائز ہی اور درباب عثمان جبر مشترک کے  
 اوپر عثمان شرط کیا ہوا امام ابو حنیفہ کے نزدیک عثمان نہیں ہی اور صاحبین کے نزدیک  
 عثمان ہی بشرطیکہ اسکی قدرت میں رفع صورت ہلاک ہو ردالمحتار میں ہی حاصل  
 فی فتاوی الطوری عن المحيط ان عثمان المشترك ما تلف مقید بثلاثة شرائط  
 ان يكون في قدرته رفع ذلك فلو غرقت بموج او ريح او صدمة جبل لا يضمن الخ والله اعلم  
 حرره المرحوم عفور بن القوي ابو الحسنات محمد عبد المحي تجاوز الله عن ذنبه الجلي واسخفه  
**مفتيا** ما قولكم رحمة الله تعالى کیا فرماتے ہیں علمائے دین اس صورت میں کہ زیور  
 اپنی زوجہ کی خالہ سے بحالت غصہ جو بوجہ تکرار سابق باہین زن وشو کے بھڑکا ہوا  
 کہا کہ کہدواوس سے یعنی زوجہ سے پہنے اوسکو آجکی تاریخ سے طلاق دیا جائے  
 زوجہ کی خالہ نے کہا کہ ایسی بات مومنہ سے مت نکالو یہ فتویٰ وحدیث کی بات ہے تباہ  
 زوج یعنی زینے کہا کہ فتویٰ وحدیث کو طاق پر رکھو یعنی اوسکو طلاق دیا بعد از ان  
 پاس زن وشوہر کے کچھ گفتگو کہانے پینے کی رہا کی اب وہ زوج یعنی زید طلاق دینو سے  
 انکار کرتا ہے اور اوس طلاق کو اوسکی زوجہ اور اوسکی خالہ اور چند اشخاص زوجہ کے  
 برادری والوں نے خود سنا تھا پس ولا ازروسے مذہب حنفیہ یہ قول مرد کا کہ طلاق نہیں  
 دیا ہی معتبر ہوگا یا یہ قول عورت کا کہ طلاق دیا ہے معتبر ہوگا اور طلاق واقع ہوگا اور  
 بصورت وقوع طلاق کون قسم کا طلاق شمار کیا جاوے گا اور پیراؤن دونوں میں  
 معاشرت کی کون سی صورت ہی یا یہ کہنا مرد کا کہ فتویٰ وحدیث کو طاق پر رکھو کلہ ارتداد  
 سمجھا جاوے گا اور بدین وجہ وہ شخص دائرہ اسلام سے خارج سمجھا جاوے گا اور پیراؤن  
 اسلام لا کر اوسی زوجہ سے تجدید نکاح کر سکتا ہے جو اب اسکا ازروسے مذہب حنفیہ  
 مع روایات مصرعہ کتب نقیہ مع ہرود دستخط خود و دیگر علمای معتبرین ثبت فرمایا جاوے  
 ہو **المصوب** یہ قول کہ فتویٰ اور حدیث کو طاق پر رکھو کہ مفید اہانت شریعت

کتاب طلاق  
 از آراء و فتاویٰ امام ابو حنیفہ

تخلفان احکام شرعیہ ہے موجب ارتداد ہے ایسے الفاظ کے ساتھ تکلم بحسب تصریحات  
 باعث کفر ہے کشف الوقایہ میں ہے۔ اگر کوید من نماز رباطق نہادوم کیف کذاتی  
 نہ المنقین انتی ملخصاً اور ہی اوس میں ہے لوقال شریعت را چه کنم کیف انتی اور عالمگیر  
 ہی لوقال با من شریعت و این جیہا سووند اردو اوقال در پیش نزد اوقال شریعت  
 ہم نہذاکہ کفر انتی بنا علیہ اوس شخص پر جس نے اس لفظ کے ساتھ تکلم کیا بجز اس تکلم کے  
 ارتداد کا دیا جاوے گا اور اس ارتداد سے نکاح فی الفور فسخ ہو جاوے گا جیسا کہ کفر  
 میں ہے و ارتداد احد ہما فسخ فی الحال انتہی اور چونکہ قبل اس ارتداد کے  
 و مرتبہ طلاق دیکھا ہے اور یہ فسخ حکم طلاق میں نہیں ہے اور بعد اس ارتداد کے جو  
 مرتبہ طلاق اوسے کہا اوسکا بوجہ نہ باقی رہنے نکاح کے اعتبار نہوا بنا علیہ از سر نو  
 م لا کے وہ شخص تجدید نکاح کر سکتا ہے واللہ اعلم۔ حررہ الراجی عفوریہ  
 ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی و الخفیہ محمد عبدالحی  
ابو الحسنات  
 مستقلاً ما توکم رحم اللہ کیا فرماتے ہیں علامی دین اس صورت میں کہ ہندہ  
 ایک عورت کے دو دختر اور دو پسر موجود تھے بعدہ پسر کلان کے ایک پسر پیدا ہوا  
 و ہندہ کے ایک پسر پیدا ہوئی ہندہ نے پسر پسر مذکور کو دو وہ پلایا کہ  
 سے رضاعت ثابت ہی بعدہ ہندہ کی دختر کلان کے ایک دختر پیدا ہوئی اب  
 پسر پسر کلان مذکور جسکو ہندہ نے دوہ پلایا ہے اور دختر دختر کلان مذکور  
 مذمناکت از رومی مذہب حنفیہ صحیح ہے یا بوجہ اسکے کہ از جانب شیردہ  
 پیش نشوندان دونوں میں حرمت رضاعت ثابت ہوگی جو اب مسئلہ ہذا از رومی مذہب  
 روایت مصرحہ کتب فقہیہ مع نہر و سخط خود و دیگر علما معتبرین ثبت فرمایا جاوے سے فقط  
 صوب نکاح پسر پسر مذکور کا ساتھ دختر دختر مذکور کے بوجہ حرمت رضاعت کہیں  
 ہی عالمگیر میں ہے المرصعة لو ولدت من هذا الرجل وغیرہ قبل هذا الارضاع  
 و فالکل اخوة الوعیع و اخوانہ و اولادہم اولاد اخوانہ و اخواتنا انتہی۔ واللہ اعلم  
 را جی عفوریہ القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی و الخفیہ محمد عبدالحی  
ابو الحسنات

ما کتاب الوعیع

استفتا سوال اول یعنی علماء فرماتے ہیں کہ رسول اللہ صلعم نے کہا ہے  
 سینہ پر اور گاہے زیر ناف نماز میں ہاتھ باندھا ہے اور آپ کا رفع یدین اور آمین پڑھنا  
 کہتا ہی ثابت ہی ہے یعنی علماء ان افعال سے کیوں منع کرتے ہیں اور کہتے ہیں کہ یہ طریقہ  
 وہابی اور شافعیہ اور دوسرے فرقوں کا ہے اور کیا وجہ ہے کہ حنفیہ کے نزدیک ان  
 اعمال کا کرنا جائز نہیں ہوا اور دوسرے ائمہ کے یہاں مسنون ٹھہرا آیا یہ اعمال زمانہ  
 نبوی میں پائے گئے یا نہیں اور اگر حضرت نے ان افعال کو کیا اور ہونا مسکا  
 نبوی میں ثابت ہو تو پھر کیوں ائمہ و علماء باہم مختلف ہوئے کہ کوئی سنیت و جواز کا قائل  
 ہو اور کوئی ترک و ممنوعیت کا فتویٰ دینے لگا وجہ اختلافات علماء سے آگہی بخشی جاوے  
 اور پھر لوگ عوام حنفیہ کہ قدرت نعم اصول شرعیہ کی نہیں رکھتے ایسے حال میں کیا کر  
 یا حسب معمول سابق ترک رفع یدین اور آمین بالجہر کے عامل رہیں اور ہاتھ زیر ناف  
 باندھیں یا کیا کریں اور جو لوگ رفع یدین اور آمین بالجہر کرتے ہیں اور سینہ پر ہاتھ  
 ڈنکے گراہ اور مرتد اور کافر کہنا اور اوپر لعن کرنا وہاں نہیں جواب عام نعم ارت  
 سوال دوم جو لوگ شافعی یا حنبلی و مالکی ہوں اور نماز میں رفع یدین اور آمین  
 بالجہر اور دیگر امور خلاف مذہب حنفیہ کرتے ہوں تو انکی افتد اگرنا حنفی المذہب کو درج  
 یا نہیں اور ایسے لوگوں کو پیچھے ہم لوگ حنفیوں کو نماز پڑھنا مسترہا اچھا ناجائز ہے یا نہیں  
 ہوا لمصوب جواب سوال اول زائد جناب رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم  
 مسائل جزئیہ مدون اور مدلل اور متفرع اوپر دلائل و براہین کے نہ تھی بلکہ  
 صحابہ کرام کا محض اوپر ظاہر قول و فعل ان حضرت کے تھا مثلاً ایک صحابہ نے  
 ایک وقت وضو میں جملہ اعضا سے وضو کو ایک ایک بار دہوتے دیکھا اور سپرد  
 عمل کیا اور دوسرے صحابہ نے دوسرے وقت دو دو بار ہر اعضا کو دہوتے دہوتے  
 اونہوں نے اسکو اختیار کر لیا کسی صحابہ نے کسی وقت میں تین تین بار دہوتے  
 مشاہدہ کیا وہ اسکی آخذ اور عامل و راوی ہوئے علی ہذا کیفیت او اسکے  
 میں ہی عمل صحابہ کا مختلف رہا اور روایتیں ہی مختلف ہوئیں مثلاً ایک

کتبہ مجمع علمائے اسلام  
 دارالافتاء دارالعلوم دیوبند  
 جمعہ ۱۸ ذی الحجہ ۱۳۲۲ھ  
 ۱۳۲۲ھ

آپ کو رفع یدین کرتے دیکھا اوسکو مسنون سمجھا اور عمل اور روایت کیا بعض صحابہ نے ترک  
 اس عمل کو مشاہدہ کیا وہ سنیت عدم رفع کے قائل ہوئے ایسی کیفیت اختلاف صحابہ کے  
 حدیث قولیہ میں ہوئی مثلاً ایک صحابی نے ایک وقت میں حکم کسی مسئلہ کا پوچھا آنحضرت  
 صلی اللہ علیہ وسلم نے بنظر مصلحت اوس وقت اور اوس شخص کے جو جواب اوسکا دیا  
 اوس سائل اور حاضرین مجلس نے اوسپر عمل کیا اور حسب سماع اپنے روایت اوسکی کی دوسرے  
 کسی صحابہ نے دوسرے وقت اوسی مسئلہ کا حکم دریافت کیا اور آنحضرت نے بوجہ اسکو کہ وہ  
 حکم سابق منسوخ ہو گیا تھا یا بوجہ کسی مصلحت تیسیر و بیان جواز وغیرہ مصالح وقت کے  
 دوسرے طور پر جواب اوسکا بیان فرمایا اس سائل نے اور حضار نے اس قول کو  
 محفوظ رکھا اور روایت کیا بعد وفات آنحضرت کے جب صحابہ کرام بلاد و امصار میں  
 متفرق ہو گئے اور مباشرا مافتا و قضا ہوئے جس شہر میں جو صحابہ پونہچے وہاں  
 انہوں نے حسب سماع و روایت اپنے حکم و فتویٰ دیا اور کبھی صحابہ نے جب تعارض  
 بین الاحادیث پایا یا حدیث مسموعہ و استنباط میں اپنے تعارض پایا تو جس جانب ظن  
 غالب ثبوت کا ہوا اوسپر عمل کیا اسوجہ سے بعض احادیث کو متروک العمل کر دیا اور بعض پر  
 عمل لازم سمجھا جیسا کہ حضرت ابوہریرہ نے بعد سے اس امر کے ازواج مطہرات سے  
 کہ صبح کرنا جنب کا بحالت جنابت مفسد صوم نہیں ہوا اپنے مذہب سابق سے رجوع کیا  
 اور حدیث مسموعہ سابق کو متروک العمل کر دیا اور حضرت عمر رضی اللہ عنہ نے حدیث مروی  
 غلطہ بنت قیس کو بخصوص عدم وجوب نفقہ و سکنی مطلقہ ثلاثہ کے بوجہ مخالفت نص  
 قرآنی کے مردود فرمایا اور بعض حدیثیں جو کسی صحابہ کو پونہچی تھیں اور بوجہ روایت  
 واقعہ جدیدہ کے حاجت پڑی اور متفحص ہوئے اور بعد تفحص کے دوسرے صحابی سے  
 سنا تو اوسپر عمل کر لیا اور باوصف کمال جلالت و کثرت صحبت اپنے ہی زمانہ میں  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کو مقصود اور پر علم اپنے کے نہ کہا جیسا کہ بعض صحابہ  
 بعد حضرت ابو بکر نے قول حضرت میزہ بن شعبہ کو یہ تصدیق محمد بن سلمہ کے قبول  
 فرمایا اور حسب روایت اونکی جدہ کو سدس مال دیا اور بعض صحابہ کو جو بعض صحابہ سے

نہ پوچھیں تو وہ اس کے عمل سے معذور رہے اور حسب استنباط اپنے فتویٰ دیتے رہے جیسا  
 کہ حضرت عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنہما عورتوں کو وقت غسل کے حکم کو نہ سب بالون کا  
 اور پونچھانے پانی کا شیخے کل بالون کے زمانے تھے بوجہ اسکے کہ اس مادہ میں جو سوال شدہ  
 صلعم نے نہ کوٹنے جو بیون کے عورتوں کو رخصت دی تھی وہ اون تک نہ پونچھی تھی چنانچہ  
 اس حال کو سکر حضرت عائشہ نے انکار فرمایا تھا جیسا کہ صحیح مسلم میں مروی ہے اس قسم  
 کے اختلاف درمیان صحابہ کرام کے بہت تھے اور یہ اختلاف صحابہ منجر باختلاف تابعین  
 ہوا اور اختلاف تابعین منجر باختلاف تبع تابعین ہوا اور بوجہ وقوع کثرت اختلاف اور  
 وقائع کے نوبت تدوین کتب و ترتیب ابواب فقہیہ اور تفریح مسائل علی الاولہ کے  
 پونچھی اور ہر مجتہد نے بقدر وسع اپنے اصول و قواعد واسطے تطبیق بین اللاحادیش المختلفہ  
 والآثار المتعارضہ کے قائم کیے اور جسکو بقدر حدیثین پونچھیں او سپر عمل کیا اور وہی  
 استنباط امور غیر منصوصہ کا کیا کیے اور فتویٰ دیا کیے بوجہ اسی اختلاف کے زمانہ سلف  
 میں تقلید کسی امام اور مجتہد خاص کی معمول نہ تھی جو شخص عامی ہوتا تھا او سکو اختیار تھا  
 کہ زمانہ صحابہ اور تابعین اور تبع تابعین اور ائمہ مجتہدین میں جس عالم سے چاہتے رہتے  
 مسائل شرعیہ کر کے موافق فتویٰ اور اسکے عمل کرتے کوئی او سپر انکار نہیں کرتا تھا اور وہی  
 وجہ یہی تھی کہ یہ اختلاف ائمہ مجتہدین بنی تھا اور اختلاف صحابہ کے اور آنحضرت  
 صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا ہے اصحابی کالنجوم بایہم اقتدیتم اھتدیتم یعنی صحابہ  
 ہمارے مثل ستاروں کے منور بہ نور ایمان و اسلام و احکام شرعیہ ہیں پس جو شخص  
 ان صحابہ سے کسی ایک کی اقتدا کرے گا ہدایت پاویگا بنا علیہ اتباع کسی صحابی کی خالی  
 از اھتدائو ہونہیں سکتی ہے لہذا زمانہ سلف میں تخصیص تقلید کسی امام خاص کی نہ تھی  
 اور نہ خود اختلاف ائمہ کا باہم ہمیشہ الزام کا ہو سکتا تھا اس واسطے کہ ہر ایک مقتدی آثار  
 صحابہ کا تھا فراخ و تفسیر و تناسخ اپنے الابدانقرض زمانہ مجتہدین اور اندر اس  
 مذاہب مجتہدین کے اتفاق علما و صلحا کا اور انحصار مذہب اہل سنت کے درمیان  
 انکار و عداوت اور عینہ و مالک و شافعی و احمد بن حنبل رحمہم اللہ کو اور فی زمانہ



یہی چار مذاہب شائع ہیں اور جو مسائل درمیان ان ائمہ اربعہ کے مختلف ہیں ان کو بلا دلیل نہیں ہیں بلکہ ان ہر ایک کے دلائل موجود ہیں اور ہر ایک ان ائمہ اربعہ کا متبع آثار صحابہ و احادیث نبویہ ہے لہذا ہر چار مہندی اور مقتدی ہیں کسی پر طعن اور تشنیع روا نہیں چونکہ حضرت امام اعظم کے نزدیک ترجیح رفع یدین اور آئین بالجہر کا ثبوت نہیں ہوا بلکہ بوساطت بعض صحابہ عدم رفع اور اسرار آئین کا ثبوت پونچا امام ہمام نے ترک رفع یدین اور آئین بالجہر کا حکم دیا دوسرے ائمہ کو آثار صحابہ و احادیث نبویہ مشبہ رفع یدین و آئین بالجہر پہنچیں اور قوی معلوم ہوئیں وہ لوگ اوسکی سنیت کے قائل ہوئے آپ اس امر میں آراء علما مختلف ہیں کہ تقلید شخصے ایک نام خاص کی واجب ہے یا نہیں اس میں دو قول ہیں وجوب اور غفلت اور ہر ایک ان دو فرق سے اپنے اپنے اثبات مدعا کے لیے اولہ غشتے قائم کرتے ہیں اور بہت سے رسائل اس امر میں تصنیف کیے گئے سائلین سوال ہذا کو کہ عامی ناواقف اذا اصول شرعیہ ہیں چاہیے کہ اس منازعت سے برطرف رہیں اور جیسا کہ سابق سے کتب متداولہ حنفیہ کے مسائل پر عامل ہیں رہیں رفع یدین اور آئین بالجہر کے جہگڑے ہیں نہ پڑھیں باقی مقام ہاتھ باندھنے میں خود حنفیہ مختلف ہیں اور بہ تحقیق اکثر محققین اس مادہ میں وسعت ہی چاہیے زیر نمانت ہاتھ باندھے چاہیے بالائے صدر یا زپر صدر باقی جو لوگ آئین بالجہر اور رفع یدین کرین اوپر طعن اور لعن ہرگز روا نہیں اور مرتد کہنا ان لوگوں کو کسی طرح جائز نہیں اس امر میں سائلین سوال کو احتیاط اور کف لسان ضرور ہی خود ضمانہ صحابہ میں یہ مسئلہ مختلف فیہ تھا اکثر صحابہ رفع یدین کرتے تھے اور بعض صحابہ نہیں کرتے تھے علی ہذا آئین بالجہر میں طرق صحابہ مختلف مروی ہیں مگر ایک در حدیث پر طعن و لعن نہیں کرتے تھے نہ برا جانتے تھے یہ منازعت اس زمانہ میں بوجہ کم علمی و رغابتہ جبل اور عدم وقوف کیفیت زمانہ نبوی و زمانہ صحابہ و تابعین واقع ہوئی ہے اَللّٰهُمَّ اَحْفِظْنَا مِنْ شَرِّ وِرَاثَتِنَا وَمِنْ مَسِيَّاتِ اَعْمَالِنَا

**جواب سوال دوم** اس مسئلہ میں علمای مذہب زبیر نے مختلف ہیں اور بعضے علما نے لکھا ہے کہ حاصل اختلافات مذہب زبیر کا اس مسئلہ میں راجح طرف چند قول کے ہیں اول جواز اقتدا مطلقاً خواہ امام رعایت مذہب مقتدی کے کرے یا نہ کرے۔  
 دوم جواز اقتدا بشرطیکہ مقتدی یہ نہ جانے کہ امام طہارت و نماز میں کسی ایسے فعل کا مباشر ہو ہے جو بذہب مقتدی مفسد نماز ہے سیوم جواز اقتدا بشرط رعایت کرنے امام کے اور شرط کو کہ مذہب ماموم یعنی مقتدی میں وہ امور واجب المراتع ہوں چہاں عدم جواز اقتدا گو امام التزام رعایت مذہب مقتدی کو رکھتا ہو۔  
 چہم جواز اقتدا مع کراہت تنزیہی منجملہ ان اقوال کے قول اول محقق و ثانی محققین ہے چنانچہ ایفاظ النیام میں مسطور ہے قول اول جواز اقتدا بخلاف علی الاطلاق اعنی امام مراعات مذہب ماموم بکنڈ یا نکند و برین قول رعایت مذہب امام اعتبار دار و نہ مذہب ماموم و برین قول اند جمع از محققین ہر مذہب بمنطوق و مفہوم و ہمین ست مذہب منصور و ہمین ست مختار را تم سطور  
 اشقی اور ہی ایفاظ النیام میں مرقوم ہے آنا کہ از حنفیہ بر جواز مطلق رفتہ از  
 نیز بسیار اند منبع علوم دینی و مجمع معارف یقینی شیخ محی الدین بن یوسف اکتفا  
 المرومی الا بدینی قدس سرہ در رسالہ خود کہ در باب اقتدا بخلاف نوشتہ ہے  
 مذکور جواز اقتدا بخلاف علی الاطلاق گفتہ کہ شیخ ابو بکر رازی ہمین قول  
 و محقق ابن الہمام از شیخ خود شیخ سراج الدین الشہیر بقاری لہدایہ نقل  
 کہ او معتقد قول شیخ رازی بود تا آنکہ وی انکار کرد کہ فساد نماز بسبب اقتدا  
 مذکور از متقدمین مرومی باشد و ترجیح دادہ اند بعض فضلاء قول شیخ رازی  
 و تبعیت کردہ اند شیخ سراج الدین را بتا بر قوت دلیل و وضوح بیان  
 مختصراً اور شاہ ولی اللہ رحمہ اللہ فی بیان سبب الاختلاف میں لکھتے ہیں  
 قد کان فی الصیابة والتابعین ومن بعدہم من یقر بالبسالة  
 من لا یقرأها ومنہم من یقرأها ومنہم من لا یقرأها ومنہم من

یقنت فی الفجر ومنہم من لا یقنت فی الفجر ومنہم من یتوضأ من الحجامة والرعان  
 والقیح ومنہم من لا یتوضأ من ذلك ومنہم من یتوضأ من لمس الذکر و  
 من النساء بشهوة ومنہم من لا یتوضأ من ذلك ومنہم من یتوضأ  
 مما مستلناہ ومنہم من لا یتوضأ من ذلك ومع هذا فکان بعضهم یصل  
 خلف بعض مثل ما کان ابو حنیفة واصحابہ والشائخ وغیرہم رضی اللہ  
 عنہم یصلون خلف ائمة المدينة من المأکبة وغیرہم وان کانوا لا یقرؤن  
 البسمة لاساء ولا جہرا وصلی الرشید اما ما وقفا احتج فیہ الامام ابو یوسف  
 خلفہ ولم یجد وکان اقتدا بالامام مالک بانہ لا وضوء علیہ وکان الامام  
 احمد بن حنبل یرى الوضوء من الرعات والحجامة فقیل له فان کان  
 الامام قد خرج منه الدم ولم یتوضأ هل یصل خلفہ فقال کیف لا یصل  
 خلف الامام مالک وسعید بن المسیب فتح بقول الحاجة مہارت النعان سر  
 بسند فعل صحابہ و تابعین وقول وفعل امام ابو حنیفة و ابو یوسف و امام شافعی و احمد  
 ابن حنبل وغیرہ ائمة مجتہدین ثابت ہوا کہ اقتدا حنفی کی خلف شافعی و مالکی و حنبلی  
 کی مطلقاً جائز ہے اور رفع یدین و آئین بالجہر کہنا امام کا مسند نماز مستحکم و مانع جو ان  
 اقتدا نہیں ہو سکتا ہے والحدیث حمراء الراہی عفو خالق العرش والفرش المسدعوا  
 بحمد قار بخش السہر غفر اللہ ذنوبہ وشرعیہ فقط صحیح الجوابان ومن رام زیادة التحقیق فی  
 مثال ہذہ المباحث فلیرجع الی الانصاف والیقظة النیام وغیرہما من مؤلفات العلامہ الشان  
 وائمة علم حررہ الراہی غفورہ القوس ابو الحسنات محمد عبدالحی حجازی اللہ عنہ فی زیادہ الخلفہ  
 استفقا کیا زمانے ہیں علامی دین و مقیمان شرع متین اس مسئلہ میں کہ ایک  
 میں عید کے روز باوجود کثرت مسجد کے جماعت اثنا عشریہ و جماعت اہل تسنن  
 مجتمع ہوئیں پہلے نماز اثنا عشری سے عید کی پڑھی بعد اسکے اہل تسنن کی جماعت سے پڑھا  
 ایسی صورت میں نماز اہل تسنن کی ہوئی یا نہیں سوال دیگر یہ ہے کہ ایک مسجد میں دو نماز  
 جماعت نماز عید کی درست ہے یا نہیں مع تفصیل درحوالہ عبارت کتاب کے کثیر زمانے فقط

کتاب الفجر و منہم من لا یقنت فی الفجر و منہم من یتوضأ من الحجامة و الرعان و القیح و منہم من لا یتوضأ من ذلك و منہم من یتوضأ من لمس الذکر و من النساء بشهوة و منہم من لا یتوضأ من ذلك و منہم من یتوضأ مما مستلناہ و منہم من لا یتوضأ من ذلك و مع هذا فکان بعضهم یصل خلف بعض مثل ما کان ابو حنیفة و اصحابہ و الشائخ و غیرہم رضی اللہ عنہم یصلون خلف ائمة المدينة من المأکبة و غیرہم و ان کانوا لا یقرؤن البسمة لاساء ولا جہرا و صلی الرشید اما ما وقفا احتج فیہ الامام ابو یوسف خلفہ و لم یجد و کان اقتدا بالامام مالک بانہ لا وضوء علیہ و کان الامام احمد بن حنبل یرى الوضوء من الرعات و الحجامة فقیل له فان کان الامام قد خرج منه الدم و لم یتوضأ هل یصل خلفہ فقال کیف لا یصل خلف الامام مالک و سعید بن المسیب فتح بقول الحاجة مہارت النعان سر بسند فعل صحابہ و تابعین و قول و فعل امام ابو حنیفة و ابو یوسف و امام شافعی و احمد ابن حنبل و غیرہ ائمة مجتہدین ثابت ہوا کہ اقتدا حنفی کی خلف شافعی و مالکی و حنبلی کی مطلقاً جائز ہے اور رفع یدین و آئین بالجہر کہنا امام کا مسند نماز مستحکم و مانع جو ان اقتدا نہیں ہو سکتا ہے والحدیث حمراء الراہی عفو خالق العرش والفرش المسدعوا بحمد قار بخش السہر غفر اللہ ذنوبہ و شرعیہ فقط صحیح الجوابان و من رام زیادة التحقیق فی مثال ہذہ المباحث فلیرجع الی الانصاف و الیقظة النیام و غیرہما من مؤلفات العلامہ الشان و ائمة علم حررہ الراہی غفورہ القوس ابو الحسنات محمد عبدالحی حجازی اللہ عنہ فی زیادہ الخلفہ

محمد عبدالحی حجازی  
 ابو الحسنات

ہو المصوب ظاہر عبارات فقہیہ سے معلوم ہوتا ہے کہ تعدد نماز عید مطلقاً جائز ہے  
خواہ دو موضع میں ہو خواہ ایک موضع میں جیسا کہ طحاوی حواشی مراقی الفلاح  
میں لکھتے ہیں لو قد ساء بعد الفوات مع الامام علی ادسا کھا مع غیرہ کا فعل للاتفاق  
علی جو انما تعددھا فقہ بنائے علیہ صورت مسئلہ میں نماز اہل تسنن کی ہو گئی و اللہ اعلم  
حررہ الراجی عفورہ الثوبی ابوالحسنات محمد عبدالحی تاج وزائد عن نبی الجلی والحقہ ابو الحسنات  
۱۲۵۰ فقہ کیا فرماتے ہیں علمائے دین و مفتیان شرع متین اس مسئلہ میں کہ جمعہ کے  
روز بعد فرض کے چار رکعت آخری ظہر اس نیت سے پڑھے کہ یہ چار رکعت ہی فرض ہیں  
اور جو کوئی اسکے پڑھنے سے منع کرے یا فرض کہنے میں منع کرے تو اس سے منع کرنا اے  
کو گدہا اور گمراہ اور لامذہب کے تو اسکے لئے کچھ گناہ ہے یا نہیں یا سیدہ و علمائے دین  
سے بدلیل قرآن و حدیث زبان اردو میں صاف صاف بیان فرماؤں بیٹو تو جہود عندہم  
ہو المصوب اس باب میں فقہا مختلف ہیں ایک جماعت فقہا کی بعد ادا می فرض  
جمعہ کے چار رکعت کو بہ نیت آخر ظہر رکعت ولم اصل بعدہ احتیاطاً مستحسن لکھتے ہیں اور  
کہ تعریف معرین جو شرائط و جوہر سے حنفیہ کے نزدیک ہیں اختلاف کثیر واقع ہے  
اور بعض اصناف موافق بعض تعریفات کے معرین پھرتے ہیں اور ہی اسوجہ سے کہ ایک  
شہر میں تعدد جمعہ میں اختلاف ہے اگرچہ صحیح جواز تعدد ہے خزائن الروایات میں ہے  
فی الکافی ثم فی کل موضع وقع الشاک فی جواز الجمعة لوقوع الشاک فی المصر  
او غیرہ واقام اہل الجمعة ینبغ ان یصلوا بعد الجمعة اربع رکعات وینووا  
بہا الظہر حتی لو لم یقع الجمعة موقعا خرج من عہدۃ فرضنا لوقت بقیہ  
انتمے آور رہا المقارمین سے ہو الاحتیاط بمعنی الخروج عن العہدۃ بقیہ  
لان جواز التعدد وان کان ارجح و اقوی دلیلاً لکن فیہ شبهة قوية انتم  
اور ایک جماعت فقہا کی بدین خیال کہ ظہر ادا کرنے میں عوام کا وہم عدم فرضیت جمعہ  
و فرضیت ظہر کی طرف ہا و سے گامیہ کرتی ہے بحرائق شرح کنز الدقائق میں ہو لیس  
الاحتیاط فی فعلہا مع مالزم من فعلہا فی زماننا من المصدرة العظیمہ و

کتب المصنوعہ  
۲۵  
تجوید القرآن مجری در سلسلہ مولوی سید حسن علی صاحب زین عظام صاحب کتب طبع سلطنت مظاہر انوار کربلا شریف

اعتقاد الجہلۃ ان الجمعة لیست بفرض صما یشاہدون من صلوة الظهر  
 فیظنون انها الفرض وان الجمعة لیست بفرض فكان الاحتیاط فی رکعاتها  
 وعلى تقدير فعلها ممن لا یحاف علیہ مفسدة منها فاولی ان تكون  
 فی بیتہ خفیة خوفاً من مفسدة فعلها استغناء عن عبارات سے معلوم ہوا کہ  
 جنہوں نے اجازت دی ہے صرف احتیاطاً خروجاً عن الحکامات اجازت دی نہ اس  
 لحاظ سے کہ جمعہ فرض نہیں یا یہ چار رکعت فرض ہیں بلکہ ہندوستان اور  
 ایسی ہی بلاد دیگر وغیرہ میں جمعہ کے فرض ہونے میں اور اس کے ادا ہوجانے  
 میں بظہر صحیح کوئی شبہ نہیں ہے مگر بوجہ وقوع خلافات کے تقریفات مصر اور  
 تعدد جمعہ میں اگر احتیاطاً یہ چار رکعت ادا کیجاویں تو کچھ حرج نہیں مگر شرطیکہ  
 خیال ان کی فرضیت کا اور عدم فرضیت یا عدم جواز جمعہ کا نہ آنے پائے اور اگر  
 یہ خیال آوے تو انکو نہ پڑھنا چاہیے واللہ اعلم۔ حررہ الراجی عفوریہ القوی  
 ابو الحسنات محمد عبدالحی تاج وزائد عن ذنبہ الجلی والحقی محمد عبدالحمید  
 استفتا کیا فرماتے ہیں علمای دین اس سئلہ میں کہ در باب آیات صفات مثل  
 استوی علی العرش وید اللہ وغیرہ مسلک تاویل حق ہے یا اور کوئی مسلک ہو تو ہوا  
 ہو المصوب اس باب میں علما کے چند مسلک ہیں ایک تسلک تاویل کہ ہوا یعنی  
 استیلاء وید یعنی قدرت ووجہ بمعنی ذات ہے وعلی ہذا القیاس در یہی منشا اکثر  
 متاخرین متکلمین کا ہے دوسرا مسلک تشابہ فی المعنی و فی الکیفیۃ تیسرا مسلک معلوم  
 المعنی تشابہت الکیفیت اور حق ان میں مسلک ثالث ہے اور یہی مذہب صحابہ و تابعین  
 و ائمہ مجتہدین و محدثین و فقہاء و اصولیین محققین ہے شیخ الاسلام ذہبی سے المنقول  
 میں ترجمہ قتیبہ بن سعید میں لکھتے ہیں راوی غیر واحد عن ابی العباس  
 فقال سمعت قتیبہ یقول هذا قول عمۃ الاسلام و اہل السنۃ و الجماعۃ  
 ان را بناعز و جل علی العرش نطقہ اور ترجمہ علی بن المدینی میں لکھتے ہیں  
 قال اکثر العلماء ان اللہ علی العرش نطقہ اور ترجمہ اسحق بن راہویہ میں

ذکر کتاب العقائد  
 و ترجمہ فقہاء و محدثین و اصولیین محققین  
 و ائمہ مجتہدین و محدثین و فقہاء و اصولیین محققین

کہتے ہیں قال حرب الکرمانی قلت لاسحاق ما تقول فی قوله تعالیٰ ما یكون  
 من نجوى ثلثة الا هو را بعہم کیف تقول قال حیث ما کنت فهو اقرب الیک  
 وهو بائن من خلقہ انتھے اور ترجمہ مزی میں کہتے ہیں قال محمد بن اسمعیل  
 سمعت المنزی یقول لا یصح لاحد التوحید حتی یدل ان الله علی عرشہ انتھے  
 اور ترجمہ ابو حاتم رازی میں کہتے ہیں قال ابن حاتم صدقنا وانا وانا  
 اتباع رسول الله واصحابہ وعتقد ان الله علی عرشہ ایس کثاہ شیعہ  
 وهو السدیع البصیر انتھے اور یہی ذہبی کے کتاب العرش میں اسے قسم کہتے ہیں  
 کہ جسے یہ ثابت ہوتا ہے کہ حق جل شانہ فوق العرش ہے بلا کیف صدقنا وانا وانا  
 اور فقہاء اور محدثین سے نقل کیے ہیں اور احادیث و روایہ جو ثبوت رب پر وال ہیں  
 ہی ذکر کی ہیں اور ابو شکور سالمی حنفی تمہید میں کہتے ہیں سئل عن الامام  
 مالک عن قوله تعالیٰ الرحمن علی العرش استوی کیف استوی فقال  
 الاستواء غیر مجهول والکیف غیر معقول ولا یمان بہ واجب السؤال  
 عند بدعہ وما راک الاضالاً فامر بہ فاذا هو جہم بن صفوان وقال  
 ابو مطیع البلیخی سئلت ابا حنیفۃ فین قال لا ادعی ان الله فقال  
 ابو حنیفۃ انه یکفر لانه خالف النص والله یقول الرحمن علی العرش استوی  
 اقرءوها وامنوا بہ فقال ابو مطیع کیف استوی فقال آمنوا بہ کما جاء  
 انتھے اور سراج الدین علی حنفی قصیدہ بدر الامالی میں کہتے ہیں رب العرش  
 فوق العرش کن بلا وصف التمكن واتصال : لا علی قاری حنفی اسکی شرح میں کہتے  
 ہیں سئل الشافعی عن الاستواء فقال امنتم بہ بلا تشبیہ وانتمت نفسہ فی  
 الادراک وامسکت عن الخوض واجمع السلف علی ان استواءہ علی العرش صفة  
 له بلا کیف نو من بہ ونحل العلم الی الله ومذہب الخلف تاویل الاستواء بالاسنی  
 ومختار السلف عدم التاویل بل عقائد التنزیل مع وصف التاویزہ له عما یوجب  
 التشبیہ کما قال مالک الاستواء معلوم والکیفیة مجهولة واختارہ امامنا

اعظم وكذا كل ما ورد من الآيات ولا سيما في التشابوهات من ذكر اليد  
 ونحوه ونحوه ومنه لفظ فوق فلا يؤلفه بالعظمة والنزول كما قاله الخلف  
 وابن همام حنفية وكذا فتح القدير مسائرة في العقائد المنجية في الآخرة بين كونه بين  
 من انما تجالس مستوى على العرش مع الحكم بان استواءه ليس كما استواء  
 بين التماثل والعماساة والمماثلة بل بعينه يليق به وهو اعلم به وما عمله  
 عوياً الايمان بانها مستوى على العرش مع نفى التشبيه فاما كون المراد  
 من قوله العرش فاحسب ان زيادة كون اليد على عرشه عينا فالواجب علينا  
 ان لا يراه وكذا كل ما ورد به مما ظاهراً الجسمانية كالاصبع والقدم واليد  
 نبيها الايمان به فان اليد والاصبع عطفة على الواجب بل بعينه يليق  
 به عند اول اليد والاصبع بالقدسية والتفهم الصريح العادة من فهم الجسمانية  
 غير ممكن ان يراد ولا يجوز باسماء ذاتية او غير العزيم تجازي حنفية  
 شذوذ الاسرار شرح اصول بزروسي بين كونه بين اثبات الروية واثبات الوجه  
 اليد لله حق عندنا خلافاً لقول من قال انه لا يوصف الله بالوجه واليد بل  
 يراد بالوجه الرضا والذات ومن اليد القدسية او القوة او النعمة فقد  
 انصرفت بل الله يوصف بصفة الوجه واليد مع تزيينها عن الصورة والخيال  
 لان الوجه واليد من صفات الكمال في المشاهدة لان من لا وجه له ولا يد له  
 بعد تاتوا وهو موصوف بصفات الكمال فهو وصف بهما ايضاً لان  
 اثبات الكيفية مستعمل في تشابه وصفه فيجب تسليمه على اعتقاد حقيقته من غير  
 اشتغال بالتأويل انك اوردوا وشكروا تمديد بين كونه بين قال بعضهم ان الله  
 موجود في كل مكان وهم صنف من الجمع والجموع بقوله تعالى  
 في السماء الله وفي الارض الله وقوله وهو الله في السموات وفي الارض وقوله  
 ان الله مع الذين اتقوا وقوله ما يكون من تخوي ثلثة الا هو سبحانه  
 والجواب بان معنى الآية الاولى ان الله اهل السماء والارض والاية

الثانية تدبيره في السموات والارضين ومعنى الآية الثالثة انه ص  
 بالنصرة ومعنى الرابعة انه سميع بمقاتلتهم بصير بافعالهم ونحن  
 ان الله لو كان في كل مكان يورد ان يكون في افواه الدواب وافراج النسر  
 والاماء وهذا كفر قبيح انتقمه ان عبارات سے معلوم ہوا کہ مذہب صحابہ وغیر  
 ائمہ وغیر ائمہ حنفیہ وغیر حنفیہ سب کا یہ ہے کہ حق جل شانہ کی فوقیت عرش پر دید و جب  
 صفات بلا کیف ہیں اور تاویل کرنا ان سب کی صحیح نہیں ہے منشاء تاویل کا صرف اس  
 ہی کہ جب مجسمہ نے اس قسم کی آیات و احادیث سے خیال تجسم کا کیا علمائے اولیاء  
 و اسکات کے واسطے تاویل کرنا شروع کیا نہ اس غرض سے کہ یہ معنی مآول مراد ہیں  
 اس غرض سے کہ شبہہ تجسم رفع ہو جاوے الحاصل آیات فوقیت و استواء پر دید و  
 سب معانی ظاہرہ پر محمول ہیں اور کیفیات ان سب کی مجہول ہیں اور اس میں تجسم ہی  
 نہیں آتا ہی کیونکہ جب کیفیت مجہول کہی گئی اور خیال نہیں کھینچنے کا ہی  
 تنزیہ تام کی گئی تجسم کسی طرح سے لازم نہ آوے گا واللہ اعلم و علمہ احکم۔ حررہ  
 عفور بہ القومی ابوالحسنات محمد عبداللہ تبارک و تعالیٰ عن ذنبہ الجلی و  
 ۲۴۶ **استقفا** زید بلا اولے نماز عشا سو گیا اور فجر کو ایسے سویرے اوٹھا کہ پہلا  
 نماز عشا و وتر قضا کی پس زان نماز فجر او کی بعد از ان قریب نو بجے دن کو اوٹنے یا  
 پر وہیہ منی کا دیکھا حالانکہ او سکوا احتلام یا وہ نہیں اور وہ نہیں کہہ سکتا کہ وہ وہیہ پوجا  
 شب کے ہی یا پیشتر کا ہی ایسی صورت میں ان نمازوں کا عا دہ کیا جاوے گا یا نہیں بینوا  
 ہو المصوب اس صورت میں وہ احتلام اسی شب کا قرار دیا جاوے گا نہ قبل کا اور  
 نماز فجر کا اور عشا اور وتر کا بہ نیت قضا بعد غسل کے واجب ہو گا لوسآی فی ثوبہ  
 وقد حله فیہ ولا یدسای متے اصاب یعیدها من اخر حدث احدته و  
 اخری قدا ویلزمہ الغسل فی الثانية عند ابی حنیفة و محمد وان لم  
 احتلاما انتقمه اشباہ والنظائر واللہ اعلم۔ حررہ الحاجی عفور بہ القومی  
 ابوالحسنات محمد عبداللہ تبارک و تعالیٰ عن ذنبہ الجلی و

و کتاب الصلوٰۃ  
 ۲۴۶ زید بلا اولے نماز عشا سو گیا اور فجر کو ایسے سویرے اوٹھا کہ پہلا



۲۴۲ گفتار کیا فرماتے ہیں علامہ دین اس سئلہ میں کہ تجارت تمباکو خوردنی  
شیدنی بہ غرض حصول منفعت و فراغت معاش درست ہی یا نہیں مینو اتوجروا  
المصوبہ درست ہی علامہ ابراہیم بن حسین الشہیر بہ بیری زاوہ حنفی مکی  
رسالہ رفع اللتباک فی حکم تعاطی شجرۃ التنباک میں لکھتے ہیں اما بیعها و شراؤها  
بلا مکان الا انتفاع بہا فی غیر المشرب بدلیل تقييد الا صحاب عدم  
انرا فی مثلها بصلا ینتفع بہ انتھے واللہ اعلم۔ حررہ الراجی عفور بہ القوی  
ابوالحسنات محمد عبدالحی تجا و زائد عن ذنبہ الجلی ولحفظہ

۲۴۹ گفتار مشتملہ چار سوال۔ سوال اول نماز تہجد و وتر یکایک درست یا علیہ و علیہ مینو اتوجروا  
المصوبہ ز معاینہ احادیث مختلفہ واضح میشود کہ اطلاق و ترکا ہی بر نماز تہجد و قیام لیل  
ق باشد می آید و این وتر عین تہجد است چنانکہ در حدیث ابی امامہ قال کان رسول اللہ  
اللہ علیہ وسلم یوتر بتسعہ رکعات اخرجه احمد والطبرانی وغیرہما و حدیث ابی ہریرہ قال  
صلی اللہ علیہ وسلم او تر و الخمس و بسبعہ او تسعہ او احدی عشرۃ اخرجه الدارقطنی  
جہان و الحاکم بزیاہ و لا تو تر و اثلاث و لا تشبہوا بصلوۃ المغرب بن حجر  
اطلانی در تلخیص الجبیر بتخریج احادیث شرح الرافعی الکبیر میگوید سر جالہ کلہم ثقات  
یضہ وقت من وقفہ انتھے و حدیث عایشہ رضی اللہ عنہا کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
ز باربعہ و ثلاث و ثلثین و ثلاث و ثمان و ثلاث و عشرہ و ثلاث اخرجه  
او و حدیث ام سلمہ کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوتر بثلاث عشرۃ  
ماکبر و ضعف او تر بسبعہ اخرجه احمد و الترمذی و النسائی و الحاکم و صحیح و حدیث  
ہریرہ قال رسول اللہ او تر و الخمس و بسبعہ او تسعہ او باحدی عشرۃ  
اکثر من ذلك اخرجه ابن جہان و ابن المنذر و الحاکم و نظائر این احادیث  
بصالح بسیار اند کہ در ان اطلاق و تر بر مجموع صلوۃ تہجد کہ معدود و بعد و تر باشد  
نہ شدہ است ابن ہمام در فتح القدر در باب الوتر بعد ذکر حدیث انہ صلی اللہ علیہ  
سلم قام بہم فی رمضان فیصلہ ثمان رکعات و او تر ثم انتظر ۴ من

گفتار  
المصوبہ

گفتار  
المصوبہ  
محمد غلام نبی صاحب مقام سومہ بر و تفصیل در باب وضع کوزہ و دیگر مسائل  
مکملہ

القابلة فلم يخرج اليهم فداؤوا فقال خشية ان يكتب عليكم الوتر اخره  
 حبان بن موسى المراد مجموع صلوة الليل المختمة بوتر وذلكما انهم كلوا يطفون  
 على صلوة الليل كذا اذا كان المجموع فربما وذلك وترا لا تشفع الله  
 اطلاق وتر برنا مستعمل غير تبيشون وانما كدر وجوب وسنيت وترو استئذان  
 در وتر وجميع ايام يا عدم ان دور عدد ركعاتك كسنة است بيك سلام يا به وسنة  
 است اختلاف كروه اند مورد اختلاف ايشا يان همين وترست كمنار من مستعمل  
 غير تبيش وقت ان بعد صلوة عشائرا طالع صبح است چنانكه در حدیث ان الله امر  
 بصلوة هي خير لكم من حمر المنعم وهي الوتر جعلها الله لكم فيما بين صلوة  
 الى ان يعلم الفجر اخره احمد ابو داود والترمذي وابن ماجه والدارقطني والحاكم  
 خارج مرفوعا وحدث ابن عباس خرج علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 فقال ان الله قد ارادكم صلوة وهي الوتر اخره الطبراني والدارقطني وحدث  
 مرفوعا ان الله ارادكم صلوة وهي الوتر واسناده حسن قاله ابو اخطاب بن حبان  
 تخريج احاديث الهداية ومثل ابن روايات بروايت معاوية بن جبل وروى  
 وعمر بن العاص وعقبة بن عامر وعجم طبراني وابو بصير غفاري نزار احمد و  
 وابن عباس نزار دارقطني وابن عمر نزار ابن حبان وعبد الله بن عمر نزار احمد  
 كتابت كذا ودر اسانيد انما كلامي ست يسير كافي بسطه الحافظ في تخريج احاديث الرازي  
 حديث الوتر حق فمن لم يوتر فليس منا اخره ابو داود والحاكم وصححه من حديث  
 مرفوعا وامثال ابن روايات بسيار من روايات صحاح ستة وغير انما انكره ولان  
 بر مغايرت فيما بين وتر وتبدي و بر نيك وتر نماز من مستقل واجب باشد است ان  
 حديث كان ابو بكر يوتر ثم ينام ثم يقوم يتعبد وعصا كان ينام قبل ان يوتر  
 ثم يقوم ويصل ويوتر فقال النبي صلى الله عليه وسلم لا يبي بكر اخذت بالحق  
 وقال لعصا خذت بالقوة اخره ابو داود وابن خزيمة والطبراني في الكبير والحاكم من حديث  
 الى قتادة قال ابن القطان رجاله ثقات والبرار وابن ماجه وابن حبان من حديث

بیع روز و شب نہ بوجہ من الوجہ صحیح نمی تواند شد و در تاریخ سعید محمد گازی وانی  
می نویسد ابتداء مرضه فی اواخر صفر للیلتین بقیتا من صفر یوم الاربعاء  
وقیل للیلۃ وقیل فی مفتحہ الریح الاول نکتہ و در تاریخ خمیس مکیوید فی هذه السنة  
كانت سرية اسامة الى اهل بنی كانت یوم الاثنين لاربع لیال بقین من  
صفر فلما كان یوم الاربعاء بدأ مرض رسول الله و روی انه ابتداء یوم صراع  
فی اواخر صفر للیلتین بقیتا من صفر یوم الاربعاء وقیل للیلۃ وقیل بل فی  
مفتحہ الریح الاول و فی الوفاء مرض بعشر بقین منه ذکر الخطابی ان ابتداءه  
یوم الاثنين وقیل السبت وقیل الاربعاء قاله الحاکم نکتہ انه یجوز اختلاف است  
برخدا ما صفا و روح ما کدر عمل کردن لازم است و انما علم حرره الراعی عفور به التوی  
ابو الحسنات محمد عبدالحی تبا و زنا شمع عن زینب العلی و ان نکتہ

محمد عبدالحی  
ابو الحسنات

**سؤال** **مشکل** **پر سہ سوال** **سوال اول** کیا فرماستہ ہیں علامی دین و مفتیان

شریح متین اس صورت میں کہ زید سے ہندہ حاملہ ہوئی بوجہ حرام گرجو کہ علی باطل ہے  
نتیجاً اوگون کے پند و نصیحت سے دونوں سے نوبہ کر کے نکاح کر لیا پس حکم قرآن و  
حدیث خواہ قول بدلل فقہا نکاح صحیح و نافذ ہو یا نہیں یا صرف بوجہ قول فقہا صحیح  
و نافذ ہوا اور زید ہمیشہ بوجہ عدم علم باطل ہندہ سے چل کر تارا اس صورت میں  
زید صرف گنہگار ہوا یا نکاح ہی باطل ہو گیا بر تقدیر صحت و نفوذ یا دونوں امر ہوسکتے  
یعنے گنہگار ہی ہوا اور نکاح ہی باطل ہو گیا اور یہ امر کہ عمل قبل نکاح کے و علی سے  
مستقر ہوا بعد از وضع حمل شمار کرنے یا م سے معلوم ہوا اور تقدیر علم باطل زید سے  
وطی کیا تو کیا لازم آ یا گناہ یا بطلان نکاح یا دونوں بہر کیف اب زید ہندہ سے نکاح  
نکاح کرے یا نہیں و نیز اگر نفوذ نکاح حکم قرآن و حدیث سے بہ شریح عمر فاروق  
اور اگر بموجب قول فقہا ہے تو اس قول کے صحت کی دلیل معتق نقل فرما سیکے  
سوال دیگر ایک عورت سینہ منسوب ہوئی ساتھ مرد سبالی شیعہ کے مگر وقت  
ایجاب و قبول بوجہ تشیع و دیگر عیوب اس مرد کے نہ زبان سے قبول کیا اور نفل سے

و اگر نکاح صحیح و نافذ ہو گیا ہے تو اس سے اولاد جائز ہے و اگر باطل ہے تو اس سے اولاد باطل ہے

مگر وہ پہنچا بہ غیبت شرم و غیرت کے بوقت رخصت دم بخورد رہی نہ بول اس صورت میں نکاح صحیح  
 ہوا یا نہیں اس عورت سنیہ کا مگر بعد و ایک مہینے کے نا اتفاقی ظاہر ہوئی و تا زندگی  
 قائم رہی اور بعد مرنے کے عورت نے قبل گزرنے ایام عدت کے اس خیال سے کہ میں  
 تو نکاح قبول ہی نہیں کیا عدت کیا بیٹھوں دوسرے مرد سے نکاح کر لیا تو نکاح صحیح ہو یا نہیں  
 اب پھر تجدید نکاح کرے اور تجدید نکاح کرے تو اب از سر نو اس مرد شیعہ کے مرنے کی  
 عدت بیٹھے یا نہیں حالانکہ مرے ہوئے دو تین سال ہوئے یا اب عدت کے بیٹھنے  
 کی ضرورت نہیں ہی بلا عدت نکاح کرے سوال سووم کسی شخص کی منکوحہ نے اگر  
 شرک کیا خواہ کفر تو نکاح ٹوٹ جاتا ہے یا نہیں بر تقدیر ٹوٹ جانے کے تو بکرے  
 سے مثل ایمان کی عود کرتا ہی یا نہیں عود کرتا تجدید نکاح کی ضرورت پڑتی ہی بینوا تو جو  
**ہو المصوب جو اب سوال باول نکاح صحیح ہو گیا اور زید وطنی کرنے سے**  
**بعد نکاح کے گنہگار نہیں ہوا اور اب حاجت تجدید نکاح کی نہیں ہو رہی و المختار**

و صحیح نکاح جبیلے من سنا عندہما وقال ابو یوسف لا یصح والفتویٰ علی قولہما لکن  
 القہستانی اذنی اور مختار میں ہے لو نکحها الزانی حل لہ و طوھا اتفاقا قال  
**جواب سوال دوم** اس عورت نے اگرچہ بوقت نکاح قبول نہ کیا لیکن جب شوہر  
 کی مجامعت و خلوت پر بلا اکرہ راضی رہی وہ نکاح جائز ہو گیا بجز رائق میں ہے  
 لو خلا بہا برضاہا هل یكون اجازة عندی ان هذا اجازة انتہی اور المختار  
 میں ہے التامین من الوطی کا لا قرا انتہی اور جب نکاح جائز ہو بعد فوت شوہر  
 کے اوسپر عدت واجب ہوئی اور قبل گزرنے ایام عدت کے جو اسنے نکاح کر لیا وہ نکاح  
 فاسد ہو گیا اب اس نکاح کا نسخ کرنا دونوں پر اور شوہر ثانی کا ایسا لفظ کہنا جس سے  
 مضمون ترک کا سمجھا جاوے جیسے ترک یا خلیت سبیلک واجب ہو اور بعد اس  
 نسخ کے عورت پر لازم ہے کہ عدت مثل عدت طلاق کے بیٹھے در مختار میں ہی دلکا  
 واحد منهما فسجد دخل بها ولا فی الاصح و جاعن المعصیہ بل یجب علی  
 القاضی التفریق بینہما و یجب لعدۃ بعد الوطی لا للخلوة للطلاق لا للموعد

ان وقت التصریق او متاسرکة الزوج انتھے اور و المختارین سے ہے تقدم فی باب  
 ۱۰۰۰۰ الدخول فی النکاح الفاسد موجب للعدۃ و مثل له فی البحر بالتزوج  
 ۱۰۰۰۰ مشہود و نکاح المعتدۃ انتھے ملخصاً بعد تمام عدت کے پھر شوہر ثانی کو اختیار تجدد  
 ۱۰۰۰۰ ح کا ہے اور عورت کو اب عدت موت شوہر اول کی بسبب تمام ایام کے ضرورت  
 ۱۰۰۰۰ بن ہی جو اب سوال سوم شرک و کفر منکوحہ سے نکاح ٹوٹ جاتا ہے  
 ۱۰۰۰۰ دتوبہ و ایمان کے تجدید نکاح لازم ہے و اللہ اعلم - حررہ الراجی عفور بہ القوی  
 ۱۰۰۰۰ المحسنات محمد عبدالحی سجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی و الخفی ۱۰۰۰۰  
 ۱۰۰۰۰ **سفتا سوال** جو چیزیں اپنی لڑکی کو جہیز میں دینے میں مستحق ہوں گی  
 ۱۰۰۰۰ کون ہوگا شوہر یا اسکے والدین

۱۰۰۰۰ **والمصوب** جس بلکہ میں یہ عرف ہو کہ اشیا، جہیز کی بطور تملیک کے  
 ۱۰۰۰۰ جاتی ہیں نہ بطور عاریت کے جیسا کہ اکثر بلوہ بند میں وہاں وہ چیزیں ملک لڑکے  
 ۱۰۰۰۰ ہونگی در مختار میں ہی جہتاً بنتہ ثم ادعی ان ماد فعد لها عامریۃ و قالت هو  
 ۱۰۰۰۰ ملک او قال الزوج ذلک بعد موتها لیرث منه و قال الابی اوسر شہ بعد  
 ۱۰۰۰۰ و تہ عامریۃ فالمرء ان القول للنزوج ولها اذا کان العرف مستمرا ان الابی  
 ۱۰۰۰۰ ، فع مثله جہانراکا عامریۃ انتھے پس اون چیزوں کی مستحق وہ لڑکی ہوگی اور بعد وفات  
 ۱۰۰۰۰ اسکے جملہ ورثہ پر بحسب حصص شرعیہ تقسیم ہوگی و اللہ اعلم - حررہ محمد عبدالحی عفا عنہ  
 ۱۰۰۰۰ **سفتا سوال** ما توکم ایہا العلام المتورعون والمنصفون فی حق رجال عام  
 ۱۰۰۰۰ خاص ینکرون اللہ بارادۃ الوصول الی الحقیقۃ قیاماً و قعوداً و یؤا جدون و  
 ۱۰۰۰۰ تزون و یرقصون فی حالۃ الذکر و یتصفق رجل للاشارة او لتویج الذکر بل یجوز  
 ۱۰۰۰۰ الفعل ام لا فتونا بالصواب واستقونا بالجواب تو جروا بالاجرین و تکر موافق اللہ  
 ۱۰۰۰۰ **والمصوب** ذکر اللہ تعالیٰ حسن علی کل حال و قد کان رسول اللہ صلی اللہ  
 ۱۰۰۰۰ لہ وسلم ینکس اللہ فی کل حیثینہ اخرجہ ابو داؤد وغیرہ و قال اللہ جل و علا فی کتابہ  
 ۱۰۰۰۰ و وصف اولی الالباب و المتفکرین فی حق السموات و الارض الذین ینکس اللہ

۱۰۰۰۰ و کتاب اللہ  
 ۱۰۰۰۰ از دستہ صاحب مکتبہ  
 ۱۰۰۰۰ در اسلام آباد  
 ۱۰۰۰۰ ۱۳۰۰

۱۰۰۰۰ و کتاب اللہ  
 ۱۰۰۰۰ از دستہ صاحب مکتبہ  
 ۱۰۰۰۰ در اسلام آباد  
 ۱۰۰۰۰ ۱۳۰۰

قِيَامًا وَتَعُودًا وَعَلَىٰ مَجْتَبِيهِمْ آيَةٌ كُنَّا التَّوَّابِينَ وَاللَّاهُتُّورُ وَالرَّقِصُ وَالصَّفِيفُ وَشَبَّالٌ  
 ذَلِكَ أَنَّ صَدْرَتِ مِنَ الذِّكْرِ فِي حَالَةِ الطَّرْبِ وَالخُرُوجِ عَنِ حَيْزِ الْأَخْتِيَارِ وَغَلْبَةِ الشُّوقِ غَلْبَةً  
 أُخْرَجَتْ مِنْ خَيْرِ الْخَيْرِ فَهِيَ فِي ذَلِكَ مَعْدُورٌ وَغَيْرُ طَامٍ وَأَمَّا رُتَابُ هَذِهِ الْأُمُورِ مَعَ الْأَخْتِيَارِ  
 فَلَا يَجُوزُ فِي الشَّرْعِ وَلَا يَرِخُصُ لِهَذِهِ الْأُمُورِ قَالَ فِي رُتَابِ الْأَحْتِسَابِ لِلْسَّنَامِيِّ الْخَفِيِّ  
 لَا يَجُوزُ الرَّقِصُ وَالسَّمَاعُ وَمَنْ أَبَا حُرٍّ مِنَ الْمَشَائِخِ فَذَلِكَ لِلَّذِينَ صَامَتِ حَرَكَاتُهُ  
 حَرَكَاتُ الْأَسْرَعِاشِ وَأَنْ لَيْسَ لَهُ أَيْضًا فِي الشَّرْعِ سِرْخَصَةٌ وَذَكَرَ فِي الْعَوَامِرِ أَنَّهُ  
 لَا يَلِيقُ بِمَنْصِبِ الْمَشَائِخِ الَّذِينَ يَقْتَدِي بِهِمْ كَأَنَّهُ يَشْبَهُهُ اللَّهُمَّ أَنْتَ وَفِي الْأَمْتَاعِ  
 فِي أَحْكَامِ السَّمَاعِ لِحُجْرَتِهِمْ تَعْلِيْقًا لِأَدْمُومِي الشَّافِعِيِّ ذَهَبَتْ طَائِفَةٌ إِلَى التَّفَرُّقِ بَيْنَ  
 أَسْرَابِ الْأَحْوَالِ الَّذِينَ يَقُومُونَ بِوَجْدٍ فَيَجُوزُ لَهُمُ الرَّقِصُ وَيَكْرَهُ لغيرِهِمْ وَهَذَا  
 مَا أَوْسَدَهُ الْأَسْتَاذُ أَبُو مَنْصُورٍ وَأَشَارَ إِلَيْهِ الْقَاضِي حُسَيْنٌ فِي تَعْلِيْقِهِ وَالْخِزَالِيُّ فِي  
 الْأَحْيَاءِ أَنْتَ وَفِي تَبْيِيهِ الشَّيْطَانَ مَخْتَصِرُ كِتَابِ ابْنِ الْقَيْمِ الْخَنْبَلِيِّ الْمُسَمَّى بِأَغَاثَةِ الْمُهَنْجَانِ  
 فِي مَعْنَى الشَّيْطَانِ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ كَأَنَّ شَرِيضَ يَطُوفُونَ بِالْبَيْتِ خِرَاقَةً وَيَصِفُّونَ  
 وَيَصْفُقُونَ وَقَالَ سَاجِدٌ كَأَنَّهُمْ يَجَارِضُونَ النَّبِيَّ صَلَّيْهِمُ فِي الطُّوْفِ وَيَصْفُقُونَ  
 وَيَصْفِقُونَ يَخْلُطُونَ عَلَيْهِ طُوفًا وَمَلَا تَهْ فَالْمُتَقَرَّبُونَ إِلَى اللَّهِ بِالصَّفِيفِ وَالصَّفِيفِ  
 أَشْبَاهُ النَّوْعِ الْأَوَّلِ وَالْمَخْلُطُونَ بِدَعْوَى أَهْلِ الصَّلَاةِ وَالذِّكْرِ وَالْقِرَاءَةِ أَشْبَاهُ النَّوْعِ  
 الثَّانِي أَنْتَ وَفِيهِ أَيْضًا لَمْ يَشْرَعْ اللَّهُ التَّصْفِيفَ لِلرِّجَالِ عِنْدَ الْحَاجَةِ فِي الصَّلَاةِ بَلْ عَرَفُوا  
 بِالْعُدُولِ إِلَى التَّسْبِيحِ فَكَيْفَ إِذَا فَعَلُوا كَالْحَاجَةِ أَنْتَ وَفِي الدَّرَةِ الْمُنِيْفَةِ شَرْحُ الْجَوَاهِرِ  
 الْمُنِيْفَةِ وَالْبَزَائِيَّةِ وَرَوَاهُ الْمُحْتَارُ وَغَيْرُهُ مِنْ كُتُبِ الْحَقِيقَةِ الرَّقِصُ وَالنَّعَاءُ الَّذِي يَفْعَلُهُ مَنصُوقٌ  
 نَحْنُ مَا نَأْتِي عِنْدَ الذِّكْرِ حَرَامٌ أَنْتَ وَالْكَلَامُ فِي هَذَا الْبَحْثِ طَوِيلٌ مَشْرُوحٌ فِي كِتَابِ الْفَقْهِ  
 وَالْحَدِيثِ وَفِيهَا ذِكْرُ نَاهٍ كَفَايَةٌ لِأَبِي بَابِ الْبَصِيرَةِ وَأَشَدُّ أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ حَرَرَهُ الرَّاجِي  
 عَفُورٌ بِهَ الْقَوْمِيُّ أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ عَبْدُ الْحَمِيدِ تَجَاوَزَ اللَّهُ عَنْ ذَنْبِهِ الْخَبَلِيُّ وَالْخَفِيُّ مُحَمَّدُ عَبْدُ الْحَمِيدِ  
 الشَّافِعِيُّ كَيْفَ زَانَتْ هِيَ عَلَامِي دِينَ كَذَاتِ بَارِي تَعَالَى كَوْفَقُ عَرْشِ هِيَ بِهَ سَمْعُهُ  
 يَسْنِي مَوْجُودٌ سَمْعُهُ بِسَمْعِهِ يَأْجُودُ كَيْفَ جَانِبِينَ أَوْ رَأْسًا وَفَوْقَ الْعَرْشِ كَوْنِي خَيْرٌ كَوْنِي

كِتَابُ الْعَقَائِدِ  
 فِي الْأَسْرَابِ وَالْمَخْلُطِينَ

ملوقات الہی سے بذات باری تعالیٰ محیط نہ جانتا بلکہ یہ کہنا کہ فقط علم الہی ساری شیا کو  
 محیط ہے اور ذات اوسکی فقط عرش ہی پر ہے اور دوسری جگہ نہیں یہ عقیدہ اہل سنت کا ہے  
 نہیں اور جو معتقد اس عقیدے کا ہو نماز چھپے اوسکے اوکرنا جائز ہے یا نہیں و این ہم تحریر  
 زائد کہ ایسا بیان این عقیدہ را منسوب بخنا بلہ می گویند فی الحقیقت عقائد خنا بلہ ہمچنین است یا نہ  
 ہو المصوب ذات پروردگار کو عرش پر سمجھنا بدون بیان کیفیت استوار اور اوسکے علم کو  
 محیط تمام عالم سمجھنا اور آیات معیت و قرب وغیرہ کو قرب و معیت علمی پر حمل کرنا نہ ہر سبب  
 اہل سنت کا ہے اور معتقد اس مذہب کے چھپے نماز درست ہے بلا کراہت شرح حکمت نبویہ  
 من ہو معتقد انہ علی العرش مستوعبہ استواء امنہا عن التمكن ولا استقرار  
 انہ فوق العرش ومع ذلك هو قریب من کل موجود و هو اقرب من جبل  
 و ساید ولا یماثل قریبہ قریب الاجسام انتھے اور سیر النبلا زمین ہی قال الحق  
 ان ما ہو یہ اجمع اهل العلم علی انہ تعالیٰ علی العرش استوی و هو یعلم کل شیء  
 فی اسفل الارض السابعة انتھے اور جامع ترمذی میں بعد ذکر حدیث لو انکم دلیستم  
 بحبل الی الارض من السفلی لہبط علی اللہ ثم قرع رسول اللہ ۴ هو الاول والاخیر  
 ظاہر والباطن و هو بکل شئے علیہم مرقوم ہی قرآۃ الآیة تدل علی انہ اسراد  
 لہبط علی اللہ علی علم اللہ و قدسرتہ و سلطانہ و علم اللہ فی کل مکان و هو علی  
 لعرش کما وصف نفسه فی کتابہ انتھے اور یہ جو مشہور ہے کہ یہ مذہب خنا بلہ کا ہے  
 غلط ہے بلکہ یہ مذہب جمہور محققین حنفیہ و شافعیہ و مالکیہ و محدثین وغیرہم کا ہے  
 لبتہ بعض خنا بلہ استوار مع بیان کیفیہ کے قائل ہو گئے ہیں اور استقرار پروردگار  
 اور مثل استقرار مخلوقات کے سمجھتے ہیں یہ مذہب مرووبہ و التفصیل یستدعی بسطاً  
 سیطاً وینما ذکرناہ کفایۃ و اللہ اعلم۔ حررہ الراجی عفور بہ القومی ابو الحسنات  
 محمد عبدالکے تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی واسکے مخفی

اور سیر النبلا زمین ہی قال الحق  
 ان ما ہو یہ اجمع اهل العلم علی انہ تعالیٰ علی العرش استوی و هو یعلم کل شیء  
 فی اسفل الارض السابعة انتھے اور جامع ترمذی میں بعد ذکر حدیث لو انکم دلیستم  
 بحبل الی الارض من السفلی لہبط علی اللہ ثم قرع رسول اللہ ۴ هو الاول والاخیر  
 ظاہر والباطن و هو بکل شئے علیہم مرقوم ہی قرآۃ الآیة تدل علی انہ اسراد  
 لہبط علی اللہ علی علم اللہ و قدسرتہ و سلطانہ و علم اللہ فی کل مکان و هو علی  
 لعرش کما وصف نفسه فی کتابہ انتھے اور یہ جو مشہور ہے کہ یہ مذہب خنا بلہ کا ہے  
 غلط ہے بلکہ یہ مذہب جمہور محققین حنفیہ و شافعیہ و مالکیہ و محدثین وغیرہم کا ہے  
 لبتہ بعض خنا بلہ استوار مع بیان کیفیہ کے قائل ہو گئے ہیں اور استقرار پروردگار  
 اور مثل استقرار مخلوقات کے سمجھتے ہیں یہ مذہب مرووبہ و التفصیل یستدعی بسطاً  
 سیطاً وینما ذکرناہ کفایۃ و اللہ اعلم۔ حررہ الراجی عفور بہ القومی ابو الحسنات  
 محمد عبدالکے تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی واسکے مخفی

استغناء زید کتا ہے رب العالمین کی ذات پاک کو کسی جگہ میں معین نہیں  
 رہ سکتا کہ عرش پر ہی یا زمین پر یا آسمان میں اور اسکے خلاف عقیدہ کرنا خلاف عقیدہ

اہل سنت ہی ذات پاک اور سکی بالکل مخلوقات کو اور اسکے از عرش تا فرش محیط ہے اور  
یہی عقیدہ اہل سنت ہی اور ہم نہیں کہہ سکتے اس بات کو کہ رب العالمین یہاں یا وہاں  
کہاں ہی کوئی جگہ ہم اور سکی تعین نہیں کہہ سکتے اور ہر مخلوقات کو از عرش تا فرش اور  
سب اشیا کو پروردگار کی ذات و علم کے ساتھ نسبت واحد ہے البتہ کوئی سرفرازا اور  
صفت سے اور کوئی دوسری صفت سے ممتاز ہے آنا فرق ہے اور رب العالمین کی  
کوئی جہت معین ٹھہرا نہیں سکتا اور اظہار اور قرب اور معیت رب العالمین کی میں  
ہلین کہہ سکتا کہ کیسی ہی اور اسکے کیا معنی ہیں اور کیا اور سکی مراد ہی فقط ایمان اس قدر ہے  
کہ جو کچھ رب العالمین کا ارادہ ہی اوسی پر ایمان لائے اور یہی عقیدہ اہل سنت کا ہے  
اور عمر و پیمہ کتا ہی ذات باری تعالیٰ بلا کیفیت خاص کو عرش ہی پر ہی نہ مثل جسم کے اوپر  
جسم کے کیونکہ وہ جسم نہیں ہی اور باوجود عرش پر ہونے کے بذاتہ و علم و قدرتہ سبکو محیط ہی  
اور سب سے قریب ہی اور سب کے ساتھ جیسا او سکولائق ہی بلا تشبیہ جیسا کہ آفتاب فلک  
چہارم پر ہے اور سب کے ساتھ ہی اور رب العالمین زمین و آسمان میں نہیں ہے بلا تشبیہ  
جیسا کہ آفتاب زمین میں نہیں ہی اور ساتھ ہے البتہ بعلم و قدرتہ سبکو ایک طرح برابر  
دیکھتا اور جانتا اور مستحاض ہے اور عینی معقین اللہ تعالیٰ کی کتاب و سنت میں ہیں جیسے  
فوق العرش ہونا دیکھنا سننا جانتا اور ترنا خوش ہونا عضو ہاتھ موندہ نفس وغیرہ  
سب کے معنی معلوم اور کیفیت متشابہ ہے یعنی مثل فوقیت دیکھنے سننے جانتے اور ترنے  
خوش ہونے عضو ہونے ہاتھ موندہ نفس وغیرہ اور سکی مخلوقات کے نہیں ہی بلکہ کیفیت  
اور سکی اللہ تعالیٰ ہی جانتا ہے جیسے اللہ تعالیٰ کی بیشک ایک ذات ہی مگر نہ مثل ذات  
مخلوقات کے اوسیکے مناسب اور سب صفتیں ہیں نہ مثل صفات مخلوقات کے اور  
جتنے صفات تھیں کتاب و سنت میں اللہ تعالیٰ کی تشریح ہے اوس سے منزه ہے عرض ثباتاً  
نفساً پیروی کتاب و سنت کی ضرور ہو اور زیادتی و کمی موجب صلاحت ان دونوں  
عقیدوں میں موافقت اہل سنت و الجماعت کے کسکا عقیدہ رکھتا ہے جینو اتوجروا  
سوا المصوب اہل سنت کی رائے اس باب میں مختلف ہو اگرچہ بعض مثل قول زیر



کے ہی لکھ گئے ہیں مگر صحیح و مذہب جمہور محققین و ائمہ قہر عین و محمد ثنین وغیرہم مثل قول  
 عمر کے ہے ابو شکور حنفی تمہید میں لکھتے ہیں مسئلہ ما اللہ ما بین قولہ تعالیٰ الرحمن علی العرش  
 استوی کیف استوی فقال الاستواء غیر مہول و الکیف غیر معقول و لا یمان بہ  
 واجب و السؤال عند بدعتہ و ما راہ الاضالہ فاخر جوبہ فاذا ہو جہم بن  
 صفوان و قال ابو مطیع البلیغی سألت ابا حنیفۃ فی من قال لا ادری ان ابن اللہ فقال  
 ابو حنیفۃ انہ یکفر لانہ خالف النص و اللہ یقول الرحمن علی العرش استوی  
 اقراء و ما و امنوا بہ فقال ابو مطیع کیف استوی قال اصغرا بہ کما جاء الجواب  
 فتحی اور حکمت ہو یہ بین ہولہ ید و وجہ و نفس کما ذکر اللہ فی القرآن و لا یقال  
 ان قدرتہ ہویدہ لان فیہ ابطال الصفتہ و ہو قول اهل القدس و الاعتقاد ان  
 یدہ صفتہ بلا کیف فتحی اور سیر المبتدا میں ہے قال حرب لکرانی قلت لا یحق  
 بن راہویہ ما تقول فی قولہ تعالیٰ ما یكون من نحوی ثلاثہ الا ہو سراہم  
 کیف تقول فیہ قال حیث ما کنت لہو اقرب الیہ من جبل الومر ید و ہو بان  
 من خلقہ و ابین فی ذلک قولہ الرحمن علی العرش استوی فتحی اور ہی  
 و سمین ہی قال السراج سمعت اسحاق بن راہویہ یقول دعوات علی طاہر بن  
 عبد اللہ و عندہ منصور بن طلحہ فقال لی اتقول ان اللہ ینزل کل لیلۃ  
 قلت نوؤمن بہ اذا انت لا تؤمن ان لک سراہا فی السماء لا تحتاج الی تسأل عن  
 هذا قلت ہذا الصفات من الاستواء و النزول و الا یتان قد صحت باللغوی  
 و نقلنا الخلف عن السلف و لم یتبع جنو الہا یرد و لا تاویل بل انکروا علی من ول  
 مع الاتفاق علی انہا لا تشبہ لقوت الخلق و ان اللہ لیس مثلہ شیء انہی و اللہ  
 حررہ الراجی عفوریہ القرمی ابو الحسنات محمد عبد اللہ بن محمد بن علی بن محمد بن  
 اشفاقا اطاعت زوجہ کو شوہر کی کس قدر نیا بیٹہ اور اگر شوہر شوہر کو شوہر کے  
 کہ تم اپنے شوہر کے یا میرے بہالی کے سامنے شوہر اور اسکے والدین کہتے ہوں کہ تم  
 اسکے سامنے شوہر کو کسکی اطاعت کرے اور اگر شوہر اپنے میکے گئی ہمارے والدین سے

و کما جاء الجواب فتحی اور حکمت ہو یہ بین ہولہ ید و وجہ و نفس کما ذکر اللہ فی القرآن و لا یقال ان قدرتہ ہویدہ لان فیہ ابطال الصفتہ و ہو قول اهل القدس و الاعتقاد ان یدہ صفتہ بلا کیف فتحی اور سیر المبتدا میں ہے قال حرب لکرانی قلت لا یحق بن راہویہ ما تقول فی قولہ تعالیٰ ما یكون من نحوی ثلاثہ الا ہو سراہم کیف تقول فیہ قال حیث ما کنت لہو اقرب الیہ من جبل الومر ید و ہو بان من خلقہ و ابین فی ذلک قولہ الرحمن علی العرش استوی فتحی اور ہی و سمین ہی قال السراج سمعت اسحاق بن راہویہ یقول دعوات علی طاہر بن عبد اللہ و عندہ منصور بن طلحہ فقال لی اتقول ان اللہ ینزل کل لیلۃ قلت نوؤمن بہ اذا انت لا تؤمن ان لک سراہا فی السماء لا تحتاج الی تسأل عن هذا قلت ہذا الصفات من الاستواء و النزول و الا یتان قد صحت باللغوی و نقلنا الخلف عن السلف و لم یتبع جنو الہا یرد و لا تاویل بل انکروا علی من ول مع الاتفاق علی انہا لا تشبہ لقوت الخلق و ان اللہ لیس مثلہ شیء انہی و اللہ حررہ الراجی عفوریہ القرمی ابو الحسنات محمد عبد اللہ بن محمد بن علی بن محمد بن اشفاقا اطاعت زوجہ کو شوہر کی کس قدر نیا بیٹہ اور اگر شوہر شوہر کو شوہر کے کہ تم اپنے شوہر کے یا میرے بہالی کے سامنے شوہر اور اسکے والدین کہتے ہوں کہ تم اسکے سامنے شوہر کو کسکی اطاعت کرے اور اگر شوہر اپنے میکے گئی ہمارے والدین سے

شوہر کے مکان پر آنے کا قصد کرے تو شوہر کو اختیار اوسکے لانے کا ہی یا نہیں بیوا تو جو  
 ہو المصوب زوجہ کو اطاعت شوہر کی جمیع امور شرعیہ میں چاہیے شرح شریعہ الاسلام  
 میں ہے وعلیہا ان تطیع من وجہا فی الامور الشرعیۃ ولو امرها ان تنقل الحجر  
 من جبل وان لا تخرج من بیتہ الا باذنہ انتھی اور جب عورت میکے سے نہ آتی ہوتی  
 اوسکو جبراً شوہر لا سکتا ہے اور شوہر کی اطاعت درباب پردہ کے غیر محارم سے  
 مقدم ہے ردالمحتار میں ہے الذی ینبغی تحریرہ ان یکون له منعہا عن کل  
 عمل یؤدی الی تنقیص حقہ او ضررہ اوالی خروجہا من بیتہ انتھی واللہ اعلم  
 حررہ الراجی عفور بہ القومی ابوالحسنات محمد عبدالحی صاحب زادنا شد عن ذنبہ اٹکلے ولکن  
 ۱۵۵۰ھ میں ما قولکم مد ظلم اندرین صورت کہ زید شوہر ہندہ نے وفات کیا ہندہ نے  
 بیٹے کئی روز عدت میں رہی پھر کسی وجہ سے اوسی مدت عدت ہی میں ہندہ مذکور  
 عمر سے عقد ثانی کر لیا عمر و بارہ تیرہ روز ساتھ ہندہ کے خلوت میں رہا اور اوس  
 وطنی ہی واقع ہوئی پس جب لوگ معترض ہوئے عمر و پر کہ تم نے اندر عدت کے نکاح  
 کیونکر صحیح ہوا ایسا نہ چاہیے تفریق کر لو بعد گزرنے ایام عدت کے تجدید نکاح کر لیا  
 عمر و نے کسی اہل علم سے بھی دریافت کیا تو یہی جواب دیا اوس اہل علم نے کہ تفریق  
 کر لو بعد گزرنے مدت عدت کے تجدید نکاح ضرور کر لینا پھر عمر و نے یہ بات سنتے ہی  
 قاضی نو و بان تھا کہ تفریق کر اوسے خود بخوت خدا ہندہ سے جدا ہو گیا اور تفریق کرنا  
 اور یوں کہا ہندہ سے کہ یہ نکاح صحیح نہیں ہوا بعد انقضای ایام عدت تجدید نکاح کرنا  
 تم سے جب حلال ہوگی تم پر پورا سوقت سے تا گزرنے ایام عدت ہمیشہ جدا رہا  
 ہندہ سے پھر جب ایام عدت گزر گئے تو تجدید نکاح کر لیا مگر عمر و کی تفریق کی عدت  
 نہیں بیٹھی ہندہ یہ نکاح صحیح ہوا یا نہیں اور اس نکاح سے کسی لڑکے ہی ایسا نہ  
 یہ لڑکے کیسے قرار دیے جاویں گے ولد الزنا یا غیر اسکے و بحکم قول حضرت علی رضی اللہ عنہ  
 انقضت عدتہا من الاول تزوجہا الاخوان شاء معلوم ہوتا ہے کہ نکاح صحیح ہو  
 در اولاد اوسکی ولد الزنا نہ قرار پاوے گی کیونکہ اس قول میں زوج ثانی کی تفریق

کتاب النکاح  
 فی النکاح

بیٹھنے کا حکم نہیں ہے اور یہ قول خاص اسی مادہ میں ہر نقل کیا اسکو صاحب محل شراح  
 طائے ضمن میں شرح تم لا یجتمعان الخ کے اور یہ عبارت متن موطا کی ہر اور قول  
 نزلت عمر بن الخطاب کا چنانچہ الفاظ عبارت متن شرح کے بعینہ نقل کر کے ارسال عدت کرتا ہوں  
 ایما بن قال عمر بن الخطاب ایما امرأة نکحت فی عدتها فان کان من وجہا  
 تری تزوجها لم یدخل بها فرق بینہما ثم اعتدت بقیة عدتها من وجہا  
 اول ثم کان الاخر غاطیا من الخطاب وان کان دخل بها فرق بینہما ثم  
 اعتدت بقیة عدتها من الاول ثم اعتدت من الاخر ثم لا یجتمعان بذا  
 ال وقال سعید بن المسیب لہا مہرہا بما استحل منہا لک عباۃ لکن  
 عباۃ الخ کے ہذا قولہ تم لا یجتمعان ابدان جوالہ وسیاسة فی حقہما جزاء  
 مرعۃ صیادسہما الیہ قبل نقضاء عدتہا و هذا مما تقر بہ عورہ و عباۃ  
 حل لعلم علی انہ تمحل لہ بعد الخروج عن العدة قال محمد و بلغان محمد بن  
 بن ہذا القول الی قول علی ان الحسن بن عمارۃ عن الحکم بن عیبتہ عن  
 احمد قال مرجع عمالی قول علی فی اللیۃ تزوج فی عدتہا و ذلک ان عمر قال  
 اذا دخل بها فرق بینہما ولم یجتمعان بذا و اخذ صداقہا فجلہا فی بیت  
 المال فقال علی منہا صداقہا بما استحل من فرجہا فاذا انقضت عدتہا  
 من الاول تزوجہا بالآخر ان شاء مرجع عمالی قول علی منہا اب جوامر حضور کے  
 نزدیک صاف صاف مدلل بہ برہان حق قرار پاوے ارشاد ہو کہ بموجب اوسکے تمحل  
 کیجاوے یعنی اگر یہ نکاح ہی ہندہ کا ساتھ عمر کے جو بعد انقضای عدت کر شوہر اول  
 سے بطور تجدید ہو ہی نہ صحیح ہو پہر اب تشریح کرائی جاوے اور اس تفریق کے بعد تشریح  
 مثل طلاق کے بعد از ان تجدید نکاح کرائی جاوے اور صحیح ہوگی اور اگر نکاح  
 و بدل مال ثابت نہ کرے مستحظ و نہ فور مرتعت فرمائیے کہ میں صاف ادا کروں  
 سبب و اول اور اس محنت کا اجر خدا سے لینی

ہوا منصوب عمر کا متار کہ صحیح ہو گیا اور بعد گزرنے ایام عدت شوہر اول

کے جو اوسنے نکاح کر لیا قبل گزرنے ایام عدت تفریق کے وہ نکاح صحیح ہو گیا اس وقت  
 کہ عدت تفریق کی بہ نسبت دوسرے شخص کے واجب ہونہ بہ نسبت اسی شخص کے لیے  
 اگر بعد تفریق عمر کے کوئی اور شخص چاہتا کہ اس سے نکاح کرے اور سکودون گزرنے ایام  
 عدت تفریق کے نکاح ناجائز تھا اور عمر و نے کہ صاحب تفریق ہے جب قبل گزرنے اور  
 ایام کے نکاح کیا تو جائز ہو گیا اور اولاد اس نکاح کی اولاد حلال ہیں ملا علی قاری مشہور  
 موطا و امام محمدین تحت قول حضرت علی رضی کے فاذا انقضت عدتھا من الاول تزوجھ  
 الاخران شاء کے کہتے ہیں اذلاعدۃ ثانیۃ بالنسبۃ الیہ فان ارادہ ثالثان ینزوی  
 فلا یجوز حتی یتخرج من عدۃ الثانی ایضا انتھ و اللہ اعلم حررہ الراجی عفوریہ القری  
 ابو الحسنات محمد عبدالکلی تجا وز اللہ عن زینب الجلی والکحیفہ محمد عبدالکلی  
ابو الحسنات  
**استفتا کیا فرماتے ہیں علمای دین اس مسئلہ میں کہ حجرہ مسجد جو صحن میں ہے**  
**جبوترہ مسجد میں واقع ہے اور ہنگام نماز جماعت مصلی محاذی حجرہ مسجد کے کثرت**  
**ہے اس حجرہ میں ایک شخص کاروبار تجارت کرتا ہے اور اکثر کفار و مشرک و**  
**خرید و فروخت اسباب کے صحن مسجد میں ہو کر اس حجرہ میں جایا کرتے ہیں کہ**  
**اس حجرہ میں جانے کی اور کوئی راہ نہیں علاوہ برین مسجد کا اسباب وغیرہ کے**  
**کی سولے حجرہ کے اور کوئی جگہ نہیں ہے لہذا اسباب کی حفاظت بخوبی نہیں ہو سکتی**  
**ہے یا کوئی مسافر خواہ طالب علم اس مسجد میں آوے تو سولے مسجد کے حجرہ مذکور**  
**میں بیاعت رکھنے اشیاء تجارت کے قیام نہیں کر سکتا ہیسا فعل جائز ہی نہیں**  
**ہو المصوب اگر وہ حجرہ داخل مسجد ہے تو اوس میں خرید و فروخت کرنا خصوصاً**  
**تجارت رکھنے کے ساتھ مکروہ ہے ورمختار میں ہو ویکرہ کلی عقد الامتکف بشرط ان**  
**رد المختار میں ہو قولہ بشرطہ ہوان لا یكون للتجارۃ بل یكون ما یتحاجہ لئلف**  
**او عیالہ بدون احصاء السلعة انتھ اور بی ورمختار میں باب الاعتکاف میں**  
**کرہ ای تحريم ما احصاء مبیع فیہ کما کرہ فیہ مبیاعۃ غیر الممتکف مطلقاً**  
**انتھ رد المختار میں ہے قولہ مطلقاً ای سوا ما یتحاجہ الیہ لنفسہ او عیالہ او کہ**

ذریعہ حکام المسجد  
 ابن عباس رضی اللہ عنہما فیما یجوز من عبادۃ اللہ فی حرمہ و ما یجوز من عبادۃ اللہ فی حرمہ

نجاسۃ احضام کا انتہی آور جامع ترمذی میں مروی ہے ان رسول اللہ صلی علیہ وسلم عن الشراعی  
 البیع فی المسجد انتھے اور کفار کا مسجد میں داخل ہونا اگرچہ حنفیہ کے نزدیک درست ہی  
 ابن رستمہ بنانا کسی چیز مسجد کو اور اوہمیں آمدورفت کرنا کاروبار دنیا کے واسطے نہیں  
 جائز ہے درمختار میں ہے وکذا محرمات اخذہ طریقالغیر عذما انتھے واللہ اعلم  
 حررہ الراجی عفوریہ القوی ابو الحسنات محمد عبدالکلی عفا اللہ عنہ

۲۶۰  
**تقویٰ** ہندہ وائندہ نے زرقرضہ مندرجہ دستاویز جسمین جائداد غیر منقولہ  
 مستغرق ہے جو ذمگی زید وغیرہ چند مدعون کے اوسکا یافتنی ہی بنام اپنے بیٹے بکر نابالغ  
 سلمان کے اس عبارت و معنون سے ہبہ بلا عوض کیا کہ زرقرضہ مندرجہ دستاویز  
 مذکورہ ہبہ کرتی ہوں و دیدیتی ہوں قبضہ اور استحقاق مالکانہ اپنا اوس جائداد سے  
 وٹا لیا اور اپنی جانب سے ایک شخص غیر قوم ہنود سے سربراہ کاروولی اوسکا مقدر  
 رکے اوسی دستاویز ہبہ نامہ میں ولی مذکور کو اختیار وصول زر مذکور کا اور اسکے  
 حاصل سے پرورش و تعلیم نابالغ کا دیا اور ہنوز زر مذکور وصول نہیں ہی اور اودی  
 دستاویز مذکور میں یہ بھی لکھا کہ کاش پسر مذکور فوت ہو جاوے تو فیما بین چار  
 دختران ہماری کے جو اوسوقت زندہ اور قائم رہیں زر مذکور بجز مساوی تقسیم ہوگا  
 تو ایسی صورت میں دستاویز مذکور ہبہ نامہ متصور ہوگی یا وصیت نامہ اگر وصیت نامہ  
 ہو تو وصیت بمقابلہ وارث کے جائز ہے یا ناجائز ہے اور اگر ہبہ نامہ ہو تو ایسے  
 ہبہ سے واہبہ کو اختیار رجوع و عود کا حاصل ہو سکتا ہے یا نہیں بنوا تو جروا  
**الجواب و هو الموفق للہ** اب جواب سے پہلے ایک امر کا گذارش کرنا  
 ضروری وہ یہ کہ چونکہ ہبہ شرعی عبارت ہی تملیک عین سے یعنی عین کا مالک کر دینا  
 جیسا کہ تنویر الابصار میں ہے ہی تملیک العین ہجانا اور جیسا کہ ذکر ہے

الہدیۃ ہی تملیک العین بلا عوض علی ما نقلہ مولانا عبدالحی الکنوی سلمہ اللہ علیہ  
 فی حاشیۃ الہدایۃ اور عین غیر دین ہی بنا علیہ تملیک دین قیاساً باطل اور ناجائز ہوگی  
 لیکن اگر واہب دین موہوبہ کو دین موہوب کے قبضہ کرنے پر مسلط کر دیوے

از قضاہ ترمذی مولانا محمد تقی عثمانی صاحب دہلی

اور مہو بہ لہ اوس دین پر قبضہ کر لیوے تو اس نظر سے کہ اب دین مذکور بعد قبضے سے  
 عین ہو جاوے گا اور تملیک عین متحقق ہو جاوے گی تملیک مذکور مستحق صحیح اور جائز  
 ہو جاوے گی اور یہ ایسا تصور کیا جاوے گا کہ گو باجب مہو بہ لہ نے دین مذکور پر قبضہ  
 کر لیا اوسوقت واہبہ نے ہبہ کیا چنانچہ در مختار میں ہے <sup>ص ۲۸۸</sup> و اما تملیک الدین  
 من غیر من علیہ الدین فان امرہ بقبضہ صحت لرجوعہا الی ہبۃ العین الخ  
 اور در المختار میں ہے قولہ (و اما تملیک الدین الخ) جواب عن سوال مقدمہ  
 ان تملیکہ بالعین مخرج لتملیک الدین من غیر من علیہ الدین معراند ہبتہ فیخرج  
 عن التعریف فاجاب بانہ لیکون عینا مالا فالمراد بالعین فی التعریف ماکان  
 عینا حاکما او مالا الخ اور غایۃ الاوطار ترجمہ اردو در مختار میں ہے و اما تملیک  
 الدین من غیر من علیہ الدین فان امرہ بقبضہ صحت لرجوعہا الی ہبۃ العین  
 اور دین کی تملیک تو غیر مدیون کو اگر صاحب دین نے اوسکو دین قبض کرنے کا امر کیا  
 ہبہ صحیح ہے بسبب راجح ہونے ہبہ دین کے ہبہ عین کی طرف ہم یہ جواب ہی اس سوال  
 مقدمہ کا کہ ہبہ کی تعریف میں تو تملیک عین داخل ہی تو چاہیے کہ دین مذکور کی تملیک کو ہبہ  
 تملیک اسکا جواب شرح نے یوں دیا کہ جب صاحب دین نے اوسکو قبض دین کا امر کیا اور  
 اوسنے دین پر قبضہ کیا تو دین عین ہو گیا تو تملیک عین متحقق ہو گئی آہ اور جب یہ بات  
 معلوم ہوئی تو اب اصل سوال کا جواب لکھا جاتا ہی وہو ہذا ہبہ مذکورہ صورت مسئلہ میں  
 باطل و زنا جائز ہے اور دستاویز مذکور ہبہ نامہ نہیں ہے اسلیئے کہ ہبہ مذکورہ تملیک دین  
 ہے غیر مدیون کو اوسواسطے کہ ہندہ واہبہ نے زر قرمنہ مندرجہ دستاویز جوذگی مدیون  
 کے ہے اپنے بیٹے نابالغ کو ہبہ کیا ہی اور ایسی ہبہ کی صحیح اور جائز ہونے کے لیے یہ شرط  
 ہی کہ وہ ہبہ مہو بہ لہ کو دین مہو بہ کے قبض کرنے پر مراحۃ تسلط کرے اور یہ شرط صورت  
 مسئلہ میں مفقود ہے بنا علیہ ہبہ مذکورہ باطل اور زنا جائز ہے چنانچہ ایک عبارت  
 در مختار کی اسی مضمون کی گذر چکی اور نیز در مختار میں ہے تملیک الدین مستحق  
 لیس علیہ الدین باطل الا فی ثلث حوالہ و وصیۃ و اذا سلط علی التملیک

غیر ملکیوں علی قبضہ ای الدین فیصیحین الخ اور در المختار میں ہے (قوله ولا يجوز  
 من غیرہ) ان لا يجوز تسلیمك الدين من غیر من علیہ الدین الا اذا سلطه علیہ  
 واستثنی فی الاشباہ من ذلك ثلث صور الاولی اذا سلطه علی نفسه فیکون وکیلاً  
 قابضاً للموکل ثم لنفسه الثانية الحوالة الثالثة الوصیة الخ اور نیز در مختار میں ہے  
 وصند مال و هبت من ابنها ما علی ابيه فالمعتمد الصحة للتسلیط الخ وتی رد المختار  
 (قوله وما علی ابيه) ای وامرته بالقبض بزازیہ مدنی (قوله للتسلیط) ای اذا  
 سلطه علی القبض كما بشیر الیه قوله ومنه الخ وفيه ایضاً فقول الشارح للتسلیط  
 ای التسلیط صریحاً لإحکاماً كما فهمه السایمخانی وغیر الخ اور نیز در المختار میں  
 فی الخانیة وهبت المهر لا بنها الصغیرا لذي من هذا الزوج العیج انه لا تصح الهبة  
 الا اذا سلطت ولدها علی القبض فیجوز ویصیر ملكاً للولد ان قبض الخ اور  
 نیز در المختار میں ہے قال فی البحر عن محیط ولو وهب دینار علی رجل وامرأة  
 ان یقبضه فقبضه جازت الهبة استحساناً وان لم یاذن بالقبض لم یجوز الخ اور  
 محیط میں ہے وامرته علی الناس فهو هبة الدین من غیر من علیہ الدین وهبة  
 الدین من غیر من علیہ الدین اذا سلطه علی القبض وقبض صحیحاً استحساناً فأورد  
 فصول عمادیین ہر ذکر فی العشری فی کتاب الهبة هبة الدین من علیہ الدین  
 لا یصح الا اذا وهب واذن له بالقبض فقبضه جاز و ذکر فی العدة وان لم یأمر  
 بالقبض لا یجوز والبنات لو وهبت مهرها من ابیها ان امرته بالقبض جاز الخ  
 اور فتاوی قاضی خان میں ہے امرأة لها مهر علی نزوجها وهبت المهر لابنها  
 الصغیر الذي من هذا الزوج العیج انه لا یصح هذه الهبة لان هبة الدین من  
 غیر من علیہ الدین لا تجوز الا اذا وهبت وسلطت ولدها علی القبض الخ  
 ویصیر ملكاً للولد اذا قبض الخ اگر یہ کہا جاوے کہ واپس نہ لیا نفس کہ مویوب نہ  
 یعنی بکرنا بالغ کا ولی اپنی جانب سے مقرر کر کے اوس ولی کو دین مویوب پر قبضہ کرنے پر  
 مراۃ مسلط کیا اور حکم دیا ہی اور ولی مذکور کو قبضہ کرنے پر مراۃ مسلط کرنا اور حکم





ولن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلاً الخ اور فتاویٰ فقیرتیں ہیں ہر ولا یصح  
 ولاية القاضي حیثاً یجتمع فی المولی شراثة الشهادۃ کذا فی الہدایۃ من اسلام  
 والحریۃ والتکلیف کذا فی النہر الفائق الخ اور برہانہ میں ہو کہ حکم القضاء مستقیم  
 حکم الشہادۃ لان کل واحد منهما من باب الولاية فکل من کان من اهل  
 الشہادۃ یكون اهلاً للقضاء وما یشرط لاهلیۃ الشہادۃ یشترط لاهلیۃ  
 القضاء الخ اور در مختار میں ہر و اہلہ اهل الشہادۃ ای ادا تھا علی المسالین الخ  
 قوله وشرط اہلیتہا شرط اہلیتہ فان کلا منهما من باب الولاية الخ اگر یہ  
 سوال کیا جاوے کہ گویا ولایت اجبار یعنی تنفیذ القول علی الغیر شاء او ابی کافر  
 کو مسلمان پر نہیں لیکن صورت مسئلہ میں واہب نے جس شخص کو ولی مقرر کیا ہے او سکو  
 ولی یعنی سربراہ کار مقرر کیا ہے نہ ولی یعنی مذکور پس ولی یعنی مذکور میں اسلام کی  
 شرط ہونے سے لازم نہیں آتا کہ ولی یعنی سربراہ کار میں ہی اسلام شرط ہو۔ تو جواب  
 اسکا یہ ہے کہ صورت مسئلہ میں واہب نے جس شخص کو ولی مقرر کیا ہے او سپر تقریف ولی  
 بولایت اجبار کے صادق ہے اسلیے کہ واہب نے جو اختیارات شخص مذکور کو نسبت نابالغ  
 مذکور کے دیے ہیں جیسے وصول کرنا زر نقد منقولہ قولہ تہذیب کا مدیون سے اور اوس میں  
 تصرف کرنا اور اسکے محاصل سے پرورش و تہذیب کرنا وہ سب اختیارات شخص  
 مذکور کے واہب کے اختیارات دیدینے سے نابالغ مذکور کے حق میں نافذ ہونگے خواہ نابالغ  
 مذکور منظور کرے یا کرے اور ہی معنی تنفیذ القول علی الغیر شاء او ابی کے ہیں پس  
 تقریف ولی بولایت اجبار کے شخص مذکور پر بے شبہ صادق ہے اب جو اور کا نام سربراہ کار  
 رکھو یا اور کچھ کو نام بدل دینے سے حکم نہیں بدل جاتا اور جب تقریف ولی مذکور کے  
 مذکور پر صادق آئی تو اوس میں اسلام کا پایا جانا ہی شرط ہوا اور ہر گاہ اسلام  
 مفقود ہے تو ولی نابالغ مذکور کا نہیں ہو سکتا اور دوسری وجوہ سے کہ واہب نے جس شخص  
 مذکور کو ولی فی المال ہے قرار دیا ہے اسلیے کہ زر نقد مندرجہ دستاویز مدیون سے  
 معمول کر کے اوس میں تصرف کرنا اور اسکے محاصل سے پرورش نابالغ کی کرنے کا ہی

او سکو اختیار و یا ہے اور ولی مال میں چہ ہی شخص ہو سکتے ہیں اونکے سوا اور کسی کو ولا  
 مال میں نہیں ہو سکتی ایک باپ دوسرے اور سکا وصی تیسرے دادا چوتھے اور سکا وصی  
 پانچویں قاضی چھٹے اور سکا نائب اور شخص مذکور ان چہ ہیں سے نہیں ہے پس شخص  
 مذکور ولی نابالغ مذکور کا نہیں ہو سکتا اور اسی سے معلوم ہوا کہ واہبہ ہی کہ مان  
 نابالغ مذکور کی ہے ولی مال میں نہیں ہو سکتی در مختار میں ہے ولی فی النکاح  
 لا المال العصبۃ بمنسبہ الخ اور رد المحتار میں ہے (قوله لا المال) فان ولی  
 فیہ الاب ووصیہ والجد ووصیہ والقاضی وناشبہ فقط الخ اور فصول عمادیہ  
 میں ہے ذکر فی باب المذمومۃ من بیوع شرح الطحاوی ان الولاية فی مال  
 الصغیر الی الاب ووصیہ ثم الی وصی ووصیہ فان مات الاب ولم یوص الی  
 احد فالولاية الی اب الاب ثم الی وصیہ ثم الی وصی ووصیہ فان امرکین فالتا  
 ومن ینصب القاضی الخ اور نیز فصول عمادیہ میں ہے لیس لغیر الاب والجد  
 ووصیہما ولا یتصرف فی مال الصغیر الخ اور نیز اوسی میں ہی ولاب والجد  
 ووصیہما اجازۃ عبد الصغیر سائر املاکہ واموالہ فاما غیر ہواکء ممن  
 الصغیر فی حجرہ لا یملاک ضیافۃ المال الصغیر لا نہ لیس لغیر ہواکء ولا یتصرف  
 فی مال الصغیر الخ اور نیز اوسی میں ہے ذکر فی ما ذون شرح الطحاوی و یجوز اذن  
 الاب والجد ووصیہما واذن القاضی ووصیہ للصغیر فی التجارۃ عبد الصغیر  
 ولا یجوز اذن الام للصغیر اخید واملانی ہواکء لیس لہم ولا یتصرف  
 فی مالہ فلا یكون لہم ولا یتکون الخ اور ثالثاً یہ کہ واہبہ کا ولی مذکور کو تسلیط صریحی  
 کرنا عین موہوب لہ کی نسبت تسلیط صریحی ہونا ممنوع ہے اور غیر مسلم قاضی الامر یہ ہے کہ  
 تسلیط مذکور موہوب لہ کی نسبت تسلیط حکمی ہوگی اور تسلیط حکمی اس باب میں کافی نہیں  
 تسلیط صریحی درکار ہے جیسا کہ عبارت مرقومہ الصدر منقولہ رد المحتار سے معلوم ہوا اور  
 تسلیط صریحی بیان مفقود ہی پس شرط صحت وجواز ہبہ مذکورہ صورت مسئلہ میں مفقود  
 ہی نہیں ہے مذکورہ باطل و زنا جائز ہے۔ اگر یہ کہا جاوے کہ صورت مسئلہ میں واہبہ

کہ مان مویوب لہ کی ہے اگرچہ ولی فی المال نہیں ہو سکتی لیکن جبکہ مویوب نابالغ  
 ہو اور مان کے عیال میں ہو اور باپ یا دادا یا اونگی وصی میں سے کوئی ہو ورنہ تو مان ہی  
 صورت میں درباب قبضہ ہبہ کے ولی ہو سکتی ہے جیسا کہ رد المحتار میں ہے والوصی  
 کالاب وکلام کذلکھا اوکان العیبی فی عیالھا ان وھبت لہ اور ھب لہ تملک  
 الام القبض وھذا اذ المرکن للعبی اب ولا حد ولا یدھما الخ اور بیان ہی یہی  
 صورت واقع ہے کہ مویوب نابالغ ہے اور مان کی عیال میں ہو اور باپ اور دادا  
 اور اون کے وصی میں سے کوئی موجود نہیں ہے پس مان درباب قبضہ ہبہ کے ولی ہوگی  
 اور ایسے ولی کا ہبہ نابالغ کو مجرد عقد ہبہ کے تمام اور کامل ہو جاتا ہے پس عقد ہبہ  
 مذکورہ ہی تمام اور کامل ہوگی اور حاجت شرط مذکور کی ہوگی تو جواباً و سکا یہ ہے کہ ولی کا ہبہ نابالغ  
 کو ادا ہو تو تین تمام اور کامل ہوتا ہے جبکہ شے مویوبت اسب کیا میں اسب کے قبضہ میں ہو اور صورت  
 مسئلہ میں یہ شرط مفقود ہے اسلئے کہ وہ مویوب نہ و اہبہ کہ قبضہ میں ہی نہ اس کے اسب کے قبضہ  
 میں بلکہ اس کے مدیونوں کے ذمہ ہی ہے اور اسکے اسب نہیں ہیں پس اس صورت میں مان کی ولایت  
 کافی نہیں ہوئی اور حاجت شرط مذکور کی باقی رہی اور ہبہ مذکورہ باطل اور ناجائز ہے در مختار میں  
 وھبۃ من لہ الولا یت علی الطفل فی الجملۃ الی قولہ تتم بالعقد لو کان المویوب  
 معلوماً وکان فی یدہ او ید مودعہ لان قبض الولی ینوب عن الخ اور ہدایہ  
 میں ہے و اذا وھب لالاب لابنہ الصغیر ھبۃ ملکھا الابن بالعقد لانه فی قبض  
 لالاب فینوب عن بعض الھبۃ ولا فرق بین ما اذا کان فی یدہ او فی ید مودعہ  
 لان یدہ کیدہ بخلاف ما اذا کان مرھوناً او مغبوباً او مبیعاً بیعاً فاسد  
 لانه فی ید غیرہ او فی ملک غیرہ الی قولہ وکذا اذا وھبت لہ امہ وھو فی  
 عیالھا وکلاب میت وکلا وصی لہ وکذا کل من یحوالہ الخ التامیل میں ہے  
 مسئلہ میں ہبہ مذکورہ ہبہ دین کا غیر مدیون کو ہے اور ایسے ہبہ کے صحیح اور جائز  
 ہونے کے لئے واجب کا مویوب لہ کو دین مویوبت اسب کے قبضہ کرنے کا مراقبہ حکم دینا  
 شرط ہے اور یہ شرط مانحن فیہ مفقود ہے اور ولایت ولی مذکور کی متصور نہیں اور نہ

تولیت و اہبہ کے صحیح اور نہ خود و اہبہ کی ولایت قبض ہبہ میں کافی ہے جیسا کہ یہ ہے  
 امور و جوہ مذکورہ بالا سے معلوم ہوئے تو بے شبہ ہبہ مذکورہ باطل اور ناجائز  
 اور جب ہبہ مذکورہ خود ہی باطل اور ناجائز ہے تو حاجت اسکے رجوع و عود کی نہیں  
 اور اگر بالفرض ہبہ مذکورہ صحیح اور جائز ہے ہو جب ہی اس ہبہ سے بدین وجہ کہ ہنوز  
 قبضہ دین موہوب پر نہیں ہوا ہے و اہبہ کو اختیار رجوع اور عود کا حاصل ہے  
 اور بدون حکم حاکم اور رضامندی یکدیگر کے رجوع اور عود کر سکتی ہے اسلئے کہ ایسی  
 ہبہ میں بلکہ عام ہبہ میں جب تک موہوب نہ شے موہوب پر قبضہ نہ کر لیوے شے موہوب  
 نہ اسکی ملک ہوتی ہے اور نہ ہبہ لازم اور مستحکم ہوتا ہے اور جب تک ہبہ لازم اور مستحکم  
 نہ ہو و اہب کو اس سے اختیار رجوع و عود کا بدون حکم حاکم اور رضامندی یکدیگر  
 کے حاصل رہتا ہی گو ہبہ دین رحم محرم کا ہو بلکہ ہبہ دین غیر دیون میں و اہب کو  
 یہ ہی اختیار حاصل رہتا ہی کہ موہوب نہ کو دین موہوب پر قبضہ کرنے سے منع کر دیوے  
 قاضی خان میں ہی و یصدیر ملکاً للولدا اذا قبض الخ اور اسطرح رد المختار میں ہے نقلاً  
 عن الخانیة كما نقلنا سابقاً اور فضول عماد یہ میں ہے و فی بعض الكتب المفتة  
 الموثوق علیہ ہبۃ الدین من غیر من علیہ الدین لا یجوز الا اذا سلط علی  
 قبضہ و یصدیر کا نہ و ہبہ حین قبضہ ولا یستحکم الا بالقبض الخ اور رد المختار  
 میں ہی قال بعض الفضلاء ولہذا لا یلزم الا اذا قبض ولہ الرجوع قبلہ فلا منہ  
 حیث کان بحکم النیابۃ عن القبض الخ اور نیز رد المختار میں ہی قال فی الاشیاء  
 صحت و یکون و کیلاً قابلاً للموکل ثم لنفسه و مقتضیاً لاعتزله عن التسلیط  
 قبل القبض الخ اور محیط میں ہی الہبۃ انواع ہبۃ لاجنب و ہبۃ لذی رحم  
 محرم و ہبۃ لذی رحم لیس بمحرم و ہبۃ لمحرم لیس بذی رحم و فی جمیع ذلک  
 اللواہب حق الرجوع قبل التسلیم لانہ بالرجوع قبل التسلیم یمنع عن تمام القبض  
 الخ اور رد مختار میں ہی صحیح الرجوع المتصدق فیہا بعد القبض اما قبلہ فلم تہ  
 الہبۃ الخ اور قاضی خان میں ہی والصدقة اذا تمت بالقبض لا یرجع فیہا کانت

القرب اوللاجنیہ وللواہب ان یرجم فی ہبتہ قبل ان یقبضہ الموعوب لہ  
 کان الموعوب لہ حاضرًا او غائبًا اذن لہ فی قبضہ او لم یاذن یتفرج الواعی فی  
 الرجوع قبل القبض وبعد القبض لا یرجع الا بقضاء او رضاء الخ اور یہ قول سائل  
 کا کہ واہب نے ہمہ کر کے قبضہ اور استحقاق مالکانہ اپنا اوس جائد سے اوٹھالیا قبضہ  
 کے لئے کچھ مفید نہیں بلکہ یہ قول بے معنی ہو اس واسطے کہ مراد سائل کی اوس جائد کو کیا ہے  
 اگر زر قرضہ مندرجہ دستاویزنگی مدیونان ہی تو وہ ہنوز واہب کے قبضہ میں نہیں کہ ہمہ  
 کر کے اوس سے اپنا قبضہ اوٹھالیتی اور اگر مراد اوس سے جائد او مستغرقہ ہی تو وہ موعوب  
 نہیں اور نہ واہب کی ملک ہے کہ اوسکو ہمہ کر سکتی اور نہ استحقاق مالکانہ اپنا او سپر رکھتی ہے  
 کہ اوسکو اوٹھالیتی پس یہ قول بے معنی اور لغوی ہے اگر ہمہ کہا جائے کہ جس دستاویز مندرجہ  
 مندرج ہے یعنی جسکو مدیون سنے دائرہ کو لکھ کر دیا ہے وہ دستاویز یا تو خود دائرہ کے  
 قبضہ میں ہوگی یا دائرہ نے موعوب لہ کے یا اوس کے ولی کے قبضہ میں دیدیا ہوگا اور ان  
 سب صورتوں میں قبضہ ہمہ متحقق ہوتا ہے اسلئے کہ اگر خود دائرہ کے قبضہ میں ہوگا تو واسطے  
 کہ دائرہ درباب قبضہ ہمہ نابالغ کے ولایت رکھتی ہے جیسا کہ اوپر گذر چکا اور قبضہ  
 ولی کا بجائے قبضہ موعوب لہ کے ہے جیسا کہ یہ ہی معلوم ہوا پس قبضہ ہمہ متحقق  
 ہوا اور اگر موعوب لہ کے قبضہ میں دیدیا ہے تو اس صورت میں متحقق قبضہ ہمہ  
 ظاہر ہے اور اگر ولی کے قبضہ میں دیدیا ہے تو واسطے کہ وہ امین واہب کا قبضہ بجائے  
 واہب کی قبضہ کے ہے اور واہب کا قبضہ بجائے موعوب لہ کے قبضہ کے ہے جیسا کہ اوپر  
 معلوم ہوا پس ان سب صورتوں میں قبضہ ہمہ متحقق ہوا اور جب قبضہ ہمہ متحقق ہوا  
 تو اب ہمہ مذکور تمام اور کامل ہوگی اور اوس سے رجوع اور عود نا جائز ہوگا اور اگر  
 جائز ہی ہو تو بدون حکم حاکم یا رضامندی یکدیگر کے نا جائز ہوگا تو جواب اس کے  
 یہ ہے کہ کسی صورت میں صورت مذکورہ سے قبضہ ہمہ متحقق نہیں ہوتا اسلئے کہ دستاویز  
 مذکور موعوب نہیں ہے کہ اوسکا قبضہ قبضہ ہمہ ٹھہرے بلکہ موعوب زر  
 قرضہ مندرجہ دستاویز ہے جو مدیونان ہے اور زر قرضہ مذکور نہ واہب کے

قبضہ میں ہی نہ موہوب لہ کے قبضہ میں اور نہ اس شخص کے قبضہ میں جسکو واہبہ نے  
 ولی اور سکا مقرر کیا ہے بلکہ اگر نہ مذکور پر ہے شخص مذکور کا قبضہ ہو گیا ہوتا جب ہی  
 قبضہ ہبہ کے لئے کافی نہیں ہوتا اس واسطے کہ شخص مذکور موہوب لہ کا ولی نہیں  
 جیسا کہ سابق معلوم ہوا اور اگر مجرد دستاویز مذکور کا قبضہ واہبہ میں ہونا یا  
 موہوب لہ کا اسپر قبضہ کر دینا قبضہ زر مندرجہ دستاویز کے لئے کفایت کرتا تو  
 جسوقت مدیون نے دستاویز مذکور لکھ کر دائرہ کو دیدیا تھا اور اسپر اس کا قبضہ  
 کر دیا تھا تو یہی دستاویز مذکور کا دائرہ کو دیدینا اور اسپر اسکو قبضہ کر دینا  
 ادای زر قرضہ دائرہ مندرجہ دستاویز کے لئے کفایت کر جاتا اور یہی اولے  
 زر قرضہ دائرہ سمجھا جاتا اور پھر مطالبہ اولے زر قرضہ مذکور کا اون سے ساقط  
 ہو جاتا وہو کما تری اور جب ثابت ہوا کہ کسی صورت میں صور مذکورہ سے  
 قبضہ ہبہ متحقق نہیں ہے تو ہبہ مذکورہ نا تمام اور نا کمل رہا پس واہبہ کو اختیار  
 رجوع اور عود کا ہبہ مذکورہ سے بلا حکم حاکم اور رضامندی یکدیگر کے باقی رہا اگر  
 یہ کہا جاوے کہ گو دستاویز مذکور پر موہوب لہ یا اسکے ولی کا قبضہ کر دینا قبضہ  
 ہبہ کے لئے مفید نہیں ہے لیکن حصول غلط صحت و جواز ہبہ مذکورہ کے لئے تو ضرور مفید  
 ہوگا پس ہبہ مذکورہ صحیح اور جائز ہوگی تو جواب اسکا یہ ہے کہ شرطا صحت و جواز  
 ہبہ مذکورہ تسلیط صریحی ہے نہ حکمی اور دستاویز مذکور پر قبضہ کر دینے سے اگر تسلیط  
 متحقق ہی ہو تو تسلیط حکمی متحقق ہوگی نہ تسلیط صریحی اور تسلیط حکمی کافی نہیں  
 اور با این ہمہ تسلیط مانع رجوع نہیں کما سلف مفصلاً بلکہ ایسے ہبہ سے کہ واہبہ  
 نے اس میں بے انصافی کی ہے کہ صرف بیٹے کو ہبہ کیا اور بیٹیاں ہی موجود ہیں اونکو  
 محروم کیا رجوع کر لینا اولی اور بہتر ہے چنانچہ صحیحین اور دیگر صحاح میں نعمان  
 ابن بشیر سے روایت ہے کہ اونکے باپ نے اونکو ایک غلام ہبہ کیا تھا اور اپنی اور  
 اولاد کو محروم کیا تھا تب و نکی مان لے اون کے باپ سے کہا کہ میں راضی ہوں نکی  
 بیان تک کہ گواہ کرو تم رسول اللہ کو تب اون کے باپ اور نکو لیکر حضرت رسول اللہ

کے پاس حضور میں حاضر ہوئے اور عرض کیا کہ میں نے اپنے اس لڑکے کو ایک غلام ہیہہ کیا  
 تھا اور اسکی ماں نے مجھکو حکم کیا ہے کہ میں آپکو گواہ کروں سو آپ گو اور میں آپ  
 نے پوچھا کہ اسید طرح تو سنے اپنی اور اولاد کو ہیہہ کیا ہے کہا نہیں فرمایا کیا خوش  
 آتا ہے تجھکو کہ تیری سب اولاد تیرے ساتھ بہلائی کرنے میں برابر ہوں کہا کیوں نہیں  
 فرمایا سو ایسا مست کر اور پیر سے اس غلام کو اور مست گواہ کر مجھکو کہ میں ظلم پر گواہی  
 نہیں کرتا اور فرمایا کہ اللہ سے ڈرو اور اپنی اولاد میں انصاف کرو تبلا و نکو باپ نے  
 اس ہیہہ سے رجوع کیا یعنی اس غلام کو پیر لیا فی المشکوۃ عن النعمان بن بشیر  
 ان ابا لاتی بہ الی رسول اللہ صلعم فقال انی منحت ابنی هذا غلاماً  
 فقال کل ولد ھذا منحت مثله قال لا قال فارجعه و فی روایتہ انہ قال لیسرک  
 ان یكونوا الیک فی البر سوء قال بلی قال فلا اذا و فی سوا یتہ انہ قال عطانی  
 ابی عطیة فقالت عمرۃ بنت سوا حۃ لا ارضی حۃ تشہد رسول اللہ صلعم  
 فاتی رسول اللہ صلعم فقال انی اعطیت ابنی من عمرۃ بنت سوا حۃ عطیة  
 قاصرتی ان اشہدک یا رسول اللہ اقال اعطیت سائر ولدک مثل هذا  
 قال لا قال فانقول اللہ واعدلوا بین اولادکم قال فرجع فرج عطیہ و فی  
 سوا یتہ انہ قال لا اشہد علی جوہر متفق علیہ الخ اور دستاویز مذکور وصیت نامہ  
 ہی نہیں ہوا سلیے کہ وصیت اس تملیک کو کہتے ہیں جو مضاف با بعد موت ہو  
 نویر الالبصار میں ہے ہی تملیک مضاف الی ما بعد الموت اور تملیک مذکور  
 دستاویز میں مضاف با بعد موت نہیں ہو پس دستاویز مذکور وصیت نامہ نہیں ہے  
 اور وصیت بمقابلہ وارث کے یعنی وصیت واسطے وارث کے ناجائز ہے ہدایہ  
 بن ہولا بتجوہر لو اسرۃ لقولہ علیہ السلام ان اللہ اعطے کل ذی حق حشر  
 لا وصیۃ لو امرت خلاصہ جواب اصل سوال کا یہ ہے کہ ہیہہ مذکورہ بوجہ فوت ہونے  
 شرط صحت و جواز اسکے کی باطل ہے اور ناجائز ہے اور دستاویز مذکورہ ہیہہ نامہ  
 میں ہے اور بضر صحت و جواز بوجہ عدم لزوم و استحکام اسکے بحکم عدم قبضہ کے

واہبہ کو اختیار رجوع اور عموماً بلا حکم حاکم و رعنا مندی یکدیگر کے حاصل ہوا اور رجوع  
 وقوع بے انصافی کے رجوع اولی اور بہتر ہے۔ اور دستاویز مذکور وصیت نامہ ہی نہیں ہے  
 اور وصیت بمقابلہ وارث کے ناجائز ہے واللہ اعلم بالصواب جرہ محمد عبد اللہ عنی عنہ  
 فی الواقع صورت مذکورہ میں ہبہ غیر نافذ ہے اور واہبہ کو اختیار رجوع کا ہے بلکہ  
 رجوع بہتر ہے اور ولایت کا فرکی مسلمان پر غیر معتبر ہے واللہ اعلم جرہ والراجحی عفو  
 ربہ القوی ابوالحسنات محمد عبدالحی تاج وزائد عن زینبہ الجلی والحق محمد عبدالحی

۲۹۱۔ ما قول اهل التحقيق ابقا لهم الله تعالى في امرأة المفقود هل

لها التزوج باخر بعد انتظار رجب سنين وتربص رجة اشهر وعشرة ايام على ما يقضيه  
 به الناطق بالحق والصواب ميرالمؤمنين عمر بن الخطاب رضي الله عنه واقعة بعلاء  
 المدينة الطيبة عليهم الرضوان ام لا بينوا الحق والصواب توجروا يوم الحساب  
 هو المصوب قد اختلف فيه في عهد الصحابة فجمع من الصحابة والتابعين

الى ان ساروجة المفقود تنتظر حتى ياتيها خبر موت او طلاق كما في فتح القدير

ذهب على الى انها امرأته حتى ياتيها البيان وسروى عبد الرزاق عن ابن جبر

قال بلغنا ان ابن مسعود وافق علياً على ان امرأة المفقود تنتظر بداً واخر

ابن ابي شيبة عن ابي قلابة وجابر بن سعيد والشعب والنجع كلهم قالوا لير

لها ان تتزوج حتى يستبين موته انتحى وهذا هو مذهب الخنفية وقد اختلفوا

في تقدير المدة اختلفوا فاحشاً على ما يعلم من مطالعة كتبهم واوردوا التام

مذهبهم كما في الهداية وغيرها حديثاً صريحاً امرأة المفقود امرأته حتى

ياتيها البيان انتحى لكنه حديث لا يصح الاحتجاج بسنده لا فقد ذكر الزيل

وابن حجر في تخريج احاديثها والعيون في شرح الهداية انه خارج الدائرة

في سننه عن سوار بن مصعب حدثنا محمد بن شرحبيل عن المغيرة بن

قال ابن ابي حاتم في العلل سألت ابي عن حديث سوا وا لا سوا عن محمد

عن المغيرة فقال ابي هذا حديث منكرو محمد متروك الحديث يرو

كتاب النكاح  
 ميرالمؤمنين عمر بن الخطاب رضي الله عنه واقعة بعلاء  
 المدينة الطيبة عليهم الرضوان ام لا بينوا الحق والصواب توجروا يوم الحساب  
 هو المصوب قد اختلف فيه في عهد الصحابة فجمع من الصحابة والتابعين  
 الى ان ساروجة المفقود تنتظر حتى ياتيها خبر موت او طلاق كما في فتح القدير  
 ذهب على الى انها امرأته حتى ياتيها البيان وسروى عبد الرزاق عن ابن جبر  
 قال بلغنا ان ابن مسعود وافق علياً على ان امرأة المفقود تنتظر بداً واخر  
 ابن ابي شيبة عن ابي قلابة وجابر بن سعيد والشعب والنجع كلهم قالوا لير  
 لها ان تتزوج حتى يستبين موته انتحى وهذا هو مذهب الخنفية وقد اختلفوا  
 في تقدير المدة اختلفوا فاحشاً على ما يعلم من مطالعة كتبهم واوردوا التام  
 مذهبهم كما في الهداية وغيرها حديثاً صريحاً امرأة المفقود امرأته حتى  
 ياتيها البيان انتحى لكنه حديث لا يصح الاحتجاج بسنده لا فقد ذكر الزيل  
 وابن حجر في تخريج احاديثها والعيون في شرح الهداية انه خارج الدائرة  
 في سننه عن سوار بن مصعب حدثنا محمد بن شرحبيل عن المغيرة بن  
 قال ابن ابي حاتم في العلل سألت ابي عن حديث سوا وا لا سوا عن محمد  
 عن المغيرة فقال ابي هذا حديث منكرو محمد متروك الحديث يرو



عن المغيرة مناكبر وابطيل وذكره عبد الحق في احكامه من طريق الدارقطني  
وعنه بجملة بن شرحبيل وقال انه متروك وقال ابن القطان في كتابه  
سواشهر في المتروكين انهم ذهب جمع منهم الى جواز التزويج بعد  
اربع سنين وتربص اربعة اشهر وعشرا اخرج ابن ابي شيبة وعبد الرزاق  
والدارقطني ومالك في الموطا بطرق متعددة عن عمر بن الخطاب وروى  
عبد الرزاق عن ابن عمر بن عباس مثله على ما بسطه ابن حجر والزيلعي وغيرهما  
وبد قالت المالكية وغيرهم وهو قوي من حيث الدليل واصول الحنفية ايضا  
تقتضى الانتاء به فان قول الصحابي في ما لا يعقل بالراسي في حكم المرفوع عندهم  
فلا جرم جواز الحنفية ايضا الانتاء به في موضع الضرورة كما في جامع الرموز  
بعد ذكر مذهب مالك فلوائفة به في موضع الضرورة ينبغي ان لا باس  
به على ما اظن انهم وذكرا بن وهبان في منظومته انه لو افقت به في موضع  
الضرورة ساءت يهون انهم ومثله في سراد المحدث وغيره والله اعلم هذا مختصر الكلام و  
التفصيل يستدعي بسطا بسيطا في المرام وحين الكلام ما قل ودل حوزة الراجح عفو  
سما به القوي ابو الحسنات محمد عبد الحى بتجاوز الله عن ذنبه الحلي والحنفة محمد عبد الحى  
ابو الحسنات

**سنتا** کیا فرماتے ہیں علامی دین اور مفتیان شرع متین اس مسئلہ میں  
کہ جمعہ کے روز بعد فرض کے چار رکعت آخری ظہر اس نیت سے پڑھے کہ یہ چار رکعت  
یہی فرض ہے اور جو کوئی اسکے پڑھنے کو منع کرے یا فرض کہنے کو منع کرے تو اس منع  
کرنے والے کو گدھا اور گمراہ اور لامذہب کہے تو اس کے لئے کچھ گناہی نہیں بینوا تو جروا  
ہو المصوب اگرچہ اس مسئلہ میں جواز و عدم جواز میں چار رکعت آخری ظہر  
کے علماء کا بہت سا اختلاف ہی لیکن صاحب رد المحتار نے بعد رو و قبح بہت  
پڑھنا آخری ظہر کا خوب تحقیق سے ثابت کیا ہے بلکہ وقت قائم ہونے شک و اشتباہ  
جمعہ کے صحیح ہونے میں واجب لکھا ہے جیسا کہ کہا وبالجملة فقد ثبت انه لا یبغی  
لا یتان بهذا الاربع الخ ما عند قیام الشک والاشتباه فی صحۃ الجمعة فالظاہر

یہاں تصحیح  
ابو الحسنات

الوجوب الخ اور واجب عمل میں حکم فرض کار کما ہی اور اطلاق فرض کا بھی دوسرا  
 ہے جیسا کہ وتر کی نماز عمل میں فرض ہی اور اعتقاد میں واجب کہا صاحب مذکور کے  
 واعلم ان الفرائض نوعان فرض من عملاً وعلماً و فرض من عملاً فقط اما الاول کا اصل  
 الخمس الخ والثانی کا لو تو فائدہ فرض من عملاً کما ذکرنا ہا و لیس بفرض علیہا الخ  
 تو اس راہ سے اگر ان چار رکعت واجب کو بھی فرض کہے اور فرض کی نیت سے پڑھے  
 تو درست ہے اور منع کرنا درست نہیں ہاں اگر فرض علمی و عملی جائے تو منع کرنے والے کو  
 گمراہ اور گمراہ اور لاندہب کما درست نہیں کما لا یخفی اور چونکہ نیت میں آخری ظہر کے  
 عوام الناس بلکہ بعضے خواص ہی بہت کچھ اختلاف کرتے ہیں اس واسطے لکھتا ہوں کہ  
 حق یہ ہے کہ فرض کی نیت سے اور اگرے تا جمعہ صبح ہونے کی صورت میں ظہر کے فرض  
 سے خلاصی پاوے اور یہی مقتضا دلیوں کا ہے جو اوسمیں لکھا ہے ونقل المقدس  
 عن المحيط کل موضع وقع الشک فی کونہ مصرأ یبغی لہم ان یصلوا بعد الحج  
 امر بعبادۃ الظہر احتیاطاً لولم تقع الجمعة موقعاً یخرجون عن عہدہ  
 فرض الوقت باداء الظہر بلکہ تصریح لفظ فرض کی ہی اسی طرح سے نقل کی ہے  
 کہ کما تم نقل المقدسی عن الفقہ انہ یبغی ان یصلی امر بعبادۃ یومئذ بہا آخر فرض  
 اور اس وقت وقت و لم اودع ان تردد فی کونہ مصرأ او تعددت الجمعات میں حال  
 یہ ہے کہ جس جگہ جمعہ کے صبح ہونے میں شک واقع ہووے جیسا کہ اکثر وہاں ہوتا ہے  
 میں بنگالہ کے کہ اوسمیں کوئی تعریف مصر کی بخوبی نہیں پائی جاتی ہے اور بے ضرورت  
 ایک ایک بستی میں دو تین جگہ خالی صندوقوں سے جمعہ پڑھتے ہیں تو وہاں آخری  
 چار رکعت پڑھنا واجب ہی اور نیت فرض کی ہی کیا جائیے تاکہ فرض سے ظہر کے خلاف  
 پاوے اور بہتر یہ ہے کہ بعد فرض جمعہ کے دس رکعت نماز اس وقت سے پڑھے  
 چار رکعت سنت بعد الجمعہ کے پھر چار رکعت فرض آخری ظہر کی پھر دو رکعت سنت  
 کر اور اگرے تاکہ ظہر پورا ہو بلا کم و کاست اور ہاں سے اور ہر ایک چار رکعت پھر  
 ظہر کے سورہ فاتحہ کے ساتھ کوئی سورہ ہی ملاوے کیونکہ اگر یہ فرض میں داخل ہے

من قال ان اسوا حرم المشائخ حاضرة تعلم بكفراستح وانشاء علم - حرره الراجح  
 بنور به القوي ابوالحسنات محمد عبد اسلمی تھا وزا شد عن ذنبه الجلی واسلمی  
**مسئلہ** چار مسئلہ طلاق لغت عربی ہے معنی اسکے چھوڑ دینے  
 میں پس اس صورت میں اگر کوئی زوج اپنی زوجہ کو بغت ہندی کہے کہ تمہیں شکوہ چھوڑ دیا  
 رہے پھر زوج عرصہ سال یا دو سال تک نان نفقہ یا اور کسی طور سے پرسان حال زوجہ  
 مذکورہ کا نہوا تو ایسی حالت میں زوجہ پر طلاق واقع ہوگا یا نہیں۔ **مسئلہ** جبکہ زوج  
 نے اپنی زوجہ کو گھر سے اپنے نکال دیا اور آپ سفر دور دورا چلا گیا اور زوجہ اپنے مان باپ  
 کے گھر چلی آئی اور عرصہ دو سال یا زیادہ گذر گیا زوج کہی پر خاش و پرسان حال نان نفقہ  
 یا خط کتابت سے زوجہ کا نہوا پس آ یا ایسی حالت میں زوجہ کے والدین کو اختیار ہوگا کہ نکاح  
 لوجو کہ زوج مذکور سے ہوا ہی فسخ کر کے اپنی لڑکی کا نکاح کسی دوسرے مرد سے کر دیں یا نہیں  
 بینوا تو جبراً **مسئلہ** زن منکوحہ اپنے خاوند کے گھر سے نکل جاوے اور ہر عام نہا ہر ایک  
 کے ساتھ کرتی ہو اور یہی کسب شمار ہو یہ بات بخوبی ہر کس خورد و کلان پر بلکہ اسکے زوج  
 پر معروف و معلوم ہو جاوے اور اسکو عرصہ پانچ سات برس کا گذر جاوے زوج مذکور کو نان  
 انہ سے کچھ سروکار نہیں ہو اگرچہ زوج مومی الیہ طلاق دینے سے انکار کرتا ہو تو ایسی حالت  
 میں زن مومی الیہ مطلقہ ہوگی یا نہیں اور قابل دین ہر پانے کی ہوگی یا نہیں **مسئلہ** جبکہ زن  
 منکوحہ بلا اجازت شوہر کے گھر سے شوہر کے نکل کر اپنے مان باپ کے گھر یا ایک قرہ سے  
 دوسرے قرہ میں چلی جاوے تو آیا ایسی حالت میں دین ہر زوجہ مذکور کا جو کہ اوپر فرم  
 زوجہ اسکے کے فرض ہو باطل ہوگا یا نہیں ؟  
**ہوا المصوب** جواب سوال اول - اس لفظ سے کہہئے شکوہ چھوڑ دیا کہ معنی مرتع  
 طلاق کے ہیں طلاق واقع ہو جاوی گا۔ جواب سوال دوم - اس صورت میں نکاح دوسرے نہیں  
 ہو سکتا جب تک کہ شوہر طلاق نہ دے۔ جواب سوال سوم ایسی حالت میں نیز طلاق نہیں  
 زن مطلقہ ہوگی اور ہر اسکا شوہر پر واجب لاوا ہوگا۔ جواب سوال چہارم - یہی حالتیں  
 نان و نفقہ عورت کا ذمہ شوہر سے ساقط ہو جاوے گا لیکن دین ہر ساقط ہوگا وانشاء علم۔

کتنا بیلد طلاق  
 مسئلہ مومنی صاحب مدرس راہی ضلع لودھرا کا تاریخ ۲۳ - بیچ اول مسئلہ آخری

کتاب الحفظ والاحتیاط

مکتبہ اسلامیہ دارالعلوم دیوبند

کتاب الحفظ والاحتیاط

مکتبہ اسلامیہ دارالعلوم دیوبند

کتاب الحفظ والاحتیاط

حرره الراجی عفورہ القوی ابوالحسنات محمد عبدالحی تجاوزا اللہ عن ذنبہ الجلی والحق  
 استفاد کیا فرماتے ہیں علمای محققین اس مسئلہ میں کہ اگر کوئی شخص جناب  
 خیر البشر علیہ صلوٰۃ اللہ الاکبر کی نعت میں معلم ہر خیر و شر لکھے تو معنی اصطلاحی کیا ہوں گے  
 اور اگر معنی لغوی لیے جاوین تو لفظ معلم شر فعل شر پیش ہوگی یا ترک شر پر اور ان دونوں  
 صورتوں میں یہ کتاب اس نعت کا ترکب کسی گناہ کا یا عمل کسی عبادت میں لکھا گیا ہے یا نہیں ہوا تو  
 ہو المصوبہ یہاں اس لفظ کے یہ معنی ہو سکتے ہیں کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے ہر خیر کی نعت  
 کو اور ہر شر کی شریعت کو تعلیم کیا باہن معنی اس لفظ کا اطلاق درست ہو گا مگر جمال الہی میں ہر شر سے  
 قبیح کا ہو کہ آپ نے کتاب شرکی تعلیم کی پس اطلاق ایسے لفظ کا خالی سوواو بی سے نہیں لگتا  
 حرره الراجی عفورہ القوی ابوالحسنات محمد عبدالحی تجاوزا اللہ عن ذنبہ الجلی والحق  
 استفاد کیا فرماتے ہیں علمای دین شریف اس مسئلہ میں کہ کوئی عرق انگریز  
 جس میں ڈاکٹرون کے بیان سے شراب کا ملا ہونا معلوم ہوتا ہے الا اس مقدار کہ ہزار  
 پانچاری کا ہو سکے اور نشہ نہ لائے اور رنگ و بو اس دوامین محتمل ہیں ایسے  
 ناواقف کو شبہ میں ڈال سکتی ہیں اور مرہ او سکا تلخ بکٹھا معلوم ہوتا ہے واللہ اعلم  
 شراب کا یہی مزہ ہے یا کچھ اور خلاصہ یہ کہ تغیر ان تینوں چیزوں کا کما حقہ ثابت  
 نہیں ہو سکتا پس پینا ایسی دوا کا عند الشرع درست ہے یا نہیں  
 ہو المصوبہ جس دوامین شراب کے ملنا اگرچہ ایک قطرہ ہی ہو یعنی یا طبعی ہو اور سکا پینا  
 ہو واللہ اعلم۔ حرره الراجی عفورہ القوی ابوالحسنات محمد عبدالحی تجاوزا اللہ عن ذنبہ الجلی والحق  
 استفاد کیا فرماتے ہیں علمای دین متین اس مسئلہ میں کہ جس طرح نماز متوضیٰ کہ یتیم کے پیچھے  
 حالت عذر میں درست ہے ایسی طرح نماز غاسل کی جناب یتیم کے پیچھے درست ہے یا نہیں  
 ہو المصوبہ درست ہے واللہ اعلم۔ حرره الراجی عفورہ القوی ابوالحسنات  
 محمد عبدالحی تجاوزا اللہ عن ذنبہ الجلی والحق

استفاد کیا فرماتے ہیں علمای دین ان مسئلوں میں اللہ شیعہ کو کافر کہنا جائز  
 یا نہیں ہے حضرت کو دفع البلاء کہنا جائز ہے یا نہیں ہے جو شخص کہ خلاف لاتقر بوا

ولا تا کاہرا کرے او سکو کافر کما چاہیے یا نہیں ؟

ہو المصوب جو شیعہ کہ منکر ضروریات دین ہیں وہ کافر ہیں اور حضرت تبراوشیہ کافر نہیں ہیں اور جو شخص لا تقربوا الزنا وغیرہ کے خلاف کرے وہ کافر نہیں فاسق ہے اور آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو دافع البلاء باین مسنے کہنا کہ آپ کو ذیبت سے بلا دافع ہوتی ہے درست ہے اور باین معنی کہ آپ خود استقلالاً دافع کرتے ہیں نہیں درست ہے ایسے الفاظ سے کہ موہم معنی غیر مشروع کہ ہو ہیں اجتناب اولی سے الفاظ تعریفات صحیحہ شرعیہ منقولہ کہہ کم نہیں ہیں و اللہ اعلم۔ حررہ المراجی عفورہ بالقوے ابو الحسنات محمد عبدالحق تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

استفتا چہ میفرماید علمای دین و مفتیان شرع متین اندین سلمہ اہل تشیع چہ باشندگان لکھنؤ چہ ساکنان جبار لکھنؤ آنا کہ فی زمانہ موجود ہستند طعام خانہ نامی شان و ذبیبت است یا نہ بینوا توجروا۔ دیگر زید بہالت غفلت و بہت زنا کردن بعد ہوش آمدہ و خوف خدا و دلش پیدا شد توبہ کردہ درین حالت بیاعت توبہ نمودن زید از جرم زنا بری شد یا نہ بینوا توجروا

ہو المصوب شیعہ کہ منکر ضروریات دین اند مثل آنا کہ علی رضی اللہ عنہ میگوید چہن آنا کہ قذت حضرت عایشہ رضی اللہ عنہا زید کافر اند ذبیبت شان نا جائز و آنا کہ چنانہ ہستند اگر چہ سب شیعہ ہیں بیسازند کافر ہستند بلکہ فاسق ذبیبت شان درست است و جرم زنا از توبہ نضوح معاف ہستند و اللہ اعلم۔ حررہ المراجی عفورہ بالقوے ابو الحسنات محمد عبدالحق تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

استفتا سوال چہ میفرماید علمای دین و مفتیان شرع متین اندین باب زید بابت قرضہ کیصد روپیہ از ان خود بنام بکر دعوی بعدالت نمود و بزمان بست پنچ روپیہ خرچہ اسٹامپ و محتانہ و کیل وغیرہ نیز زید سے اولی القاد و پستی لگری زر اصل و خرچہ جلد کیصد و بست و پنچ روپیہ مندرج ڈگری گردیدہ پس زید صرف کیصد روپیہ اصل گرفتن جائز است یا نہ خرچہ ہم بینوا توجروا

کتاب التعمیر  
تعمیر مسجد جامعہ اسلامیہ  
بیت المقدس  
بیت المقدس  
بیت المقدس

کتاب التعمیر  
تعمیر مسجد جامعہ اسلامیہ  
بیت المقدس  
بیت المقدس  
بیت المقدس

جو المصوب زر خرید گرفتن شرعاً جائز نیست و اللہ اعلم۔ حرره الراجی عفو زید  
القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی ثجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والحنفی

استفتا سوال اول تجارت چرم زبیمہ وغیر ذبیمہ بلاد باغت درست ہے  
یا نہیں حسب الارشاد سہر چار امام رحمۃ اللہ علیہم ارشاد فرماوین سوال دوم تجارت  
غلہ کیونکہ حلال ہے اور کس صورت میں اطلاق حرمت ہے سوال سوم جنت فرید غلہ  
روپیہ کا دنیا قبل درو زراعت کے بعد طے وزن کے درست ہے یا نہیں سوال چہارم  
زید نے بکر کو دو روپیہ دیے اور غلہ کا دنیا بروقت درو زراعت کے بعد تعیین وزن  
وقت معین قرار پایا یا کہ بلا تعیین وزن بوقت معین نرخ بازار قرار پایا مگر زید کو غلہ  
نہیں ملا اور بعد درو زراعت غلہ ہی کم وزن معینہ سے فروخت ہوا تو زید نے اسی  
حساب سے دو روپیہ کا تین خواہ چار بنگلی بکر ٹھہرا کر اوسکا مطالبہ کیا اس صورت میں  
اطلاق حلت ہے یا حرمت بینوا توجروا

جو المصوب تجارت چرم کی بغیر باغت کے حرام ہے اور تجارت غلہ ہر طور سے درست  
ہو جب تک کہ کوئی سوال غلات شرع ہو اور واسطے خرید غلہ کے قبل زراعت کے روپیہ  
دینا درست ہو گریٹے کرنا وزن کا اور بیان کرنا جنس و وصف غلہ کا ضروری ہے اور بدون  
تعیین وزن کے اس طور پر کہ جو نرخ بازار ہو گا لینگے نہیں درست ہے اور جس صورت  
میں کہ روپیہ دینے والے کو غلہ نہیں ملا اوسکو صرف اپنا روپیہ واپس کر لینا درست ہے  
یا اوس قدر غلہ لینا جو وزن مقرر ہو گیا ہو زیادہ کم نہیں درست ہے و اللہ اعلم بعد  
الراجی عفو زید ابو الحسنات محمد عبدالحی ثجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والحنفی  
استفتا سوال چہیت حکم شرع کہ شیخ بشارت اللہ چہار پسران مسیعی منور روپیہ محمد  
وامان علی زور آور گناشت و بیع ترکہ جدی و کسی گناشت مسیمان مذکور بعد وفات  
پیر محمد ابو دباس سافتم شرح سنور لہ قوت بازوی خود زر سے پیدا کردہ سامان  
کشکاری و شیکہ زاری ساخت و برادران خود را یکی ساخته شریک خورد و نوش گردانید  
پیر محمد زور آور بعد چند سے علوہ شدند امان علی از سئلۃ فصلی تاسنہ حال شریک

کتاب الدعوی  
کتاب الدعوی

کتاب الدعوی

مال مانده با اتفاق پسران منور کشتکاری و زراعت میکردند و این مدت آنچه فائده و منافع  
 گردید آنرا شیخ منور در شادی برادر خود مسیحی امان علی و تقریبات پسران خود صرف کرد  
 حالاً بسبب ناموافق با همی امان علی علیه شده دعوی تقسیم مائیداد موجوده از قسم  
 نقد و جنس و اثاث البیت مع زیور و اسباب جهیزه و جهای پسران منور میکنند پس  
 شرعاً جائزست یا نه و اگر جائزست چه قدر امان علی را میرسد بنوا تو تبرک  
 هو المصوب درین صورت چونکه اصل مال پیدا کرده شیخ منور است امان علی را درین  
 حصه نیست مگر بقدر محنت و اعانت در کاشتکاری و غیره امان علی مستحق اجزای آن خواهد بود  
 و لهذا علم حده الراجی عفوری ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوز از شد عن ذمبه الجلی و انچه  
 استفتا بحالی خدمت علمای دین و مفتیان شریع متینان اینکه کسی نعلم خود که  
 هدایت علی میداشت با پیام اسمای شرکیه تبدیل نموده هدایت اعلی بنوا تو تبرک بران  
 معترض شد که لفظ هدایت مشترک است بین معنیسیران باره الطریق و ایصال الی المطلوب  
 و کذا لفظ علی نیز آنست و لام مشترک است بین اسماء و آئیه و حضرت علی کرم الله وجهه  
 بحسب گفت که درین صورت تا پیدا اثبات دعوی من است چه هرگاه لفظ هدایت  
 و علی مشترک شد بین معنیسیران پس برین تقدیر چهار احتمال تحقق میشود یکی از آن  
 هدایت معنی اول و از علی باشد چنانکه در علم از هدایت معنی ثانی و از علی بن عبدالله  
 از هدایت معنی اول و از علی حضرت علی کرم الله وجهه چهارم از هدایت معنی ثانی و از علی  
 حضرت علی پس سه احتمال اول خالی از حاکمیت شرعیست پس سه احتمال اول خالی  
 از ممنوعیت نیست چه در جمله اسمای شرکیه مفهوم میشود پس هر اسم که در آن گروه بین اسمای  
 شرکیه و عدمه احتراز از آن لازم نیست بلکه واجب گمانه ثابت و اگر کسی بر این  
 قیاس نموده بر عبداللہ شرک ثابت کند یا با علی گفتن یا نعت نماید یا در آن  
 و قیاس و بیح است یا نه و بر تقدیر صحت اعتراض تا یک کلام بحسب قرار منی یا بدیا  
 چنانکه معترض صاحب تصور فرموده اند بنوا تو تبرک  
 هو المصوب لفظ علی که از اسمای آئیه است الف لام بران زائد میشود و اگر

در این حدیث و کلام

تعلیم چنانکہ در الفضل والنعمان وغیرہ معنی در شرح کافیہ می نویسد وقد یزاد اللام  
 فی العلم و قال الکوفیون قد یکون اللام للتعظیم کما فی الہ و فی الاعلام و لا  
 یعرفہا البصر یون انھی مخلصاً و ابن مالک در الفیہ و شرح الفیہ در اسلام  
 زیادت لام ذکر کرده بہ الفضل و نحو ذلک بمثل کرده اند و علی کل تقدیر لام بر اسم  
 الہیہ سواہی لفظ الہ جزو علم نیست و بر لفظ علی کہ از اسمای مرتضیٰ رض است لام داخل  
 نمیشود بجز العلوم در حواشی میرزا ہد ملا جلال مینویسند دخول اللام علی الاعلام  
 فصیحہ بروی لفظ محمد علی مسماة الصلوٰۃ والسلام و بروی لفظ علی مرتضیٰ  
 عن مسماہ انھی بنا و علیہ ہدایت الہی اولی است از ہدایت علی چہ در اولی اشتباہ  
 اضافت ہدایت بروی علی مرتضیٰ رض نیست و در صورت ثانیہ بسبب اشتراک لفظ ہدایت  
 بحسب احتمال داشته اگر لفظ علی اشتباہ امر ممنوع موجود در اسمای از ہجرت اسم کہ ایام  
 مضمون غیر مشروع سازد و احترام لازم بہ سبب علما از تسمیہ بعبد النبی و غیرہ منع  
 ساخته اند و اما در عبد اللہ و غیرہ پس پیام امر غیر مشروع نیست بل ہواحبہ لا سمار الی اللہ  
 علی باور بہ الہدایت و ہمچنین در یا علی ہر گز ہمقصد و نداد پروردگار باشد تراعی نسبتہ السلام  
 حررہ الراجی عفور بہ القوی ابو الحسنات محمد عبد اللہ عن ذنبہ الجلی الخلفہ  
 استغفا زید نے اپنی عورت مدخولہ سے کہا لفظ وا حد میں طلاق ہی طلاق  
 ہے طلاق ہے تب اوس نے پوچھا کہ تھے کتنی طلاق دی ہیں تب اوس نے جواب دیا کہ صرف  
 ایک طلاق کی تائید میں باقی لفظوں کو میں نے ادا کیا ہے اب اوسکی عورت پر کو طلاق واقع ہوئی  
 جو المصوب اس صورت میں اوسکی تصدیق نیا بینہ و بین اشتہا و گئی لیکن قاضی اسکو  
 تسلیم نہ کریگا در مختار میں ہی کہ لفظ الطلاق وقع الكل وان نوحى لنا کذبنا انھی  
 و اللہ اعلم حررہ الراجی عفور بہ القوی ابو الحسنات محمد عبد اللہ عن ذنبہ الجلی الخلفہ  
 استغفا زید کو عمرو فریبا اپنے مکان کے اندر لیکھا چند آدمیوں کو بلا کے  
 زید سے اوسکی بی بی کو جبراً تین طلاق دلوائے بلکہ عمرو کے مددگار اور عمرو لاشی لیکر آمادہ  
 ہوئے کہ اگر ذرہ طلاق دینے میں انکار کیا تو فوراً مار ڈالیں گے بعد طلاق دینے کے

کتاب الطلاق  
 در حدیث و روایات صحیحہ و مستدرک

کتاب الطلاق  
 در حدیث و روایات صحیحہ و مستدرک



یا کیا ہو کہ زید اور اوسکی بی بی سے نہایت الفت ہے جدالی ان حد خال ہے  
 بضرورت بہ تقلید مذہب شافعی نکاح جائز ہے یا نہیں بیوا تو ہر دو  
 ہوا المصوب عند الضرورة الشدیدة تقلید مذہب شافعی درست ہے۔ حررہ  
 لراجی عفور بہ القوی ابوالحسنات محمد عبدالحی تجاوزا شد عن ذنبہ الجنی والجنی  
 استفتا ایک شخص کی چار بیبیاں ہیں ایک مکان میں ہیں چاروں بیبیاں  
 دروازہ بند تھا شوہر نے باہر سے پکارا کسی بی بی نے اندر سے جواب دیا اور جواب  
 پیر خاموش ہو گئی جب حکومر دے کہا کہ جس بی بی نے جواب دیا اوسکو میں طلاق ہے  
 سے پہلے کہ کس نے جواب دیا ہی ہر ایک نے انکار کیا اب کس پر طلاق واقع ہوا بیوا تو جو  
 ہوا المصوب اس صورت میں سب سے وعی کرنا بسبب شبہاء کے حرام ہی ہے۔  
 کہ تعیین مطلقہ کی معلوم ہوا شبہاء میں ہر کس کا اصل فی الا بیضاع التحريم فاذا تقابلت  
 المأة حل و حرمة غلبت المرمة وان هذا لا يجوز التحريم فی الضار حرم و اذا  
 طلق احدی نسأله بینهما ثلاثا ثم نسیدها وکذا ان صیر کلہن الا  
 واحدة لم یسدہ ان یترہا حتی انها غیر المطلقہ انتھی ملخصاً اور یہی و سیر  
 مقام میں ہو لو انقلبت من وجہ بغیرہا فلیس له الوطی و لا بالتحريم انتھی و انتھی  
 حررہ الراجی عفور بہ القوی ابوالحسنات محمد عبدالحی تجاوزا شد عن ذنبہ الجنی والجنی  
 استفتا ایک شخص کے ہاتھ پاؤں اعضا وہو سیر کئے ہوں اوسکی ماں نے کہا کہ وہ بیوا تو جو  
 ہوا المصوب جو عضو اعضا وہو سیر بالکل کٹا ہوا اوسکو ہونا وضو میں اس شخص  
 سے ساقط ہے بقیہ اعضا کو دہوں اور ہاں ہے بجز راتق میں ہو لو قطعت یداً او رجلاً  
 فلم یبق من المرفق والکعب شئ سقط الفضل ولو بقی وجب انتھی اور  
 میں ہے مقطوع الیدین والوجھین اذا کان بوجہہ جواحتہ یحکم  
 انتھی اور کے ماخیرہ المتحارمین ہو قولہ مقطوع الیدین ای من فوق المرفق  
 والکعبین ولا مسہ محل لقطع قوله اذا کان بوجہہ جواحتہ ولا مسہ علی المرفق  
 یکن غسلہ والقد علم حررہ الراجی عفور بہ القوی ابوالحسنات محمد عبدالحی تجاوزا شد عن ذنبہ الجنی والجنی

بیوا تو جو  
 بیوا تو جو

بیوا تو جو  
 بیوا تو جو

استفتا اس دیار میں عرصہ دو ماہ سے لوگوں نے عجیب بلکہ نئی صورت  
 ذکر کی جاری کی ہے وہ یہ ہے کہ نماز فرض کی سلام کے بعد زور سے تین بار بار  
 سب مقتدی للآلہ الا اللہ کہتے ہیں اور سر بھی ڈھنتے ہیں جب اشد اکبر کہتے ہیں  
 کیا اس طرح سے سر ڈھین ڈھین کر حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے زمانے میں لوگ  
 اشد اکبر کہا کرتے تھے فرض نماز کے بعد یا صحابہ رضی اللہ عنہم کے زمانہ میں لوگ  
 کہا کرتے تھے یا ہمارے امام اعظم رحمۃ اللہ علیہ کے وقت میں یہ دستور ہوا یا امام  
 کے شاگردوں سے یہ صورت کذالی ذکر کی منقول ہو اگر اس طرح کے ذکر ان حضرات  
 میں کسی سے کسی معتبر کتاب میں منقول ہوں تو ہم لوگ بھی ذکر خیر کا رخصرہ بان کہ  
 ذکر مذکور کو بہ ہیئت کذالی رواج دین اور اگر اس طرح کے ذکر امام اور شاگردان امام  
 سے منقول نہیں تو پھر اس ذکر محدث کو کیا کہینگے اور ایسے ذکر سے لوگوں کو بصورت  
 اختیار باز رکھیں یا اجازت کرنے کی دیویں اور ہمارے معنی مذہب میں  
 اس عمل قاصد کے جو ذکر کہ ثابت ہو وہ ان زور سے ذکر کرنا افضل ہے یا ہستہ بنوا  
 ہو المصوب اس قسم کا ذکر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اور صحابہ سے اور  
 اللہ وغیرہ سے منقول نہیں اور بہ تصریح غلامی حنفیہ وغیر حنفیہ ذکر بعد نماز کے  
 سر مستحب ہے نہ ہر آلتہ بعض احادیث سے معلوم ہوتا ہے کہ آنحضرت صلی اللہ  
 علیہ وسلم نے صحابہ بعد نماز کے جہراً تکبیر کہتے تھے جیسا کہ صحیح بخاری اور مسلم میں ہے  
 ابن عباس سے قال كنت اعرف انقضاء صلوة النبي بالتكبير استفتح  
 فتح الباری میں ہی النظائر لہ لم یکن یحضر الجماعة لانه کان صغیراً لا  
 یواظب علی ذلك فکان یعرف انقضاء الصلوة بحداد کو وقال عنہ  
 یحتمل ان یكون حاضراً فی اخر الصفوف فکان لا یرف انقضاءها  
 بالتسليم وانما کان یعرفه بالتكبير انتھی لیکن شرح حدیث نے اسکو  
 حالت جہاد وغیرہ پر محمول کیا اور سر کو جہر سے افضل قرار دیا اور بعضوں نے  
 اسکو بعض اوقات پر محمول کیا اور التزام کو اسکے منع کیا کتا بالمدخل لابن الحاج

مفتی محمد شفیع صاحب دہلی

لکن میں ہی امام اسرار والا ابن الزبیر کا کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا کہ  
 اول بصونہ الاعلیٰ لا اله الا الله وحده لا شریک لہ لہ المملک و لہ الدین  
 و علیٰ کل شیء قدير کاحول و لا قوۃ الا باللہ و لا نعبد الا ایاہ لہ النعمة  
 و الفضل و لہ الثناء الحسن الجمیل لا اله الا الله محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و لو  
 لہ الکافرون و ما ساری البخاری عن ابن عباس ان ساری عن انس بن مالک  
 ان کثیرین ینصرون الناس من المکثوبۃ کان علی عہد رسول اللہ  
 لاجواب من وجهین احدهما ذکر الایمان و الثانی فی الامور  
 ان و اختار للامام و الماموم ان یدکر ان الله بعد الاصل من الصلوة  
 یخفیان الذکر الا ان یکون اماماً یجب ان یتعلم منه فیہم ترقی یری  
 ان قد تعلم منه ثم یسرف الله یقول و لا ینجہ بصلواتک و لا تخافت بها  
 بنی بالدعاء لا تجہر بترفع و لا تخافت حتی لا تسمع نفسك و احسب  
 اسوی ابن الزبیر من تہلیل ابنی صلعم و ہاروی ابن عباس من تکبیر و  
 ما روینا لہ انما جہر قلیلاً لیتعلم الناس منه و ذلک لان عامۃ الروایا  
 نے کتبنا ہا لیس یدکر فیہا بعد التسلیم و لا تکبیرا نتیجہ کلامہ بالقرآن و ہذا  
 امام الثلثی نے حمل ذلک علی سبیل التعلیم ان حمل التعلیم اسلک  
 هذا بخلاف ما یعهد الیوم من القراءة و الذکر جہراً و جماعۃ فانہم  
 یریدون التعلیم بل الثواب و الجواب لثانی ما ذکرہ ابو الحسن ابن بطال  
 فی شرح صحیح البخاری لما ان تکلم علی حدیث ابن عباس قال یحتمل ان  
 یکون ارادہ المجاہدین فان کان كذلك فهو الی الان و علیہ العمل  
 هو ان المجاہدین اذا صلوا الخمس فیستحب لہم ان یکبیروا  
 و یقولوا صواتہم لیرہبوا العدو فان لم یحمل علی ذلک فیکون  
 بالاجماع لا یندک بعلم احد من العلماء بقولہ یا نتیجہ اور ہی غل  
 بین و دیگر مقام میں ہے و لیجد اسراراً جمیعاً من الجہر بالذکر و الدعا

هذه الفرائع من المملوكة ان كان في جماعه فان ذلك من المبدع ان  
 انزل الله من اجل ذلك اسلام بهيئة النبي صلى الله عليه وآله شرح به ذلك بين  
 ابو بكر الصديق قال فاشاءت انما التكبيريون في غير ايام التشريق واليوم  
 لا يسمن الا يا جماعه البدو والاصوعه وقيل وكذا في الحجريين والمخاضة كلوا  
 انتم وحمه لقضاياه حسابا اذا كبروا على ان الصلوة جهرا بكرة وانما بعدت  
 سوى ايام التشريق والتحرير في غير ايام التشريق من قسم كيهت من شهر  
 في هت في شهر في شهر في شهر في شهر في شهر في شهر في شهر في شهر  
 سبابة الفكر في الجبر بالذكريين موجود في العمل ذكر جبري بعد تاركه سبابة ايام  
 فشرقي رغيره كه اگر احيانا هو لو كچه من ثلثه نمين بشرطيكه جبر مفروضه او راسبي  
 مستنورد هت تعليم هو اور بدون ان اعراضه كه اوسكا التزام و اتمام كه هو  
 سوال مين مذکور هو خلافت طريقه نمويه و طريقه سلف صالح هو والله اعلم  
 عفوريه الشومى ابو الحسنات محمد عبد الحمى شجاوز الله عن ذنبه الجلي والله  
 اعلم  
 عمر و بحث دين ادرست كه زيد ميگويد كه گوايان نفى متواتر دران صورت شرعا  
 مقبول اند كه گوايان كو ذكواهي دهند كه فلان كس در فلان سال در مقام كوفه  
 بود زيرا كه اين متضمن نفى بودنش در بصره است نه انيكه چهل يا پنجاه كسان شهر  
 بصره گواهي دهند كه فلان كس در فلان سال در بصره نياده بود چه اين گواهي  
 بر علم نيست بلكه بر عدم علم آمدنش هتت و زيد استدلال قول خود بروايت فتاوى هتت  
 مرد در فلان ميكنند و روايت گواهي عدم علم را نيز بازميگويد و استدلال قول خود بروايت  
 فتاوى هتت تحت ميكنند و ميگويد كه اين گواهي بر عدم علم نيست بلكه بر علم عدم آمدن  
 فلان است پس قول استدلال زيد صحيح است يا عمرو ميتوا بالدلائل والتفصيل تكون  
 الحواطر تسكنوا وانتم ابروا و ابروا جليل فتاوى هتت يا تمام امرآ كسر جليل  
 ان قالنا طلق امرآ قد يوم اخر بالكوفاة واقام فلان البينة انه كان في ذلك

در اين مورد بايد گفت كه گواهي دادن در مورد نفى بودن در يك شهر  
 با گواهي دادن در مورد نفى بودن در يك شهر متفاوت است  
 و بايد در اين مورد به دقت توجه كرد

اليوم حاجبا بيننا فالبينة بينة المدعى ولا يلتفت الى بيينة المدعى عليه الا ان  
 تأتي العامة وتشهد بذلك فيوجد بشهادتهم كذا في الذخيرة انتهى رواية حموي  
 قال في المحيط ان تواتر عند الناس وعلم الكل عدم كونه في ذلك المكارح الزمان  
 لا يسمع الدعوى عليه ويقضى بضرع ذمته لانه يلزم تكذيبا لتأبى بالضرورة  
 والضروريات مما لا يدخلها شك انتهى

هو المصوب شهادت نفى ورهه وصورته خواه نفى بانه باشت واثبات صورت  
 مثل گواهی باین طور که فلان کس در فلان سال در کف بود که متضمن نفی پوشش در بصره  
 است و خواه نفی صریح باشد مثل اینکه گواهی دهند که در بصره نه بوده مقبول نیست مگر بر  
 تقدیری که امر مشهور به متواتر باشد خواه نفی صریح باشد یا کثرتی نمونی درین صورت مقبول  
 است و روایت فتاویٰ هندی متضمن بکی صورت و روایت جمعی متضمن صورت دیگر است  
 و فتاویٰ بنارویه صحیح آرد و شهدا انما استقرض من فلان فی یوم کذا فی بلد کذا  
 غیر من علی انه لم یکن فی ذلك المكان بل کان فی مکان اخر لا یقبل لان قوله  
 لیکن فیہ نفی صورته و معنی و قوله بل کان فی کذا نفی معنی و اصله ما ذکر فی  
 النوادر عن الثاني شهدا علیه بقول او فعل یلزم علیه بذلك اجارة او كتابة  
 او بیع او طلاق او عتاق او قصاص و قتل فی مکان و زمان و صفات غیر من  
 المشهور علیه انه لم یکن ثمه یومئذ لا یقبل لکن قال فی المحيط ان تواتر عند  
 الناس و علم الكل عدم كونه فی ذلك المكان و الزمان لا یسمع الدعوى و یقضى  
 بضرع الذمته لانه یلزم تكذیبا لتأبى بالضرورة و الضروريات مما لا یدخلها  
 الشك و كذا كل بيينة اقامت علی ان فلانا لم یفعل و لم یقل و لم یقر انتهى و در  
 منویسید شهادت المتواتر مقبولة انتهى در المحتار یگوید بخلاف غیره فلا یقبل

سوالی که در این کتاب است  
 در این کتاب است  
 در این کتاب است

كان نفيًا صورة أو معنى وسواء احاط به علم الشاهد أو لا انتهى - والله اعلم  
 حرره الراجي مغفور به القري ابو الحسنات محمد عبدالحق تجار زاده عن زينه الجلي والحفظ  
 استفتا سوال اول كذا بار سوال شد و يا ولي الله كما جائزها بين سوال دوم

مدد چاہنا پیغمبرانِ ولی اللہ سے جائز ہی یا نہیں سوال سیوم شفاعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کو حق جانتے ہو و شفاعت ہو چکی یا نہیں و کتاب شفیخ المدینین کا جائز ہی یا نہیں سوال چہارم اب رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم رسول ہیں یا نہیں و نبوت ختم ہو چکی یا نہیں و خاتم النبیین ہیں یا نہیں سوال پنجم چہارم و چہارم مذہب کو حق جانتے ہو یا نہیں سوال ششم تقلید مذہب کو واجب و فرض جانتے ہو یا نہیں سوال ہفتم ثواب درود شریف و کلام اللہ پاک و خیرات و صدقہ کا ہر طرح دروگان بونہما ہو یا نہیں سوال ہشتم مولود شریف کرنا و شہرہ منی پر فاتحہ کرنا و قیام کرنا و خوشبو جلانا کہ کعبہ شریف و مدینہ منورہ میں جاری ہے اس ملک میں ہی جائز ہی یا نہیں سوال نهم کلمات اولیاء اللہ حق ہی یا نہیں اگر حق ہے تو بعد کلمات کے ہی حق ہی یا نہیں

**جوابات مولوی محمد اسحاق صاحب**

**جواب سوال اول** کہنا یا رسول اللہ ساتھ صلوٰۃ و سلام کے جائز ہے جیسا کہ اللہ تعالیٰ وغیرہ سے سمجھا جاتا ہے باقی کہنا یا رسول اللہ یا ولی اللہ کا جو ہند یون کی عادت ہے کہ اون سے بیٹھتے کہا کرتے ہیں سارے فقہاء و علموں کے نزدیک بالاتفاق نا جائز ہے بلکہ اس محل فاضل میں مقتضای آیت الذین یدعون اللہ قیاماً و قعوداً و علیٰ جمہورہم الخ و موافق دستور قرون ثانیہ یا اللہ یا رحیم یا کریم وغیرہ کہنے کی عادت کرنا چاہیے جواب سوال دوم مدد چاہنا واسطے قبول ہونے دعا اور حاصل ہونے مطلب کی جناب بالاتفاق جائز تھا اور ذات بابرکات آپ لوگوں کے باعث حصول مقاصد اور موجب قبولیت دعا ہوتی رہی اور سلف صالح کا قرون ثانیہ وغیرہ میں ہی دستور رہا کہ جو حضرات اپنے زمانہ میں صالح و ولی اللہ معلوم ہوئے انکو لوگ اپنے قبولیت دعا کے واسطے تعظیم دیتے رہے اور اون سے دعا کرنے کی خواہش جاری رہی بنا و علیہ اگر اب ہی کوئی صالح یا ولی اللہ معلوم ہو اور اس سے لوگ دعا کرائیں یا اپنی دعا کی قبولیت میں اسکو وسیلہ ٹھہرائیں جیسا کہ حضرت عمر رضی اللہ عنہ کے زمانہ میں حضرت عباس رضی اللہ عنہ کو لوگوں نے پیشوا کر کے اپنی طلب حاجت کی تھی بالاتفاق جائز ہوگا اور اس میں کسی

فقہای حنفیہ کا اختلاف نہیں ہائی رہا بعد عالم وصال کے اویسے دعا کرانے پاوا سٹے  
 حاجت روانی اپنی کر کہ سطرچ او کو ٹھکیں دینے یہ دستور گروں ثلثہ مشہور لہا بالیہ  
 اور زمانہ مجتہدین میں پایا نہیں گیا بنا علیہ ہمارے فقہائے حنفیہ اسمین مختلف ہیں اکثر  
 عدم جو ان کے قائل ہیں اس بنا پر کہ سماع سولی ثابت نہیں جیسا کہ کتاب الایمان  
 فتح القدر ما مشیہ ہدایہ میں مستخلص شرح کنز بین و کفایہ شرح ہدایہ و در مختار و دیگر  
 فتاویٰ میں مراد و اشارہ لکھا ہو چکے جسکا ہی چاہے اور واضح رہے کہ یہی مذہب  
 اکثر فقہاء کا قائل فتویٰ زمانہ ہمارے کے ہے کیونکہ اسمین اقتیاط ہو جیسا کہ واقعہ کتب  
 فقہ پر منقح نہیں و اللہ اعلم و علامہ انم جواب سوال ثالث شفاعت رسول اللہ  
 صلی اللہ علیہ وسلم کو حق بانٹا ہون جسکو آپ کے شفیع ہونے میں شک نہ ہو وہ میرے  
 نزدیک بجا ہمارے اہل اسلام کے نزدیک گمراہی و ظلم و شفاعت انشاء اللہ روز محشر  
 میں ہوگا کہ سب کوئی نفسی نہیں ہوگا اور آپ رحمۃ اللہ علیہم و شفیع المذنبین  
 ہم گنہگاروں کی شفاعت کے لیے امتی استی کہتے ہوئے سید کے ہیں جاویدگی اور حکم  
 شفیع شفیع سب سے بدلہ ہم امت گنہگاروں کو جنت میں داخل کرینگے اللہم ارزقنا شفاعتہ  
 یہ واضح رہے کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم شفیع الکافرین و شفیع المشرکین نہیں اور آپ  
 میں شفیع المذنبین ہیں اور آپ کو شفیع المذنبین کہنا جائز ہے ضرور جیسا کہ کتب  
 عقائد و کتب فقہ و حدیث اس سے معلوم ہو فقط جواب سوال رابع رسول خدا  
 صلی اللہ علیہ وسلم رسول ہیں نبوت ختم ہو گئی ہے کوئی نبی قیامت تک نہیں ہونے کا  
 آپ خاتم النبیین ہیں فقط جواب سوال پنجم میں چار مذہب اور چار امام کر  
 حق بانٹا ہون بلکہ تقلید امام اعظم کوئی رحمۃ اللہ علیہ کو سبکی تقلید سے حسن ہوتا ہے  
 اور میں اور میں کہ مقلد ہوں فقہاء جواب سوال سادس میں مسائل فقہیہ  
 تقلید ائمہ مجتہدین واجب بانٹا ہوں فقط جواب سوال سابع کو اب دور و شفیع  
 و قرآن مجید و غیرت و صدقہ کا مال ہو یا بدنی موقوف عقائد اہل سنت و جماعت  
 فقہاء حنفیہ ہمارے کہ پوچھا ہو جیسا کہ کتاب الحج عن الغیرین صاحب ہدایہ اولہ

در مختار وغیرہ کے تبصریح لکھا ہے و اللہ اعلم و علیہ اتم جواب سوال شامین فکر مولد شریف  
 یعنی وقائع ولادت و مسجرات بیان کرنا خواہ ملک ہند ہو یا سندھ ایران ہو یا توران  
 خراسان ہو یا طمان روم ہو یا شام یا تریستان اس میں کسی اہل اسلام کو کلام نہیں باقی  
 مائل جو یہ بیان کرتا ہے کہ کعبہ شریف میں شیرینی پر فائزہ کوٹے ہیں یہ محض غلط ہے  
 کیونکہ اس فقیر نے اکثر ثقافت اہل دیار اپنے سے کہ جو متفق علیہ فریقین ہیں دریافت کیا  
 معلوم ہوا کہ دستوراً یہ خوانی دسورہ خوانی جیسا کہ بیان شیرینی پر کرتے ہیں نہیں ہے  
 بلکہ شیرینی کبھی اثنای سولہ خوانی میں اور کبھی بعد سولہ خوانی کے تقسیم ہوتی ہے بلکہ  
 نامی فائزہ ہند یہ مرد جب پر جب کوئی اہل عرب ذمی علم مطلع ہوتا ہے تو سولے منع کے  
 جواز کا حکم نہیں دیتا ہے کیونکہ یہ طریق ایصالی ثواب کا زمانہ شفیع المذنبین ہے لہذا  
 صحابہ و تابعین و ائمہ مجتہدین میں نہیں اور نہ ایک خاص شرف ہے  
 عرب کا یہ دستور ہے بنا علیہ میرے نزدیک طریقہ مرد و پیشتر میں باقی قیام کرنا جو وقت کی  
 ولادت کے کرتے ہیں میرے نزدیک یہ بے اصل ہے اور کوئی اولہ شرعیہ سے ثابت نہیں  
 اور کرنا عرب کا کسی فعل کو بعد قرون ثلاثہ یعنی نومی برس کے حجت نہیں ہے ابن الہمام  
 اور عینی اور ملا علی قاری وغیرہ رحمہ اللہ علیہم اپنی کتابوں میں لکھ گئے دیکھے جس کا ہی جائز  
 اور اس شہاد یعنی بطور شاہد کے ایک کتاب کی عبارت جو میرے پاس اس وقت موجود ہے  
 لکھی دیتا ہوں قلت هذا لما كان في زمان النبي صلى الله عليه وسلم والخلفاء  
 الراشدين الى انقضاء القرون الثلاثة وهي تسعون سنة واما بعد ذلك فقد  
 تغيرت الاحوال وكثرت البدع خصوصاً في زماننا هذا على ما لا يخفى انتم  
 ما في الاعيان يعني عيني حنفی نے لکھا ہے کہ میں کہوں گا سلامت رہنا اہل مدینہ کا بدعات  
 سے اور اون کے عمل کا حجت اور دلیل ہونا سولے اسکے نہیں کہ تھا زمانہ نبی صلی اللہ  
 علیہ وسلم و خلفاء الراشدين میں قرون ثلاثہ کے گزرنے تک کہ وہ نوے برس ہو لیکن  
 بعد قرون ثلاثہ کے پس تحقیق متیر ہوئے احوال اور بہت ہوئیں وہاں بدعتیں خصوصاً  
 ہمارے زمانہ میں فقط تمام ہوا مطلب عبارت مذکور کا اور ہی ملا علی قاری مستقل



ایک رسالہ بدعات حرمین میں لکھا ہے دیکھیے جسکا جی چاہے و باقی رہا خوشی ہو کا جلانا  
 چونکہ ذکر مولد مثل ذکر پند و نضاح کے ہے اور وعظ و پند و نضاح برابر زمانہ سجادہ تابعین  
 و تبع تابعین و ائمہ مجتہدین میں جاری رہا کسی میں اسکا التزام نہ تھا اور اب چونکہ اسکو  
 التزام کر لیا ہے اور اس گنگل اور لوبان وغیرہ بلاسنے کو اور مولد خوان کے آگے رکھنے کو  
 مگر ذکر پند و نضاح علیہ بائین التزام مالا یزیم خالی کرامت سے نہیں ہے فقط جواب سوال  
 ماسع کرامت اولیاء اللہ کی حق ہے جیسا کہ عقائد نسفی اور شرح فقہ اکبر وغیرہ میں لکھا ہے  
 لوامات الاولیاء حق یعنی کرامات اولیاء اللہ کی کتاب و سنت سے ثابت ہے اور میں کسی  
 اہل سنت و جماعت کو انکار نہیں اور پوشیدہ نہ ہے کہ بہت سے ولی اللہ رحمہم اللہ ایسے ہی  
 مدرسے ہیں کہ ان سے ایک کرامت ہی صادر نہیں ہوتی تو اس سے یہ لازم  
 نہیں آتا کہ وہ بزرگان طریقت ولی اللہ نہ تھے کیونکہ صدور کرامات ولی ہونے کو شرط لازم نہیں  
 ہاں البتہ استقامت علی الدین و لایت میں شرط ہے جیسا کہ تعریف ولی سے کہ اہل عقائد  
 و اہل تصوف کہتے ہیں سمجھا جاتا ہے ولی هو العارف باللہ و صفاتہ ما یسکن اللہ فیہ  
 علی الطاعات المجتنب عن السیئات المعرف عن الاھمال فی اللذات والشہوات  
 اللہوات انتھی مافی شرح الفقہ اکبر یعنی ولی اور سکو کہتے ہیں کہ عارف ہو بقدر طاقت  
 بشری اپنے ساتھ ذات و صفات حق سبحانہ و تعالیٰ کے موالطت ہو یعنی موالطت و معاشرت  
 کرے والا ہو طاعات و عبادات پر مجتنب ہو یعنی اجتناب و پرہیز کرنے والا ہو بڑی باتوں  
 سے و معرفت ہو یعنی اعراض و روگردانی کرنے والا ہو لذتوں و شہوتوں میں پرہیز کرنے سے  
 پس ولی کے واسطے موالطت علی الطاعات شرط ہوئی اور اسی موالطت کو استقامت  
 عرف میں کہتے ہیں اور نیز اس استقامت کے ولی ہونا ممکن نہیں ہیں طالب صداق کو  
 چاہئے کہ طالب استقامت کا رہے نہ طالب کرامت کا کیونکہ نفس خواہش کندہ و لہو  
 کرامت کا ہے اور پروردگار تیرا تجھے استقامت طلب کرتا ہے جیسا کہ علامہ علی نقوی  
 شرح فقہ اکبر میں اصحاب طریقت ابو علی حیرجانی سے نقل کرتے ہیں کن طالباً للاستقامت  
 لا طالباً للکرامۃ فان نفسک متحرکۃ فی طلب اللکرامۃ و سربک یطلب مناہی

الاستقامت انتھے مافی شرح فقہ اکبر اور پوراوسی کتاب میں شیخ سروروی سے  
 نسبت عطا ہونے خرق عادات یعنی کرامات کہ جو بزرگوں کو بعض اوقات میں فضل اس  
 عطا ہوتی ہے لکیتے ہیں کہ حکمت اس کرامات کے عطا ہونے میں اور فائدہ اس خرق عادات  
 کے صادر ہونے کا بزرگان موصوفین کو یہ تھا کہ اپنے اس خرق عادات و کرامت و آثار  
 قدرت کو دیکھ کر یقین زیادہ ہوا اور غم نہ رہا اور راہ موجبات حرم و ہوا سے خارج  
 ہوئے پورا میں قوی ہوا اور عبادت اسکی بہتے والحکمۃ فیہ ان بزرگان عبادی  
 من خوا سرق العادات وانما الذکر یقینا بقوی عنہ علی الزہد فی الدنیا  
 والخروج من دوائی الہوی پس بہت بھنا پاجینے کہ سائل کا یہ سوال کہ اگر حق ہے  
 تو بعد کرامات ہی حق ہے یا نہیں اسکا کیا مطلب ہو اگر یہ مطلب ہو کہ صدور کرامات  
 بعد کرامات ہی حق ہو یا نہیں تو اسکا جواب میرے نزدیک یہ ہے کہ کوئی معتبر روایت  
 صراحت کتاب فقہ و تہذیب اسکی حق ہونے میں میری نظر کے نہیں گذری  
 اشارۃ موافق تصریح شیخ الطریق شیخ سروروی رحمۃ اللہ علیہ اسکی نسبت  
 بطلان سمجھی جانی ہے کسوا سبھی کہ اب صدور کرامات یعنی خرق عادات سے اول  
 بزرگوں کو کچھ فائدہ نہیں کیونکہ وہ بزرگان بن اس دارالحمین و دارالفران  
 سے دارالعثرت و دارالوصال کو پہنچی اسکوئی درجہ یقین کی زیارتی کا باقی  
 نہیں رہا خیر بہر کیف اور علماء و فقہاء حنفیہ سے اس بارہ میں سوال کرنا چاہیے  
 جو کہ کتاب و سنت سے تحقیق ہو اور سپر اعتقاد حقیقت کا کرنا لازم ہے کیونکہ یہ  
 مسئلہ عقائد کا ہے اور اگر یہ مطلب ہی عیساکہ اعتقاد بعض جدا کا ہے کہ جو خرق  
 عادات حالت حیات میں کیسوت فضل من اللہ صادر ہوتی تھی بعد کرامات ہی  
 دن بزرگوں سے وہ خرق عادات بالاستقلال صادر ہوتی ہے یہ حق ہی نہیں  
 تو ایسا اعتقاد پیشک خلاف اہل سنت و الجماعت کہے خصوصاً ہمارے فقہاء  
 حنفیہ کے اصول کی بنا پر محض باطل ہے عیساکہ ماہر کتب عقائد و فقہ پر شہید  
 نہیں ہی اور علم تصوف میں یہی ہماری بزرگان قادریہ رحمۃ اللہ علیہم خوب تصریح



سو وہی ادا کرنا پڑا اور بکرنے چہ روپیہ لیا تھا او سکونزد کی نالیش کی جوابدہی پر  
 صرف کیا اور ہاجن نے اپنے زر سود کو بکوسے وصول کیا الغرض زید کی نالیش سے  
 بکر کو اصل اور سود دونوں کا نہیہ بار کیا اور اس زید باری کہے بعد زید نے بکر  
 کے ساتھ جزو مدعا بہا پر اس طور پہ معاہدت کی کہ کل مصارف جسکا بکر بوجہ نالیش  
 زید مدعی کے زید بار ہوا وہ زید نے اپنے ذمہ لیا اور اقرار کیا کہ ہم کل مصارف اس  
 نالیش کے جسکا بکر زید بار ہوا یہ بکر کو ادا کریں گے اور اس خرچہ کے تیسین کے لیے ایک  
 شخص غیر خالد رضای فریقین صرف اسلئے نالیش مقرر کیا گیا کہ وہ مقدار اس کل  
 خرچہ کی شخص اور متعین کر کے جسکا بکر مدعا علیہ بوجہ نالیش زید مدعی کے زید بار ہوا  
 سہ عدالت میں داخل کر دے اب ثالث مقدمہ کو مقدار خرچہ میں اس زر سود کا  
 ہی شامل کرنا جائز ہے یا نہیں جسکا بکر مجبور می نہیہ بار ہوا اور جزو مدعا  
 ہوا المصوب نہیں جائز ہے **واللہ اعلم - حررہ الراجی عفور بہ القوی**  
**محمد عبدالحی تجا وزائد عن ذنبہ الجلی والحقہ نقطہ**

**استفتا** بالفعل اس مقام میں ایک مسجد تیار ہوتی ہے اور چندہ میں  
 وہ سکی تیار ہی تجویز ہوتی ہے بحث یہ ہے کہ اہل ہنود کا روپیہ اسکی تعمیر کیوں  
 لیا جا سکتا ہے یا نہیں در حالیکہ وہ بلا تحریک مدعی شریک ہوں و در حالہ  
 کسیکی تحریک پر رضامند ہوں دونوں صورتوں میں جو فتویٰ ہوا اس آگئی بخشی جا  
 ہوا المصوب حسب تصریح معتبرات مال ہنود کا تعمیر معاہدہ خاصہ اہل سلام  
 میں کرنا درست نہیں ہے بناءً علیہ صورت مسئلہ میں روپیہ ہنود کا خوا  
 بہ تحریک غیر خواہ بلا تحریک دین نہیں لینا چاہیے **واللہ اعلم - حررہ الراجی -**  
**عفور بہ القوی ابوالحسنات محمد عبدالحی تجا وزائد عن ذنبہ الجلی والحقہ نقطہ**  
**استفتا** سوال چہ میزبانند علمای دین و مفتیان شرع متین ہا  
 صورت شخصی بقدر بلندی یک مکان کرسی بن ساختہ بران مسجد تعمیر نمود  
 کرسی مذکور مکانات بطور مسا فرخان مسقف ساختہ بالای سفن آن صحن مسجد قرار

باب الحکم المصوب  
 مسئلہ منشی صاحب کلام ابن احمد صاحبہ شکر تحصیل بر تارکلا و نور ۱۳۳۳ - ۱۰۱۰ ہجری  
 حکامہ  
 حکامہ

سر ہند نا فالعقد مجرد لا یفتیہا ثم رجع مالک من هذا قبل موته بعام وقال لا یفتیہا  
 علی الاول الا دخول الثاني غیر عالم بحیاتہ واخذ به ابن القاسم واشہب قال  
 لکانی ہولاء صحیح من طریق الا ترکا لہا مسئلۃ قلنا فیہا عصرہا انتہی پس حنفیہ ہی سیکے  
 موافق فتویٰ دیکھتے ہیں کوئی ضرورت تفریق قاضی و عالم کی نہیں اور ایک روایت حضرت  
 عمر رضی اللہ عنہ سے عبد الرزاق و سہقی وغیرہ نے یہ بھی کی ہے کہ ادنیوں نے بعد آنے زوج اول کے  
 دسکو اختیار دیا اور میان اسکے کہ اپنی زوجہ لے لیوے یا نہ واپس کر لے اور اسکو نہ لیوے  
 و اللہ اعلم۔ حررہ الراجی عفور بہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحمی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی واخفہ  
**مشقاً بطور مکتوب** بحضرت ذوالفضل و المکرمۃ مصدر الفضائل شیخ الفرائض  
 جناب مولانا مولوی محمد عبد الحمی صاحب لائٹ شموس فیوضکم بازنہ۔ کمترین نیاز مستدان  
 خلیل احمد بید تبلیغ تسلیات و تحیات مسنونہ کے مکتب سے۔ کہ کتاب عمقات الانوار مولفہ  
 حامد حسین لکنوی سرسری نظر سے گزری اوس میں ایک روایت جسکو درباب خلافت بلاصل  
 حضرت علی رضی اللہ عنہ و بطلان خلافت شیخین رضوان اللہ علیہم اجمعین نص صریح سمجھا ہے  
 و بزعم خود علمای اہل سنت سے نقل کیا ہے دیکھی اوس میں حوالہ ایسے کتب مصنفین کے  
 دیے ہیں جنکے حالات سے سنیاں ہی آشنا نہیں باعتماد و وسعت علم و نظر و وفور فیض و کرم جناب  
 سامی کو استفادہ چننا امور سے تکلیف دینا ہوں براہ عنایت جواب عنایت ہو اور بہت جلد  
 عنایت ہو اول روایت خیال فرمائیے۔ ہر الدین محمد بن عبد اللہ شبل حنفی در کتاب کالم لرحمان  
 فی احکام الجان میگوید وقد ورد ما يدل على ان ابن مسعود حذر ليلة الجن بمكة غير ليلة  
 المحول فقال بونعیم ناسیلیمان بن احمد نا محمد بن عبد اللہ الحنفی نا علی بن الجعفی  
 بن ابی برة البجلي نا یحیی بن یعلی سلم عن حروب بن صبیح نا معید بن مسله عن  
 ابی صرة الصغاني عن ابی عبد اللہ الحدادی عن عبد اللہ بن مسعود قال  
 سئل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ليلة الجن فانطلقت حتى بلغنا اهل مكة فوجدنا  
 خطأ وقال لا یترج نضام نضام فی الجبال فرأیت الرجال یجدون علیہ من رؤس  
 الجبال حتی حالوا بینہ و بینہ وانخرطت السیف و قلت لا ضربت من حتی استنقذت

مشقاً بطور مکتوب

رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم ذكرت قوله لا بقرح ايتك فلم ازل كذلك حتى  
 اضاء الفجر فجااء النبي صلى الله عليه وسلم وانا قائم ما زلت على حالك قلت لو كنت  
 شهرا ما بوحث حتى تاتيني ثم اخبرته بما اردت ان اصنع فقال لو خرجت ما التفت  
 انا وانت الى يوم القيمة ثم شبها ما صاب بعد في اصابعي وقال اني وعدت ان تؤمن  
 بي الجن والانس فاما الانس فقد امنست بي واما الجن فقد مل بيت وما اذن الا واجبه  
 قد اترب قلت يا رسول الله لا تستخلف ابا بكر فاعرض عنى فرأيت انه لم يوافق  
 قلت يا رسول الله لا تستخلف عمر فاعرض عنى فرأيت انه لم يوافق قلت يا رسول الله  
 لا تستخلف عليا قال ذلك والذي كالا له يومنا يعتموه واظعموه اذ دخلكم الجنة امن  
 حديث ابو نعيم ماج المحدثين سنين روايت کرده وبتغير سیر امام احمد حنبل نیز روايت کرده  
 قد روى الامام احمد عن عبد الرزاق عن ابيه عن ميناء عن عبد الله بن مسعود  
 قال كنت مع النبي صلى الله عليه وسلم ليلة الجن فتنفس فقلت يا رسول الله  
 تعبت الى نفسي يا بن مسعود قلت استخلف قال ومن قلت ابو بكر قال فسكت  
 مضى ساعة ثم تنفس قلت ما شانك يا بنى واهى يا رسول الله تعبت الى نفسي يا بن  
 مسعود قلت استخلف قال من قلت عمر فسكت ثم مضى ساعة ثم تنفس قلت ما شانك  
 تعبت الى نفسي يا بن مسعود قلت فاستخلف قال من قلت على قال والذي نفسي بيده  
 لئن اطاعوا ليدخلون الجنة الكنعين وصاحب آكام المرجان از نقمهاى وعلماى عيان  
 وفضلا ونبهاى محدثين عالیشان ست درهى وبعجم محيى گفته محمد بن عبد الله الفقيه العالم المحدث  
 بدر الدين ابو البقار الشبل السابى المشقى الحنفى ومصطفى بن عبد الله القسطنطينى السجلى و  
 كشف الغنون گفته آكام المرجان للقاضى بدر الدين الخراسانى هم در رساله تحفة الحلبى  
 برويه الشارازى ونقل آورده موفق بن احمد المعروف باخواب خوارزم در كتاب مناقب  
 على ابن روايت آورده و ملا عمر در وسيله النجاة المتعبدى نقل کرده و شهاب الدين احمد  
 كتاب توضيح الدلائل على ترصيح الفضائل گفته رفاه الحافظ ابو نعيم فى كتابه دلائل النبوة  
 عبد القادر بن محمد الطبرى كه او ازاكار على كه معظمه است در كتاب جليله يرقى فى حسن السير قازدلائل

مبسوط ازین نقل کردہ انتہی عبارت اسبقاب مختصر الہیوں کو مستفسرہ بہ ہین کہ برالدین بہاء  
 آکام معتبر علماء سے ہے یا نہیں اور کتاب آکام پالیسے اعتبار کو پونہچی ہے یا نہیں اور مصطفیٰ بن  
 عبداللہ ذہبی وغیرہ سے جو تعدیل نقل کی ہے یہ تعدیل اور عدل ہی قابل اعتماد ہین نہیں  
 سیوطی تو معتبر مشہور ہین جیسے اخطب خوارزم یانی کذاب غیر معتبر ہا این ہمہ یہ روایت  
 ابو نعیم اور امام احمد نے نقل کی ہے یا نہیں در صورتیکہ نقل کی ہے تو اسکی کیا توجیہ ہوگی اور  
 دوسری روایت کے ساتھ حسین بلیغہ الجن عدم ہر امتیہ مذکور ہے ولکن فقہانہ مذکور ہے  
 لیونکہ توافق ہوگا آیا واقعہ متعدد پر محمول ہوگا یا دوسری توجیہ کیائیگی فقط فوائد ہین جو بلیغہ  
 جناب مولانا خادم حسین صاحب میرے پاس پونہچی برالدین کو دیکھا گیا مگر نہیں ملا اس سوال  
 کے جواب کا امیدوار ہوں مفصل با اسناد و شواہد تحریر ہو فقط ملتمس خلیل احمد از مدرسہ عربی  
 اسلامی ریاست بہاولپور یکم رجب یوم چہینہ ۱۲۹۶ھ ہجری

ہو المصوب از محمد عبدالحی عفا عنہ بخدمت مولوی صاحب مجمع علوم منبع فہوم جناب مولوی  
 خلیل احمد صاحب دامت مکارم بعد ہدای ہدیہ سلام مسنون مع ضمیرہ شوق مشحون ابراز  
 مضمون یہ ہی عنایت نامہ مورخہ یکم رجب پونہچا مضمون مندرجہ معلوم ہو اسبب قلت ذمت  
 کے تحریر جواب میں تاخیر ہوئی معاف فرمائیے گا حقیقت اسورستفسرہ کی یہ ہے کہ مولف  
 آکام المرجان معتبر ہے جو توفیق حامد حسین نے اسکی ذہبی وغیرہ سے نقل کی وہ ٹھیک ہے  
 مینے ہی اونکا حال فوائد ہین کی تعلیقات میں لکھ دیا ہے صفحہ ۱۲ امین ملاحظہ فرمائیے گا اور دونوں  
 روایتیں جو حامد حسین نے نقل کیں ایک تخریج ابو نعیم دوسری تخریج امام احمد وہ دونوں جگہ  
 آکام المرجان میں باب نوزدہم میں مذکور ہین مگر روایت امام احمد میں مینا رموئے عبدالرحمن  
 بن عوف بن مسعود سے راوی ہے اور مینا رموئے کے باب میں لسان المیزان للحافظ ابن حجر بن  
 اور میزان الاعتدال للذہبی میں ساقط مرقوم ہے اور ابن عراق نے تشریح الشریعہ میں  
 الموضوعہ کے مقدمہ میں لکھا ہے مینا بن ابی میناء مولیٰ عبد الرحمن بن عوف سہی  
 عن مولاہ وعن عثمان وابن مسعود قال ابو حاتم کذاب لیکن روایت ابی نعیم وغیرہ  
 میں ابو عبداللہ جدلی کی متابعت مروی ہے اسوجہ سے یہ حدیث ساقط نہیں غایۃ الامر یہ کہ

منصف ہوگی بعضی منتقد اور مجاہد تقد و طرق اس حدیث کو مرزا محمد معتمد خان بدخشی سے  
رسالہ تحفۃ المجہدین فی مناقب اہل خاندان الراشدین میں منجملہ احادیث حسان کے مذکور کیا ہے  
اور اس حدیث میں جو شرکت ابن مسعود سے کی لیلۃ الجن میں مذکور ہے وہ منافی روایت  
فقدنا لیلۃ الجن کے نہیں ہے بوجہ اسکے کہ یہ دو واقعہ ہیں آگام المرمان میں فصلاً ذکر  
ہے کہ لیلۃ الجن چہ مرتبہ واقع ہوئی بعض لیالی میں ابن مسعود شریک تھے اور بعض میں نہیں  
باقی رہا استدلال عام میں اس روایت کے اوپر خلافت مرتضوی کے وہ صحیح  
نہیں حقیقت الامر یہ ہے کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو استخلاف صریح کیسے باب میں منتظر  
تھا بین خیال کہ اگر صراحت کیسا استخلاف کیا جاوے اور بعض لوگ اسکی اتباع نہ کریں تو  
مستحق عذاب ہو جائینگے جیسا کہ سیوطی تاریخ الخلفاء میں لکھتے ہیں و سر ذلک اس  
عدم استخلافہ قال البزازی مسندہ حدیثنا عبد اللہ بن وضاح الکوفی حدیثنا  
ابن الیمان حدیثنا اسرائیل عن ابی الیقظان عن ابی وائل عن حدیثہ قال قالوا  
یا فتخلف علینا قال ان استخلفت علیکم فتعصون خلیفۃ ینزل علیکم العر  
واخرجہ الحاکم فی المستدرک انتھی آبیوہ سے ابن مسعود نے جب ابو بکر و عمرؓ کی  
کے واسطے عرض کیا اپنے اعراض و سکوت فرمایا اس سے یہ نہیں ثابت ہوتا ہے کہ یہ  
یا سکوت بسبب عدم استحقاق خلافت اور علی مرتضیٰ رضی اللہ عنہ کے باب میں اپنے نعم وغیرہ کلام  
والہ استخلاف مرتضوی پر ارشاد نہیں کیے تا مطلب رفاض ثابت ہو بلکہ آپ کو چونکہ معلوم  
مرتضیٰ سے لوگ مخالفت کریں گے اور زمانہ خلافت میں انکے فتنہ عدیدہ ہونگے اسوجہ سے  
اونکی اطاعت و اتباع کی ترغیب فرمائی و بالجملۃ نلیست الوانہ صریحاً فی استخلاف  
ولانی استحقاقہ بالنسبۃ الی غیرہ و من ادعی فعلیہا البیان واللہ اعلم بالصواب  
ضمیر نسیبہ امید کہ ہمیشہ از امور متعلقہ فقیر المطلاع دادہ باشند و ان  
استحقاق کیا فرماتے ہیں علماء و احناف رحم کرے اللہ آپ لوگوں پر اور  
دے علم میں کہ فیض پونجا ہے ہیں علم سے اپنے خلائق کو اس قول میں صاحب  
کے کہ لا تصح الجمعۃ الا فی مصر جا مصر او فی مصلیٰ مصر ولا تجوز علی

و کتاب الصلوٰۃ  
و ترجمہ صحیح بخاری



یعنی نہیں صحیح ہوتی ہوا لے نماز جمعہ مگر مصر جامع میں اور نہیں صحیح ہوتی گاؤں میں آیا ہے صحیح ہے ان میں اور  
مقررہ حضرات حنفیہ کے ہے اور ہم مقلدین مذہب حنفیہ کو عمل کرنا اس قول پر لازم ہے یا نہیں  
انچو اسپان قول مذکور صاحب قدوری کا مطابق اصول مذہب حنفی کے ہے اور فقہ کے  
حنفیہ کا بالتمام اسپر اتفاق ہے اس واسطے جمہور مصنفین حنفیہ سپر طے ہیں کما ان علامہ  
محمد علاء الدین الحسکفی شرح ذکر فی شرحہ الدر المختار ویشترط لصحتها سبعة  
اشیاء الاول المصر و فی الکبیری شرح نیت المصلی اما شروط الاداء فثلاثة البتة الشرط  
الاول المصر وفنائہ فلا تجوز فی القری عندنا وهو مذہب علی بن ابی طالب  
و حذیفہ و عطاء و الحسن بن ابی الحسن و النخعی و شباہ و ابن سبیر بن و الثوری  
و سنخون بخلافاً للائمة الثلاثة ما روى ابن ابی شیبہ عن علی بن ابي طالب عن الله عنه  
انہ قال لا جمعة ولا تشریعی ولا عسوة نظراً ولا اشیاء فی مصر بما مع او مدینة  
عظیمة و صحیحہ ابن حزم فی المحلی و روی مر فوعاً و هو ضعیف و لكن الموقوف فی  
مثل هذا كالمرفوع لان من شروط العبادۃ و هي من احكام الوضوء و لا مدخل  
للوالی فیہا یعنی جیسا کہ علامہ محمد علاء الدین حسکفی نے ذکر کیا در المختار میں کہ شرط ہے واسطے  
صحیح ہونے اولے جمعہ کے سات چیز او میں سے پہلے مصر کا ہونا ہے اور کبیری شرح نیت المصلی  
میں ہے کہ شرط اولے جمعہ کے چہ ہیں پہلے شہر یا کثرت شہر ہے نزدیک ہمارے حنفی المذہب کے  
اور یہ مذہب ہے صاحبان مذکورین کا خلاف ہے ائمہ ثلاثہ کے اسلیے کہ روایت کیا ابن ابی شیبہ  
نے علی رضی اللہ عنہ سے کہ نہیں ہے جمہور تشریق اور نہ اصحیہ کی نماز سولے مصر جامع یعنی بڑے شہر کے  
اور صحیح کیا اس قول کو ابن حزم نے محلی میں اور روایت کیا گیا مرفوع کر کے حالانکہ یہ کہنا  
منعجب ہے لیکن اس مادہ میں موقوف مانند مرفوع کے ہے اس واسطے کہ یہ شرط عبادت ہے اور  
اور سے یہ وضع احکام سے اور گنجائش نہیں داخل کرنا اسے کا اس میں اور ہی ہے  
المطاولی نے حاشیہ مراقی الفلاح شرح نور الانبیاح میں اس طرح بیان کیا و قال ہذا ذکرہ  
ان الحدیث مرفوع و هو الذی ذکرہ ابو یوسف فی الاسلام و محمد بن ابی الاصل و  
سواء ابن ابی شیبہ موقوفاً عن علی و الموقوف فی مثلہ كالمرفوع قال الکمال

وكفى بقول علي قدوة وفي العيني شرح الصحيح البخاري ثم استدال ابو حنيفة معهما  
 عبد الرحمن بن عوف قال لا جمعة ولا تشريق الا في مصر بما مع وكذا اسما واه ابن ابي  
 عن حجاج الخنجر وسروى ايضا بسند صحيح ناجر يور عن منصور الخ واما قال لنووي حديث  
 علي رضى الله عنه متفق على ضعفه فكانه لم يطلع على الاثر الذي فيه الحجاج ولم يطلع على  
 طريق يور عن منصور فانها سند صحيح ولم يطلع لم يقل بما قال بل كما واسطة صحت جمع  
 كمنصوص مكان كما هو بالاجماع مراد به كيونك جائز نہیں جمع جنگل اور میدان میں بالاتفاق  
 اس لیے امام شافعی رحمہ کے نزدیک وای جمع صحیح نہیں سوائے ایسے گاؤں کے جہاں چالیس  
 آراؤں تک ہوتے ہوں اور امام احمد رحمہ کے نزدیک ہی ایسا ہی ہے اور امام مالک رحمہ کی پاس  
 صحت اور اس کے جمع کے لیے وہ عجب شرط ہے جہاں ظاہر ہو بستی اور مسجد و بازار ہو گا بدل  
 من عبارۃ الایمان بعد الوہاب بالشعرانی رحمہ ومن ذلك قول الشافعی لا تعد الجمعة الا  
 فی اہلیة یستویانہا من تنقدا بہم الجمعة من بلدة او قرية مع قول بعض  
 القمہ الجمعة الا فی قریة اتصلت بیوتہا ولہا مسجد وسوق ومع قول ابی حنيفة  
 ان الجمعة لا تعد الا فی مصر بما مع لهم سلطان اور آیت وجوب جمع ہی کچھ مطلق  
 نہیں ہے بلکہ ہر جگہ ہر جگہ ہر جگہ ہر جگہ کا حکم شامل نہیں جیسا مذکور ہے کہ یہیں ہر ان قولہ تھا  
 فما سمعوا فی ذکر اللہ علی اطلاقہ اتفاقا اذ لا یجوز فی البراری اجماعا فہم  
 وقد روي القمہ بترونی وقد سما المصرو وهو اولى للحديث على ما في معارضه  
 ان لم ينقل عن الصحابة انهم حين فتحوا البلاد اشتغلوا بنصب المنابر والجمع في  
 الامصار وفي مراسي النهر ولم ينقل عن الصحابة مرضى الله عنهم اجمعين انهم  
 سبوا فتحوا البلاد اشتغلوا بنصب المنابر والجمع الا في الامصار وبن القمہ و  
 لو كان ليقول بنو عامر فلا بد من الاقامة بمصر وفي حاشيته وكذا لم ينقل انه  
 صلى الله عليه وسلم امر باقامة الجمعة في قرى المدينة على كثرتها بسبب  
 اس سے معلوم ہوا کہ ہمارے علمائے اہل حدیث کے پاس بالاتفاق واسطے صحت اسے  
 جمع کے ہر شرط ہے اس لیے کہ یہیں سب عدم جواز جمعہ کا گاؤں میں کیونکہ انتقامی

شرط سے انتہائی مشروط لازم آتا ہی لہذا ذکر صاحب الطحاوی ورد المتحار قال  
 النهر لها شرط وجوب واداء منها ما هو في المصلحة ومنها ما هو في غير  
 الفرق ان الاداء لا يصح بانتفاء شرطه و يصح بانتفاء شروط الوجوب  
 و ذکر صاحب البناء تشریحاً و تأییداً بقول الماتن ہو قوله لا يجوز في القرى وانما ذكر  
 انه مستفاد من قوله السابق نفي المذهب لثنا فنی فانه لا يشترط المصير بل  
 يجوز في كل موضع اقامة سكنة اربعون رجلاً حراً او به قال محمد قال  
 مالك تقام باقل من اربعين پس سنائی نہیں اس سے عبارت تمستانی کی جو مذکور ہے  
 تحت قول ماتن کے و تقع الجمعة فرضاً ان صلاحها فاقدھا والكلام يشير الى  
 انها تقع فرضاً في القصبات والقرى الكبيرة التي فيها اسواق قال بالتمام  
 هذا بخلاف اذا اذن العالی او القاضي ببناء المسجد الجامع واداء الجمعة  
 لان هذا مجتهد فيه فاذا اتصل به الحكم صار مجتمعا عليه واذا المراد بان  
 بذلك لا تصح اقامتها فيها وعليه بجمل ما في البحر لا تصح في قرية ولا مفازة  
 لقول علي رضي الله تعالى عنه لا الجمعة ولا تشریق ولا صلوة فطر ولا الفضة  
 في مصر جامعاً و مدينة عظيمة ثم قال فلا تجب على غير اهل مصر ان  
 في الطحاوی وفيه ایضاً ذکر المصنف شرح وعبارة القهستانی تفیداً ان لا بد  
 من الاذن بالبناء واداء الجمعة ونصبها پس جب ثابت ہو اولہ مذہب سے  
 نہ قول صاحب قدوری کا مطابق مذہب حنفی کے ہی اور پیروی کی اسکی جمہور فقہائی  
 محققین نے اور ترجیح دی اسکو اور پر کے طبقے والے مرجحین نے بلکہ کسی فقیہ مذہب  
 حنفی نے اشراط مصر ہر ای صحت ادائی جمعہ کا انکار نہیں کیا تو لازم ہے مقلدین پر  
 عمل کرنا ساتھ اس قول کے عیسا کہ فرمایا سید محمد امین رحم نے رواحتہ فی  
 اتباعہم ویؤیدہ ما قدمہ المشارح فی رسم المفتی واما نحن فاعلمنا ابلاغ  
 ما سجدوا وما صحوا كما لو افتونا في حياتهم الحق الحق با لا اتباع اور جو  
 تقلد خلاف اسکے کرے وہ علم اوسکا جائز نہیں کما فی الدر المتحار واما المقلد

فلا ینفذ تضاراً لا یختلف مذہبہ اصلاً کما فی القنیة قلت وکلا سیما فی زماننا  
کتابہ الفقیر الحقیر الراجی لطف رب الخفی محمد عبد الواحد الخفی  
فی الواقع آیت فرضیت جمعہ بالا جماع مخصص ہے پس تقلید اسکی بحدیث اولی ہے اور خفینے  
حدیث علی رضی اللہ عنہ کہ مروی ہے مرفوعاً ووقوفاً و الموقوف اصح اور اس باب میں حکم مرفوع کا کہتی  
ہے مخصص ٹھہرائی اور بجز درای تفصیص نہیں کی اور اس مذہب میں کسی طر علی مخالفت اصول  
کی نہیں ہے تفصیل اسکی فتح القدر ما شبہ ہدایہ و بنا یہ شرح ہدایہ للعینی وغیرہ میں موجود ہے  
عربی الراجی عفور بالقوی ابوالحسنات محمد عبدالمی تبار و زائد عن ذنبہ الجلی و الخفی  
استفتا کیا فرماتے ہیں علمای احناف رحمہم اللہ کہ اسے اللہ تعالیٰ آپ لوگوں پر اور برکت کے  
آپ لوگوں کے علم میں کہ فیض پہنچاتے رہیں علم سے اپنے خلائق کو اس قول میں صاحب  
قدری کے کہ کمالاً تصحیح الجمعۃ الا فی مصر جامعہ اونی مصلیٰ المصر ولا تجوز فی القری  
یعنی نہیں صحیح ہوتی ہے ادا ہی نماز جمعہ مگر مصر جامع میں یا عید گاہ مصر جامع میں اور نہیں  
ہوتی ہی گاؤں میں آیا یہ صحیح و موافق اصول مقررہ حضرات حنفیہ کے اور ہم مقلدین ہیں  
حنفیہ کو عمل کرنا اس قول پر لازم ہے یا نہیں فقط الجواب بان عبارت مندومہ  
سوال موافق روایات بعض اصحاب الراہی کے ہے اور کتب فقہ میں ہی مذکور ہے لیسکر  
انہوں نے واسطے تحقیق امر و حج کے یہ شرط مقرر کی حقیقۃً موقوفیت صحت ادا سے جمعہ  
ان شرطوں پر نہیں ہے چنانچہ علامہ شعرانی نے اپنی میزان میں اسکی تصریح فرمائی بعد از  
مسائل الاختلاف کے ان هذا الشرط انما جعلها الائمة تخفيفها على الناس  
ولیس بشرط فی الاممہ فلو عمل المسلمون فی غیلا بنیة ومن غیرہا کما جاز لہم  
کیونکہ بنظر تحقیق فرضیت جمعہ کے مقیدان شرط قیاسیہ کے ساتھ نہیں کیونکہ جو فرض  
و فرض حدیث نبوی پیشت فرضیت جمعہ ہے وہ ان شرطوں کے ساتھ مقید نہیں کما  
العلامة ایضاً فی میزانہ بعد بیان شرائط المتع اشتراطها بعض العلماء بالرائی  
تعالی قد فرض علیہم الجمعة وسکت عن اشتراط ما ذکر الائمة انہی بہذا  
القلوب و تقریم النفوس پس اگر ادا ہی جمعہ جو دلیل قطعی بلا اشتراط قرآن و حدیث

بہا

اوسکے منہ سے یہ بوائی ہرگز اصریاط ازارہ بد بونو کے تو ترک اولی ہوگا واللہ اعلم  
 حررہ الراجی عفورہ القوسی ابوالحسنات محمد عبدالمحی تجاوز المد عن ذنبہ الجلی والحقی محمد عبدالمحی  
 فی الواقع قنبا کو منقبہ سباح ہوا اور اوسکا کھانا اور نہ کھانا دونوں مساوی ہیں اور لویت  
 ترک کی اوسمین نہیں ہو سکتی اور لویت ترک مکروہ تنزیہی میں ہوتی ہے نہ سباح میں کما هو المذکور  
 فی خلاصۃ الکیدانی واللہ اعلم کتبہ العبد الفسبس محمد بن المدعو بادریس النجرامی عفا اللہ عنہ ۲۴۱  
**محمد ادریس** ۲۴۱ **استفتا** کیا ارشاد ہے علماء اہل سنت کا اس مقدمہ میں کہ اس ملک کا  
 بیرواج ہے کہ اہل سنت وگروہ شیعیان میں معمول ہے کہ وقت غمی و خوشی کے ہر طرح کی شرکت  
 اور دنیاوی میں رہتی ہے اور غمی میں یہ ہوتا ہے کہ سنی لوگ اہل ایان شیعہ کے بیان جا کر کلمات  
 نسکین وہ وقت ماتم پر ہی کے کہتے ہیں اور ہمراہ ہو کر قبرستان تک جاتے ہیں اور صرف  
 مٹی دینے میں شرکت رہتی ہے اور نماز و غسل و تکفین وغیرہ سے کچھ واسطہ نہیں علیٰ ہذا القیاس  
 اہل شیعہ کا ہی یہی قاعدہ ہے پس یہ طرفہ جائز ہے یا نہیں **ہو المصوب** جو روافض  
 غیر مرتدین و کافرین میں اوسکے لیے جائز ہے ورنہ نہیں جن جل شانہ قرآن پاک میں ارشاد

فزیاتما ہر ولا فصل علی احد منہم مات ایدا ولا تقم علی قبرہ انہم کفرو باللہ و ماتوا و ہم فاسقون

قاضی بیضاوی النوار انشزل فی اسرار الناول میں لکھتے ہیں ولا تقم علی قبرہ ولا تقف عند قبرہ

ظہن او الزیارة انتی واللہ اعلم کتبہ العبد الفسبس محمد بن المدعو بادریس النجرامی عفا اللہ عنہ ۲۴۱

**محمد ادریس** ۲۴۱ **صحیح الجواب** واللہ اعلم حررہ الراجی عفورہ القوسی ابوالحسنات محمد عبدالمحی

تجاوز المد عن ذنبہ الجلی والحقی محمد عبدالمحی ابوالحسنات ۲۴۱

**استفتا** کیا ارشاد ہے علماء دین کا اس مسئلہ میں کہ موافق کتاب کبرت معلوم ہوتا ہے

ذبیحہ کفار اہل کتاب کا درست ہے چنانچہ یہود و نصاریٰ کا ذبیحہ اسی قاعدہ کے موافق

علماء کبار نے درست فرمایا ہے پس اہل تشیع کا فرقہ ہی داخل اہل کتاب ہے اور اس میں

اہل شیعہ درست ہے یا نہیں بنو التوجردا **ہو المصوب** سورت مسنونہ میں جو روافض

ایسے ہیں کا اوسکے عقائد منجربا رتداد کفر میں شلا غلاۃ و فرقة اسمعیلیہ وغیرہ اوسکے ہاتھ کا

ذبیحہ حرام ہے اس لیے کہ ذبیحہ مرتد کا حرام ہے کتب فتاویٰ اس امر سے مشحون ہیں اور اتہاد ہی

کتاب الایمان

کتاب الایمان

روافض کا جامع فتاویٰ میں مذکور ہے جو اپنے شیخ نقیہ علیہ الرحمہ سے روایت ہوئی ہے  
 واحکامہم احکام المرکزین انتہی بلکہ شاہ عبدالعزیز کے تمغنا تھا جس سے ظاہر ہوا کہ ہر  
 تکفیر الیٰ بکریا عموما عثمان رضوان اللہ علیہم کرتے ہوں یا انکار اور کسی دخل بہت وقامت  
 خلافت باعتبار اوصاف دین مثل علم و عدالت و تقویٰ و ورع کے کرتے ہوں کا فرہین جانا  
 فرماتے ہیں بالجملہ جماع اہل سنت استہانتی کہ تکفیر کنندہ حضرت امیر یا منکر یہی ہوں

ایشان یا منکر لیاقت خلافت ایشان باعتبار اوصاف دین مثل علم و عدالت و تقویٰ و ورع کا فرہین  
 انتہی اقول و مثلاً الاصحاب الالبار خصوصاً ان الثلث الیومہ جو ایسے عقائد کہتے ہوں مثل  
 تفضیلیہ اور نکاذیجہ درست ہے و اللہ اعلم کتبہ العبد الضعیف محمد بن المدعو بابو ریس التجاری مخلص  
 محمد ادریس صحیح الجواب و اللہ اعلم حررہ الراعی محمدریہ القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی

تجاوز اللہ عن ذنب الجلی والضحی محمد حسنات  
 حررہ محمد امان الحق عفی عنہ اشفاقاً کیا ارشاد فرماتے ہیں علیہ السلام من غبار  
 شرع میں بیچ اس صورت کے کہ مثلاً زید نے اپنی زوجہ سے کہا کہ مجھ سے کچھ کام  
 نہیں ہو بعد چند مدت کے کہے کہ کیا کہہاں ہی بناوی کرو و کر کے کہ نہ تزاری ایک  
 بی بی تو موجود ہے اب شادی کہوں کرو گے زید نے کہا کہ بی بی بی بی کو طلاق دے  
 تب کہنے ایک مجمع عام میں اپنی برادری سے کہا کہ زید نے اپنی بی بی کو طلاق دیا ہے  
 تب لوگوں نے اوسکو بلا کر پوچھا کہ آیا تو نے اپنی بی بی کو طلاق دیا ہے زید نے کہا کہ  
 اس صورت میں زید کے پہلے کلام سے طلاق نہیں ثابت ہوا طریق استیوار کی صورت  
 بطریق اخبار کے ہر لفظ مان کا بکلمہ اجاب یہ ہے طلاق یہ ہے کہ اس کا لفظ کفر ہے  
 میں ہے کہ میں طلقتہ خواہ رہی ہوں خواہ یا میں خواہ صیح خواہ یا میں طلقتہ خواہ رہی ہوں  
 عموم سفید تغلیظ کا ہے ویسا ہی بطریق اخبار اور بطریق اخبار کلام کلام کلام کلام  
 بسند الکتاب تو جبر و اسن اللہ الواب تموا المصنوعت زید کی بی بی کو طلاق دے کہ

کچھ کام نہیں ایک طلاق بائن واقع ہوا فتاویٰ عالمگیری میں ہے لوقال لم ین ہی ویسک  
 محل و نوی یقع کذافی العنا بۃ انتہی اور غیر طلاق سے اور جواب استہانتی ہوں

کتاب الطلاق

نہیں واقع ہوا عالمگیر یہ ہیں ہر تو قال لا امرأۃ انت طالق فقال لہ رجل فقلت فقال طلقنا  
او قال قلت ہی طالق فی واحدۃ فی الفضا کذا فی البدائع انتی اور ردالمحتار میں ہر لا حائ

الی جملہ الشارحتی امکن جملہ خبراً عن الاول پس اس صورت میں تجدید نکاح لازم ہے اور حائ  
تخلیل کے نہیں ہے و اسد اعلم حررہ الرامی عفورہ القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوزا

عن ذنبہ الجلی والحنی **محمد عبدالحی** صحیح الجواب حررہ محمد اور پس النجرامی عفا اللہ عنہ  
محمد اور پس **استفتا** کیا فرماتے ہیں علماء دین و مفتیان شرع متین اس مسئلہ

میں کہ مثلاً ایک شخص حافظ قرآن مجید ہے لیکن ہاتھ سے بھدی معذور ہے کہ بول براز  
بیٹھ کر نہیں کر سکتا نا چار بول کھڑے ہو کر کرتا ہے اور براز کی حالت میں شرمین کو کھڑی

پر رکھ کر اور پیروں کو پیلا کر بیٹھتا ہے اور کلون صرف براز میں لے سکتا ہے اور استنجا کلون  
سے نہیں ہو سکتا ہے اور آب دست فقط آب اوٹھلکی کے گوشو سے کر سکتا ہے اور وضو

و تیمم خود نہیں کر سکتا ہے بلکہ مسح سر کو پاسٹے ہاتھ سے تک نہیں اڑھا سکتا اور دونوں  
اوتر کے جانب کشادہ کر کے بیٹھے ہوئے نماز پڑھتا ہے اور اگر کوئی وضو کرادی بغیر مسح ہو

ہو اگر وہ شخص نماز تراویح میں قرآن سننا فریضہ پڑھنا وغیرہ میں جمعہ کو  
امامت کرے تو عند الشرع درست ہے یا نہیں بیوا تو جروا تموا لموفق الشیوخ

امامت مکروہ ہے جیسا کہ ردالمحتار معروف بہ فتاوی شامی میں مرفوم ہے و کذا اعرج بقوم  
بعض قدمہ فالاقدر بغیرہ اولی تاتار خانیہ و کذا اجزم برجندی و محبوب و حاقن بن

لید و احدۃ فتاوی الصوفیۃ عن التحۃ و الظاہر ان العلة النفرۃ و کذا قید الابرص  
بالشیوع لیکون ظاہر او عدم امکان اکمال الطہارۃ ایضاً فی المفلوج و الاقطع و محبوب

و کلامتہ صلوة الحاجن اسی بول و نحوہ انتی و اسد اعلم حررہ محمد جنید عبد الباسط الفزار  
عفزلہ اسد البار **محمد جنید عبد الباسط الفزار** الجواب صحیح منفہ محمد اور پس عن الجواب صحیح

حررہ الرامی عفورہ القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوزا عن ذنبہ الجلی والحنی

الجواب صحیح منفہ خادم اولیاء اسد اکرم محمد ابراہیم عفزلہ اسد الحرمین مولانا علی محمد حرم محمد ابراہیم  
**استفتا** ما تقول العلماء المقفون لانا را النبی صلی اللہ علیہ وسلم و در نصورت

بہا

Marfat.com





فی زمانہ اذرا انکر علیہم بعض امور بحکم المخالف للشرع ان حرمتہ ذاک فی العلم الظاہر وانا من اصحاب العلم  
 الباطن اذ حلال فیہ واکم تاخذون عن الکتاب وانا ناخذ من صاحبہ یعنی محمد علیہ الصلوٰۃ والسلام کلم  
 الحاد واضلال اذ فی اذرا بالشریعیۃ المحمدری فالواجب علی کل من سمع ہذا المقال الا انکار علی قائد وایزید  
 بطلان مقالہ بلا شک ولا تردد ولا توقف والا فمومن جملتہم ویکلم بالزندقۃ علیہم وقد قال سید الطائفیۃ  
 الصوفیۃ جنید البغدادی الطرق کلہا مسدودۃ الا علی من انتفی اثر الرسول وقال ابو یزید البسطامی  
 لبعض اصحابہ قم بنا حتی ننظر الی ہذا الرجل الذی قد شہر نفسه بالولایۃ وکان رجلاً مشہوراً بالزندقۃ  
 لمضینا الیہ فلما خرج رمی بمزراقہ الی جہت القبلة فبالصرف ابو یزید وولم یسلم علیہ وقال ہذا الرجل خسیہ  
 مامون علی ادب من آداب رسول اللہ فیکف بوزن مامون علی ما یدعیہ من الکلمات وقال لو نظرتم  
 الی رجل اعطی من الکلمات حتی یطیر فی الهواء فلا تغربوا بہ حتی تنظروا کیف تجردونہ عند الامر والنہی حفظ  
 المحدث وذا نظرہا العاقل الطالب للحق ان ہولاء غطار المشاخر وعلماہم الطریقۃ وکبرار ارباب السلوک  
 والحقیقۃ کلمہ لعظمون الشریعیۃ الشریفیۃ وینبون علومہم الباطنیۃ علی السیرۃ الاحمدیۃ والمامیۃ الحنفیۃ  
 فلا یترک طامات الجہال المتشککین وشطیم الفاسدین المفسدین الضالین المضلین بعد ان کانوا  
 ز الغین عن الشرع القویم والین عن الصراط المستقیم خارجین من منابج علماہم الشریعیۃ فالویل کل الویل  
 ولمن یعم وحنوا امرہم فم قطع طریق اللہ سبحانہ عن العابدین یلبسون الحق بالباطل ویکتمون الحق  
 ہم لعلہم انتہی از نیجا وامن شد کہ ہر کہ بر جادہ شرع مستقیم نیست قابل معبت واعتقاد نیست  
 بلکہ گمراہ شدہ وگمراہندہ خلق اللہ است اعادنا اللہ من ذلک کلمہ واندرا علم حررہ الراعی عنور بہ القوس  
 ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاوزا سد عن ذنبہ الجلی والحفی محمد عبدالحی  
ابو الحسنات ۳۴۵ استفتا کیا  
 فرما تہن علماء دین و معنیان شرع متین کہ محفل مولد شریف میں جو مستنبط بعض صوفیہ صافیہ  
 اور بعض محدثین سے ہو اور او میں علما مختلف ہیں کما ہو صرح فی موضعہ جو لوگ اکثر عوام وخوا  
 قت ذکر ولادت با سعادت حضرت خاتم الانبیا صلی اللہ علیہ وسلم کے کہ سے ہو جائے  
 میں کثرت ہو نیکیا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی تعظیم سمجھتے ہیں اور آپ کے افراد تعظیمیہ  
 اہل کرنے میں آیا اس قیام کا کوئی ثبوت و مستنبط اصول شرعیہ معتمدہ سی جہا نہ بر تقدیر  
 ل کے جو اکثر علما فرماتے ہیں ہذا القیام بدعتہ لا اصل لہا چنانچہ سیرت شامیہ سیرت حلبنی وغیرہ

میں مندرج ہے اور کسی نے اسکی تائید نہیں کی اور نہ ہی اسکی تردید کی ہے  
 یا بدعت ہے اور جو بعض لوگ یہ دعویٰ کرتے ہیں کہ وقت ذکر ولادت خیر علیہ السلام ایک محضر  
 صلی اللہ علیہ وسلم تشریف لائی ہے یہ زعم زاعمین صحیح ہے یا نہ اور جو بعض لوگ کہتے ہیں کہ  
 نبویہ صلی اللہ علیہ وسلم میں اور آنحضرت کی تعظیم کو فرض عین مثل دیگر افعال ہائے  
 ہیں وہ بنظر اس امر کی کہ جناب سید الانام نے خود حیات صوریہ میں صحابہ کرام رضوان اللہ  
 علیہم کو ایسے قیام سے منع فرمایا ہے اور صحابہ کی کہیں نہیں کیا گیا ہو صحیح فی اللامعاویث اور  
 قول مسطور یعنی ہذا القیام بدعتہ الاصل لہا کی اس قیام کو نہیں کرتے ہیں اور انکو اکثر لوگ خصوصاً  
 ترک ایسے قیام کے تارک تعظیم آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کا کہتے ہیں اور انپر طعن و تشنیع  
 کرتے ہیں پس اس طعن میں وہ لوگ مثاب ہیں یا کسی بنو البند کتاب تو جرمنا من اللہ واللہ اب  
 تموا لمصوب قیام جو بوقت بیان ولادت نبویہ علی صحابہ افضل الصلوٰۃ والتحیہ کیا جا  
 اسکی کوئی اصل معتدبہ شرعاً نہیں ہے اور یہ گمان کہ یہ قیام تعظیم نبویہ ہے وہ سب سے  
 کہ تین حال ہی خالی نہیں یا یہ کہ یہ قیام واسطے تعظیم نام پاک محمدی کی ہے واسطے تعظیم  
 ولادت و تصور و قانع ولادت کی ہے یا واسطے تعظیم ذات محمدی کے جسنا اور وقتاً بار و حث  
 فقط ہر شق اول باطل ہے اولاً اسوجہ سے کہ نام پاک کی تعظیم قیام یا اختتام وغیرہ کی یہ اصل  
 کہیں نہیں وارد ہے بلکہ بدعت ہے تعظیم کا نام ہی ہے کہ وقت نام لینے ہائے کے  
 بھیجا جاویں و ثانیاً اسوجہ سے کہ اگر نام لینے کی تعظیم قیام کے ساتھ جملہ نام ہی کا نام  
 مولد کہڑے ہوئے کے کیا جاوے اور جب نام پاک پکارتا یا پکارے اور ان کے ساتھ  
 قیام کیا جاویں و لاقابل ہے اور شق دوم بھی باطل ہے اسوجہ سے کہ جملہ نام ہی کے ساتھ  
 اسطر سے نہیں وارد ہے باقی رہی شق ثالث وہ جو عرف میں مریدین کے لئے ہے  
 علیہ وسلم وقت بیان ولادت میں جسنا اور وقتاً بار و حث لہا کی اسوجہ سے کہ  
 میں نہیں ثابت ہے ومن ادعی ثعلبہ البین بالاولیٰ علیہ السلام لہا کی اسوجہ سے کہ  
 والتقدیر آپ کا تشریف لانا ثابت ہی ہو تو یہ ثابت ہے کہ ان کے لئے یہ قیام  
 تشریف لائے ہیں نہ اسناد بیان مولد سے بلکہ بر تقدیر تائید نبویہ کے لئے ہے

لا ابتدای مجلس سے تشریف لاتے ہونگے پس لازم ہے کہ از ابتدا تا انتہا قیام کیا جاوے  
 ولا یقول بہ احد علاوہ اذین کتب احادیث میں یہ امر ثابت ہے کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم  
 عالم حیات میں اپنے واسطے صحابہ کے کھڑے ہونے کو منع کرتے تھے اور صحابہ آپ کو  
 واسطے قیام نہیں کرتے تھے پس جو امر کہ آپ اپنے حق میں اوسکو پسند نہیں فرماتے تھے  
 بلکہ صحابہ کو منع کرتے تھے بعد وفات کے آپ کی تشریف لائیکے وقت کیونکر جائز ہوگا  
 اور اگر بالفرض والتقدیر قیام بوقت مولد مشروع ہی ہو تو غایۃ الامر یہ ہے کہ مستحب ہوگا نہ واجب  
 نہ فرض اور علماء نے تصریح اس امر کی کی ہے کہ جس مندرجہ پر اصرار مثل فرائض و واجبات کو  
 کیا جاوے اور اوسکے تارک پر ملامت کیجاوے وہ مکروہ ہو جاتا ہے جیسا کہ ملا علی قاری نے  
 شرح مشکوٰۃ وغیرہ میں لکھا ہے پس اصرار کرنا اس فعل پر اور اوسکے تارک پر ملامت کرنا اور  
 اوسکو بدنام کرنا اور اوسکی تذلیل کی فکر میں رہنا درجہ کرامت تک پہنچاتا ہے الحاصل یہ تمام  
 افراد تعظیم نبوی سی جو ہر مسلمان پر فرض ہی نہیں ہے اور نہ اسکی کوئی اصل معتد بہ شرعاً  
 پائی جاتی ہے بلکہ بدعت ہے اور تارکین قیام پر ملامت کر نیوالے ترکیب گناہ کے ہیں واللہ اعلم

رہ الراحمی حضور بہ القوی ابوالحسنات محمد عبدالحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والنحی محمد عبدالحی

لہ درالمحقق المحیب فی اواقیع برتقدیر ثبوت مشروعیت قیام مذکور اوسپر اصرار کرنا اور ضرورت

خیال کرنا اور جہ کرامت تک پہنچاتا ہے حضرت مفسر علامہ نے رسالہ صباۃ الفکر میں فرمایا

فلم یمن سبلح یصیر بالتزام من غیر لزوم و التخصیص من غیر تخصیص مکروہا کما صرح بہ علی القاری

فی شرح مشکوٰۃ والحاصل فی الدر المختار وغیرہا انتی اور شرح مشکوٰۃ علی قاری میں ہے من

من امر مندروب وجملہ عمراً ولم یعمل بالرخصۃ فقہ اصحاب منہ شیطان من الاضلال فکیف

من امر علی بدعت و منکر انتی واللہ اعلم کتبہ العبد المسکین محمد اویس النجرامی عفا اللہ عنہ ۱۳۰۰

ستفتاً قیام کرنا وقت ذکر و ولادت باسعادت حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

وقت ہی موافق قاعدہ شرعیہ کے ثابت ہے یا نہیں بنیوا تو جروا ہوا لمصوب

وقت ذکر و ولادت باسعادت حضرت فاطمہ الامین علیہ آلاف الصلوٰۃ والثناء چنانکہ فی زماننا

سارہ ہست و زمانہ صحابہ و تابعین و تبع تابعین بدوۃ فقہار مجتہدین سابقین قطعاً نبودہ

و از مفسرین و مفسرین حدیث کسی آنرا ذکر نم کرده نه اشاره و نه صراحت و فقہاء متاخرین نیز در  
تخریجات خود با آن تصریح نفرموده و نه در جزئیات ضوابط خود آنرا داخل نموده و آنرا که عمل  
مولد را که عبارتست از اموریکه ذکر آن منقول کلام علامہ جلال الدین سیوطی سے آید انتشار یافته  
لغالی و بجا نہ سادہ باحداث صالحی حادث گردیده کما ہومسیرین فی موضعہ جائز گفتہ اند و بقایا بہ  
بعض محدثین و تمامی فقہا کہ عمل مولد را انکار دارند بطور خود استخراجی از حدیث نموده از وجود  
قیام مذکور حرفی نگفتہ اند چه جای تصریح باستحباب یا سنیست یا وجوب آن بکام سیوطی در کلام خود  
نیتہی افزوده کہ ازان قیام مذکور منتفی میشود یعنی لفظ من غیر زیادہ علی ذلک بقول خود اعنی

عندی عمل اللولہ الذی ہو اجتماع الناس و قرۃ ما تیسر من القرآن و روایۃ الاخبار الوارده فی

مسند امر البنی صلی اللہ علیہ وسلم و ما وقع فی مولدہ ثم یدلہم ساطا یا کلون منہ و تفرقون من غیر زیادہ

علی ذلک من البدع الحسنۃ الی شایب علیہا فاعلم انہی کما لا یخفی علی العارف المتفطن صاحب

سیرۃ شامیہ گفتہ ہذا القیام بدعتہ لا اصل لہا و در بعض کتب فقہ ہمین را بدعت سیدہ زینبہ

جناحہ در رسالہ تفسیر المسائل منقول کتب معتبرہ منقول است لہذا در ان اختلافی عظیم واقع است علماء

مخاطب بوجہ عدم وجدانش در قرون ثلثہ و اعصار مجتہدین و عدم ذکر مفسرین و شراح حدیث

و فقہاچہ معتقدین و چہ متاخرین و خصوص محدثین مجوزین عمل مولد آنرا بوجہ اشعار سیوطی بطلان

آن و تصریح صاحب سیرۃ شامیہ ببولش بدعتہ لا اصل لہا و موجود بودن قیام آن معنی کتب

فقہ منع میفرمایند و بدعت سنیہ میگویند و بعض خواص زمانہ و اکثر عوام محض توجہ بظہر

حضرت معظمتین صلی اللہ علیہ وسلم فی الملون این قیام را اگر بدعت مسلم دانند از سیرۃ

بل از سنونات بل از واجبات می پندارند و تارک آنرا تارک تعظیم حضرت انکاشی بن تیز دلان

و منکار آنرا کافر گویند و عقب او نماز کرده میدانند حالانکہ اگر بچشم انصاف بیندین قیام

افراد تعظیمیہ آنحضرت داخل نمیشود اند شد چہ آنچه مستنبط کرده اند از احادیث دیگر و آنرا از حدیث

قیام تعظیمی براسی قائم غیر آنحضرت کہ مذہب بسیار از علماء است مفید طلب نیست چہ

این استنباط صحیح شدی لازم آمدی کہ صحابہ علیہم الرضوان کہ مستحبین انوار مشکوٰۃ نبوت بود

منع و کرامت آنحضرت را کہ آنرا ازین قیام منہی نمیکرد و کرده میدانست بحول برین

خیر معہ یومئذیہ ثم التفت الی المدینة فقال ان عولاء اهل بیتی یرون انہما  
 اولی الناس لی و لیس كذلك انما اولیائی المنتقون من کافوا و حیث کافوا اور  
 صحیح بخاری میں عمر بن العاص سے مروی ہے سمعت رسول اللہ صلعم یقول  
 جہا سراً غیرہ من ال بنی فلان لیسوا لی باولیاء انما ولی اللہ و صالح المؤمنین  
 ہذا لفظ صلعم اور بخاری سے استدرک اور روایت کیا ہے لیکن لیسوا رحمہم ما لہما  
 بدل لہما یعنی اصلہا بالشفاعة اور آریحین بنی بن فضیل بن مرزوق سے مروی ہے  
 سمعت الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب یقول لرجل یفلوا فیہم و  
 یحکموا حیوناً للہ فان اطعنا اللہ تابعنا وان عصینا اللہ فابغضونا فقال  
 الرجل انکم لذو قرابۃ مع رسول اللہ و اهل بیتہ فقال ویحکموا لو کان اللہ  
 ذافعا بقرابۃ من رسول اللہ بغیر عمل یطاعہ لنعف بذلک عن ہواقرابہ  
 الیہ منا اباءہ و اجدوانی احنان ان یضاعف الذاعہ منا العذاب فی سفین آورد  
 ہذا فی الاخبار و الاثار السعدی فی مواضع متفرقة من الجواهر ان سب سے  
 یہ معلوم ہوتا ہے کہ بچہ و نسا بال الرسول باعشا مغفرت و کرامت کا نہیں ہو سکتا ہے  
 جب تک کہ اس کے ساتھ تقویٰ منقسم ہو کہ اس سبب نبوی کا یہ حال معلوم ہوا نسبت یہی  
 وغیرہ کا بد بچہ اول ہی حال ہو گا کہ اس نسبت نبوی استدرک مفید ہو گا کہ اولاً آنحضرت  
 صلی اللہ علیہ وسلم اپنی اولاد کی شفاعت فرمائیگی اور نسبت عامہ مؤمنین کے ابتداء تو یہ  
 انکی طرف فرمائیگی جیسا کہ حدیث ابن عمر سے قال رسول اللہ ص اول من اشفع من  
 امتی اهل بیتی ثم لا قرب فالاقرب من قریش ولا یضاد ثم من آل  
 وابتغی من اهل الیمین ثم سائر العرب ثم الا عجم و اول من اشفع  
 اولوالفضل جو طبرانی نے روایت کی ہے علی بالوردہ السیوطی فی البیرونی السادات سے  
 احوال الآخرة ثابت ہے و ہذا الفرق ہر السادات و عامۃ المؤمنین فی باب الشفاعۃ  
 لان السادات ناجون مطلقاً و لکانوا بخیر الامم علی قاری کی رسالہ تحقیق الانتساب  
 فی تدقیق الانتساب میں تفسیر یہ فلان انتساب بذہم یومئذ یومئذ لکنہ بین

لم یردان الانساب تنقطع بل لصار دان احدا بمجرد النسب لا یرتفع لان مدار الدین  
 یوم الجزاء علی التقوی انتھی اور یہی لکھتے ہیں ثم اعلم ان مجرد النسب بدون  
 کسب بالحسب تعلم العلم و الادب غیر معتبر فی المذہب نفعی اور یہی لکھتے ہیں  
 فالمدار علی العلم و التقوی لانه مجرد النسب لمعتبر فی الدنیا دون العقبان نفعی  
 اور یہی معنی ہیں بقای نسب نبوی کے بروز قیامت جو مفاد حدیث کل نسب سبب  
 منقطع یوم القیامۃ الاسبی و نسبی اخرجہ البزار و الطبرانی و البیہقی و البو نعیم و الحاکم  
 و غیر ہم اور حدیث ان الانساب تنقطع یوم القیامۃ غیر نسبی و سببی و صہبہ  
 اخرجہ احمد و الطبرانی و الحاکم و غیر ہم ہے چنانچہ تفسیر اسکی دوسری حدیث میں مروی ہے  
 قال رسول اللہ ص ما بال قوام یزعمون ان قرابتی لا تنفع ان کل سبب و نسب  
 منقطع یوم القیامۃ الاسبی و سببی و ان رحمی موصولة فی الدنیا و الآخرة  
 اخرجہ البزار و غیرہ اور ایسی ہی دوسری روایت مفسر ہے قال رسول اللہ ص ما بال رجال  
 یزعمون ان رحم رسول اللہ صلعم لا ینفع قومہ یوم القیامۃ بل و ان  
 رحمی موصولة فی الدنیا و الآخرة و انی ایہا الناس فرط لکم علی الخوض اخرجہ  
 احمد و الحاکم و البیہقی و غیر ہم الحاصل قرابت نبوی کو مطلقاً غیر نافع کہنا اور سادات  
 و عامۃ مؤمنین کو من کل الوجوہ مساوی سمجھنا تفریط ہے اور اسکو ایسا نافع سمجھنا کہ  
 باوجود ارتکاب نواحش صرف اشتباہی البنی کو باعث استحقاق نجات جاننا افراط  
 ہے و غیر الامور اوسطہ اس تفصیل سے جو اب سوال سوم و چہارم کا ہی معلوم ہو گیا  
 حاجت تفصیل کی نہیں ہے نسب نبوی صلعم کہ جسکی نفع و نفا کی خبر اخبار میں وارد  
 ہوئی جب بانراوہ باعث نجات و اکر میت عند سر بدوان نظام تقوی نہوا اللبتہ باعث  
 استحقاق زائد شفاعت محمڈیہ ہونا ثابت ہوا نسب صدیقی یا علوی یا کسی اور ولی  
 صالح کا کیونکر بانراوہ منشأ نجات ہو سکتا ہو اور جو اب سوال دوم کا یہ ہے کہ کسی  
 سید کا مرنا بحالت سورخاتمہ و زوال ایمان اسکا اتناع عقلاً و شرعاً نہیں ثابت ہے  
 اور یہ سید کا مطلقاً عذاب جہنم سے نجات پا جانا اور ابتداء جنت میں داخل ہو جانا

مخصوص معتبرہ سے نہیں ثابت ہو بلکہ عمرات قرآن اور احادیث اسکے خلاف پر وال ہیں  
 باقی وہ حدیثیں کہ اسعات الراغبین و جواہر العقیدین وغیرہ میں مذکور ہیں کہ جنکا مفاد  
 و ملخص یہ ہے کہ اہل بیت و سادات کے حق میں آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے دعای نجات  
 فرمائی اور پروردگار نے وعدہ اس امر کا فرمایا کہ اولاد فاطمہ پر جہنم حرام ہے اور اہل بیت پر  
 عذاب نونگا وہ سب عام مخصوص البعض میں اور محمول ہیں اور پر صلحا و متقیین کے  
 یا صرف اولاد صلیبی فاطمہ پر آبن عراق تنزیہ الشریعہ عن الاخبار الموضوۃ میں بعد  
 ذکر حدیث ان فاطمة احصنت فرجها فحرمها اللہ و ذریعتها علی النار لکنہ میں  
 مما بدل علی ان الحدیث لیس موضوعاً جزماً عند ابن الجوزی انہ قال ان  
 ثبت الحدیث فهو محمول علی ذریعتها الذین ہم اولادھا خاصۃ فان  
 الحسن والحسین سید شباب اهل الجنة و علی ذلك حملہ محمد بن علی  
 بن موسی الرضا فقال هو خاص بالحسن والحسین واللہ اعلم و روئے  
 العقیلے عن ابی کویبہ انہ قال ہذا الحسن والحسین ولعن اطاع اللہ منهم  
 انتہی اور اس قسم کی حدیثیں جو فضائل اہل بیت میں وارد ہیں نظیر انکی بہت سی حدیث  
 صحیح ستہ وغیرہ میں مروی ہیں کہ جنہیں خاص خاص عمل صالح کے کرنے والے پر حکم  
 وجبت لہ الجنة یا حرمت علیہ النار یا فقد دخل الجنة یا فقد من العذاب  
 و نحو ذلک کا دیا گیا ہے چنانچہ ناظر کتاب حدیث پر متحقی نہیں ہے پس لازم آتا ہے  
 کہ اصحاب ادون اعمال صالحہ کے ہی اگرچہ سیکڑوں کبار کریں کہہی جہنم میں داخل  
 ہوں یا وہ لوگ سو خاتمہ سے آسن ہو جاوین اور بہ برکت اوس عمل صالح کے جو  
 اونسے صادر ہوا یہ سمجھ لین کہ ہکو خوف نہیں خاتمہ خواہ مخواہ ہمارا بخیر ہوگا اور  
 باقتضاء اوس حدیث کے ضرور ہکو مغفرت و نجات حاصل ہوگی عا شا و کلا ہذا لہ یقل  
 بہ احد من الفقہاء والمحدثین والعلماء المعبرین کما لا یستحق من  
 طالع کتب الکلام والفقہ والحدیث فالجواب الجواب اللہ اعلم بالصواب  
 حررہ الرابع عفور بہ القوی ابوالحسنات محمد عبدالحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

استغنا زیدنے واسطے رخسہ ت کر پانے اپنی زوجہ ہندہ کے عدالت میں تالش کی ہندہ  
جو باعد عاقلہ ہے وہ دودر پیش کر رہی ہے اول یہ کہ زید ناقابل مقاربت یعنی عنین ہے  
تایا یہ کہ دین ہر معجل تھا ابھی تک وہ ادا نہیں ہوا ان وجوہ سے وہ اپنے شوہر کے گرجائی  
سے انکار کرتی ہے پس آیا وہ عورت شرعاً مجبور کیجا سکتی ہے یا نہیں، بیوا تو حسب روایہ  
ہو المصوب اس صورت میں عذر دوم کا اعتبار کیا جاوے گا اور عورت تا ادا سے  
در معجل اپنے گھر سے جانے پر مجبور نہ کیجا وگی در مختار ہیں بیوا منع من الوطی و  
دواعیہ والسفر بہا ولو بعد وطی و فلو ترضیتہما لاخذ ما بین تجمیہ من  
المہر کلہ او بعضہ او اخذ قدر ما یجوز لہا عرفاً بقیۃ لان المعروف کالمشروط  
انتہی ملخصاً اور طحاوی مائشیہ در مختار میں ہے قولہ والسفر الاول التعبد بالاجرا  
کما عبر بہ فی الکفر ليعم الاجرا من بیتہا کما قالہ شارحہ انتہی اور سبہ الرق  
میں ہے اطلاق المہر الاجرا فی شمل الاجرا من بیتہا ومن بلادہا فلیس  
ذالک انتہی اور عذر اول مانع رخصتہ یونیکا میں ہے بلکہ سئل نکاح عنین  
حکم ریاباوسے گا والله اعلم حررہ ابو الحسنات محمد عبدالحی عفا اللہ عنہ  
استغنا ما توکم فی ہذا المہل سئلہ اگر کسی دختر نابالغ کا باپ جو ولی نابالغ  
فضول خرچ اور سفیہ ہو اور وہ جائد اونیائتہ کی پر بار و منافع کرتا ہو تو اس صورت میں نابالغ  
کا شوہر یا کوئی اور قریب بمقابلہ باپ کے ایلی جابر و متم اطلاق نابالغہ شرعاً ہو سکتا ہے  
جو حفاظت جائد اونیائتہ کی کرے یا بتا باپ کے باوجودیکہ وہ مبذرتہ کوئی دور  
شخص متم اوسکی اطلاق کرنا نہیں ہو سکتا ہی بیوا تو جروا  
جو المصوب ایسی صورت میں کہ باپ ہا مسرف و مبذرتہ حاکم وقت کو چاہیے  
اوسکے قبضہ سے جائد اونیائتہ کے کوئی وصی مقرر کرے کہ وہ حفاظت جائد اونیائتہ  
متقیع الفتاوی الحامدیہ میں ہے فی الولو الجبۃ والخلاصۃ لو کان الاب مبذ  
متلفاً مال ابنہ الصغیر فالقاضی ینص بہ وصیا ینزع مال ابنہ عن ید  
رہفظہ انتہی واللہ اعلم۔ حررہ الراجی عنقریب القوی ابو الحسن

کتاب الفکر  
از سید محمد علی شاہ  
مکتبہ اسلامیہ  
لاہور

از سید محمد علی شاہ  
مکتبہ اسلامیہ  
لاہور





وگردد هموزن روز باشد یا بود چه اگر امامی مرید زدیگر شود و همچون مسجد یا مکان باشد یا جای دیگر و بروز دیگر  
 عید او انورن جائز است یا نه خصوص فقیه امام جماعت روز اول و روز دوم هر دو یک شد بنوا تو  
 هو المصوب از مقررات فقهای حنفیه که در جمله کتب شان مسطور است این است که نماز  
 واجب است و این هم از مقررات است که واجب و فرض که یک مرتبه او کرده باشد بار دیگر  
 اگر او کرده شود آن نفل خواهد گشت و این هم مقرر است که اقتدای سودی فرض و واجب  
 خلف متنفذ ناجائز است و این هم ثابت است که او ای نفل بجماعت علی سبیل ادعای مکروه  
 است تفصیل این جمله امور در کتب فقهی مثل در مختار و حواشی آن و بحر الرائق و شرح نسبه  
 موجود است بنابر علی در صورت سوال امام جماعت اول هرگاه یک مرتبه نماز عید او کرده و  
 از دوم امتحان ساقط گردیده پس امامت آن برای جماعت ثانیه جائز نخواهد شد چه مقتدا یا  
 جماعت ثانیه اگر صلوة عید واجب و ایسا از نماز شان بسبب قنفل بودن امام غیر جائز  
 نقل او ایسا از نماز او است نفل بجماعت علی سبیل التذاعی لازم خواهد شد  
 بروز اول امام نیت نفل کرده همین دو فساد آن روز لازم خواهند آمد و بروز دوم نماز  
 جائز است اگر بروز عید او انشاء باشد تا او ای نماز عید و روز پس جواز آن غیر ثابت و آن  
 حرره الراجی عفور به القوی ابوالحسنات محمد بن الحی تجاور از اشد عن ذنبه اسلک و  
 مستقفا چه میفرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین اندرین مسأله که  
 امامت نماز عید در مسجد محل بجماعتی نموده که منع فتوای مفتی شرع بود نزد جماعتی که از  
 مفتی شرع خلاف ورزیده روز دوم بکمان امیری نماز عید او نمود و زید مذکور حسد  
 مقتدیان و ران هم امامت نمود و امام و مقتدیان نیت روز اول نمودند خواه نیت  
 روز دوم پس این امامت جائز است یا نه و نماز هر دو یوم صحیح شد یا نه بنوا تو  
 هو المصوب در مختار بنویسد ولو کانوا ببلد الا حاکم فیها صاموا  
 ثقة و انظر و باخبار عدلین مع العلة للضرورة الفقهی و در مختار بنویسد  
 صاموا ای افتراضاً قوله و انظر و عبارة غیره الا بایمان بظهور و انظر  
 الملاح به الوجوب ایضا فقهی طحطا بنابر علی در صورت سوال هرگاه مفتی ذی

والمصوب

نظارہ دواوہ بر تمام کسان نظر لازم شرہ وادامی نماز عید دران روز واجب گشته پس زید  
 روز اول اگر فتویٰ مفتی تسلیم نکرده و نماز عید پر خود واجب نفعیده امامت کرده و از فقہین  
 مولوی نماز عید بودند بسبب امتدای او فاسد گشته و وبال آن بر فساد امام لازم گردیده  
 اگر نماز عید واجب او کرده اما قش پر روز دوم مفسد گردیده و اشد اہم حررہ و الراجی  
 عفور بہ الفتویٰ ابوالحسنات محمد عبدالغنی حجازی زلفہ عن ذنبہ اسبیلہ وایستغفر

متفقاً کیا زمانے میں علما ہی شریعت محمدیہ اس صورت میں کہ تصدیق فرمادہ ہیں  
 پنج آدمیوں نے ہلال رمضان شریف کو جو کہ روزیکہ گیارہ تیسرا تاریخ ہونا مشہور است ایک  
 بار خطوط مختلفہ اطراف و عنوانہ سے ثابت ہو چکا تھا باوجود موجود ہونے کے لیکن  
 بنوں نے حاجی محمد انور صاحب کے پاس گواہی دی اور انہوں نے ان کی شہادت کو  
 دل کیا اور ان کے نزدیک اور حاجی عابد حسین صاحب کے نزدیک ہر دو گواہوں کی  
 بات بھی تحقیق تام کے ساتھ ثابت ہوئی اور باقی مسند لجال پر بعد قبول ہو جانے  
 ہی کے شہر میں مشاوری حاجی عابد حسین صاحب نے کروائی اور سب شہری آدمیوں نے  
 کے روز روزہ رکھا اور کسی نے مخالفت کی پر جب تیس دن روزے پورے ہو چکے  
 تمام تک باوجودیکہ مطلع صاف تھا چاند نظر نہ آیا ہلکے تو یوں ہی لازم تھا کہ حکم عید کرتے  
 انچ عبارت در مختار وغیرہ کی اسپر شاہد ہے کہ بعد صوم ثلاثین بقول حدیثین صل  
 فطر لیکن بعد صلوٰۃ مغرب کے چوبیس آدمیوں نے جو خارج مصر سے چاند دیکھ کر آئے  
 بنوں نے روپر مولانا مولوی محمد یعقوب صاحب کے حاضر ہو کر گواہی دی اور انہوں نے  
 دل کی اور شہر سے متعدد جگہ سے خبریں آئیں کہ فلاںے مرد نے یا فلاںی عورت نے چاند کو  
 ماہے اور فلاںے مکان بلند پر دو آدمیوں نے دیکھا ہے اگر جمع عظیم کا خیال ہوتا  
 رت در مختار کی یہ ملاحظہ فرمائیے و قبل بلا علة جمع عظیم یقع العلم بجمعہم و  
 و من الی زای الامام من غیر تقدیر بعد علی اللہ حب و عن الامام انہ  
 فی بشاہدین و اختارہ فی البحر و صحیح فی الاقضية الاکتفاء بواحدین جاء من  
 ج البلد وکان علی مکان مرتفع و اختارہ ظہیر الدین انتھ ملخصاً تو اوقیت

کتاب فی الصوم  
 و اختارہ فی البحر و صحیح فی الاقضية الاکتفاء بواحدین جاء من  
 ج البلد وکان علی مکان مرتفع و اختارہ ظہیر الدین انتھ ملخصاً تو اوقیت

مولانا صاحب موصون نے جمع عظیم میں بلند آواز سے پکار کر فرمایا کہ ہم کو اس گواہی سے  
یقین حاصل ہو گیا ہے اور کل نماز عید کی ضرور ہوگی اور اگر بالفرض یہ گواہ ہی نہ ہو  
تو ہر کوئی عید کرنے میں کچھ نقصان اور ملامت نہ تھی اس وقت یہ سب کتابین فقہ کی موج  
ہیں جن صاحب کو کچھ شک و شبہ ہو نکال لیں اس وقت سب نے حکم کو تسلیم کیا اور کسی  
چون و چرا کی اور منادی ہی کی گئی اور صبح کے وقت مختلف قصبات اور دیہات سے  
بسی چاند دیکھنے کی خبریں آئیں اور نماز عید کی پڑھی گئی مگر چند آدمیوں نے انکار کیا  
اور شریک بنوسے دوسرے رزمولو می عبدالحق صاحب جو ہمارے ساتھ روزِ عید  
افطار کرنے اور صلوٰۃ عید کے پڑھنے میں شریک تھے او ٹکر مخالفین نے امامت کو  
طلب کیا وہ فوراً اونکے ساتھ روانہ صلوٰۃ عید کے لیے ہوئے اتفاقاً وہاں ایک شخص  
اور آئے امامت اونکے کی لیکن خطبہ مولوی عبدالحق صاحب نے پڑھا امداد آپ  
صاحبوں کی خدمت شریف میں عرض ہے کہ موقع ملامت ہم میں یا وہ غلطی تھی  
یا اون سے یہ منافقانہ چال اون سے ہوئی یا ہم سے اگر اون سے غلطی ہوئی ہو تو  
کرنا وہ ہمارے حکم کو غلط کہتے ہیں اور اگر ہم سے قصور ہوا ہے اور غلطی ہوئی تو مطلع  
جزاکم اللہ خیر جزاء اور اگر ہم الحبُّ اللہ البغض اللہ کا خیال کوئے کچھ توڑا سا  
اعتراض کریں تو یہی ہے یا نہیں ؟

ہو المصوب ماہر ضوابط شرعیہ و واقف کتب فقہیہ پر مخفی نہیں ہے کہ اس صورت  
خطا مخالفین سے ہوئی اور قابل ملامت وہی لوگ ہیں بلکہ بسبب نہ تسلیم کرنے شہاد  
مفتی ثقفی کے گناہ اوپر لازم مناسب ہے کہ اونکی تفہیم بطور مناسب کیا جاسکے اور  
شبہات رکیکہ کا دفع کرو یا جاوے اور اگر وہ نہ تسلیم کریں تو مقتضای قول حق جل  
علیکم انفسکم لا یضرکم من صل اذا اھتد یتیم کہ مصداق اوسکا یہی زمانہ ہے  
و فتن ہے اور معنون حدیث دع عنک امر العوام پر عمل کیا جاوے و اشد اعلم  
عفورہ القوی ابوالحسنات محمد عبدالحی تجاوز اللہ عن زنبہ الجمل و اسکتے  
استغفیر کیا فرماتے ہیں عباسے دین محمدی صلعم اس مسئلہ میں کہ ایک

کتابت مولانا صاحب موصون نے جمع عظیم میں بلند آواز سے پکار کر فرمایا کہ ہم کو اس گواہی سے یقین حاصل ہو گیا ہے اور کل نماز عید کی ضرور ہوگی اور اگر بالفرض یہ گواہ ہی نہ ہو تو ہر کوئی عید کرنے میں کچھ نقصان اور ملامت نہ تھی اس وقت یہ سب کتابین فقہ کی موج ہیں جن صاحب کو کچھ شک و شبہ ہو نکال لیں اس وقت سب نے حکم کو تسلیم کیا اور کسی چون و چرا کی اور منادی ہی کی گئی اور صبح کے وقت مختلف قصبات اور دیہات سے بسی چاند دیکھنے کی خبریں آئیں اور نماز عید کی پڑھی گئی مگر چند آدمیوں نے انکار کیا اور شریک بنوسے دوسرے رزمولو می عبدالحق صاحب جو ہمارے ساتھ روزِ عید افطار کرنے اور صلوٰۃ عید کے پڑھنے میں شریک تھے او ٹکر مخالفین نے امامت کو طلب کیا وہ فوراً اونکے ساتھ روانہ صلوٰۃ عید کے لیے ہوئے اتفاقاً وہاں ایک شخص اور آئے امامت اونکے کی لیکن خطبہ مولوی عبدالحق صاحب نے پڑھا امداد آپ صاحبوں کی خدمت شریف میں عرض ہے کہ موقع ملامت ہم میں یا وہ غلطی تھی یا اون سے یہ منافقانہ چال اون سے ہوئی یا ہم سے اگر اون سے غلطی ہوئی ہو تو کرنا وہ ہمارے حکم کو غلط کہتے ہیں اور اگر ہم سے قصور ہوا ہے اور غلطی ہوئی تو مطلع جزاکم اللہ خیر جزاء اور اگر ہم الحبُّ اللہ البغض اللہ کا خیال کوئے کچھ توڑا سا اعتراض کریں تو یہی ہے یا نہیں ؟

یا شافعی وغیرہ کہلاتے تھے یا نہیں اور اماموں نے اپنی اپنی تقلید کرنے کو کہا ہے یا نہیں اور پیغمبر صاحب کے بعد کے سو برس تک مسلمان لوگ تقلید ایک امام خاص کی نہیں کرتے تھے اور وہ مسلمان غیر مقلد اصحاب اور تابعین اچھے سچے مسلمان تھے یا اون کے بعد کے مقلدین حنفی شافعی کہلاتے والے حدیث اور قرآن کے عامل سے ناراض ہونوالی اچھے ہیں اور پیغمبر صاحب نے صحابہ اور تابعین غیر مقلد لوگ کے زمانہ کو اچھا کہا ہے یا نہیں اور اسکے بعد کے زمانہ میں جھوٹے اور گناہ پھیلنے کی خبر دی ہو یا نہیں قوی دلیل سے بیان کیے بغیر فقط جواب نمبر ۱ نام میرا مولوی عبدالحمید ابن مولوی عبدالکلیم صاحب ساکن فرنگی محل عمر تخمیناً تیس سال بقول صالح بیان کرتا ہوں حنفی وغیرہ ہونا مسلمانی میں شرط نہیں کیا گیا ہے اور پیغمبر صاحب اور اصحاب و امام کے وقت میں حنفی شافعی وغیرہ سے مسلمان موسوم نہ تھے اماموں نے اپنے قول کی تقلید کی اجازت دی ہے اور اس حالت میں جب خلاف قرآن و حدیث ہو مسلمان زمانہ اصحاب اور تابعین کے اچھے تھے اور لوگوں سے جو عامل متدین قرآن و حدیث سے ناراض ہیں اور پیغمبر صاحب نے زمانہ صحابہ اور تابعین اور تبع تابعین کو اچھا کہا ہے اور کچھ زمانہ میں جھوٹے اور گناہ پھیلنے کی خبر دی ہے فقط العبد محمد عبدالحمید عفا عنہ

سوال نمبر ۲ اگر کسی ایک امام کا مقلد بادشاہ ہو یا اور کوئی مسجد بناوے تو وہ مسجد بنانے والے کی ملکیت میں باقی رہتی ہے یا نہیں اور ہر مسجد میں ہر مسلمان اپنے طور مشرع پر مستحق نماز پڑھنے کا بیک وقت و بیک جماعت ہے یا نہیں جواب نمبر ۲ مسجد بنانے والے کی ملکیت میں مسجد نہیں رہتی اور اوپر سے مسلمان بطور مشرع نماز ادا کر سکتے ہیں اور ایک وقت اور ایک جماعت میں بڑھ سکتے ہیں الا ایک ساعت میں ایک ہی مسجد میں دو جماعت نہیں پڑھ سکتے فقط سوال نمبر ۳ جو شخص بموجب قرآن و حدیث کے نماز ادا کرے اور ہر مسئلہ میں مقلد ایک امام خاص کا ہو اور سب اماموں کو برابر حق بنا کر سبکا جو مسئلہ موافق حدیث کے سمجھے علی کرے تو وہ مسلمان سنت جماعت ہے یا نہیں فقط

جواب نمبر ۳۱ ایسا شخص مندرجہ سوال سیوم مسلمان سنت جماعت ہے بشرطیکہ  
 قابلیت قرآن اور حدیث سمجھنے کی رکھتا ہو اور مغرب دین اور سکون منظور ہو فقط  
 سوال نمبر ۳۲ آمین بالجہر کہنا نماز میں پیغمبر صاحب کا قول اور فعل ہے یا نہیں  
 اور یہ اسلام کی بات ہے یا کفر کی اور حنفی کی کسی کتابوں سے اور صحیح صحیح حدیث  
 سے ثابت ہے یا نہیں اور مسلمانوں کا فعل قدیم ہے یا نہیں فقط

جواب نمبر ۳۲ آمین بالجہر کہنا پیغمبر صاحب کا فعل ہے اور یہ اسلام کی بات ہے  
 اور صحیح حدیث سے ثابت ہے اور حنفی ہی اس مضمون کو لکھتے ہیں مگر اختلاف ہے اور  
 بہت سے مسلمانوں قدیم کا یہ فعل ہے فقط

سوال نمبر ۳۳ حنفیوں کی کسی کتاب میں آمین بالجہر کہنے والے کے یا او سکے ساتھ  
 نماز والوں کی نماز کا ٹوٹنا یا اور کسی قسم کا صرح اور نقصان ہونا اور اسکے امام نہ لکھا گیا ہے  
 جواب نمبر ۳۳ آمین بالجہر کہنے سے کہنے والے یا اسکے ساتھیوں کی نماز کا ٹوٹنا  
 نقصان ہونا اور پوچھنا کسی کتاب معتبر حنفی میں نہیں لکھا ہے

سوال نمبر ۳۴ آمین بالجہر سے ناراض ہونا مسلمانوں کا فعل ہے یا یہودیوں کا حدیث  
 سے کیا ثابت ہے اور کسی امام یا عالم کے قول سے قرآن اور حدیث پر عمل کرنا  
 اور جو شخص پیغمبر صاحب کے حکم کو معیوب سمجھ کر خود عمل نہ کرے اور عمل کرنے والے  
 بڑا جانے وہ اذروے قرآن و حدیث کے کون ہے

جواب نمبر ۳۴ باوصف علم اسلام کے کہ آمین بالجہر کہنا فعل نبوی ہے اور اس سے  
 ناراض ہونا کام مسلمان کا نہیں ہے اور حدیث کا حال اوپر بیان ہو چکا ہے  
 جو قول امام کا یا کسی عالم کا یقیناً خلاف قرآن اور حدیث کے ہو اور عمل کرنا  
 قرآن و حدیث کو چھوڑ دینا مسلمان کا فعل نہیں ہے اور جو شخص پیغمبر صاحب  
 حکم کو باوجود جاننے اس بات کے کہ یہ حکم نبوی ہے معیوب سمجھے تو وہ شخص مسلمان  
 نہیں ہے اور عالموں کو بڑا جاننا درست نہیں ہے فقط

سوال نمبر ۳۵ امور مذہبی میں شدائد قدیم و رسم و رواج کو دخل ہے یا نہیں اور

تو زور سے آمین کہنے والا مسلمان ہے آمین کہنے والا حقیقوں کے ساتھ نماز پڑھ سکتا ہے یا نہیں فقط  
**جواب نمبر ۷** امور و احکام مذہبی میں رسم و رواج کو دخل نہیں اور زور سے آمین کہنے والا  
 اگر منظور ہو اور اسکو اتباع شریعت ہو اور فساد منظور نہ ہو تو حقیقوں کے ساتھ نماز پڑھ سکتا ہے فقط  
**سوال نمبر ۸** اگر کسی کو کوئی شخص مسجد میں نماز پڑھنے سے یا اور کسی طرح سے  
 یا واکھی سے روکے تو روکنے والے کو اللہ تعالیٰ نے قرآن میں بڑا ظالم اور  
 اوسکے واسطے دنیا میں رسوائی اور آخرت میں عذاب سخت کا حکم کیا ہے یا نہیں ؟  
**جواب نمبر ۸** جو شخص کسی کو مسجد میں نماز پڑھنے سے یا یا واکھی سے بغیر وجہ شرعی  
 کے روکے اوسکو اللہ تعالیٰ نے ظالم کہا ہے اور عذاب سخت کا موعود کیا ہے فقط  
**سوال نمبر ۹** کسی حاکم کا یہ حکم کہ مسلمان لوگ مسجد میں اندر نماز کے آمین بالجہر کہیں  
 دست اندازی امور مذہبی میں ہے یا نہیں اور آمین بالجہر کہنے والوں کو اس حکم اتنا ہی  
 سے نقصان دینی ہے یا نہیں اور مسجد میں ان عام واسطے ہر مسلمان کی اپنی طور پر ہی یا نہیں فقط  
**جواب نمبر ۹** آمین بالجہر کو منع کرنا امور مذہبی میں دست اندازی ہے اور  
 آمین بالجہر کہنے والوں کا نقصان دینی ہے اور مسجد میں ہر مسلمان کے واسطے  
 بطور شرعی نماز پڑھنے کی اجازت ہے فقط العبد محمد عبدالحی عفا عنہ

**سوالات حرج و جواب آن مرحوم جناب مولانا الیاف**

ابو الحسنات محمد عبدالحی صاحب قبلہ نور اللہ علیہ

**سوال نمبر ۱۰** آپ مقلد ہیں یا غیر مقلد و تقیہ کرنا جائز ہے یا نہیں

**جواب نمبر ۱۰** ہم مقلد ہیں اور تقیہ کرنا جائز ہے

**سوال نمبر ۱۱** اگر کوئی شخص بظاہر اپنے کو مسلمان

اور حرکت سبب خلاف طریقہ مسلمانوں کے و تفرقہ انداز

معلوم ہوتا ہے اور عام مسلمانوں کو گمراہ کرنے

سے بچنے کے لیے اوسکو اپنی جماعت سے

تاکان یسأ حدة النقل عن السلف

جواب نمبر ۲ جس شخص کا فعل تمام مسلمانوں کے خلاف ہو اور اسکو جماعت سے باہر کرنا درست ہے اور جس کا فعل بعض مسلمانوں کے موافق ہو اور بعض کے خلاف ہو اور وہ فعل موافق شریعت ہو اور اسکو جماعت سے باہر کرنا نہیں درست ہے اور جو شخص گمراہ کرنے والا معلوم ہوتا ہو اور اسکو بطور شرعی تنہیم کیجاوے کہ وہ گمراہ کرنے سے باز رہے اور جماعت میں تفرقہ ڈالنا نہیں جائز ہے فقط

سوال نمبر ۳ عام مسلمانوں کو ضرور ہے یا نہیں کہ حفاظت اس بات کی کریں کہ مسجد میں فساد و فتنہ نہ ہوے و کوئی ایک مفسد کا جسکا مقصود یہ ہووے کہ عام نمازیوں کو متحیر و منغص کر دین کوئی فعل خلاف طریقہ عام نمازیوں کے کرنے نہیں فقط جواب نمبر ۳ عام مسلمانوں کو ضرور ہے کہ فتنہ و فساد سے مسجد کو محفوظ رکھیں اور جس شخص کا فعل موافق شرع کے ہووے اگرچہ طریقہ عام نمازیوں کو مخالف ہووے اس سے منغص یعنی آزرہ نہیوں اور کسی شخص سے ابتدا فساد کی نکرین اور جو مفسد کہ بدینتی سے فساد پر آمادہ ہو اوکے فساد کو بذریعہ عالم وقت کو دفع کریں

سوال نمبر ۴ مجتہدین نے مسائل کو قرآن و حدیث سے نکالا ہے یا اپنے دل سے لکھا ہے  
جواب نمبر ۴ مجتہدین نے مسائل قرآن و احادیث سے نکالی ہیں صرف اپنی ذمہ داری سے حکم نہیں دیا اور نمبر ۵ آئین بالجہر کہنا حنفیوں کے طریقہ کے خلاف ہے یا نہیں  
نمبر ۵ حنفیہ چکر سے آئین کہتی کو نماز میں سنت کہتی ہیں آئین بالجہر کو بھی بڑھتے ہیں جو اسے اگر آئین بالجہر کہے اور آہستہ کہے تو گنہگار ہوگا یا نہیں اور آئین بالجہر کہنے ناراض ہونا کہ فتنہ و فساد و خونریزی سے مسلمانوں کے بچنے کا ثواب زیادہ ہے جو قول امام کا یا آہستہ کہنے سے گنہگار ہوگا اور فتنہ و فساد و خونریزی سے قرآن و حدیث کو چور بالجہر کہنے سے اسوجہ سے کہ آئین بالجہر کا سنت ہونا یا آہستہ حکم کو باوجود جاننے اس زمین مختلف فیہ ہے اور فتنہ و فساد کی حرمت اتفاقاً ہر نقطہ نہیں ہے اور عام مسلمانوں کے مابین معتدلہ مدنیہ منورہ اسلام کا

سوال نمبر ۶ امور مذہبی میں منورہ میں تقلید کرنا جاری ہے یا نہیں



اواب نمبر ۷ کے معظمہ و مدینہ مشورہ اسلام کے دیس ہیں اور تقلید وہاں جاری ہے فقط تحریر ۲۶ جنوری ۱۹۰۷ء

تفتا کیا فرماتے ہیں علمای دین اس مسئلہ میں کہ بعد خطبہ عیدین کے مصافحہ و معانقہ لوگوں میں مروج ہے وہ مسنون ہے یا بدعت ہیں تو جو رہا ہو المصوب وقت مصافحہ و معانقہ ابتداء کے ملاقات سے پس بعد نماز عید کے مصافحہ و معانقہ مسنون نہیں اور علماء اس باب میں مختلف ہیں بعض بدعت مباحہ ہے اور بعض بدعت مکروہہ علی کل تقدیر ترک اسکا اولیٰ ہے کتابہ الاذکار نووی میں ہے اعلیٰ ان المصافحہ مستحبة عند کل لقاء و اما ما اعتادہ ناس من المصافحہ بعد صلوة الصبح و العصر فلا اصل له فی الشرع و لکن یاس یہ فان اصل المصافحہ سنة و کونہم حافظو علیہا فی بعض الاحوال شرطوا فی کثیر من الاحوال او اکثرها لا یخرج ذلك البعض عن کونہ من صافحۃ التے و رد الشرع باصلہا انتھی اور در مختار میں ہے و اطلاق المصنف الدرر و الکثر و الوقایة و النقایة و المجمع و الملتقى یقیدها بنحو ازہا طلقاً و لو بعد العصر و قولہم بدعتی مباحہ انتھی اور در مختار میں ہے لا یقال ان المواظبة علیہا بعد الصلوة خاصة یودی الحفلة الی اعتبار سنتها بخصوص هذه المواضع مع ان ظاهر کلامہم لم یفعلہا احد من السلف نقل عن الشربنالی عن ابن حجر انها بدعت مکروہة کلاصل لہا فی الشرع انتھی رہ ظل ابن الحاج میں ہے اجاز للمعاقبة ابن عیینة عند اللقاء من غیبة نیت و اما فی العید من هو حاضر معک فلا و اما المصافحہ فانہا و منعت فی نزع عند لقاء المؤمن لاخیم و اما فی العید علی ما اعتادہ بعضہم عند نزع فی الصلوة یتصافحون فلا عرفہ لکن قال الشیخ ابو عبد اللہ بن النعمان بدلت لمدينة فاس و العلماء العالمون بعبادہم متوافقون انہم كانوا اذا غابوا عن صلوة العید صافحوا بعضهم بعضا فان كان يشاء حدة النقل عن السلف

تفتا کیا فرماتے ہیں علمای دین اس مسئلہ میں کہ بعد خطبہ عیدین کے مصافحہ و معانقہ لوگوں میں مروج ہے وہ مسنون ہے یا بدعت ہیں تو جو رہا ہو المصوب وقت مصافحہ و معانقہ ابتداء کے ملاقات سے پس بعد نماز عید کے مصافحہ و معانقہ مسنون نہیں اور علماء اس باب میں مختلف ہیں بعض بدعت مباحہ ہے اور بعض بدعت مکروہہ علی کل تقدیر ترک اسکا اولیٰ ہے کتابہ الاذکار نووی میں ہے اعلیٰ ان المصافحہ مستحبة عند کل لقاء و اما ما اعتادہ ناس من المصافحہ بعد صلوة الصبح و العصر فلا اصل له فی الشرع و لکن یاس یہ فان اصل المصافحہ سنة و کونہم حافظو علیہا فی بعض الاحوال شرطوا فی کثیر من الاحوال او اکثرها لا یخرج ذلك البعض عن کونہ من صافحۃ التے و رد الشرع باصلہا انتھی اور در مختار میں ہے و اطلاق المصنف الدرر و الکثر و الوقایة و النقایة و المجمع و الملتقى یقیدها بنحو ازہا طلقاً و لو بعد العصر و قولہم بدعتی مباحہ انتھی اور در مختار میں ہے لا یقال ان المواظبة علیہا بعد الصلوة خاصة یودی الحفلة الی اعتبار سنتها بخصوص هذه المواضع مع ان ظاهر کلامہم لم یفعلہا احد من السلف نقل عن الشربنالی عن ابن حجر انها بدعت مکروہة کلاصل لہا فی الشرع انتھی رہ ظل ابن الحاج میں ہے اجاز للمعاقبة ابن عیینة عند اللقاء من غیبة نیت و اما فی العید من هو حاضر معک فلا و اما المصافحہ فانہا و منعت فی نزع عند لقاء المؤمن لاخیم و اما فی العید علی ما اعتادہ بعضہم عند نزع فی الصلوة یتصافحون فلا عرفہ لکن قال الشیخ ابو عبد اللہ بن النعمان بدلت لمدينة فاس و العلماء العالمون بعبادہم متوافقون انہم كانوا اذا غابوا عن صلوة العید صافحوا بعضهم بعضا فان كان يشاء حدة النقل عن السلف

فياخذوا ان لم ينقل فترکہ اولی انتھ حررہ الراجی عفورہ القومی ابو الحسنات  
 محمد عبدالحی تھاور زائد عن ذنبہ الجلی والحقیہ ابو الحسنات محمد عبدالحی  
 مستفتی کیا فرماتے ہیں علماء دین و مفتیان شرع متین اس مسئلہ میں کہ  
 جو نوافل بعد نماز عشا کے پڑھے جاتے ہیں اوس کے اور اوقات میں نوافل بیٹھکر  
 پڑھنا احادیث شریفہ سے ثابت ہے یا نہیں بینوا توجروا

کتاب الصلوٰۃ

جو المصوب آنحضرت صلعم سے نماز تہجد کبھی کبھی بیٹھ کر پڑھنا ثابت ہے اور  
 دو رکعت نفل بعد وتر کے بیٹھ کر پڑھنا ثابت باقی اور نوافل بعد ظہر اور مغرب یا اور  
 اوقات میں بیٹھ کر پڑھنا ثابت نہیں ہے بلکہ احادیث میں وارد ہے کہ بیٹھ کر  
 پڑھنے سے ثواب کم ملتا ہے واللہ اعلم۔ حررہ الراجی عفورہ القومی ابو الحسنات  
 محمد عبدالحی تھاور زائد عن ذنبہ الجلی والحقیہ ابو الحسنات محمد عبدالحی

مستفتی کیا فرماتے ہیں علمای دین اس مسئلہ میں کہ مرد مسلم اور کافر سے  
 برعکس از رو سے زنا فرزند یا دختر پیدا ہو کر قبل بلوغ یا بعد بلوغ کے مر جاوے  
 تو اسکی تہیز و تکفین کا کیا حکم ہے بینوا توجروا

جو المصوب بعد بلوغ کے اگر وہ اسلام لایا تو تہیز اسکی مثل مسلمین کے ہوگی  
 اور اگر کفر کو اختیار کیا تو مثل کفار کے اسکی تدفین ہوگی اور قبل بلوغ کے وہ  
 بی بی مان کے تابع ہے کیونکہ ولد الزنا کا نسب مان سے ثابت ہے نہ زانی سے اور بحر  
 فیہ میں ہو عورتا بعد احد ابویہ الی البلوغ فالو یحدث اسلافا وہو ممیز انتھ

پس جب تک کہ وہ ایام تمیز میں اسلام نہ لاو گیا اپنی مان کے حکم اسلام اور کفر میں تابع ہوگا  
 واللہ اعلم۔ حررہ الراجی عفورہ القومی ابو الحسنات محمد عبدالحی تھاور زائد عن ذنبہ الجلی والحقیہ  
 مستفتی کیا فرماتے ہیں علمای دین اس مسئلہ میں کہ اعتبار اخبارات ٹیلیگراف  
 کا در باب رویت ہلال رمضان یا شوال کیا جاوے یا نہیں اور در صورت اعتبار حکم صوم  
 یا انظار دیا جاوے یا نہیں باوجودیکہ زنا ثابا بتبار اخبارات ٹیلیگراف لاکھوں  
 معاملات دنیوی ہوتے جاتے ہیں اور گاہے تفاوت اخبار نہیں ہوتا ہے بینوا توجروا

ت مارہ وغیرہ دربار صلح صوم واطلا  
 بن برویت اصل المغرب اذا تبت  
 زمین سے قولہ بطریق موجب  
 قاضی اویستیفیقن الخدیجی والندلم  
 نجابوز القدر عن فی شبہ الجلی والحف  
 س سطلہ میں کہ قرآن شریف کا تلاوت  
 چاوسکے اور ترجمہ ہدیان ہندی یا  
 ہوتی ہے پانچویں اور در صورت  
 ہوا تو جسے واٹھ  
 عالمی قرآن ہے نہ صرف تلاوت ہیں  
 رہا الراجی عفوہ بہ القوی البرکات  
 ہذا الجملہ واٹھ  
 کو مستحقان مستحقین اس مسئلہ  
 کے سبب ہر فورہ بعد الاقدار کے  
 ہم سے دیوسکے ہیں اور چرواہا  
 کے دیویں ملا علی قاری نے کئی کے سال  
 الہذا ہوا ہوا ہوا ہوا ہوا ہوا

کتاب الصلوٰۃ

## خاتم الخ

حمد نامحدود و دوسرے معبود کو نہیں کو سزاوار ہے جسکی پرستش علت آفرینش روزگار ہے شجر حجر حرم  
 پرند سب و سبکی تسبیح و تملیل سے رطب اللسان زمین و سبکی امتثال پر قائم آسمان و سبکی تمیل  
 حکم میں سرگردان جسم خاکی کو با یاسی اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً اَسْمَانِ پر چڑھایا یعنی  
 باشا رہے و عَمَلُکُمْ بِاللِّسَانِ مَا لَکُمْ لَیْقُمُ اِیْنَا مَحْرَمٍ رَازِیْنَا بِهٖتَا اَسْمَانَ طَرِیْقَ عِبَادَتِکُمْ  
 سکھائے نہایت عمدہ نتیجے اپنی بارگاہ کے دکھائے کہ میں اہل استقامت کو مژدہ لاخوف  
 عَلَیْکُمْ وَاکَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ سنایا کہ جسکی اپنے مطیعین سے وعدہ لے کر تڑھمیں فرمایا  
 جسنے قدر کی سرسبز ہو جائے انکار کیا مردود ہو اسے وہ معبود ایسا ہے رب انام کجھوتہ  
 پر اوسکی رحمت ہی عام + درود غیر محمد و دوسرے محمود راہین پر نثار ہے جسکی اطاعت و  
 رضامی پر درود گار ہے جن والنس وحش و طیر سب دسکے ذکر جمیل سے عذاب البیان کر  
 ارض اوسکے خاک قدم برکت شیم سے مشرف فلک الافلاک اوسکے قدم بیمنت لزوم کا  
 خوانان سرگردان وادیک ضلالت کو شاہ راہ ہدایت پر لگا یا راستہ وصول الی اللہ کتاب  
 مسائل دین ارباب یقین کو تعلیم فرمائے دلائل قاطعہ و براہین ساطعہ مومنین کو تباہے  
 اپنے توسل خاص سے ہم گنہگاروں کو ایسا مورد رحمت بنا یا کہ کُنْتُمْ خَیْرًا اُمَّةً خَطَابَ  
 آیا جسنے آپکا احسان مانا اوسکے دل میں نور عرفان زبا پر درود ہوا جسنے اپنے ہٹ کے  
 طلوع اوسکا نام مسعود ہوا ۵ ہزاروں درود اور لاکھوں سلام بے ہمارے نبی پر ہون نازل  
 مدام در حنوان بے پایاں حضرات اصحاب کبار و آل اطہار پر نازل ہو چکے ذوات مقدسہ  
 سعیدین متین نے رونق پائی اپنے انوار فیض سے ظلمت ضلالت مٹاے اجر سنہرا وان  
 حضرات علمای عظام و فقہائے کرام کو حاصل ہو جنہوں نے اپنی جان وقف کر کے ہمدی  
 ہدایت میں کوشش بلوغ فرمائے یعنی فروع کو پہلا یا اصول کی جڑ جامی بعد از ان بیہام  
 سب پر ظاہر ہے کہ تعمیل احکام الہی ذریعہ حصول مفاخر ہے جو اس نعمت غیر مترقبہ سے  
 محروم ہے اوسکی زشتی حال معلوم ہے اختیار و انحرار میں اسی سے امتیاز ہوتا ہے

بارگاہی خیار و ضاعت برکاتہ سے اجازت لیکر خدا پرست حق نبیوں میں سے مزار محمد پر علیہ السلام  
 تاجر کتبہ اوس جلد اول کو مطبع و بدبہ احمد میں بڑے چمک دیک کے ساتھ چھپوایا مشتمل  
 دیار و اصعار کو ممنون احسان بنایا مسائل مفصل سب اس میں تحریر ہیں اکثر فوائد مفیدہ اس میں  
 مجموعہ فتاویٰ حسب حال اسکا نام ہے یہ نسخہ مفید خاص و عام ہے ہر مسئلہ اس  
 اشخاص پر تحقیق متقدمین کالب لباب ہی اس سے وسعت نظر مولانا مرحوم کے ظاہر  
 زیاوہ تعریف میں زبان انسان قاصر ہے اہل اسلام اس فائدہ اوٹھائیں اور مولانا  
 مرحوم کو ثواب فاتحہ خیر ہو چائیں وقت اختتام طبع جناب زبیر العلامہ العرفا حضرت  
 استاذی و ملاذی مولانا حافظ ابو الحامد محمد عبد الحمید صاحب فرنگی محل لکھنوی ادا  
 برکاتہ علینا بفضلہ القوی نے ہر جہتہ ایک قطعہ تاریخ طبع اپنی زبان فیض ترجمان سے  
 فرمایا جسکو کترین ارادت گزین تمنا خیر تحریر میں لایا

ساقم آٹھ سید و ہمت ربکا قطعہ تاریخ طبع مصمم علی سلو عفا عنہ الہ

مبارک ہوا اہل یقین کو کہ آج	مسائل و دلائل کا معدن چہیا
کہا دل نے از روی انصاف سال	فتاویٰ دین کا یہ مخزن چہیا

تاریخ وفات مولانا و مرشدنا ابو الحسنات جناب لوی محمد عبد الحمید صاحب لکھنوی نور الدین  
 از مشایخ اہل کار جناب نواب محمد علی خان صاحب تخلص قمر باشندہ لکھنوی محلہ رستم  
 خلف نواب عثمان خان صاحب مرحوم بہرہ حافظ الملک نواب حافظ رحمت خان بہادر مرحوم مغفوا  
 والی رومی لکھنؤ شاگرد حضرت مدبر الملک تدبیر الہی سید مظفر علی خان بہادر مرحوم تخلص بہادر

خان ستامی چرخ وای بخت شوم	کہ شد منکشف آفتاب معلوم	فرنگی محل ست چون دار علی
مشرف از و بود این پاک بوم	سبق بر و بر عالمان زبان	از نسیان کہ بدر اللہی فی الجوزہ
مقاصیف او بہت صد ہا کتب	ز معقول و منقول و جملہ علوم	ہا تا کہ صیت کمالا ت ا
ز ہند و شام فتنہ تا شام بوم	درینا کہ آن گلبن علم را	بہر پڑ مرو و دران زیاد و سموہ
سپردہ چو اوجان بجا آفرین	شرف یافت جنت ز فیض قدم	بر فتم جو در فکر تاریخ فوت
غم و در و کرد و نبر دل بچوم	بگفت این بین ای قمر آسمان	نمودہ زمین جذب بکر العالہ سختہ بوی

صفحہ	مضمون استفتا	صفحہ	مضمون استفتا
۲	خطبہ کتابت	۱۱	عدم جواز ہبہ معینہ بویہ سلطانہ کہ بقید عدم جواز ہبہ ہبہ معینہ بویہ سلطانہ کہ بقید
۳	آرٹ پرسی بپرسیدہ میرسد		ت فرزندان تقریر یافتہ بیکی از فرزندان
۴	قائل الفاطا کفر زبانی بودن کہ جنہیں پس	۱۷	در تعیین مستحق ولایت ترویج قیمہ صغیرہ
	بدون توبہ از دابرہ اسلام ضایع و	۱۸	در زمین موقوفہ سرکاری بجز اخراجات گاہ دعوی و رثا مستولی نہیں سدوم در قبولیت
۵	عامہ برای میت سنت یا مکروہ		عدم جواز صلح و خرد و اموال و بندگان و بندگان و بندگان
"	و دیگر جنسی یا جنسیہ نارواست اما عند الضرورۃ الشدیدہ		موت میت بحدہ معینہ مع اداء و نقد آن بورت و استحقاق تنخواہ کسی کہ تمام او در فقر و فقر شدہ است
"	اطلاق امی بر آنحضرت ثابت و اطلاع او نشان بر ہمگی اشیاء ماضیہ و مستقبلہ طیبہ و جزئیہ در شریعتش غیر ثابت است	۱۹	مثناب شدن شخصیکہ سبب گردانی و حضور پیش سواد شریف در فرہ بردن می کند اگر نہت ان خاص
۷	انقل کتب باز مولف مرہوم بجانب موکو افضل حسن صاحب	۲۰	جو ادسکح زنیکہ فاقد الزوج زودہ سال است بگر کر اہمیت ختم شہدہ باجماعت غیر شائق
۸	مشکلہ میراث	۲۲	تفصیل علم کسیکہ کفر الدقائق و سفر السعادت را اہدالت گوید
۹	عدم قبول دعوی رضاع بقول یک زن	۲۳	در حکم مقتبح خصم شریعیہ
"	مختلف فیہا بودن شرطیت اشہاد و شفعہ	۲۵	در حکم منکرید اہب و دعوی اتباع کتب حدیث
۱۰	در تحقیق نسبت راکت تراویح	۲۷	در حکم جاہل غیر منقلد
۱۲	اثبات عدم قدرت واجب تعالیٰ بر ایجاد شرک خود	۳۲	در حکم چندین عالم محتاط غیر متقدم کہ بسوی بسوی نقد نیکنہ تا وقتیکہ در حدیث مییابد
۱۵	مسئولیت تحویل میت بر پہلوی راست و در پیش بسوی قبلہ		و بسوی حدیث تا وقتیکہ در قرآن مییابد
		۳۳	نقوذ ہبہ بسبب قبض و عدم نقوذ بسبب عدم او

صفحه	مضمون استفتا	صفحه	مضمون استفتا
۳۳	در حکم نماز در مقبره	۴۲	در حکم لعنت افضل و تار ان بنود
۳۶	جواز نماز در ریل	۴۳	در تحقیق حقیقت سحر و حکم آن و تمیز
۳۸	در حکم گرفتن ربوا از دار الحرب		میان روی و میان معجزه و اثر است
۳۹	عدم جواز خروج زن معتده	۴۴	لاشئ محض بودن سجال نامه شرعی
	از مکان خود مگر بجز در اوقات معینه		در حق اولاد و غیر شخصی که نوشته فوت کرده
۴۰	در حکم نماز عشا بعد نصف شب	"	جواز گرفتن بر چار بانی در سجد
۴۱	فرضیت جهاد و بجز در اوقات معینه	"	و جوب قضا در رمضان قاضی است
۴۲	در حکم خوردن مرد شیرین در از پستان و	۴۸	جواز شانه کشیدن از دندان حیوان در راه
۴۳	در نکاح کسینه از رافضیکه بلیاس سنی	"	حکمت گوشت خرگوش و همچنین
	ظاهر شده نکاح کرده مع رجوع اوقات ثلثه	۴۹	حکم غسل شخصیکه رگبیه منجم در دندان
۴۶	صحت نکاح عینین با وجود علم عینیت وی		و می منجم است باشد
"	جواز صرف چرم ضخیم بر سادات	"	در تحقیق کتیر کتیر بودن حضرت با جره
۴۷	تفصیل حکم غسل جنین زوجه که از بی بی بر		زوجه حضرت ابراهیم علیه السلام
	نوابگاه خود یافتند و هرگز منکر از حلال خود	۵۱	مسئله میراث
"	احقیقت عالم با عمل برای امامت و استخوان	۵۲	در مسئله میراث
	روح نکاح ثانی و اثبات مستقیج و	"	در استخلاص زوج از مهر زوجه خود که
۴۸	در میلاد شریف بعد تمهید چند مقدمات		بدون معاف کردنش بمرد
۵۷	اعتبار شهادت بالتسامع بر اثبات قیاف	"	نجات تالابیکه خوکها و صداسن غلیظ در روی
۶۰	علم تجویبیت و غیر شریعت از ارت پد خود که سنی است	۵۳	گرا ببت ارتفاع از چاه و مسجد و بارغ
"	و جوب استخلاف بر مدعی علیه بوجه تجویبیت گواه		که تمیز کرده شده سود خوار است
۶۲	تبعیت ملازم شخص مسافر در قصر و عدم قصر	"	عدم جواز امام سجد بکسی که نفس از مال و حق گرفتار است
	با شخص عدم صحت قیاسش بر مردمان صحرا	"	عدم جواز تصرف در کعبه غیر نازده بان اجازت را بگوید

صفحه	مضمون استفتا	صفحه	مضمون استفتا
۸۳	حُرْمَتِ دَاوَنِ زَكْوَةِ نَبِيِّ هَاتَمِ رَا	۸۵	عَدَمِ سَقُوْطِ حَقِيْقَتِ شَفْعَةِ اَزْ شَخْصِيْكَهٖ بِمَرَاهِ
۸۹	وَحَقِيْقَتِ مَنْعِ كَسِيْ هِمْسَايِهٖ خُوْرَاكَهٖ دَرِ مَكَانِ خُوْدِ		اَغْيَا رَدْعِيْ شَفْعَهٗ شَدُوْ اَنْ اَغْيَا رَقِيْلِ
	طَلَاَقَاتِ بِسُوْمُوْسِ نَصْبِ كَرُوْدِهٖ اَسْت		اَزْ قَضَايِ حَاكِمِ حَقِّ خُوْدِ سَا قَطْرِ نَمُوْنِدِ
۸۱	وَقُوْعِ طَلَاَقِ زَنْ غَيْبِ حَاضِرِهٖ	۸۶	دَرِ شَشِّ سَوَالَاتِ كِهٖ مَتَعَلِقِ بِبَعْضِ اَحْوَالِ
۸۲	ثَبُوْتِ طَلَاَقِ بِمَثَلِ لَفْظِ غَيْرِ وَاَسْطِهٖ كِهٖ		شَفْعَهٗ وُوْ كَالْتِ اَسْتَنْدِ
	اَزْ وِي نِيْتِ طَلَاَقِ هِمْمِ كَرُوْدِهٖ شُوْدِ	۸۵	حُرْمَتِ نَفْعِ مَالِيْكَهٖ جَاكِرًا وُرُوْدِهٖ نَفْعِ فَرُوْدِهٖ شَمْتِ
	جَوَازِ بَيْعَتِ ثَانِيَهٗ اَزْ مَرْتَبَتِ وُوْمِ وَقْتِ		حَلْتِ نَفْعِيْكَهٗ زَا اَمْدَا زِ مِيْمَتِ مَعِيْنِيَهٗ بَالِغِ اَسْت
	عَدَمِ اَنْتِفَاعِ اَزْ مَرْتَبَتِ اَوَّلِ		وَاِجَازَتِ بَالِغِ بُوْمِي مَتَعَلِقِ شَدِهٖ اَسْت
	حَلْتِ مَانُوْرِيْكَهٗ اَلْبِسْمِ اللّٰهِ زِ خَمِّ غَيْرِ بِنَدُوْقِ		جَوَازِ قِيَامِ تَعْظِيْمِيْ بَرَايِ رُئِيْسِ قَوْمِ وِسَادَاتِ
	خُوْرُوْدِهٖ بِدُوْنِ فُجْجِ بَمَرُوْدِ وُحْرَشِشِ بَرِ تَقْدِيْرِ	۸۹	جَوَازِ هِيْبَهٗ تَقْبِيْضِ كَامِلِ كِي رَا اَزْ وُوْسِيْرَانِ
	مَرُوْنِ اَوْ اَزْ زَخْمِ بِنَدُوْقِ بِدُوْنِ فُجْجِ		زَوَالِ رُوْدِهٖ بَا نَزَالِيْكَهٗ اَزْ مَسَاسِنِ وُوْجُوْدِ
۸۲	عَدَمِ جَوَازِ اَنْتِفَاعِ مَشْتَرِيْ اَزْ زَمِيْنِيْكَهٖ		وَاقِعِ شَدِهٖ اَسْتِ وُوْ جُوْبِ قَضَايِ رَا وُو
	حَاكِمِ اَوْ رَا دَرَا دَا قَرْضِ غَيْرِ بِكَمَالِ نَفْقَصَانِ		وُوْ جُوْبِ قَضَايِ بِسَبَبِ جَلْقِ دَرِ حَالَتِ رُوْزِهٖ
	فَرُوْحَتِ كَرُوْدِ بَالِيْعِ بَرُوْمِي رَا ضَمْنِيْ اَسْت	۹۰	اَعْتِبَارِ شَهْرَتِ اَخْبَارِ دَرِ بَابِ وِيْتِ اَهْلَالِ
۸۳	حُكْمِ مَطَالِبَةِ اَصْدِي الْاَخْتِيْنِ اَزْ رُوْحِ اَخْرِي		وُوْ عَدَمِ اَعْتِبَارِ تَا رِبْرَقِي وَاَعْتِبَارِ اَخْبَارِ
	مِسْلَمِي رَا كِهٖ دَرِ تَجْمِيْرِ وُكُفْيِيْنِ هِمْمِ مَرُوْنِ كَرُوْدِهٖ اَبُوْدِ		اِمْصَارِ مَتَفَقَّةِ الْمَطْلَعِ دَرِيْنِ بَابِ
	وَرِصْحَتِ زَا اَكْلِ كَرُوْدِنِ وُرِيْثَهٗ زِيْدِيْكَهٖ	۹۲	عَدَمِ جَوَازِ اَلَا نَمُوْدِنِ اِلَيْشِ اَزْ مَرُوْدِ وُطْرَانِ خُوْدِنِ
	اَزْ بَرَا وِرْدَانِ وِي اَشْيَايِ رَا كِهٖ زِيْدِيْنَامِ	۹۳	مَعَاذِ كَرُوْدِنِ بَعْضِ تَخْصِيْلِ زِيْدِيْنِ اَلْمَكِي
	اِيْشَانِ تَبَا لِحَاتِ مَلِكِيْتِشِ تِيَا رَكْرُوْدِهٖ اَبُوْدِ		رَا اَبْدَا خُوْدِ مِلْمَلِغِ كِيْزَارِ رُوْمِيَهٗ اَزْ وِي
	عَدَمِ جَوَازِ تِجَارَتِ پُوْسْتِ حَيَوَانَاتِ		جَا زِيْسْتِ اَكْرَبِ بَعْضِ اَنْ مِلْمَلِغِ نُوَاقِعِ شَدِهٖ اَسْت
	مَرُوَارِ بِدُوْنِ دَبَاغَتِ		اِسْتِعْمَالِ حَرِيْطِ كَرُوْدِهٖ تَحْرِيْمِي سَتِ بَلَكِهٗ زِيَادَهٗ اَزْ وُو
	مَسْأَلَهٗ شَفْعَهٗ	۹۴	اَسْتِ وُوْجُوْدِ مَطْرَبِي سَايِزِ نَامِ وُوْرِيْثِيْهِ جَا بَا رِيْكَرِنِ



صفحہ	مضمون استقنا	صفحہ	مضمون استقنا
۹۵	مشروعیت تئویب اموات بخواندن سورہ فاتحہ داخل معتدعیت طریقہ مرد و کثیر و غیرہ پیش نمادہ ایستادہ میخوانند	۱۰۱	جواز خوردن طعام مطبوخ از دست ہندو و ہم خوردن آب از دست ہندو
"	جواز نماز سنی بسجد رفسی	"	جواز نماز از جا شستہ شدہ از دست ہندو
"	حقیقت قبضہ زود در متروکہ کوشک بقصد و نیت	"	عدم کراہت طعام محفوظ کہ حاملش چارہ باشد و طہارت آب محفوظ کہ حاملش کھاربا باشد
۹۶	کراہت نمازی کہ در وی سورہ فاتحہ بخواند شود	۱۰۲	عدم جواز فرود رفتن کافر خود را یا اولاد یا نعمت خود را بدست مسلمانان جواز خریدن کافر کہ او را مفرد کمانیدہ در دارالاسلام می فروشند و دخول کافر در غلامی کھاربا و مال غنیمت موافق شرع تقسیم کردہ شود
"	کراہت چسبن نفع رسی را بہ زمین باسماح کرد	"	در حکم شخصیکہ مسجد یا مکان مقدس را بشکند
"	جواز خوردن شیانیکہ ہنود بر ذریعہ خود نزد مسلمانان می برند و اولویت عدم خوردن آنہا	۱۰۳	اطلاک وقف بلا کسی غنیمت
۹۶	وجوب ہر بر شخصیکہ عقد بلا شود و وطی کرد	"	جواز نکاح شخصیکہ از بطن منکوحہ سابقہ زید بود ہمیشہ منکوحہ تازی بود
"	استحقاق ہرز و پسران زید ہوش در ردا	"	مراد از حدیث مستفراق امتی از مسلمانان ہستند و سب شیخین موجب کفر نیست
"	معاظہ بادشاہ نیک ازینہا	"	وقبول تو بر از رو نفی
"	در آد اچار رکعت فرض صیاطی بعد از نماز	۱۰۹	حلت بد بد بفر کراہت او در مذنب خلفی
"	در استغفار از درختہای کج و تار باہر تو	۱۱۰	عدم جواز نقل اسباب سوختہ ہم بر سجده و دیگر
۹۹	عدم استحقاق مرد چیزی کہ ہندہ بجز قرائت کرد	۱۱۱	تفصیل حکم اقتدار مقتدیان در عشرہ ثانیہ رمضان بجا نطقہ در عشرہ اولی ختم بد بیکر مسجد کرد
۱۰۰	لزوم ایفادہ درہ مقرباؤں در اگر مقربان و انیت درین بار کردہ او ہم متواکفان منکر ہر چیز بود		

صفحه	مضمون استفتا	صفحه	مضمون استفتا
۱۱۳	جواز فسخ نکاح رافضی از سنیه بوجه فسق اور نه بوده گفتند	۱۲۹	عدم بدعت سینیه بودن رفع یدین و تکبیر وقت قنوت و نیز بسبب ثبوت آن از بعض صحابه
۱۱۳	در حکم شخصیکه شش مثل آنحضرت صلوات الله علیه بر او میبارد		و عدم وجوب آن
۱۱۶	در حکم نماز و ترجماعت بعد از سبک نماز عشا تنها خوانده شد	۱۳۱	معنی سیاست و عدم انحصار قتل سیاست در گلو خفه کردن دره بعد از خری
"	نقل بعض عبارات تعلیقات هدایه که در فصل تراویح واقع شده است	۱۳۲	بدعت سینیه بودن تزیین عید یوم عاشورا
۱۱۷	نقل خط مولوی عبدالمنان که مشتمل بر دو شک مورد بر بعض عبارات منقول	۱۳۶	در حکم ذبح رافضی تبرائی
۱۱۸	نقل جواب خط مولوی عبدالمنان	۱۳۷	موضوعیت حدیثی که در باب چهار رکعت بعد از نماز عید منقول است
"	نقل شک اول از دو شک مولوی عبدالمنان و جوابش	۱۳۸	عدم ثبوت دعا بعد نماز عید یدین و بعد خطبه آن از آنحضرت صلوات الله علیه و صحابه کرام و تابعین عظام
۱۲۱	جواب شک دوم	۱۳۹	در حکم ذکر شهادت حسین
۱۲۳	در حکم امداد مدعی و کالت از جانب بنی آخر الزمان بر آتروید کتب انصاری	۱۴۱	در حکم ذکر بجز مفرط که مشتمل بر غنا و جود رقص و وجد است و حکم سب مشایخ طریقت و حکم فضیلت قطب الاقطاب سید عبدالقادر جیلانی رزمی بر شیخ ابوالحسن شاذلی
"	در حکم اعتقاد شش مثل بودن آنحضرت صلوات الله علیه در جمیع صفات و ماهیت بدلیل حدیث این الله خلق سبع ارضین الخ و حکم این حدیث	۱۴۶	از مطاع طریق بودن کسی که تلبیس میزند و چوبدستیها گرفته از شهریزان گده رهنی و خونریزی میکنند و قتل آنان حاکم وقت را بطریق حدیث
۱۲۹	کراهت تدافع اشخصین که در علم و سن مساوی هستند در امانت و صحت اقتدار اعداها بالآخر وقت عدم زمان آخر		

صفحہ	مضمون استفتاء	صفحہ	مضمون استفتاء
۱۵۰	استفتاء در حکم کماح برادر زید با دختر دیگر کہ شیر خوردہ فریضہ زید است و جواب آن	۱۴۶	بیع کالو فار جائز و مفید است و کسب بدان عقد بلنظ بیع رہن نخواهد گردید
۱۵۱	دیگر جواب استفتای مذکور کہ مشتمل بر رد جواب اول است از مولوی بشیر سوسا	"	مخالفت احکام حکمیہ سماویہ از احکام شرعیہ سماویہ و عدم ظهور سکینت سموات برای حیوانات از شرع
۱۵۲	تفصیل جواب اول مع رد جواب دیگر		
۱۶۱	جواز کماح زن فاقد الزوج از چهار پنج سال بشخص دیگر بسبب ضرورت شدید بنا بر تالیف	۱۴۸	ابتداء خلق حق تعالی از اشجارہ از بندہ آنہا
۱۶۳	کذب قول زید کہ کفر حدیث ان اللہ خلق سبع ارضین الخ و کافریت مستقدا و ناقلا و ہست و صدق قول عمر کہ مخالف و بی است	۱۴۹	حکم ضرر از شدتن مسجدیکہ محض بغرض نفیست و عداوت و ضرر سیدی قدیم تیار میشود و عدم مقبولیت عذر بانیکہ بانی مسجد میکند
۱۶۵	موافق اہل سنت بودن شیعیان استقامت ظاہر معنی حدیث ان اللہ خلق سبع ارضین الخ دار و انکار مماثلت خاتم طبقات باقیہ با حضرت صلی اللہ علیہ وسلم میکند	۱۸۲	جواز خوردن طعام گارزہ استعمال در بشر طیکہ مجامع با سباب طہارت باشد
۱۶۸	ورود آیہ و استغفر لذنب الخ و محض استغفار و نیویست و عدم استغفار مشہود بر مجرمان شفاعت و نیویست و عدم کفر منکران آن شفاعت	۱۸۳	در حکم بیعت از زنان جنبیہ یکی از طرق معینہ مروجہ و حکم احادیثیکہ واقع است در باب آن طرق و حکم دادن کلاه و دستار شجرہ خلافت و حکم پوشانیدن کلاه و دستار بیت مرید را و نهادن شجرہ ہمراہ او در قب
۱۶۰	عدم جواز خرید خمر نزد منافقین کہ بر کفر بودن با عدم جواز بیع پوست حیوان مردار کہ غیر بدویست و عدم جواز بیع خمر جواز استعمال استخوان کبوتر و سگ و پراور و شالین چیر کہ در کتب حیا حوالہ سازد بر پراور حیوان از دباغت پاک شود از بیع نیز پاک میشود	۱۹۲	مستوفیت مصانہ وقت ملاقات نہ وقت خصم
۱۶۳		۱۹۳	جواب سوال اول عدم وجوب جمعہ در قریہ نزد حقیقہ و تعیین امر مبہم در آیہ اذ انوا للصلوة الخ و تخصیص اصل کلماتش بخلاف
		۱۹۶	جواب سوال دوم حکم اداسے ظہر بہ ناز جمعہ بجز واقیاط است نہ بوجہ شک

صفحه	مضمون استفتاء	صفحه	مضمون استفتاء
۱۹۴	جواب سوال سوم عدم وجدان حدیث صحیح در جواز ادای سنت فجر بعد اقامت و تروی بودن این فعل از بعض صحابه	۲۰۱	منسوخیت قنوت در نماز غیر وتر و غیر نوافل نزد حنفیه و مشروعیتش نزد اینها در غیر وتر
۱۹۶	جواب سوال چهارم ورود حدیثی در باب آداب سنت فجر بعد فرض قبل از طلوع و عدم جواز ادای آن در حنفیه از احادیث آخر	۲۰۵	بوقت نوافل و ثبوت قنوت در نوافل بعد از حضرت صلی الله علیه و سلم و استحباب قنوت در فجر در حدیث سلطان دوم
"	جواب سوال پنجم وجوب چهار رکعت بعدین سلام و کلام که بغلطی بعد دو رکعت واقع شد نزد حنفیه بدلیل فتوای ائمه و حدیث ابی داؤد	۲۰۵	سکوت در حکم والدین حضرت صلعم و نسبت کفر ایشان ائمال ابی ادریس
"	جواب سوال ششم جواز صلوة علی الغائب بجز نجاشی و جواب حنفیه از وی بدو وجه	۲۰۶	بطلان شفه شفیعیه تا یکماه یعنی عذر ترک طلب تملیک کرد
۱۹۸	جواب سوال هفتم دلالت حدیث غسلوه بما رو سدر الخ بر عدم تکفین بجز غسل نماز و اصل حنفیه در خصوصیت بحدیث آخر	۲۰۶	جواز تیمم بر چندین ساده و مثل آن که اگر ضربات دست برود واقع شوند غسبار و رهوا محسوس شود و عدم مشروطیت محسوسیت غسبار بر دست یا بر ساده
"	جواز خوردن آب از دست کافر و از خود و همچنین طعام بخته از دست او تا وقتیکه عطار ظاهریه و حرطوش بنیاست نباشند	۲۰۸	در حکم شرکت در مجلسیکه افعال محرسه و اطوار شرک در وی موجود باشند
۱۹۹	جواز نماز بلا کر است پس چندین شخص حنفی که تقلید شخصی را واجب نمیدانند عمل موافق حنفیه میکنند و گفتن آمین بالجهر سنون و اندر ضلالت فرج طحیقه آمین بالجهر	۲۰۹	عدم وجدان سند معتدیه بر بودن کراهت تحریمه در جماعت نساء منفروه و وجدان اولویت آن از بعض احادیث
۱۹۹	جواز نماز بلا کر است پس چندین شخص حنفی که تقلید شخصی را واجب نمیدانند عمل موافق حنفیه میکنند و گفتن آمین بالجهر سنون و اندر ضلالت فرج طحیقه آمین بالجهر	"	مشروعیت جماعت نساء منفروه از احادیث بطریق توسط امام در وقت بیان و مکروه تحریمی بودن آن جماعت نزد حنفیه جواز آن جماعت در نیازه بلا کر است

صفحہ	مضمون استفتاء	صفحہ	مضمون استفتاء
۲۱۱	۱۲۶۶ عدم جواز قربانی میبش شش ماہی و بیان معنی حدیث الغلام مرتین بعقیقت	۲۲۰	جواب سوال سوم عدم اعتبار حرج تعدیل مجال کرد تقریب مذکورست حماقت و ضلالت است
۲۱۳	رفع صوت زن مع تمطیط ستر است نہ مطلق صوت کراہت جماعت نساء منفردہ نزد حنفیہ و ثبوت مشر و عیت آن از حدیث بطریق توسط امام و جبر بقرۃ وغیرہ و سنونیت بستن زن در نماز دست را بر سینه و تورک و رقعہ و ضمما اعضا و حدیث مساکم صلعم مر علی الامرین الخ بوجہ اعتقاد و نظر فقہین قوی است و مخصوص حدیث موصول میتواند شد	۲۲۱	جواب سوال چهارم حماد کہ در سنا و حدیثی کہ در باب صفت الجلبوس فی الصلوۃ کیفیت رفع الیدین بر نغذین در صحیح مسلم واقع اند رعایت ایشان قبل از اختلاط است
۲۱۴	و بدرک امام در رکوع بدرک کورت است کنہ کار شدن عمر و خلف و عدۃ شرک کردن در خریدن مال مستاجر اگر وعدہ باو کرده است و عدم استحقاق زید شعا در آن مال مشتری عمر و	۲۲۲	جواب سوال پنجم حال پیر و واقعه احادیث رفع سبک کرد صحیح مسلم مذکورست در تقریب موجود چنین قول زید کہ حکم رفع سبابہ تا وقتیکہ معلوم نمی شود عمل نخواہم کرد و عمل بر خیر واجب نیست مخالف اصول حنفیہ است
۲۱۹	جواب سوال اول شخصیکہ در روایات صحیح مسلم مشبہ مسلمیت و عاقلیت ایشان میکنند یا جاهل محض است اگر وقف از فنون حدیث نیست یا گمراه و معاند است	۲۲۳	جواب سوال ششم بعد از نماز صبح عصر بر کوفت و نوحی لزم صرفن مبلنی کہ واقف او را بر اے مسجد معین وقف کرد بر آن مسجد بر مسجد دیگر
۲۲۰	جواب سوال دوم الفاظ ثقه و ثبت و صدق عمدہ ترین است بعد از است و مشبہ بقرۃ و ان دون درود این الفاظ در حق و خارج از عقل است	۲۲۴	عدم سنونیت قیام امام در محراب و عدم او کتبات و عدم جواز حدوث یک محراب یا زیادہ در مسجد
		۲۲۶	جواب سوال اول عدم وجوب سجده سورۃ صاد نزد شافعیہ و حرمت او در نماز
			جواب سوال دوم سقوط سجده سورۃ صارا زتقہ و تکیہ امامش شافعی باشد لو اشدن آن سجده مقتدی در رکوع و سجود با شرطیت اگر امام شافعی بعد سجده بنا فصل طویل رکوت صلاتی کرد

یہ کہ روایت نہ تھی اول یہ گاروڑ تھا پھر پیکر اور اراخی کرکوتا پورا تھے شہیل بن شہر سال  
 بنا بہت دشوار ہے اور اور وراثت ہی کے جاننے پڑا سکا مگر اسے آسی فریض سے حضرات اہلبیت  
 پر علیین اس بنا کہ ان خانہ میں تشریف لائے رسول و فریض سب سکھاتے درخت انہا پر کسی  
 حضرات ملائے کہ یہ جانفتگان کی ہر گونہ کے لیے پڑی آسانی کی دریا کو گونہ میں ہوا  
 ہر مسئلہ کہ حل کرو یا کہ آن ہمارے زبان کہ ان حضرات کا شکر اور اگر میں تو ہوا سے نصیب  
 ان حضرات پر اپنی جان نہ کر میں و گیت ابھی کی بات ہے کہ جو بظاہر مقول و مقبول  
 و کوشد میں رسول امام ائمہ اربعہ انصافاً احمدیہ و تہذیب اللہ و جناب و ولایت ما جلی  
 بوالسنات محمد عبدالحی حنفی قادری لکنوی رحمہ اللہ القوی کی فادات سے کیسا فیض عام ہوا  
 لکن لکن وہ کچھ نام ہوا تو ان دنوں کی حدت سہرا پر کرکے متاثر ہو کر ہو کر ہو کر ہو کر  
 میں سے سراتب علیا حاصل ہوئے تو طوی سی عمر میں کسی ترقی بائی کہ باروں ان سے  
 فطرت بنیض استغناء آئے لیں و نہار نہ مطلق پر نظر زبانی آتی جان سادہ خدا میں  
 رفت کر کے شان ملکوتی دکھائی تو جس تدریس و مطلقا ان کو اور ان کی فادات سے زینت ہوئی  
 قصر اسلام کرانہ فرزانوں سے شوکت ہوئی و عظیم لو کر سیکڑوں پر عین شان روشن و جس میں  
 شارح و معارف میں شامین علوم میں کی پیلا میں فوتے نہ تھی کا تو آپہ بظاہر تمام تمام  
 خود روایت میں آج نام نہا کہتے کہ جسے استغناء کے حق تکمیل پہنچتا ہوا آپ تو فریض  
 فرماتے تھے اگر وہ سب جمع کیے جاتے تو ان کی تباہی کا نام نہ باہر نہ لائے تاہم تو طے  
 استغناء نقل کیے تھے جو اس وقت سبب رہا ہا امام ہوتے تھے طے ہونے کی خواہش تھی  
 ان علیہ السلام ہوتے چنانچہ وہ بلدین طے علوی میں انہا ایک بلد طے انوار محمدی بدین تھی  
 زمانہ قبیل میں ہاتھوں ہاتھ کے چونکہ اصل متفرق طلب کے ہاتھ کی شکست لگی ہوئی تھی  
 اسوجہ سے نقل میں انکار بہت طاہر ہوتے تکتہ بین ان سے ماہر ہوئی چنانچہ مجمع ہی انہوں نے  
 و محمدی مولی محمد عبد الغفور صاحب رمضان پوری آگریدہ رشیدی مولانا محمد  
 سلامی القیوم نے نہ نصف بلداول کی افلاطان سے آور سفید ہاشیے چڑھائے انہا سب  
 باہر دم سعدن علوم و علوم مولی خود یوسف صاحب برادر زادہ و خود پیش و ولایت انہوں نے